

جلد دوم  
اصول کافی  
تأليف

بمطالعہ الامامین علیہ السلام ائمه جعفر صادق بن محمد بن یعقوب بن اسحاق

الکتاب فی الترابی

المطبعة النجفیة سنہ ۱۳۲۸ھ

ما ترجمہ و شرح

بخط و تشریح محترم آقای حاج مستید جواد مصطفوی

اطلسارات

کتاب فروشی علمیت اسلامیه

لہران خیابان ناصر خسرو

2271

518

351

1965

V.2

2271.518.351.1965

V.2

Kulini

Usul-i Kaf1

DATE

ISSUED TO

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

~~XXXX~~ ~~XXXX~~ ~~XXXX~~ ~~XXXX~~

RETURNED EC 116

Princeton University Library



32101 047147754



al-Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb

Uṣūl-i Kāfi

# أُصُولُ كَافِيٍّ

تأليف :

تَفَازِ اِسْمَاعِيْلَ اَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوْبٍ اَبِي سَيِّدٍ اَبِي سَيِّدٍ

اَلْكَلِيْنِيِّ السَّرِيْنِيِّ

اَلْمُتَوَفِّي سَنَةِ ٣٢٨ / ٣٢٩ هـ

## بَارِحْمَهُ وشرح

بِقَلَمِ دَاوُدِ اَسْمَنْدِ مُحَمَّدِ اَقَايِ حَاجِ سَيِّدِ جَوَادِ مِصْطَفَوِي

بِسْرْمَايِهِ : جَنَابِ اَقَايِ حَاجِ سَيِّدِ مَعْمُوْدِ كِتَابْجِي

اَز اَنْتِشَارَات

كِتَابْ فَرْوَشِي عِلْمِيَّةِ اِسْلَامِيَّةِ طَهْرَانِ

حَقُوْقُ طَبْعِ مَحْفُوْطِ

نِجَابَانَ نَاخِرْ سُرُو

مَنْزِلَةُ الثَّانِي

تلفن ٥٠٣٠٠

چاپخانه حیدری

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ﴿ باب ﴾

﴿ التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمة ﴾

﴿ علیهم السلام فی أمر الدین ﴾

﴿ ۶۸۶ ﴾ ۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن أبي زاهر ، عن علي بن إسماعيل ، عن صفوان ابن يحيى ، عن عاصم بن حميد . عن أبي إسحاق النحوي قال : دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسمعتة يقول : إن الله عز وجل أدب نبيه على محبته فقال : « و إنك لعلی خلق عظیم » ثم فوض إليه فقال عز وجل : « و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فاتهوا » و قال عز وجل : « من يطع الرسول فقد أطاع الله » قال : ثم قال و إن نبي الله فوض إلى علي و ائتمنه فسأتمم و جحد الناس فوالله لنحبكم أن تقولوا إذا قلنا و أن تصمتوا إذا صمتنا و نحن فيما بينكم و بين الله عز وجل ، ما جعل الله لأحد خيراً في خلاف أمرنا .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام ﴾

۱ - ابواسحاق نحوی گوید : بر امام صادق عليه السلام وارد شدم و شنیدم میفرمود : خدای عزوجل پیغمبرش را بمحبت خود تربیت کرد و سپس فرمود « تو دارای خلق عظیمی هستی ۴ سوره ۶۸ ، و آنکاه باو واگذار کرد و فرمود « هر چه را پیغمبر برای شما آورد بگیری ؛ و از هر چه منعتان کند باز ایستید - ۷ سوره ۵۹ ، و باز فرمود « هر کس از رسول خدا اطاعت کند ، خدا را اطاعت کرده است - ۸۰ سوره ۴ - ، سپس امام فرمود : پیغمبر خدا کار را بعلی واگذار کرد و او را امین شمرد ، شما ( شیعیان ) تسلیم شدید و آن مردم ( اهل سنت ) انکار کردند ، بخدا ما شمارا دوست داریم که هر گاه بگوئیم بگوئید ، و هر گاه سکوت کنیم ، سکوت کنید ، و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم ، خدا برای هیچکس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است .

شرح - در اینجا چند مطلب نیاز بتوضیح دارد :

۱ - جمله اول حدیث از عبارات پرمغز عربی است ، خصوصاً باعتبار صدور آن از خاندان وحی ، و بطور خلاصه پنج معنی را متحمل است : ۱ - خدای عزوجل پیغمبرش را طوری که میخواست و دوست داشت

عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن ابي نجران ، عن عاصم بن حمید ، عن ابي-  
إسحاق قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ثمّ ذكر نحوه .

تربیت کرد ۲ - چون پیغمبر ، خدا را دوست داشت ، خدا هم او را تربیت کرد ۳ - خدا پیغمبرش را تربیت کرد تا دوست او باشد ۴ - خدا طریق محبتش را پیغمبرش آموخت ۵ - خدا درحالیکه پیغمبرش را دوست داشت او را تربیت کرد .

۲ - درباره خلق عظیم پیغمبر صلی الله علیه وآله که خدایتعالی آنرا میستاید ، مرحوم طبرسی گوید : خلق آنستکه انسان خود را بر حفظ آداب وادار کند ، و این قوه مانند خلقت در وجود او پا برجا شده و مرحوم مجلسی گوید : مراد از خلق عظیم پیغمبر صلی الله علیه وآله اینستکه : علم و عمل بدرجه کاملش در وجود آنحضرت گردآمده بود .

۳ - آیه شریفه «ما آتاکم الرسول فخذوه ....» ، درسیاق آیات مربوط بفیء و غنیمت در جنگ است و راجع باموال منقول و غیر منقول از طایفه بنی قریظه و بنی نضیر از یهود است که نصیب مسلمین شده بود خدایتعالی در این آیه شریفه پیغمبر اکرم اختیار میدهد و مسلمین را آگاه میسازد که در تقسیم و صرف این اموال بدآوری آنحضرت رضا دهند و تسلیم شوند ، ولی از لحاظ عموم و شمول آیات شریفه قرآنی و هم از نظر استشهاد امام علیه السلام در این روایت معنی وسیعتری از آن استفاده میشود و آن معنی اینستکه : پیغمبر صلی الله علیه وآله هر امری بشما کرد و هر دستوری که فرمود ، بپذیرید و عمل کنید ، و از هر چه شما را نهی کرد و بازداشت آنرا ترک کنید و بازایستید ، زیرا امر و نهی اوعین امر و نهی خدایتعالی است و او از پیش خود چیزی نمیگوید . لذا در آیه بعد که امام علیه السلام بآن استشهاد میکنند میفرماید : «هر کس از رسول خدا صلی الله علیه وآله اطاعت کند ، خدا را اطاعت کرده است ، یعنی پیغمبر فقط نماینده و پیغام رسان و مأمور است ، و نیز بهمین جهت در آخر روایت فرمود : ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم .

۴ - راجع بتفویض و واگذاری امر دین پیغمبر و امامان علیهم السلام که مقصود اصلی این حدیث و احادیث بعد است ، علامه مجلسی (ره) توضیحی بیان کرده که خلاصه اش اینست : تفویض بچند معنی استعمال میشود : الف - تفویض در امر آفرینش و روزی دادن مخلوق و زنده کردن و تربیت و میراندن آنها ، چنانچه جماعتی عقیده دارند که خدایتعالی ابتدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سایر اولیاء اشرا خلق کرد سپس خلقت و تربیت سایر موجودات را با اختیار ایشان گذاشت ، پس آنها بیافرینند و روزی دهند و بمیرانند و این طایفه بنام **مخلوقات** ( جمع غالی = متجاوز از حد ) یا **مفوضه** نامیده میشوند .

شکی نیست که این عقیده کفر است و معتقدین بآن از زمره مسلمین خارجند مگر اینکه مقصودشان این باشد که ائمه علت غائی ایجادند و خدا آنها را در آسمان و زمین و نسبت به هر چیز فرمانده و مطاع قرار داده و حتی جمادات از ایشان فرمان برند و هر چه خواهند خدا انجام دهد ولی آنها جز آنچه خدا خواهد نخواهند ، این عقیده درست است و اخباری هم بر آن دلالت دارد .

۲ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن يحيى بن أبي عمران ، عن يونس ، عن بكار بن بكر ، عن موسى بن أشيم قال : كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آية من كتاب الله عز وجل فأخبره بها ، ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبر [ به ] الأوّل فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأن قلبي يشرح بالسكاكين فقلت في نفسي : تركت أبا قتادة بالشام لا يخطيء في الواو و شبهه و جئت إلى هذا يخطيء هذا الخطاء كله ، فبينما أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني و أخبر صاحبي ، فسكنت

شیخ صدوق (ره) در رساله عقایدش گوید : اعتقاد ما شیعیان در باره غلات و مفوضه اینستکه ایشان کافرند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و همه بدعت گزاران و گمراهان ، زیرا هیچکس مانند ایشان خدا را کوچک نکرده است - تا آنجا که گوید : امام رضا علیه السلام در دعایش میفرمود :

خدایا من از هر توان و نیروئی بیزاری جویم و بسوی تو گرایم ، توان و نیروئی جز از جانب تو نیست ، خدایا من بسوی تو بیزاری جویم از کسانی که برای ما آنچه را سزاوار نیست ادعا میکنند ، خدایا من بسوی تو بیزاری میجویم از کسانی که درباره ما آنچه را خود نگوئیم میگویند ، خدایا آفرینش مخصوص تو و روزی از جانب تو است ، ترا میپرستیم و از تو یاری میجوئیم ، خدایا تو خالق ما و خالق پدران پیشینیان و پدران آیندگانی ، ربوبیت جز برای تو سزاوار نیست و خدائی جز ترا نشاید ...

شیخ مفید ( قده ) فرماید : غلات مسلمان نما همان کسانی که امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان ایشان بخدائی و پیغمبری نسبت دهند و ایشانرا در فضیلت دین و دنیا ، بیشتر از مقدار واقعش ستایند ، ایشان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کشتن و سوختن آنها را داده است .

ب - تفویض در امر دین و آن معانی و تفاسیر مختلفی دارد ( که خود مجلسی ره توضیح میدهد ) و میفرماید : معنای که صحیح است و حکم عقل هم بر آن دلالت دارد و مقصود از این روایاتست اینست که : خدا امر سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم مردم را با آنها واگذار فرموده است و نیز امر کردن مردم را باطاعت از خودشان نسبت با آنچه خواهند و نخواهند و در آنچه صلاح دانند و صلاح ندانند با ایشان واگذار نموده است ، و در روایات بعد این مطلب توضیح بیشتری داده می شود .

۲ - موسی بن اشیم گوید : خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی راجع بآیهی از قرآن پرسید و حضرت جوابش فرمود ، سپس مردی وارد شد و همان آیه را پرسید ، حضرت برخلاف آنچه باولی فرموده بود ، باو جواب گفت ، از اختلاف گوئی آنحضرت آنچه خدا خواهد ، در دلم وارد شد ، بطوری که گویا دلم را با کارها میبرند . با خود گفتم من ابو قتاده را که دریک « واو » اشتباه نمیکرد ، در شام رها کردم و نزد این مرد آمدم که چنین اشتباه بزرگی میکند ، در آنمیان که من آن افکار داشتم ، مرد دیگری وارد شد و از همان آیه سؤال کرد ، حضرت برخلاف آنچه بمن [ دو ] رفیقم گفته بود ، باو جواب داد ، من دلم آرام گرفتم ، زیرا دانستم اختلاف گوئی حضرت بخاطر تقیه است .



نفسی ، فعلمت أنّ ذلك منه تقيّة ، قال : ثمّ التفت إليّ فقال لي : يا ابن أشيم إنّ الله عزّ وجلّ فوّض إليّ سليمان بن داود فقال : « هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب » و فوّض إليّ نبيّه ﷺ فقال : « ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا » فما فوّض إليّ رسول الله ﷺ فقد فوّضه إلينا .

۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحجاج ، عن ثعلبة : عن زرارة قال : سمعت أبا جعفر و أبا عبد الله عليهما السلام يقولان : إنّ الله عزّ وجلّ فوّض إليّ نبيّه ﷺ أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم ، ثمّ تلا هذه الآية : « ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا » .

۴ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اذينة ، عن فضيل بن يسار قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لبعض أصحاب قيس الماصر : إنّ الله عزّ وجلّ أدب نبيّه فأحسن أدبه ، فلما أكمل له الأدب قال : « إنّك لعلی خلق عظیم » ثمّ فوّض إليه أمر الدين و الأئمة ليسوس عباده ، فقال عزّ وجلّ ، « ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه

سپس آنحضرت بمن توجه کرد و فرمود : پس اشیم ! خدای عزوجل امر را بسلیمان بن داود واگذار کرد و فرمود « اینست عطاء ما خواهی ببخش یا نگهدار ، حسابی بر تو نیست - ۴۰ سوره ۳۸ - » و پیغمبرش صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود : « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه منعتان کرده بازایستید - ۷ سوره ۵۹ - » و آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار نموده ، بما واگذار کرده است .

توضیح - علامه مجلس (ره) در اینجا روایت دیگری هم ذکر میکند که خود موسی بن اشیم هم ابتدا همان سؤال را از امام کرده است و جوابی مخالف دوجواب دیگر شنیده است ، از اینجهت در آخر گفت « برخلاف آنچه بمن و دو رفیقم گفته بود » ولی مطابق این روایت باید بگوئیم شنیدن خودش را هم بحساب آورده است . ( برای توضیح بیشتر بحديث ۵۴۰ مراجعه شود ) .

۳ - زراره گوید : من از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که میفرمودند : خدای عزوجل امر خلقش را پیغمبرش و اگذار فرمود ، تا ببیند چگونه اطاعت میکنند (پیغمبرش را و چون اطاعت پیغمبر بر نفوس مردم دشوارتر از اطاعت خدا است اجرش بیشتر است - مرآت - ) سپس این آیه را تلاوت فرمود : « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه منعتان کرده بازایستید - ۷ سوره ۵۹ - » .

۴ - فضیل بن یسار گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام بعضی از اصحاب قیس ماصر میفرمود : همانا خدای عزوجل پیغمبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد ، چون تربیت او را تکمیل نمود ، فرمود : « تو بر خلق عظیمی استواری - ۴ سوره ۶۸ - » سپس امر دین و امت را با او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را بعهده گیرد ، سپس فرمود : « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه شما را نهی کرده باز ایستید - ۷ سوره ۵۹ - »

فانتهوا» و «إن رسول الله ﷺ كان مسدداً موقفاً مؤيداً بروح القدس ، لا يزل ولا يخطيء في شيء مما يسوس به الخلق ، فتأدّب بآداب الله ثم إن الله عز وجل فرض الصلاة ركعتين ركعتين عشر ركعات ، فأضاف رسول الله ﷺ إلى الركعتين ركعتين وإلى المغرب ركعة فصارت عدل الفريضة لا يجوز تر كهن إلا في سفر وأفرد الركعة في المغرب فتر كها قائمة في السفر والحضر فأجاز الله عز وجل له ذلك كلّها فصارت الفريضة سبع عشرة ركعة ، ثم سن رسول الله ﷺ النوافل أربعاً وثلاثين ركعة مثلي الفريضة فأجاز الله عز وجل له ذلك والفريضة النافلة إحدى وخمسون ركعة ، منها ركعتان بعد العتمة جالساً تعدّ بر كعة مكان الوتر وفرض الله في السنة صوم شهر رمضان وسن رسول الله ﷺ صوم شعبان وثلاثة أيّام في كل شهر مثلي الفريضة فأجاز الله عز وجل له ذلك وحرّم الله عز وجل الخمر بعينها وحرّم رسول الله ﷺ المسكر من كل شراب فأجاز الله له ذلك كلّها وعاف رسول الله ﷺ أشياء وكرهها ولم ينه عنها نهى حرام إنّما نهى عنها نهى إعافه وكرهه ، ثم رخص فيها فصار الأخذ برخصه

هما نا رسول خدا صلی الله علیه وآله استوار وموفق ومؤید بروح القدس بود ، نسبت ب سیاست وتدبیر خلق هیچگونه لغزش وخطائی نداشت ، بآداب خدا تربیت شد . خدای عزوجل نمازهای پنجگانه را دو رکعت دو رکعت واجب ساخت تا ده رکعت شد . سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله بدو رکعت ( ظهر وعصر وعشا ) دو رکعت وبمغرب یکرکعت افزود ، واین اضافات با واجب خدایتعالی همدوش گشت ، بطوریکه ترک آنها جز در سفر جایز نیست وچون در نماز مغرب یکرکعت افزود ، آنرا در سفر وحضر برجا گذاشت . خدای عزوجل تمام این اضافات پیغمبر را اجازه کرد و نمازهای یومیّه واجب هفده رکعت گشت .

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله نمازهای نافله را که سی و چهار رکعت دو برابر نمازهای واجب است مستحب قرار داد . خدای عزوجل هم آنرا اجازه کرد ، و نمازهای واجب ومستحب پنجگانه و یک رکعت گشت دو رکعت نماز نشسته بعد از عشا بجای نماز وتر است و یکرکعت بحساب می آید .

و خدا در میان سال ، تنها روزه ماه رمضان را واجب ساخت و رسول خدا صلی الله علیه وآله روزه ماه شعبان سه روز از هر ماه را سنت کرد تا دو برابر مقدار واجب شد ( زیرا چون در ماه غیر از رمضان و شعبان ماهی سه روز روزه بدارد ، سی روز میشود و باضافه ماه شعبان ، دو برابر سی روز رمضان میگردد ) خدای عزوجل این راهم برای او اجازه کرد .

وباز خدای عزوجل خصوص شراب انگور را حرام ساخت و رسول خدا صلی الله علیه وآله هر نوشابه مستکننده ایرا حرام کرد ، خداهم برای او اجازه کرد ، و رسول خدا صلی الله علیه وآله از چیزهایی خودداری کرد و آنها را بد دانست ولی بطور حرمت از آنها نهی نکرد ، و تنها نهی خودداری و کراهت نمود و در ارتکاب آنها رخصت داد ، اخذ بر رخصت او هم بر بندگان واجب گشت ، مانند واجب بودن اخذ بنهی

واجباً علی العباد کوجوب ما یأخذون بنهیہ و عزائمہ و لم یرخص لهم رسول الله ﷺ فیہما -  
 نہاہم عنہ نہی حرام و لا فیما أمر به أمر فرض لازم فکثیر المسکر من الأشرۃ نہاہم عنہ نہی  
 حرام لم یرخص فیہ لأحد و لم یرخص رسول الله ﷺ لأحد تقصیر الر کعتین اللتین ضمّمہما  
 إلی ما فرض الله عزّ و جلّ ، بل ألزمہم ذلك إلزاماً واجباً ، لم یرخص لأحد فی شیء من ذلك  
 إلا للمسافر و لیس لأحد أن یرخص [ شیئاً ] ما لم یرخصہ رسول الله ﷺ ، فوافق أمر رسول  
 الله ﷺ أمر الله عزّ و جلّ و نہیہ نہی الله عزّ و جلّ و وجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم  
 لله تبارک و تعالی .

﴿ ۶۹۰ 〉 ۵ - أبوعلی الأشعری ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن ابن فضال ، عن ثعلبة بن میمون ،  
 عن زرارہ أنه سمع أبا جعفر و أبا عبد الله علیهما السلام یقولان : إن الله تبارک و تعالی فوض إلی نبیہ  
 ﷺ أمر خلقه لینظر کیف طاعتهم ، ثم تلا هذه الآیة « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نہاکم  
 عنہ فانتہوا » .

محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحجّال ، عن ثعلبة بن میمون ، عن زرارہ مثله .  
 ۶ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن إسحاق بن عمار ، عن أبي -  
 عبد الله علیهما السلام قال : إن الله تبارک و تعالی أدب نبیہ ﷺ فلما انتهى به إلی ما أراد ، قال له :

وغدقنہای او ، رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ نسبت بآنچه نہی حرام نمود و امر واجب فرمود ، ب مردم رخصت  
 تخلف نداد ، از اینجہت بیشتر نوحا بہہای مست کنندہ را کہ از آن نہی حرام فرمود ، رخصت ارتکاب آن نداد و  
 نیز نسبت بدور کمت نمازی کہ بواجب خدای عزوجل اضافہ فرمودہ بود ، بہیچکس رخصت تقصیر نداد ،  
 بلکہ آنرا بطور واجب بر ایشان ملزم ساخت ، برای ہیچکس جز مسافر رخصت تقصیر نداد ، و ہیچکس را  
 نرسد کہ نسبت بآنچه رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ رخصت ندادہ رخصت دهد ، پس امر رسول خدا صلی الله  
 علیہ وآلہ با امر خدای عزوجل و نہی او با نہیش موافق و برابر است ، بر بندگان لازمست تسلیم او باشند  
 همچنانکہ تسلیم خدای تبارک و تعالی هستند .

۵ - زرارہ گوید شنیدم کہ امام باقر و امام صادق علیہما السلام میفرمودند : خدای تبارک و تعالی  
 امر خلقش را ببینم برش صلی الله علیہ وآلہ واکذار فرمود تا بہ بیند چگونہ اطاعت میکنند ، سپس این آیہ  
 را تلاوت فرمود : « آنچه رارسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه منعتان کردہ بازایستید » ( بحدیث  
 ۶۸۸ رجوع شود ) .

۶ - امام صادق علیہ السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی ببینم برش را تربیت نمود و چون بآنجا کہ خدا  
 میخواست رسید ، در بارہ او فرمود « تو بر خلق بزرگی استواری - ۴ سوره ۶۸ - » سپس امر دینش را

« إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ » ففوض إليه دينه فقال : « وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا » وإن الله عزّ وجلّ فرض الفرائض ولم يقسم للجدّ شيئاً وإنّ رسول الله ﷺ أطعمه السدس فأجاز الله جلّ ذكره له ذلك ، وذلك قول الله عزّ وجلّ : « هذا عطاؤنا فامنن أوأمسك بغير حساب » .

۷ - الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الوشاء ، عن حماد بن عثمان ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : وضع رسول الله ﷺ دية العين و دية النفس و حرّم النبيذ و كلّ مسكر ، فقال له رجل : وضع رسول الله ﷺ من غير أن يكون جاء فيه شيء ؟ قال : نعم ليعلم من يطع الرسول ممّن يعصيه .

۸ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسن قال : وجدت في نوادر محمد بن سنان عن عبدالله بن سنان ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لا والله ما فوض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله ﷺ و إلى الأئمة ، قال عزّ وجلّ : « إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ » و هي جارية في الأوصياء عليه السلام .

۹ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسن ، عن يعقوب بن يزيد ، عن الحسن بن زياد ، عن

باو واگذاشت و فرمود « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه منعتان کرده باز ایستید - ۷ - سوره ۵۹ - » .

خدای عزوجل سهام ارث را معین کرد و برای جدیت چیزی قرار نداد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله شش يك مال میت را طعمه و بهره او ساخت . خدای - جل ذکره - هم این را برای او اجازه کرد برای همین است که خدای عزوجل فرماید : « اینست بخشش ببحساب ما ، خواهی بده و خواهی نگهدار ۴۰ - سوره ۴۷ - » .

۷ - حضرت ابی جعفر عليه السلام فرمود: قانون خونبهای چشم و خونبهای جان را بپیغمبر صلی الله علیه و آله وضع فرمود و نبیذ (شراب خرما) و هر مست کننده‌ئی را او حرام کرد ، مردی عرض کرد : پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع قانون کرد بدون آنکه دستوری نسبت بآنها آمده باشد؟! فرمود : آری تا کسانیکه اطاعت رسول میکنند از نافرمانان او مشخص شوند .

۸ - امام صادق عليه السلام فرمود : نه ، بخدا سوگند که خدا امری را بخلقتش واگذار نفرموده است ، مگر بپیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام . خدای عزوجل فرموده است « ما این کتاب را بحق و درستی بر تو نازل کردیم تا آنچه خدایت اراده داده حکم کنی - ۱۰۶ سوره ۴ - » و این آیه در باره اوصیاء پیغمبر هم جاریست .

۹ - امام صادق عليه السلام میفرمود : خدای عزوجل رسولش را تربیت کرد تا چنانکه میخواست او را

تجد بن الحسن الميثمي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : إن الله عز وجل أدب رسولَه حتى قومه على ما أراد ، ثم فوض إليه فقال عز ذكره : « ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فاتتهوا » فما فوض الله إلى رسولِه عليه السلام فقد فوضه إلينا .

﴿ ۶۹۵ 〉 ۱۰ - علي بن تجد ، عن بعض أصحابنا ، عن الحسين بن عبد الرحمن ، عن صندل الخياط عن زيد الشحام قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب » قال : أعطى سليمان ملكا عظيماً ثم جرت هذه الآية في رسول الله عليه السلام فكان له أن يعطي ماشاء من شاء و يمنع من شاء ، و أعطاه [ الله ] أفضل مما أعطى سليمان لقوله : « ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فاتتهوا » .

### ﴿ باب ﴾

﴿ في أن الائمة بمن يشبهون ممن مضى و كراهية القول فيهم بالنبوة ﴾

۱ - أبو علي الأشعري ، عن تجد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن حمران بن

استوار ساخت ، سپس باو واگذار کرد و فرمود « آنچه را رسول برای شما آورد بگیرید و آنچه نهیتان کرد باز ایستید » و آنچه را خدا بیغمبرش واگذار کرده ، بما واگذار فرموده است .

۱۰ - زید شحام گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی « اینست عطاء ما ، خواهی ببخش و خواهی نگهدار ، حسابی نیست » پرسیدم . فرمود : خدا بسلیمان سلطنت بزرگی داد ( و این آیه درباره اوست ) سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گشت ، پس برای او رواست که هر چه خواهد ، بهر که خواهد ببخشد و از هر که خواهد باز گیرد ، و خدا باو بهتر از آنچه بسلیمان داد عطا فرمود ، زیرا فرموده است « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و آنچه منعتان کرده باز ایستید ۷ سوره ۵۹ - » ( پس اختیارات جناب سلیمان نسبت بمال دنیا و اختیارات رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت بامرونی بندگانت در امور دینی ) .

شرح - از تأمل و دقت در این روایات استفاده میشود که چون خدایتعالی بیغمبرش را تربیت کرد و پرورش داد و حقایق را باو فهمانید ، آنحضرت بدرجه ای رسید که جز حق و صواب اختیار نمیکرد و در هیچ موضوعی برخلاف خواست خدا چیزی بخاطرش نمیآمد ، از اینجهت خدایتعالی وضع و تعیین بعضی از امور دین را باو تفویض کرد ، مانند افزایش رکتهای نماز و وضع نماز و روزه مستحب و تعیین ارث جدو خونبهای انسان و چشم او ، بعلاوه خدایتعالی تعیین و وضع او را بوسیله وحی تأکید و امضا میفرموده است و اعطاء چنین اختیاری بیغمبر صلی الله علیه و آله مانع عقلی ندارد و روایات بسیاری هم شاهد آنست (مضمون کلام علامه مجلسی (ره) مرآت ص ۱۹۲) .

﴿ در اینکه ائمه بکدام دسته از گذشتگان میمانند ﴾

﴿ و کراهت قول بنبوت ایشان ﴾

۱ - حمران بن اعین گوید : با امام باقر عليه السلام عرض کردم : علماء (امامان) چه موقعیتی دارند ؟ فرمود :

أعین قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : ما موضع العلماء ؟ قال : مثل ذي القرنين و صاحب سليمان و صاحب موسى عليهما السلام .

۲ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن الحسين بن أبي العلاء قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّما الوقوف علينا في الحلال و الحرام فأما النبوة فلا .

۳ - محمد بن يحيى الأشعري ، عن أحمد بن محمد ، عن البرقي ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن أيوب بن الحر ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ الله عزّ ذكره ختم بنبيّكم النبيّين فلانبيّ بعده أبداً ، و ختم بكتابتكم الكتب فلا كتاب بعده أبداً ، و أنزل فيه تبيان كلّ شيء و خلقكم و خلق السماوات و الأرض و نبأ ما قبلكم و فصل ما بينكم و خبر ما بعدكم و أمر الجنة و النار و ما أتم صائرون إليه .

۴ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حماد بن عيسى ، عن الحسين بن المختار ، عن الحارث بن المغيرة قال : قال أبو جعفر عليه السلام : إنّ علياً عليه السلام كان محدثاً فقلت : فتقول : نبيّ ؟ قال : فحرّك بيده هكذا ، ثمّ قال : أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذي القرنين ، أو ما بلغكم أنّه قال : وفيكم مثله ؟

مانند ذوالقرنین و همدم سليمان ( آصف بن برخیا ) و همدم موسى عليهم السلام ( يوشع بن نون یا جناب خضر ) میباشد .

۲- امام صادق عليه السلام فرمود : درباره ما بدانستن حلال و حرام باید توقف کرد . اما نبوت ، نه ( ما تنها حلال و حرام می دانیم و پیغمبر نیستیم ) .

۳- ایوب بن حر گوید شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : خدای - عزّ ذکره - با پیغمبر شما پیغمبران خاتمه داد ، پس از او هرگز پیغمبری نباشد و با کتاب شما ( قرآن ) بکتاب آسمانی خاتمه داد ، پس بعد از آن هرگز کتابی نباشد ، و بیان همه چیز را در آن نازل فرمود ، و آفرینش شما و آسمانها و زمین و خبر پیش از شما و داوری میان شما و خبر بعد از شما و موضوع بهشت و دوزخ و پایان کار شما در قرآن هست .

۴- حارث بن مغیره گوید امام باقر عليه السلام فرمود : علی عليه السلام محدث بود ، عرض کردم : میفرماید پیغمبر بود ؟ ( چون این سؤال در بین سخن آنحضرت بود ، برای جواب نفی ) امام عليه السلام دست خود را اینچنین ( بیالا ) حرکت داد . سپس فرمود : بلکه مانند همدم سليمان یا همدم موسى یا مانند ذوالقرنین بود ، مگر شما خبر نرسیده است که خود علی فرمود : در میان شما هم مانند ذوالقرنین هست ( او خود علی عليه السلام است ) .

شرح - محدث ( مانند مقدم بصینه اسم مفعول از باب تفعیل ) در لغت بمعنی کسی است که باو حدیث و خبر تازه گویند و در لسان اخبار امام عليه السلام را محدث گویند ، زیرا خدای تعالی علوم و اخبار آسمانی

﴿۷۰۰﴾ ۵ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن أبي عمیر ، عن ابن اذينة ، عن برید بن معاویة عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام قال : قلت له : ما منزلتکم ؟ و من تشبهون بمن مضي ؟ قال : صاحب موسی و ذوالقرنین ، کانا عالمین و لم یكونا نبیین .

۶ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن البرقي ، عن ابي طالب ، عن سدير قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : إن قوماً یزعمون أنکم آلهة ، یتلون بذلك علينا قرآناً : « و هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله » فقال : یا سدير سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هؤلاء براء و بری ، الله منهم . ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و إیّاهم یوم القيامة إلا و هو ساخط علیهم ، قال : قلت : و عندنا قوم یزعمون أنکم رسل یقرؤون علينا بذلك قرآناً « یا ایّها الرّسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً إنّی بما تعملون علیم » فقال : یا سدير سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و بری ، الله منهم

را بوسیله الهام یا صدای فرشته با و می رساند ولی امام شخص فرشته را نمی بیند ، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله او را می دید ، چون راوی معنی محدث را نمی دانست و خیال می کرد که محدث شامل پیغمبر هم می شود ، از آن سؤال کرد ، امام عليه السلام با اشاره دست فرمود : نه ، علی عليه السلام محدث بود و پیغمبر نبود و محدث مانند آصف و خضر و ذوالقرنین است ، و چون در روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیرش نقل می کند ، امیر المؤمنین عليه السلام مقام و موقعیت ذوالقرنین را بیان می کند و سپس می فرماید : در میان شما هم مانند او هست یعنی خود علی عليه السلام لذا امام باقر عليه السلام در اینجا بآن روایت هم اشاره می کند .

۵ - برید بن معاویة گوید : از امام باقر و امام صادق عليهما السلام پرسیدم که مقام و منزلت شما چیست ؟ و بکدام کس از گذشتگان میمانید ؟ فرمود : مانند همدم موسی ( جناب خضریا یوشع ) و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند .

۶ - سدير گوید ، با امام صادق عليه السلام عرض کردم : مردمی عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای دلیل عقیده خود این آیه قرآنرا میخوانند : « اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود است - ۸۴ سوره ۴۳ - » ( اینها گمان میکنند که معبود زمین اما مانند ) امام فرمود : ای سدير ! شنوایی و بیناییم ، پوست و گوشتم ، خون و مویم از اینان بیزار است و خدا از ایشان بیزار باشد ، اینان دین من و دین پدران مرا ندارند . خدا در روز قیامت ، مرا با آنها گرد هم نیاورد ، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد . عرض کردم : مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید ! و این آیه قرآنرا برای دلیل سخن خود قرائت میکنند : « ای رسولان از چیزهای پاکیزه بخورید و کارشایسته کنید که من بکردار شما دانایم - ۵۱ سوره ۲۳ - » امام فرمود : ای سدير ! شنوایی و بیناییم ، مو و پوستم ، گوشت و خونم از اینها بیزار

و رسوله ، ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و إیّاهم یوم القیامة إلاّ ساخط علیهم ، قال : قلت : فما أنتم ؟ قال : نحن خزّان علم الله ، نحن تراجمه أمر الله ، نحن قوم معصومون ، أمر الله تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا ، نحن الحجّة البالغة علی من دون السماء و فوق الأرض .

۷ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعید . عن عبدالله بن بحر ، عن ابن مسکان ، عن عبدالرحمن بن أبی عبدالله ، عن محمد بن مسلم قال : سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول : الأئمة بمنزلة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلاّ أنّهم لیسوا بأنبیاء و لا یحلّ لهم من النساء ما یحلّ للنبی صلی الله علیه و آله و سلم فأما ما خلا ذلك فهم فیہ بمنزلة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .

است و خدا و رسولش از اینان بیزار باشد ، اینها بدین من و دین پدرانم نیستند ، خدا در قیامت مرابا ایشان گردد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد . عرض کردم : پس شما چه موقعیتی دارید ؟ فرمود : ما خزانه دار علم خدائیم ، ما مترجم امر خدائیم ، ما مردمی معصوم هستیم ، خدای تبارک و تعالی مرد مرا بفرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی مانهی نموده است ، ما حجت رسائیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است .

شرح - راجع بآیه اول بحديث ۳۳۰ رجوع شود و اما راجع بآیه دوم گویا طریق استدلال غلط آنها اینستکه : با لفظ جمع بر رسولان خطاب شده است و مخاطب باید حاضر باشد ، پس ممکن نیست که مقصود از رسولان پیغمبران گذشته باشند ، زیرا آنها در زمان نزول قرآن حاضر نبودند پس مقصود از رسولان پیغمبر و امامان علیهم السلام میباشد ، ولی جوابش اینستکه علاوه بر اینکه خود امام از این مردم بیزاری میجوید خطاب در آیه حکایت از خطایهای متعدد میکند ، یعنی بهر رسولی در زمان حیاتش چنین دستوری داده شده ، نه آنکه این خطاب در زمان واحد متوجه همگی باشد و بتعبیر دیگر می توان گفت این خطاب بالا صاله متوجه پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و بالتبع متوجه پیغمبران گذشته است و بعضی گفته اند خطاب متوجه شخص پیغمبر و صیغه جمع از نظر احترام و تشریف آنحضرت است ، و مقصود از چیزهای پاکیزه ، لذا مذکّر حلالست که خدا برای همه بندگان جایز و مباح فرار داده است و این آیه در بر ریاضت کشانی است که ترک دنیا و لذائذ آن کنند .

۷- امام صادق علیه السلام میفرمود : ائمه مقام و منزلت پیغمبر را دارند ولی پیغمبر نیستند و آنچه از آنها برای پیغمبر صلی الله علیه و آله حلالست ( زیادتر از چهار زن دائم وزن موهوبه ) برای ایشان حلال نیست و اما نسبت بغير آن ایشان بمنزلت رسول خدایند صلی الله علیه و آله .



## \* باب \* \*

### \* ( أن الائمة عليهم السلام محدثون مفهمون ) \*

۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحجاج ، عن القاسم بن محمد ، عن عبید بن زرارة قال : أرسل أبو جعفر عليه السلام إلى زرارة أن يعلم الحكم بن عتیبة أن أوصیاء محمد عليه و عليه السلام محدثون .

۲ - محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن زیاد بن سوقة ، عن الحكم ابن عتیبة قال : دخلت على علي بن الحسين عليهما السلام يوماً فقال : يا حكم هل تدري الآیة التي كان علي بن أبي طالب عليه السلام يعرف قاتله بها ويعرف بها الامور العظام التي كان يحدث بها الناس ، قال الحكم : فقلت في نفسي : قد وقعت على علم من علم علي بن الحسين ، أعلم بذلك تلك الامور العظام ، قال : فقلت : لا والله لأعلم ، قال : ثم قلت : الآیة تخبرني بها يا ابن رسول الله ؟ قال : هو والله قول الله عز ذكره : « وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي » ( و لا يحدث ) « و كان علي بن أبي طالب عليه السلام محدثاً فقال له رجل يقال له : عبدالله بن زيد ، كان أخا علي لامه ، سبحان الله محدثاً ؟ ! كأنه ينكر ذلك ، فأقبل علينا أبو جعفر عليه السلام فقال : أما والله إن ابن

### \* ( ائمه عليهم السلام محدث و مفهمند ) \*

توضیح - کلمه محدث در روایت ۶۹۹ توضیح داده شد و توضیح کلمه مفهم در روایت ۷۰۵ میآید.

۱ - عبیده بن زراره گوید : امام باقر عليه السلام نزد زراره فرستاد تا بحکم بن عتیبه گوید که : اوصیاء محمد علیه وعلیهم السلام محدثند .

شرح - حکم بن عتیبه زیدی مذهب و استاد زراره بود پیش از شیعه شدنش و مقصود امام از سفارش باو اینستکه بدانند زید امام نیست ، زیرا خود حکم میدانسته که زید با عالم غیب ارتباط ندارد .

۲ - حکم بن عتیبه گوید : روزی خدمت علی بن الحسین علیهما السلام رفتم . حضرت فرمود : ای حکم آیا تو میدانی آن آیهئی را که علی بن ابیطالب عليه السلام قاتل خود را بدان میشناخت و امور بزرگ ( غیبی ) را بمردم خبر می داد ؟ حکم گوید : من با خود گفتم : رشته ای از علم علی بن الحسین بدستم آمد که من هم بوسیله آن امور بزرگ را بدانم ، بحضرت عرض کردم : نه . بخدا ، نمی دانم و گفتم : پسر پیغمبر ! ممکن است آن آیه را بمن بفهمانید ؟ فرمود : بخدا آن آیه قول خدای - عزذکره - است ، که می فرماید : « پیش از تو هیچ رسول و پیغمبر و محدثی نفرستادیم - ۵۲ سوره - در قرآن کلمه محدث نیست بحديث ۴۳۷ رجوع شود ، و علی بن ابیطالب عليه السلام محدث بود ، مردیکه نامش عبدالله بن زید و برادر مادری علی بن الحسین بود ، ( زیرا امام چهارم از مادر او شیر خورده بود ) مثل اینکه انکار کند ، گفت : سبحان

اُمّك بعد قد كان يعرف ذلك ، قال : فلما قال ذلك سكت الرجل ، فقال : هي التي هلك فيها أبو الخطاب فلم يدبر ما تأويل المحدث و النبي .

﴿۷۰۵﴾ ۳ - أحمد بن محمد و محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسن ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن إسماعيل قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : الأئمة علماء صادقون مفهمون محدثون

۴ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن رجل ، عن محمد بن مسلم قال : ذكر المحدث عند أبي عبدالله عليه السلام فقال : إنّه يسمع الصوت ولا يرى الشخص فقلت له : جعلت فداك كيف يعلم أنّه كلام الملك ؟ قال : إنّه يعطى السكينة و الوقار حتّى يعلم أنّه كلام ملك .

۵ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حماد بن عيسى عن الحسين ابن المختار ، عن الحارث بن المغيرة ، عن عمران بن أعين قال : قال أبو جعفر عليه السلام إنّ علياً

الله ! او محدث بود ؟ ! امام باقر عليه السلام ( که در آن مجلس حاضر بود ) بما توجه کرد و فرمود : هان ، بخدا ، پسر مادر تو این رامیداند ، چون چنین فرمود : آن مرد خاموش شد ، امام فرمود : همین است آنچه ابو الخطاب نسبت بآن هلاک و گمراه شد و معنی محدث و نبی ( پیغمبر ) را نفهمید .

توضیح - ابو الخطاب ، کنیه محمد بن مقلّاس است که عقیده داشت : ائمه علیهم السلام پیغمبرند زیرا شنیده بود که ایشان محدثند و خیال می کرد هر محدثی پیغمبر است ( فرق میان آنها در حدیث ۴۳۶ گذشت ) ابو الخطاب سپس غلو بیشتری کرد و گفت ائمه معبودند .

علامه مجلسی ( ره ) گوید : بعقیده من نویسندگان در این حدیث اشتباه کرده و صدریک حدیث را بذیل حدیث دیگر چسبانیده اند و آن دو حدیث را در مرآت ص ۱۹۶ نقل میکنند .

۳ - محمد بن اسماعیل گوید : شنیدم : حضرت ابو الحسن عليه السلام می فرمود : ائمه دانشمندان ، راستگویان ، فهمیدگان ، محدثانند .

شرح - علماء ( دانشمندان ) اشاره بآیه شریفه « هل يستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » دارد و صادقون ( راستگویان ) اشاره بآیه شریفه « و کونوا مع الصادقین » دارد که در حدیث ۵۴۷ و ۵۳۱ بائمه علیهم السلام تأویل شد و مفهمم بوزن مقدم بمعنی فهمیده است و ائمه علیهم السلام را مفهم گویند ، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تأویل قرآن را بایشان فهمانیده است و محدث چنانکه گفتیم برای اینستکه از غیب بامام حدیث و الهام میرسد .

۴ - محمد بن مسلم گوید : کلمه محدث نزد امام صادق عليه السلام ذکر شد ، حضرت فرمود ، محدث کسی است که صدا را بشنود و شخص را نبیند ، بحضرت عرض کردم : قربانت کردم . امام از کجا میفهمد که آن کلام فرشته است ؟ فرمود آرامش و وقاری باو عطا میشود که میفهمد آن کلام از فرشته است .

۵ - عمران بن اعین گوید : امام باقر عليه السلام فرمود : همانا علی عليه السلام محدث بود ، عمران گوید : من نزد رفقایم رفتم و گفتم : خبر شگفتی برای شما آورده ام ، گفتند : چه خبر ؟ گفتم از امام باقر عليه السلام

عَلَيْهِ السَّلَامُ کان محدّثاً ، فخرجت إلى أصحابي فقلت : جئتمكم بعجيبية ، فقالوا : وما هي ؟ فقلت : سمعت أبا جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ يقول ، كان عليٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ محدّثاً فقالوا : ما صنعت شيئاً إلا سألته من كان يحدّثه ، فرجعت إليه فقلت : إنّي حدّثت أصحابي بما حدّثتني فقالوا : ما صنعت شيئاً إلا سألته من كان يحدّثه ؟ ، فقال لي : يحدّثه ملكٌ ، قلت : تقول إنّه نبيٌّ ؟ قال : فحرّك يده - هكذا - أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذي القرنين ، أو ما بلغكم أنّه قال : وفيكم مثله .

### ﴿ باب ﴾

﴿ فيه ذكر الارواح التي في الائمة عليهم السلام ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن جابر الجعفي قال : قال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ : يا جابر إن الله تبارك وتعالى خلق الخلق ثلاثة أصناف و هو قول الله عزّ وجلّ : « وكنتم أزواجاً ثلاثة فأصحاب الميمنة ما أصحاب الميمنة وأصحاب المشئمة ما أصحاب المشئمة والسابقون السابقون أولئك المقربون »

شنیدم که میفرمود : همانا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محدث بود ، گفتند : تا از او نپرسی کی با و حدیث می گوید ، کاری نکرده ای ، من بسوی امام مراجعت کردم و عرض کردم : آنچه بمن خبر دادید بر قایم بازگو کردم ، آنها گفتند : تا از او نپرسی کی با و حدیث میگوید ، کاری نکرده ای ، بمن فرمود : فرشته ای با او حدیث میگوید ، عرض کردم : میفرماید : علی پیغمبر است ، امام با دست اینچنین اشاره کرد ( یعنی نه ) و فرمود : بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذوالقرنین است ، مگر بشما خبر نرسیده که خودش فرمود : در میان شما هم مانند او هست . ( بحدیث ۶۹۹ رجوع شود ) .

﴿ بیان ارواحیکه در ائمه علیهم السلام موجود است ﴾

۱ - جابر جعفی گوید : امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : ای جابر ! همانا خدای - تبارک و تعالی - مخلوق را سه دسته آفرید ؛ چنانچه فرماید : د و شماسه دسته جفت هم باشید : دست راستها و چه دست راستها ۱۱۴ ( چگونه در نعمتهای بهشت میخرامند ) و دست چپها ، چه دست چپها ۱۱۴ ( چگونه در عقوبات دوزخ گرفتارند ) و پیشی گرفتگان که پیشی گرفته اند تنها ایشان مقررانند - ۶ تا ۱۱ سوره ۵۶ - ، پیشی گرفتگان همان رسولان خدا و مخصوصین در گاه و ازمیان مخلوق میباشند . که خدا در ایشان پنج روح قرار داده است : ۱ - ایشان را بروح القدس مؤید ساخت و بوسیله آن همه چیز را بدانند و بشناسند . ۲ - ایشان را با روح ایمان مؤید ساخت و با آن از خدای عزوجل بترسند ۳ - آنها را بروح قوه مؤید ساخت و با آن بر اطاعت خدا توانائی یافتند ۴ - آنها را بروح شهوت ( میل و اشتها ) مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا را خواستند

فالسابقون هم رسل الله ﷺ وخاصة الله من خلقه ، جعل فيهم خمسة أرواح : أيدهم بروح القدس فيه عرفوا الأشياء ، و أيدهم بروح الإيمان فيه خافوا الله عزّ و جلّ ، و أيدهم بروح القوّة فيه قدروا على طاعة الله ، و أيدهم بروح الشهوة فيه اشتها طاعة الله عزّ و جلّ و كرهوا معصيته ، و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيؤون ؛ و جعل في المؤمنين و أصحاب الميمنة روح الإيمان فيه خافوا الله ، و جعل فيهم روح القوّة فيه قدروا على طاعة الله ، و جعل فيهم روح الشهوة فيه اشتها طاعة الله ، و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيؤون .

۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن موسى بن عمر ، عن محمد بن سنان ، عن عمار بن مروان ، عن المنخل ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن علم العالم ، فقال لي : يا جابر إنّ في الأنبياء و الأوصياء خمسة أرواح : روح القدس و روح الإيمان و روح الحياة و روح القوّة و روح الشهوة ، فبروح القدس يا جابر عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى

و اذنا فرمانيش كراحت يافتند ۵ - در ايشان روح حرکت نهاد که همه مردم با آن رفت و آمد کنند .

و در مؤمنين دست راستى ها روح ايمان نهاد که با آن از خدا بترسند و در ايشان روح قوه نهاد و با آن بر اطاعت خدا توانائى يافتند ، و در ايشان روح شهوت نهاد و با آن خواهان اطاعت خدا گشتند و در ايشان روح حرکت نهاد که مردم با آن روح رفت و آمد کنند .

شرح - کلمه روح در اين حديث شريف بمعنى قوه و نیروئى است باطنى و معنوى که منشأ و مبدأ آثار است که امام عليه السلام بيان ميکند ، زيرا رفت و آمد انسان و ترس او از خدا و شناختن و دانستن چيزها آثار و اعمالى است که از انسان بروز ميکند و اين آثار ناچار بايد مبدأ و علت و موجب و محرکى داشته باشند که هستى و قيامشان با آن باشد .

کلمه روح در اين روايت همان مبدأ و علتى است که سبب پيدائش اين آثار گشته است ، چه آنکه اين ارواح پنج روح جدا و مستقل باشند يا آنکه درجات و مراتب يك روح باشند که همان روح ناطقه انسان و فصل مميز او از حيوان باشد ، ولى ظاهر اينستکه هر يك روحى جدا هستند و روح القدس و روح ايمان از خارج بكمك انسان ميرسد و سه روح ديگر از درون و داخل او را كلكم ميدهد و هم از اين حديث استفاده ميشود که روح حرکت ، عموميت دارد و در هر انساني هست و روح القدس مختص بر رسولان و پيغمبرانست و حتى در مؤمنين دست راستىها هم نيست و تعبير بدست راستىها از اينجهت است که روز قيامت نامه اعمالشان بدست راستشان داده شود و يا بجهت اينستکه اهل ميمنت و بر کنند ، بر خلاف دست چپها .

۲ - جابر گوید: از امام باقر عليه السلام درباره علم عالم (یعنی پیغمبر و امام (ص)) پرسیدم ، فرمود : ای جابر ! همانا در پیغمبران و اوصیاء پنج روحست : ۱ - روح القدس ۲ - روح ايمان ۳ - روح زندگى (حرکت) ۴ - روح قوه ۵ - روح شهوت ، ای جابر ، ايشان بوسيله روح القدس امور و مطالب زیر عرش

ثمّ قال : يا جابر إنّ هذه الأربعة أرواح يصيبها الحدّثان إلاّ روح القدس فإنّها لا تلهو ولا تلعب .  
 ﴿ ۷۱۰ ﴾ ۳ - الحسين بن محمد ، عن المعلّى بن محمد ، عن عبد الله بن إدريس ، عن محمد بن سنان ، عن  
 المفضل بن عمر ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في  
 بيته مرخى عليه ستره ، فقال : يا مفضل إنّ الله تبارك و تعالی جعل في النبي صلى الله عليه وآله خمسة  
 أرواح : روح الحياة فيه دبّ و درج ، و روح القوّة فيه نهض و جاهد ، و روح الشهوة فيه أكل  
 و شرب و أتى النساء من الحلال ، و روح الإيمان فيه آمن و عدل ، و روح القدس فيه حمل  
 النبوة فإذا قبض النبي صلى الله عليه وآله انتقل روح القدس فصار إلى الإمام ، و روح القدس لا ينام و لا يغفل  
 و لا يلهو و لا يزهو و الأربعة الأرواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو . و روح القدس كان يرى به .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ الروح التي يسدّد الله بها الائمة عليهم السلام ﴾

۱ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ،

را تا زير خاک بدانند . سپس فرمود ای جابراين چهار روح اخير را پيش آمد و آفت ميرسد ، ولی روح -  
 القدس بازي وياوه گری نکند .

شرح - مراد بافت وپيش آمدی که بآن چهار روح ميرسد اينستکه : گاهی آنها را مانعی عارض  
 ميشود که ازتأثير بازمي مانند و بازي وياوه گری ميکنند ، مانند روح شهوت و حرکت در زمان پيري ومرض  
 و اما روح القدس که مبدأ و سبب علم و فهم امامست ، آفت وياوه گری ندارد و هميشه حقايق را بدون زياده  
 و نقصان بآنها ميفهماند .

۳ - مفضل بن عمر گوید : از امام صادق عليه السلام پرسيدم راجع بدانستن امام عليه السلام آنچه را در اطراف  
 زمین است ، با اینکه خودش در میان اتاقيست که پرده اش انداخته است فرمود : ای مفضل ! خدای تبارک  
 و تعالی در پيغمبر صلی الله عليه وآله پنج روح قرار داد : ۱ - روح زندگی که با آن بجنبند و راه رود ۲ - روح  
 قوه که با آن قيام و کوشش کند ۳ - روح شهوت که با آن بخورد و بياشامد و با زنان حلال خود نزديکی  
 کند ۴ - روح ایمان که با آن ایمان آورد و عدالت ورزد ۵ - روح القدس که با آن بار نبوت کشد .  
 چون پيغمبر صلی الله عليه وآله وفات کند ، روح القدس از او بامام ( جانشينش ) منتقل شود و روح -  
 القدس خواب و غفلت وياوه گری و تکبر ندارد و چهار روح ديگر خواب و غفلت و تکبر وياوه گری دارند  
 و بوسيله روح القدس همه چيز درک ميشود .

#### ﴿ روحکيه خدا ائمه را بآن استوار ميسازد ﴾

۱ - ابوبصير گوید : از امام صادق عليه السلام قول خدای تعالی و همچنين روحی از امر خود را بسويت



من جبرئیل و میکائیل ، لم یکن مع أحد ممّن مضى ، غیر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و هو مع الأئمة یسدّ دهم و لیس کلّ ما طلب وُجد .

﴿۷۱۵﴾ ۵ - محمد بن یحیی ، عن عمران بن موسی ، عن موسی بن جعفر ، عن علی بن أسباط ، عن محمد بن الفضیل ، عن ابي حمزة قال : سألت أبا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ عن العلم ، أهو علمٌ یتعلّمه العالم من أفواه الرّجال أم فی الكتاب عندکم تقرؤنه فتعلمون منه ؟ قال : الأمر أعظم من ذلك و أوجب ، أما سمعت قول الله عزّ و جلّ : « و كذلك أوحینا إلیک روحاً من أمرنا ما کنت تدري ما الكتاب و لا الايمان » ثمّ قال : أيّ شيء یقول أصحابکم فی هذه الآیة ، أیقرؤن أنّه کان فی حال لا یدري ما الكتاب و لا الايمان ؟ فقلت : لا أدري - جعلت فداک - ما یقولون ، فقال [ لي ] : بلی قد کان فی حال لا یدري ما الكتاب و لا الايمان حتّی بعث الله تعالی الرّوح الّتی ذکر فی الكتاب ، فلمّا أوحاها إلیه علم بها العلم و الفهم ، و هی الرّوح الّتی یعطیها الله تعالی من شاء فاذا أعطها عبداً علّمه الفهم .

۶ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن علی بن أسباط ، عن الحسین بن أبي العلاء

هر چه طلب شود ، بدست آید ( پس همراهی این روح با پیغمبر و امامان فضلی است از خدا یتعالی که بهر کس خواهد عطا کند ، و با طلب و کوشش بدست نیاید ) .

شرح - در باره روحی که در این آیه ، مورد سؤال واقع شده اختلاف است یک قول اینست که یهود در کتاب تورات خود دیده بودند که از پیغمبر (ص) درباره هر چه پیرسند جواب گوید ، ولی درباره روح که سؤال کنند ، جواب نگویند ، لذا آنها بقریش گفتند : شما از محمد درباره روح پیرسید ، اگر جواب صریح داد ، بدانید که او پیغمبر نیست و اگر بخدا واگذار کرد ، او پیغمبر است .

۵ - ابو حمزه گوید : از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع بعلم امام پرسیدم ، که آیا امام آن علم را از دهان رجال علم فرا میگیرد یا آنکه نزد شما کتابیست که آنرا میخوانید و فرا میگیرید ؟ فرمود : این مطلب از آنچه تو گفتی بزرگتر و استوارتر است ، مگر نشنیده‌ای قول خدای عزوجل را : « و همچنین روحی از امر خود بتو وحی کردیم ، و تو نمیدانستی که کتاب و ایمان چیست - ۵۲ سوره ۴۲ - » .

پس فرمود : اصحاب شما درباره این آیه چه میگویند؟ آیا اقرار دارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله درحالی بود که کتاب و ایمان نمی دانست ؟ عرض کردم : قربانت کردم ، نمیدانم چه میگویند فرمود : آری درحالی بسر میبرد که نمیدانست کتاب و ایمان چیست ، تا آنکه خدایتعالی روحی را که در کتابش ذکر میکند مبعوث کرد ، و چون آنرا بسوی او وحی فرمود : بسبب آن علم و فهم آموخت ، و آن همان روحست که خدایتعالی بهر که خواهد عطا کند ، و چون آنرا به بنده‌ای عطا فرماید ، با و فهم آموزد .

۶ - سعد اسکاف (کفاش) گوید : مردی خدمت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و درباره روح پرسید که آیا او

عن سعد الاسکاف قال . أتى رجلُ أمير المؤمنين عليه السلام يسأله عن الرُّوح ، أليس هو جبرئيل ؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : جبرئيل عليه السلام من الملائكة والرُّوح غير جبرئيل ، ففكرَ ذلك على الرُّجل فقال له : لقد قلت عظيماً من القول ، ما أحدٌ يزعم أن الرُّوح غير جبرئيل فقال له : أمير المؤمنين عليه السلام : إنك ضالٌّ تروي عن أهل الضلال ، يقول الله تعالى لنبيه عليه السلام : « أتى أمرُ الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما يشر كون ، ينزل الملائكة بالروح » و الرُّوح غير الملائكة صلوات الله عليهم .

### ❀ باب ❀

❀ ( وقت ما يعلم الامام جميع علم الامام الذي كان قبله ) ❀

❀ ( عليهم جميعاً السلام ) ❀

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن علي بن أسباط عن الحكم بن مسكين ، عن بعض أصحابنا قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام متى يعرف الأخير ما عند الأوّل ؟ قال : في آخر دقيقة تبقى من روحه .

۲ - محمد ، عن محمد بن الحسين ، عن علي بن أسباط ، عن الحكم بن مسكين ، عن عميد بن زرارة و جماعة معه قالوا : سمعنا أبا عبدالله عليه السلام يقول : يعرف الذي بعد الإمام علم من كان قبله في آخر دقيقة تبقى من روحه .

همان جبرئيل است ؟ امير المؤمنين عليه السلام باو فرمود : جبرئيل عليه السلام از ملائکه است و روح غير جبرئيل است . و اين سخن را تکرار فرمود . او عرض کرد : سخن بزرگی گفتم !! هيچکس عقیده ندارد که روح غير از جبرئيل است . امير المؤمنين باو فرمود : تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روايت میکنی خدايتعالی بپيغمبرش صلی الله عليه و آله مي فرماید : « فرمان خدا آمد نیست ، آن را بشتاب نخواهيد ، خدا منزّه است و از آنچه مشرکان باوی انباز میکنند بر تراست ، ملائکه روح را فرود می آورند - ۱ - سورة ۱۶ - ۲ - پس روح غير از ملائکه صلوات الله عليهم میباشد .

❀ ( زمانیکه امام بتمام علوم امام پیش از خود آگاه میشود ) ❀

۱ - یکی از اصحاب گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : چه زمانی امام پسین با آنچه نزد امام پیشین است آگاه میشود ؟ فرمود : در آخرین دقیقه ای که از روح او باقی مانده است .

۲ - امام صادق عليه السلام می فرمود : جانشین امام ، بعلم امام پیش از خود را در آخرین دقیقه ای که از روح او باقی مانده آگاه میشود .



۳ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن یعقوب بن یزید ، عن علی بن أسباط ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : الإمام متى يعرف إمامته و ينتهي الأمر إليه ؟ قال : في آخر دقيقتين من حياة الأوّل .

### ﴿ باب ﴾

﴿ في أن الأئمة صلوات الله عليهم في العلم و الشجاعة ﴾  
﴿ و الطاعة سواء ﴾

﴿ ۷۴۰ ﴾ ۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن أبي زاهر ، عن الخشاب ، عن علي بن حسان ، عن عبدالرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال [ الله تعالى ] « الذين آمنوا و اتبعتمهم ذرّيتهم بايمان ألحقنا بهم ذرّيتهم و ما ألتناهم من عملهم من شيء » قال : « الذين آمنوا » النبي صلى الله عليه و آله و سلم و أمير المؤمنين عليه السلام و ذرّيته الأئمة و الأوصياء صلوات الله عليهم ، ألحقنا بهم و لم ننقص ذرّيتهم الحجّة التي جاء بها محمد صلى الله عليه و آله و سلم في علي عليه السلام و حجّتهم واحدة و طاعتهم واحدة .

۲ - علي بن محمد بن عبدالله ، عن أبيه ، عن محمد بن عيسى ، عن داود النهدي عن علي بن جعفر ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : قال لي : نحن في العلم و الشجاعة سواء و في العطايا على قدر ما نؤمر .

۳ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن علي بن إسماعيل ، عن صفوان بن يحيى ، عن

۳ - یکی از اصحاب گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : چه زمانی امام ، امامت و رسیدن امر را بخود میفهمد ؟ فرمود : در آخرین دقیقه زندگی امام پیشین .

﴿ ائمه صلوات الله عليهم در علم و شجاعت و اطاعت برابرند ﴾

۱ - امام صادق علیه السلام درباره آیه « کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان هم در ایمان از آنها پیروی کردند ، فرزندان ایشان با ایشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی کمشان ندهیم ( یعنی بحساب فرزند ایشان نگذاریم ) » - ۲۱ سوره ۵۲ - ، فرمود : کسانی که ایمان آوردند ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین ، و فرزندان او ، ائمه و اوصیاء صلوات الله عليهم باشند که خدا فرماید : بآنها ملحق میکنیم و حجّتی را که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی آورد ، نسبت باولادش کاهش ندهیم و حجّت همه یکی است و طاعتشان هم یکی است .

۲ - حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود : ما خانواده در علم و شجاعت برابریم و در بخشیدن ( علم و مال بمردم ) بهر اندازه که دستور داریم ، میبخشیم .

۳ - حارث بن مغیره گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

ابن مسکان ، عن الحارث بن المغيرة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : قال رسول الله ﷺ : نحن في الأمر والفهم والحلال والحرام نجري مجرى واحداً ، فأما رسول الله ﷺ وعلينا عليه السلام فلهما فضلها .

### ﴿ باب ﴾

﴿ أن الامام عليه السلام يعرف الامام الذي يكون من بعده و أن ﴾

﴿ قول الله تعالى « ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الى ﴾

﴿ اهلها » فيهم عليهم السلام نزلت ﴾

۱ - الحسين بن محمد ؟ عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشاء ، عن أحمد بن عائذ عن ابن اُذينة ، عن بريد العجليّ قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « إن الله يأمرکم ان تؤدّوا الامانات إلى أهلها و إذا حکمتم بين الناس أن تحکموا بالعدل » قال : إيّانا عنى ، أن يؤدّي الأوّل إلى الامام الذي بعده الكتب و العلم و السلاح « و إذا حکمتم بين الناس أن تحکموا بالعدل » الذي في أيديکم ، ثمّ قال للناس : « يا أيّها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و أولي الأمر منکم » إيّانا عنى خاصّة ، أمر جمع المؤمنین إلى يوم القيامة بطاعتنا ، فان خفتم تنازعاً في أمر فردّوه إلى الله و إلى الرسول و إلى أولي الأمر منکم ،

مانسبت بامر وفهم وحلال وحرام دريكروش هستيم واما پیغمبر صلی الله علیه وآله وعلی فضیلت خود را دارند . شرح - مقصود از امر یا امر امامت و خلافتست و یا فرمانیست که مردم می دهند و اطاعتش واجبست و نسبت بفضیلت علی علیه السلام بر امامان دیگر روایاتی وارد شده که از جمله آنها همین روایاتست و روایت دیگریست که لقب امیر المؤمنین را منحصر و مختص بانحضرت بیان میکند و نیز از روایاتی استفاده میشود که بعد از آنحضرت حسنین و پس از آنها امام دوازدهم علیهم السلام فضیلت دارد ، و بقیه هشت امام دیگر برابرند .

﴿ امام علیه السلام امام پس از خود را میشناسد و آیه « خدا بشما فرمان میدهد که ﴾

﴿ امانات را باهلش بپردازید » درباره آنها نازل شده است ﴾

۱ - بريد عجليّ گوید : از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « خدا بشما فرمان میدهد که امانتها را باصحابانش برسانید و چون میان مردم داور شدید بعدالت حکم کنید - ۶۲ - سورة ۴ - » پرسیدم ، فرمود : خدا ما را قصد کرده است ، که باید امام پیشین کتابها و علم و سلاح را با امام بعد از خود برساند « و چون میان مردم داور شدید ، بعدالت حکم کنید ، یعنی با آنچه دست شماست ( از احکام و قوانین خدا حکم کنید ) سپس خدای تعالی بمردم فرماید : « کسانی که ایمان آورده اید ، خدا را اطاعت کنید و رسول و

کذا نزلت و كيف يأمرهم الله عزّ و جلّ بطاعة و لاة الأمر و یرخص فی منازعتهم ؟ ! إنّما قیل ذلك للمأمورین الذین قیل لهم : « أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اُولی الأمر منکم » .

۲ - الحسین بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشاء ، عن أحمد بن عمر قال : سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « إن الله يأمرکم أن تؤدّوا الأمانات إلی أهلها » قال : هم الأئمة من آل محمد عليهم السلام أن یؤدّی الإمام الأمانة إلی من بعده و لا یخصّ بها غیره و لا یزویها عنه .

والیان امر از خودتانرا اطاعت کنید - ۶۳ سوره ۴ - ، خدا خصوص ما را قصد کرده ، ( ما میم و الیان امر ) خدا همه مؤمنین را تا روز قیامت باطاعت ما امر فرموده « و چون از نزاع و اختلاف در باره امری ترسیدید ، آنرا بخدا و رسول و والیان امر از خود ارجاع دهید - آیه ۵۹ سوره ۴ ، اینگونه نازل شد راست - چگونه ممکن است خدای عزوجل باطاعت و الیان امر فرمان دهد و نزاع و اختلاف با ایشان را رخصت فرماید ، ۱۱۹ همانا امر با رجاع نسبت بمأمورینی است که بآنها گفته شده « اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و والیان امر از خود را » .

شرح - راجع برسانیدن امانتها بصاحبانش چند قولست : ۱ - شامل هر گونه امانتی است ، امانات خدا امر و نهی و دستورات اوست ، و امانات مردم سپرده های آنهاست بیکدیگر ۲ - رعیت امانت خداست در دست پیشوایان و زعمای که باید در تعلیم و تربیت آنها رعایت کنند و استدلال در آخر روایت برای رد کسانی است که میگویند معنی آیه اینست : اگر شما با والیان امر در دین اختلاف کردید بکتاب و سنت مراجعه کنید و دلیل ردش اینست که چگونه ممکن است خدادار یکجا بگوید : از والیان امر اطاعت کنید و در جای دیگر بفرماید : اگر بآنها اختلاف و نزاع پیدا کردید . . . ۴۰ ! پس معلوم میشود که والیان امر همان ائمه هستند که مردم باید در اختلافات خود بقول آنها رجوع کنند و داوری ایشانرا بدون چون و چرا بپذیرند ، نه آنکه نسبت بقول امام هم رد و انکار داشته باشند تا آنجا هم نزاع و اختلاف پیدا شود . و اما راجع بآنچه فرمود : اینگونه نازل شده است ، اصل آیه در قرآن اینست : فان تنازعتم فی شئی فردوه إلی الله و الی الرسول و کلمه « اولی الامر » در قرآن نیست ، پس ممکن است عثمان آنرا انداخته باشد و ممکن است قول امام تفسیر ارجاع بخدا و رسول باشد ، زیرا ارجاع بائمه هم ارجاع برسولت و این چنین نازل شده ، از نظر معنی است .

۲ - احمد بن عمر گوید : از امام رضا عليه السلام درباره قول خدای عزوجل « خدا شما را امر میکند که امانتها را بصاحبانش رد کنید ۵۲ سوره ۴ - ، پرسیدم ، فرمود : ایشان ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله میباشد که باید هر امامی امانت امامت را با امام بعد از خود بسپارد ، بدیگری ندهد و از امام هم دریغ ندارد .

۳- محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعید ، عن محمد بن الفضیل عن ابي- الحسن الرضا علیه السلام فی قول الله عز و جل : « إن الله یأمرکم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها » قال : هم الأئمة یؤدّون الإمام إلى الإمام من بعده ، ولا یخص بها غیره ولا یزویها عنه .

﴿۷۳۵﴾ ۴- محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن إسحاق بن عمار ، عن ابن ابي یعفور ، عن المعلی بن خنیس قال : سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل : « إن الله یأمرکم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها » قال : أمر الله الإمام الأوّل أن یدفع إلى الإمام الّذی بعده کل شیء عنده .

۵- محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسن ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزین ، عن عبد الله ابن ابي یعفور ، عن ابي عبد الله علیه السلام قال ، لا یموت الإمام حتّی یعلم من یشکون من بعده فیوصی [إلیه] .

۶- أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن یحیی ، عن [ ابن ] ابي عثمان ، عن المعلی بن خنیس ، عن ابي عبد الله علیه السلام قال : إن الإمام یعرف الإمام الّذی من بعده فیوصی إلیه .

۷- أحمد ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن ابي عبد الله البرقي ، عن فضالة بن أيوب ، عن سلیمان بن خالد ، عن ابي عبد الله علیه السلام قال : ما مات عالم حتّی یعلمه الله عز و جل إلى من یوصی .

۳- امام رضا علیه السلام درباره قول خدای عز و جل « خدا بشما امر میکند که امانتها را بصاحبانش رد کنید » فرمود : ایشان ائمه هستند . هر امامی باید آنرا بامام بعد از خود بسپارد ، بدیگری ندهد و از او هم دریغ ندارد .

۴ معلی بن خنیس گوید : از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عز و جل ، خدا شما را امر میکند که امانتها را بصاحبانش رد کنید ، پرسیدم فرمود : خدا امام پیشین را دستور میدهد که هر چه (ازعلائم امامت) نزد اوست بامام بعد از خود رد کند .

۵- امام صادق علیه السلام فرمود : امام نمی نبرد تا امام بعد از خود را بشناسد و باو وصیت کند .

۶- و فرمود : امام ، امام بعد از خود را میشناسد و باو وصیت میکند .

۷- عالمی (امامی) نبرد تا خدای عز و جل باو پیاموزد که بچه کس وصیت کند .

## ﴿ باب ﴾

﴿ ان الامامة عهد من الله عز وجل معهود من واحد الى واحد عليهم السلام ﴾

﴿ ۷۳۰ ﴾ ۱- الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن علي الوشاء ، قال : حدثنی عمر ابن اَبان ، عن ابي بصير قال : كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فذكروا الأوصياء و ذكرت إسماعيل فقال : لا والله يا ابا محمد ما ذاك إلينا و ما هو إلا إلى الله عز وجل ينزل واحداً بعد واحد .

۲- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد : عن ابن ابي عمير ، عن حماد ابن عثمان ، عن عمرو بن الأشعث قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : أترون الموصي منّا يوصي إلى من يريد ؟ لا والله و لكن عهد من الله و رسوله صلى الله عليه وآله لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه .

الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن حماد بن عيسى ، عن منهل ، عن عمرو بن الأشعث ، عن ابي عبد الله عليه السلام مثله .

۳- الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن محمد ، عن بكر بن صالح ، عن محمد بن سليمان ، عن عيثم بن أسلم ، عن معاوية بن عمار ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : إن الامامة عهد

﴿ امامت عهدیست از جانب خدا که برای هریک از ائمه بسته شده ﴾

۱- ابو بصیر گوید : خدمت امام صادق عليه السلام بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم . حضرت فرمود : نه بخدا ، ای ابا محمد ، تعیین امام با اختیار ما نیست ، اینکار تنها بدست خداست که درباره هریک پس از دیگری فرو میفرستد .

توضیح - اسماعیل فرزند ارشد امام صادق عليه السلام است که در زمان حیات امام وفات یافت ، با وجود این طایفه اسماعیلیه او را امام میدانند ، در اینمجلس هم ابو بصیر امامت را برای او نام برد و حضرت صادق رد فرمود .

۲- عمرو بن اشعث گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : شما گمان میکنید هر کس از ما امامان که وصیت میکند ، بهر کس میخواهد وصیت میکند ؟ ! نه بخدا ، چنین نیست ، بلکه امر امامت عهد و فرمانی است از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله برای مردی پس از مردی (از ما خانواده) تا بصاحبش برسد ( یعنی تا برسد با امام دوازدهم و یا اینکه امر امامت بدست خدا و رسولست تا باهل و مستحقش برسد ) .

۳- معاویه بن عمار گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : امامت عهد و پیمانست از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است ، امام حق ندارد آنرا از امام بعد از خود دور دارد و

من الله عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين ، ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون من بعده ، إن الله تبارك و تعالی أوحى إلى داود عليه السلام أن اتّخذ وصياً من أهلك فإنّه قد سبق في علمي أن لا أبعث نبياً إلّا و له وصي من أهله و كان لداود عليه السلام أولادٌ عدّة و فيهم غلام كانت أمّه عند داود و كان لها محبّاً ، فدخل داود عليه السلام عليها حين أتاه الوحي فقال لها : إن الله عزّ و جلّ أوحى إليّ يأمرني أن اتّخذ وصياً من أهلي فقالت له إمرأته : فليكن ابني ؟ قال : ذلك أريد و كان السابق في علم الله المحتوم عنده أنّه سليمان ، فأوحى الله تبارك و تعالی إلى داود . أن لا تعجل دون أن يأتيك أمري فلم يلبث داود عليه السلام أن ورد عليه رجلان يختصمان في الغنم والكرم فأوحى الله عزّ و جلّ إلى داود أن اجمع ولدك فمن قضى بهذه القضية فأصاب فهو وصيك من بعدك ، فجمع داود عليه السلام ولده ، فلما أن قصّ الخصمان قال سليمان عليه السلام : يا صاحب الكرم متى دخلت غنم هذا الرّجل كرمك ؟ قال : دخلته ليلاً ، قال : قضيت عليك يا صاحب الغنم

بگرداند ، همانا خدای تبارك و تعالی بداد علیه السلام وحی کرد که از خاندان خود وصی انتخاب کن ، زیرا در علم من پیشی گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نسازم جز اینکه برای او وصی از خاندانش باشد . داود فرزندان بسیاری داشت و در میان آنها جوان نوری بود که مادرش نزد داود بود و داود آن زنرادوست می داشت ، چون این وحی بداد رسید ، نزد آن زن آمد و باو گفت خدای عز و جل بمن وحی فرستاده و امر کرده است که از خاندان خودم وصی انتخاب کنم ، همسرش باو گفت : خوبست پسر من باشد ، داود گفت : من هم همین را خواستارم ، ولی در علم پیشین و حتمی خدا گذشته بود که وصی او سلیمان باشد ، خدای تبارك و تعالی بداد وحی کرد ، تا فرمان من بتو نرسد ، در اینکار شتاب مکن ، دیری نگذشت که دو مرد نزد داود آمدند و درباره گوسفندان و باغ انگور مرافعه کردند ، ( زیرا گوسفندان یکی باغ انگور دیگری را خورده بود ) خدای عز و جل بداد وحی کرد که پسرانت را جمع کن ، هر که در این قضیه حکم درست دهد ، او وصی بعد از تو است . داود پسرانش را جمع کرد ، چون دوطرف نزاع قصه خود گفتند سلیمان علیه السلام گفت : ای صاحب باغ ؛ گوسفندان این مرد ، کی بیباغ تو ریخته اند ؟ گفت : شب در آمده اند ، سلیمان گفت : ای صاحب گوسفند ! من حکم دادم که بچه ها و پشم امسال گوسفندان تو مال صاحب باغ باشد ، داود باو گفت : چرا حکم نکردی که خود گوسفندان را بدهد ، با اینکه علماء بنی - اسرائیل آنرا قیمت کرده اند و بهای انگور باقیمت گوسفندان برابر است ؟ سلیمان گفت : تا کجا از ریشه کننده نشده و تنها بار آن خورده شده است و سال آینده بار میدهد .

خدای عز و جل بداد وحی فرستاد : حکم در این قضیه همانست که سلیمان صادر کرد ، ای داود تو چیزی را خواستی و ما چیز دیگری را ( تو آن پسر ترا برای جانشینی خواستی و ما سلیمان را ) داود نزد

بأولاد غنمك وأصوافها في عامك هذا ، ثم قال له داود : فكيف لم تقض برباق الغنم و قد قوم ذلك علماء بني إسرائيل و كان ثمن الكرم قيمة الغنم ؟ فقال سليمان : إن الكرم لم يجتث من أصله و إنما أكل حمله و هو عائد في قابل ، فأوحى الله عزّ وجلّ إلى داود : أن القضاء في هذه القضية ما قضى سليمان به ، يا داود أردت أمراً و أردنا أمراً غيره ، فدخل داود على امرأته فقال : أردنا أمراً و أراد الله عزّ و جلّ أمراً غيره و لم يكن إلّا ما أراد الله عزّ و جلّ ، فقد رضينا بأمر الله عزّ وجلّ و سلّمنا . و كذلك الأوصياء عليهم السلام ، ليس لهم أن يتعدوا بهذا الأمر فيجاوزون صاحبه إلى غيره .

قال الكلينيّ معنی الحديث الأوّل : أن الغنم لودخلت الكرم نهراً ، لم يكن على صاحب الغنم شيء لأنّ لصاحب الغنم أن يسهّح غنمه بالنهار ترعى و على صاحب الكرم حفظه و على صاحب الغنم أن يربط غنمه ليلاً و لصاحب الكرم أن ينام في بيته .

۴ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن بكير و جميل ، عن عمرو ابن مصعب قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : أترون أن الموصي منّا يوصي إلى من يريد ؟ لا و الله و لكنّه عهد من رسول الله صلى الله عليه وآله إلى رجل فرجل حتى انتهى إلى نفسه .

همسرش آمد و گفت : ما چیزی را خواستیم و خدای عزوجل چیز دیگری را خواست و جز آنچه خدا خواهد نشود ، ، ما نسبت بامر خدای عزوجل راضی و تسلیمیم (پس از نقل این داستان امام فرمود : ) .  
و همچنین است امر اوصیاء و امامان ، ایشان هم حق ندارند از امر خدا تجاوز کنند و امامت را از صاحبش بدیگری دهند .

مرحوم کلینی گوید : معنی حدیث اول ( راجع بحکم سلیمان ) اینستکه : اگر گوسفندان در روز داخل باغ میشدند بر صاحب گوسفندان جریمه می نمود ، زیرا صاحب گوسفند حق دارد که در روز آنها را رها کند و بچراند و بر صاحب باغست که باغش را حفظ کند ولی در شب صاحب گوسفند باید آنها را دربند کند و صاحب باغ باید در خانه اش بخوابد .

۴ - عمرو بن مصعب گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : شما گمان میکنید هر کس از ما امامان که وصیت میکند بهر کس میخواهد وصیت میکند ؟ نه بخدا ، چنین نیست ، بلکه امر وصیت عهد و فرمانیست از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمردی پس از مردی - تا بخودش ( امام ششم ) رسید - ( یعنی شش مرتبه فرمود : بمردی پس از مردی - مرآت - ) .

## ﴿باب﴾

﴿ان الائمه عليهم السلام لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بعهد من الله﴾

﴿عز و جل و أمر منه لا يتجاوزونه﴾

۱ - محمد بن يحيى و الحسين بن محمد ، عن جعفر بن محمد ، عن علي بن الحسين بن علي ، عن إسماعيل بن مهران ، عن أبي جميلة ، عن معاذ بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن الوصية نزلت من السماء على محمد كتاباً ، لم ينزل على محمد عليه السلام كتابٌ مختوم إلا الوصية ، فقال جبرئيل عليه السلام ، يا محمد هذه وصيتك في أمّتك عند أهل بيتك ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أي أهل بيتي يا جبرئيل ؟ قال : نجيب الله منهم و ذريته ، ليرثك علم النبوة كما ورثه إبراهيم عليه السلام و ميراثه لعلي عليه السلام و ذريته من صلبه ، قال : و كان عليها خواتيم ، قال : ففتح علي عليه السلام الخاتم الأوّل و مضى لما فيها ثم فتح الحسن عليه السلام الخاتم الثاني و مضى لما أمر به فيها ، فلما توفي الحسن و مضى فتح الحسين عليه السلام الخاتم الثالث فوجد فيها أن قاتل فاقتل و تقتل و اخرج بأقوام للشهادة ، لاشهادة لهم إلامعك ، قال : ففعل عليه السلام ، فلما مضى دفعها إلى علي بن الحسين عليه السلام قبل ذلك ، ففتح الخاتم الرابع فوجد فيها أن اصمت و أطرق لما حجب العلم ، فلما توفي

﴿ائمه عليهم السلام جز بعهد و فرمان خدا كاری را انجام نداده﴾

﴿و نمیدهند و از آن تجاوز نمیکنند﴾

۱ - معاذ بن كثير گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : امر وصیت از آسمان در مکتوبی بر محمد نازل شد ، و مکتوب سر بهر جز راجع بوصیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نکشت . جبرئیل علیه السلام عرض کرد : یا محمد : این است وصیت تو درباره امت نزد اهل بیتت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جبرئیل کدام اهل بیتت ؟ گفت : برگزیده خدا از میان ایشان و ذریه او ( علی و اولادش علیهم السلام ) و این وصیت برای اینست که علی علم نبوت را از تو ارث ببرد ، چنانکه ابراهیم بارث داد و میراث این علم برای علی عليه السلام و ذریه تو از پشت او است .

آنکاه امام صادق عليه السلام فرمود : آن مکتوب چند مهر داشت ، علی عليه السلام مهر اول را گشود و آنچه در آن بود عمل کرد ، سپس حسن عليه السلام مهر دوم را گشود و آنچه در آن مأمور شده بود عمل کرد ، چون حسن وفات کرد و در گذشت ، حسین عليه السلام مهر سوم را گشود ، دید در آن نوشته است : جنگ کن و بکش و کشته میشوی و مردمی را برای شهادت با خود بیا ، برای ایشان شهادتی جز همراه تو نیست ، او هم عمل کرد و چون خواست در گذرد ، پیش از آن ، مکتوب را بعلی بن الحسين عليه السلام داد ، او مهر چهارم را گشود و دید در



و مضی دفعها إلى محمد بن علي عليهما السلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فيها أن فسر كتاب الله تعالى و صدق أباك و ورث ابنك و اصطنع الأمة و قم بحق الله عز و جل و قل الحق في الخوف و الأمن و لا تخش إلا الله ، ففعل ، ثم دفعها إلى الذي يليه ، قال : قلت له : جعلت فداك فأنت هو ؟ قال : فقال : ما بي إلا أن تذهب يا معاذ فتروي علي قال : فقلت : أسأل الله الذي رزقك من آباءك هذه المنزلة أن يرزقك من عقبك مثلها قبل الممات ، قال : قد فعل الله ذلك يا معاذ ، قال : فقلت : فمن هو جعلت فداك ؟ قال : هذا الراقد - و أشار بيده إلى العبد الصالح - و هو راقد .

﴿ ۷۳۵ ﴾ ۲ - أحمد بن محمد و محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن أحمد بن محمد ، عن أبي الحسن الكنانی ، عن جعفر بن نجیح الكندي ، عن محمد بن أحمد بن عبيد الله العمري عن أبيه ، عن جدّه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن الله عز و جل أنزل على نبيّه صلى الله عليه وآله كتاباً قبل وفاته ، فقال : يا محمد هذه وصيتك إلى النجبة من أهلك ، قال : و ما النجبة يا جبرئيل ؟ فقال : علي بن أبي طالب و ولده عليه السلام ، و كان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي صلى الله عليه وآله إلى أمير المؤمنين عليه السلام و أمره أن يفك خاتماً منه و يعمل بما فيه ، ففك أمير المؤمنين عليه السلام خاتماً و عمل بما فيه

آن نوشته است : سکوت کن و چون علم در پرده شده سر بزیر انداز [ نسبت بعلمی که پوشیده شده سر بزیر انداز ] چون او خواست وفات کند و در گذرد ، آنرا بمحمد بن علی داد ، او مهر پنجم را گشود ، دید در آن نوشته است : « کتاب خدا تعالی را تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما ( مثل او خاموشی گزین ) و ارث امامت را بیسرت بده ، و امت را نیکو تربیت کن ، و بحق خدای عز و جل قیام کن ، و در حال ترس و امنیت حق را بگو و جز از خدا مترس ، او هم عمل کرد و سپس آنرا بشخص بعد از خود داد ، معاذ گوید : من عرض کردم : قربانت گردم ، آنشخص شما مید ؟ فرمود : ای معاذ ! من از چیزی باک ندارم جز اینکه بروی و علیه من روایت کنی ( یعنی آری منم ، اما این خبر را بمخالفین و دشمنان ما مگو ) عرض کردم : من از خدائی که این مقام را از پدرانت بگو رسانیده است ، خواستارم که تا پیش از وفات شما ، مانند آنرا با ولادت عطا کند ، فرمود : ای معاذ ! چنین کرده است ، عرض کردم : او کیست قربانت گردم ؟ فرمود این شخص خوابیده ، و با دست خود اشاره بعبداالصالح ( موسی بن جعفر عليهما السلام ) کرد که خوابیده بود .

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدای عز و جل پیش از وفات پیغمبر ، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود : ای محمد ! اینست وصیت من بسوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو ، پیغمبر گفت : ای جبرئیل نجیبان کیانند ؟ فرمود : علی بن ابیطالب و اولادش علیهم السلام ، و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یک مهر آنرا بگشاید و آنچه در آنست عمل کند ، امیر المؤمنین علیه السلام یک مهر را گشود و آن عمل کرد ، سپس آنرا پیسرش حسن

ثمّ دفعه إلى ابنه الحسن عليه السلام ففكّ خاتماً و عمل بما فيه ، ثمّ دفعه إلى الحسين عليه السلام ، ففكّ خاتماً فوجد فيه أن اخرج بقوم إلى الشهادة فلا شهادة لهم إلا معك و اشر نفسك لله عزّ وجلّ ، ففعل ثمّ دفعه إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام ففكّ خاتماً فوجد فيه أن أطرق و اصمت و الزم منزلك و اعبد ربك حتى يأتيك اليقين ، ففعل ، ثمّ دفعه إلى ابنه محمد بن عليّ عليهما السلام ، ففكّ خاتماً فوجد فيه : حدّث الناس و أفتمهم و لاتخافنّ إلا الله عزّ وجلّ ، فإنّه لا سبيل لأحد عليك [ ففعل ] ثمّ دفعه إلى ابنه جعفر ففكّ خاتماً فوجد فيه حدّث الناس و أفتمهم و انشر علوم أهل بيتك و صدّق آبائك الصالحين و لاتخافنّ إلا الله عزّ وجلّ و أنت في حرز و أمان ، ففعل ، ثمّ دفعه إلى ابنه موسى عليه السلام و كذلك يدفعه موسى إلى الذي بعده ثمّ كذلك إلى قيام المهديّ صلّى الله عليه .

۳ - محمد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن ضريس الكناسي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال له حمران : جعلت فداك أ رأيت ما كان من أمر عليّ و الحسن و الحسين عليهم السلام و خروجهم و قيامهم بدين الله عزّ وجلّ و ما أصيبوا من قتل الطواغيت إيّاهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام يا حمران إنّ الله تبارك و تعالی [ قد ] كان

عليه السلام داد ، اوهم يك مهر را گشود و بان عمل كرد ، سپس او آنرا بحسين عليه السلام داد ، او يك مهر را گشود و در آن دید نوشته است : با مردمی بطرف شهادت برو ، برای آنها شهادتی جز با تو نیست ، و خود را بخدای عزوجل بفروش ، اوهم انجام داد ، سپس آنرا بعلي بن الحسين عليه السلام داد . او نیز يك مهر گشود و دید در آن نوشته است : سر بزیر انداز و خاموشی گزین و در خانهات بنشین ، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگت فرا رسد ، اوهم انجام داد سپس آنرا بپسرش محمد بن علی عليه السلام داد ، او يك مهر را گشود ، دید نوشته است : مردم را حدیث گو و فتوی ده و جز از خدای عزوجل مترس : هیچکس علیه تو راهی نیابد ، او هم عمل کرد و سپس آنرا بپسرش جعفر عليه السلام داد ، اوهم يك مهر گشود ، دید در آن نوشته است ، مردم را حدیث گو و فتوی ده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکو کارت را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل مترس که تو در پناه و امانی ، اوهم عمل کرد و سپس آنرا بپسرش موسی عليه السلام داد ( یعنی من هم عمل کردم و سپس آنرا بپسرم موسی عليه السلام خواهم داد ، راوی عبارت را تغییر داده است ) و همچنین موسی با امام بعد از خود میدهد و تا قیام حضرت مهدی صلی الله علیه و آله اینچنین است .

۳ - حمران با امام باقر عليه السلام عرض کرد : قربانت کردم بمن خبر دهید که موضوع نهضت علی و حسن و حسین عليهم السلام و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبت‌هایی که دیدند ، از کشته شدن بدست طغیانگران و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود ؟ امام باقر عليه السلام فرمود : ای حمران : خدای تبارک و تعالی آن مصیبات را بر ایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت ، و سپس اجرا کرد ( پس همه آن مصیبات با علم و اجازه خدا بوده ) و علی و حسن و حسین از روی

قدّر ذلك عليهم و قضاء و أمضاه و حتمه : ثمّ أجزاه فبتقدّم علم ذلك إليهم من رسول الله قام عليّ و الحسن و الحسين ، و بعلم صمت من صمت منّا .

۴ - الحسين بن محمد الأشعريّ ، عن معلّى بن محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن الحارث بن جعفر عن عليّ بن إسماعيل بن يقطين ، عن عيسى بن المستفاد أبي موسى الضير قال : حدّثني موسى ابن جعفر عليه السلام قال : قلت لأبي عبدالله : أليس كان أمير المؤمنين عليه السلام كاتب الوصيّة و رسول الله صلى الله عليه وآله المملي عليه و جبرئيل و الملائكة المقرّبون عليهم السلام شهود ؟ قال : فأطرق طويلاً ثمّ قال : يا أبا الحسن قد كان ما قلت و لكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر ، نزلت الوصيّة من عند الله كتاباً مسجلاً ، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك و تعالی من الملائكة ، فقال جبرئيل : يا محمد مر باخراج من عندك إلا وصيّك ، ليقبضها منّا و تشهدنا بدفعك إيّاها إليه ضامناً لها - يعني عليّاً عليه السلام - فأمر النبي صلى الله عليه وآله باخراج من كان في البيت ما خلا عليّاً عليه السلام : و فاطمة فيما بين الستر و الباب ، فقال جبرئيل : يا محمد ربّك يقرئك السلام و يقول : هذا كتاب ما كنت عهدت إليك و شرطت عليك و شهدت به عليك و أشهدت به عليك ملائكتي و كفى بي يا محمد شهيداً ، قال : فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله فقال يا جبرئيل ربّي هو السلام و منه السلام

بصيرت و دانشی که قبلاً از رسول خدا صلی الله علیه وآله دریافته بودند قیام کردند ، و هر کس از ما خانواده هم که خاموشی گزیند . از روی علم است .

۴ - ابو موسیٰ خزیم ( نایبنا ) گوید : موسیٰ بن جعفر علیهما السلام بمن فرمود که : من بامام صادق علیه السلام گفتم : مگر امیر المؤمنین علیه السلام کاتب وصیت و پیغمبر دیکته گو و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند ؟ حضرت مدتی سر بریزانداخت و سپس فرمود :

چنان بود که گفتم ، ای ابوالحسن ! ولی زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله در رسید ، امر وصیت از جانب خدا در مکتوبی سر بهر فرود آمد ، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد . جبرئیل گفت : ای محمد ! دستور ده هر که نزدت هست ، جز وصیت یعنی علی بیرون روند ، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آنرا باو دادی و خودش ضامن و متمد آن شود ، پیغمبر صلی الله علیه وآله باخراج هر که در خانه بود ، جز علی علیه السلام دستور داد ، و فاطمه در میان در پرده بود .

آنکاه جبرئیل گفت : ای محمد ! پروردگارت سلام میفرماید : این همان مکتوبست که ( در شب معراج ) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت بآن برتوشاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم ، در صورتی که شهادت خودم تنها کافی است ای محمد ، بندهای استخوان پیغمبر بلرزه درآمد و گفت : ای جبرئیل ! پروردگار من خودش سلام است ( یعنی سلامتی از هر عیب ) و سلام از جانب

و اليه يعود السلام صدق عزّ و جلّ و برّ ، هات الكتاب ، فدفعه إليه و أمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له : اقرأه فقرأه حرفاً حرفاً ، فقال : يا عليّ ! هذا عهد ربّي تبارك و تعالیّ إليّ و شرطه عليّ و أمانته و قد بلغت و نصحت و أدّيت ، فقال عليّ عليه السلام و أنا أشهد لك [بأبي و أمّی أنت] بالبلاغ و النصيحة و التصديق على ما قلت و يشهد لك به سمعي و بصري و لحمي و دمي ، فقال جبرئیل عليه السلام : و أنا لكما على ذلك من الشاهدين ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : يا عليّ ! أخذت وصيتي و عرفتها و ضمننت لله ولي الوفاء بما فيها ؟ ، فقال عليّ عليه السلام : نعم بأبي أنت و أمّی عليّ ضمّانها و على الله عوني و توفيقي على أدائها ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : يا عليّ ! إنني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة ، فقال عليّ عليه السلام نعم أشهد ، فقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم : إن جبرئیل و ميکائیل فيما بيني و بينك الآن و هما حاضران معهما الملائكة المقرّون لأشهدهم عليك ، فقال : نعم ليشهدوا و أنا - بأبي أنت و أمّی - أشهدهم ، فأشهدهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و كان فيما اشترط عليه النبي صلی الله علیه و آله و سلم بأمر جبرئیل عليه السلام فيما أمر الله عزّ و جلّ أن قال له : يا عليّ ! تقي بما فيها من موالاته من والي الله و رسوله و البراءة و العداوة لمن عادى الله و رسوله و البراءة منهم

اوست و سلام بسوی او باز میگردد . خدای عز و جل راست فرموده و احسان کرده است ، مکتوبرا بده ، جبرئیل آنرا باو داد و دستور داد که با امیرالمؤمنین تسلیم کند و باو گفت : آن را بخوان ، حضرت آنرا کلمه بکلمه قرائت کرد .

سپس پیغمبر فرمود : ای علی ! این پیمانی است که پروردگارم - تبارک و تعالی - با من کرده و امانت او و شرط او بر من است ، من رسانیدم و خیرخواهی کردم و ادا نمودم . علی علیه السلام گفت [ پدر و مادرم بفدایت ] من در این رسانیدن و خیرخواهی و تصدیق آنچه گفتم گواه توأم و گوش و چشم و گوشت و خونم برای تو گواهی میدهد ، جبرئیل علیه السلام گفت : من هم در این موضوع گواه شما هستم ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ، ای علی ! وصیت مرا گرفتی و آنرا فهمیدی و وفاء بمضامینش را برای خدا و من ضمانت کردی ؟ علی علیه السلام گفت : آری پدر و مادرم بقریانت ، ضمانت آن بر من ، و یاری من و توفیق دادن مرا بر انجام آن برخداست . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای علی ! من میخواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن باین وصیت را روز قیامت بمن خبر دهی ، علی علیه السلام گفت : آری ، گواه بگیر ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین همراه ایشانند ، آنها را بر تو گواه میگیرم ، علی علیه السلام گفت : آری گواه باشند ، من هم پدر و مادرم بقریانت ایشانرا گواه میگیرم .

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت . و از جمله آنچه پیغمبر بر علی بدستور جبرئیل و فرمان خدای عز و جل شرط کرد ، این بود که باو گفت : ای علی ! وفا میکنی بآنچه در این وصیت است ،

علی الصبر منك [ و ] علی کظم الغیظ و علی ذهاب حقّک و غصب خمسک و انتهاک حرمتک ؟ فقال : نعم یا رسول الله ، فقال امیر المؤمنین علیه السلام : و الذی فلق الحبّة و برأ النسمة لقد سمعت جبرئیل علیه السلام یقول للنبی : یا عمّ عرفه أنّه یُنْتَهک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله و علی أن تُخْضِبَ لِحیتَه من رأسه بدم عیبط قال امیر المؤمنین علیه السلام : فصعقت حین فهمت الكلمة من الامین جبرئیل حتّی سقطت علی وجهی و قلت : نعم قبلت و رضیت و إن انتهکت الحرمة و عطّلت السنن و مزّق الكتاب و هدّمت الکعبة و خضبت لِحیتی من رأسی بدم عیبط صابراً محتسباً ابدأ حتّی أقدم علیک ، ثمّ دعا رسول الله فاطمة و الحسن و الحسین و أعلمهم مثل ما أعلم امیر المؤمنین ، فقالوا مثل قوله فختمت الوصیّة بخواتیم من ذهب ، لم تمسه النار و دفعت إلى امیر المؤمنین علیه السلام ، فقلت لأبی الحسن علیه السلام بأبی أنت و أمّی ألا تذكّر ما کان فی الوصیّة ؟ فقال : سنن الله و سنن رسوله ، فقلت : أکان فی الوصیّة توئبهم و خلافهم علی امیر المؤمنین علیه السلام ؟ فقال : نعم و الله شیئاً شیئاً ، و حرفاً حرفاً ، أما سمعت قول الله عزّ و جلّ : « إنا نحن نحیی

از دوست داشتن کسانی که خدا و رسولش را دوست دارند و ، بیزاری و دشمنی نسبت بکسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند ، با شکبائی و فرور خوردن خشم ، در صورت از میان رفتن حقّت و غصب کردن خمسّت و دریدن پرده احترامت ؟ گفت : آری حاضرم ، ای رسول خدا ! سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : سو گند بآنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید که من از جبرئیل علیه السلام شنیدم که بیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت ای محمد ! بعلی بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است دریده می شود ، و این وصیت با این شرط است که ریشش از خون تازه سرش رنگین شود ، امیر المؤمنین علیه السلام گوید : چون این جمله را از جبرئیل امین فهمیدم ، فریادی زدم و برو بر زمین افتادم و گفتم : آری قبول دارم و راضی هستم ، اگر چه پرده احترام دریده شود ! و سنتها تعطیل شود و قرآن پاره شود و خانه کعبه خراب گردد و ریشم از خون تازه سرم رنگین شود : همواره شکیبائی کنم و بحساب خدا گذارم تا بر تو وارد شوم .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانچه با امیر المؤمنین اعلام فرمود ، بآنها نیز اعلام کرد ، ایشان هم مانند او جواب دادند ، سپس آن وصیت با چند مهر از طلا که آتش بآن نرسیده بود [ ساخته دست بشر نبود ] مهر شد و با امیر المؤمنین علیه السلام تحویل داده شد . ابو موسی گوید : من بموسی بن جعفر عرض کردم : پدر و مادرم بقر بانّت ، نمی فرمائی در آن وصیت نامه چه نوشته بود ؟ فرمود : سنت های خدا و سنت های رسولش بود ، عرض کردم : طغیان جستن و مخالفت آنها ( که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله طغیان کردند ) بر امیر المؤمنین علیه السلام در آن وصیت نامه نوشته بود ؟ فرمود : آری ، بخدا ، یک بیک و حرف بحرف ، مگر نشنیده امی قول خدای عز و جل را « ما خود

الموتی و نکتب ما قدّموا و آثارهم و کلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین ؟ و الله لقد قال رسول الله ﷺ لا میر المؤمنین و فاطمة علیها السلام : ألیس قد فهمتما ما تقدّمتم به إلیكما و قبلتما ؟ فقالا : بلی و صبرنا علی ما ساءنا و غاظنا .

« و فی نسخه الصفوانی زیادة :

علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن عبدالله بن عبدالرحمن الأصمّ ، عن أبی عبدالله البرزّاز ، عن حرّیز قال : قلت لأبی عبدالله ﷺ : جعلت فداک ما أقلّ بقاء کم أهل البیت و أقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس إلیکم ؟ ! فقال : إنّ لكلّ واحد منّا صحیفة فیها ما یحتاج إلیه أن یعمل به فی مدّته ، فاذا انقضى ما فیها ممّا أمر به عرف أنّ أجله قد حضر فأتاه النبی ﷺ ینعی إلیه نفسه و أخبره بما له عند الله و إنّ الحسین ﷺ قرأ صحیفته الّتی اُعطیها ،

هستیم که مردگانرا زنده کنیم و اعمالی را که از پیش انجام داده اند با آثار ایشان بنویسیم و همه چیز را در کتابی روشن آمار گیری کرده ایم - ۱۲ - یس - ، ( پس نوشته شدن همه چیز در وصیتنامه استبعادی ندارد ) بخدا که پیغمبر صلی الله علیه و آله با میر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام فرمود : مگر چنین نیست که آنچه را بشما وصیت کردم و دستور دادم فهمیدید و پذیرفتید ؟ گفتند : چرا ، و بر آنچه ما را ناراحت کند و بخشم آورد صبر کنیم و در نسخه صفوانی زیاده بر این است :

**توضیح** - این جمله سخن یکی از روایات مرحوم کلینی است ، زیرا کتاب کافی چند نسخه داشته و روایات مختلفند ، یکی همین صفوانی است که نامش محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوانست که مردی مورد اعتماد و فقیه و فاضل بوده است . و دیگر از روایات کافی محمد بن ابراهیم نعمانی و هارون بن موسی تلعبکری است .

و میان نسخه های کافی اختلافی بوده و شیخ صدوق و شیخ مفید و أمثال اینها رحمة الله علیهم نسخه های کافی را جمع کرده و مورد اختلاف را در کتابهای خود ذکر نموده اند و چون این خبر شریف در نسخه صفوانی اضافه ایرا که اکنون ذکر میشود داشته و در نسخ دیگر نبوده ، با این جمله به آن اشاره شد . و آن اضافه اینست : حرّیز گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، با وجود احتیاجی که مردم بشما دارند چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه و اجل شما خانواده بیکدیگر نزدیکست ؟ ! فرمود : برای هر یک از ما صحیفه و مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع ببرنامج کارش احتیاج دارد در آن نوشته است ، چون او امر و دستوراتیکه در آنست پایان یابد ، امام میفهمد که اجل او رسیده است . سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد او آید و خبر مرگش را با او گوید ، و آنچه نزد خدا دارد ، با او گزارش دهد ، و امام حسین علیه السلام مکتوبی را که با او دادند ، قرائت کرد ، و خبر مرگی که در پیش داشت برایش تفسیر شد ، ولی چیزهایی در آن مکتوب باقی بود که هنوز انجام نشده بود ، او برای جنگ بیرون رفت ، و چیزهایی که باقی بود ، این بود که ملائکه یاری کردن او را از خدا خواسته اند و خدا اجازه فرموده است ملائکه مهیا و آماده جنگ گشته و در انتظار

و فسّر له ما يأتي بنعي و بقي فيها أشياء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته فأذن لها و مكثت تستعدّ للقتال و تتأهب لذلك حتى قتل فنزلت و قد انقطعت مدّته و قتل عليه السلام ، فقالت الملائكة : يا ربّ أذنت لنا في الانحدار و أذنت لنا في نصرته ، فانحدروا و قد قبضته ، فأوحى الله إليهم : أن الزموا قبره حتى تروه و قد خرج فانصروه و ابكوا عليه و على ما فاتكم من نصرته فإنكم قد خصصتم بنصرته و بالبكاء عليه ، فبكت الملائكة تعزياً و حزناً على ما فاتهم من نصرته ، فإذا خرج يكونون أنصاره .

بودند تا آنحضرت شهید شد ، ملائکه فرود آمدند ، در زمانیکه عمر آنحضرت تمام شده و شهید گشته بود . ملائکه گفتند : پروردگارا ! تو بما اجازه فرود آمدن و اجازه یاریش دادی ، ولی ما فرود آمدیم و تو قبض روحش نمودی ! ! خدا بایشان وحی کرد : شما برسقبر او باشید تا او را ببینید که بیرون آمده است آنگاه یاریش کنید ، اکنون گریه کنید براو و بر ازدست رفتن یاری او از شما ، زیرا شما برای یاری او و گریه براو اختصاص یافته‌اید ، پس آن ملائکه برای عزا داری امام حسین و برای افسوس ازدست رفتن یاریش گریستند و چون بیرون آید یاور او باشند .

شرح - جمله اخیر اشاره بموضوع رجعت دارد و آن یکی از مسائل مذهبی است که در کتب اعتقادیّه ذکر میشود و مقصود از رجعت بازگشت بعضی از ائمه و جمعی از مؤمنین و کافران است بدنیا پیش از قیامت ، تا مؤمنین از آنها انتقام گیرند و بدولت حقّه شادمان باشند .

موضوع رجعت از عقاید مخصوص با امامیه است که بر آن اتفاق دارند ، اخبار در این باره متواتر است و برخی از آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد ، علامه مجلسی (ره) در جلد ۱۳ بحار الانوار بیش از دوست حدیث از چهار و چند اصل معتبر در اثبات رجعت ذکر میکند ، مجلسی (ره) میگوید : اصل موضوع رجعت مورد اتفاق علماء شیعه است ، ولی درباره خصوصیات آن ، اخبارش اختلاف دارد ، مثل اینکه : آیا رجعت همزمان با ظهور امام قائم علیه السلام است یا جلوتر و یا عقب تر است و نیز در مدت رجعت هر یک اختلاف است ولی تحقیق این خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی بآن کافی است - انتهى - .

روایتی که در موضوع رجعت ما را با استدلالی متین و ندان شکن مواجه میکند اینست : ابو بصیر (الصباح) گوید : امام باقر علیه السلام بمن فرمود : « در باره بازگشتنها از من سؤال میکنی ؟ گفتم آری ، فرمود : آن از قدرست و جز قدریه منکر آن نباشند ، چنین قدرتی را انکار مکن ، چنانچه در موضوع معاد وزنده شدن روز قیامت آیات شریفه آخر سوره یس قدرت خدا را دلیل آن می‌داند ، در این روایت هم دلیل رجعت را همان قدرت خدا ذکر میکند ، یعنی خداوندی که آن قدرت و توانایی داشت که انسان را در ابتدا بدون هیچ سابقه و نمونه‌ای خلق کند ، می‌تواند او را رجعت دهد و یا در قیامت دوباره زنده کند .

## \* باب \*

## \* ( الامور التي توجب حجة الامام عليه السلام ) \*

۱- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي نصر قال : قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام : إذا مات الإمام بم يعرف الذي بعده ؟ فقال للإمام علامات : منها أن يكون أكبر ولد أبيه و يكون فيه الفضل و الوصية ، و يقدم الركب فيقول : إلى من أوصى فلان ؟ فيقال : إلى فلان ، و السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل ، تكون الإمامة مع السلاح حيثما كان .

۲- محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن يزيد شعر عن هارون بن حمزة عن عبد الأعلى قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : المتوثب على هذا الأمر ، المدّعي له ، ما الحجّة عليه ؟ قال : يُسأل عن الحلال و الحرام ، قال : ثمّ أقبل عليّ فقال : ثلاثة من الحجّة لم تجتمع في أحد إلا كان صاحب هذا الأمر : أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهرة التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة و الصبيان : إلى من أوصى فلان ؟ فيقولون : إلى فلان بن فلان .

## \* ( اموريكه امامت امام عليه السلام راثابت ميكنند ) \*

۱- ابن ابی نصر گوید : بامام رضا عليه السلام عرض کردم ، چون امام بمیرد ، امام پس از وی بچه دلیل شناخته میشود ؟ فرمود : امام را علامت‌بست : از جمله آنها اینست که بزرگترین فرزند پدرش می‌باشد و دارای فضیلت و وصیت است ، بطوریکه جماعت مسافری می‌آیند و می‌پرسند : فلان امام ( که وفات کرد ) بچه شخصی وصیت کرد ؟ همه می‌گویند بفلان کس ، و سلاح در میان ما ، مانند تابوتست در بنی اسرائیل ، امامت همراه سلاحست هر کجا که باشد ( باحادیث ۶۲۵ - ۶۲۸ رجوع شود ) .

توضیح - موضوع بزرگترین فرزند دواستثنا دارد : ۱- در باره امام حسن و امام حسین ۲- در صورتیکه فرزند بزرگتر رابعی باشد چنانکه در حدیث ۷۴۳ بیاید و مقصود از فضیلت ، کمال علم و شجاعت و سخاوت و سایر صفات کمالیه است که امام باید از همه مردم در آنصفت کاملتر باشد .

۲- عبدالاعلی گوید . بامام صادق علیه السلام عرض کردم : کسیکه منصب امامت را غصب کرده و بنا حق ادعا میکند ، چه دلیلی بر رد اوست ؟ فرمود : راجع بحلال و حرام از او پرسند ( درست پاسخ نگفتنش دلیل بر ادعای دروغش می‌باشد ) سپس بمن رو کرد و فرمود : سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید : ۱- سزاوارترین مردمست نسبت بامام پیش از خود ( از لحاظ خویشاوندی ، صفات کمالیه ، و اخلاق و رفتار ) ۲- سلاح نزد اوست ۳- وصیت امام سابق درباره او مشهور است بطوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که پرسی : فلان امام بچه شخصی وصیت کرده؟ میگویند بفلان پسر فلان .



﴿۷۶۰﴾ ۳- علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن ابي عمیر ، عن هشام بن سالم و حفص بن البختری عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قيل له : بأي شيء يُعرف الإمام ؟ قال : بالوصیة الظاهرة وبالفضل إن الإمام لا يستطيع أحد أن يطعن عليه في فم ولا بطن ولا فرج ، فيقال : كذابٌ و يأكل أموال الناس ، و ما أشبه هذا .

۴- محمد بن یحیی ، عن محمد بن إسماعیل ، عن علي بن الحکم ، عن معاوية بن وهب قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : ما علامة الإمام الذي بعد الإمام ؟ فقال : طهارة الولادة وحسن المنشأ ، و لا يلهو و لا يلعب .

۵- علي بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی ، عن یونس ، عن أحمد بن عمر ، عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال : سألته عن الدلالة علی صاحب هذا الأمر ، فقال : الدلالة علیه : الکبر و الفضل و الوصیة ، إذا قدم الركب المدينة فقالوا ، إلی من أوصی فلان ؟ قيل : فلان بن فلان و دوروا مع السّلاح حیثما دار ، فأما المسائل فلیس فیها حجّة .

۶- محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابي یحیی الواسطي ، عن هشام بن سالم ، عن ابي عبدالله عليه السلام [ قال ] : إن الأمر فی الکبیر ما لم تكن فیها عاهة .

۳- با امام صادق علیه السلام عرض شد : امام بچه دلیل شناخته شود ؟ فرمود : بوصیت معروف و فضیلت ، همانا هیچکس نمی تواند نسبت با امام دربارہ دهان و شکم و عورت طعنی زند ، باینکه بگوید : او درغکوست و مال مردم رامیخورد و مانند اینها .

۴- معاویه بن وهب گوید : با امام باقر علیه السلام عرض کردم : علامت جانشین امام چیست ؟ فرمود : پاکیزگی و ولادت ( حلالزادگی ، ختنه شده ، بخون آلوده نبودن ) و تربیت خوب [ رشد و نموش بفضیلت و کمال و سعادت مقرون باشد ] و باوه گری و بازی نکند .

۵- احمد بن عمر گوید : از حضرت رضا علیه السلام در باره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم ، فرمود ، دلیلش بزرگی سن و فضیلت و وصیت است ، زمانیکه کاروان شهر درآید و بگوید : فلانی بکه وصیت کرد ؟ جواب دهند : بفلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید ، شاهم ( برای یافتن امام ) بگردید ، اما جواب گفتن مسائل دلیل نیست ( یعنی نسبت بعوام و نوع مردم ، بلکه تنها دلیل برای دانشمندان و خواص از مردم است ) .

۶- امام صادق علیه السلام فرمود : امر امامت بفرزند بزرگ می رسد ، در صورتیکه عیبی نداشته باشد .

شرح- پسر بزرگتر امامست در صورتی که در خلقت و اخلاق او نقصی نباشد که در نظر مردم زشت و منفور آید . مانند عبدالله افطح که بعد از اسمعیل بزرگترین فرزند امام صادق علیه السلام بود ولی دوعیب

۷- أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي الحسن عليه السلام : جعلت فداك بم يعرف الإمام ؟ قال ، فقال : بخصال : أما أولها فإنه بشيء قد تقدّم من أبيه فيه بإشارة إليه لتكون عليهم حجّة و يسأل فيجيب وإن سكت عنه ابتداءً ويخبر بما في غد ويكلّم الناس بكلّ لسان ، ثمّ قال لي : يا أبا محمد أعطيك علامة قبل أن تقوم ، فلم ألبث أن دخل علينا رجل من أهل خراسان ، فكلّمه الخراسانيّ بالعربيّة فأجابه أبو الحسن عليه السلام بالفارسيّة فقال له الخراسانيّ : والله جعلت فداك ما معني أن اُكلّمك بالخراسانيّة غير أنّي ظننت أنّك لا تحسنها ، فقال : سبحان الله إذا كنت لا احسن اُجيبك فما فضلي عليك ؟ ثمّ قال لي : يا أبا محمد إنّ الإمام لا يخفي عليه كلام أحد من الناس ولا طير ولا بهيمة ولا شيء فيه الرّوح ، فمن لم يكن هذه الخصال فيه فليس هو بإمام .

### ﴿باب﴾

﴿ثبات الامامة في الاعقاب و انها لا تعود في أخ و لام﴾

﴿و لا غيرهما من القربات﴾

﴿۷۴۵﴾ ۱- علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن الحسين بن ثوير بن أبي فاختة ،

داشت : ۱- پاهایش بی اندازه پهن و درشت بود . ۲- نادان و فاسد العقیده بود و بقول شیخ مفید نزد پدر خود آبرویی نداشت و با طایفه حشویه رفت و آمد می کرد و بمذهب مرجئه می گراید ،

۷- ابو بصیر گوید : بحضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، امام بچه دلیل شناخته شود ؟ فرمود : بچند خصلت : اولش اینکه : چیزی از پدرش که با او اشاره داشته باشد در باره اش پیشی گرفته باشد ( مانند تصریح بر امامت و وصیت درباره او و سپردن علم و سلاح و سایر نشانه های امامت با او ) تا برای مردم حجت باشد و از هر چه پرسند فوراً جواب گوید و اگر در محضرش سکوت کنند . او شروع کند و از فردا خبر دهد و بهر لغتی با مردم سخن گوید ، سپس بمن فرمود : ای ابامحمد ! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی نشانه دیگری بتو می نمایم .

طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و بلفت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام بفارسی جوابش داد ، مرد خراسانی گفت . قربانت کردم ، بخدا من از سخن گفتن بلفت خراسانی باشما مانعی نداشتم جز اینکه گمان می کردم شما آن لغت را خوب نمی دانید ، فرمود : سبحان الله ! اگر من نتوانم خوب جوابت گویم چه فضیلتی بر تو دارم ؟ ! سپس بمن فرمود : ای ابامحمد : همانا سخن هیچیک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان و نه سخن چار پایان و نه سخن هیچ جاننداری ، پس هر که این صفات را نداشته باشد ، امام نیست .

﴿ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش برادر و عمو و خویشان دیگر﴾

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : بعد از امام حسن و امام حسین ، امامت هرگز بدو برادر نمی رسد ،

عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لا تعود الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين أبداً ، إنّما جرت من عليّ بن الحسين كما قال الله تبارك وتعالى : « واولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله » فلا تكون بعد عليّ بن الحسين عليه السلام إلا في الأعتاب و أعتاب الأعتاب .

۲ - عليّ بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن الوليد ، عن يونس بن يعقوب عن أبي-عبدالله عليه السلام أنّه سمعه يقول : أبى الله أن يجعلها لأخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام .

۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن أبي-الحسن الرضا عليه السلام أنّه سئل أتكون الإمامة في عمّ أو خال ؟ فقال : لا ، فقلت : ففي أخ ؟ قال : لا ، قلت : ففي من ؟ قال : في ولدي ، و هو يؤمئذ لا ولد له .

۴ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن عبدالرحمن بن أبي نجران ، عن سليمان بن

واز دوران علی بن الحسین ، چنانکه خدای تبارک و تعالی فرماید جاری گشت : « خویشاوندان در کتاب خدا بیکدیگر سزاوار ترند - ۷۵ - انفال و ۶ - احزاب - » پس از دوران علی بن الحسین علیه السلام امامت جز در میان فرزندان و فرزندان آنها نباشد ( یعنی پشت پشت از پدر پسر رسد ) .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : آیین آیه شریفه در دو مورد از قرآن ذکر شده است : ۱ - آیه ۷۵ سوره انفال ۲ - آیه ۶ سوره احزاب و گویا در اینجا مقصود همان آیه سوره احزاب است و آن چنین است « **النبي أولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين** » پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان در کتاب خدا بهم دیگر از مؤمنان و مهاجران سزاوارترند ، و این آیه دو وجه دارد : ۱ - آنکه « من المؤمنین » بیان « اولوا الارحام » باشد ، بنابراین معنی آیه اینستکه : خویشان نزدیک از خویشان دور سزاوار ترند ، چنانچه در مقام ارث تا زمانیکه اولاد و پدر و مادر باشند برادر و خواهر ارث نمی دهند ۲ - اینکه « من المؤمنین » صله « اولوا الارحام » باشد ، پس معنی آیه اینستکه خویشاوندان از بیگانگان سزاوار ترند و ظاهر اینستکه همین معنی در اینجا مقصود است ، زیرا در صدر آیه حق پیغمبر و همسرانش ذکر شده و مناسب اینستکه سپس حق خویشاوندان و نزدیکانش ذکر شود و آنها را بر بیگانگان مقدم دارد .

۲ - یونس بن یعقوب گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : خدا ابا و امتناع فرموده از اینکه امامت را بعد از حسن و حسین علیهما السلام برای دو برادر قرار دهد .

۳ - ابن بزیر از امام رضا علیه السلام سؤال کرد : آیا امامت بممودائی (امام سابق) میرسد؟ فرمود : نه گوید : عرض کردم . به برادر ؟ فرمود : نه ؛ عرض کردم : پس به کی میرسد؟ فرمود : پسر من - و در آن روز امام رضا علیه السلام پسری نداشت .

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : بعد از امام حسن و امام حسین ، امامت در دو برادر جمع نشود ،

جعفر الجعفری ، عن حمّاد بن عیسی ، عن ابي عبدالله عليه السلام أنّه قال : لا تجتمع الإمامة في أخوين بعد الحسن و الحسين إنّما هي في الأعقاب و أعقاب الأعقاب ،

٥ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسين ، عن ابن ابي نجران ، عن عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابي طالب عليه السلام ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : إن كان کونٌ - و لا اراني الله - فبمن أنتم ؟ فأوماً إلى ابنه موسى ، قال : قلت : فان حدث بموسی حدثٌ فبمن - فبمن أنتم ؟ قال : بولده ، قلت : فان حدث بولده حدثٌ و ترك أختاً کبیراً و ابناً صغیراً ؛ فبمن أنتم ؟ قال : بولده ثمّ واحداً فواحداً . « و في نسخة الصفوانی » : ثمّ هكذا أبداً .

### ﴿ باب ﴾

﴿ ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمه عليهم السلام واحداً فواحداً ﴾

﴿ ٧٥٠ ﴾ ١ - علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی ، عن یونس و علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ابي سعید ، عن محمد بن عیسی ، عن یونس ، عن ابن مسکان ، عن ابي بصیر قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولی الامر منکم » فقال : نزلت في علی بن ابي طالب و الحسن و الحسين عليهم السلام ، فقلت له : إنّ الناس يقولون : فما له لم یسم علیاً و أهل بيته عليهم السلام في کتاب الله عزّ وجلّ ؟ قال : فقال : قولوا لهم : إنّ رسول

بلکه فقط در فرزندان و فرزندان آنها باشد .

٥ - عیسی بن عبدالله گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : اگر حادثه ای رخ دهد ( یعنی اگر شما وفات کنید ) که خدا بمن نشان نهد ، از کی پیروی کنم ؟ حضرت پسرش موسی علیه السلام اشاره کرد ، عرض کردم : اگر برای موسی حادثه ای پیش آمد ، از کی پیروی کنم ؟ فرمود : از پسرش ، عرض کردم : اگر برای پسرش حادثه ای رخ دهد و برادر بزرگ و پسر کوچکی داشته باشد ، از کی پیروی کنم ؟ فرمود : از پسرش ، بعد هم یکی پس از دیگری - و در نسخه صفوانیست : سپس همیشه همین طور .

﴿ مواردی که خدای عزوجل و رسولش برائمه عليهم السلام ﴾

﴿ ( یکی پس از دیگری تصریح کرده اند ) ﴾

١ - ابو بصیر گوید : از امام صادق درباره قول خدای عزوجل « خدا را فرمان برید و پیغمبر و کارداران خود را فرمان برید - ٥٩ نساء ، پرسیدم ، فرمود : درباره علی بن ابي طالب و حسن و حسین عليهم السلام نازل شده است ( زیرا در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند ) ، بحضرت عرض کردم : مردم میگویند : چرا نام علی و خانواده اش در کتاب خدای عزوجل برده نشده ؟ فرمود : بآنها بگو : آیه

الله ﷺ نزلت علیه الصلاة و لم یسم الله لهم ثلاثاً و لا أربعاً ، حتّی کان رسول الله ﷺ هو الذی فسّر ذلك لهم ، و نزلت علیه الزکاة و لم یسم لهم من کلّ أربعین درهماً درهماً ، حتّی کان رسول الله ﷺ هو الذی فسّر ذلك لهم ، و نزل الحجّ فلم یقل لهم : طوفوا اُسبوعاً حتّی کان رسول الله ﷺ هو الذی فسّر ذلك لهم . و نزلت « أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اُولی الامر منکم » - و نزلت فی علیّ و الحسن و الحسین - فقال رسول الله ﷺ : فی علیّ : من كنتُ مولاه ، فعليّ مولاه ؛ و قال ﷺ اُوصیکم بکتاب الله و اهل بیّتی ، فانّی سألت الله عزّ و جلّ أن لا یفرّق بینهما حتّی یوردهما علیّ الحوض ، فأعطانی ذلك ، و قال : لاتعلّموهم فهم أعلم منکم ؛ و قال : إنّهم لن یخرجوکم من باب هدی ، و لن یدخلوکم فی باب ضلالة ، فلو سکت رسول الله ﷺ فلم یبین من اهل بیّته ، لادّعاها آل فلان و آل فلان ، ولكنّ الله عزّ و جلّ أنزله فی کتابه تصدیقاً لنبیّه ﷺ « إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً » فكان علیّ و الحسن و الحسین و فاطمة علیها السلام ، فأدخلهم رسول الله ﷺ تحت الکساء فی بیت امّ سلمة ، ثمّ قال : اللهمّ إنّ لكلّ نبيّ أهلاً و ثقبلاً و هؤلاء اهل بیّتی

نماز ، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و سه رکعتی و چهار رکعتی آن نامبرده نشد تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خود برای مردم بیان کرد و آیه زکوة بر آنحضرت نازل شد و نامبرده نشد که زکوة از هر چه در درم یکدرهم است ، تا اینکه خود پیغمبر آن را برای مردم شرح داد و امر بحج نازل شد و بمردم نگفت هفت دور طواف کنید تا اینکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها توضیح داد .

و آیه « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اُولی الامر منکم » نازل شد و در باره علی و حسن و حسین هم نازل شد ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود : « هر که را من مولا و آقا می نامیم ، او مولا و آقاست » و باز فرمود : درباره کتاب خدا و اهل بیت بشما سفارش میکنم . من از خدای عز و جل خواسته ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در سر حوض بمن رساند ، خدا خواسته مرا عطا کرد ، و نیز فرمود : شما چیزی بآنها نیاموزید که آنها از شما دانانترند ، و باز فرمود : آنها شما را از در هدایت بیرون نکنند و بدرگمراهی وارد نسازند .

اگر پیغمبر خاموشی میکرد و درباره اهلبیتش بیان نمی کرد ، آل فلان و آل فلان آنرا برای خود ادعا می کردند ، ولی خدای عز و جل برای تصدیق پیغمبرش بیان آنحضرت را ( که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان ) در کتابش نازل فرمود « همانا خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانه ببرد و پاکیزه تان کند ، پاکیزه کامل - ۳۳ سوره احزاب - ، در خانه ام سلمه و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود : خدایا هر پیغمبری اهل و حشمی داشت ، و اهل و حشم من اینهاست ، ام سلمه گفت : من از اهل شما نیستم ؟ فرمود : تو بخوبی

و ثقلی ، فقالت أم سلمة : ألت من أهلك ؟ فقال : إنك إلى خير و لكن هؤلاء أهلي و ثقلی ، فلما قبض رسول الله ﷺ كان عليّ أولى الناس بالناس لكثرة ما بلغ فيه رسول الله ﷺ وإقامته للناس و أخذه بيده ، فلما مضى عليّ لم يكن يستطيع عليّ و لم يكن ليفعل أن يدخل محمد بن عليّ و لا العباس بن عليّ و لا واحداً من ولده ، إذا لقال الحسن و الحسين : إن الله تبارك و تعالی أنزل فینا كما أنزل فیك فأمر بطاعتنا كما أمر بطاعتك و بلغ فینا رسول الله ﷺ كما بلغ فیك و أذهب عنا الرجس كما أذهب عنك ، فلما مضى عليّ كان الحسن و عليّ أولى بها لكبره ، فلما توفي لم يستطع أن يدخل ولده و لم يكن ليفعل ذلك و الله عز و جل يقول : « و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله » فیجعلها فی ولده إذا لقال

میگرائی ، ولی اینها اهل و حشم من هستند .

بنا بر این چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت ، برای پیشوائی مردم ، علی از همه مردم سزاوارتر بود ، بجهت تبلیغات بسیاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت باو فرموده بود ، و دست او را گرفته و در میان مردم بیاداشته بود ، و چون علی در گذشت ، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچ یک از پسران دیگرش را (غیر از حسین علیهما السلام) در اهل پیغمبر داخل کند ، زیرا در آنصورت حسن و حسین می گفتند : خدای تبارک و تعالی آیه اهل بیت را درباره ما نازل فرمود ، چنانکه در باره تو نازل کرد و مردم را باطاعت ما امر کرد ، چنانکه باطاعت تو امر فرمود ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت بما تبلیغ کرد ، چنانکه نسبت بتو ، تبلیغ فرمود و خدا ناپاکی را از ما برد چنانکه از تو برد ، و چون علی در گذشت ، حسن علیه السلام با امامت سزاوارتر بود برای بزرگسالیش و چون وفات نمود ، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که فرزندان خودش را در امامت داخل کند و در میان آنها قرار دهد ، در صورتی که خدای عز و جل میفرماید : « خویشاوندان در کتاب خدا یکدیگر سزاوار ترند ، زیرا در آنصورت حسین علیه السلام میگفت : خدا مردم را باطاعت من امر نموده چنانکه باطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من هم تبلیغ کرده ، چنانکه درباره تو و پدرت تبلیغ فرموده و خدا ناپاکی را از من برده ، چنانکه از تو و پدرت برده است ، پس چون امامت بحسین رسید ، هیچ یک از اهل بیت او نمی توانست بر او ادعا کند ، همچنانکه او بر برادر و پدرش ادعا می کرد ، اگر آندو می خواستند امر امامت را از او بدیگری بگردانند ، ولی آنها چنین کاری نمی کردند ، سپس زمانی که امامت بحسین رسید ، معنی و تأویل آیه « و اولوا الأرحام بعضهم أولى فی کتاب الله » جاری گشت ، و بعد از حسین بن علی بن الحسن رسید ، و بعد از علی بن الحسن بن محمد بن علی رسید ، آنگاه امام فرمود : مقصود از ناپاکی همان شك است ، بخدا که ما درباره پروردگار خود هرگز شك نکنیم .

شرح— جمله « من كنت مولاه فعلي مولاه » که در این روایت از قول پیغمبر اکرم (ص) نقل شد ، سخن

الحسینُ أمر الله بطاعتي كما أمر بطاعتك وطاعة أبيك وبلغ في رسول الله ﷺ كما بلغ فيك وفي أبيك وأذهب الله عني الرجس كما أذهب عنك وعن أبيك . فلما صارت إلى الحسين عليه السلام لم يكن أحدٌ من أهل بيته يستطيع أن يدّعي عليه كما كان هو يدّعي على أخيه وعلی أبيه ، لو أراد أن يصرف الأمر عنه ولم يكونا ليفعلًا ثم صارت حين أفضت إلى الحسين عليه السلام فجزى تأويل

روز غدیر آن حضرتست که از بزرگترین ادله امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بشمار می آید . علامه مجلسی (ره) در اینجا توضیح مفصّلی در این باره می دهد که ما خلاصه و عصاره آن را ذکر می کنیم : استدلال بخبر غدیر برای امامت آن حضرت بدو مطلب توقف دارد . ۱- اثبات اصل خبر و صدور آن کلمات از پیغمبر (ص) ۲- اثبات دلالت آن بر امامت و خلافت آن حضرت : در قسمت اول گمان ندارم هیچ خردمندی در ثبوت و تواتر این خبر شک و تردید کند ، تا آنجا که ابن جزری شافعی در رساله « اسنی المطالب » خود متواتر بودن این حدیث را ثابت کرده و منکرش را جاهل و متعصب نامیده است ، و دانشمندان بزرگ عامه مانند ابن اثیر در جامع الاصول و بنو در مصابیح و ابن حجر در فتح الباری ، از صحیح ترمذی بسندهای خود از زید بن ارقم نقل کرده اند .

سید مرتضی در کتاب شافی گوید : صدور اصل خبر غدیر ظاهر و معلومست مانند غزوات پیغمبر و اصل قضیه حجة الوداع و احوال معروف آن حضرت و دلیل دیگر بر صحت این خبر اجماع شیعه و سنی است بر نقل آن ، چه آنکه اعتراض و اشکال عامه بر دلالت این خبر دلیل تصدیق بصدور آنست و دلیل دیگرش اخبار متظافری است که احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام را در شوری بیان می کند ، که آن حضرت در شوری فرمود : « شما را بخدا در میان شما جزم کسی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و گفته باشد : من كنت مولاه فهذا مولاه ، اللهم وال من والاه و عادمن عاداه . همه گفتند : نه ، بخدا ، و چون آن مردم مشهور و معروف شوری اعتراف کردند و دیگرانی هم که بعداً آن خبر را شنیدند ، انکار نکردند با وجود اینکه می دانیم بسیاری خواستند اگر آن سخن دروغ باشد ، انکار کنند ، موجب یقین بصحت آن خبر می گردد .

و اما در مقام دوم که مقام اثبات دلالت این خبر است بر امامت ، چون بعضی از متعصبین عامه که نتوانسته اند اصل خبر را انکار کنند گفته اند : کلمه « مولی » در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی امامت و ولایت را نمی فهماند ، بدینجهت علماء مارضوان الله علیهم اجمعین از چند راه این شبهه را حل کرده و توضیح داده اند .

اول- طریقه ایستکه گویا شیخ صدوق علیه الرحمه مبتکر آن بوده و در معانی الاخبار و خصالش بیان کرده است ، و آن طریقه اینستکه : کلمه « مولی » در لغت عربی علاوه بر اینکه در معنی صاحب اختیار و سرپرست و اولی بتصرف استعمال می شود ، بمعانی دیگری هم بکار می رود : ۲- بنده ، ۳- آزاد شده ۴- هم سوگند ۵- آزاد کننده ۶- مالک ۷- همسایه ۸- داماد ۹- جلو ۱۰- دنبال ۱۱- پسر ۱۲- نعمت

هذه الآية « واولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله » ثمّ صارت من بعد الحسين لعليّ بن الحسين ، ثمّ صارت من بعد عليّ بن الحسين إلى محمد بن عليّ عليه السلام . وقال : الرّجس هو الشكّ ، والله لأنشكّ في ربّنا أبداً .

پرورده ۱۳ - دوست ۱۴ - ناصر و یاور . اما مسلم است که قرائن حال و مقام اقتضای کند که هیچیک از آن معانی جز معنی اول مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است ، زیرا نسبت بمعنی دوم و سوم و چهارم پیدا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و آزاد شده و هم قسم کسی نبوده است تا در آن موقع حساس بفرماید : هر کس من هم قسم او بوده ام ، علی هم قسم اوست . و اما ۸ معنی دیگر ( آزادکننده ، مالک ، همسایه ، داماد ، جلو ، دنبال ، پسر عمو ، نعمت پرورده ) بسیار واضحست که اراده آنها توضیح و اضحات و بلکه سخنی است بیهوده و خنده آور که از هیچ عاقلی صادر نمیشود ، مگر ممکن است انسان عاقل مردم را در شدت گرما وسط بیابان گرد آورد و بگوید : هر کس من همسایه او هستم علی همسایه اوست یا آنکه هر کس را که من پسر عمو هستم ، علی هم پسر عمویش هست ، باقی میماند معنی دوست و یاور که بیشتر عامه بآن تمسک کرده اند . ولی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که برای بیان این معنی پیغمبر صلی الله علیه و آله باید بعلی علیه السلام سفارش کند که هر کس را من دوست میداشتم و یاری میکردم تو هم دوست داشته باش و یاری کن ، نه آنکه مردم را گرد آورد و بآنها چنین سخنی بگوید و اگر بگوئید مقصود یآوری امر است از رعایا و جلب دوستی رعایا نسبت بامرا ، در این صورت دلیل بر گفته ما و امامت و خلافت آنحضرتست و نیز میگوئیم : هر گاه سلطانی رعیت خود را نزدیک و فائز جمع کند و دست یکی از خویشان و نزدیکانش را بگیرد و بگوید : هر کرا من دوست و یاورش بوده ام ، این شخص دوست و یاور اوست ، با توجه باینکه چنین سخنی را درباره دیگری نگفته و برای جانشینی خودش هم هنوز کسی را انتخاب نکرده است ، هر کسی از این بیان معنی جانشینی و خلافت و ترغیب رعیت را بامثال فرمان و دوستی او میفهمد .

دوم - در روایات بسیاری که عامه و خاصه نقل کرده اند چنانستکه : پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه آنجمله را درباره علی بفرماید ، فرمود : **أنتست اولی بکم من أنفسکم ؟** « من نسبت بشما از خود شما اولی نیستم ؟ » همه گفتند : چرا ، سپس فرمود : هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست و بسیار روشن است که آن اولویتی را که ابتداء از مردم ، برای خود اقرار گرفته است ، همان اولویت و سرپرستی و صاحب اختیاری است که در جمله بعد برای علی عليه السلام ثابت میکند .

سوم - کلمه « مولی » در معنی « اولی بتصرف » حقیقت است و معانی دیگر از فروع این معنی است و محتاج باضافه قیدی دیگر است و نیز محتاج بعنایت و قرینه است ، زیرا مالک را مولی گویند ، چون نسبت بمملوک او لویت دارد و مملوک را مولی گویند . چون باطاعت مالک اولی است و همچنین همسایه و هم قسم را مولی گویند چون آنها بیاری هم قسم و همسایه خویش اولویت دارند و همچنین نسبت بمعانی دیگر



عنه بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن خالد والحسين بن سعيد عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن أيوب بن الحر وعمران بن علي الحلبي ، عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام مثل ذلك .

پس چون لفظ « مولى » در معنی اول حقیقت است و قرینه‌ئی برای معانی دیگر نیست باید بر آن معنی حمل شود ، و اگر معنی دوست و یاور را ادعا کنند می‌گوئیم : اگر معنی « مولى » سرپرست و اولی بتصرف باشد ، مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله اینست که مردم او را دوست بدانند و متابعت کنند و یاری نمایند و اگر معنی « مولى » دوست و یاور باشد ، مقصود اینست که : علی عليه السلام یاور و دوست مردم است و پیداست که دعائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلفظ « اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » می‌فرماید با معنی اول مناسب است نه با معنی دوم .

چهارم - اخباریکه از طریق عامه و خاصه رسیده است باینکه آیه شریفه **اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي** - ۳ - سوره مائده - « امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم » در روز عید غدیر نازل شده است دلالت دارد بر اینکه کلمه « مولى » در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در معنی امامت و خلافت بکار برفته است و مقصود آنحضرت از آن عمل و آن خطبه تعیین جانشین خود و حجت خداست بر مخلوق ، زیرا امریکه کامل کننده دین و نعمت خدا باشد ، جز نصب امام و پیشوای روحانی برای مردم نتواند بود .

پنجم - یکی از آیات دیگری که در آنروز نازل شد ، این آیه شریفه است **يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس** « ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتو نازل شده بمردم برسان ، اگر انجام ندهی ، پیام وی را نرسانیده‌ئی ، خدا ترا از شر مردم حفظ میکند » مفسرین گویند : تهدیدی که خدایتعالی پیغمبرش را میفرماید ، با وعده حفظ و نگهداری او ، بزرگتر دلیل بر اینست که : امر مهمی که خدا در این آیه پیغمبرش تذکر میدهد ، موضوع تعیین امام و جانشین است که اگر انجام نشود ، زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، پس از مرگش بهدر میرود ، و مردم یکباره بجاهلیت خود برمی گردند ، و مثل اینست که پیغمبر رسالت و پیام خدا را نرسانیده است ، و نیز چون امیر المؤمنین علیه السلام بواسطه جنگهای معروف و مشهورش که پایه اسلام را محکم کرده بود . در دل منافقین کینه و خشمی ایجاد نموده بود ، که در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه و بیگاه اظهار میکردند و آنحضرت هم آگاه بود که نصب علی علیه السلام بمقام پیشوایی بر آنها گران و سنگین خواهد آمد و کارشکنی و فتنه انگیزی خواهند کرد ، از اینجهت خدایتعالی ضمانت نگهداری پیغمبرش را در آیه شریفه تذکر میدهد .

ششم - جمعیتی که در آنروز حاضر بودند و سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را میشنیدند ، همگی مقصود آنحضرت را فهمیدند و علی علیه السلام را بمقام امامت و خلافت تبریک گفتند ، نخستین آنها عمر بن الخطاب بود که گفت **بخ بخ لك يا ابا الحسن لقد أصبحت مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنة**

۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن أبیه ، عن عبدالله بن المغیره ، عن ابن مسکان عن عبدالرحیم بن روح القصیر ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله » فيمن نزلت ؟ فقال : نزلت في الإمرّة ، إن هذه الآية جرت في ولد الحسين عليه السلام من بعده ، فنحن أولى بالأمر و برسول الله صلى الله عليه وآله من المؤمنين و المهاجرين و الأنصار ، قلت : فولد جعفر لهم فيها نصيب ؟ قال : لا ، قلت : فولد العباس فيها نصيب ؟ فقال : لا ، فعددت عليه بطون بني عبدالمطلب ، كل ذلك يقول : لا ، قال : ونسيت ولد الحسن عليه السلام ؛ فدخلت بعد ذلك عليه ، فقلت له : هل لولد الحسن عليه السلام فيها نصيب ؟ فقال : لا ، والله يا عبدالرحيم ما لمحمد في فيها نصيب غيرنا .

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محمد الهاشمي ، عن أبیه ، عن أحمد بن عیسی : عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ « إنّما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا » قال : إنّما یعنی أولى بکم أي أحق بکم و بأموالکم و أنفسکم و أموالکم ، الله و رسوله و الذین

«خوشا بحال توای ابو الحسن ! که امروز آقای من و آقای هر مرد وزن با ایمان گشتی ، و حسان بن ثابت نیز در آن روز اشعاری در تبریک و تهنیت آنحضرت بمقام امامت سروده که بتواتر از او نقل شده است و همچنین شعراء دیگر صحابه و تابعین این موضوع را بتفصیل بیان کرده و همه معنی امامت و خلافت را از سخن پیغمبر فهمیده اند .

علامه مجلسی (ره) در اینجا راجع بجمله اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی و نیز در باره آیه شریفه « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس » توضیحات مفیدی بیان میکند که ما از ترس ملال خاطر خوانندگان آنرا بفصول بعد حواله می دهیم .

۲ - عبدالرحیم بن روح قصیر گوید : از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزّوجلّ « پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان بعضی نسبت ببعضی در کتاب خدا سزاوارترند - ۶ سوره ۳۳ - » پرسیدم درباره کی نازل شده است ؟ فرمود درباره امر ولایت و امامت نازل شده است ، این آیه پس از حسین علیه السلام در میان اولادش جاری شد ، پس ما نسبت ببیغمبر و امر امامت از مؤمنین و مهاجرین و انصار سزاوارتریم ، گفتم اولاد جعفر از امامت بهره می دارند ؟ فرمود : نه ، گفتم : برای اولاد عباس بهره می هست فرمود : نه ، پس من تمام شعبه های فرزندان عبدالمطلب را برای آنحضرت بر شمردم ، نسبت بهم می فرمود : نه ، ولی اولاد حسن علیه السلام را در آن مجلس فراموش کردم ، بعداً خدمتش رسیدم و عرض کردم : برای اولاد حسن از امامت بهره می هست ؟ فرمود نه : بخدا ای عبدالرحیم برای هیچ فردی که بمحمد منسوبست جز ما از آن بهره می ندارد ( بحدیث ۷۴۵ رجوع شود ) .

۳ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزّوجلّ « همانا ولی شما خداست و رسولش و کسانیکه ایمان آورده اند » فرمود : یعنی ادلی بشما و سزاوارتر بشما و کارهای شما و جان و مال شما خداست و رسولش و

آمنوا یعنی علیاً و اولاده الأئمة عليهم السلام إلى يوم القيامة ، ثمّ وصفهم الله عزّ و جلّ فقال : « الَّذِينَ يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة وهم راكعون » و كان امير المؤمنين عليه السلام في صلاة الظهر و قد صلى ركعتين وهو راكع و عليه حلّة قيمتها ألف دينار ، و كان النبي صلى الله عليه و آله كساه إياها ، و كان النجاشي أهداها له ، فجاها سائل فقال : السلام عليك يا وليّ الله و أولى المؤمنين من أنفسهم ، تصدّق على مسكين ، فطرح الحلّة إليه و أوماً بيده إليه أن احملها : فأنزل الله عزّ و جلّ فيه هذه الآية و صيّر نعمة أولاده بنعمته فكلّ من بلغ من أولاده مبلغ الإمامة ، يكون بهذه النعمة مثله فيتصدّقون وهم راكعون و السائل الذي سأل امير المؤمنين عليه السلام من الملائكة ، و الذين يسألون الأئمة من أولاده يكونون من الملائكة .

۴- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اذينة ، عن زرارة و الفضيل بن يسار و بكير بن أعين و محمد بن مسلم و بريد بن معاوية و أبي الجارود جميعاً عن أبي جعفر عليه السلام قال :

كسانيكه ايمان آورده اند ، یعنی علی و اولادش كه ائمه عليهم السلام هستند تا روز قیامت ، سپس خدای عز و جل ایشانرا وصف کرد و فرمود : « كسانيكه نماز میخوانند و در حال ركوع زکوة میدهند » .  
امیر المؤمنین مشغول نماز ظهر بود ، بعد از آنکه دو رکعت را خوانده و در ركوع بود ، در حالیکه حله ای که هزار دینار قیمت داشت ، در برش بود و آن حله را نجاشی پیغمبر (ص) هدیه کرده و او با امیر المؤمنین پوشانیده بود ، مرد سائلی آمد و گفت : سلام بر توای ولی خدا وای کسیکه نسبت بمؤمنین از خودشان سزاوارتری ! بفقر صدقه ای ده ، علی عليه السلام آن حله را بجانب او انداخت و با دست اشاره کرد که بردار ، سپس خدای عز و جل آن آیه را در شأن او نازل فرمود . و تصدق اولادشرا بتصدق او متصل ساخت [ و نعمت بر اولادشرا بوسیله نعمت بر او قرارداد ] پس هر يك از اولاد او که بدرجه امامت رسد ، مانند خود او همین صفت را دارد که در حال ركوع تصدق میدهد ، و آن سائلیکه از امیر المؤمنین تقاضا کرد از ملائکه بود ، و آنها که از ائمه اولادش سؤال کنند ، از ملائکه میباشند .

شرح - راجع بآیه شریفه در حدیث ۴۸۰ توضیح داده شد ، در آنجا بیان کردیم که بیشتر مفسرین این آیه را در شأن امیر المؤمنین عليه السلام و راجع بخاتم بخشی آنحضرت در حال ركوع میدانند ولی در این حدیث بجای انگشتر حله ذکر شده است و آن نوعی از عبا و رولباسی مرسوم آن زمان است ، علامه مجلسی (ره) درباره آن روایت میفرماید : « حسن کالصحيح » و درباره این روایت میفرماید « ضعیف علی المشهور » بنابراین آن روایت از لحاظ اعتبار و وثوق بیشتر مورد اعتماد است ، علاوه بر اینکه مانعی ندارد که هر دو قضیه واقع شده باشد و حضرت انگشتر و حله را در يك نماز یاد و نماز تصدق داده باشد .

۴- عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و بريد و ابی الجارود ، همگی از امام باقر عليه السلام روایت کنند که فرمود : خدای عز و جل رسولشرا بولایت علی عليه السلام امر کرد و آیه « سرپرست شما تنها

أمر الله عزّ وجلّ رسوله بولاية عليّ و أنزل عليه «إنّما وليّكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة» و فرض ولاية أولى الأمر ، فلم يدروا ماهي ، فأمر الله عزّ وجلّ أن يفسّر لهم الولاية ، كما فسّر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحجّ ، فلما أتاه ذلك من الله ، ضاق بذلك صدر رسول الله ﷺ و تخوّف أن يرتدّوا عن دينهم و أن يكذبوه فضاقت صدره و راجع ربّه عزّ وجلّ فأوحى الله عزّ وجلّ إليه « يا أيّها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربّك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس » فصدع بأمر الله تعالى ذكره فقام بولاية عليّ عليه السلام يوم غدیر خمّ ، فنادى الصلاة جامعة و أمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب - قال عمر بن اذينة : قالوا جميعاً غير أبي الجارود - و قال أبو جعفر عليه السلام : و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى و كانت الولاية آخر الفرائض ، فأنزل الله عزّ وجلّ « اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي » قال أبو جعفر عليه السلام : يقول الله عزّ وجلّ : لا أنزل عليكم بعد هذه فريضة قد أكملت لكم الفرائض .

۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن هارون بن خارجة : عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : كنت عنده جالساً ، فقال له رجل : حدّثني عن ولاية عليّ ،

خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده ، نماز بپا دارند و زکوة دهند - ۵۵ سوره مائده - ، رابر او نازل فرمود و ولایت او لوالامر ( کار داران ) را واجب ساخت ، مردم ندانستند مقصود از ولایت چیست ، خدا بمحمد صلی الله علیه و آله امر فرمود تا ولایت را برای آنها توضیح دهد ، چنانکه نماز و زکوة و روزه و حج را توضیح داد ، و چون امر بولایت از جانب خدا پیغمبر رسید حضرتش دلنگه شد و ترسید مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند ، از اینجهت دلنگه شد و پیرورد گارش مراجعه کرد ، خدای عزوجل باو وحی فرستاد دای پیغمبر آنچه از پیرورد گارت بتو نازل شده برسان ، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده ام ، خدا ترا از گزند مردم حفظ میکند - ۶۷ سوره مائده - ، اوهم امر خدای - تعالی ذکره - را اعلان کرد و با امر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که حاضرین بغائبین برسانند .

عمر بن اذینه ( که از آنش نفر روایت میکند ) گوید : همگی جز ابی الجارود گفتند : امام باقر علیه السلام فرمود : واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل میشد و امر ولایت آخرین آنها بود ، که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود : « امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم - ۳ سوره مائده - ، امام باقر علیه السلام فرمود : خدای عزوجل میفرماید : بعد از این واجبی بر شما نازل نکنم ، واجبات را برای شما کامل کردم .

۵ - ابو بصیر گوید : خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی بانحضرت عرض کرد : مرا از

أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فغضب ثمّ قال: ويحك كان رسول الله ﷺ أخوف لله من أن يقول مالم يأمره به الله، بل افترضه كما افترض الله الصلاة والزكاة والصوم والحجّ.

﴿۷۵۵﴾ ۶ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن الحسين جميعاً، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: فرض الله عزّ وجلّ على العباد خمساً، أخذوا أربعاً وتركوا واحداً، قلت: أتسميها لي جعلت فداك؟ فقال: الصلاة وكان الناس لا يدرون كيف يصلّون، فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد أخبرهم بمواقيت صلاتهم، ثمّ نزلت الزكاة فقال: يا محمد أخبرهم من زكاتهم ما أخبرتهم من صلاتهم، ثمّ نزل الصوم فكان رسول الله ﷺ إذا كان يوم عاشورا بعث إلى ما حوله من القرى فصاموا ذلك اليوم فنزل شهر رمضان بين شعبان وشوال، ثمّ نزل الحجّ فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: أخبرهم من حجّهم ما أخبرتهم من صلاتهم وزكاتهم وصومهم.

ثمّ نزلت الولاية وإنّما أتاه ذلك في يوم الجمعة بعرفة، أنزل الله عزّ وجلّ «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي» وكان كمال الدين بولاية عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال عند ذلك رسول الله ﷺ: أمتي حديثوا عهد بالجاهليّة و امتي أخبرتهم بهذا في ابن عمّي يقول قائل،

ولایت علی خبرده، که آن از جانب خدا هست یا از جانب پیغمبر؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: وای بر تو! پیغمبر از خدا بی‌مناکتر از آنستکه چیزی را که خدا دستورش نداده بگوید، بلکه ولایت علی را خدا واجب ساخت. چنانکه نماز و زکوة و روزه و حج را واجب ساخت.

۶- ابی الجارود گوید: شنیدم امام باقر علیهما السلام میفرمود: خدای عزوجل پنج چیز بر بندگان واجب ساخت و آنها چهار چیز را گرفتند و یکی را رها کردند، عرض کردم: قربانت کردم: آنها را برای من نام میبری؟ فرمود: ۱- نماز، و مردم نمیدانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل علیهما السلام فرود آمد و گفت: ای محمد! وقتهای نماز را ب مردم خبر ده ۲- زکوة پس از نماز نازل شد، جبرئیل گفت: ای محمد راجع بزکوة آنها را خبرده چنانکه راجع بنماز خبر دادی. ۳- روزه بعد از زکوة نازل شد، چون روز عاشورا میآمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله بدهات اطراف خود کس میفرستاد تا آنروز را روزه بدارند، سپس روزه ماه رمضان، میان شعبان و شوال نازل شد. ۴- سپس امر بحج رسید، و جبرئیل علیهما السلام فرود آمد و گفت: چنانکه در باره نماز و زکوة و روزه ب مردم خبر دادی، درباره حج هم خبرده: ۵- سپس امر بولایت رسید، و آن امر روز جمعه در عرفه رسید، و خدای عزوجل آیه د امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم، را نازل کرد، و کمال دین بسبب ولایت علی بن ابیطالب علیهما السلام بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود: امت من هنوز بدوران جاهلیت نزدیکند (تازه از جاهلیت باسلام گرائیده اند) اگر من نسبت پیسر عمویم با آنها خبری دهم، هر کسی نفی میزند - من این مطلب را

و يقول قائل - فقلت في نفسي من غير أن ينطق به لساني - فأتتني عزيمة من الله عزّ وجلّ بتلّة أوعدني إن لم اُبلغ أن يعذبني ، فنزلت « يا أيّها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربّك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين » فأخذ رسول الله ﷺ بيد عليّ عليه السلام فقال : [يا أيّها الناس إنّه لم يكن نبيّ من الأنبياء ممّن كان قبلي إلا وقد عمّره الله ، ثمّ دعاه فأجابّه ، فأوشك أن ادعى فأجيب وأنا مسؤولٌ وأنتم مسؤولون فماذا أنتم قائلون ؟ فقالوا : نشهد أنك قد بلغت ونصحت ، وأدّيت ما عليك فجزاك الله أفضل جزاء المرسلين فقال : اللهمّ اشهد - ثلاث مرّات - ثمّ قال : يا معشر المسلمين هذا وليكم من بعدي فليبلغ الشاهد منكم الغائب .

قال أبو جعفر عليه السلام : كان والله [ عليّ عليه السلام ] أمين الله على خلقه وغيبه ودينه الذي ارتضاه لنفسه ، ثمّ إنّ رسول الله ﷺ حضره الذي حضر ، فدعا عليّاً ، فقال : يا عليّ إنني أريد أن أتمنك على ما أتمنني الله عليه من غيبه و علمه و من خلقه و من دينه الذي ارتضاه لنفسه فلم يشرك و الله فيها يا زياد أحداً من الخلق ثمّ إنّ عليّاً عليه السلام حضره الذي حضره فدعا ولده و كانوا إثنا عشر ذكراً فقال لهم : يا بنيّ إنّ الله عزّ وجلّ قد أبى إلا أن يجعل فيّ سنة من

بدون اينکه بزبان آدم دردلم ميگفتم - تا آنکه فرمان حتمی خدای عزوجل بمن رسيد و مرا تهديد کرد که اگر ابلاغ نکنم ، عذابم خواهد کرد ، و این آیه نازل شد ، ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتوانا زل شده برسان ، و اگر نکنی رسالت خدا را نرسانیده امی . خدا ترا از سر مردم نگه میدارد و خدا مردم کافر را هدایت نمیکند - ۶۷ سوره ۵ - ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی عليه السلام را گرفت و فرمود :

ای مردم : خدا همه پیغمبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس بجانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند (از دارفانی بعالم باقی رهسپار گشتند) و نزدیکست که مرا هم بخواند و اجابت کنم ، من مسؤولیت دارم و شما هم مسؤولیت دارید ، اکنون شما چه میگوئید ؟ آنها گفتند : گواهی دهیم که تو ابلاغ کردی و خیر خواهی نمودی و آنچه بر تو بود رسانیدی ، خدا بهترین پادشاه پیغمبران را بتو دهد . پیغمبر سه مرتبه فرمود : خدا یا شاهد باش ، سپس فرمود : ای گروه مسلمین : این ( شخصیکه روی دست من و نامش علی بن ابیطالب عليه السلام است ) ولی شماست پس از من ، شما که حاضرید بغائبین برسانید .

امام باقر عليه السلام فرمود : بخدا که علی عليه السلام امین خدا بود بر خلقش و راز پنهانش و دینی که برای خود پسندیده بود ، سپس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرارسید ، آنحضرت علی علیه السلام را طلبید و باو فرمود : ای علی من میخواهم آنچه را که خدا مرا بر آن امین ساخته و بمن سپرده . ترا بر آن امین سازم و بتو سپارم و آن راز پنهان خدا و علم خدا و مخلوق خدا و دینی است که برای خود پسندیده - امام باقر علیه السلام فرمود : بخدا ای زیاد هیچکس را در اینها شریک علی نساخت - .

يعقوب و إن يعقوب دعا ولده و كانوا إثنا عشر ذكراً ، فأخبرهم بصاحبهم ، ألا و إنني أخبركم بصاحبكم ، ألا إن هذين إبننا رسول الله ﷺ الحسن و الحسين عليهما السلام فاسمعوا لهما و أطيعوا ، و ازرهما فانني قد ائتمنتهما على ما ائتمنتني عليه رسول الله ﷺ مما ائتمنه الله عليه من خلقه و من غيبه و من دينه الذي ارتضاه لنفسه ، فأوجب الله لهما من علي عليه السلام ما أوجب لعلي عليه السلام من رسول الله ﷺ فلم يكن لأحد منهما فضل على صاحبه إلا بكبره ، و إن الحسين كان إذ حضر الحسن لم ينطق في ذلك المجلس حتى يقوم ، ثم إن الحسن عليه السلام حضره الذي حضره فسلم ذلك إلى الحسين عليه السلام ، ثم إن حسيناً حضره الذي حضره فدعا ابنته الكبرى فاطمة بنت الحسين عليه السلام - فدفع إليها كتاباً ملفوفاً و وصية ظاهرة و كان علي بن الحسين عليه السلام مبطوناً لا يرون إلا أنه لما به ، فدفعت فاطمة الكتاب إلى علي بن الحسن ثم صار و الله ذلك الكتاب إلينا .

الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن منصور بن يونس ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام مثله .

۷ - محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى ، عن

سپس وفات علی علیه السلام فرا رسید ، آنحضرت فرزندانرا که دوازده پسر بودند ، نزد خود خواند و بآنها فرمود : فرزندان عزیزم ! خدای عزوجل اراده حتمی فرمود که سنتی از یعقوب درمن قرار دهد . یعقوب دوازده پسر داشت ، آنها را نزد خود خواند و صاحب آنها (و جانشین خود را) بآنها معرفی کرد ، آگاه باشید که من هم صاحب شما را معرفی میکنم ، همانا این دو ، پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسینند علیهما السلام ، از آنها بشنوید و فرمان برید و پشتیبانی نمائید که من آنچه را رسول خدا بمن سپرده و خدا باو سپرده بود بآنها میسپارم ، و آن چیز مخلوق خدا و راز پنهان خدا و دینی است که او برای خود پسندیده است . پس خدا برای آنها از جانب علی واجب ساخت ، آنچه را که برای علی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب ساخت ( و آن شنیدن و فرمانبری و پشتیبانی امت است از ایشان ) و هیچ يك از آندو بر دیگری برتری نداشت ، جز بواسطه بزرگسالیش (که مخصوص امام حسن علیه السلام بود ) و چون حسین بمحضر حسن علیهما السلام میآمد ، در آنمجلس سخن نمیگفت تا بر میخواست .

سپس وفات حسن علیهما السلام فرا رسید و او آن سپرده را بحسین تسلیم نمود ، سپس وفات حسین علیهما السلام فرا رسید ، آنحضرت دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسن علیه السلام را طلبید و مکتوبی پیچیده و وصیتی آشکار باو سپرد و علی بن الحسن علیه السلام بیماری از نظر معده داشت که در حال احتضارش میدیدند ، پس فاطمه آن مکتوب را بعلی بن الحسن داد ، سپس بخدا آن مکتوب بما رسید .

۷- ابو بصیر گوید : با امام باقر علیه السلام عرض کردم مردی از طایفه مختاریه مرادید و عقیده داشت

صباح الأزرق ، عن أبي بصير ، قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : إن رجلاً من المختارين لقيني فزعم أن محمد بن الحنفية إمام ، فغضب أبو جعفر عليه السلام ، ثم قال : أفلا قلت له ؟ قال قلت : لا والله ما دريت ما أقول ، قال : أفلا قلت له : إن رسول الله صلى الله عليه وآله أوصى إلى علي و الحسن و الحسين فلما مضى علي عليه السلام أوصى إلى الحسن و الحسين و لو ذهب يزويها عنهما لقالا له : نحن وصيان مثلك و لم يكن ليفعل ذلك ، و أوصى الحسن إلى الحسين و لو ذهب يزويها عنه لقال : أنا وصي مثلك من رسول الله صلى الله عليه وآله و من أبي و لم يكن ليفعل ذلك ، قال الله عز و جل : « و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض » هي فينا و في أبنائنا .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ ( الاشارة والنص على أمير المؤمنين عليه السلام ) ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل ، عن منصور بن يونس ، عن زيد بن الجهم الهلالي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : لما نزلت ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام و كان من قول رسول الله صلى الله عليه وآله : سلّموا على علي با مرة المؤمنین ، فكان مما أكّد الله عليهما في ذلك اليوم يا زيد قول رسول الله صلى الله عليه وآله لهما : قوما فسّلما عليه با مرة المؤمنین فقالا

که محمد بن حنفیه امامست ، امام باقر علیه السلام درخشم شد و فرمود : چیزی باو نگفتی ؟ عرض کردم : نه ، بخدا ، ندانستم چه بگویم ، فرمود ، چرا باو نگفتی . همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی و حسن و حسین وصیت کرد و چون علی علیه السلام خواست درگذرد ، بحسن و حسین وصیت کرد ، و اگر وصیتش را از آنها باز می داشت - در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد - آنها می گفتند : ما هم مانند تو وصی هستیم ، و امام حسن با امام حسین وصیت نمود و اگر از او باز میداشت - در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد - حسین علیه السلام باو میگفت : من هم مانند تو از طرف پیغمبر و پدرم وصی هستم ، ای عزوجل فرماید : «خویشاوندان بعضی از بعضی دیگر سزاوار ترند ، این آیه درباره ما و پدران ماست .

#### ﴿ ( اشاره و نص بر امیر المؤمنین علی علیه السلام ) ﴾

توضیح - از اینجا مرحوم کلینی ( قده ) دوازده باب منعقد می کند که در آنها احادیث و روایاتی را که متضمن اشاره یا تصریح بر امامت ائمه دوازده گانه است بترتیب ذکر میکند .

۱ - زید بن جهم هلالی گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : چون امر ولایت علی بن ابیطالب عليه السلام نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود ، بلبق « امیر المؤمنین » بعلی سلام کنید ، ای زید : از جمله تأکیداتی که خدا در آن روز بر آندونفر ( ابو بکر و عمر ) نمود ، این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنها فرمود : برخیزید و بعنوان « امیر المؤمنین » بعلی سلام کنید ، آندونفر گفتند : ای رسول خدا این



أمن الله أو من رسوله يا رسول الله؟ فقال لهما رسول الله ﷺ: من الله و من رسوله، فأنزل الله عزّ وجلّ « ولا تنقضوا الأيمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلاً، إن الله يعلم ما تفعلون » يعني به قول رسول الله ﷺ لهما و قولهما أمن الله أو من رسوله « ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً تتخذون أيمانكم دخلاً بينكم أن تكون « أئمة هي أركى من أئمتكم، قال: قلت: جعلت فداك أئمة؟ قال: إي والله أئمة قلت: فأنّا نقرء أربى، فقال: ما أربى؟ - و أوماً بيده فطرحها - « إنمّا يبلوكم الله به (يعني بعلي عليه السلام) و ليبيّننّ لكم يوم القيامة ما كنتم فيه تختلفون » لو شاء الله لجعلكم أئمة واحدة و لكن يضلّ من يشاء ويهدي من يشاء و لتسألنّ يوم القيامة عمّا كنتم تعملون » و لاتتخذوا أيمانكم دخلاً بينكم فتزلّ قدمٌ بعد ثبوتها (يعني بعد مقالة رسول الله ﷺ في علي عليه السلام) و تدّو قوا السوء بما صدتكم عن سبيل الله (يعني به علياً عليه السلام) و لكم عذاب عظيم .

امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنها فرمود: از جانب خدا و رسولش، پس خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: « و سوگندها را پس از محکم کردنش که خدا راضی از آن کرده اید مشکنید، زیرا خدا میدانند چه میکنند - ۹۱ - ۹۶ - ۱۶ - » مقصود فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بآنها و گفته آنها که: این امر از جانب خداست یا رسولش؟ « و چون آن زن مباشید که رشته خود را پس از تابیدن، پنبه میکرد و پراکنده می ساخت، شما هم سوگندها یاتانرا میان خودتان برای آنکه (ائمه می) پاکتر از ائمه شما هستند) وسیله نیرنگ مسازید، زید گوید: عرض کردم: ائمه فرمودید؟ فرمود: آری بخدا ائمه است، عرض کردم: ما «أربى» قرائت میکنیم، فرمود: «أربى چیست؟ و با دست اشاره کرد و آنرا افکند - « فقط خدا شما را بوسیله آن آزمایش میکند، یعنی بوسیله علی علیه السلام » و برای اینکه در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف دارید، برای شما واضح سازد. اگر خدا میخواست شما را یک امت کرده بود، ولی هر که را خواهد گمراه کند، و هر که را خواهد هدایت کند، و از آنچه میکردید، بازخواست میشود. سوگندها یاتانرا میان خود دستاویز نیرنگ مکنید، مبادا قدمی پس از استواریش بلغزد - ۹۳ و ۹۲ - ۹۶ - » یعنی بعد از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی و بسزای بازداشتن از راه خدا بشما بدی برسد، مقصود از راه خدا علی علیه السلام است « و برای شما عذابی بزرگ باشد ۹۴ - ۱۶ - » .

شرح - علامه مجلسی (ره) راجع بزنیکه رشته هایش را پنبه میکرد، از مجمع البیان نقل میکند که: زنی بود در قریش بنام «ریطه» که بحماقت و خرافت مشهور بود، خودش با کنیزانش از صبح تا ظهر پنبهها را میرییدند و بعد از ظهر بکنیزانش دستور میداد همه را و اتابند و پنبه کنند - انتهى - و اما راجع بجمله « أن تكون أئمة هي أركى من أئمتكم » که امام فرمود، این جمله در قرآن کریم باین صورتست: « أن تكون أئمة هي أربى من أئمة » مجلسی (ره) گوید: شاید بنا بر این تأویل جمله

۲ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین و أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن الفضیل ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : لمّا أن قضى محمد نبوّته ، و استكمل آیامه ، أوحى الله تعالى إليه أن يا محمد قد قضيت نبوّتك و استكملت آیامك ، فاجعل العلم الذي عندك و الإيمان و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة في أهل بيتك عند علي بن أبي طالب ، فإنّي لن أقطع العلم و الإيمان و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة من العقب من ذريّتك كما لم أقطعها من ذريّات الأنبياء :

۳ - محمد بن الحسین و غيره ، عن سهل ، عن محمد بن عيسى ؛ و محمد بن يحيى و محمد بن الحسن جميعاً ، عن محمد بن سنان ، عن إسماعيل بن جابر و عبدالکريم بن عمرو ، عن عبدالحميد بن أبي الديلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أوصى موسى عليه السلام إلى يوشع بن نون ، و أوصى يوشع ابن نون إلى ولد هارون ، و لم يوص إلى ولده و لا إلى ولد موسى ، إنّ الله تعالى له الخيرة ،

« ان تكون ... » مفعول له برای **تتخذون** باشد ، باین معنی که : پیمان شکنی را دردل میگیرند تا پیشوایان گمراهی بهتر و پاکتر از پیشوایان شما که پیشوایان هدایتند بوده باشند و یا مقصود اینستکه : پیمان شکنی را دردل میگیرند ، زیرا نمی خواهند که پیشوایان حق بهتر و پاکتر از پیشوایان گمراه شما باشند . و ظاهر اینستکه قرائت ائمه بهمین صورتست که امام فرمود : و ممکن است توجیه شود که «أری» بمعنی «ازکی» است و «ائمة» بمعنی «ائمه» است ، ولی این توجیه بعید است - پایان کلام مجلسی .

۲ - ابو حمزه ثمالی گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : چون محمد وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش پایان رسید ، خدایتعالی باو وحی کرد : ای محمد ! نبوت را گذرانیدی و عمرت با آخر رسید اکنون آن دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت خاندان خود را بعلی بن ابیطالب بسپار ، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم ، چنانکه از ذریه های پیغمبران قطع نکردم .

شرح - مجلسی (ره) گوید : مقصود از **علم** علومی است که خدایتعالی بآنحضرت وحی نموده بود و ایمان تصدیق بآنها و اطاعت و انقیاد است و اشاره دارد بآیه شریفه « **وقال الذين اوتوا العلم و الايمان** » و مراد به **اسم اکبر** ، اسم اعظم است یا قرآن و سائر کتب آسمانی و مقصود از **میراث علم** جفر ایض است و یا خلافت کبرای الهیه و یا اخلاق خدائی را دارا بودن و مراد به **آثار علم نبوت** تمام علوم پیغمبر است تا تأکید سابق باشد - و مرحوم مجلسی وجوه دیگری هم بیان میکند .

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : موسی عليه السلام بیوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون بفرزندان هارون وصیت کرد و بفرزندان خودش و فرزندان موسی وصیت نکرد ، همانا خدایتعالی صاحب اختیار است ، هر که را خواهد و از هر خاندانی که خواهد اختیار کند ، و موسی و یوشع مردم را بوجود مسیح عليه السلام مزده دادند

یختار من یشاء ممّن یشاء ، و بشرّ موسی و یوشع بالمسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ فلما أن بعث الله عزّ و جلّ المسیح قال المسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ لهم : إنّه سوف يأتي من بعدي نبيّ اسمه أحمد من ولد إسماعيل عَلَيْهِ السَّلَامُ يجيء بتصديقي و تصديقكم ، و عذري و عذرکم و جرت من بعده في الحواريين في المستحفظين ، و إنّما سمّاهم الله تعالى المستحفظين لأنهم استحفظوا الاسم الأكبر وهو الكتاب الذي يعلم به علم كلّ شيء الذي كان مع الأنبياء صلوات الله عليهم ، يقول الله تعالى : « ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان » الكتاب الاسم الأكبر و إنّما عرف ممّا يدعى الكتاب التوراة و الانجيل و الفرقان فيها كتاب نوح و فيها كتاب صالح و شعيب و إبراهيم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فأخبر الله عزّ و جلّ : « إن هذا لفي الصحف الأولى » صحف إبراهيم و موسى « فأين صحف إبراهيم ؟ إنّما صحف إبراهيم الاسم الأكبر ، و صحف موسى الاسم الأكبر فلم تزل الوصيّة في عالم بعد عالم حتّى دفعوها إلى محمد وآله وصحبه .

فلما بعث الله عزّ و جلّ محمداً وآله وصحبه أسلم له العقب من المستحفظين و كذّب به بنو إسرائيل و دعا إلى الله عزّ و جلّ و جاهد في سبيله ، ثمّ أنزل الله جلّ ذكره عليه أن أعلن فضل وصيّك

و چون خدای عزوجل مسیح را مبعوث ساخت ، مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ بمردم گفت : همانا پس از من پیغمبری که نامش احمد و از اولاد اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است خواهد آمد که مرا و شما را تصدیق میکند (بنبوت من و پیروی شما باوردارد) و حجت و عذر مرا و شمارا می آورد ما نندمن و شما احتجاج میکند یا قول بالو هیت مرا از من و شما نفی میکند) و امر وصیت پس از عیسی در حواریین مستحفظ جاری گشت و از اینجته خدا ایشان را مستحفظ نامید که نگهداری اسم اکبر بایشان واگذار شد و آن کتابیست که علم هر چیز از آن دانسته شود و همراه پیغمبران صلوات الله عليهم بوده است . خدایتعالی فرماید : « بتحقیق که مرسولانی پیش از تو فرستادیم و بهمراه ایشان کتاب و میزان ( قانون عدالت ) نازل کردیم - ۲۵ سوره حدید - » ( درقرآن صدآیه چنین است :

**(لقد أرسلنا رسلاً بالبینات) کتاب همان اسم اکبر است ، و از آنچه بنام کتاب معروفست : تورات و انجیل و فرقان (قرآن) است ، ولی در آن کتاب ، (که همراه اوصیاء است) کتاب نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم عليهم السلام است که خدای عزوجل خبر میدهد ، همانا این در صحف نخستین است ، یعنی صحف ابراهیم و موسی - ۱۸ - ۱۹ سوره ۸۷ - » پس ( اگر کتاب منحصر بتورات و انجیل و قرآنست ، ) صحف ابراهیم کجاست ! همانا صحف ابراهیم ، اسم اکبر است و صحف موسی هم اسم اکبر است : ( که باید پیغمبر بعلی صلی الله علیه و آله سپارد ) پس همیشه وصیت نسبت بعالمی پس از عالم دیگر حریان داشت ، تا آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله رسانیدند ، و چون خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد ، مستحفظین پسین باو اسلام آوردند و بنی اسرائیل تکذیبش نمودند ، او بسوی خدای عزوجل دعوت کرد و در راهش جهاد نمود تا آنکه خدای - جل ذکره - باو امر فرستاد که فضیلت وصیت را آشکار کن ، پیغمبر عرض**

فقال: رب إن العرب قومٌ جفاةٌ، لم يكن فيهم كتابٌ ولم يبعث إليهم نبيٌّ ولا يعرفون فضل نبوت الأنبياء ﷺ ولا شرفهم، ولا يؤمنون بي إن أنا أخبرتهم بفضل أهل بيتي، فقال الله جل ذكره: «ولا تحزن عليهم» و «قل سلام فسوف تعلمون» فذكر من فضل وصيه ذكرًا فوق النفاق في قلوبهم، فعلم رسول الله ﷺ ذلك وما يقولون، فقال الله جل ذكره: يا محمد! «ولقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فإنهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون» ولكنهم يجحدون بغير حجة لهم، وكان رسول الله ﷺ يتألفهم ويستعين ببعضهم على بعض، ولا يزال يخرج لهم شيئاً في فضل وصيه حتى نزلت هذه السورة، فاحتج عليهم حين أعلم بموته، ونعت إليه نفسه، فقال الله جل ذكره: «فإذا فرغت فانصب» وإلى ربك فارغب» يقول: إذا فرغت فانصب علمك، وأعلن وصيك فأعلمهم فضله علانية، فقال ﷺ: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه - ثلاث مرّات - ثم قال: لأبعثن رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، ليس بفرار - يعرض بمن رجع، يجيب أصحابه و يجبتونه - وقال ﷺ: عليّ سيّد المؤمنين و قال: عليّ عمود الدّين و قال: هذا هو الذي

کرد: پروردگارا! عرب مردمی خشنند، در میان ایشان کتابی نبوده و برای آنها پیغمبری مبعوث نگشته و بفضیلت و شرف پیغمبران آگاه نیستند، اگر من فضیلت اهل بیت را بآنها بگویم، ایمان نمی آورند، پس خدای جل ذکره - فرمود: «غم آنها را مخور - ۱۲۷ سوره ۱۶ - و بگو سلام شما در آینه میدانید ۸۹ سوره ۴۳ -» پیغمبر اندکی از فضیلت و صیش تذکر داد، و در دلها نفاق افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نفاق و گفتار ایشان بدانست، خدای - جل ذکره - فرمود: ای محمد! «محققاً ما میدانیم که توسیّات از آنچه میگویند تنگ میشود - ۹۷ سوره ۱۵ -» ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکه ستمگران آیات خدا را انکار میکنند - ۳۳ سوره ۶ - یعنی بلکه بدون اینکه دلیلی داشته باشند انکار میکنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را الفت میداد و بعضی را یاور بعضی دیگر میساخت و همیشه چیزی از فضیلت و صیش را بآنها گوشزد میکرد، تا آنکه این سوره (انشرح) نازل شد و پیغمبر زمانیکه از مرگ خود آگاه شد و گزارش آنرا شنید، بر آنها احتجاج کرد، و خدای - جل ذکره - فرمود: «چون فراغ یافتی در عبادت کوش [نصب کن] و بسوی پروردگات راغب شو - ۷ و ۸ سوره انشرح -» میفرماید: چون (از تبلیغ رسالت) فراغ یافتی پرچم و نشانهات (یعنی علی علیه السلام) را نصب کن و وصیت را آشکار نما پیغمبر هم (در روز غدیر) فضیلت علی علیه السلام را آشکارا اعلام کرد. و فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن - تا سه مرتبه - .

و باز (در جنگ خیبر بعد از آنکه چندتن را پرچمدار کرد و نتوانستند فتح کنند) فرمود: همانا مردی را اعزام کنم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را، او فرار کننده نیست - با این جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشه میزند بکسیکه (از در قلعه خیبر) برگشت، او صاحبش را ترسو میسورد

يضرب الناس بالسيف على الحقّ بعدى وقال: الحقّ مع عليّ أينما مال، وقال: إنّي تارك فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلّوا: كتاب الله عزّ وجلّ وأهل بيتي عترتي، أيّها الناس اسمعوا وقد بلغت، إنكم ستردون عليّ الحوض فأسألكم عما فعلتم في الثقلين و الثقلان: كتاب الله جلّ ذكره و أهل بيتي، فلا تسبقوهم فتهلكوا، ولا تعلموهم فانهم أعلم منكم.

فوقعت الحجّة بقول النبي ﷺ وبالكتاب الذي يقرأه الناس فلم يزل يلقي فضل أهل بيته بالكلام و يبيّن لهم بالقرآن: «إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّر كم تطهيرا» وقال عزّ ذكره: «واعلموا أنّما غنمتم من شيء فإنّ لله خمسة وللرسول ولذي القربى» ثمّ قال: «وآت ذا القربى حقه» فكان عليّ عليه السلام وكان حقه الوصيّة التي جعلت له، و الاسم الأكبر، و ميراث العلم، و آثار علم النبوة فقال: «قل لأسألكم عليه أجرًا إلاّ المودة في القربى ثمّ قال: وإذا المودة سئلت بأيّ ذنب قتلت» يقول أسألكم عن المودة التي أنزلت عليكم فضلها، مودة القربى بأيّ ذنب قتلتهم و قال جلّ ذكره: «فاسألوا أهل الذکر إن كنتم لاتعلمون» قال: الكتاب

و اصحابش اورا - و باز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی آقای مؤمنین است و فرمود: علی ستون دین است و فرمود: اینست همان کسیکه پس از من از روی حق با شمشیر گردن مردم را می زند، و فرمود: بهر جانب که علی رود، حق همراه اوست، و فرمود: همانا من دوامر در میان شما میگذارم، اگر آنها را بپذیرید، هرگز گمراه نشوید: ۱ - کتاب خدای عزوجل (قرآن) ۲ - اهل بیت و عترت من، ای مردم گوش کنید که من تبلیغ کردم، شما در قیامت سر حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه نسبت بثقلین انجام داده اید از شما بازخواست میکنم، و ثقلین، کتاب خدا - جل ذکره - و اهل بیت منند، بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک شوید، و بایشان چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند. بنا بر این حجت (خدا برای مردم) با قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآنیکه خود مردم آنرا میخوانند ثابت شد، زیرا پیغمبر همواره فضیلت اهل بیتش را بوسیله بیان القا میفرمود و بوسیله قرآن برای مردم روشن میساخت.

### آیاتیکه متضمن فضیلت اهل بیت است از اینقرآراست:

۱ - خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانه ببرد و پاکیزتان کند، پاکیزه کامل - ۳۳

سوره ۳۳ - ۴.

۲ - خدای - عز ذکره - فرمود: بدانید که هر چه غنیمت بدست آرید، پنج یک آن از آن خدا و

پیغمبر او و خویشان او... است - ۴۱ سوره ۸ - ۴.

۳ - و سپس فرمود: حق خویشاوندان را بده - ۲۶ سوره ۱۷ - ۴ مقصود از خویشاوندان علی علیه السلام

است و حق او وصیتی است که برای او قرار داده و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت است.

۴ - و فرمود: بگو من از شما برای پیغمبری مزدی جز دوستی خویشاوندان نمیخواهم - ۲۳

سوره ۴۲ - ۴.

[ هو ] الذکر ، و أهله آل محمد ﷺ أمر الله عزّ وجلّ بسؤالهم و لم يؤمروا بسؤال الجهّال و سمى الله عزّ وجلّ القرآن ذكراً فقال تبارك و تعالی : « و أنزلنا إلیك الذکر لتبیّن للناس ما نزل إلیهم و لعلمهم ینفکرون » و قال عزّ وجلّ : « و إنّه لذکرٌ لك و لقومك و سوف تُسألون » و قال عزّ وجلّ : « أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منكم » و قال عزّ وجلّ : « و لو ردّوه إلی الله و إلی الرسول و إلی أولی الأمر منهم لعلمه الذّین یستنبطونه منهم » فردّ الأمر - أمر الناس - إلی أولی الأمر منهم الذّین أمر بطاعتهم و بالردّ إلیهم .

فلما رجع رسول الله ﷺ من حجّة الوداع نزل علیه جبرئیل عليه السلام فقال : « یا أيّها الرسول بلّغ ما أنزل إلیك من ربك و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله یعصمك من الناس إن الله لا یهدی القوم الكافرین » فنادی الناس فاجتمعوا و أمر بسمرات فقمّ شوکهنّ ، ثمّ قال عليه السلام : [ یا ] أيّها الناس من و لیکم و أولى بكم من أنفسکم ؟ فقالوا : الله و رسوله ، فقال :

۵ - سپس فرمود : « و زمانیکه درباره دختر زنده بگور رفته بازخواست شود که بچه گناهی کشته شد ؛ - ۸ و ۹ و ۱۰ - « خدا میفرماید درباره مودت و دوستی که فضیلت آنرا بر شما نازل کردم از شما بازخواست میکنم و آن مودت خویشاوندان پیغمبر است که ایشان را بچه گناه کشتید ؟  
۶ - و باز خدا - جل ذکره - فرمود : « اگر نمیدانید از اهل ذکر بپرسید ، - ۴۳ - «  
فرماید قرآن ذکر است و اهل قرآن آل محمدند علیهم السلام که خدای عزوجل مردم را بسؤال از ایشان امر کرده است ، و مردم بسؤال از جهال و نادانان دستور ندارند ، و خدای عزوجل قرآنرا ذکر نامیده ، در آنجا که فرماید : « ما ذکر را بتو نازل کردیم تا برای مردم آنچه نازل شده بیان کنی شاید اندیشه کنند - ۴۴ -  
سوره ۱۶ - « و باز فرمود ، قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و در آینده باز خواست شوید - ۴۳ -  
سوره ۴۳ - « .

۷ - و خدای - عزوجل - فرمود : خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را فرمان برید - ۵۹ - سوره ۴ - «

۸ - و فرمود : « و اگر آنرا ( بخدا و ) رسول و صاحبان امر از خود ارجاع دهند ، کسانی که از آنها اهل استنباطند ، بدانند ، پس مقصود از ارجاع امر ، ارجاع امر مردم است بصاحبان امر از آنها که خدا مردم را بطاعت از ایشان و رجوع بایشان دستور داده است .

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع بازگشت ، جبرئیل عليه السلام بر او نازل شد و گفت : « ای پیغمبر ؛ آنچه از پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ کن ، و اگر نکنی رسالت او را نرسانیده ای . خدا ترا از شر مردم نگه میدارد ، همانا خدا کافران را هدایت نمیکند - ۶۹ - سوره ۵ - « پیغمبر مردم را فریاد زد ، تا گرد آمدند و دستور داد تا خارهای بوته‌های خار را تراشیدند ( تا بتوان روی آنها نشست و ایستاد ) .

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه - ثلاث مرّات - فوقعت حسكة النفاق في قلوب القوم و قالوا : ما أنزل الله جل ذكره هذا على محمد قطّ و ما يريد إلا أن يرفع بضبع ابن عمّه .

فلما قدم المدينة أتته الأنصار فقالوا : يا رسول الله إن الله جل ذكره قد أحسن إلينا و شرّفنا بك و بنزولك بين ظهرانينا ، فقد فرّح الله صديقنا و كبّبت عدونا و قد يأتيك وفودٌ فلا تجد ما تعطيمهم فيشمت بك العدو ، فنحبُّ أن تأخذ ثلث أموالنا حتّى إذا قدم عليك و فد مكة و وجدت ما تعطيمهم ، فلم يرد رسول الله ﷺ عليهم شيئاً و كان ينتظر ما يأتيه من ربّه ، فنزل جبرئيل عليه السلام و قال : « قل لأسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى » و لم يقبل أموالهم ، فقال المنافقون : ما أنزل الله هذا على محمد و ما يريد إلا أن يرفع بضبع ابن عمّه و يحمل علينا أهل بيته يقول أمس : من كنت مولاه فعلي مولاه واليوم : « قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى » ثم نزل عليه آية الخمس فقالوا : يريد أن يعطيهم أموالنا و فيئنا ، ثم أتاه جبرئيل عليه السلام فقال : يا محمد إنك قد قضيت نبوتك و استكملت أيامك ، فاجعل الاسم الأكبر ، و ميراث العلم

سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود : ای مردم ولی شما و سزاوارتر از خودن بشما کیست ؟ گفتند : خدا و رسولش ، پس فرمود : هر که من مولای او هستم علی مولای اوست ، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن - تا سه بار .

پس خار نفاق در دل آنمردم افتاد و گفتند : خدا - جل ذکره هرگز - چنین امری بر محمد نازل نکرده بلکه او میخواهد بازوی پسرعمویش را بلند کند ( او را بر ما رئیس کند ) چون پیغمبر بمدینه وارد شد ، انصار نزد او آمدند و گفتند : ای رسول خدا : خدای - جل ذکره - بما احسان فرمود و از برکت تشریف فرمائی شما در میان ما ، بما شرافت بخشید ، و دوست ما را شاد و دشمن ما را سرکوب کرد ، اکنون واردین نزد شما می آیند و بسا چیزی نداری که بآنها عطا کنی و موجب شامت دشمن میشود ، ما دوست داریم که شما يك سوم اموال ما را قبول فرمائی تا اگر از مکه اشخاصی بر شما وارد شدند ، برای عطاء بآنها چیزی داشته باشی ، رسول خدا ( ص ) جوابی بایشان نداد و منتظر بود که از پروردگارش چه دستور برسد . تا آنکه جبرئیل عليه السلام این آیه آورد : « بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشاوندان نمیخواهم - ۲۳ سورة ۴۲ - ، و پیغمبر اموال ایشان را نپذیرفت : باز منافقان گفتند : خدا این را بر محمد نازل نکرده و او مقصودی جز بلند کردن بازوی پسرعمویش و تحمیل خاندان خود را بر ما ندارد ، دیروز میگفت : هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست ، و امروز میگوید : « بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشان نمیخواهم . سپس آیه خمس بر پیغمبر نازل گشت و باز آنها گفتند : می خواهد اموال و غنیمت ما را بآنها دهد .

سپس جبرئیل عليه السلام نزد آنحضرت آمد و گفت : ای محمد ا وظیفه پیغمبریت را انجام دادی و عمرت

و آثار علم النبوة عند علي عليه السلام فانني لم أترك الأرض الأولى فيها عالمٌ تعرف به طاعتي ، و تعرف به ولايتي ، ويكون حجّة لمن يولد بين قبض النبي إلى خروج النبي الآخر ، قال : فأوصى إليه بالإسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة ، و أوصى إليه بألف كلمة و ألف باب ، يفتح كل كلمة و كل باب ألف كلمة و ألف باب

بآخر رسيد اکتون اسم اکبر و ميراث علم و آثار علم نبوت را بعلى عليه السلام بسپار ، زیرا من هرگز زمین را خالی نگذارم ، اذ دانشمندیکه اطاعت و ولایت من بوسیله او شناخته شود و او برای کسانیکه در میان وفات پیغمبر گذشته تا آمدن پیغمبر آینده متولد میشوند حجت باشد ، پس پیغمبر اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعنوان وصیت بعلى سپرد و او را بهزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده میشد ،

شرح - کلمه « حواریین » که لقب اصحاب مخصوص حضرت عیسی است از ماده « تحویر » مشتق است که بمعنی سفید کردنست ، بعضی گفته اند : ایشان لباسشویی می کردند و بعضی گفته اند . چونکه با پند و اندرزهای حکیمانه خود ، آلودگی گناه را از دلها می شستند ، ایشانرا « حواریین » نامیدند .

آیه شریفه **فاذا فرغت فانصب** در قرأت مشهور بفتح صاد واز « نصب » بمعنی کوشش کردن ورنج بردن مشتق است ، یعنی چون از عبادتی فارغ شدی ، در عبادت دیگر کوش و چون از جنگ فارغ شدی بعبادت پرداز و چون از نماز فارغ شدی بدعا پرداز ولی مطابق این حدیث شریف بکسر « صاد » و از نصب بمعنی گماشتن و پیداشتن مشتق است : یعنی چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی جانشینت را برای رهبری مردم نصب کن تارشته ارتباط بین خدا و بندگانش بریده نشود ، و بنا بر این معنی هم ممکن است کلمه **فانصب** بفتح صاد باشد و تفسیر امام عليه السلام بیان یکی از مصادیق کوشش ورنج در عبادت و انجام وظیفه الهی باشد . در اینجا علامه مجلسی (ر) از زمخشری نقل می کند که او در تفسیر کشاف خود گفته است : از جمله بدعتهای روافض اینستکه گویند : **فانصب** بکسر صاد هم قرائت شده و معنیش اینستکه علی را با امامت نصب کن ، ولی اگر این توجیه برای رافضی درست باشد ، ناصبی راهم می رسد که بگوید : فانصب بکسر صاد بمعنی امر بکینه و دشمنی علی است .

مجلسی گوید : باین متعصب بد خواه بنگر که چگونه خدا بصیرت ترا با پرده عصبیت کور کرده تا آنکه چنین سخن پست و زشتی را اظهار کرده است ، زیرا **اولاً** مناسبتی نیست بین فراغت از انجام وظیفه و امر بدشمنی علی ولی بین فراغ از تبلیغ رسالت و نصب جانشین کمال مناسبت است و **ثانیاً** احتمالیکه تودادی هیچ مسلمانی نگفته ولی احتمالیکه ما گفتیم ، بیشتر مؤمنین پرهیز گار میگویند و **ثالثاً** - آنچه شیعه میگوید : دلبخواهی و اختراعی آنها نیست ، بلکه آنها از پیشوایان خود نقل میکنند که تمام مسلمین فضیلت آنها را اعتراف دارند و خود این ناصبی (زمخشری) هم در بسیاری از موارد ، قرآت و تفاسیر را از ایشان نقل می کند ، آنچه از امامه هدی نقل می کند که کمتر از قول قتاده و کعب و ابن مسعود و دیگران نیست - انتهى - .



﴿۷۶۰﴾ ۴ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه وصالح بن السدي ، عن جعفر بن بشير ، عن يحيى ابن معمر العطار ، عن بشير الدّهان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي توفّي فيه : ادعوا اليّ خليلي ، فأرسلنا إلى أبيهما فلما نظر إليهما رسول الله صلى الله عليه وآله أعرض عنهما ، ثمّ قال : ادعوا اليّ خليلي ، فأرسل إلى عليّ فلما نظر إليه أكبّ عليه يحدثه ، فلما خرج لقياه فقالا له : ما حدّثك خليلك ؟ فقال : حدّثني ألف باب يفتح كلّ باب ألف باب .

۵ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن محمد بن إسماعيل ، عن منصور بن يونس ، عن أبي بكر الحضرمي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : علّم رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام ألف حرف كلّ حرف يفتح ألف حرف .

۶ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان في ذوابة سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة صغيرة

بمقیده ماتنها باعث زمخشری بر نوشتن چنین جملهئی همان بفض و عداوت مکنونی است که نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام در نهاد هر سنی نهفته است و گاه و بیگاه از گوشه و کنار قلم و زبان آنها بی اختیار بیرون میجهد تا باطن و سریره آنها بناچار ظاهر گردد و حقایق برای مردم کنجگاو و حق جو آشکار شود ، چنانچه خود مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید : ما أضمر أحد شیئاً الا و قد يظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه و هیچکس چیزی در دل پنهان نکند ، جز اینکه گاهی در سخنانیکه از دهانش می پرد یاد ر تا بلو رخسارش هویدا میگردد ، درست است که زمخشری از لحاظ عقیده باشیعه و روافض مخالفت و برای اظهار عقیده خود باید با ایشان مخالفت کند ، اما چرا نسبت بعلی بن ابیطالب که خودش او را خلیفه و امام می داند چنین جسارتی اگر چه بنحو قضیه شرطیه است می کند ، آیا او در تمام نوشتجاتش نسبت بخلفاء دیگر چنین سخنی گفته است ؟ ! !

۴ - امام صادق علیه السلام فرماید : رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض و فات خود فرمود : دوستم رانزد من حاضر کنید ، آن دو زن ( حفصه و عایشه ) بدنبال پدران خود فرستادند ، چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها افتاد ، رو بگردانید و فرمود : دوستم را نزد من حاضر کنید پس بدنبال علی فرستادند ، چون دیدارش بعلی افتاد ، باو متوجه شد و حدیثش گفت . و چون علی بیرون آمد ، آندونفر ( ابوبکر ) و عمر را ملاقات کرد ، باو گفتند : دوستت بتوجه حدیث کرد ؟ فرمود : هزار باب بمن حدیث کرد که هر بابی مفتاح هزار بابست .

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف گشوده گشت .

۶ - ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود : در گوشه دسته شمشیر پینمبر صلی الله علیه و آله دفترچهئی بود ، با امام صادق عليه السلام عرض کردم : در آن دفترچه ، چه نوشته بود ؟ فرمود حرفی بود که هر

فقلت لأبي عبدالله عليه السلام: أي شيء كان في تلك الصحيفة؟ قال: هي الأحرف التي يفتح كل حرف ألف حرف.

قال: أبو بصير: قال أبو عبدالله عليه السلام فما خرج منها حرفان حتى الساعة.

۷ - عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن فضيل [بن] سكرة قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: جعلت فداك، هل للماء الذي يغسل به الميّت حدّ محدود؟ قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام إذا أنامت فاستق ستّ قرب من ماء بئر غرس فغسلني وكفنتني وحنطني، فإذا فرغت من غسلني وكفنتني فخذ بجوامع كفني وأجلسني ثمّ سلني عمّا شئت، فوالله لا تسألني عن شيء إلا أجبتك فيه.

۸ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علي بن ابن أبي حمزة، عن ابن أبي سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله الموت دخل عليه علي عليه السلام فأدخل رأسه ثمّ قال: يا عليّ إذا أنامت فغسلني وكفنتني ثمّ أقعدني و سلني واكتب.

۹ - **۷۶۵** علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الوليد شباب الصيرفي، عن يونس ابن رباط قال: دخلت أنا وكامل التمار على أبي عبدالله عليه السلام فقال له كامل: جعلت فداك حديث

حرف آن مفتاح هزار حرف بود، ابو بصير گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: تا اکنون دو حرف از آنها خارج نشده است (برای مردم ظاهر نگشته است).

شرح - ذوا بة در لغت بمعنی پیشانی و گیسو و بلندی هر چیز است، گاهی برای دسته شمیر دو گوشه مانند دو گیسو می ساختند، تا دست نلغزد و هم محافظه بعضی از اشیاء کوچک باشد.

۷ - فضیل گوید: با امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، آیا آبی که میت را با آن غسل می دهند، اندازه معینی دارد؟ فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود: چون من مردم شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا غسل بده و کفن پوش و حنوط نما، و چون از غسل و کفنم فارغ شدی، اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس، بخدا که از هر چه پرسی پاسخت گویم.

۸ - امام صادق عليه السلام فرمود: چون وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله نزدیک شد، علی عليه السلام نزدش آمد و سر درون برد [پنجمبر سر زیر روپوش کرد - سر علی را در برگرفت] و فرمود: ای علی! چون من مردم غسل بده و کفنم پوش، سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس.

۹ - یونس بن رباط گوید: من و کامل خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم، کامل بحضورت عرض کردم: قربانت گردم، فلان شخص حدیثی روایت کند، فرمود: آنرا بازگو، عرض کردم: او گفت:

رواه فلان؟ فقال: اذكره، فقال: حدثني أن النبي ﷺ حدث علياً عليه السلام بألف باب يوم توفّي رسول الله ﷺ، كلُّ باب يفتح ألف باب، فذلك ألف ألف باب، فقال: لقد كان ذلك، قلت: جعلت فداك فظهر ذلك لشيعتكم و مواليكم؟ فقال: يا كامل بابٌ أو بابان فقلت [ له ] جعلت فداك فما يروى من فضلکم من ألف ألف باب إلا باب أو بابان؟ قال: فقال: وما عسيتم أن ترووا من فضلنا، ما تروون من فضلنا إلا ألفاً غير معطوفة.

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ ( الاشارة و النص على الحسن بن علي عليهما السلام ) ﴾

۱ - علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني و عمر ابن أذينة، عن أبان، عن سليم بن قيس قال: شهدت وصية أمير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش بعلی علیه السلام هزار باب حدیث کرد و هر بابی مفتاح هزار حدیث بود، که جمماً یک میلیون باب می شد، فرمود: آری چنین بود، عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان و دوستان شما هم ظاهر شد؟ (از آن علوم آگاه گشتند؟) فرمود: ای کامل یک باب یا دو باب آن (از یک باب بیشتر و بدو باب نرسیده) ظاهر گشت. عرض کردم: قربانت، بنابراین، از یک میلیون باب از فضل شما جز یک یادو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز یک ألف غیر متصل روایت نکنید.

شرح - گویا کامل از سخن امام صادق علیه السلام چنین فهمید که گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در باره فضائل اهل بیت بوده است، آنحضرت هم طبق همین معنی جواب داد که فضائل اهل بیت بواسطه نقصان عقول بیشتر مردم از درک و فهم آن، نسبت به علوم دیگر کمتر منتشر شده است و آنچه منتشر شده و مردم میدانند، نسبت، یک و اند است بیک میلیون یا مانند نسبت یک ألف ناقص است به تمام حروف و کلمات. زیرا که حرف الف در میان حروف الفباده و بسیط ترین آنهاست مخصوصاً وقتی که بچیزی مانند نقطه یا حرف یا شکل دیگر متصل نشود. و ممکن است گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام علومی باشد که مورد احتیاج بشر است و از آن سؤال می کنند و پاسخ می خواهند و معنی گشوده شدن هزار باب از هر باب این است که آن علوم قواعد کلی و قوانین جامعی بود که هزارها مصادیق و جزئیات دارد چنانکه قواعد کلی هر علمی این امتیاز را دارد:

#### ﴿ ( اشارة و نص بر حسن بن علي عليهما السلام ) ﴾

۱ - سليم بن قيس گوید: زمانیکه امیر المؤمنین علیه السلام بپسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم، علی علیه السلام حسین و محمد (بن حنفیه) علیهما السلام و سایر فرزندان را با رؤساء شیعه و اهل

ابنه الحسن عليه السلام و أشهد على وصيته الحسين و محمداً عليه السلام و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته ثم دفع إليه الكتاب و السلاح و قال لابنه الحسن عليه السلام : يا بني أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن أوصي إليك و أن أدفع إليك كتبي و سلاحي كما أوصى إلي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و دفع إلي كتبه و سلاحه ، و أمرني أن آمرك إذا حضرك الموت أن تدفعها إلى أخيك الحسين عليه السلام ، ثم أقبل على ابنه الحسين عليه السلام فقال : و أمرك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن تدفعها إلى ابنك هذا ، ثم أخذ بيد علي بن الحسين عليه السلام ثم قال لعلي بن الحسين : و أمرك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن تدفعها إلى ابنك محمد بن علي و اقرأه من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و مني السلام .

٢ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبد الصمد بن بشير ، عن أبي - الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه لما حضره الذي حضره قال لابنه الحسن : أذن مني حتى أسر إليك ما أسر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلي ، و أئتمنك على ما أئتمنني عليه ، ففعل .

٣ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي بكر الحضرمي قال : حدثني الأجلح و سلمة بن كهيل و داود بن أبي يزيد و زيد اليمامي قالوا : حدثنا شهر بن حوشب : أن علياً عليه السلام حين سار إلى الكوفة استودع أم سلمة كتبه و الوصية ، فلما رجع الحسن عليه السلام دفعها إليه .

بيتش گواه گرفت ، سپس کتاب و سلاح امامت را باو تحویل داد و فرمود : پسر عزیزم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که بتو وصیت کنم و کتب و سلاح را بتو سپارم ، چنانکه پیغمبر بمن وصیت فرمود و کتب و سلاح را بمن سپرد و باز مرا امر کرد که بتو امر کنم ، چون مرگت فرا رسد ، آنها را ببرداری حسین عليه السلام بسیاری ، سپس پسرش حسین علیه السلام متوجه شد و فرمود : و رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو امر فرموده که آنها را باین پسرت بسیاری ، سپس دست علی بن حسین علیه السلام را گرفت و فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو امر فرموده است که آنها را بپسرت محمد بن علی بسیاری و از جانب پیغمبر و من باو سلام رسانی .

٢- امام باقر عليه السلام فرمود : چون وفات امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرا رسید ، پسرش حسن فرمود : نزدیک من بیا تا آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله بامن بزاز گفت ، با تو بزاز گویم ، و آنچه را بمن سپرد بتو سپارم ، سپس همین کار را کرد .

٣- شهر بن حوشب گوید : چون علی عليه السلام (از مدینه) بکوفه رفت ، کتابها و وصیتش را بام سلمه سپرد و چون امام حسن علیه السلام بمدینه بازگشت ، آنها را باو تحویل داد .

« و فی نسخه صفوانی » :

۴ - أحمد بن محمد ، عن علی بن الحکم ، عن سیف ، عن ابي بکر ، عن ابي عبد الله عليه السلام ان علياً صلوات الله عليه حين سار إلى الكوفة ، استودع أم سلمة كتبه و الوصية فلما رجع الحسن عليه السلام دفعها إليه .

﴿ ۷۷۰ 》 ۵ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حماد بن عيسى عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن ابي جعفر عليه السلام قال ، أوصى أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن و أشهد على وصيته الحسين و محمداً عليه السلام و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته ، ثم دفع إليه الكتاب و السلاح ، ثم قال لابنه الحسن : يا بني أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أوصي إليك و أن أدفع إليك كتبي و سلاحي كما أوصي إلي رسول الله صلى الله عليه وآله و دفع إلي كتبه و سلاحه ، و أمرني أن أمرك إذا حضرك الموت أن تدفعه إلى أخيك الحسين ، ثم أقبل على ابنه الحسين و قال : أمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعه إلى ابنك هذا ثم أخذ بيد ابنه : علي بن الحسين ، ثم قال لعلي بن الحسين : يا بني و أمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعه إلى ابنك محمد بن علي و أقرأه من رسول الله صلى الله عليه وآله و مني السلام ، ثم أقبل على ابنه الحسن ، فقال : يا بني أنت ولي الأمر و ولي الدم ، فإن

### و در نسخه صفوانی است .

۴- امام صادق عليه السلام فرمود : چون علی صلوات الله عليه (از مدینه) بکوفه رفت ، کتابها و وصیتش را با ام سلمه سپرد ، و چون امام حسن علیه السلام بمدینه بازگشت ، آنها را با او تحویل داد .  
شرح - راجع بنسخه صفوانی در حدیث ۷۳۷ توضیح دادیم و در اینجا مقصود اینستکه : این روایت که عین روایت سابق است و فقط در سلسله سند اختلاف دارد ، در نسخه صفوانی هست و در نسخه نعمانی و دیگران نیست .

۵- جابر گوید . امام باقر علیه السلام فرمود : امیر المؤمنین علیه السلام بحسن وصیت کرد و حسین و محمد ( بن حنفیه ) علیهم السلام را با همه فرزندان و رؤسای شیعیان و خانوادهاش بر آن وصیت گواه گرفت ، سپس کتاب و سلاح را تحویلش داد و با او فرمود : پسر جانم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن امر فرمود که بتو وصیت کنم و کتابها و سلاحم را بتو سپارم ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن وصیت کرد و کتابها و سلاحشرا بمن سپرد و بمن امر فرمود که بتو امر کنم ، چون مرگت فرا رسد ، آنرا ببردت حسین سپاری ، سپس متوجه پسرش حسین شد و گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا امر کرد که آنرا باین پسرت سپاری ، سپس دست پسرش علی بن الحسین را گرفت و فرمود : پسر عزیزم رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو هم امر فرمود که آنرا بپسرت محمد بن علی سپاری و او را از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من سلام رسانی ، باز بپسرش حسن متوجه شد و فرمود : پسر جانم ، تو صاحب امر ( امامت ) و صاحب

عفوت فلك و إن قتلت فضربة مكان ضربة و لاتأثم .

۶ - الحسين بن الحسن الحسني<sup>عليه السلام</sup> رفعه و محمد بن الحسن ، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمري<sup>عليه السلام</sup> رفعه قال : لما ضرب أمير المؤمنين<sup>عليه السلام</sup> حُفّ به العواد و قيل له : يا أمير المؤمنين أوص فقال : اثنوا لي و سادة ثم قال : الحمد لله حقّ قدره متبعين أمره و أحده كما أحبّ ، و لا إله إلا الله الواحد الأحد الصمد كما انتسب ، أيّها الناس كلُّ امرئ لاق في فراره ما منه يفرّ ، و الاجل مساق النفس إليه ، و الهرب منه موافاته ، كم اطردت الأيام أبحاثها عن مكنون هذا الأمر فأبى الله عزّ ذكره إلا إخفائه ، هيهات علم مكنون ، أمّا وصيتي فأن لاتشر كوا بالله جلّ ثناؤه

خونی ، اگر ( ابن ملجم را ) ببخشی حق داری و اگر بکشی ، بجای یک ضربت فقط یکضربت بزنی و کار ناروا مکن .

۶ - یکی از اصحاب گوید : چون امیرالمؤمنین<sup>عليه السلام</sup> ضربت خورد ، عیادت کنندگان گردش را گرفتند ، بحضورت عرض شد : ای امیر مؤمنان ! وصیت نما ، فرمود : برای من متکائی گذارید ( تا بتوانم بنشینم و با شما سخن گویم ) سپس فرمود : سپاس خدا را باندازه شایستگیش ، همه از فرمایش پیروی کننده ایم ، چنانکه دوست دارد ، او را میستایم ، و شایسته پرستشی جز خدای یگانه یکتای بی نیاز نیست ، چنانکه خود را ( درسوره توحید ) نسبت داده است .

ای مردم هر شخصی از آنچه می گریزد ، در حالت گریزش بآن میخورد ، ( انسان میخواهد از مرگ بگریزد ، ولی گریز از مرگ همان استقبال از مرگست زیرا در حال گریز هم از عمرش کم میشود و از نیرویش کاسته میگردد و معالجات پزشکان حاذق برعکس نتیجه میدهد .

از قضا سرکنگبین صرافزود      روغن بادام خشکی مینمود

مدت زندگی میدان راندن جانست بسوی أجل ( مانند مرگی که مسافت معینی را بدون توقف میپیماید ، مرکب جان انسان هم در میدان مدت عمرش بدون توقف حرکت میکند و بمقصدی که مرگست میرسد ) گریز از مرگ ، درآمدن و رسیدن بمرگست ، چقدر از روزها را گذراندم و از نهان این امر کنجکاو نمودم ، و خدا جز پنهان داشتن آنرا نخواست ، هیهات ؛ علمی است نهان و پوشیده .

اما وصیت هن اینست که چیزی را برای خدای - جل ثناؤه - شریک نگیرید و سنت محمد ( ص ) را ضایع نکنید ( احکام و دستورهای پیغمبر را ترک نکنید ) این دو ستون را ( که یکتا دانستن خدا و عمل بدستورهای پیغمبر است ) پیا دارید ، و این دو چراغ را روشن نگهدارید ، تا زمانی که پراکنده نشوید از سرزنش برکنار باشید ، خدا هر کس را باندازه توانائیش تکلیف کرده و بر نادانان سبک گرفته ( زیرا توبه کسانی را که از روی نادانی مرتکب گناه شوند ، قبول دانسته ) شما پروردگاری مهربان ، پیشوائی دانا و دینی محکم دارید ، من دیروز همدم شما بودم و امروز برای شما درس پند و عبرت ( تا بدانید این بستر مرگ برای همه شما گسترده میشود ) و فردا از شما جدا میشوم . اگر جای پا در این لغزشگاه دنیا استوار

شیئاً وحمداً <sup>والتفکیر</sup> فالاتضیعوا سنته ، اقیموا هذین العمودین و اوقدوا هذین المصباحین ، و خلا کم ذمّ ما لم تشرّدوا ، حمل کلّ امریء مجهوده ، و خفّف عن الجهلة ، ربّ رحیم ، و إمامٌ علیم ، و دینٌ قویم .

أنا بالأمس صاحبکم و [ أنا ] الیوم عبرةٌ لکم ، و غداً مفارقمکم ، إن تثبت الوطأة فی هذه المزلّة فذاک المراد ، و إن تدخّص القدم ، فانّا کنا فی أفیاء أغصان و ذری ریح ، و تحت ظلّ غمامة اضمحلّ فی الجوّ متلفّعها ، و عفا فی الأرض مخطّها . و إنّما کنت جاراً جاور کم بدنی آیاماً و ستعقبون منی جنة خلاء ، ساکنه بعد حرکة ، و کاظمة بعد نطق ، ليعظکم هُدوی و خفوت إطراقی ، و سکون أطرافی ، فانّه أوعظ لکم من الناطق البلیغ ، و دعتکم و داع مرصد للتلاقی ، غداً ترون آیامی ، و یکشف الله عزّ وجلّ عن سرائری ، و تعرفونی بعد خلوّ مکانی و قیام غیري مقامی ، إن أبق فأنا ولیّ دمی ، و إن أفن فالفناء میعادی [ و إن أعف ] فالعفو

ماند ، همانست مراد و مطلوب ، ( اگر زنده بمانم مطابق مقصود شماست و من هم بقضاء و قدر خدا خرستم ) و اگر قدم بلغزد ، بدانید که ما در سایه شاخه های درختان و پراکنده های بادها و زیر سایه ابری که ، متراکمش در فضا از هم بپاشد و اثرش در زمین نابود گردد ، زندگی می کنیم ( پس اگر من مردم تعجب نکنید و بدانید که من هم یکی از اجزاء جهان بی ثواب و زود گذری بوده ام که سایه و باد و بر آنرا توضیح دادم ، بدانید که دنیا لغزشگاهست و آخرت پا برجا ) .

همانا من برای شما همسایه ای بودم که تنها پیکرم چند روزی در کنار شما بود ( اما روح من از روح شما اوج بسیاری گرفته بود ) و بزودی پیکر بی روح مرا تشییع می کنید ، که بعد از حرکت آرامش یافته و پس از سخنگویی دم فرو بسته باشد ، باید همان آرامش پیکرم و دیده فرو بستنم و سکون اعضايم شما را موعظه میکند ، زیرا همانها برای شما از سخنور شیوا پند دهنده تر است ، بامید دیدار ( در روز قیامت ) با شما خدا حافظی می کنم . ( تا زنده بودم قدر مرا ندانستید ، ولی ) فردا روزگار حکومت مرا می فهمید و خدای - عزوجل - از اسرار کار من برای شما پرده بر میدارد و پس از آنکه مسند من خالی شد و دیگری بجایم نشست ( و شما را بچنگال ستم خود گرفت ) مرا می شناسید ( و قدرم را می دانید و آرزوی یکساعت دیدار و حکومت مرا میبیرید ولی افسوس که جز آه و اندوه بهره می ندارید .

اگر زنده ماندم ، خودم صاحب اختیار خون و جانم هستم ( یا ابن ملجم را میبخشم و یا قاصصش می کنم ) و اگر مردم ، مردن و وعده گاه من است ، [ اگر گذشت کنم ] آن گذشت برای من موجب قربت و برای شما حسنه و ثوابست ، پس در گذرید و چشم پوشید ، مگر شما نمیخواهید که خدا از شما درگذرد ( مقصود حضرت اظهار در گذشت از اصحاب و حلیت خواستن از آنهاست با آنکه کوچکترین تجاوزی نسبت با آنها ننموده ، چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم از امتش حلیت طلبید و یا مقصود در گذشتن نسبت بضررت خوردن خود او است ،

لی قربتہ ، و لکم حسنة ، فاعفوا و اصحفوا ، ألا تحبّون أن یغفر الله لکم ، فیالها حسرة علی کلّ ذی غفلة أن یرکون عمره علیه حجّة أو تؤدّیه آیامه إلى شقوة ، جعلنا الله و آیامکم ممّن لا یقصر به عن طاعة الله رغبة ، أو تحلّ به بعد الموت نقمة ، فانما نحن له و به ، ثمّ أقبل علی الحسن رضی اللہ عنہ فقال : یا بنیّ ضربت مکان ضربة و لا تأثم .

یعنی اگر من مردم ، بجان مردم نیفتید و بخاطر من عدهئی را نکشید و یا اگر کسی نسبت بشما چنین کرد تا ممکن است از او درگذرید ( ای وای ! درینا بر آن غافلگی که عمرش علیه خود اوجحت شود ، یا روزگار زندگیش اورا بیدبختی کشاند ، خدا ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهش و تمایلی اورا از اطاعت خدا باز ندارد و پس از مرگ عقوبتی باو نرسد ، همانا ما مملوک خدائیم و باو زنده ایم ، سپس متوجه امام حسن رضی اللہ عنہ شد و فرمود : پسر جانم ، بجای یک ضربت ، یک ضربت بزن و کار ناروا مکن .

شرح - این روایت با اندکی اختلاف در نهج البلاغه ( خطبه ۱۴۷ ) مذکور است و شارحین دانشمند نهج البلاغه و اصول کافی در بیان جملات عالی و پر مغز آنحضرت ، کم و بیش توضیحاتی داده اند که ما خلاصه و لباب آنها را در اینجا ذکر نمودیم ، موضوعی که از همه بیشتر مورد توجه دانشمندان گشته اینست که آیا آنحضرت کیفیت و زمان قتل خود را میدانست یا نه ؟ درباره جمله کم اطردت الایام اببحثها ... از کلمات ابن ابی الحدید و ابن میثم بر میآید که اگر چه آنحضرت کشته شدنش را با شمشیر ابن ملجم و با ضربت بسر و خون آلود شدن محاسن و درماه رمضان میدانست ، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باو خبر داده بود ، و خود او بارها باصحابش فرموده بود ، ولی ساعت و فوات و بعضی از خصوصیات دیگر را نمیدانست و معنی این جمله حضرت اینستکه : هر روز که می آمد ، گمان میکردم مرگم در آن روز است و چون میگذشت و اجلم نمی رسید ، روز دیگر را در آن انتظار بسر میبردیم و بهمین ترتیب هر روز را پشت سر می گذاشتم تا امروز رسید ، و دلیل سخن ما اینستکه سپس بطور تردید میفرماید : اگر قدم بلغزد ... اگر زنده ماندم ... و نیز آیه شریفه و ما تدری نفس بای ارض تموت « هیچکس نمیداند در چه زمینی می میرد ، شاهد قول ماست . از طرف دیگر صاحب منهاج البراعة این عقیده را فاسد و باطل می داند و از آن دو فاضل اظهار تعجب می کند که چگونه خود آنها در یکجا می گویند ، امام عالم بگذشته و آئینده است و خود علی علیه السلام می فرماید « پیش از آنکه مرا نبینید ، هر چه می خواهید از من پرسید ، و این میثم که عقیده دارد ، امام علم منایا و بلایا دارد ، چگونه در اینجا چنین می گوید ، و نیز روایت شده است که آنحضرت بحارث اعور فرمود : هر مؤمن و منافقی که بمیرد مرا می بیند ، پس کسیکه زمان مردن مردم را می داند ، چگونه از زمان وفات خود خبر ندارد .

سپس حدیث ۶۶۷ - اصول کافی را با توضیح علامه مجلسی (ره) نقل می کند و در آخر می گوید :

معنی آنجمله حضرت اینستکه : من در باره پنهان بودن حق و مظلومیت اهل آن و ظهور باطل و پیروزی اصحابش کنجکاو و تحقیق می کردم ، زیرا آنحضرت در ابتدای کار ، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه



۷ - محمد بن یحیی ، عن علی بن الحسن ، عن علی بن ابراهیم العقیلیّ یرفعه قال : قال : لما ضرب ابن ملجم امیر المؤمنین علیه السلام قال للحسن : یا بنیّ إذا أنا مت فاقتل ابن ملجم واحضر له فی الكناسة - و وصف العقیلیّ الموضع علی باب طاق المحامل موضع الشوآء و الرؤاس - ثم ارم به فیه ، فانّه واد من اودیة جهنّم .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ الاشارة و النص علی الحسین بن علی علیهما السلام ﴾

۱ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن بكر بن صالح [ قال الكلینی ] و عدة من أصحابنا

وآله نهایت کوشش و سعی را در گرفتن حق خود نمود ولی بدستش نیامد و پیش آمدهائی شد که هیچکس گمان نمی برد ، سپس هم که بعد از سالها خانه نشینی خلافت باو رسید ، و یاران و انصاری پیدا کرد ، و در راه خدا در صفین بخوبی جهاد کرد و بر دشمن پیروز شد ، فتنه و بلای حکمین پیش آمد که از عجایب امور است ، سپس چون لشکری جمع کرد و می خواست بر آنها بتازد ، این فاجعه عظمی پیش آمد کرد ، پس مقصود حضرت از علم نمان ، سر و سبب این امور است که برای آنحضرت معلومست ولی برای مردم خدا نمی خواهد آشکار شود ، زیرا عقول آنها ناقص است و این موضوع از مشکلات مسائل قضا و قدر است . و از اشکال دو جمله تردیدی حضرت جواب می دهد که گاهی برای بعضی از مصالح ، شخص عالم خود را بصورت شاک در می آورد ، چنانچه خدای تعالی فرماید : **أفان مات او قتل انقلبتم** « اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود . . . » - انتهى . -

آنچه بنظر ما می رسد ، این ادله برای پاسخ قول اول کافی نیست ، زیرا چه مانعی دارد که امام علیه السلام ، آن علوم را داشته باشد ولی بجهت مصالحی ساعت وفات خود را نداند ، چنانچه از قول شیخ مفید ( قدّه ) در بیان حدیث ۶۶۰ و ۶۶۷ بیان کردیم ، علاوه بر اینکه قول آنها طبق سیاق صدر و ذیل روایت است ولی قول ایشان از نظر سبک و سیاق عبارت بیگانه و اجنبی می نماید ، علامه مجلسی ( ره ) هم همین قول را تحسین می کند و قول سومی هم نقل می کند که حاصلش اینست . امام علیه السلام می فرماید : من سر و علت این را نمی فهمیدم که چرا هر کس عمر و اجل معینی دارد .

۷ - عقیلی از اشخاصی نقل کند ، تا آنکه گوید : چون ابن ملجم با امیر المؤمنین علیه السلام ضربت زد ، آنحضرت با امام حسن فرمود : پسر جانم ! چون من مردم ، ابن ملجم را بکش و برای او در کناسه کودال گوری بکن و او را در آنجا انداز که آنجا یکی از وادیهای دوزخست - عقیلی گوید کناسه موضعی است در باب طاق محامل در محل کبابی ها و کله پزها . -

#### ﴿ اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام ﴾

۱ - محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود : چون وفات حسن بن علی علیهما السلام نزدیک

عن ابن زیاد ، عن محمد بن سلیمان الدیلمی ، عن ہارون بن الجهم ، عن محمد بن مسلم قال : سمعت  
 ابا جعفر علیہ السلام یقول : لما حضر الحسن بن علی علیہما السلام الوفاة قال للحسین علیہ السلام : یا اخی انی  
 اوصیک بوصیة فاحفظها ، إذا انامت فہیئتنی ثم وجهنی إلى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لأحدث به عهداً  
 ثم اصرفنی إلى امی علیہا السلام ثم ردّنی فادفنتی بالقیع ، و اعلم أنه سیصیبنی من عائشة ما یعلم  
 الله و الناس صنعها و عداوتها لله و لرسوله و عداوتها لناهل البيت . فلما قبض الحسن علیہ السلام [و]  
 وضع علی السریر ثم انطلقوا به إلى مصلى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم الذي كان یصلی فیہ علی الجنائز  
 فصلی علیہ الحسن علیہ السلام و حمل و ادخل إلى المسجد فلما اوقف علی قبر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ذهب  
 ذوالعونین إلى عائشة فقال لها : إنهم قد اقبلوا بالحسن لیدفنوه مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فخرجت مبادرة  
 علی بغل بسرج - فكانت أوّل امرأة ركبت فی الإسلام سرجاً - فقالت نحووا ابنکم عن بیتي ،  
 فانہ لا یدفن فی بیتي و یمتک علی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم حجابہ ، فقال لها الحسن علیہ السلام قدیمأ هتکت أنت و  
 أبوک حجاب رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و ادخلت علیہ بیته من لا یحب قبره ، و إن الله سائلک عن ذلك یا عائشة .

شد ، بحسین علیہ السلام فرمود : برادرم! بتو وصیتی می کنم ، آنرا حفظ کن ، چون من مردم ، جنازه ام  
 را ( با غسل و کفن و حنوط ) آماده دفن کن ، سپس مرا بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله ببر تا با او  
 تجدید عهد کنم ، آنگاه مرا بطرف قبر مادرم علیها السلام برگردان ، سپس مراد برقیع دفن کن . و بدانکه از  
 عایشه بمن مصیبتی رسد و منشأ آنستکه خدا و مردم زشتکاری و دشمنی او را با خدا و پیغمبر و ماخا نواده می دانند .  
 چون امام حسن علیہ السلام وفات یافت [و] در همان جا روی تابوتش گذاشتند ، او را بمحل مصای  
 پیغمبر صلی الله علیه وآله که بر جنازه ها نماز می خواند بردند ، امام حسین علیہ السلام بر جنازه نماز خواند  
 و سپس برداشتند و بمسجد بردند ، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله نگاه داشتند ، جاسوسی نزد  
 عایشه رفت و گفت : بنی هاشم جنازه حسن را آورده اند تا نزد پیغمبر دفن کنند ، او روی استری زین  
 کرده می نشست و پشتاب بیرون شد - او نخستین زنی بود که در اسلام بر زین نشست - آمد و گفت فرزند خود  
 را از خانه من بیرون برید ، او نباید در خانه من دفن شود و حجاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دریده شود ،  
 امام حسین علیہ السلام با او فرمود : تو و پدرت در سابق حجاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را پاره کردید  
 و در خانه او کسی رادر آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد ( مقصود ابو بکر و عمر است ) ای عایشه  
 خدا از این کارت از تو باز خواست می کند .

شرح- دلالت این روایت بر امامت حسین علیہ السلام از این جهت است که امام حسن علیہ السلام  
 باو وصیت کرد و هم از این جهت که او بر جنازه امام حسن علیہ السلام نماز خواند و این هر دو از علائم  
 امامت است .

۲ - محمد بن الحسن وعلی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان الدیلمی ، عن بعض أصحابنا ، عن المفضل بن عمر ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : لما حضرت الحسن بن علي عليه السلام الوفاة ، قال : يا قنبراً نظر هل ترى من وراء بابك مؤمناً من غير آل محمد عليهم السلام ؟ فقال : الله تعالى ورسوله و ابن رسوله أعلم به منّي ، قال : ادع لي محمد بن علي ، فأتيته فلما دخلت عليه ، قال : هل حدث إلا خيراً ؟ قلت : أجب أبا محمد فعجل علي شسع نعله ؛ فلم يسوّه و خرج معي يعدو ، فلما قام بين يديه سلم ، فقال له الحسن بن علي عليه السلام : اجلس فإنه ليس مثلك يغيب عن سماع كلام يحيى به الأموات ، و يموت به الأحياء ، كونوا أوعية العلم ، و مصابيح الهدى ، فإن ضوء النهار بعضه أضوء من بعض .

أما علمت أن الله جعل ولد إبراهيم عليه السلام أئمة ، و فضل بعضهم على بعض ، و آتى داود عليه السلام : زبوراً و قد علمت بما استأثر به محمد عليه السلام يا محمد بن علي عليه السلام إنني أخاف عليك الحسد وإنما وصف الله به الكافرين ، فقال الله عز و جل : « كفاراً حسداً من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود : چون وفات حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید بقنبر فرمود : ای قنبر ! بین پشت در ، مؤمنی از غیر آل محمد علیهم السلام هست ؟ عرض کرد : خدایتعالی و پیغمبر و پسر پیغمبرش آنرا از من بهتر میدانند . فرمود : محمد بن علی را ( که مادرش حنیفه است ) نزد من آور ( پس مقصود از سؤال کردن حضرت این بود که بقنبر بفرماید : من میدانم کسی جز محمد بن حنیفه آنجا نیست ، او را بیاور و گفته اند مقصودش از مؤمن عزرائیل است ، زیرا او بر در خانه ائمه اجازه میگرفت ) من نزدیک رفتم ، چون وارد شدم ، گفت : امیدوارم جز خیر پیش نیامده باشد . عرض کردم : ابا محمد را اجابت کن ( که ترا میخواند ) او با شتاب بدون اینکه بند کفش خود را به بندد با من دوید ، چون مقابل امام رسید سلام کرد . حسن بن علی علیهما السلام باو فرمود : بنشین که مانند تو شخصی نباید از شنیدن سخنی که سبب زنده شدن مردگان و مردن زنده ها میشود ، غایب باشد ( آن سخن وصیت آخر عمر من است که دل های مرده را زنده میکند و هر زنده ای که آن را نپذیرد ، در شمار مردگان آید ) .

شما باید گنجینه علم و چراغ هدایت باشید ، زیرا برخی از نور خورشید از برخ دیگرش تابان تر است ( پس اگر چه تو هم برادر من و حسینی ، اما بدانکه من و او نورتابنده تر خورشید وجود پدریم ، یا آنکه اگر چه همه بشر از یک اصلند ولی تو بواسطه انتسابت بعلی عليه السلام باید علم و کمالت از مردم دیگر تابنده تر باشد ) مگر نمیدانی که خدا فرزندان ابراهیم را امام قرار داد ولی بعضی را بر بعض دیگر فضیلت بخشید و بداد عليه السلام زبور را داد ، در صورتی که میدانی محمد صلی الله علیه و آله را بچه امتیازی برگزید ( قرآن را باو فرستاد و او را باستواری بر خلق عظیم ستود ) .

ای محمد بن علی ! من از حسد تو میترسم [ من از حسد تو نمی ترسم - بنسخه اعلام الوری - ]

الحق» و لم يجعل الله عزّ وجلّ للشيطان عليك سلطاناً ، يا محمد بن عليّ "ألا أخبرك بما سمعت من أبيك فيك؟ قال ، بلى ، قال : سمعت أباك عليه السلام يقول يوم البصرة : من أحبّ أن يبرّني في الدنيا والآخرة فليبرّني محمداً ولدي ، يا محمد بن عليّ لو شئت أن أخبرك وأنت نطفة في ظهر أبيك لأخبرتكَ ، يا محمد بن عليّ "أما علمت أنّ الحسين بن عليّ عليهما السلام بعد وفاة نفسي ، و مفارقة روحي جسمي ، إمامٌ من بعدي ، وعند الله جلّ اسمه في الكتاب ، وراثه من النبيّ صلى الله عليه وآله أضافها الله عزّ وجلّ له في وراثه أبيه و أمّه فعلم الله أنّكم خيرة خلقه ، فاصطفى منكم محمداً صلى الله عليه وآله و اختار محمدٌ عليّاً عليهما السلام و اختارني عليّ عليه السلام بالإمامة و اخترت أنا الحسين عليه السلام ، فقال له محمد بن عليّ : أنت إمامٌ و أنت وسيلتي إلى محمد صلى الله عليه وآله و الله لو ددت أن نفسي ذهبت قبل أن أسمع منك هذا الكلام ، ألا و إنّ في رأسي كلاماً لا تنزفه الدلاء ولا تغيره نعمة الرياح ، كالكتاب المعجم في الرقّ المنمنم أهمُّ بابدائه فأجدني سبقت إليه سبق الكتاب المنزل ، أو ما جاءت به الرُّسل ، و إنّهُ لكلام يكلُّ به لسان الناطق ، و يد الكاتب ، حتّى لا يجد قلماً ، و يؤتوا بالقرطاس حمماً

زیرا خدا کافران را بآن وصف کرده و فرموده است : ( بسیاری از اهل کتاب میخواهند ) با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده بسبب حسدی که در دل خود دارند ، شما را بکفر برگردانند - ۱۰۹ - سوره ۲ - ، در صورتی که خدای عزوجل شیطانرا بر تو مسلط نساخته است ای محمد بن علی ! نمیخواهی آنچه را از پدرت درباره توشنیده‌ام بتوبیگویم ؟ گفت : چرا ، فرمود : شنیدم پدرت عليه السلام روز جنگ بصره (جنگک جمل) میفرمود : کسی که میخواهد در دنیا و آخرت بمن نیکی کند ، باید بپسرم محمد نیکی کند . ای محمد بن علی اگر بخواهم بتو خیر دهم از زمانی که نطفه‌ای بودی در پشت پدرت خبر میدهم . ای محمد بن علی ! نمیدانی که حسین بن علی علیهما السلام بعد از وفات من و بعد از جدائی روحم از پیکرم ، امام پس از من است و نزد خدای جل اسمه - امامت بنام اودر کتاب (لوح محفوظ یا قرآن یا وصیتنامه ثبت است ، امامت او از راه وراثت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل آن وراثت را بوراثت از پدر و مادرش هم افزوده میباشد ، خدا دانست که شما خانواده بهترین خلق اوهستید ، لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزید و محمد علی عليهما السلام را انتخاب کرد و علی عليه السلام مرا با امامت برگزید و من حسین عليهما السلام را برگزیدم .

محمد بن علی عليهما السلام عرض کرد : تو امامی و تو واسطه میان من و محمدی صلی الله علیه و آله ، بخدایم دوست داشتم که پیش از آنکه این سخن را از تو بشنوم مرده باشم ، همانا در سرم سخنی است که دلخواه نتوانند همه آنرا بکشند (آنقدر از فضیلت شما در خاطر دارم که بوصف در نیاید) و ترانه و آهنگ بادها دگرگونش نسازد (یاوه گوئیهای دشمنان عقیده مرا نسبت بشما سست نکند) آنها مانند نوشته سر بمهریست که ورقش مزین و منقوش است ، می‌خواهم اظهارش کنم ولی می‌بینم کتاب منزل خدا (قرآن) و کتب دیگری که پیغمبران آورده‌اند ، بر من پیشی گرفته‌اند ، و آن سخنی است که زبان هر گوینده و دست هر نویسنده از

فلا يبلغ إلى فضلك و كذلك يجزي الله المحسنين ولا قوّة إلا بالله ، الحسين أعلمنا علماً ، و أتقنا حلماً ، و أقربنا من رسول الله ﷺ رحماً ، كان فقيهاً قبل أن يُخلق ، و قرأ الوحي قبل أن ينطق و لو علم الله في أحد خير أما اصطفى محمد ﷺ . فلما اختار الله محمداً و اختار محمداً علياً و اختارك علياً إماماً و اخترت الحسين ، سلمنا و رضينا ، من [ هو ] بغيره يرضى و [ من غيره ] كتمانسلم به من مشكلات أمرنا .

﴿ ۷۷۵ ﴾ ۳ - و بهذا الإسناد ، عن سهل ، عن محمد بن سليمان ، عن هارون بن الجهم ، عن محمد ابن مسلم قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : لما احتضر الحسن بن علي عليه السلام قال للحسين : يا أخي إنني أوصيك بوصية فاحفظها ، فإذا أنا مت فهبني ثم وجهني إلى رسول الله ﷺ لا أحدث به عهداً ثم أصرفني إلى أمي فاطمة عليها السلام ثم ردني فادفني بالبقيع ، و اعلم أنه سيصيني من الحميراء ما يعلم الناس من صنعها و عداوتها لله و لرسوله ﷺ و عداوتها لنا أهل البيت ، فلما قبض الحسن عليه السلام [ و ] وضع علي سريره فانطلقوا به إلى مصلى رسول الله ﷺ الذي كان يصلي فيه علي الجنائز فصلى علي الحسين عليه السلام فلما أن صلى عليه حمل فأدخل المسجد ، فلما أوقف علي قبر رسول الله ﷺ بلغ عائشة الخبر وقيل لها : إنهم قد أقبلوا بالحسن بن علي عليه السلام

ادای آن عاجز است تا آنجا که قلمها تمام شود و کاغذها سیاه شود و بازم فضیلت شما باخر نرسد ، خدا نیکوکاران را چنین جزا میدهد و هیچ نیروئی جز از خدا نیست .

حسین از همه ما داناتر و از لحاظ خویشتن داری سنگین تر و از جهت قرابت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است او پیش از خلقتش فقیه بوده ( یعنی خدا روحش را پیش از تعلق ببدن عالم و بلکه معلم ملائکه ساخت ) و پیش از آنکه زبان باز کند وحی خدا را خوانده است و اگر خدا در شخص دیگری خیری میدانست ، محمد (س) را بر نمی گزید ، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را برگزید ؛ و محمد علی را انتخاب کرد و علی شما را با مامت برگزید و شما حسین را ، ما تسلیم شدیم و رضا دادیم ، کیست که بغیر آن رضا دهد ؟ و کیست جز او که در کارهای مشکل خویش تسلیمش شویم !!؟

۳ - محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود : چون حسن بن علی علیه السلام بحالت احتضار درآمد ، بحسین فرمود ، برادرم ! بتو وصیتی میکنم ، آنرا حفظ کن ، چون من مردم ، جنازه ام را آماده دفن کن سپس مرا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برتا با او تجدید عهدی کنم ، آنکاه مرا بجانب مادرم فاطمه علیها السلام برگردان ، سپس مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدانکه از طرف حمیرا ، ( عایشه ) که مردم از زشتکاری و دشمن او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند ، مصیبتی بمن میرسد ، پس چون امام حسن علیه السلام وفات کرد و روی تابوتش گذاردند ، او را بمحلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز میخواند بردند ، امام حسین بر جنازه نماز گذارد و چون نمازش تمام شد داخل مسجدش بردند ، چون بر سر قبر

لیدفن مع رسول الله فخرت مبادرة على بغل بسرج - فكانت أول امرأة ركبت في الإسلام سرجاً - فوقفت و قالت : نحووا إبنكم عن بيتي ، فإنه لا يدفن فيه شيء ، و لا يهتك على رسول الله حجابها فقال لها الحسين بن علي " صلوات الله عليهما : قديماً هتكت أنت و أبوك حجاب رسول الله و أدخلت بيته من لا يجب " رسول الله قربه ، و إن الله سائلك عن ذلك يا عائشة ، إن أخي أمرني أن أقربه من أبيه رسول الله ﷺ ليحدث به عهداً و اعلمي أن أخي أعلم الناس بالله و رسوله و أعلم بتأويل كتابه من أن يهتك على رسول الله ستره ، لأن الله تبارك و تعالی يقول : « يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم » و قد أدخلت أنت بيت رسول الله ﷺ الرجال بغير أذنه و قد قال الله عز و جل « يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي » و لعمرى لقد ضربت أنت لأبيك و فاروقه عند أذن رسول الله ﷺ المعاول ، و قال الله عز و جل « إن الذين يعضون أصواتهم عند رسول الله أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى » و لعمرى لقد أدخل أبوك و فاروقه على رسول الله ﷺ بقر بهما منه الأذى ، و مارعيا من حقه ما أمرهما الله به على لسان رسول الله ﷺ ، إن الله حرّم من المؤمنين أمواتاً ما حرّم منهم أحياء و تالله

رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهش داشتند ، بعایشه خبر بردند و باو گفتند ، بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیهما السلام را آورده اند تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند ، عایشه بر استری زین کرده نشست و شافت - او نخستن زنی بود که از دوران اسلام بر زین نشست - آمد و ایستاد و گفت : فرزند خود را از خانه من بیرون برید ، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله دریده شود . حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمود : تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابو بکر و عمر است) و خدا از این کار ، از تو بازخواست میکند . همانا برادر من امر کرده که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله برم تا با او تجدید عهد کند ، و بدانکه برادر من از همه مردم بخدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کند ، زیرا خدای تبارک و تعالی میفرماید : « ای کسانی که ایمان آورده اید ، تا بشما اجازه نداده اند بخانه پیغمبر وارد نشوید - ۵۸ سوره ۳۳ - » و تو بدون اجازه پیغمبر ، مردانی را بخانه او راه دادی . خدای عز و جل فرماید : « ای کسانی که ایمان آورده اید . آواز خود را از آوازی پیغمبر بلندتر نکنید - ۳ سوره ۴۹ - » در صورتیکه بجان خودم سوگند که تو بخاطر پدرت و فاروقش ( عمر ) بغل گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله کلنگ ها زدی با آنکه خدای عز و جل فرماید : « کسانی که نزد رسول خدا صدای خود را فرو میکشند ، آنها پند که خدا دلها شان را بتقوی آزمایش کرده است - ۴ سوره ۴۹ - » بجان خودم که پدرت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزار دادند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش با آنها امر کرده

یا عائشة لو كان هذا الذي كرهته من دفن الحسن عند أبيه رسول الله صلوات الله عليهما جائراً فيما بيننا و بين الله لعلمت أنه سيدفن و إن رغم معطسك .

قال : ثمّ تكلم محمد بن الحنفية و قال : يا عائشة يوماً على بغل ، و يوماً على جمل ، فما تملكين نفسك و لا تملكين الأرض عداوة لبني هاشم ، قال : فأقبلت عليه فقالت : يا ابن الحنفية هؤلاء الفواطم يتكلمون فما كلامك ؟ فقال لها الحسين عليه السلام : و أنى تبعدين محمداً من الفواطم ، فوالله لقد ولدته ثلاث فواطم : فاطمة بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم ، و فاطمة بنت أسد بن هاشم ، و فاطمة بنت زائدة بن الأصم بن رواحة بن حجر بن عبد معيص بن عامر ، قال : فقالت عائشة للحسين عليه السلام : نحووا ابنكم و اذهبوا به فانكم قومٌ خصمون .

قال ، فمضى الحسين عليه السلام إلى قبر أمّه ثمّ أخرجه فدفنه بالبقيع .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ الاشارة و النص على بن الحسين صلوات الله عليهما ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ؛ و أحمد بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل ، عن منصور

بود ، رعایت نکردند ، زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت بمؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرامست ، بخدا ای عایشه ! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا (ص) که تو آنرا نمیخواهی ، از نظر ما خدا آنرا جایز کرده بود ، میفهمیدی که او برغم آنف تو در آنجا دفن میشد ( ولی افسوس که کلنگ زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست ) سپس محمد بن حنفیه رشته سخن بدست گرفت و فرمود : ای عایشه ! یکر و زبر استر میشینی و یکر و ز ( در جنگ جمل ) بر شتر میشینی ؛ تو بعلت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری ، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار میگیری ، ( در صورتیکه خدا میفرماید : نفس بیدی فرمان میدهد - ۵۳ یوسف ، و بزنان پیغمبر میفرماید : در خانه خود بنشینید ۳۳ - اعراب ) .

عایشه رو با و کرد و گفت : پسر حنفیه ! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن میگویند ، دیگر توجه میکوئی ؟ ! حسین عليه السلام با و فرمود : محمد را از بنی فاطمه بکجا دور میکنی ، بخدا که او زاده سه فاطمه است : ۱ - فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم ( مادر ابوطالب ) ۲ - فاطمه بنت اسد بن هاشم ( مادر امیر المؤمنین عليه السلام ) ۳ - فاطمه دختر زائدة بن اصم بن رواحة بن حجر بن عبد معيص بن عامر ( مادر عبدالمطلب ) عایشه با امام حسین علیه السلام گفت : پسر خود را دور کنی و بپسندیش که شما مردمی دشمنی خواهید ، پس حسین علیه السلام بجانب قبر مادرش رفت و جنازه او را بیرون آورد و در بقیع دفن کرد .

#### ﴿ اشاره و نص بر علی بن الحسين صلوات الله عليهما ﴾

۱ - ابی جارود ( که نامش زیاد است ) گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : چون هنگام شهادت

ابن یونس ، عن ابي الجارود ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : إنّ الحسين بن علي عليهما السلام لما حضره الذي حضره ، دعا ابنته الكبرى فاطمة بنت الحسين عليها السلام فدفعت إليها كتاباً ملفوفاً ووصيّة ظاهرة و كان عليّ بن الحسين عليهما السلام مبطوناً معهم لا يرون إلاّ أنّه لما به ، فدفعت فاطمة الكتاب إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام ثمّ صاروا لله ذلك الكتاب إلينا يزياد قال : قلت : ما في ذلك الكتاب جعلني الله فداك ؟ قال : فيه والله ما يحتاج إليه ولد آدم منذ خلق الله آدم إلى أن تغنى الدنيا ، والله إنّ فيه الحدود . حتى أنّ فيه أرش الخدش .

۲ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن سنان ، عن ابي الجارود ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : لما حضر الحسين عليه السلام ما حضره ، دفع وصيّة إلى ابنته فاطمة ظاهرة في كتاب مدرج ، فلما أنّ كان من أمر الحسين عليه السلام ما كان ، دفعت ذلك إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام ، قلت له : فما فيه - يرحمك الله - ؟ فقال : ما يحتاج إليه ولد آدم منذ كانت الدنيا إلى أن تغنى .

۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن ابي بكر الحضرمي ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الحسين صلوات الله عليه لما صار إلى العراق استودع أمّ سلمة رضي الله عنها الكتب والوصيّة ، فلما رجع عليّ بن الحسين عليهما السلام دفعتهما إليه .

حسين بن عليّ عليهما السلام فرا رسید ، دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسين عليه السلام را طلبید و کتابی پیچیده و وصیتی آشکارا باو داد ، زیرا علی بن الحسين علیهما السلام مرضی از لحاظ معده داشت که در حال احتضارش میدیدند ، سپس فاطمه آن کتاب را بعلی بن الحسين علیه السلام داد ، ای زیاد ! سپس بخدا آن کتاب بما رسید ، زیاد گوید عرض کردم : خدا مرا قربانت گرداند ، در آن کتاب چه نوشته است ؟ فرمود : بخدا آنچه از زمان خلقت آدم تا باآخر رسیدن دنیا مورد احتیاج اولاد آدمست در آن است ، بخدا که احکام حدود حتی جریمه خراش در آن ثبت است .

۲- ابي جارود گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : چون هنگام شهادت امام حسين عليه السلام فرارسید ، وصیتش را که در کتابی پیچیده بود ، در حضور مردم ، بفاطمه داد ، پس چون امر شهادت حسين عليه السلام بدانجا که مقدر بود رسید ، فاطمه آن وصیت را بعلی بن الحسين علیهما السلام داد ، عرض کردم : خدایت رحمت کند ، در آن وصیت چه بود ؟ فرمود : آنچه فرزندان آدم از ابتدای دنیایا تا آخر رسیدن آن احتیاج دارند .

۳- امام صادق عليه السلام فرمود : چون امام حسين صلوات الله عليه بجانب عراق رهسپار گشت ، کتب و وصیت را بام سلمه - رضي الله عنها - سپرد و چون علی بن الحسين عليهما السلام بمدينه برگشت باو تحویل داد . شرح - آنچه امام حسين عليه السلام بام سلمه داد غير از آنها بود که بفاطمه داد و شاید آنچه بام سلمه داده همان وصیت سربمهری باشد که از آسمان نازل شده است - مرآت ص ۲۲۷ - .



« و فی نسخه الصفوانی » :

۴ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن حنان بن سدير ، عن فليح بن أبي بكر الشيباني قال :  
والله إنني لجالس عند علي بن الحسين وعنده ولده إذ جاءه جابر بن عبد الله الأنصاري فسلم عليه ،  
ثم أخذ بيد أبي جعفر عليه السلام فخلابه ، فقال . إن رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني أنني سأدرك رجلاً من  
أهل بيته يقال له : محمد بن علي يكنى أبا جعفر ، فإذا أدركته فأقرأه مني السلام ، قال : ومضى  
جابر ورجع أبو جعفر عليه السلام فجلس مع أبيه علي بن الحسين عليه السلام وإخوته فلما صلى المغرب  
قال علي بن الحسين لأبي جعفر عليه السلام : أي شيء قال لك جابر بن عبد الله الأنصاري ؟ فقال :  
قال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : إنك ستدرك رجلاً من أهل بيتي اسمه محمد بن علي يكنى أبا  
جعفر فأقرأه مني السلام ، فقال له أبوه : هنيئاً لك يا بني ما خصك الله به من رسوله من بين  
أهل بيتك لا تطلع إخوتك على هذا فيكيدوا لك كيداً ، كما كادوا إخوة يوسف عليه السلام .

### ﴿ باب ﴾

﴿ الاشارة و النص على أبي جعفر عليه السلام ﴾

﴿ ۷۸۰ ﴾ ۱ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن أبي القاسم الكوفي ، عن محمد بن

و در نسخه صفوانی است :

۴- شیبانی گوید : بخدا که من در خدمت علی بن الحسین بودم و فرزندان ش هم حضور داشتند که جابر  
ابن عبدالله انصاری خدمت آنحضرت رسید و سلام کرد ، سپس دست ابی جعفر ( امام باقر ) علیه السلام را  
گرفت و با او خلوت کرد و عرض کرد : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که من مردی از  
اهلبیت اورا که نامش محمد بن علی و کینه اش ابا جعفر است درک میکنم ، و فرمود : چون خدمتش رسیدی ،  
اورا از جانب من سلام برسان ، شیبانی گوید : جابر برفت و ابو جعفر علیه السلام آمد و نزد پدرش علی  
بن الحسین علیه السلام با برادرانش نشست ، و چون نماز مغرب را گزارد ، علی بن الحسین با بی جعفر علیهم  
السلام فرمود : جابر بن عبدالله انصاری بتو چه گفت ؟ جواب داد : او گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :  
تو مردی از اهلبیت مرا که نامش محمد بن علی و کینه اش ابا جعفر است درک میکنی ، سلام مرا با او برسان .  
پدرش باو فرمود : پس جانم ! امتیاز و خصوصیتی را که خدا توسط پیغمبرش از میان اهلبیتش تنها بتو داده  
بر تو گوارا باد . برادرانت را از این مطلب آگاه مکن ، مباد در باره تو مکرری اندیشند ، چنانکه برادران  
یوسف برای یوسف اندیشیدند . ( این حدیث چنانکه گفتیم تنها در نسخه صفوانی است و مناسب است که در  
باب بعد ذکر شود ) .

﴿ اشاره و نص بر ابی جعفر ( امام باقر ) علیه السلام ﴾

۱- اسماعیل بن محمد گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : پیش از آنکه وفات علی بن الحسین

سهل ، عن إبراهيم بن أبي البلاد ، عن إسماعيل بن محمد بن عبدالله بن علي بن الحسين ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما حضر علي بن الحسين عليه السلام الوفاة ، قبل ذلك أخرج سفظاً أو صندوقاً عنده ، فقال : يا محمد احمل هذا الصندوق ، قال : فحمل بين أربعة ، فلما توفّي جاء إخوته يدعون [ ما ] في الصندوق فقالوا : أعطنا نصيبنا في الصندوق فقال : والله ما لكم فيه شيء و لو كان لكم فيه شيء ما دفعه إليّ و كان في الصندوق سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و كتبه .

۲ - محمد بن يحيى ، عن عمران بن موسى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن عبدالله ، عن عيسى بن عبدالله ، عن أبيه ، عن جده قال : التفت علي بن الحسين عليه السلام إلى ولده و هو في الموت و هم مجتمعون عنده ، ثم التفت إلى محمد بن علي فقال : يا محمد هذا الصندوق اذهب به إلى بيتك ، قال : أما إنّه لم يكن فيه دينار و لادرمهم ، و لكن كان مملوءاً علماً .

۳ - محمد بن الحسن ، عن سهل ، عن محمد بن عيسى ، عن فضالة بن أيوب ، عن الحسين بن أبي العلاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إن عمر بن عبدالعزيز كتب إلى ابن حزم أن يرسل إليه بصدقة علي و عمر و عثمان و إن ابن حزم بعث إلى زيد بن الحسن و كان أكبرهم فسأله الصدقة ، فقال زيد : إن الوالي كان بعد علي الحسن ، و بعد الحسن الحسين ، و بعد الحسين علي بن الحسين ، و بعد علي بن الحسين محمد بن علي ، فابعث إليه فبعث ابن حزم إلى أبي ، فأرسلني أبي بالكتاب إليه حتى دفعته إلى ابن حزم .

عليهما السلام فراسد ، زنبیلی یا صندوقی را که نزداو بود ، بیرون آورد و فرمود : ای محمد : این صندوق را ببر ، پس آنرا در میان چهارتن ( که چهار طرفش را گرفته بودند ) بردند ، چون آنحضرت وفات کرد ، برادران امام باقر آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان صندوق بود ، بهره ما را بده . فرمود : بخدا که از بهره شما چیزی در آن نبود ، اگر از بهره شما چیزی در آن میبود ، پدم آنرا بمن نمیداد ، در آن صندوق سلاح و کتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ( که از علائم و مختصات امام علیه السلام است ) .

۲ - عیسی بن عبدالله از جدش نقل کند که علی بن الحسین علیهما السلام در حال احتضار که تمام اولادش گردش بودند ، با آنها متوجه شد ، آنگاه بمحمد بن علی رو کرد و فرمود : ای محمد ! این صندوق را بخانه خود بر ، سپس گوید : ولی در آن صندوق درهم و دینار نبود ، بلکه پر از علم و دانش بود .

۳ - ابن ابی العلاء گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : عمر بن عبدالعزیز با بن حزم ( که گویا والی او در مدینه بوده ) نوشت که صدقه ( یعنی دفتر موقوفات و صدقات - مجلسی (ره) - ) علی و عمر و عثمان را برای او بفرستد ، ابن حزم هم شخصیرا نزد زید بن حسن که بزرگترین اولاد علی بود فرستاد تا آنرا مطالبه کند . زید گفت : حاکم [ متولی ] بعد از علی حسن بود و پس از حسن حسین و بعد از حسین علی بن الحسین و پس از علی بن الحسین محمد بن علی است ، از او مطالبه کن ، ابن حزم نزد پدم فرستاد ، پدم مرا فرستاد

فقال له بعضنا : يعرف هذا ولد الحسن ؟ قال : نعم كما يعرفون أن هذا ليل و لكنهم يحملهم الحسد و لو طلبوا الحق بالحق لكان خيراً لهم و لكنهم يطلبون الدنيا .

۴- الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشاء ، عن عبدالکريم بن عمرو عن ابن أبي يعفور قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إن عمر بن عبدالعزیز كتب إلى ابن حزم ، ثم ذکر مثله إلا أنه قال : بعث ابن حزم إلى زيد بن الحسن ، وكان أكبر من أبي عليه السلام .  
عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء مثله .

### ﴿ باب ﴾

﴿ الإشارة و النص علیّ ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق ﴾

﴿ صلوات الله عليهما ﴾

۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي الصباح الكناني قال : نظر أبو جعفر عليه السلام إلى أبي عبدالله عليه السلام يمشي فقال : ترى هذا ؟ هذا من الذين قال الله عزّ وجلّ : « و نريد أن نمنّ علیّ الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين » .

تا آن دفتر را با بن حزم تحویل دادم ( و دفتر صدقات عمر و عثمان را هم از اولاد خود آنها مطالبه کرد ) .  
ابن ابی العلاء گوید : یکی از ما با امام عرض کرد : اولاد حسن این موضوع را میدانند ؟ فرمود : آری چنانکه میدانند اکنون شب است ، ولی حسد آنها را تحریک میکند ، و اگر ایشان حق را از راه حق مطالبه کنند ، برای خود آنها بهتر است ، اما ایشان دنیا را میطلبند .

۴ - ابن ابی یعفور گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : عمر بن عبدالعزیز با بن حزم نوشت - سپس مانند روایت سابق نقل میکند - جز اینکه میگوید : ابن حزم نزد زید بن حسن فرستاد و او از پدرم بزرگتر بود .

﴿ اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ﴾

۱ - ابی الصباح گوید : امام باقر عليه السلام بحضرت صادق نگاه کرد که راه میرفت ، فرمود : این را میبینی ؟ این از کسانی است که خدای عز و جل فرماید : « ما میخواهیم بر آنکسان که در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهم و پیشوایشان سازیم و وارث زمینشان کنیم - ۵ - سوره ۲۸ - » .

شرح - این آیه درباره حضرت مهدی قائم عليه السلام و امامانیکه در آن زمان رجعت میکنند تأویل شده است و مراد بناتوان شمردن در زمین اینستکه : در دنیا با ایشان ستم میکنند و حقش را غصب مینمایند ولی نزد خدا عزیز و بزرگوار و در آسمان صاحب قدرت و اختیارند و موضوع رجعت را درص ۳۵ توضیح دادیم .

﴿۷۸۵﴾ ۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي عمیر ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما حضرت أبي عليه السلام الوفاة قال : يا جعفر اوصيك بأصحابي خيراً ، قلت : جعلت فداك و الله لأدعنهم - و الرجل منهم يكون في المصر - فلا يسأل أحداً .

۳ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمیر ، عن هشام بن المثنى عن سدير الصيرفي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إن من سعادة الرجل أن يكون له الولد ، يعرف فيه شبه خلقه و خلقه و شمائله ، و إنني لأعرف من ابني هذا شبه خلقي و خلقي و شمائلي ؛ يعني أبا عبد الله عليه السلام .

۴ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن طاهر قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام هذا خير البرية أو أخير .

۵ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن خالد ، عن بعض أصحابنا ، عن يونس بن يعقوب ، عن طاهر ، قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام هذا خير البرية .

۶ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن فضيل بن عثمان ، عن طاهر ، قال : كنت قاعداً عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام : هذا خير البرية .

﴿۷۹۰﴾ ۷ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن جابر ابن یزید الجعفی ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل عن القائم عليه السلام فضرب بيده على أبي عبد الله

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود : چون وفات پدرم نزدیک شد ، فرمود : ای جعفر! خیر خواهی اصحابم را بتو سفارش میکنم . گفتم : قربانت کردم : بخدا آنهارا بمقامی از علم رسانم که هر مردی از آنها در هر شهری که باشد ، محتاج بسؤال از هیچکس نباشد .

۳ - سدير صيرفي گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : از جمله سعادت مرد اینستکه او را فرزندی باشد که شباهتی از خلقت و اخلاق و شمائلش در او درک شود و من شباهت خلقت و اخلاق و شمائلم را از این پسرم یعنی امام صادق درک میکنم .

۴ - طاهر گوید : خدمت امام باقر عليه السلام بودم که جعفر عليه السلام آمد ، آنحضرت فرمود : این بهترین مردمست ( پیدا است که در این جمله خود آنحضرت از کلمه « مردم » مستثنی است ) .

۵ و ۶ - ( در این دو روایت هم طاهر عین آنچه را در روایت سابق نقل کرد ، نقل میکند و فقط وساطت میان طاهر و کلینی فرق میکنند .

۷ - جابر بن یزید جعفی گوید : از امام باقر عليه السلام راجع بقائم ( با من خدا یعنی امام ) سؤال شد ، حضرت دست خود را با امام صادق عليه السلام زد و فرمود : بخدا که این قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است ، عنبسه

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : هَذَا وَ اللَّهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ عُنْبَسَةُ : فَلَمَّا قَبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتَهُ بِذَلِكَ ، فَقَالَ : صَدَقَ جَابِرٌ ، ثُمَّ قَالَ : لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمُ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ .

۸ - علي بن ابراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس بن عبد الرحمن ، عن عبد الأعلى ، عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ : ادْعُ لِي شَهُودًا فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةَ مِنْ قَرِيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو فَقَالَ : اكْتُبْ ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ « يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » وَأَوْصَى مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْفُسَنَّهُ فِي بَرْدِهِ الَّذِي كَانَ يَصَلِّي فِيهِ الْجَمْعَةَ ، وَأَنْ يَعْمَمَهُ بِعِمَامَتِهِ ، وَأَنْ يَرْبِّعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعٍ وَأَنْ يَحُلَّ عَنْهُ أَطْمَارُهُ عِنْدَ دَفْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ : ائْتُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبَتُ - بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا - مَا كَانَ فِي هَذَا بَأْسٌ تَشْهَدُ عَلَيْهِ فَقَالَ : يَا بَنِيَّ كَرِهْتُ أَنْ تَغْلِبَ وَأَنْ يُقَالَ : إِنَّهُ لَمْ يَوْصَ إِلَيْهِ ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحِجَّةُ .

### ﴿ بَاب ﴾

#### ﴿ الْإِشَارَةُ وَالنَّصُّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

۱ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن عبد الله القلا ، عن الفيض بن المختار قال :

گوید : چون امام باقر عليه السلام وفات کرد ، خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم و این خبر را باو دادم ، فرمود : جابر راست گفته است ، سپس فرمود : شاید شما عقیده ندارید که هر امامی بعد از امام پیشینش قائم (بامر خدا) است ؟

۸ - عبد الاعلی گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : پدرم آنچه در آنجا بود ( از کتب و سلاح و نشانه های امامت ) بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد ، فرمود : گواهانی نزد من آور ، من چهار تن از قریش را که نافع - غلام عبدالله بن عمر - در میان آنها بود حاضر کردم ، پس فرمود بنویس : اینست آنچه یعقوب پسرانش وصیت کرد . « پسرانم ! خدا برای شما این دین را برگزید ، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید - ۱۳۲ - سوره ۲ - » و محمد بن علی بجعفر بن محمد وصیت کرد و باو امر فرمود که او را در بردیکه نماز جمعه را با آن میخواند کفن پوشد ، و با عمامه خودش او را عمامه پوشد و قبرش را چهار گوش سازد و بمقدار چهار انگشت بالا آورد و هنگام دفن بندهای کفن او را بگشاید : سپس بگواهان فرمود برگزید خدا شما را رحمت کند - بعد از آنکه رفتند - گفتم : ای پدر ! در این وصیت چه احتیاجی بگواه گرفتن بود ؟ فرمود : پسرانم ! نخواستم که تو ( در امر امامت یا کارهای وصیت ) مغلوب باشی و مردم بگویند باو وصیت نکرده است ، خواستم که توحجت و دلیل داشته باشی .

#### ﴿ اِشَارَةٌ وَنَصٌّ بَرَأِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

۱ - فیض بن مختار گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : مرا از آتش دوزخ دستگیر ، ما

قلت لأبي عبدالله عليه السلام خذ بيدي من النار من لنا بعدك؟ فدخل عليه أبو إبراهيم عليه السلام - وهو يومئذ غلامٌ - فقال: هذا صاحبكم، فتمسك به.

۲ - عدّة من أصحابنا: عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي أيوب الخزاز عن ثبيت، عن معاذ بن كثير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: أسأل الله الذي رزق أباك منك هذه المنزلة أن يرزقك من عقبك قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل الله ذلك قال: قلت: من هو - جعلت فداك - فأشار إلى العبد الصالح وهورأقد فقال: هذا الراقد وهو غلام.

۳ - و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد قال: حدثني أبو علي عليه السلام الأرجاني الفارسي عن عبدالرحمن بن الحجّاج قال: سألت عبدالرحمن في السنة التي أخذ فيها أبو الحسن الماضي عليه السلام فقلت له: إن هذا الرجل قد صار في يد هذا و ما ندري إلى ما يصير فهل بلغك عنه في أحد من ولده شيء؟ فقال لي: ما ظننت أن أحداً يسألني عن هذه المسألة، دخلت على جعفر بن محمد في منزله فاذا هو في بيت كذا في داره في مسجد له و هو يدعو و على يمينه موسى بن جعفر عليه السلام يؤمن على دعائه، فقلت له، جعلني الله فداك قد عرفت انقطاعي إليك و خدمتي لك، فمن ولي الناس بعدك؟ فقال: إن موسى قد لبس الدرع و ساوى عليه، فقلت له: لا أحتاج بعد هذا إلى شيء.

بعد از شما که را داریم؟ پس ابو ابراهيم بر آنحضرت وارد شد و او در آنروز کودك بود، امام فرمود: اينست صاحب شما، دامنش را بگير.

۲ - معاذ بن كثير گوید: با امام صادق عليه السلام عرض کردم: از خدائیکه اين مقام را بشما روزی کرده میخواهم که تا پیش از وفات شما ننند آنرا بنسل شما هم روزی کند. فرمود: خدا اينکار را کرده است عرض کردم: قربانت گردم، او کیست؟ اشاره بعبداالصالح کرد که خوابیده بود و فرمود اين خوابیده - و او در آن زمان کودك بود.

۳ - ابن حجّاج گوید: در سالی که ابو الحسن ماضی (امام هفتم) عليه السلام را گرفتند، بعبداالرحمن گفتم: اين مرد (امام هفتم عليه السلام) بدست اينمرد (هارون) افتاد و نيميدانم عاقبت کارش بکجا انجامد آیا نسبت بيکی از اولادش بتو خبری رسیده است؟ بمن گفت: من گمان نمیکردم کسی اين مسأله را از من بپرسد، من بمنزل جعفر بن محمد رفتم، او در فلان اتاق خانه در محل نمازش بود و دعا میکرد و موسى بن جعفر طرف راستش بود و آمين میگفت، بحضور عرض کردم: خدا مرا قربانت کند: ميدانيد که من تنها بشما گرویده‌ام و در خدمت شما بوده‌ام، بفرمائيد صاحب اختيار مردم بعد از شما کیست؟ فرمود: موسى آن زره را پوشيد و بقامتش راست آمد، بحضور عرض کردم: بعد از اين ديگر بچيزی احتياج ندارم (همين سخن مرا کافيست).

﴿۷۹۵﴾ ۴ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن موسى الصيقل ، عن المغضّل بن عمر قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فدخل أبو إبراهيم عليه السلام و هو غلام ، فقال : استوص به ، وضع أمره عند من تثق به من أصحابك .

۵ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن يعقوب بن جعفر الجعفري قال : حدثني إسحاق بن جعفر قال : كنت عند أبي يوماً ، فسأله علي بن عمر بن علي فقال : جعلت فداك إلى من نفرع و يفزع الناس بعدك ؟ فقال : إلى صاحب الثوبين الأصفرين و الغديرتين - يعني الذوابتين - و هو الطالع عليك من هذا الباب ، يفتح البابين بيده جميعاً ، فما لبثنا أن طلعت علينا كفتان آخذة بالبابين ففتحتهما ثم دخل علينا أبو إبراهيم عليه السلام .

۶ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي نجران ، عن صفوان الجمال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال له منصور بن حازم : بأبي أنت و أمي إنّ الأ نفس يُغدا عليها و يراح ، فاذا كان ذلك ، فمن ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : إذا كان ذلك فهو صاحبكم و ضرب بيده على منكب

توضیح - بعقیده ما از جمله وهاندری الی هایصیر که ابن حجاج در سؤالش میآورد ، معلوم میشود که او فهمیده بود که موسی بن جعفر عليه السلام از این زندان بیرون نخواهد آمد و خیال میکرد از هم اکنون باید امام بعد از او تعیین شود و پیشوای مردم باشد ، از اینجهت عبدالرحمن با اظهار تعجب از سؤال او میگوید : زره امامت بقامت او راست آمده و تا زمانیکه زنده است امام و پیشوای مردم است . ولی علامه مجلسی (ره) در اینجا بیانات دیگری دارد برآت ص ۲۲۹ رجوع شود .

۴ - مفضل بن عمر گوید : خدمت امام صادق عليه السلام بودم که ابو ابراهیم ( موسی بن جعفر ) علیه السلام وارد شد و او جوانی بود . امام فرمود وصیت مرا درباره این بپذیر ( و بدانکه او امام است ) و امر امامت او را با هر کدام از اصحابت که مورد اطمینانست در میان گذار .

۵ - اسحاق بن جعفر ( بن محمد علیه السلام ) گوید : روزی خدمت پدرم بودم که علی بن عمر بن علی ( پسر امام چهارم علیه السلام ) از پدرم پرسید و گفت : قربانت کردم ، ما و مردم ، بعد از شما بکه پناه بریم ؟ فرمود : بکسیکه دو جامه زرد پوشیده و دو گیسو دارد و اکنون از این در بر تو درآید و هر دو لنگه در را با دو دست خود باز کند ، چیزی نگذشت که دیدیم دو دست که دو لنگه در را گرفته و آنها را گشود ، ظاهر گشت ، سپس ابو ابراهیم علیه السلام بر ما وارد شد .

۶ - صفوان جمال گوید : منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام عرضکرد : پدر و مادرم بقر بانت مرگ در هر صبح و شام سراغ جانها میآید ، اگر چنین شد ، امام کیست ؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر چنین شد اینست امام شما و با دست بشانه ابو الحسن علیه السلام زد - که فکر میکنم شانه راست بود - و او در آنوقت پنج ساله بود [ قدش پنج و جب بود ] و عبدالله بن جعفر ( أفضح امام طایفه فطحیه ) با مادر آن

أبي الحسن عليه السلام - الأيمن في ما أعلم - وهو يومئذ خماسي<sup>۱</sup> و عبدالله بن جعفر جالس<sup>۲</sup> معنا .  
 ۷ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن عبد الرحمن بن أبي نجران ، عن عيسى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : إن كان كون<sup>۳</sup> - ولا أراني الله ذلك - فبمن أئتم<sup>۴</sup> ؟ قال : فأوماً إلى ابنه موسى عليه السلام قلت : فإن حدث بموسى حدث فبمن أئتم<sup>۵</sup> ؟ قال : بولده ، قلت : فإن حدث بولده حدث و ترك أخاً كبيراً وابناً صغيراً فبمن أئتم<sup>۶</sup> ؟ قال : بولده ، ثم قال : هكذا أبداً ، قلت : فإن لم أعرفه و لا أعرف موضعه قال : تقول : اللهم إنني أتولّى من بقي من حججك من ولد الإمام الماضي ، فإن ذلك يجزيك إن شاء الله .

۸ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي<sup>۱</sup> ، عن عبدالله القلا ، عن المفضل بن عمر قال : ذكر أبو عبدالله عليه السلام أبا الحسن عليه السلام - وهو يومئذ غلام<sup>۲</sup> - فقال : هذا المولود الذي لم يولد فينا مولود أعظم بركة على شيعتنا منه ، ثم قال لي : لا تجفوا إسماعيل .  
 ۹ ﴿۸۰۰﴾ - محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن الحسن بن الحسين عن أحمد بن الحسن الميثمي<sup>۱</sup> ، عن فيض بن المختار في حديث طويل في أمر أبي الحسن عليه السلام حتى

مجلس نشسته بود ( با وجود آنکه از پدرش چنین سخنی شنید، بعد از وفات پدر مخالفت کرد و دعوی امامت نمود ) .

۷- عیسی بن عبدالله گوید : بامام صادق عليه السلام عرض کردم : اگر پیش آمدی کند - که خدا آنرا بمن ننماید - ( یعنی اگر خدای ناخواسته شما وفات کنید ) من بکه اقتدا کنم ؟ حضرت اشاره پسرش موسی کرد . عرض کردم : اگر برای موسی پیش آمدی کند ، بکه اقتدا کنم ؟ فرمود : بفرزندش ، عرض کردم : اگر برای فرزندش پیش آمدی کند و برادر بزرگتر و پسر کوچکتری از خود باقی گذارد ، بکه اقتدا کنم ؟ فرمود : بفرزندش ، سپس فرمود : همچنین همیشه ( پسر کوچک امام ، بر برادر بزرگتر امام مقدم است ) عرض کردم : اگر امام را نشناختم و جای او را ندانستم چکنم ؟ فرمود : میگوئی خدایا ! من پسر و دوستدار آن حجت زنده تو هستم که از فرزندان امام گذشته است ، همین ترا کافیست - انشاء الله - .

۸- مفضل بن عمر گوید : امام صادق عليه السلام از ابوالحسن موسی علیه السلام یاد کرد - و او در آن روز کودکی بود - و فرمود : اینست همان مولودیکه درخاندان ما ، مولودی پر برکت تراز او برای شیعیان مابدنیا نیامده است ، سپس بمن فرمود : با اسماعیل جفا مکن ( زیرا اگر چه او امام نیست ، اما برادر بزرگتر امامست و یا مقصود اینستکه : مبادا او را بادعای امامت و ادارکنی ) .

۹- فیض بن مختار در ضمن حدیثی طولانی که راجع بامر امامت ابوالحسن علیه السلام است باینجا میرسد که : امام صادق عليه السلام باو فرمود : اینست همان صاحب اختیار تو که درباره او پرسیدی ، نزد او برو



قال له أبو عبدالله عليه السلام : هو صاحبك الذي سألت عنه ، فقم إليه فأقرّ له بحقه ، فقمته حتى قبّلت رأسه و يده و دعوت الله عزّ و جلّ له ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : أما إنّه لم يؤذن لنا في أوّل منك ، قال : قلت ، جعلت فداك فأخبر به أحداً ؟ فقال : نعم أهلك و ولدك ، و كان معي أهلي و ولدي و رفقائي و كان يونس بن ظبيان من رفقائي ، فلما أخبرتهم حمدوا الله عزّ و جلّ و قال يونس : لا والله حتى أسمع ذلك منه و كانت به عجلة ، فخرج فأتبعته ، فلما انتهيت إلى الباب ، سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول له : - وقد سبقني إليه - يا يونس الأمر كما قال لك فيض قال : فقال ، سمعت و أطعت ، فقال لي أبو عبدالله عليه السلام : خذك إليك يا فيض .

۱۰ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن جعفر بن بشير ، عن فضيل ، عن طاهر ، عن أبي عبدالله قال : كان أبو عبدالله عليه السلام يلوم عبدالله و يعاتبه و يعظه و يقول : ما منعك أن تكون مثل أخيك ، فوالله إنني لأعرف النور في وجهه ؛ فقال عبدالله : لم ، أليس أبي و أبوه واحداً و أمّي و أمّه واحدة ؟ فقال له أبو عبدالله : إنّه من نفسي و أنت ابني .

۱۱ - الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الوشاء ، عن محمد بن سنان ؛ عن يعقوب السراج قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام و هو واقف على رأس أبي الحسن موسى و هو في المهد ، فجعل يسارّه طويلاً ، فجلست حتى فرغ ، فقمته إليه فقال لي : أذن من مولاك فسلم

و بحقش اعتراف كن ، من برخاستم و سرو دستش بوسه دادم و بدرگاه خدای عزوجل برای او دعا کردم . امام صادق عليه السلام فرمود : آگاه باش که خدا اظهار این مطلب را بکسی پیش از تو بما اجازه نفرموده است ، عرض کردم : قربانت کردم ، من بدیگری این خبر را باز گویم ؟ فرمود : آری ، باهل و اولاد ، و در آنجا اهل و اولاد و رفقایم همراه من بودند و یونس بن ظبیان از جمله رفقایم بود ، چون من بآنها این خبر گفتم ، ایشان خدای عزوجل را شکرگزاری کردند ولی یونس گفت : نه . بخدا ، نمیپذیرم تا از خود امام بشنوم - و عجله هم داشت - از نزد ما بیرون رفت و من هم پشت سرش رفتم ، وقتی بدرخانه حضرت صادق عليه السلام رسیدم ، چون یونس پیش از من آنجا رسیده بود ، شنیدم حضرت با او میفرماید : ای یونس ! مطلب چنانستکه فیض بتو گفت ، یونس گفت : شنیدم و اطاعت کردم ، و امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای فیض ! یونس را همراه خود داشته باش . ( زیرا چندان اعتمادی باو نیست ) .

۱۰ - طاهر گوید : امام صادق علیه السلام ( پسر خود ) عبدالله را سرزنش و نکوهش و اندرز مینمود و میفرمود : چرا تو مانند برادرت ( موسی ) نیستی ؟ بخدا که من در چهره او نور مبینم ، عبدالله عرض کرد : چرا ؟ مگر پدر و مادر من او یکی نیست ؟ حضرت باو فرمود : او جان من است و تو پسر من هستی .

۱۱ - یعقوب سراج گوید : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم ، آنحضرت بالای سرابی الحسن موسی که در گهواره بود ، ایستاده و مدتی با او راز میگفت ، من نشستم تا فارغ شد . نزدیکش رفتم ، بمن فرمود : نزد مولایت برو و سلام کن ، من نزدیک رفتم و سلام کردم ، او با زبانی شیوا بمن جواب سلام

فدنوت فسلمت عليه فردّ عليّ السلام بلسان فصيح ، ثمّ قال لي : اذهب فغيّر إسم ابنتك التي سميتها أمس ، فانّه إسم يبغضه الله ، و كان ولدت لي ابنة سميتها بالحميراء ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : انتّه إلى أمره ترشد ، فغيّرت اسمها .

۱۲ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان ، عن ابن مسكان ، عن سليمان ابن خالد قال : دعا أبو عبدالله عليه السلام أبا الحسن عليه السلام يوماً و نحن عنده فقال لنا : عليكم بهذا ، فهو والله صاحبكم بعدي .

۱۳ - عليّ بن محمد ، عن سهل أو غيره ، عن محمد بن الوليد ، عن يونس ، عن داود بن زرير عن أبي أيوب النحويّ قال : بعث إليّ أبو جعفر المنصور في جوف الليل فأتيته فدخلت عليه و هو جالس على كرسيّ و بين يديه شمعة و في يده كتاب ، قال : فلما سلّمت عليه رمى بالكتاب إليّ و هو يبكي ، فقال لي : هذا كتاب محمد بن سليمان ، يخبرنا أنّ جعفر بن محمد قد مات ، فانّا لله و إنّنا إليه راجعون - ثلاثاً - و أين مثل جعفر ؟ ثمّ قال لي : اكتب قال : فكتبت صدر الكتاب ، ثمّ قال : اكتب إن كان أوصى إلى رجل واحد بعينه فقدّمه و اضرب عنقه ، قال : فرجع إليه الجواب أنّه قد أوصى إلى خمسة واحداهم أبو جعفر المنصور و محمد بن سليمان و عبدالله و موسى و حميدة .

رگت : سپس بمن فرمود : برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده ، زیرا خدا آن اسم را مبنوض دارد ، - یعقوب گوید ، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم ، امام صادق علیه السلام فرمود : بدستور او رفتار کن تا هدایت شوی . پس من اسمش را تغییر دادم .

۱۲ - سلیمان بن خالد گوید : روزی امام صادق علیه السلام ابا الحسن علیه السلام را نزد خود خواند و ما هم نزد آنحضرت بودیم ، بما فرمود : ملازم این آقا باشید که او بخدا پس از من صاحب شماس .

۱۳ - ابویوب نحوی گوید : نیمه شبی ابو جعفر منصور دنبال من فرستاد ، من نزدش رفتم ، او روی کرسی نشسته بود و شمعی در برابر و نامهای دردست داشت ، چون سلامش گفتم ، نامها را بطرف من انداخت و میکریست ، سپس گفت : این نامه از محمد بن سلیمان است که گزارش میدهد ، جعفر بن محمد وفات یافته است ، - سه مرتبه گفت - : انالله و انالله راجعون ، کجا مانند جعفر یافت شود ؟ . سپس بمن گفت بنویس ، من مقدمه نامه را نوشتم ، آنگاه گفت : بنویس ، اگر او بشخص معینی وصیت کرده است او را پیش آر و گردنش را بزن ، جواب آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی از آنها ابو جعفر منصور است و دیگران محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمیده اند ،

شرح - محمد بن سلیمان از جانب منصور ، والی مدینه بود و عبدالله پسر آنحضرت است که در دو روایت قبل ذکر شد و حمیده مادر حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است و اضافه کردن آنحضرت این چهار

﴿۸۰۵﴾ ۱۴ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن النضر بن سوید بنحو من هذا إلا أنه ذكر أنه أوصى إلى أبي جعفر المنصور و عبدالله و موسى و محمد بن جعفر و مولى لأبي عبدالله عليه السلام قال : فقال أبو جعفر : ليس إلى قتل هؤلاء سبيل .

۱۵ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن علي بن الحسن ، عن صفوان الجمال قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن صاحب هذا الأمر ، فقال : إن صاحب هذا الأمر لا يلهو ولا يلعب ، وأقبل أبو الحسن موسى - وهو صغيرٌ ومعه عناق مكيّة و هو يقول لها : اسجدي لربك - فأخذه أبو عبدالله عليه السلام و ضمّه إليه و قال : بأبي و أمّي من لا يلهو ولا يلعب .

۱۶ - علي بن محمد ، عن بعض أصحابنا ، عن عبيد بن هشام قال : حدثني عمر الرمّاتي عن فيض بن المختار قال : إنني لعند أبي عبدالله عليه السلام إذا أقبل أبو الحسن موسى عليه السلام - و هو غلامٌ - فالتزمته و قبّلته ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : أنتم السفينة وهذا ملاحها ، قال : فحججت من قبل و معي ألفا دينار فبعثت بألف إلى أبي عبدالله عليه السلام و ألف إليه ، فلمّا دخلت على أبي عبدالله

نفر را در وصیت خود از باب تقيه است ، زیرا عدم لیاقت آنها برای مسند امامت نزد شیعه واضح و روشن بوده است .

۱۴- نضر بن سوید مانند روایت سابق رانقل کرده ، جز اینکه میگوید : ابا بی جعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و غلامی از خود وصیت کرده است ، ابو جعفر گفت : راهی بکشتن اینها نیست .

۱۵- صفوان جمال گوید : از امام صادق علیه السلام در باره صاحب امر امامت پرسیدم ، فرمود : صاحب این امر بازی و بیهوده گری نکند ، آنگاه ابو الحسن موسی که کودک بود و بزغالهای مکی همراه داشت و باو میگفت و پروردگارت را سجده کن ، آمد ، امام صادق عليه السلام او را در آغوش کشید و فرمود : پدر و مادرم فدای کسیکه بازی و بیهوده گری نکند ( پس امام علیه السلام اگر چه کودک باشد ، از بزغالهای هم که وسیله بازی کودکان است ، استفاده ذکر خدا و یاد ربوبیت او و خضوع در پیشگاه مقدسش میکند ) .

۱۶- فیض بن مختار گوید : من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو الحسن موسی علیه السلام در آمد و او کودک بود ، من او را در بر گرفتم و بوسیدم ، امام صادق علیه السلام فرمود : شما کشتی هستید و این ناخدای آنست ( زیرا جهان باتمام وسائل مادی و افکار معنویش مانند اقیانوسی متلاطم است که در هر لحظه فرزندان آدم را در کام نهنگان کفر و بدعت و حرص و شهوت فرو میکشد ، و تنها وسیله نجات در این اقیانوس پرخطر ، دین قویم و شریعت مستقیم اسلامست که جمعیتی بنام شیعه بصورت کشتی درآمده و ناخدای آنها ائمه هدی علیهم السلامند ) .

فیض گوید : سال آینده بحج رفتم و دو هزار دینار داشتم که هزار دینار آن را برای امام صادق عليه السلام و هزار دیگر را برای ابو الحسن موسی عليه السلام فرستادم ، چون خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم ، فرمود او را با

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : يَا فَيْضُ عَدْلَتِهِ بِي ؟ قُلْتُ : إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِقَوْلِكَ ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ بَلَّ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ فَعَلَهُ بِهِ .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ ( الاشارة و النض على أبي الحسن الرضا عليه السلام ) ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال : كنت و أنا و هشام بن الحكم و علي بن يقطين ببغداد ، فقال علي بن يقطين : كنت عند العبد الصالح جالساً فدخل عليه ابنه علي فقال لي : يا علي بن يقطين هذا علي سيّد و لدي ، أما إنني قد نحلته كنيته ، ف ضرب هشام بن الحكم براحتة جبهته . ثم قال : و يحك كيف قلت ؟ فقال علي بن يقطين : سمعت و الله منه كما قلت : فقال هشام : أخبرك أن الأمر فيه من بعده .  
أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال : كنت عند العبد الصالح « و في نسخة الصفواني » قال : كنت أنا - ثم ذكر مثله - .

۲ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن معاوية بن حكيم ، عن نعيم القابوسي عن أبي الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرُ وَلَدِي وَ أَبْرُهُمْ عِنْدِي وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَ هُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٌّ .

﴿ ۸۱۰ ﴾ ۳ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن سنان و إسماعيل بن عباد

من برابر داشتی ؟ عرض کردم : من اینکار را بفرموده شما کردم ، فرمود : بخدا من اینکار نکردم ، بلکه خدای عزوجل نسبت باوانجام داده ( و او را امام و نا خدای کشتی شما قرار داده است ) .

#### ﴿ ( اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا عليه السلام ) ﴾

۱ - صحاف گوید : من و هشام بن حکم و علی بن یقطين در بغداد بودیم ، علی بن یقطين گفت : خدمت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ نشسته بودم که پرسش علی وارد شد ، امام فرمود : علی بن یقطين ! همین علی سرور اولاد من است ، همانا من کنیه خودم را ( که ابوالحسن است ) باو بخشیده‌ام . هشام کف دست خود را به پیشانیش زد و گفت : وای بر تو چه گفتی ؟ ! ! ابن یقطين گفت : بخدا همینطور که گفتیم از او شنیدیم . هشام گفت : با این سخن بتو خبر داده که امر امامت پس از وی باو متعلق است .

۲ - نعيم قابوسي گوید : موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : همانا علی بزرگترین اولاد من است و خوش رفتارترین و محبوبترین آنهاست نزد من ، و او با من در جفر مینگرد ، در صورتیکه جز پیغمبر یا وصی پیغمبر در آن نمینگرد .

۳ - داود رقی گوید : بموسی بن جعفر عليه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، من پیر شده‌ام ، مرا

القصري جميعاً ، عن داود الرقي قال : قلت لأبي إبراهيم عليه السلام : جعلت فداك إنني قد كبر سنّي ، فخذ بيدي من النار ، قال : فأشار إلى ابنه أبي الحسن عليه السلام ، فقال : هذا صاحبكم من بعدي .

۴- الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عبدالله ، عن الحسن ، عن ابن أبي عمير ، عن محمد بن إسحاق بن عمار قال : قلت لأبي الحسن الأوّل عليه السلام : ألا تدلني إلى من آخذ عنه ديني ؟ فقال : هذا ابني عليّ إنّ أبي آخذ بيدي فأدخلني إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : يا بني ! إنّ الله عزّ وجلّ قال : « إنني جاعل في الأرض خليفة » وإنّ الله عزّ وجلّ إذا قال قولاً وفي به .

۵- أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي ، عن يحيى بن عمرو ، عن داود الرقي قال : قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام : إنني قد كبرت سنّي و دقّ عظمي وإنني سألت أباك عليه السلام فأخبرني بك ، فأخبرني [ من بعدك ] فقال : هذا أبو - الحسن الرضا .

۶- أحمد بن مهران ، عن محمد بن عليّ ، عن زياد بن مروان القنديّ و كان من الواقعة قال : دخلت على أبي إبراهيم و عهده ابنه أبو الحسن عليه السلام ، فقال لي : يا زياد هذا ابني فلان ، كتابه كتابي و كلامه كلامي و رسوله رسولي و ما قال فالقول قوله .

۷- أحمد بن مهران ، عن محمد بن عليّ ، عن محمد بن الفضيل قال : حدّثني المخزومي

از دوزخ رهائی بخش ( امام را بمنما ) حضرت با دست اشاره پسرش ابوالحسن علیه السلام نمود و فرمود : این پس از من صاحب شماست .

۴- اسحاق بن عمار گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : مرا بکسی که دینم را از او بدست آورم رهنمائی فرما ، فرمود : همین پسر من علی است ، همانا پدرم دست مرا گرفت و بسوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و فرمود : پسر عزیزم : خدای عزوجل فرمود : « همانا من در زمین خلیفه گزارم - ۳۰ بقره » و چون خدا چیزی فرماید بآن وفا کند . ( پس هیچگاه روی زمین خالی از خلیفه و حجت نباشد ) .

۵- داود رقی گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم سن من بالا رفته و استخوانم بفرمی گرائیده ( بمرگ نزدیک شده ام من از پدر شما پرسیدم ، مرا بشما ارجاع داد ، شما هم مرا از جانشین خود آگاه سازید : فرمود : همین ابوالحسن الرضاست .

۶- زیاد بن مروان قندی که از واقفیه بوده گوید : خدمت موسی بن جعفر رسیدم ، پسرش ابوالحسن علیهما السلام نزد او بود ، بمن فرمود : ای زیاد : این پسر من فلانیست ، نامه او نامه منست ، سخن او سخن منست ، فرستاده او فرستاده منست و هر چه گوید درست است .

۷- مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابیطالب علیه السلام است گوید : موسی بن جعفر علیه السلام

و كانت أمّه من ولد جعفر بن أبي طالب عليه السلام قال : بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السلام فجمعنا ثم قال لنا : أتدرون لم دعوتكم ؟ فقلنا : لا فقال : إشهدوا أن ابني هذا وصيي و القيم بأمري و خليفتي من بعدي ، من كان له عندي دين فليأخذه من ابني هذا ، و من كانت له عندي عِدَةٌ فلينجزها منه و من لم يكن له بدٌّ من لقائي فلا يلقني إلا بكتابه .

﴿ ۸۱۵ ﴾ ۸ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن سنان و علي بن الحكم جميعاً عن الحسين بن المختار قال : خرجت إلينا ألواحٌ من أبي الحسن عليه السلام - و هو في الحبس - : عهدي إلى أكبر ولدي أن يفعل كذا و أن يفعل كذا ، و فلانٌ لا تنله شيئاً حتّى ألقاك أو يقضي الله عليّ الموت .

۹ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن الحسين بن المختار قال : خرج إلينا من أبي الحسن عليه السلام بالبصرة ألواحٌ مكتوبٌ فيها بالعرض عهدي إلى أكبر ولدي ، يعطى فلان كذا ، و فلان كذا ، و فلان لا يعطى حتّى أجيء ، أو يقضي الله عزّ و جلّ عليّ الموت ، إن الله يفعل ما يشاء .

۱۰ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن ابن محرز ، عن علي بن يقطين ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : كتب إليّ من الحبس أن فلاناً ابني ، سيّد ولدي ، و قد نحلته كنيّتي .

(پیش از زندان رفتنش) دنبال مافرستاد و ما را جمع کرد و فرمود : میدانید شما را برای چه دعوت کردم؟ گفتیم : نه ، فرمود : گواه باشید که این پسر من است و پس از من خلیفه و کاردار منست . هر کس از من طلبی دارد ، از این پسر بگیرد ، و بهر کس وعده‌ای داده‌ام ، باید وفای آن را ادا خواهد ، و هر کس از ملاقات من ناگزیر است ، جز بوسیله نامه او مرا ملاقات نکند .

۸ - حسین بن مختار گوید ، زمانیکه موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود ، الواح نوشته‌ئی بما میرسید که دستور من پسر بزرگترم ( علی بن موسی الرضا علیه السلام ) اینست که چنین و چنان کن و بفلانی چیزی مده تا ترا ببینم یا آنکه خدا بمرگ من حکم کند .

۹ - حسین بن مختار گوید : زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام در بصره بود ، الواحی که از طرف عرض نوشته شده بود ، از آنحضرت بما میرسید که : دستور من پسر بزرگترم اینست که بفلانی این مقدار بدهد و بفلانی آن مقدار بگیری آن مقدار و بفلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدای عز و جل مرگ مرا برساند همانا خدا هر چه خواهد میکند .

۱۰ - علی بن یقطين گوید : موسی بن جعفر علیه السلام از زندان بمن نوشت که : فلانی پسر من است ، آقا و سرور فرزندان منست ، من کنیه خودم را با او بخشیده‌ام .

۱۱ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن أبي علي الخزاز ، عن داود بن سليمان قال : قلت لأبي إبراهيم عليه السلام : إنني أخاف أن يحدث حدث و لا ألقاك ، فأخبرني من الإمام بعدك ؟ فقال : ابني فلان - يعني أبا الحسن عليه السلام - .

۱۲ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن سعيد بن أبي الجهم ، عن النصر بن قابوش قال : قلت لأبي إبراهيم عليه السلام : إنني سألت أباك عليه السلام من الذي يكون من بعدك ؟ فأخبرني أنك أنت هو ، فلما توفي أبو عبدالله عليه السلام ذهب الناس يمينا و شمالا و قلت فيك أنا و أصحابي فأخبرني من الذي يكون من بعدك من ولدك ؟ فقال : ابني فلان .

﴿ ۸۲۰ ﴾ ۱۳ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن الضحاک بن الأشعث ، عن داود بن زربي قال : جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال ، فأخذ بعضه و ترك بعضه ، فقلت : أصلحك الله لأي شيء تركته عندي ؟ قال : إن صاحب هذا الأمر يطلبه منك ، فلما جاءنا نعيه بعث إليّ أبو الحسن عليه السلام ابنه ، فسألني ذلك المال ، فدفعته إليه .

۱۴ - أحمد بن مهران : عن محمد بن علي ، عن أبي الحكم الأرميني قال : حدّثني عبدالله ابن إبراهيم بن علي بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب ، عن يزيد بن سليط الزيدي ، قال أبو الحكم : و أخبرني عبدالله بن محمد بن عمارة الجرمي ، عن يزيد بن سليط قال : لقيت أبا إبراهيم

۱۱ - داود بن سليمان گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : میترسم پیش آمدی کند و من شما را نبینم بفرمائید : امام بعد از شما کیست ؟ فرمود فلان پسر من ، یعنی ابوالحسن علیه السلام .

۱۲ - نصر بن قابوس گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : من از پدر شما پرسیدم که جانشین شما کیست ؟ پدرت بمن فرمود که : جانشین او شماست . چون امام صادق علیه السلام وفات کرد ، مردم برآست و چپ گراییدند ولی من و اصحابم بشما معتقد شدیم ، اکنون بفرمائید ، کدام یک از پسران شما جانشین شما است ؟ فرمود : فلان پسر من ( یعنی علی بن موسی علیه السلام ) .

۱۳ - داود بن زربي گوید : مالی خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آوردم ، قدری را برداشت و قدری را گذاشت عرض کردم : اصلحك الله چرا نزد من گذاشتی ؟ فرمود : آنرا صاحب امر از تو مطالبه خواهد کرد ، چون خبر وفات آنحضرت رسید ، پسرش ابوالحسن علیه السلام نزد من فرستاد و آن مال را مطالبه کرد ، من هم باو تحویل دادم .

۱۴ - يزيد بن سليط زیدی ( که کنیه اش ابا عماره است ) گوید : در بین راهی که بعمره میرفتیم بموسی بن جعفر علیه السلام برخوردیم و عرض کردم : قربانت کردم ، این مکان را که ما در آن هستیم بیاد میآوردید ؟ فرمود : آری ، توهم یادت میآید ؟ عرض کردم : آری ، من و پدرم شما را در اینجا ملاقات کردیم و امام صادق علیه السلام و برادران شما هم بودند . پدرم با امام صادق علیه السلام عرض کردم : پدر و مادرم بقرbant ، شما همه

عَلَيْهِ السَّلَامُ - و نحن نريد العمرة - في بعض الطريق ، فقلت : جعلت فداك هل تثبت هذا الموضوع الذي نحن فيه ؟ قال : نعم ، فهل تثبته أنت ؟ قلت : نعم إنني أنا وأبي لقيناك ههنا و أنت مع أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ و معه إخوتك ، فقال له أبي : بأبي أنت و أمي أنتم كلکم أمّة مطهرون ، و الموت لا يعرى منه أحدٌ ، فأحدث إليّ شيئاً أحدث به من يخلفني من بعدي فلا يضلّ ، قال : نعم يا أبا عبد الله هؤلاء وُلدي و هذا سيدهم - و أشار إليك - و قد علّم الحكم و الفهم و السخاء ، و المعرفة بما يحتاج إليه الناس ، و ما اختلفوا فيه من أمر دينهم و دنياهم ، و فيه حسن الخلق و حسن الجواب و هو باب من أبواب الله عزّ و جلّ و فيه أخرى خير من هذا كلّه .

فقال له أبي : و ما هي ؟ - بأبي أنت و أمي - قال عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُخرج الله عزّ و جلّ منه غوث هذه الامّة و غياثها و علمها و نورها و فضلها و حكمتها ، خير مولود و خير ناشيء ، يحقن الله عزّ و جلّ به الدماء ، و يصلح به ذات البين ، و يلمّ به الشعث ، و يشعب به الصدع ، و يكسوه به العاري ، و يشعب به الجائع ، و يؤمن به الخائف ، و ينزل الله به القطر ، و يرحم به العباد ، خير كهل و خير ناشيء ، قوله حكم و صمته علم ، يبيّن للناس ما يختلفون فيه ، و يسود عشرينه

امامان پاک هستید ، ولی کسی از مرگ برکنار نمیماند . بمن مطلبی بفرمائید که بجانشین (۱) خود باز گویم تا گمراه نشود .

فرمود آری ای ابا عبد الله : (کنیه پدر زید است ) اینان پسران منند و این سرور آنهاست - و شما اشاره کرد - اوست که حکم ( قضاوت یا حکمت ) و فهم و سخاوت و شناسائی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیاشان میدانند و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست ، و او درى از درهای خدای عزوجل است و امتیاز دیگری دارد که از همه اینها بهتر است ، پدرم عرض کرد : آن چیست ؟ پدرمادرم بقرابانت . حضرت فرمود : خدای عزوجل فریاد رس و پناه و علم و نور و فضیلت و حکمت اینامت را از صلب او بیرون آورد ( یعنی امام هشتم علیه السلام را ) او بهترین مولود و بهترین کودک ( زمان خود ) است ، خدای عزوجل بوسیله او از خونریزی جلو گیری کند ، و میان مردم آشتی دهد و پراکنده را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند ، ( بدعت و ضلالت را از میان ببرد ) برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را ایمن سازد : خدا بیرکت او باران فرستد و بر بندگان ترحم کند ، او ( در سن جوانی و پیری ) بهترین پیران و بهترین جوانانست ، گفتارش حکمت و خاموشیش علم است : آنچه مردم در آن اختلاف دارند ، فیصل دهد و پیش از بلوغش بر فامیلش سروری کند .

(۱) - در تعبیر بجانشین نوعی از تأدب است ، زیرا میخواهد بگوید : من انتظار ندارم که بعد از وفات شما زنده بمانم ، بلکه میخواهم امام بعد از شما را بفرزدان و جانشینان خود معرفی کنم .



من قبل او ان حلمه ، فقال له ابي : بأبي أنت و أمي وهل ولد ؟ قال : نعم و مرّت به سنون ، قال يزيد : فجاءنا من لم نستطع معه كلاماً .

قال يزيد : فقلت لأبي إبراهيم عليه السلام ، فأخبرني أنت بمثل ما أخبرني به أبوك عليه السلام ، فقال لي ، نعم إن ابي عليه السلام كان في زمان ليس هذا زمانه ، فقلت له : فمن يرضى منك بهذا فعليه لعنة الله ، قال : فضحك أبو إبراهيم ضحكاً شديداً ، ثم قال : أخبرك يا أبا عمارة أني خرجت من منزلي فأوصيت إلى ابني فلان ، و أشركت معه بني في الظاهر ، و أوصيته في الباطن ، فأفردته وحده و لو كان الأمر إلي لجعلته في القاسم ابني ، لِحبي إياه و رأفتي عليه و لكن ذلك إلى الله عزّ و جلّ ، يجعله حيث يشاء ، و لقد جاءني بخبره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، ثم أرانيه و أراني من يكون معه و كذلك لا يوصي إلى أحد منّا حتى يأتي بخبره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و جدّي عليّ صلوات الله عليه و رأيت مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خاتماً و سيفاً و عصاً و كتاباً و عمامة ، فقلت ، ما هذا يا رسول الله ؟ فقال لي : أمّا العمامة فسلطان الله عزّ و جلّ ، و أمّا السيف فعزّ الله تبارك و تعالی ، و أمّا الكتاب فنور الله تبارك و تعالی ، و أمّا العصا فقوة الله ، و أمّا الخاتم فجامع هذه الأمور ، ثم قال لي : و الأمر قد خرج منك إلى غيرك . فقلت : يا رسول الله أرنيه أيهم هو ؟

پدرم عرضکرد : پدر و مادرم بقرابنت او متولد شده است ؟ فرمود : آری ، چند سال هم از سنش گذشته است ، يزيد گوید : در آن هنگام شخصی وارد شد که با بودن او نمیتوانستیم سخنی گوئیم . يزيد گوید بموسی بن جعفر عليه السلام عرضکردم : مانند خبری که پدرت عليه السلام بمن فرمود ، شما هم بفرمائید . امام فرمود آری ، پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود ( یعنی در این زمان باید تقيه کرد ) بحضرت عرضکردم : هر که باین جواب قناعت کند ، لعنت خدا براو باشد ، حضرت را خنده سختی گرفت ، سپس فرمود : ای ابا عماره بتو خبر دهم که من از منزلم بیرون رفتم و بفلان پسر م وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگرم را هم با او شریک کردم ولی در باطن تنها با او وصیت کردم ، اگر کار دست من میبود ، امامت را بیسرم قاسم میدادم که او را دوست دارم و نسبت با او مهربانم ، ولی این اختیار با خدای عزوجل است ، هر کجا خواهد قرار دهد .

خبر امامت او ( در خواب - مرآت - ) از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده و خود او و معاصرینش را بمن نشان داده است ، و او نیز تا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و جدم علی صلوات الله علیه خبر نرسد بکسی از ما وصیت نکند و من در خواب دیدم که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای بود : عرضکردم : یا رسول الله ! اینها چیست ؟ فرمود : عمامه رمز سلطنت خدای عزوجل است و شمشیر رمز عزت خدای تبارک و تعالی است و کتاب رمز نور خدای تبارک و تعالی و عصا رمز نیروی خداست و انگشتر رمز جامع همه این امور است . سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود : امر

فقال رسول الله ﷺ: ما رأيت من الأئمة أحداً أجزع على فراق هذا الأمر منك و لو كانت الإمامة بالمحبة لكان إسماعيل أحبُّ إليّ أريك منك و لكن ذلك من الله عزّ وجلّ .

ثمّ قال أبو إبراهيم ، ورأيت وُلدي جميعاً الأحياء منهم والأموات ، فقال لي أمير المؤمنين ﷺ: هذا سيّدعم و أشار إلى ابني عليّ فهو منّي و أنا منه و الله مع المحسنين ، قال يزيد: ثمّ قال أبو إبراهيم ﷺ: يا يزيد إنّها وديعة عندك فلا تخبر بها إلاّ عاقلاً أو عبداً تعرفه صادقاً و إن سئلت عن الشهادة فاشهد بها ، و هو قول الله عزّ و جلّ: « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » و قال لنا أيضاً: « و من أظلم ممّن كنتم شهادة عنده من الله » قال: فقال أبو إبراهيم ﷺ: فأقبلت على رسول الله ﷺ فقلت: قد جمعتم لي - بأبي و أمي - فأيتهم هو فقال: هو الَّذي ينظر بنور الله عزّ و جلّ و يسمع بفهمه و ينطق بحكمته يصيب فلا يخطئ ، و يعلم فلا يجهل ، معلماً حكماً و علماً ، هو هذا - و أخذ بيد عليّ ابني - ثمّ قال: ما أقلّ مقامك معه ، فاذا رجعت من سفرك فأوص و أصلح أمرك و افرغ ممّا أردت ، فانك منتقل عنهم و مجاور

امامت از تو بیرون رفته و بدیگری رسیده است ( یعنی نزدیکیست بیرون رود و بدیگری رسد یا تعیین امام از دست تو بیرونست - مرآت - ) عرض کردم: یا رسول الله بمن بنما که او کیست! فرمود ، من هیچیک از امامان را ندیدم که از مفارقت امر امامت مانند تو بیتابی کند (گویا بیتابی حضرت بواسطه این بود که میدانست فرزندانش پس از وی اختلاف کنند و شیعیانش دسته دسته شوند ) اگر امر امامت از روی محبت و دوستی میبود که اسماعیل از تو نزد پدرت محبوبتر بود ، ولی امام از جانب خدای عزوجل تعیین میشود ، سپس موسی بن جعفر رضی الله عنه فرمود: من تمام فرزندان زنده و مرده ام را بنظر آوردم ، آنکاه امیر المؤمنین رضی الله عنه پیسرم علی اشاره کرد و فرمود: این سرور آنهاست: او از من و من از اویم و خدا با نیکوکارانست .

سپس موسی بن جعفر رضی الله عنه فرمود: ای یزید این مطالب نزد تو امانت باشد ، جز بآدم عاقل یا بنده خدائی که او را راستگو تشخیص داده امی مگو ، و اگر از تو گواهی خواستند ، گواهی بده که خدای عزوجل میفرماید: « خدا بشما فرمان میدهد که امانتها را بصاحبانش بپردازید - ۵۹ سوره ع - » و نیز بما فرموده است « ستمگرترا از آنکه شهادت خدا را نزد خویش پنهان کند کیست ۱۵۰۶ - بقره - » .

موسی بن جعفر گوید: من ( در خواب ) متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم و گفتم: پدر و مادرم بقر بانست، شما همه فرزندانم را یکجا گفتید ، بفرمائید کدامیک امامست؟ فرمود: آنکه با نور خدای عزوجل بنگردد و با فهمش بشنود و با حکمتش سخن گوید ، درست میروود و لذا اشتباه نکند ، علم دارد و لذا نادانی نکند ، حکمت و علم با او آموخته شده - آنکاه دست پیسرم علی را گرفت و فرمود: او این است. سپس فرمود: چه کم همراه او هستی؟! ( یعنی وفاتت نزدیک شده ) چون از سفر ( مکه ) بازگشتی وصیت کن و کارهایت را سامان ده و از هر چه خواهی فراغت جو ، زیرا تو از ایشان جدا میشوی و همسایه دیگران

غیرهم ، فاذا أردت فادع علياً فليغسلك وليكفّسك ، فانّه طهرٌ لك ، ولا يستقيم إلا ذلك وذلك سنة قد مضت ، فاضطجع بين يديه و صف إخوته خلفه و عمومته ، و مره فليكبّر عليك تسعاً ، فانّه قد استقامت وصيّته و وليك و أنت حيّ ، ثمّ اجمع له ولدك من بعدهم ، فأشهد عليهم وأشهد الله عزّ وجلّ و كفى بالله شهيداً ، قال يزيد ثمّ قال لي أبو ابراهيم عليه السلام : إنني أُوخذني هذه السنة و الأمر هو إلى ابني عليّ ، سميّ عليّ و عليّ : فأما عليّ الأوّل فعليّ بن أبي طالب ، و أمّا الآخر فعليّ بن الحسين عليهما السلام ، أُعطي فهم الأوّل و حلمه و نصره و ودّه و دينه و محبته ، و محنة الآخر و صبره عليّ ما يكره و ليس له أن يتكلّم إلا بعد موت هارون بأربع سنين .

ثمّ قال لي : يا يزيد و إذا مررت بهذا الموضع ولقيته و ستلقاه فبشره أنّه سيولد له غلامٌ أمينٌ ، مأمونٌ ، مباركٌ و سيعلمك أنّك قد لقيتني فأخبره عند ذلك أنّ الجارية التي يكون منها هذا الغلام جارية من أهل بيت مارية جارية رسول الله صلى الله عليه وآله أمّ ابراهيم ، فإن قدرت أن تبلغها منّي السلام فافعل ، قال يزيد : فلقيت بعد مضيّ أبي ابراهيم عليه السلام علياً عليه السلام فبدأني ، فقال لي يا يزيد ما تقول في العمرة ؟ فقلت : بأبي أنت و أمّي ذلك إليك و ما عندي نفقة ، فقال :

و چون خواستی ( وصیت کنی ) علی را بطلب تاترا ( در حال زنده بودن ) غسل دهد و کفن پوشد ، زیرا غسل دادن او ترا پاک کند و جز آن درست نباشد و این سنتی است که از پیش ثابت شده . و باید ( هنگام نماز میت ) تودر برابرش بخوابی و برادران و عموهایش را پشت سرا و بصف کن و باو دستور ده که ۹ تکبیر تر تو بگوید ( یعنی برای احترام و امتیاز تو چهار تکبیر بیشتر از نماز بر میت های دیگر بگوید ) زیرا وصیت او با برجا شده و در حال زنده بودن متصدی کارهای تو باشد . سپس فرزندان را که بعد او هستند گرد آور و بنفق او از ایشان گواهی بگیر و خدا راهم گواه گیر و همان خدا برای گواهی کافیست .

یزید گوید : سپس موسی بن جعفر علیه السلام بمن فرمود : مرا امسال میگیرند و امر امامت با پسر من علی است که همانم دو علی ( از امامان گذشته ) است : علی اول علی بن ابیطالب و علی دوم علی بن الحسین علیهم السلام است . فهم و خویشان داری و نصرت و دوستی و دین و محنت علی اول و محنت و شکبائی بر ناملامات علی دوم باو عطا شده است ، و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی زبان ندارد .

سپس بمن فرمود : ای یزید ! چون با اینجا عبورت افتاد و او ملاقات کردی - که ملاقات هم خواهی کرد - باو مژده بدر که خدا پسری باو خواهد داد ، امین ، مورد اعتماد و مبارک . و او بتو خبر دهد که مرا در اینجا ملاقات کرده ام آن هنگام تو باو خبر ده که آن کنیزک مادر آن پسر کنیزت از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر ابراهیم ، و اگر توانستی سلام مرا بآن کنیز هم برسانی ، برسان .

یزید گوید : بعد از وفات موسی بن جعفر ، علی علیهم السلام را ملاقات کردم حضرت ابتدا کرد و

سبحان الله! ما كنا نكلّفك ولا نكفيك، فخر جناحتي انتهبنا إلى ذلك الموضوع فابتدأني فقال: يا يزيد إن هذا الموضوع كثيراً ما لقيت فيه جبرتك وعمومتك، قلت: نعم ثم قصصت عليه الخبر فقال لي: أمّا الجارية فلم تجيء بعد، فإذا جاءت بلغتها منه السلام، فانطلقنا إلى مكة فاشتراها في تلك السنة، فلم تلبث إلا قليلاً حتى حملت فولدت ذلك الغلام، قال يزيد: وكان إخوة عليّ يرجون أن يرثوه فعادوني إخوته من غير ذنب، فقال لهم إسحاق بن جعفر: والله لقد رأيتوه إنّه ليقعد من أبي إبراهيم بالمجلس الذي لأجلس فيه أنا.

۱۵ - أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن أبي الحكم قال: حدّثني عبدالله بن إبراهيم الجعفريّ و عبدالله بن محمد بن عمارة، عن يزيد بن سليط قال: لما أوصى أبو إبراهيم عليه السلام أشهد إبراهيم بن محمد الجعفري و إسحاق بن محمد الجعفري و إسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاوية الجعفري و يحيى بن الحسين بن زيد بن عليّ و سعد بن عمران الأنصاري و محمد بن الحارث الأنصاري و يزيد بن سليط الأنصاري و محمد بن جعفر بن سعد الأسلمي - و هو كاتب

فرمود: ای يزيد: برای رفتن بعمره چه نظر داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم بقر بانّت، اختیار باشماس من خرجی ندارم، فرمود: سبحان الله!! ما تا متعهد خرجت نشویم تکلیف نمیکنیم، پس براه افتادیم تا بان مکان رسیدیم. حضرت ابتدا کرد و فرمود: در اینجا بارها همسایگان و عموهایت را ملاقات کرده ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده که با امام ششم و هفتم پسرعمو میشود و پسر عمو در حکم عموست) عرض کردم: آری، سپس داستان را برای او شرح دادم. بمن فرمود: اما آن کنیز هنوز نیامده، و چون آمد سلام آنحضرت را باو میرسانم [میرسانی] سپس بمرکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدتی نگذشت که حامله گشت و آن پسر را زائید.

یزید گوید: برادران علی (بن موسی عليه السلام) امید داشتند که (در امامت) وارث موسی بن جعفر باشند و بیگناه بامن دشمن شدند. (شاید خیال میکردند خریدن آن کنیز بواسطه او بوده است) اسحاق ابن جعفر بایشان میگفت: من دیدم که یزید در مجلس موسی بن جعفر در جایی می نشست که من در آنجا نمی نشستم.

شرح- این روایت درعیون اخبار الرضا با اختلافاتی در بعضی از الفاظ نقل شده است که پاره ای از آنها واضحتر و روشنتر از این نسخه بنظر میرسد.

۱۵- یزید بن سلیط گوید: هنگامیکه موسی بن جعفر عليه السلام وصیت میفرمود (ده تن را) گواه گرفت: ۱- ابراهیم بن محمد جعفری ۲- اسحاق بن محمد جعفری ۳- اسحاق بن جعفر بن محمد ۴- جعفر بن صالح ۵- معاویه جعفری ۶- یحیی بن حسین بن زید بن علی ۷- سعد بن عمران انصاری ۸- محمد بن حارث انصاری ۹- یزید بن سلیط انصاری ۱۰- محمد بن جعفر بن سعد اسلمی که نویسنده وصیت نامه اول بود. ایشانرا گواه گرفت براینکه:

الوصیّة الأولی - أشهدهم أنّه يشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمّداً عبده ورسوله و أنّ السّاعة آتیة لا ریب فیها و أنّ الله یبعث من فی القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الوعد حقّ و أنّ الحساب حقّ و القضاء حقّ و أنّ الوقوف بین یدی الله حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الامین حقّ ، علی ذلك اُحیی وعلیه أموت وعلیه اُبعث إن شاء الله ، و أشهدهم أنّ هذه وصیّتی بخطّی و قد نسخت وصیّة جدّی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و وصیّة محمّد بن علی قبل ذلك نسختها حرفاً بحرف و وصیّة جعفر بن محمّد ، علی مثل ذلك و إنّی قد أوصیت إلى علی و بنی بعد معه إن شاء و آنس منهم رشداً و أحبّ أن یقرّهم فذاك له و إن کرههم و أحبّ أن یخرجهم فذاك له و لا أمر لهم معد و أوصیت إليه بصدقاتی و أموالی و موالی و صبیانی الذّین خلفت و ولدی إلى إبراهیم و العباس و قاسم و إسماعیل و أحمد و أمّ أحمد و إلى علی أمر نسائی دونهم و ثلث صدقة أبی و ثلثی ، یضعه حیث یرى و یجعل فیه ما یجعل ذو المال فی ماله ، فإن أحبّ أن یبیع أو یهب أو ینحل أو یتصدّق بها علی من سمیت له و علی غیر من سمیت ، فذاك له و هو أنا فی وصیّتی فی مالی و فی أهلی و ولدی و إن یرى أن

او گواهی میدهد که شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست ، و اینکه روز قیامت بدون شك آمدنیست ، و اینکه خدا هر که رادر گور است زنده میکند و اینکه زنده شدن پس از مردن حق است و وعده خدا حق است و حساب حق است و داوری حق است و ایستادن در برابر خدا حق است و آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده حق است و آنچه روح الامین (جبرئیل) نازل کرده حق است . براین عقیده زندگی کردم و براین میمیرم و براین از گور برمیخیزم انشاء الله .

و نیز ایشانرا گواه گرفت که این وصیتنامه بخط خود من است که وصیت جدم امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و محمد بن علی ( امام باقر علیه السلام ) را حرف بحرف استنساخ کرده ام ، و وصیت جعفر بن محمد هم مانند اینست . همانا من بعلی وصیت میکنم و پسران دیگرم را همراه او میسازم بشرط اینکه او بخواهد و آنها را شایسته تشخیص دهد و دوست داشته باشد که تثبیتشان کند و اگر نخواست و دوست داشت که خارجشان کند ، اختیار با اوست ، و با وجود او ایشان اختیاری ندارند .

و نیز وصیت نمودم با او و پسرانم : ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد ، سرپرستی موقوفات و اموال و بردگان و کودکانم را که با زماندگان منند و نیز ام احمد را ، ولی سرپرستی زنانم با علی است نه با آنها و تولیت ثلث موقوفه پدرم و ثلث خودم نیز تنها با او است که در هر راه خواهد بمصرف رساند و نسبت با آنها حق صاحب مال را نسبت بمالش دارد ، اگر خواهد بفرشد یا ببخشد یا واگذار کند یا بکسانیکه نام بردم یا دیگرانیکه نام نبردم صدقه دهد ، اختیار با او است . او بجای من است در این وصیت نسبت بمال و اهل و فرزندانم ، و اگر بخواهد برادرانشرا که در نوشته ام نام بردم ثابت بدارد ، و اگر نخواهد اختیار دارد

یقرّ إخوته الذین سمیتهم فی کتابی هذا أقرّهم و إن کره فله أن یخرجهم غیر مشرب علیہ و لا مردود ، فإن آنس منهم غیر الذی فارقتهم علیہ فأحبّ أن یردّهم فی ولاية فذاک له و إن أراد رجلٌ منهم أن یزوج أخته فلیس له أن یزوجها إلاّ بأذنه و أمره ، فإنّه أعرف بمناکح قومه و أيّ سلطان أو أحد من الناس کفّه عن شیء أو حال بینه و بین شیء مما ذکرتم فی کتابی هذا أو أحد ممّن ذکرتم ، فهو من الله و من رسوله بری، و الله و رسوله منه براء و علیہ لعنة الله و غضبه و لعنة اللّاعین و الملائكة المقرّبین و النبیّین و المرسلین و جماعة المؤمنین و لیس لأحد من السلاطین أن یکفّه عن شیء، و لیس لی عنده تبعه و لاتباعة و لا لأحد من ولدی له قبلی مال ، فهو مصدّقٌ فیما ذکر ، فإنّ أقلّ فهو أعلم و إن أكثر فهو الصادقُ كذلك و إنّما أردت بادخال الذین أدخلتهم معه من ولدی التنویه بأسمائهم و التشریف لهم و امهات اولادی من أقامت منهنّ فی منزلها و حجابها فلها ما کان یجری علیها فی حیاتی إن رأی ذلك ، و من خرجت منهنّ إلى زوج فلیس لها أن ترجع إلى محوای إلاّ أن یری علیّ غیر ذلك و بناتی بمثل ذلك و لا یزوج بناتی أحدٌ من إخوتهنّ من امهاتهنّ و لا سلطان و لا عمٌ إلاّ برأیه و مشورته ، فإن فعلوا غیر ذلك فقد خالفوا الله و رسوله و جاهدوه فی ملکه و هو أعرف بمناکح قومه ، فإن أراد أن یزوج

که خارجشان کند ، براو سرزنشی نیست و کسی حق رد کردن او را ندارد . و اگر دریافت که حال آنها نسبت بزمانیکه من از ایشان جدا میشوم تغییر کرد (مانند عروض جنون و سفه و خیانت ) حق دارد ایشانرا تحت سرپرستی خود درآورد . و اگر یکی از آنها بخواهدخواهر خود رابشوهر دهد ، جز با اجازه و فرمان او حق ندارد . زیرا او با مر ازدواج فامیلش آشناتر است .

و هر سلطان یا هر شخصی از مردم که از او جلو گیری کند ، یا او را نسبت بآنچه در این مکتوب ذکر نمودم ، یا نسبت باشخاصیکه نام بردم ( از زنان و کودکان ) مانع شود ، از خدا و رسولش بیزاری جسته و خدا و رسولش نیز از او بیزار باشند ، و لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و پیغمبران و مرسلین و تمام مؤمنین براو باد . و هیچیک از سلاطین حق ندارد او را از کاری باز دارد ، من از او داد خواهی و بستانکاری ندارم و برای هیچیک از فرزندانم نژاد و مالی نیست و هر چه گوید درست است ، اگر کم کنداو خود بهتر داند و اگر زیاد کند ، او همچنان راستگوست و مقصود من از وارد کردن فرزندانرا که در وصیت وارد کردم ، تنها از نظر احترام بنام و تکریم آنها بود .

و کنیزانیکه از من اولاد دارند ، آنهائیکه در منزل خود بمانند و با حجاب باشند ، اگر او بخواهد ، آنچه در زندگی من داشتند بآنها بدهد ، و هر کدام از آنها که شوهر کند ، دیگر حق ندارد بحر مسرای من باز گردد ، مگر در صورتیکه علمی رای دیگری دهد ، و دخترانم نیز همچنانند ، و جز برأی و مشورت او نه هیچ برادر مادری و نه هیچ سلطان و نه هیچ عمومی حق دارد دخترانم راشوهر دهد ، اگر این کار را

زوج و إن أراد أن یتّرك ترك و قد أوصینهنّ بمثل ما ذكرت في کتابي هذا و جعلت الله عزّ - و جلّ علیهنّ شهیداً و هو و امّ أحمد [شاهدان] و ليس لأحد أن یکشف وصیّتی و لا ینشرها و هو منها علی غیر ما ذكرت و سمّیت ، فمن أساء فعلیه و من أحسن فلنفسه و ما ربک بظلام للعبيد و صلّى الله علی عّمّ و علی آله و ليس لأحد من سلطان و لا غیره أن یفضّ کتابي هذا الّذي ختمت علیه الأسفل ، فمن فعل ذلك فعلیه لعنة الله و غضبه و لعنة اللاعین و الملائكة المقرّبین و جماعة المرسلین و المؤمنین من المسلمین و علی من فضّ کتابي هذا و کتب و ختم أبو ابراهیم و الشهود و صلّى الله علی عّمّ و علی آله ، قال أبو الحکم : فحدّثني عبد الله بن آدم الجعفری عن یزید بن سلیط قال : کان أبو عمران الطلحي قاضي المدينة فلما مضى موسى قدّمه إخوته إلی الطلحي القاضي فقال العباس بن موسى : أصلحك الله و أمتع بک ، إنّ فی أسفل هذا الكتاب کنزاً و جوهرأ و یرید أن یحتجبه و یأخذه دوننا و لم یدع أبونا رحمه الله شیئاً إلاّ ألجأه إلیه و ترکنا عالة و لو لا أنّي أكفّ نفسي لأخبرتك بشيء علی رؤوس الملا ، فوثب إلیه ابراهیم بن

بکنند باخدا و رسولش مخالفت کرده و با سلطنت خدائی جنگیده اند ، علی بازدواج فامیل خویش بینا تر است ، اگر خواهد بشوهر دهد میدهد ، و اگر خواهد ترک کند ، ترک میکند ، من بآن زنها همچنانکه در مکتوبم نوشته ام ، وصیت کرده ام و خد رابر آنها گواه گرفته ام و علی و ام احمد هم گواهند .

و هیچکس را نرسد که وصیت مرا برخلاف آنچه ذکر کردم و نام بردم ظاهر سازد و منتشر کند ، هر که بدی کند بر خود کرده و هر که نیکی کند بخود کرده است ، پروردگارت بینندگان ستمگر نیست و درود خدا بر محمد و خاندانش باد ، هیچ سلطان و شخص دیگری حق ندارد ، این وصیتنامه را که پائینش را مهر کرده ام پاره کند ، کسیکه چنین کند ، لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و جمعیت پیامبران و مؤمنان از مسلمین براو باد و تنها علی حق دارد وصیت مرا بکشاید . ( سپس در جای امضا نوشت ) نوشت و مهر کرد ابو ابراهیم ( موسی بن جعفر عليه السلام ) و گواهان و صلّى الله علی محمد و علی آله .

ابو الحکم گوید : عبد الله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط چنین روایت کند که : ابو عمران طلحي قاضي مدینه بود ، چون موسی بن جعفر عليه السلام در گذشت ، برادران امام هشتم ، او را بداد گاه طلحي کشانیدند . عباس بن موسی ( بن جعفر ) گفت : خدا اصلاحت کند و خیر رسالت سازد ، همانا در پائین این وصیتنامه گنج و گوهریست ( یعنی جمله ایست که برای ما سود بسیاری دارد ) و این برادر میخواد از ما پنهان کند و خودش تنها از آن استفاده کند و پدر ما هم - خدایش رحمت کند - همه چیز را باو واگذار کرده و ما را بی چیز گذاشته است و اگر من خودداری نمی کردم ، در برابر همه مردم بتو خیر مهمی میگفتم ( شاید مقصودش موضوع امامت و جانشینی آنحضرت بوده است ) .

چون او چنین گفت : ابراهیم بن محمد براو حمله کرد و گفت : اگر آن را بگوئی ما از تو نپذیریم

تجد فقال : إذا و الله تخبر بما لا تقبله منك و لا نصدّقك عليه ، ثمّ تكون عندنا ملوماً مدحوراً ، نعرفك بالكذب صغيراً و كبيراً و كان أبوك أعرف بك لو كان فيك خيراً و إن كان أبوك لعارفاً بك في الظاهر و الباطن و ما كان ليأمنك على تمرتين ، ثمّ وثب إليه إسحاق بن جعفر عمّه فأخذ بتليبيه فقال له : إنك لسفيه ضعيف أحمق أجمع هذا مع ما كان بالأمس منك : و أعانه القوم أجمعون ، فقال أبو عمران القاضي لعليّ : قم يا أبا الحسن حسبي ما لعنني أبوك اليوم و قد وسّع لك أبوك و لا و الله ما أحدٌ أعرف بالولد من والده و لا والله ما كان أبوك عندنا بمستخفّ في عقله و لا ضعيف في رأيه ، فقال العباس للقاضي ، أصلحك الله فضّ الخاتم و اقرء ما تحتّه فقال أبو - عمران : لا أفضّه حسبي ما لعنني أبوك اليوم ، فقال العباس : فأنا أفضّه ، فقال : ذاك إليك ، فضّ العباس الخاتم فاذا فيه إخراجهم و إقرار عليّ لها وحده و إدخاله إيّاهم في ولاية عليّ إن أحبّوا أو كرهوا و إخراجهم من حدّ الصدقة و غيرها و كان فتحه عليهم بلاء و فضيحة و ذلّة و لعليّ خيرة و كان في الوصيّة التي فضّ العباس تحت الخاتم هؤلاء الشهود : إبراهيم بن محمد و إسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعيد بن عمران و أبرزوا وجه أمّ أحمد في مجلس

و تصدّقت نكنيم و تونزد ماسرزنش شده و منفور خواهي بود ، ماترا در کودکی و بزرگیت بدروغ شناخته ایم و پدرت ترا بهتر ميشناخت ، ايکاش تو خيرى ميداشتی ، همانا پدرت بظاهر و باطن تو شناستار بود ، اوترا بر نگهداری دودانه خرما امين نمیدانست . سپس عمويش اسحاق بن جعفر باو حمله کرد و دو طرف جامعه اشرا گرفت و گفت : توهم کم خرد وهم ناتوان و هم نادانی ، اين هم روی کاریکه ديروز کردی باشد ( معلوم ميشود که قبلا هم کار زشتی از او صادر شده است ) و حضار ديگر هم اسحاق را کمک کردند .

قاضى بعلی ( بن موسى الرضا عليه السلام ) گفت : برخيز ای ابو الحسن : همان لعنتی که امروز از جانب پدرت بمن رسید ، مرا بس است . ( يعنى لعنتی که در وصيتنامه نوشته بود یا بجرم احضار من شما را ) پدرت بتو اختيارات و سيعی داده ، نه بخدا ، پسر را هيچکس بهتر از پدر نشناسد ، بخدا که پدر تو نزد ما نه سبک مغز بود و نه سست رأى .

عباس بقاضى گفت : خدایت اصلاح کند ، آن مهر را بردار و نوشته زیرش را بخوان ، ابو عمران قاضى گفت : نه ، من بر نمیدارم ، همان لعنتی که امروز از پدرت بمن رسید ، مرا بس است . عباس گفت : من آن مهر را بر ميگیرم ، قاضى گفت : تو خوددانی ، عباس مهر را برداشت . دیدند در آن نوشته است ، خارج کردن برادران از وصيت و پا برجا گذاشتن علی بننهائى و داخل ساختن آنها راتحت سرپرستی علی چه بخواهند و یا نخواهند و خارج نمودن ایشانرا از تصرف در موقوفه و غير موقوفه . پس باز کردن عباس وصيت نامها را موجب بلا و رسوائى و خواری برادران و خير و فضيلت علی ( بن موسى عليه السلام ) گشت .

و هم در آن وصيتنامه که عباس مهرش را برگرفت نام اين گواهان در زیرش نوشته بود : ۱ - ابراهيم



القاضي و ادّعوا أنّها ليست إياها حتى كشفوا عنها و عرفوها ، فقالت عند ذلك : قد والله قال سيدي هذا : إنّك ستؤخذين جبراً و تخرجين إلى المجالس ، فزجرها إسحاق بن جعفر و قال : اسكتي فإنّ النساء إلى الضعف ، ما أظنه قال من هذا شيئاً ، ثمّ إنّ عليّاً عليه السلام التفت إلى العباس فقال : يا أخي إنّني أعلم أنّه إنّما حملكم على هذه الغرائم و الديون التي عليكم ، فانطلق يا سعيد فتعين لي ما عليهم ، ثمّ اقض عنهم و لا والله لا أدع مواساتكم و برّكم ما مشيت على الأرض فقولوا ما شئتم ، فقال العباس : ما تعطينا إلّا من فضول أموالنا و مالنا عندك اكثر ، فقال : قولوا ما شئتم فالعرض عرضكم فإنّ تحسنوا فذاك لكم عند الله و إن تسيؤوا فإنّ الله غفورٌ رحيمٌ و الله إنّكم لتعرفون أنّه مالي يومي هذا ولدٌ و لا وارث غيركم و لئن حبست شيئاً ممّا تظنون أو ادخرته فإنّما هو لكم و مرجعه إليكم و الله ما ملكت منذ مضى أبوكم رضي الله عنه شيئاً إلّا و قد سيّبته حيث رأيتم ، فوثب العباس فقال : والله ما هو كذلك و ما جعل الله لك من رأي علينا و لكن حسد أبينا لنا و إرادته ما أراد ممّا لا يسوّغ الله إياه و لا إياك و إنّك لتعرف

بن محمد ۲- اسحاق بن جعفر ۳- جعفر بن صالح ۴- سعيد بن عمران . و چون در مجلس قاضي ادعا کردند که این زن ، ام احمد نیست ، روی او را گشودند و پرده اش را برداشتند و شناختند که خود اوست . آنهنکام ام احمد گفت : بخدا که آقايم (موسی بن جعفر عليه السلام) بمن فرمود : در آینده ترا بزور میگیرند و بمجالس میکشند ، اسحاق بن جعفر باو پرخاش کرد و گفت : ساکت باش که زنان بستنی و ناتوانی منسوبند ، گمان ندارم آنحضرت در این باره چیزی فرموده باشد .

سپس علی (امام هشتم) عليه السلام عباس رو کرد و فرمود : برادر من میدانم که غرامتها و بدهکاریها تیکه دارید ، شما را باین کار واداشته است ، سعید (بن عمران) ! برو و هر چه بدهکاری دارند ، معین کن و از طرف آنها از مال من بپرداز . نه بخدا که من تا زمانیکه روی زمین راه روم از همراهی و احسان بشما دست برنمیدارم . شما هر سخنی دارید بگوئید . عباس گفت : هر چه بما دهی از زیادی اموال خود ماست و آنچه ما از تو طلبکاریم ، بیشتر از اینهاست . حضرت فرمود : هر چه خواهی بگوئید ، آبروی من آبروی شماست [هدف من هدف شماست] اگر خوش رفتاری کنید برفع خود شما نزد خدا محفوظست . و اگر بد رفتاری کنید ، خدا آمرزنده و مهربانست ، بخدا که شما میدانید من این زمان فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر از اموالیکه شما گمان میکنید ، چیزی نگهدارم و ذخیره کنم ، از آن شماست و بشما باز میگردد ، بخدا از وقتیکه پدر شما - رضی الله عنه (۱) - وفات کرده است ، مالی بدست نیاورده ام ، جز اینکه در مواردیکه خبر دارید بمصرف رسانیده ام . عباس بر جست و گفت : بخدا که چنین نیست ، خدا

(۱) معنی این کلمه اینست که خدا از او راضی باشد ، ولی در این زمان مرسوم میان عامه چنین است

که این کلمه را برای خلفای ثلاثه بکار میبرند و نسبت به علی بن ابیطالب عليه السلام کرم الله وجهه میگویند .

وَأَنْتِي أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَىٰ بَيْتَاعَ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَلِئِنْ سَلِمْتَ لَأُغَصِّصَنَّ بِرِيقِهِ وَأَنْتَ مَعَهُ ،  
 فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ، أَمَّا إِنِّي يَا إِخْوَتِي فَحَرِيصٌ عَلَى  
 مَسْرَتِكُمْ ، اللَّهُ يَعْلَمُ ، اللَّهُ يَعْلَمُ ، إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّي أَحَبُّ صِلَاحِهِمْ وَأَنَّي بَارٌّ بِهِمْ وَاصِلٌ لَهُمْ رَفِيقٌ  
 عَلَيْهِمْ أَعْنِي بِأُمُورِهِمْ لَيْلًا وَنَهَارًا فَاجْزَنِي بِهِ خَيْرًا وَإِنْ كُنْتَ عَلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ فَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ  
 فَاجْزَنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ إِنْ كَانَ شَرًّا أَفْشَرًا وَإِنْ كَانَ خَيْرًا فَخَيْرًا ، اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لَهُمْ وَأَصْلِحْ لَهُمْ وَ  
 اخْسَأْ عَنْهُمْ وَعَنْهُمْ الشَّيْطَانَ وَأَعْنِهِمْ عَلَىٰ طَاعَتِكَ وَوَقِّمَهُمْ لِرَشْدِكَ أَمَّا أَنَا يَا أَخِي فَحَرِيصٌ عَلَىٰ  
 مَسْرَتِكُمْ ، جَاهِدْ عَلَىٰ صِلَاحِكُمْ ؛ وَاللَّهِ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكَيْلٍ ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ : مَا أَعْرَفْنِي بِلِسَانِكَ  
 وَ لَيْسَ لِمَسْحَاتِكَ عِنْدِي طِينٌ ، فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلَىٰ هَذَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ .

۱۶ - محمد بن الحسن ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن علي و عبیدالله بن المرزبان ، عن  
 ابن سنان قال : دخلت على أبي الحسن موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ من قبل أن يقدم العراق بسنة و علي ابنه  
 جالس بين يديه ، فنظر إلي فقال ؛ يا محمد أما إنّه سيكون في هذه السنة حركة ، فلا تجزع لذلك

برای تومزیت و اختیاری بر ما قرار نداده است ، ولی حقیقت اینستکه پدر ما بر ما حسد برد و چیز را خواست  
 که خدا نه برای او و نه برای تو روا دانسته بود و خودت هم میدانی ، من صفوان بن یحیی فروشنده پارچه‌های  
 سابری را در کوفه میشناسم ( سابری پارچه نازکی بوده که در سابور فارس میبافته‌اند و صفوان وکیل امام  
 هشتم و امام نهم علیهما السلام بوده است و گویا وکیل امام هفتم هم بوده است) اگر زنده ماندم گلوی او را میگیرم  
 و ترا هم با او .

علی ( بن موسی ) عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : **لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم** ، همانا ای برادرانم!  
 خدا میداند که من مشتاق دلخوشی شمایم ، خدایا! اگر تو میدانی که من صلاح ایشانرا میخوام و نسبت با آنها  
 خوش رفتار و پیوند ساز و مهربانم ، در هر شب و روز مرا برای کارهای ایشان یاری کن و جزای خیرم بده  
 و اگر قصد دیگری دارم ، توهر پنهانی را میدانی ، مرا چنانکه سزاوارم جزا بده ، اگر قصد بدی دارم  
 جزای بد و اگر قصد خیری دارم جزای خیرم ده ، خدایا ایشانرا اصلاح کن و کارها ایشانرا اصلاح کن ،  
 و شیطانرا از ما و آنها دور کن ، و آنها را بر اطاعتت یاری و بهدایتت موفّق دار ، همانا ای برادر ! من  
 خوشحالی شما را شاقم و بصلاح شما کوشایم ، و خدا نسبت با آنچه میگویم مورد اعتماد است .

عباس گفت : من زبان ترا خوب میشناسم ، برای بیل تو نزد ما گلی نیست ( یعنی حتای تو  
 نزد ما رنگی ندارد ) و با این سخن از یکدیگر جدا شدند و صلی الله علی محمد و آلہ .

۱۶ - محمد بن سنان گوید : یکسال پیش از آنکه موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ بعراق آید خدمتش رسیدم  
 - پرسش علی بر ابرش نشسته بود ، حضرت بمن نگریست و فرمود : ای محمد ! در اینسال جنبشی ( مسافرتی )  
 پیش آید ، بخاطر آن بیتابی مکن ، عرض کردم : قربانت کردم ، چه پیش آمدی میکند ؟ سخن شما مرا

قال : قلت : وما يكون جعلت فداك ؟ فقد أقلقني ما ذكرت فقال : أصير إلى الطاغية ، أما إنّه لا يبداني منه سوء و من الذي يكون بعده ، قال : قلت : وما يكون جعلت فداك ؟ قال : يضلّ الله الظالمين و يفعل الله ما يشاء ، قال : قلت : و ما ذاك جعلت فداك ؟ قال : من ظلم ابني هذا حقّه و جحد إمامته من بعدي كان كمن ظلم عليّ بن ابيطالب حقّه و جحد إمامته بعد رسول الله ﷺ ، قال : قلت : والله لئن مدّ الله لي في العمر لأسلمنّ له حقّه و لأقرنّ له بإمامته ، قال : صدقت يا عمّ يمده الله في عمرك و تسلم له حقّه و تقرّ له بإمامته و إمامة من يكون من بعده ، قال : قلت : و من ذاك ؟ قال عمّ ابنه ، قال : قلت : له الرضا و التسليم .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ الاشارة و النص على أبي جعفر الثاني عليه السلام ﴾

۱ - عليّ بن عمّ ، عن سهل بن زياد ، عن عمّ بن الوليد ، عن يحيى بن حبيب الزيات قال : أخبرني من كان عند أبي الحسن الرضا عليه السلام جالسا ، فلما نهضوا قال لهم : القوا بأباجعفر فسلموا عليه و أحدثوا به عهداً ، فلما نهض القوم التفت إليّ فقال : يرحم الله المفضل إنّه كان ليقنع بدون هذا .

پريشان کرد ، فرمود : من بسوی آن طنیانگر ( مهدی عباسی ) میروم ، ولی آگاه باش که از خود او و از کسیکه بعد از اوست ( هادی ) بدی بمن نمی رسد . عرض کردم قربانت کردم ، سپس چه میشود ؟ فرمود : خدا ستمگرانرا گمراه کند و خدا آنچه خواهد میکند ( اشاره بمسموم شدن آنحضرت بدست هارون است ) عرض کردم : قربانت ، مطلب چیست ؟ فرمود : هر که در حق این پسر ستم کند و امامتش را پس از من انکار نماید ( چون طایفه واقفیه ) ، مانند کسی است که در حق علی بن ابيطالب عليه السلام ستم کرده و امامت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار نموده است ، عرض کردم : بخدا که اگر خدا بمن عمری دهد حق او را تسلیمش کنم و بامامتش اقرار و رزم ، فرمود : راست گفתי ، ای محمد ! خدا بتو عمر میدهد و تو هم حق او را تسلیمش میکنی و بامامت او آنکه بعد از اوست اقرار میکنی ، عرض کردم ، بعد از او کیست ؟ فرمود : پسرش محمد . عرض کردم : نسبت باو هم راضی و تسلیم .

#### ﴿ اشاره و نص بر ابی جعفر دوم ( امام نهم ) عليه السلام ﴾

۱ - يحيى بن حبيب گوید : کسی که ( همراه رفقایش ) خدمت امام رضا عليه السلام نشسته بود ، بمن خبر داد که چون همه از مجلس برخاستند حضرت بآنها فرمود : ابا جعفر ( امام محمد تقی ) را ملاقات کنید و باو سلام دهید و با او تجدید عهد کنید ، چون آنها برخاستند ، بمن متوجه شد و فرمود : خدا رحمت کند مفضل را که بکتر از این هم قناعت میکرد .

﴿۸۴۵﴾ ۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن معمر بن خلاد قال : سمعت الرضا علیه السلام و ذکر شیئاً فقال : ما حاجتکم إلى ذلك ؟ هذا أبو جعفر قد أجلسه مجلسی و صیرته مکانی و قال : إنا أهل بیت یتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القدّة بالقدّة .

۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن أبيه محمد بن عیسی قال : دخلت علی أبي جعفر الثاني علیه السلام فناظرني في أشياء ، ثم قال لي : يا أبا علي ارتفع الشكُّ مالا بي غيري .

۴ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن جعفر بن یحیی ، عن مالك بن أشیم ، عن الحسين بن بشّار قال : كتب ابن قیاما إلى أبي الحسن علیه السلام كتاباً یقول فيه : كيف تكون إماماً و ليس لك ولد ؟ فأجابه أبو الحسن الرضا علیه السلام - شبه المغضب - : و ما علمك أنه لا يكون لي ولد . و الله لا تمضي الأيام واللّیالی حتّى یرزقني الله ولداً ذكراً یفرّق به بین الحقّ و الباطل .

۵ - بعض أصحابنا ، عن محمد بن علی ، عن معاوية بن حکیم ، عن ابن أبي نصر قال : قال لي ابن النجاشي : من الإمام بعد صاحبك ؟ فأشتهي أن تسأله حتّى أعلم ، فدخلت علی الرضا

شرح - از جمله ای که حضرت در آخر روایت فرمود ، ممکن است مقصود این باشد که مفضل درباره شناختن امام و تسلیم باو و ببارت و دستوری کمتر از این هم قناعت مینمود ، یعنی مقصود را میفهمید و اطاعت میکرد و این جمله تعریض و ملامت است نسبت ببعضی از حضار آن مجلس که مقصود آن حضرت را نفهمیدند و هنوز مردد بودند .

۲ - معمر بن خلاد گوید : از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی ( راجع بامر امامت ) گفت و سپس فرمود : شما چه احتیاجی باین موضوع دارید ؟ این ابو جعفر است که او را بجای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته ام ، ما خاندانی هستیم که خردسالانمان موبو از بزرگسالان ارث میبرند .

۳ - محمد بن عیسی گوید : خدمت حضرت ابی جعفر ثانی ( امام نهم ) علیه السلام رسیدم و درباره موضوعاتی با من مناظره کرد ، سپس فرمود : ای ابا علی ! شك و تردید از میان برفت . پدرم جز من فرزندی ندارد ( اگر پدر من هم مانند امامان سابق پسران متعدد میداشت ممکن بود ، نسبت بتعیین امام از میان آنها شکی پدید آید ) .

۴ - حسین بن بشّار گوید : ابن قیاما ( واقفی مذهب ) در نامه ای که بامام رضا علیه السلام نوشته میگوید : شما چگونه امامی هستید که فرزند ندارید ؟ ! حضرت رضا - مانند شخص خشمگین - با جواب داد ، تو از کجا میدانی که من فرزند نخواهم داشت ؟ ! بخدا که شب و روز نکذرد جز اینکه خدا بمن پسری عنایت کند که بسبب او میان حق و باطل را فیصل دهد .

۵ - ابن ابی نصر گوید : ابن نجاشی بمن گفت : امام بعد از امام تو کیست ؟ من دلم میخواهد از خود او بپرسی تا بفهمم ، من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و گزارش دادم . حضرت فرمود : امام پسر

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتَهُ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : الْإِمَامُ ابْنِي ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ يَتَجَرَّئِي أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ .

۶ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن معمر بن خلاد قال : ذكرنا عند أبي الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ شيئاً بعد ما ولد له أبو جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فقال : ما حاجتكم إلى ذلك ، هذا أبو جعفر قد أجلسه مجلسي و صيرته في مكاني .

﴿ ۸۳۰ ﴾ ۷ - أحمد ، عن محمد بن علي ، عن ابن قیاما الواسطي قال : دخلت على علي بن موسى الْقُمَيْنِيِّ فَقُلْتُ لَهُ : أَيْكُونُ إِمَامَانِ ؟ قَالَ : لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ ، فَقُلْتُ لَهُ : هُوَ ذَا أَنْتَ ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ - وَ لَمْ يَكُنْ وَ لِدُ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدُ - فَقَالَ لِي : وَ اللَّهُ لِيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّْي مَا يَشَاءُ بِهَذَا الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ ، وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ ، فَوَلِدُ لَهُ بَعْدَ سَنَةِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ ابْنُ قِيَامَا وَاقِعِيًّا .

۸ - أحمد ، عن محمد بن علي ، عن الحسن بن الجهم قال : كنت مع أبي الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ جالسا ، فدعا بابنه وهو صغير فأجلسه في حجري ، فقال : جرّده وانزع قميصه ، فنزعته فقال لي : انظر بين كتفيه ، فنظرت فإذا في أحد كتفيه شبيه بالخاتم داخل في اللحم ، ثم قال : أترى هذا ؟ كان مثله في هذا الموضع من أبي عَلَيْهِ السَّلَامُ .

من است سپس فرمود : آیا کسی جرأت دارد که بگوید : پسر من در صورتیکه اولادی نداشته باشد .

۶ - معمر بن خلاد گوید : پس از ولادت ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ خدمت حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ موضوعی مذاکره شد . حضرت فرمود : شما چه احتیاجی باین مطلب دارید ، این ابوجعفر است که او را در جای خود نشانیده و قائم مقام خود کرده ام .

۷ - ابن قیامای واسطی ، گوید : خدمت علی بن موسی الْقُمَيْنِيِّ رسیدم و عرض کردم : ممکن است ( در یکزمان ) دو امام وجود داشته باشد ؟ فرمود : نه ، مگر اینکه یکی از آنها ساکت باشد ( مانند امام حسین علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود ) عرض کردم : اینک شما امام ساکتی همراه ندارید ( تا جانشین و امام بعد از شما باشد ) - و در آن زمان هنوز ابوجعفر علیه السلام برای او متولد نشده بود - حضرت بمن فرمود : بخدا سوگند که خدا از من فرزندی بوجود میآورد که بوسیله او حق و اهل حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از میان ببرد ، پس بعد از یکسال ابوجعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما ( راوی این حدیث ) واقعی مذهب بوده است .

۸ - حسن بن جهم گوید : خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که پسر کودکش را طلبید و روی دامنش نشانید و بمن فرمود : او را برهنه کن و پیراهنش را بکن ، من پیراهنش بیرون آوردم ، بمن فرمود میان دو شانۀش را نگاه کن ، من نگاه کردم ، دیدم در یک شانۀش مانند مهریستکه در گوشت فرو رفته ،

۹ - عنه ، عن محمد بن عليّ ، عن أبي يحيى الصنعانيّ قال : كنت عند أبي الحسن الرضا عليه السلام فجيء بابه أبي جعفر عليه السلام وهو صغير ، فقال : هذا المولود الذي لم يولد مولوداً أعظم بركة عليّ شيعتنا منه .

۱۰ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن صفوان بن يحيى قال : قلت للرضا عليه السلام : قد كنّا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر عليه السلام فكنت تقول : يهب الله لي غلاماً ، فقد وهبه الله لك ، فأقرّ عيوننا ، فلاأرانا الله يومك فإن كان كوني فإلى من ؟ فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السلام وهو قائم بين يديه ، فقلت : جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين ؟ فقال : وما يضرّه من ذلك فقد قام عيسى عليه السلام بالحجّة وهو ابن ثلاث سنين .

۱۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن معمر بن خلاد قال : سمعت إسماعيل بن إبراهيم يقول للرضا عليه السلام : إن ابني في لسانه ثقل ، فأنا أبعث به إليك غداً تمسح عليّ رأسه و تدعو له فإنّه مولاك ، فقال : هو مولى أبي جعفر فابعث به غداً إليه .

۱۲ ﴿۸۳۵﴾ - الحسين بن محمد ، عن محمد بن أحمد النهديّ ، عن محمد بن خلاد الصيقل ، عن

بمن فرمود : این را مبینی ؟ پدرم مانند همین علامت را در همین جا داشت .

۹ - صنعانی گوید : خدمت امام رضا علیه السلام بودم که پسر کودکش ابی جعفر علیه السلام را آوردند فرمود : این همان مولودی است که مولودی پر برکت تر از او نسبت بشعیان ما متولد نشده است .

۱۰ - صفوان بن یحیی گوید : با امام رضا علیه السلام عرض کردم : پیش از آنکه خدا ابی جعفر علیه السلام را بشما ببخشد ( درباره جاننیتان ) از شما میپرسیدیم ، و شما میفرمودید : خدا بمن پسر ی عنایت میکند اکنون او را بشما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد ، اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند ، به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره بابی جعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود ، عرض کردم : قربانت این پسر ی سه ساله است !! فرمود : چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود [ سه سال کمتر داشت ] که به حجت قیام کرد .

شرح - ظاهر این روایت اینست که : عیسی علیه السلام درسه سالگی بر سالت مبعوث شده است ، چنانچه سخن گفتن او پس از ولادت و زمانیکه در گهواره بوده صریح آیه قرآن کریمست و در روایتیکه بعد از این بیان میشود ، نبوت او را در هفت سالگی بیان میکند . و ممکن است مقصود این باشد که در هفت سالگی قیام بدعوت نموده ولی آثار و علائم نبوت قبلاً در او ظاهر شده است .

۱۱ - معمر بن خلاد گوید : شنیدم اسماعیل بن ابراهیم با امام رضا علیه السلام میگفت : زبان پسر من لکنت و سنگینی دارد ، فردا او را خدمت شما میفرستم تا دست پسرش بکشی و برای او دعا کنی که او غلام شماست ، فرمود : او غلام ابی جعفر است ، او را فردا نزد وی فرست .

۱۲ - محمد بن حسن بن عمار گوید : من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد ( عموی امام رضا علیه السلام )

محمد بن الحسن بن عمار ، قال : كنت عند علي بن جعفر بن محمد جالساً بالمدينة و كنت أقمت عنده سنتين أكتب عنه ما يسمع من أخيه - يعني أبا الحسن عليه السلام - إذ دخل عليه أبو جعفر محمد بن علي - الرضا عليه السلام المسجد - مسجد الرسول صلى الله عليه وآله - فوثب علي بن جعفر بلا حذاء و لارداء فقبل يده و عظمه ، فقال له أبو جعفر عليه السلام : يا عم اجلس رحمك الله فقال : يا سيدي كيف أجلس و أنت قائم ، فلما رجع علي بن جعفر إلى مجلسه جعل أصحابه يوبخونه و يقولون : أنت عم أبيه و أنت تفعل به هذا الفعل ؟ فقال : اسكنوا إذا كان الله عز و جل - و قبض علي لحيته - لم يؤهل هذه الشيبة و أهل هذا الفتى و وضعه حيث وضعه ، أنكر فضله ! نعوذ بالله مما تقولون ، بل أنا له عبد .

۱۳ - الحسين بن محمد ، عن الخیرانی ، عن أبيه قال : كنت واقفاً بين يدي أبي الحسن عليه السلام بخراسان فقال له قائل : يا سيدي إن كان كون فإلى من ؟ قال : إلى أبي جعفر ابني ، فكان القائل استصغر سن أبي جعفر عليه السلام ، فقال أبو الحسن عليه السلام : إن الله تبارك و تعالی بعث عيسى ابن مريم رسولا نبياً ، صاحب شريعة مبتدأة في أصغر من السن الذي فيه أبو جعفر عليه السلام .

۱۴ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، و علي بن محمد القاساني جميعاً ، عن زكريا بن يحيى ابن النعمان الصيرفي قال : سمعت علي بن جعفر يحدث الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين

بودم وهر خبریکه او از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام شنیده بود ، مینوشتم ، روزی در مدینه خدمت نشسته بودم که ابو جعفر محمد بن علی الرضا عليه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد . علی بن جعفر برجست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و احترامش کرد ، ابو جعفر با او فرمود : ای عمو ! بنشین ، خدایت رحمت کند ، او گفت : آقای من ! چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی ؟ چون علی بن جعفر بمسند خود برگشت ، اصحابش او را سرزنش کرده ، میگفتند : شما عموی پدر او هستی و با او اینگونه رفتار میکنید ؟ ! او دست بریش خود گرفت و گفت : خاموش باشید ، اگر خدای عز و جل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و با او چنان مقامی داد ، من فضیلت او را انکار کنم ؟ ! پناه بخدا از سخن شما ، من بنده او هستم .

۱۳ - پدر خیرانی گوید : من در خراسان خدمت امام رضا علیه السلام بودم ، که مردی بآنحضرت گفت : آقای من ! اگر پیش آمدی کند ، بکه بگویم ، فرمود : بیسم اسم ای جعفر - مثل اینسکه گوینده سن ای جعفر عليه السلام را برای امامت کم شمرد - امام رضا علیه السلام فرمود : همانا خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را برسالت و نبوت برگزید و صاحب شریعت تازه اش ساخت ( یعنی کتاب بر او نازل کرد و اولوالعزمش قرار داد ) در سنی کمتر از سن ای جعفر علیه السلام .

۱۴ - زکریا بن یحیی گوید : شنیدم علی بن جعفر ، حسن بن حسین بن علی را حدیث میکرد و میگفت :

فقال : و الله لقد نصر الله ابا الحسن الرضا عليه السلام ، فقال له الحسن : إي و الله جعلت فداك لقد بغى عليه إخوته ، فقال علي بن جعفر : إي و الله و نحن عمومته بغينا عليه ، فقال له الحسن : جعلت فداك كيف صنعتم فإني لم أحضركم ؟ قال : قال له إخوته و نحن أيضاً : ما كان فينا إمام قط حائل اللون فقال لهم الرضا عليه السلام هو ابني ، قالوا : فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قد قضى باللقافة فبيننا و بينك القافة ، قال : ابعثوا أنتم إليهم فأما أنا فلا ، و لا تعلموهم لما دعوتوهم و لتكونوا في بيوتكم .

فلما جاؤوا أقعدونا في البستان و اصطف عمومته و إخوته و أخواته و أخذوا الرضا عليه السلام و ألبسوه جبّة صوف و قلنسوة منها و وضعوا على عنقه مسحة و قالوا له : ادخل البستان كأنك تعمل فيه ، ثم جاؤوا بأبي جعفر عليه السلام فقالوا : ألحقوا هذا الغلام بأبيه ، فقالوا : ليس له ههنا أب و لكن هذا عم أبيه ، و هذا عم أبيه ، و هذا عمّه ، و هذه عمته ، و إن يكن له ههنا أب فهو صاحب البستان ، فإن قدميه و قدميه واحدة فلما رجع أبو الحسن عليه السلام قالوا : هذا أبوه .

بخدا سوگند که خدا ابو الحسن الرضا علیه السلام را یاری کرد ، حسن گفت : آری بخدا قربانت گردم ، همانا برادرانش نسبت باو ستم کردند ، علی بن جعفر گفت : آری بخدا ماعموهایش هم باو ستم کردیم ، حسن گفت : قربانت گردم ، مگر شما چه کردید ؟ زیرا من نزد شما نبودم ، گفت : ماو برادرانش باو گفتیم : هرگز در میان ما خاندان ، امامی که رنگش دگرگون باشد نبوده (مقصودشان این بود که امام محمد تقی علیه السلام بشما شباهت ندارد) حضرت رضا فرمود : او پسر منست ، آنها گفتند : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بحکم قیافه شناس داوری فرموده ، میان توو ما هم قیافه شناس داور باشد ، حضرت فرمود : من دنبال آنها نمیفرستم . شما بفرستید ، و بآنها اطلاع ندهید که برای چه دعوتشان میکنید و شما در خانه خود باشید .

چون ایشان آمدند ، ما را در باغ نشانیدند (یعنی قیافه شناسان یا عموها و برادران امام رضا علیه السلام) و عموها و برادران و خواهران امام رضا علیه السلام صف کشیدند و آنحضرت را گرفته خرقة و کلاه پشمین باو پوشانیدند و بیلی بردوش گذاشتند و گفتند بصورت باغبانی وارد باغ شو ، سپس ابی جعفر علیه السلام را آوردند و بقیافه شناسان گفتند : این پسر را پدرش منسوب کنید ، آنها گفتند : او را در اینجا پدری نیست ولی این و این عموی پدر او هستند و این عموی خود اوست و این عمه اوست ، اگر او در اینجا پدری داشته باشد ، همین صاحب باغست که قدمهای او با قدمهای این پسر یکسان است و چون حضرت رضا علیه السلام برکشت ، گفتند : همین شخص پدر اوست (گویا ابتدا از آثار قدم حضرت که روی زمین نقش بسته بود ، احتمالی دادند و سپس که خود حضرت را دیدند یقین کردند) .

علی بن جعفر گوید : من برخاستم و لب ابی جعفر علیه السلام را چنان بوسیدم که آب دهانش را مکیدم



قال علي بن جعفر: فقامت فمصصت ريق أبي جعفر عليه السلام ثم قلت له: أشهد أنك إمامي عند الله، فبكى الرضا عليه السلام، ثم قال: يا عم! ألم تسمع أبي وهو يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله بأبي ابن خيرة الإماء ابن النويبة الطيبة الفم، المنتجة الرحم، ويلهم لعن الله الأعبس وذريته، صاحب الفتنة، ويقتلهم سنين، شهوراً و أياماً يسومهم خسفاً و يسقيمهم كأساً مصبورة، و هو الطريد الشريد الموتور بأبيه و جدّه صاحب الغيبة، يقال: مات أو هلك، أي و ادسلك؟ أفيكون هذا يا عم إلا مني، فقلت: صدقت جعلت فداك.

و باو عرض کردم: گواهی دهم که تو نزد خدا امام منی، پس حضرت رضا عليه السلام گریه کرد و فرمود: ای عمو! مگر نشنیدی که پدرم میفرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: پدرم فدای [میآید] پسر بهترین کنیزان، پسر کنیز نوبیه (نوبه بلاد بزرگیت در سودان که بلال حبشی هم از آنجا بوده است) که دهانش خوشبو و زهدانش نجیب زای است، وای بر آنها و خدا لعنت کند اعبس و نژادشرا (یعنی بنی عباس را) همان که فتنه انگیز است و آنها را چند سال و چند ماه و چند روز میکشد و بآنها ذلت میرساند و از جام تلخ و ناگوار بآنها میآشاماند، و اوست در بدر و دور افتاده، پدر و جد کشته شده و صاحب غیبت، مردم درباره او گویند: معلوم نیست مرده یا هلاک شده و بکدام دره رفته، ای عمو! چنین پسری جز از نسل من تواند بود؟ عرض کردم: راست گوئی، قربانت کردم.

شرح - علم قیافه شناسی آنستکه: شخص قائف از روی آثار و علائم صورت و دست و پا و سایر اعضاء شباهت و دوفر را بیکدیگر میفهمد و نسبت و قرابت میان آنها را تشخیص میدهد، این علم در شرع مقدس اسلام اعتباری ندارد و هیچگونه نسبتی با آن ثابت نمیشود، بلکه برای تعیین انتساب در شرع اسلام موازین و مقررات دیگریست، ولی در صورتیکه بمسلمانی تهمتی زنند، او میتواند برای دفع تهمت از خود بقیافه شناس رجوع کند، چنانچه راجع بانتساب اسامه، پسر زید بن حارثه را پیدرش چنین روایت کنند که: اسامه سیاه رنگ بود و پدرش زید سفید تر از پنبه، از اینجهت مردم جاهلیت در نسب او طعن میزدند، تا آنکه قیافه شناس حکم کرد که او پسر زید است و ملت عرب هم سخن قیافه شناسرا میپذیرفتند، از اینجهت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله و آله مسرور گشت زیرا طعن آنها بآنحضرت هم مربوط بود - مرآت ص ۲۳۷ - .

و حضرت رضا عليه السلام چون درباره پسرش مورد تهمت واقع گشت، بحکم قیافه شناس تن داد، بشرحیکه در این روایت ذکر شد و پس از آنکه حق روشن گشت، امام رضا عليه السلام از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله خبر غیبی ظلم و فتنه انگیزی بنی عباس را نسبت بفرزندانش که منتهی بغیبت و پنهان شدن حضرت مهدی، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف میگردد، بیان میکند.

## \*باب\*

## \* (الإشارة و النص على أبي الحسن الثالث عليه السلام) \*

۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن إسماعيل بن مهران قال : لما خرج أبو جعفر عليه السلام من المدينة إلى بغداد في الدفعة الأولى من خرجته ، قلت له عند خروجه : جعلت فداك إنني أخاف عليك في هذا الوجه ، فإلى من الأمر بعدك ؟ فكرت بوجهه إليّ ضاحكاً و قال ليس الغيبة حيث طننت في هذه السنة ، فلما أخرج به الثانية إلى المعتصم صرت إليه فقلت له : جعلت فداك أنت خارج فإلى من هذا الأمر من بعدك ، فبكي حتى اخضلت لحيته ، ثم التفت إليّ فقال : عند هذه يخاف عليّ ، الأمر من بعدي إلى ابني عليّ .

۲ - الحسين بن محمد ، عن الخیرانی ، عن أبيه أنه قال : كان يلزم باب أبي جعفر عليه السلام للخدمة التي كان وكل بها و كان أحمد بن محمد بن عيسى يجيء في السحر في كل ليلة ليعرف خبر علة أبي جعفر عليه السلام و كان الرسول الذي يختلف بين أبي جعفر عليه السلام و بين أبي إذا حضر قام أحمد و خلا به أبي ، فخرجت ذات ليلة و قام أحمد عن المجلس و خلا أبي بالرسول و استدار أحمد فوقف حيث يسمع الكلام ، فقال الرسول لأبي : إن مولاك يقرأ عليك السلام و يقول لك :

## \* (إشاره و نص بر حضرت ابی الحسن ثالث ( امام دهم ) عليه السلام) \*

۱ - اسماعیل بن مهران گوید : حضرت ابی جعفر ( امام محمد تقی ) عليه السلام ، دو مرتبه از مدینه بیفداد رفت ، هنگام رفتن نخستین ، بحضورت عرض کردم : قربانت کردم ، من در این راه بر شما نگرانم ، امر امامت پس از شما با کیست ؟ حضرت بالبی خندان بمن متوجه شد و فرمود : آن غیبتی که گمان میکنی در اینسال نیست ، چون نوبت دوم آنحضرت را بسوز معتصم میبردند ، نزدش رفتم و عرض کردم : قربانت کردم : شما بیرون میروید ، امر امامت پس از شما با کیست ؟ حضرت بقدری گریست که ریشش ترشد ، سپس بمن متوجه شد و فرمود : در این سفر باید بر من نگران بود ، امر امامت پس از من با پسر من علی است . شرح - نوبت اول مأمون عباسی امام جواد علیه السلام را از مدینه بیفداد طلبید و دخترش ام الفضل را با و تزویج کرد ، حضرت همراه ام الفضل بمدینه بازگشت و پس از چندی مأمون درگذشت و برادرش محمد معتصم جانشینش شد ، او حضرت را از مدینه طلب کرد و بدست زوجه اش ام الفضل مسمومش نمود .

۲ - خیرانی از پدرش روایت کند که او گوید : بر درخانه امام جواد علیه السلام گماشته خدمتی بوده و احمد بن محمد بن عیسی ، هر شب هنگام سحر میآمد تا از وضع بیماری امام علیه السلام خبر گیرد ، شخص دیگری هم بود که بعنوان رسول و فرستاده میان امام و پدرم رفت و آمد میکرد ، چون او میآمد ، احمد میرفت و پدرم با او خلوت میکرد ، شبی من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست ، پدرم با فرستاده

إني ماض و الأمر صائر إلى ابني عليّ و له عليكم بعدي ما كان لي عليكم بعد أبي ثم مضى الرسول و رجع أحمد إلى موضعه و قال لأبي ما الذي قد قال لك؟ قال: خيراً، قال: قد سمعت ما قال، فلم تكتمه؟ و أعاد ما سمع، فقال له أبي: قد حرّم الله عليك ما فعلت لأن الله تعالى يقول: «ولا تجسسوا» فاحفظ الشهادة لعلنا نحتاج إليها يوماً ما وإياك أن تظهرها إلى وقتها. فلما أصبح أبي كتب نسخة الرسالة في عشر رقايع و ختمها و دفعها إلى عشرة من وجوه العصابة و قال: إن حدث بي حدث الموت قبل أن أطلبكم بها فافتحوها و أعلموا بما فيها، فلما مضى أبو جعفر عليه السلام ذكر أبي أنه لم يخرج من منزله حتى قطع على يديه نحو من أربعمائة إنسان و اجتمع رؤساء العصابة عند عمّ بن الفرج يتفاوضون هذا الأمر، فكتب عمّ بن الفرج إلى أبي يعلمه باجتماعهم عنده و أنه لو لا مخافة الشهرة لصار معهم إليه و يسأله أن يأتيه، فركب أبي و صار إليه، فوجد القوم مجتمعين عنده، فقالوا لأبي: ما تقول في هذا الأمر؟ فقال أبي لمن عنده الرقايع: احضروا الرقايع فأحضروها، فقال لهم: هذا ما أمرت به، فقال بعضهم:

خلوت كرد، احمد هم در اطراف مجلس گشت تا در گوشه ای که سخن آنها را میشنید بایستاد؟ فرستاده پیدم گفت: آقایت بنو سلام میرساند و می فرماید من در میگندم و امرامامت بیسرم علی میرسد و او بعد از من بر- کردن شما همان حق دارد که من بعد از پدوم بر شما داشتم، سپس فرستاده برفت و احمد بجای خود باز گشت و پیدم گفت: او بتوجه گفت؟ پدوم گفت: سخن خیری گفت، احمد گفت: من سخن اورا شنیدم پنهان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت.

پدوم باو گفت: این عمل که تو کردی، خدا بر تو حرام ساخته بود، زیرا خدایتعالی میفرماید: «تجسس نکنید - ۱۲ حجرات -» اینک این گواهی را داشته باش، شاید روزی محتاجش شویم، مبدا تا وقتش رسد آنرا اظهار کنی.

چون صبح شد، پدوم موضوع گفته فرستاده را در ده ورقه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این را از شما مطالبه کنم مردم، آنرا باز کنید و مضمونش را بمردم اطلاع دهید.

چون حضرت ابی جعفر علیه السلام در گذشت، پدوم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهار صد نفر بامامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤساء شیعه نزد محمد بن فرج (که از موثقین اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و امام دهم علیهم السلام بود) انجمن کرده، راجع باین امر گفتگو میکردند. محمد بن فرج پیدم نامه ای نوشت و او را از انجمن آنها نزد خود آگاه ساخت و نیز نوشت اگر بیم شهرت نبود، خودش هم با ایشان نزد او میآمد و از وی میخواست که بمنزلش رود، پدوم سوار شد و نزد او رفت، دید مردم نزد او گرد آمده اند. آنها پیدم گفتند: در باره این امر چه میگوئی؟ پدوم بکسانیکه نامهها نزدشان بود گفت: نامهها را بیاورید، ایشان آوردند، پدوم گفت: این است همان مطلبی

قد کنتا نحبُّ أن يكون معك في هذا الأمر شاهدٌ آخر؟ فقال لهم: قد آتاكم الله عزّ وجلّ به، هذا أبو جعفر الأشعريّ يشهد لي بسماع هذه الرّسالة وسأله أن يشهد بما عنده، فأنكر أحمد أن يكون سمع من هذا شيئاً فدعاه أبي إلى المباحلة، فقال: لمّا حثّق عليه: قال: قد سمعت ذلك و هذا مكرمة كنت أحبُّ أن تكون لرجل من العرب لا لرجل من العجم: فلم يبرح القوم حتّى قالوا بالحقّ جميعاً.

« و في نسخة الصفوانی: »

﴿ ۸۴۰ ﴾ ۳ - عهّد بن جعفر الکوفی، عن عهّد بن عیسی بن عبید، عن عهّد بن الحسین الواسطی أنّه سمع أحمد بن ابی خالد مولی ابی جعفر یحکی أنّه أشهده علی هذه الوصیة المنسوخة: شهّد أحمد بن ابی خالد مولی ابی جعفر أنّ أباجعفر عهّد بن علی بن موسی بن جعفر بن عهّد بن علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام أشهده أنّه أوصی إلى علی ابنه بنفسه و أخواته وجعل أمر موسی إذا بلغ إليه و جعل عبدالله بن المساور قائماً علی ترکته من الضیاع و الأموال و التفتات و الرقیق و غیر ذلك إلى أن یبلغ علی بن عهّد. صیر عبدالله بن المساور ذلك الیوم إليه، یقوم بأمر نفسه و أخواته و یصیر أمر موسی إليه، یقوم لنفسه بعدهما علی شرط أبیهما فی

که بآن مأمور بودم، بعضی از آنها گفتند: ما دوست داشتیم که تو در این موضوع گواه دیگری هم میداشتی پدرم گفت: آنرا هم خدای عزوجل درست کرده است، این ابو جعفر اشعری است که بشنیدن این پیام گواهی میدهد و از او خواست که گواهی خود را بگوید: احمد انکار کرد که در این باره چیزی شنیده باشد پدرم او را بمباهله طلبید و ملزمش ساخت، آنگاه احمد گفت: من این پیام را شنیدم و این شرافتی بود که من میخواستم بمردی از عرب برسد نه بمعجم، پس همه آن جمعیت بحق معتقد شدند.

و در نسخه صفوانی است.

۳ - واسطی گوید: از احمد بن ابی خالد خادم ابی جعفر علیه السلام شنیدم که آن حضرت او را بر این وصیت نوشته شده گواه گرفته است:

گواهی دهد احمد بن ابی خالد خادم ابی جعفر بر اینکه: ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام، او را گواه گرفت که او پسرش علی وصیت کرد درباره امور خودش و خواهرانش و نیز امر موسی را زمانیکه باو برسد. ( امام نهم علیه السلام سه دختر و یک پسر بنام موسی مبرقع داشت که امر آنها را بامام دهم وصیت فرمود ) و عبدالله بن مساور را سرپرست املاک و اموال و مخارج و بردگان و سایر تر که خود نمود. تا زمانی که علی بن محمد بالغ شود ( این عمل از نظر تقیه بود و مقصود این است که بعد امامت برسد - مرآت - )، و آنگاه عبدالله بن مساور آنها را باو تحویل دهد تا او بکار خود و خواهرانش قیام کند و کار موسی را بخود او واگذارد تا او هم بعد از فوت

صدقاته التي تصدق بها وذلك يوم الأحد لثلاث ليال خلون من ذي الحجّة سنة عشرين ومائتين وكتب أحمد بن أبي خالد شهادته بخطه وشهد الحسن بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام وهو الجواني على مثل شهادة أحمد بن أبي خالد في صدر هذا الكتاب وكتب شهادته بيده وشهد نصر الخادم وكتب شهادته بيده ،

### ﴿باب﴾

#### ﴿الإشارة و النص على أبي محمد عليه السلام﴾

- ۱ - علي بن محمد ، عن محمد بن أحمد النهدي ، عن يحيى بن يسار القنبري قال : أوصى أبو الحسن عليه السلام إلى ابنه الحسن قبل مضيّه بأربعة أشهر ، وأشهدني على ذلك و جماعة من الموالي .
- ۲ - علي بن محمد ، عن جعفر بن محمد الكوفي ، عن بشّار بن أحمد البصري ، عن علي بن عمر النوفلي قال : كنت مع أبي الحسن عليه السلام في صحن داره ، فمرّ بنا محمد ابنه فقلت له : جعلت فداك هذا صاحبنا بعدك ؟ فقال : لا ، صاحبكم بعدي الحسن .
- ۳ - عنه ، عن بشّار بن أحمد ، عن عبدالله بن محمد الإصفهاني قال : قال أبو الحسن عليه السلام : صاحبكم بعدي الذي يصلي علي ، قال : و لم نعرف أبا محمد قبل ذلك ، قال : فخرج أبو محمد عليه السلام فصلّى عليه .

على النقي عليه السلام وابن مساور ، درکار خود مستقل شود و طبق شرط پدرشان راجع بصدقاتیکه میدهد قیام کند ، بتاریخ روزیکشنبه سوم ذی الحجّه سنه ۴۲۰ .

احمد بن ابی خالد گواهی را با دست خود نوشت و حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به جوانی گواهی خود را مثل گواهی احمد بن ابی خالد در بالای این مکتوب نوشت و آنرا با دست خود هم نوشت ، و نصر خادم هم گواهی داد و گواهی را با دست خود نوشت .

#### ﴿اشاره و نص بر حضرت ابی محمد ( امام حسن عسکری ) علیه السلام﴾

- ۱ - يحيى بن يسار قنبري گوید : حضرت ابوالحسن ( امام علی النقی ) علیه السلام چهارماه قبل از وفاتش پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جماعتی از دوستان گواه گرفت .
- ۲ - علی بن عمر نوفلی گوید : در صحن منزل امام هادی عليه السلام خدمت می نمودم که پسرش محمد از نزد ما گذشت . بحضور عرض کردم : قربانت کردم ، بعد از شما این صاحب ماست ؟ فرمود : نه صاحب شما بعد از من حسن است .
- ۳ - عبدالله بن محمد اصفهانی گوید : امام هادی عليه السلام فرمود : صاحب شما بعد از من کسی است که بر من نماز خواند ، و ما تا آنروز ابا محمد ( امام حسن عسکری ) عليه السلام را نمی شناختیم ، ( پس از وفات

- ۴ - و عنه ، عن موسى بن جعفر بن وهب ، عن علي بن جعفر قال : كنت حاضراً أباً - الحسن عليه السلام لما توفي ابنه محمد فقال للحسن عليه السلام : يا بني أحدث لله شكراً فقد أحدث فيك أمراً .
- ۵ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله بن مروان الأنباري قال : كنت حاضراً عند [ مضي ] أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فجاء أبو الحسن عليه السلام فوضع له كرسي فجلس عليه ، وحوله أهل بيته ، وأبو محمد عليه السلام قائم في ناحية ، فلما فرغ من أمراً أبي جعفر التفت إلى أبي محمد عليه السلام فقال : يا بني أحدث لله تبارك وتعالى شكراً فقد أحدث فيك أمراً .
- ۶ - علي بن محمد ، عن محمد بن أحمد القلانسي ، عن علي بن الحسين بن عمرو ، عن علي بن مهباز قال : قلت لأبي الحسن عليه السلام : إن كان كونٌ - وأعوذ بالله - فإلى من ؟ قال : عهدي إلى الأكبر من ولدي .

- ۷ - علي بن محمد ، عن أبي محمد الاسبارقيني ، عن علي بن عمرو العطار قال : دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام وأبو جعفر ابنه في الأحياء وأنا أظن أنه هو ، فقلت له : جعلت فداك من أخص من ولدك ؟ فقال : لا تخصصوا أحداً حتى يخرج إليكم أمري قال : فكتبت إليه

امام هادی عليه السلام ) ابا محمد عليه السلام بیرون آمد و بر جنازه آنحضرت نماز خواند .

- ۴ - علی بن جعفر گوید : من در زمان وفات محمد پسر امام هادی عليه السلام نزد آنحضرت حاضر بودم حضرت بامام حسن عسکری علیه السلام فرمود : پسر جان ! خدا را شکر کن که در باره تو امری پدید آورد . ( یعنی چون برادر بزرگترت وفات کرد ، امامت برای تو مسلم و قطعی گشت و شیعه از تردید و اختلاف نجات یافتند ) .

- ۵ - انباری گوید : هنگام وفات ابیجعفر محمد پسر امام علی النقی علیه السلام حاضر بودم که ابوالحسن ( امام دهم ) علیه السلام وارد شد ، برای حضرت تختی گذاشتند و بر آن نشست و اهل بیتش گردش بودند و ابومحمد ( امام حسن عسکری ) علیه السلام در گوشه ای ایستاده بود ، امام هادی علیه السلام چون از تجهیز ابیجعفر فارغ شد ، متوجه ابومحمد علیه السلام شد و فرمود : پسر جان ! خدای تبارک و تعالی را شکر کن که نسبت بتو امری پدید آورد .

- ۶ - علی بن مهباز گوید : بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم : اگر پیش آمدی کند - و پناه میبرم بخدا - مرجع کیست ؟ فرمود : عهد امامت من متعلق به پسر بزرگترم میباشد .

- ۷ - علی بن عمرو عطار گوید : خدمت حضرت ابوالحسن عسکری ( امام دهم ) علیه السلام رسیدم ، و هنوز پسرش ابو جعفر ( محمد ) زنده بود و من گمان میکردم او امامست ، عرض کردم ( قربانت ) کدامیک از پسرانت را امام بدانم ؟ فرمود : تا امر من بشما نرسد ، هیچیک را بامامت مخصوص ندانید ، عطار گوید : بعد ( از وفات محمد - مرآت - ) بحضرت نوشتم : امر امامت متعلق بکیست ؟ حضرت بر این نوشت

بعد : فیمین یکنون هذا الأمر ؟ قال : فکتب إليّ فی الکبیر من ولدي ، قال : و کان أبو محمد أكبر من أبي جعفر .

۸ - محمد بن یحیی و غیره ، عن سعد بن عبدالله ، عن جماعة من بني هاشم منهم الحسن بن الحسن الأبطح أنهم حضروا - يوم توفيّ محمد بن عليّ بن محمد - باب أبي الحسن يعزّونه و قد بسط له في صحن داره و الناس جلوس حولہ ، فقالوا : قدّرنّا أن یکنون حولہ من آل أبي طالب و بني هاشم و قريش مائة و خمسون رجلاً سوى موالیه و سائر الناس إذ نظر إلى الحسن بن عليّ قد جاء مشقوق الجیب ، حتّى قام عن يمينه و نحن لا نعرفه ، فنظر إليه أبو الحسن عليه السلام بعد ساعة فقال : يا بنيّ أحدث لله عزّ و جلّ شکرًا ، فقد أحدث فيك أمرًا ، فبکی القتی و حمد الله و استرجع ، و قال ، الحمد لله ربّ العالمین و أنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك و إنّنا إليه راجعون ، فسألنا عنه ، فقيل : هذا الحسن ابنه ، و قدّرنّا له في ذلك الوقت عشرين سنة أو أرجح ، فيومئذ عرفناه و علمنا أنّه قد أشار إليه بالإمامة و أقامه مقامه .

۹ - عليّ بن محمد ، عن إسحاق بن محمد ، عن محمد بن یحیی بن درياب قال : دخلت علی أبي الحسن عليه السلام بعد مضيّ أبي جعفر فعزّيته عنه و أبو محمد عليه السلام جالس فبکی أبو محمد عليه السلام ، فأقبل

د متعلق پسر بزرگترم ، و ابو محمد ( امام حسن عسکری ) بزرگتر از ابي جعفر بود .

۸ - سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنها حسن بن حسن ابطح است روایت میکند که گویند : روز وفات محمد بن علی بن محمد ( پسر بزرگتر امام هادی عليه السلام ) در منزل حضرت ابو الحسن بودند و او را تعزیت میکردند ، در صحن منزل برای حضرت فراشی گسترده و مردم گردش نشسته بودند ، که غیر از خادمان و مردم متفرقه ، در حدود یکصد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش بودند ناگاه حضرت پسر حسن بن علی را که با گریبان چاک زده آمد و در دست راستش ایستاد و ما او را نمیشناختیم ، بعد از مدتی امام هادی عليه السلام با او متوجه شد و فرمود : پسر جان ! خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد . جوان گریست و خدا را شکر کرد و **انا لله وانا اليه راجعون** گفت و فرمود : « ستایش خدای را که پروردگار جهانیا نیست و من از خدا تمامیت نعمشرا نسبت بخود از ناحیه شما میخواهم **انا لله وانا اليه راجعون** » ما پرسیدیم او کیست ؟ گفتند او حسن پسر امام هادی علیهما السلام است و او در آنوقت بنظر ما ۲۰ سال یا اندکی زیادتتر داشت ، در آنروز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی عليه السلام با امامت و جانشینی او اشاره فرمود .

۹ - محمد بن یحیی گوید : بعد از وفات ابي جعفر محمد ، خدمت امام هادی عليه السلام رسیدم و او را تسلیت گفتم ، ابو محمد ( امام حسن عسکری ) هم نشسته بود و گریه می کرد ، امام هادی عليه السلام با او متوجه شد و فرمود : خدای تبارک و تعالی را حمد کن که بجای او از تو جانشینی گذاشته ( یعنی امامت از او بتو منتقل

علیه أبو الحسن علیه السلام فقال [له]: إن الله تبارك و تعالی قد جعل فيك خلفاً منه فاحمد الله .

﴿ ۱۵۰ ﴾ ۱۰ - علي بن محمد ، عن إسحاق بن محمد ، عن أبي هاشم الجعفري قال : كنت عند أبي الحسن علیه السلام بعد ما مضى ابنه أبو جعفر و إنني لأفكر في نفسي أريد أن أقول : كأنهما أعني أبا جعفر و أبا محمد في هذا الوقت كأبي الحسن موسى و إسماعيل ابني جعفر بن محمد علیه السلام و إن قصتهما كقصتهما ، إذ كان أبو محمد المر جى بعد أبي جعفر علیه السلام فأقبل عليّ أبو الحسن قبل أن أنطق فقال : نعم يا أبا هاشم بدالله في أبي محمد بعد أبي جعفر علیه السلام ما لم يكن يعرف له ، كما بداله في موسى بعد مضي إسماعيل ما كشف به عن حاله و هو كما حدثتكَ نفسك و إن كره المبطلون ، و أبو محمد ابني الخلف من بعدي ، عنده علم ما يحتاج إليه و معه آله الإمامة .

۱۱ - علي بن محمد ، عن إسحاق بن محمد ، عن محمد بن يحيى بن درياب ، عن أبي بكر القهفكي قال : كتب إليّ أبو الحسن علیه السلام : أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزة و أوثقهم حجّة و هو الأكبر من ولدي و هو الخلف و إليه ينتهي عرى الإمامة و أحكامها ، فما كنت

گشت یا ترا برای من جانشین اوقرار داد یا عوض او امام زمانرا بتو میدهد .

۱۰ - ابو هاشم جعفری گوید : بعد از مردن ابو جعفر ، پسر امام هادی علیه السلام ، خدمت آنحضرت بودم ، و با خود فکر میکردم و میخواستم بزبان آورم که : قصه ابو جعفر و ابو محمد ( پسران امام هادی علیه السلام ) مانند قصه ابو الحسن موسی بن جعفر و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیهم السلام است ، زیرا بعد از ابو جعفر ، امامت ابو محمد علیه السلام انتظار میرفت ، ( چنانچه بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیه السلام امام شد ) ولی پیش از آنکه من چیزی بزبان آورم امام هادی علیه السلام بمن متوجه شد و فرمود : آری ، ای ابا هاشم ! خدا را در باره ابو محمد علیه السلام بعد از ابو جعفر بداحاصل شد نسبت بامری که برای او شناخته نبود ، چنانچه برای او بداحاصل شد در باره موسی علیه السلام بعد از وفات اسماعیل نسبت بامری که بسبب آن حال او مکشوف گشت ، و این مطلب چنانستکه در خاطر تو گذشت ، اگر چه اهل باطل بدشان آید ، پسر من ابو محمد پس از من جانشین منست ، هر چه مردم احتیاج دارند ، علمش نزد او و ابزاد امامت همراه اوست .

شرح - از جمله ما کشف به عن حاله پیداست که مقصود از بدای برای خدا اینستکه : مردم از نظر ظاهر گمان نمیکردند با وجود ابو جعفر پسر بزرگتر امام هادی ، امامت بحضرت عسکری علیهما السلام رسد که برادر کوچکتر است ، ولی خدا در علم مخصوص خود ، امامت را برای اوقرار داده بود و پس از وفات ابی جعفر مکشوف شد و همه فهمیدند که جانشین امام هادی ، امام حسن عسکری علیهما السلام است .

۱۱ - ابو بکر قهفکی گوید : امام هادی علیه السلام بمن نوشت که : پسر من ابو محمد ، از نظر غریزه خیر خواهترین افراد آل محمد و از نظر حجت و برهان معتبرترین ایشانست ، او پسر بزرگتر و جانشین منست



سائلی فسله عنه ، فعنده ما يحتاج إليه .

۱۲ - علي بن محمد ، عن إسحاق بن محمد ، عن شاهويه بن عبدالله الجلاب قال : كتب إليّ أبو الحسن في كتاب : أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر وقلقك لذلك فلا تغتم فإن الله عزّ وجلّ « لا يضلّ قوماً بعد إذ هداهم حتّى يبينّ لهم ما يتقون » و صاحبك بعدي أبو محمد ابني و عنده ما تحتاجون إليه ، يقدم ما يشاء الله و يؤخر ما يشاء الله « ما ندرسخ من آية أو ندرسها نأت بخير منها أو مثلها » قد كتبت بما فيه بيان و قناع لذی عقل يقظان .

۱۳ - علي بن محمد ، عن محمد بن أحمد العلوي ، عن داود بن القاسم قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : الخلف من بعدي الحسن ، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف ؟ فقلت : و لم جعلني الله فداك ؟ فقال : إنكم لاترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه ، فقلت : فكيف نذكره ؟ فقال : قولوا : الحجّة من آل محمد عليهم السلام .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ الاشارة و النص الى صاحب الدار عليه السلام ﴾

۱ - علي بن محمد ، عن محمد بن علي بن بلال قال : خرج إليّ من أبي محمد قبل مضيّه

رشته ها و احكام امامت باوميرسد ، پس هر چه ميخواهي از من پيرسي از او پيرس كه تمام احتياجات شما نزد اوست ( نه نزد پسر ديگرم جعفر ) ،

۱۲ - شاهويه بن عبدالله گوید : امام هادی علیه السلام بمن نوشت : تو ميخواستی بعد از وفات ابي جعفر راجع بجاننشين امام پيرسي ، و از آن جهت در اضطراب بودی . غم مخور ، زیرا خداي عزوجل « هيچ مردمي را پس از آنکه هدايتشان کرده گمراه نکند تا چيزهائي را كه بايد از آن پرهيزند ، براي شان بيان كند - ۱۱۴ سوره ۹ - » صاحب تو بعد از من پسر ام ابو محمد است ، هر چه احتياج داريد نزد اوست ( هر چه ميخواهيد از او پيرسيد ) خدا آنچه را خواهد مقدم دارد و آنچه را خواهد مؤخر گذارد ( و خودش فرمايد ) « هر آيه ايراکه نسخ كنيم يا بتأخير اندازيم ، بهتر از آن يا مانند آنرا بياوريم - ۱۰۶ سوره ۲ - » آنچه براي صاحب خرد بيدار مطلب را روشن كند و بس باشد نوشتم .

۱۳ - داود بن قاسم گوید : شنيدم امام هادی علیه السلام مي فرمود : جاننشين بعد از من حسن است چگونه خواهد بود حال شما نسبت بجاننشين بعد از اين جاننشين ؟ عرض كردم براي چه ، خدايم قربانت گرداند ؟ فرمود : زيرا شما خودش را نمي بينيد و براي شما روا نيست نامش را ببريد ، عرض كردم : پس چگونه از او ياد كنيم ! فرمود : بگوئيد : حجت از آل محمد عليهم السلام .

#### ﴿ اشاره و نص بر صاحب خانه ( امام زمان عجل الله تعالى فرجه و ) عليه السلام ﴾

توضیح - مقصود از خانه ، خانه پدر و جد آنحضرت است كه در آنجا غايب گشته است و چون تصريح باسم

بستین یخبر نی بالخلف من بعده ، ثمّ خرج إليّ من قبل مضيّه بثلاثة أيّام یخبر نی بالخلف من بعده .

﴿۱۵۵﴾ ۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن إسحاق ، عن أبي هاشم الجعفريّ قال : قلت لأبي محمد عليه السلام : جلالتك تمنعني من مسألتك ، فتأذن لی أن أسألك ؟ فقال : سل ، قلت : یا سیّدی هل لك ولدٌ ؟ فقال : نعم ، فقلت : فان حدث بك حدثٌ فأین أسأل عنه ؟ قال : بالمدينة .

۳ - عليّ بن محمد ، عن جعفر بن محمد الكوفيّ ، عن جعفر بن محمد المکفوف ، عن عمرو والأهوازيّ قال : أراني أبو محمد ابنه و قال : هذا صاحبکم من بعدي .

۴ - عليّ بن محمد ، عن حمدان القلانسی قال : قلت للعمريّ : قد مضى أبو محمد ؟ فقال لي : قد مضى و لكن قد خلف فيکم من رقبته مثل هذه ؛ و أشار بيده .

۵ - الحسين بن محمد الأشعريّ ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبد الله قال :

آنحضرت جایز نبوده با کلمه (صاحب الدار = صاحب خانه) بآنحضرت اشاره میکرده اند .

۱ - محمد بن علی بن بلال گوید : از جانب امام حسن عسکری ، دو سال پیش از وفاتش پیامی بمن رسید که از جانشین بعد از خود بمن خبر داد ، بار دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی رسید و از جانشین بعد از خود بمن خبر داد .

۲ - ابوهاشم جعفری گوید : با امام حسن عسکری عليه السلام عرض کردم : جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش از شما باز میدارد ، اجازه می فرمائید از شما سؤالی کنم ؟ فرمود ، بپرس ، عرض کردم : آقای من ! شما فرزندی دارید ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اگر برای شما پیش آمدی کند ، در کجا از او بپرسم ؟ فرمود : در مدینه . شرح - شاید امام علیه السلام میدانسته که ابوهاشم میتواند آنحضرت را در مدینه به بیند یا خبرش را از آنجا بشنود و ممکن است مقصود از هدینه همان شهر سامره باشد .

۳ - عمرو أهوازی گوید : امام حسن عسکری پسرش را بمن نشان داد و فرمود ، اینست صاحب شما بعد از من .

۴ - حمدان قلانسی گوید : بعمری ( بفتح عین نامش عثمان بن سعید است و او اولین کس از نواب آربه امام زمان علیه السلام است ) گفتم : امام حسن عسکری در گذشت ، بمن گفت : او در گذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش باین حجم است - و با دست اشاره کرد - .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : یعنی انگشت ابهام و سبابه از هر دو دست را گشود و میان آنها را باز کرد تا اشاره با اندازه حجم کردن آنحضرت کند ، چنانچه در میان عرب و عجم مرسومست و مقصودش اینست که گردن آنحضرت قوی و زیباست ( و ممکن است با همین اشاره سن آنحضرت را هم تا حدی معین کرده باشد ) .

۵ - احمد بن محمد بن عبد الله گوید : چون زبیری ملعون کشته شد ، از طرف امام حسن عسکری

خرج عن أبي محمد عليه السلام حين قتل الزبير لعنه الله : هذا جزاء من اجترأ على الله في أوليائه ، يزعم أنه يقتلني و ليس لي عقب ، فكيف رأى قدرة الله فيه ، و ولد له ولد سماه «محمّد» في سنة ست و خمسين و مائتين .

۶ - علي بن محمد ، عن الحسين و محمد ابني علي بن إبراهيم ، عن محمد بن علي بن عبد الرحمن العبدی - من عبد قيس - عن ضوء بن علي العجلي ، عن رجل من أهل فارس سماه قال : أتيت سامراً و لزمت باب أبي محمد عليه السلام فدعاني ، فدخلت عليه و سلّمت فقال : ما الذي أقدمك ؟ قال : قلت : رغبة في خدمتك ، قال : فقال لي : فالزم الباب ، قال : فكنت في الدار مع الخدم ، ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق و كنت أدخل عليهم من غير إذن إذا كان في الدار رجال قال : فدخلت عليه يوماً و هو في دار الرجال فسمعت حركة في البيت فناداني : مكانك لا تبرح ، فلم أجسر أن أدخل و لا أخرج ، فخرجت علي جارية معها شيء مغطى ، ثم

عليه السلام چنین جملاتی صادر شد : « اینست کیفر کسیکه برخدا نسبت باولیاش گستاخی کند ، او گمان میگرد مرا خواهد کشت و بدون نسل میمانم ، چگونه نیروی حق را درباره خود مشاهده کرد ۱۹ ، و برای آنحضرت در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش را «محمّد» گذاشت .

شرح - زبیری لقب یکی از اشیقاء زمان آنحضرت و از اولاد زبیر بوده است که آنحضرت را تهدید بقتل میکرده و خدا او را بدست خلیفه وقت یا دیگری کشته است ، بعضی آنرا بفتح «ز» و کسر «ب» قرائت کرده اند که بدون یاء نسبت ، بمعنی مرد زیرک و مکار است و گفته اند : مقصود خود مهتدی عباسی است که بدست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حروف اسم مبارک امام زمان علیه السلام که همنام جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، بجهت اینستکه نام او را بردن جایز نیست . و اما راجع بسال ولادت آنحضرت که در این روایت ۲۵۶ ذکر شده است ، خود مرحوم کلینی درباب مولد امام عليه السلام در سال ۲۵۵ ذکر میکند ، ولی این يك سال اختلاف بجهت اینستکه چون هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول بوده بعضی همان سال را سال اول هجری دانسته و بعضی هجرت را از محرم سال بعد بحساب آورده اند ، چنانچه شهادت حضرت سیدالشهدا عليه السلام را هم بعضی بسال ۶۰ و بعضی بسال ۶۱ گفته اند .

۶ - ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل ، میکند که : بسامرا آمدم و بدرخانه امام حسن عسکری عليه السلام چسبیدم ، حضرت مرا طلبید ، من وارد شدم و سلام کردم فرمود : برای چه آمده ای عرض کردم : برای اشتیاقی که بخدهت شما داشتم ، فرمود : پس دربان ما باش ، من همراه خادمان درخانه حضرت بودم ، گاهی میرفتم ، هر چه احتیاج داشتند از بازار میخریدم و زمانیکه درخانه ، مردها بودند ، بدون اجازه وارد میکشتم .

روزی ( بدون اجازه ) بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود ، ناگاه در اتاق حرکت و صدائی شنیدم ، سپس بمن فریاد زد : بایست ، حرکت مکن : من جرأت در آمدن و بیرون رفتن نداشتم ، سپس

نادانی ادخل ، فدخلت و نادى الجارية فرجعت إليه ، فقال لها : اكشفي عما معك ، فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و كشف عن بطنه فاذا شعر نابت من لبثته إلى سرته اخضر ليس بأسود فقال : هذا صاحبكم ، ثم أمرها فحملته فما رأيته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام .

### ﴿ باب ﴾

﴿ فى تسمية من رآه عليه السلام ﴾

﴿ ۸۶۰ ﴾ ۱ - محمد بن عبدالله و محمد بن يحيى جميعاً : عن عبدالله بن جعفر الحميري قال : اجتمعت أنا و الشيخ أبو عمرو و رحمه الله عند أحمد بن إسحاق فغمرني أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له : يا أبا عمرو إنني أريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاك فيما أريد أن أسألك عنه ، فإن اعتقادي و ديني أن الأرض لا تخلو من حجّة إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجّة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً ، فأولئك أشرار من خلق الله عزّ و جلّ و هم الذين تقوم عليهم القيامة و لكنني أحببت أن أزداد يقيناً و إن إبراهيم عليه السلام سأل ربه عزّ و جلّ أن يريه كيف يحيى الموتى ، قال : أو لم تؤمن ؟ قال : بلى و لكن ليطمئن قلبي ، و قد أخبرني أبو

كنيزكى که چیز سرپوشیدنى همراه داشت ، از نزد من گذشت : آنکاه مرا صدا زد که درآی ، من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد ، کنیز نزد حضرت بازگشت ، حضرت بکنیز فرمود : از آنچه همراه داری ، روپوش بردار ، کنیز از روی کودکى سفید و نیکو روی پرده برداشت ، و خود حضرت روی شکم کودک را بازکرد ، دیدم موی سبزی که بسیاهى آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روئیده است ، پس فرمود : این است صاحب شما و بکنیز امر فرمود که او را ببرد ، سپس من آن کودک را ندیدم ، تا امام حسن علیه السلام وفات کرد .

﴿ ذکر نام کسانی که آنحضرت علیه السلام را دیده اند ﴾

۱ - حمیری گوید : من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) - رحمه الله - نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدم ، احمد بن اسحاق بمن اشاره کرد که راجع بجانشین ( امام حسن عسکری ) از شیخ بپرسم ، من باو گفتم ، ای اباعمر و ! من میخواهم از شما چیزی بپرسم که نسبت بآن شك ندارم ، زیرا اعتقاد و دین من اینستکه زمین هیچگاه از حجت خالی نمیماند ، مگر چهل روز پیش از قیامت ( یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و مانند آن بظهور میرسد ) و چون آنروز برسد ، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنکاه کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده ، ایمان آوردنش سودش ندهد - ۱۵۸ - سوره ۷ - و ایشان بدترین مخلوق خدای عز و جل باشند و قیامت علیه ایشان برپا میشود ،

علیّ بن احمد بن إسحاق ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سألته و قلت : من اُعامل أو عمّن آخذ ، و قول من أقبل ؟ فقال له : العمري ثقني فما أدّى إليك عنّي فعنّي يؤدّي و ما قال لك عنّي فعنّي يقول ، فاسمع له و أطع ، فإنّه الثقة المأمون ؛ و أخبرني أبو عليّ أنّه سأل أبا محمّد عليه السلام عن مثل ذلك ، فقال له : العمريّ و ابنه ثقتان ، فما أدّى إليك عنّي فعنّي يؤدّيان و ما قال لك فعنّي يقولان ، فاسمع لهما و أطعهما فإنّهما الثقتان المأمونان ، فهذا قول إمامين قد مضيا فيك .

قال : فخرّ أبو عمرو ساجداً و بكى ثمّ قال : سل حاجتك فقلت له : أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمّد عليه السلام ؟ فقال : إي و الله و رقبتّه مثل ذا - و أوماً بيده - فقلت له : فبقیت واحدة فقال لي : هات ، قلت : فالاسم ؟ قال : محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك ، و لا أقول هذا من عندي ، فليس لي أن اُحلّل و لا اُحرّم ، و لكن عنه عليه السلام ، فإنّ الأمر عند السلطان ، أنّ أبا محمّد مضى و لم يخلف ولداً و قسم ميراثه و أخذه من لاحق له فيه و هو ذا عياله يجعلون

ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد ، همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که باونشان دهد . چگونه مردگانرا زنده میکند و فرمود : مگرایمان نداری ؟ عرضکرد : چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود - ۲۶۰ - سوره ۲ - ۴ .

و ابو علی احمد بن اسحاق بمن خبرداد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم : با که معامله کنم ؟ یا ( پرسید احکام دینم را ) از که بدست آورم ؟ و سخن که را بپذیرم ؟ با و فرمود : عمری مورد اعتماد منست آنچه از جانب من بتورساند : حقیقه ا زمن است و هرچه از جانب من بتو گوید ، قول منست ، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است . و نیز ابو علی بمن خبرداد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است : عمری و پسرش ( محمد بن عثمان ، نایب دوم ) مورد اعتماد هستند ، هرچه از جانب من بتورسانند ، حقیقه از جانب من رسانیده اند و هرچه بتو گویند ، از من گفته اند ، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند ، این سخن دو امامست که درباره شما صادر شده .

ابو عمرو و بسجده افتاد و گریه کرد ، آنکاه گفت : حاجت را بپرس ، گفتم : شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده می ؟ گفت : آری بخدا ، گردن او اینچنین بود و با دست اشاره کرد . ( بحديث ۸۵۷ رجوع شود ) گفتم : يك مسأله دیگر باقی مانده ، گفت : بگو ، گفتم : نامش چیست ؟ گفت : بر شما حرامست که نام او را بپرسید ، و من این سخن از پیش خود نمیگویم ، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم ، بلکه این سخن خود آنحضرت علیه السلام است ، زیرا مطلب نزد سلطان ( معتمد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ خلیفه شد ) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته ( جعفر کذاب ) آنرا برده و خورده است

ليس أحدٌ يجسر أن يتعرّف إليهم أو ينيلهم شيئاً ، وإذ وقع الاسم وقع الطلب ، فاتّقوا الله و أمسكوا عن ذلك .

قال الكليني رحمه الله : و حدّثني شيخ من أصحابنا - ذهب عني اسمه - أن أبا عمرو سأل عن أحمد بن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا .

۲ - علي بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر و كان اسن شيخ من ولد رسول الله ﷺ بالعراق فقال : رأيت بين المسجدين و هو غلامٌ عليه السلام .

۳ - محمد بن يحيى ، عن الحسين بن رزق الله أبو عبد الله قال : حدّثني موسى بن محمد ابن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر قال : حدّثني حكيمية ابنة محمد بن علي - و هي عمّة أبيه - أنها رأته ليلة مولده و بعد ذلك .

۴ - علي بن محمد ، عن حمدان القلانسي قال : قلت للمعمري : قد مضى أبو محمد عليه السلام ؟ فقال : قد مضى و لكن قد خلف فيكم من رقبته مثل هذا ؛ و اشار بيده .

۵ - علي بن محمد ، عن فتح مولى الزراري قال : سمعت ابا علي بن مطهر يذكر انه قد رآه و وصف له قدّه .

و عیالش در بدر شده اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی با آنها برساند . و چون اسمش در زبانها افتاد ، تعقیبش میکنند ، از خدا پرهیزید و از این موضوع دست نگهدارید .

کلینی - رحمه الله - گوید : شیخی از اصحاب ما ( شیعیان ) که نامش از یادم رفته بمن گفت : ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت .

۲ - محمد بن اسماعیل بن موسى بن جعفر که پیرمردترین اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله در عراق بود ، گفت آن حضرت را میان دو مسجد ( مکه و مدینه یا مسجد کوفه و سهله یا مسجد سهله و صعصعه ) دیدم و او هنوز کودکی نابالغ بود .

۳ - موسى بن محمد گوید : حکیمه دختر محمد بن علی ( امام جواد ) علیهما السلام که عمه پدر آنحضرت بمن گفت که خود او آنحضرت را در شب ولادتش و هم بعد از آن دیده است .

شرح - علامه مجلسی درس ۲۴۰ مرآت العقول کیفیت ولادت آنحضرت و دیدن حکیمه آن مولود مسعود را بتفصیل بیان میکند .

۴ - قلانسی گوید ، بعمری گفتم : امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، گفت او در گذشت ولی در میان شما کسی را که گردش اینچنین است جانشین گذاشت - و با دست خود اشاره کرد - ( بحديث ۸۵۷ رجوع شود ) .

۵ - فتح گوید : از ابا علی بن مطهر شنیدم نقل میکرد که خود او آنحضرت را دیده و قامتش را برای او وصف کرده است .

﴿۸۶۵﴾ ۶ - علی بن محمد ، عن محمد بن شاذان بن نعیم ، عن خادم لایبراهیم بن عبده النیسابوری "أنها قالت : كنت واقفة مع إبراهيم على الصفا فجاء علياً حتى وقف على إبراهيم و قبض على كتاب مناسكه و حدثه بأشياء .

۷ - علی بن محمد ، عن محمد بن علی بن ابراهیم ، عن ابي عبدالله بن صالح أنه رآه عند الحجر الأسود و الناس يتجاذبون عليه و هو يقول : ما بهذا امروا .

۸ - علی ، عن ابي علي أحمد بن ابراهیم بن إدريس ، عن ابيه أنه قال : رأيت علياً بعد مضي أبي محمد حين أيفع و قبّلت يديه و رأسه .

۹ - علی . عن ابي عبدالله بن صالح و أحمد بن النضر ، عن القنبري - رجل من وُلد قنبر الكبير - مولى ابي الحسن الرضا عليه السلام قال ، جرى حديث جعفر بن علي فذمه ، فقلت له : فليس غيره فهل رأيتہ ؟ فقال ، لم أره و لكن رآه غيري ، قلت : و من رآه ؟ قال : قد رآه جعفر مرتين و له حديث .

۶ - کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری گوید : من با ابراهیم روی کوه صفا ایستاده بودم ، آنحضرت علیه السلام آمد و بالای سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را بدست گرفت و با او مطالبی گفت .

۷ - عبدالله بن صالح گوید که خود او آنحضرت را نزد حجر الاسود دید و مردم ( برای بوسیدن حجر ) نزاع و کشمکش داشتند ، و آنحضرت میفرمود : باینوضع مأمور نشده اند ( بلکه اگر بوسیدن بدون مزاحمت ممکن شد باید ببوسند ، و گرنه با اشاره با دست اکتفا کنند ) .

۸ - احمد بن ابراهیم بن ادريس گوید : پدرم میگفت : من آنحضرت را بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سن نزدیک ببلوغ دیدم و دست و سرش را بوسیدم .

۹ - احمد بن نضر گوید : نزد قنبری خادم حضرت رضا علیه السلام که از اولاد قنبر بزرگ ( غلام امیر المؤمنین علیه السلام ) است ، سخن از جعفر بن علی ( جعفر کذاب ) میان آمد ، او وی را نکوهش کرد ، من گفتم غیر او کسی از نسل امام نیست ، مگر تو کسی را دیده‌ای ؟ گفت : من ندیده‌ام ولی غیر من دیده است ، گفتم : که او را دیده است ؟ گفت : جعفر دوم مرتبه او را دیده و او را داستانی است .

شرح - آن داستان اینستکه : قنبری گوید ، هنگامیکه جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام عسکری علیه السلام نزاع و جدال میکرد ، امام عصر - عج - از جای نامعلومی ظاهر شد و فرمود : ای جعفر ! چرا متعرض حقوق من میشوی ؟ او متحیر و مبهوت گشت و آنحضرت هم غایب شد . سپس جعفر هر چند میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جده آنحضرت ، مادر امام حسن عسکری وفات کرد ، خودش دستور داده بود که او را در همان‌خانه دفن کنند ، ولی جعفر با ایشان ستیزه میکرد و میگفت ؟ این خانه منست و نباید دیگری در آن دفن شود ، ناگاه حضرت ظاهر شد و با او فرمود : ای جعفر : این‌خانه از تو است ؟ سپس غایب شد و دیگری او را ندیدند - مرآت ص ۲۴۱ - .

۱۰ - علی بن محمد ، عن ابي محمد الوجداني " أنه أخبرني عمّن رآه : أنه خرج من الدار قبل الحادث بعشرة أيام و هو يقول : اللهم إنك تعلم أنّها من احبّ البقاع لو لا الطرد ؛ أو كلام هذا نحوه .

﴿ ۸۷۰ ﴾ ۱۱ - علی بن محمد ، عن علی بن قیس ، عن بعض جلاوزة السواد قال : شاهدت سیماء آنفاً بسرّ من رأی و قد کسر باب الدار ، فخرج علیه و بيده طبرزين فقال له : ما تصنع في داري ؟ قال سیماء : إنّ جعفرأ زعم أنّ أباك مضى و لا ولد له ، فإن كانت دارك فقد انصرفت عنك ، فخرج عن الدار قال : علی بن قیس : فخرج علينا خادم من خدم الدار فسألته عن هذا الخبر ، فقال لي : من حدّثك بهذا ؟ فقلت له : حدّثني بعض جلاوزة السواد ، فقال لي : لا يكاد يخفي على الناس شيء .

۱۲ - علی بن محمد ، عن جعفر بن محمد الكوفي ، عن جعفر بن محمد المكفوف ، عن عمرو - الأهوازي قال : أرانيه أبو محمد عليه السلام و قال : هذا صاحبكم .

۱۰ - ابي محمد وجداني گوید : کسی که آنحضرت را دیده بود بمن خبر داد که آنحضرت ده روز پیش از حادثه ( وفات امام یازدهم علیه السلام ) از خانه بیرون آمد و میفرمود : بارخدا یا تو میدانی که اینجا ( سامره که وطن پدر و جد من است ) دوست ترین بلاد است نزد من ، اگر مرا نمی راندند - یا سخنی باین مضمون - .

۱۱ علی بن قیس از قول یکی از پاسبانهای عراق نقل میکنند که بهمین تازگی ( بعد از وفات امام عسکری علیه السلام ) سیماء را در سامرا دیدم که در خانه امام عسکری علیه السلام را شکسته بود ، امام دوازدهم علیه السلام با طبرزینی که در دست داشت ، جلو او درآمد و فرمود : در خانه من چه میکنی؟ سیماء گفت : جعفر عقیده دارد که پدر شما مرده و فرزند ندارد ، اگر خانه شماست ، من بر میگردم و سپس از خانه بیرون رفت .

علی بن قیس گوید : سپس یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من راجع باین خبر از او پرسیدم ، بمن گفت : کی بتو این خبر را گفته است؟ گفتم : یکی از پاسبانهای عراق ، گفت : چیزی از مردم پنهان نمی ماند .

شرح - سیماء نام مأمور خلیفه بوده است که برای تحقیق از حال فرزند امام عسکری علیه السلام یا برای ضبط اموال آنحضرت برای جعفر فرستاده شده بود ، و ممکنست از طرف خود جعفر مأمور شده باشد .  
۱۲ - عمرو اهوازی گوید : امام حسن عسکری علیه السلام آنحضرت را بمن نشان داد و فرمود : اینست صاحب شما .



۱۳ - محمد بن یحیی ، عن الحسن بن علیّ الیسا بوری ، عن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر ، عن ابي نصر ظریف الخادم أنّه رآه .

۱۴ - علیّ بن محمد ، عن محمد و الحسن ابني علیّ بن ابراهیم أنّهما حدّثاه فی سنة تسع و سبعین و مائتین ، عن محمد بن عبدالرحمن العبدی ، عن ضوء بن علیّ العجلیّ عن رجل من اهل فارس سمّاه أنّ ابا محمد اراه إیّاه .

۱۵ - علیّ بن محمد ، عن ابي أحمد بن راشد ، عن بعض اهل المدائن قال : کنت حاجباً مع رفیق لی ، فوافینا إلی الموقوف فاذا شابّ قاعد علیه إزار و رداء ، و فی رجلیه نعلٌ صفراء ، قومت الازار و الرداء بمائة و خمسين دیناراً و لیس علیه أثر السفر ، فدنا منّا سائل فرددناه ، فدنا من الشابّ فسألّه ، فحمل شیئاً من الأرض و ناوله ، فدعا له السائل و اجتهد فی الدعاء و أطال ، فقام الشابّ و غاب عنّا ، فدنونامن السائل فقلنا له و یحك ما أعطاک ؟ فأرانا حصة ذهب مضرّسة ، قدرناها عشرين مثقالاً ، فقلت لصاحبی : مولانا عندنا و نحن لا ندري ، ثمّ ذهبنا فی طلبه فدرنا الموقوف کلّه ، فلم نقدر علیه ، فسألنا کلّ من کان حوله من اهل مکة و المدینة ، فقالوا شابّ علویّ یحجّ ، فی کلّ سنة ماشياً .

۱۳ - ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر ، از ظریف خادم نقل میکند که او آنحضرت را دیده است .

۱۴ - ضوء بن علی عجلی از قول مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل میکند که امام عسکری علیه السلام آنحضرت را باو نشان داده است .

۱۵ - شخصی از اهل مدائن گوید : من با رفیقم بحج رفته بودیم ، چون بموقف عرفات رسیدیم ، جوانی را دیدیم نشسته و لنگه و روپوشی دربر کرده و نعلین زردی درپا دارد ، لنگه و روپوش او بنظر من صد و پنجاه دینار ارزش داشت ، و علامت و اثر سفر دراو نبود ، گدائی نزد ما آمد ، او را رد کردیم ، سپس نزد آن جوان رفت و سؤال کرد ، جوان چیزی از زمین بر داشت و باو داد ، گدا او را دعا کرد و زیاد و جدی هم دعا کرد ، سپس جوان بر خاست و از نظر ما پنهان شد ، ما نزد آن سائل رفتیم و باو گفتیم ، عجیباً !! بتو چه عطا کرد ؟ او بماریکه طلای داندانه داری نشان داد که قریب بیست مثقال بود ، من بر رفیقم گفتم : مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم ، آنکاه ب جستجویش برخاستیم و تمام موقف را گردش کردیم و او را بدست نیاوردیم ، سپس از جمعیتی که اطرافش بودند از اهل مکة و مدینه راجع باو پرسیدیم گفتند : جوانی است علوی که هر سال پیاده بحج میآید .

شرح - از ظهور معجزه بدست آنحضرت که سنگ را طلا کرد ، فهمیدند که او امام عصر عجل الله فرجه است ، ولی پیداست که دلالت این روایت بر دیدن آنحضرت از روایات سابق کمتر و خفی تر است و چنانچه

### ﴿باب فی النهی عن الاسم﴾

﴿۸۷۵﴾ ۱ - علی بن محمد ، عمّن ذکره ، عن محمد بن أحمد العلوی ، عن داود بن الجعفری قال : سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول : الخلف من بعدي الحسن ، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف ؟ فقلت : و لم جعلني الله فداك ؟ قال : إنكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه ، فقلت : فكيف نذكره ؟ فقال : قولوا : الحجّة من آل محمد صلوات الله عليه و سلامه .

۲ - علي بن محمد ، عن أبي عبد الله الصالحی قال : سألتني أصحابنا بعد مضي أبي محمد عليه السلام أن أسأل عن الاسم و المكان ، فخرج الجواب : إن دللتهم على الاسم أذاعوه و إن عرفوا المكان دلّوا عليه .

۳ - عدّة من أصحابنا ، عن جعفر بن محمد ، عن ابن فضال ، عن الريان بن الصلت قال : سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول - و سئل عن القائم - فقال : لا يرى جسمه ، و لا يسمّى اسمه .

۴ - محمد بن يحيى ؟ عن محمد بن الحسين ، عن الحسن بن محبوب ، عن ابن رئاب عن أبي -

در مقدمه جلد اول گفتیم، روش مرحوم کلینی اینستکه در هر بابی روایات روشن تر و واضحتر را جلوتر ذکر میکند و هر چه دلالت روایت خفی تر باشد ، آنرا دنبال تر میآورد.

### ﴿نهی از نام بردن آنحضرت﴾

۱- داود بن قاسم جعفری گوید : شنیدم حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی) عليه السلام می فرمود: جانشین پس از من حسن است، حال شما چگونه خواهد بود، نسبت بجانشین بعد از آنجا نشین؟ عرض کردم: برای چه ، خدایم قربانت کند ؟ فرمود: زیرا شما خود اورا نمی بینید و برای شما روانیست که او را بنامش یاد کنید ، عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم ؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلوات الله علیه و سلامه ( بشماره ۸۵۳ رجوع شود) .

۲- ابو عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما ( شیعیان ) بعد از وفات ابومحمد ( امام حسن عسکری ) عليه السلام ، از من خواست که راجع باسم و مکان آنحضرت بپرسم ، جواب آمد که: اگر اسم را بآنها بگوئی، فاش می کنند ، و اگر مکان را بدانند، نشان می دهند .

شرح - ابو عبدالله صالحی از جمله نواب اربعه معروف نیست ، پس ممکن است که سؤال او بتوسط یکی از نواب اربعه بوده و یا خود او هم سفارت و نیابتی داشته است .

۳- ریان بن صلت گوید: از حضرت رضا عليه السلام شنیدم که چون راجع بقائم سؤال شد ، فرمود: شخص دیده نشود و نامش برده نشود .

۴- امام صادق عليه السلام فرمود: نام صاحب الامر راجز کافر نبرد .

عبدالله عليه السلام قال : صاحب هذا الأمر لا يسمّيه باسمه إلاّ كافر .

### ﴿ باب نادر في حال الغيبة ﴾

۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن محمد بن خالد ، عن عمّن حدّثه ، عن المفضل بن عمر ؛ و محمد بن يحيى ، عن عبدالله بن محمد بن عيسى ، عن أبيه . عن بعض أصحابه ، عن المفضل بن عمر عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أقرب ما يكون العباد من الله جلّ ذكره و أرضى ما يكون عنهم إذا افتقدوا حجّة الله جلّ و عزّ و لم يظهر لهم و لم يعلموا مكانه و هم في ذلك يعلمون أنّه لم تبطل حجّة الله جلّ ذكره و لا ميثاقه ، فعندها فتوقّعوا الفرج صباحاً و مساءً ، فإنّ أشدّ ما يكون

شرح - ازعلتی که در روایت دوم ذکر شد ، پیداست که نهی از بردن نام آنحضرت مخصوص بزمان غیبت صغری بوده و برای اینستکه نامش در افواه نباشد و دشمنان در جستجوی او بر نیایند ولی علامه مجلسی (ره) اخبار دیگری هم نقل میکند که تا زمانی که ظهور نکنند و زمین را پر از عدل و داد نفرماید ، ذکر نامش روانیست و خود مجلسی در ص ۲۴۰ مرآت میگوید : **ولاریب ان الاحوط ترك التسمية مطلقا** ، شکی نیست که احتیاط اینستکه تا آنحضرت غایب است نامش را نبرند ، ( ولی بنظر ما جز تعبد دلیل محکمی برای این قول نمی توان یافت ، زیرا نامیدن آنحضرت را بالقابی مانند ، حجت ، ولی عصر ، امام زمان و دهها لقبی که در دعای ندبه و امثال آن وارد شده مانعی ندارد و از نظر استدلال فرقی میان این القاب و کلمه «م ح م د» دیده نمی شود و نامیدن پدر آنحضرت را بکنیه «ابو محمد» در این روایات ذکر شده بود و نیز از لحاظ علّی که در روایت دوم ذکر شد ، فرقی میان القاب و نام نیست بلکه آن القاب بیشتر دشمنان را تحریک می کند و ب فکر جستجو می اندازد ).

### ﴿ باب نادریست درباره غیبت ﴾

۱ - امام صادق عليه السلام فرمود : زمانیکه بندگان بخدای - جلّ ذکره - نزدیکترند و خدا از ایشان بیشتر راضی است ، زمانیکه حجّت خدای - جلّ و عزّ - از میان آنها مفقود شود و آشکار نکرده و جای او را هم ندانند و از طرفی هم بدانند که حجّت و ميثاق خدای - جلّ ذکره - باطل نگشته و از میان نرفته است ( فضیلت این زمان برای بندگان از اینجهت است که شخص امام و معجزات او را بچشم نمی بینند و تنها از روی تفکر و تأمل در آثار و براهین بوجود او معتقد میشوند و شبهات و وسوس شیطین جن و انس هم در آن زمان بسیار است ) در آنحال در هر صبح و شام بانتظار فرج باشید ( و با این عمل غم و اندوه را از خود بزدا کنید و چون وقت ظهور معلوم نیست ، همیشه احتمال آن میرود ، و امید و نشاط شما رازنده نگه می دارد ، از رحمت خدا مأیوس نباشید ) زیرا سخت ترین موقع خشم خدا بر دشمنانش زمانیکه است ، حجّت او از میان بندگان مفقود باشد و آشکار نشود ، و خدا می داند که اولیائش ( در زمان غیبت امام هم ) شك نمی کنند و اگر میدانست شك می کنند ، چشم بهم زدن حجّت خود را از ایشان نهان نمی داشت ، و ظهور امام جز بر سر بدترین مردم

غضب الله على أعدائه إذا افتقدوا حجّته و لم يظهر لهم ، و قد علم أن أولياءه لا يرتابون ، و لو علم أنهم يرتابون ما غيَّب حجّته عنهم طرفة عين ، و لا يكون ذلك إلا على رأس شرار الناس .

﴿ ۸۸۰ ۲ - الحسين بن محمد الأشعري ﴾ ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن مرداس ، عن صفوان ابن يحيى و الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن عمّار الساباطي قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : أيما أفضل : العبادة في السرّ مع الامام منكم المستتر في دولة الباطل ، أو العبادة في ظهور الحقّ و دولته ، مع الامام منكم الظاهر ؟ فقال يا عمّار الصدقة في السرّ و الله أفضل من الصدقة في العلانية و كذلك و الله عبادتكم في السرّ مع إمامكم المستتر في دولة الباطل و تخوفكم من عدوكم في دولة الباطل و حال الهدنة أفضل ممّن يعبد الله عزّ و جلّ ذكره في ظهور الحقّ مع إمام الحقّ الظاهر في دولة الحقّ و ليست العبادة مع الخوف في دولة الباطل مثل العبادة و الأمن في دولة الحقّ و اعلموا أن من صلّى منكم اليوم صلاة فريضة في جماعة ، مستتر بها من عدوه في وقتها فأتّمّها ، كتب الله له خمسين صلاة فريضة في جماعة ، و من صلّى منكم صلاة فريضة وحده مستتراً بها من عدوه في وقتها فأتّمّها ، كتب الله عزّ و جلّ بها له خمساً و عشرين صلاة فريضة و حدانيّة ، و من صلّى منكم صلاة نافلة لوقتها فأتّمّها ، كتب الله له بها عشر صلوات نوافل

نباشد) یعنی برای اذین بردن آنها و جایگزینی عدل و داد است . یا آنکه غضب خدادر زمان غیبت مخصوص مردم بداست ولی نسبت بمؤمنین رحمت و ثوابت ) .

۲- عمار ساباطی گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : کدامیک از این دو بهتر است ؟ : عبادت پنهانی با امام پنهان از شما خانواده در زمان دولت باغل یا عبادت در زمان ظهور و دولت حق با امام آشکار از شما ؟ فرمود : ای عمار ! بخدا که صدقه دادن پنهانی از صدقه دادن آشکارا بهتر است ، و همچنین بخدا عبادت شما در پنهانی با امام پنهان در زمان دولت باطل و ترس شما از دشمن و در حال صلح با دشمن ( و تقیّه از اومانند دوران ائمه بعد از امام حسین علیهم السلام ) بهتر است از کسیکه عبادت کند خدای - عز و جل ذکره - رادر زمان ظهور حق با امام بر حق آشکار و در زمان دولت حق . عبادت با ترس و در زمان دولت باطل مانند عبادت در زمان امنیت و دولت حق نیست ( مانند زمان پیغمبر و زمان ظهور امام عصر صلی الله علیه و آله زیرا عبادت پنهانی علاوه بر مشقت و صعوبتش از ریاضت و دورتر و با خلاص و تقرب نزدیکتر است ) .

و بداند هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را در وقتش بجماعت گزارد و از دشمنش پنهان کند و آنرا تمام و کامل بجا آورد ، خدا برای او ثواب پنجاه نماز واجب بجماعت گزارده بنویسد و کسیکه از شما نماز واجبش را در وقتش بخواند و درست و کامل بجا آورد ، و از دشمنش پنهان کند ، خدای عز و جل ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادی برایش بنویسد ، و هر کس از شما که يك نماز نافله را در وقتش بخواند و کامل ادا کند ، خدا برای او ثواب ده نماز نافله بنویسد . و آنکه از شما کار نیکی انجام دهد ،

و من عمل منکم حسنة ، کتب الله عزّ و جلّ له بها عشرين حسنة و یضاعف الله عزّ و جلّ حسنات المؤمن منکم إذا أحسن أعماله ، و دان بالتقیّة علی دینہ و إمامہ و نفسه ، و أمسک من لسانہ أضعافاً مضاعفة إنّ الله عزّ و جلّ کریم .

قلت : جعلت فداک قد و الله رغبتني في العمل ، و حثتني عليه ، و لكن أحبّ أن أعلم كيف صرنا نحن اليوم أفضل أعمالاً من أصحاب الإمام الظاهر منکم في دولة الحقّ و نحن علی دین واحد ؟ فقال : إنکم سبقتموهم إلى الدخول في دین الله عزّ و جلّ و إلى الصلاة و الصوم و الحجّ و إلى کلّ خير و فقه و إلى عبادة الله عزّ ذکره سرّاً من عدوّکم مع إمامکم المستتر مطيعین له ، صابرين معه ، منتظرين لدولة الحقّ خائفين علی إمامکم و أنفسکم من الملوك الظلمة ، تنتظرون إلى حقّ إمامکم و حقوقکم في أيدي الظلمة ، قد منعوکم ذلك ، واضطروّ و کم إلى حرث الدنيا و طلب المعاش مع الصبر علی دینکم و عبادتکم و طاعة إمامکم و الخوف مع عدوّکم ، فبذلک ضاعف الله عزّ و جلّ لکم الأعمال ، فهنيئاً لکم .

قلت : جعلت فداک فما ترى إذاً أن نكون من أصحاب القائم و يظهر الحقّ و نحن اليوم في إمامتک و طاعتک أفضل أعمالاً من أصحاب دولة الحقّ و العدل ؟ فقال : سبحان الله أمانتک و نحن اليوم

خدای عزوجل برای اوجای آن بیست حسنه نويسد و حسنات مؤمن از شما را خدای عزوجل چند برابر کند ، اگر حسن عمل داشته باشد و نسبت بدین و امام و جان خود بتقیه معتقد باشد و زبان خود را نگه دارد ، همانا خدای عزوجل کریمست .

من عرض کردم قربانت کردم ، بخدا که شما مرا بعمل تشویق فرمودی و برانگیختی ، ولی من دوست دارم بدانم دلیلش چیست که اعمال ما از اعمال اصحاب امامیکه آشکار باشد ، در زمان دولت حق بهتر است ، با وجود اینکه همه یک دین داریم ؟ فرمود : زیرا شما در وارد شدن بدین خدای عزوجل و انجام دادن نماز و روزه و حج و هر کار خیر و دانشی برایشان سبقت دارید ، و نیز نسبت بعبادت خدای - عزذکره - در پنهانی از دشمن با امام پنهان سبقت دارید ، در حالیکه مطیع اوهستید و مثل اوصبر می کنید ، و در انتظار دولت حق می باشید ، و در باره امام و جان خود از سلاطین ستمگر ترس دارید ، حق امام (چون منصب امامت و خمس ) و حقوق خود را ( مانند زکوة و خراج ) در دست ستمگران می بینید که از شما باز می گیرند و شما را بکسب و زراعت در دنیا و طلب روزی ناچار می کنند ، علاوه بر موضوع صبر شما نسبت بدین و عبادتتان و اطاعت از امام و ترس از دشمنان ، بدینجهاتست که خدای عزوجل ثواب اعمال شما را چند برابر فرموده است ، گوارا باد بر شما .

عرض کردم : قربانت کردم ، پس در صورتیکه ما در زمان امامت شما و فرمانبرداری از شما نیکوکارتر و با ثواب بیشتر از اصحاب دولت حق و عدالت باشیم ، شما عقیده ندارید [ آرزو نکنیم ] که

آن يظهر الله تبارك و تعالی الحقّ و العدل في البلاد و يجمع الله الكلمة و يؤلف الله بين قلوب مختلفة ، و لا يعصون الله عزّ و جلّ في أرضه ، و تقام حدوده في خلقه ، و یردّ الله الحقّ إلى أهله فيظهر ، حتّي لا يستخفي بشيء من الحقّ مخافة أحد من الخلق ، أما و الله يا عمّار لا يموت منكم ميّت على الحال التي أنتم عليها إلا كان أفضل عند الله من كثير من شهداء بدر و اُحد فابشروا .

۳ - عليّ بن محمّد ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن أبي أسامة ، عن هشام ؛ و محمّد ابن يحيى ، عن أحمد بن محمّد : عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن أبي حمزة ، عن أبي إسحاق قال : حدّثني الثقة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام أنّهم سمعوا أمير المؤمنين عليه السلام يقول في خطبة له : اللهمّ و إنّي لأعلم أنّ العلم لا يارز كلّهُ ، و لا ينقطع موادّه و إنّك لا تخلي أرضك من حجّة لك على خلقك ، ظاهر ليس بالمطاع أو خائف مغمور ، كيلا تبطل حججك و لا يضلّ أولياؤك بعد إذ هديتهم ، بل أين هم و كم ؟ اولئك الأقلّون عدداً ، و الأعمّون عند الله جلّ ذكره قدرأ ، المتّبعون لقادة الدين : الأئمّة الهادين ، الذين يتأدّبون بآدابهم ، و ينهجون نهجهم

ما اذا صاحب حضرت قائم باشيم و حق ظاهر شود ؟ فرمود : سبحان الله !! شما دوست نداريد كه خداى - تبارك و تعالی - حق و عدالت رادر بلاد ظاهر كند ؟ و وحدت كلمه پديد آورد ؟ و ميان دلهاى پراكنده الفت دهد ؟ و مردم خدا را در روى زمينش نافرمانى نكنند ؟ و حدود خدا در ميان خلقش اجرا شود و خدا حق را باهلش بر گرداند تا حق آشكار شود و از ترس هيچيك از مردم حق پوشيده نگردهد ، ( اينها نتائجهى است بسيار بزرگ و سودمند براى همگان كه از ظهور امام زمان و بر قرارى دولت حق بدست مى آيد و چگونه مى شود كه مسلمان اين آرزو را نداشته باشد ) هان بخدا ، اى عمار ! هر کدام از شما ( شيعیان ) براين حاليكه اكنون داريد ( عبادت باخوف و تقيه ) بمرید از بسيارى از شهداء بدر و اُحد بهتر و برتر است ، پس مژده باد شما را ( از بسيارى از شهداء فرمود ، تا مانند حمزه سيدالشهداء را خارج كند ) .

۳ - ابى اسحاق گوید : جمعى از موثقين اصحاب امير المؤمنين عليه السلام نقل كردند كه شنيديم امير المؤمنين عليه السلام دريكى از خطبه هايش چنين مي فرمود : بار خدايا من ميدانم كه بساط علم و دانش بر چيده نميشود و ما به هايش از ميان نميرود ( يعنى هيچگاه روى زمين را كفو وضالّت محض فرا نميگيرد و هميشه كم و بيش آثارى از توحيد و هدايت يافت ميشود ) و ميدانم كه توروى زمينت را از حجتى بر خلق خالى نساى كه اويا آشكار باشد و فرمانش نبرند ( مانند امير المؤمنين و امام حسن عليه السلام در دوران خلافت خود ) ويا ترسان و پنهان ( مانند امام زمان عليه السلام ) تا حجت تو باطل نگردهد ( و مردم بر توحجت نداشته باشند ) و دوستانت بعد از آنكه هدايتشان فرمودى گمراه نشوند ، ولى آنها كجايند و چقدر ؟ ايشان از لحاظ شماره بسيار اندك و از لحاظ ارزش نزد خداى - جل ذكره - بسيار بزرگند ، ايشان پيرو پيشوايان دين و امامان رهبرند . همان امامانى كه بآدابشان پرورش يافته و براه آنها رفته اند .

فبعد ذلك يهجم بهم العلم على حقيقة الايمان ، فتستجيب ارواحهم لقادة العلم ، ويستلينون من حديثهم ما استوعر على غيرهم ، ويأمنون بما استوحش منه المكذّبون ، وأباه المسرفون أو لك أتباع العلماء صحبوا أهل الدنيا بطاعة الله تبارك وتعالى وأوليائه ودانوا بالتقيّة عن دينهم و الخوف من عدوّهم ، فأرواحهم معلقة بالمحل الأعلى ، فعلماءهم و أتباعهم خرس صمت في دولة الباطل ، منتظرون لدولة الحق وسيحق الله الحق بكلماته ويمحق الباطل ، ها ، ها ، طوبى لهم على صبرهم على دينهم في حال هدتهم ، و يا شوقاه إلى رؤيتهم في حال ظهور دولتهم وسيجمعنا الله وإياهم في جنّات عدن و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذريّاتهم .

اینجاست که علم ودانش ایشانرا بحقیقت ایمان آگاه ساخته و روحشان ندای پیشوایان دانش را لبیک گوید و همان احادیثی که بر دیگران مشکل آید برای ایشان دلنشین باشد و آنچه تکذیب کنندگان ، از آن وحشت دارند و متجاوزان سر باز میزنند انس و الفت دارند . آنها پیرو دانشمندانند ، برای اطاعت خدای تبارک و تعالی و اولیائش با اهل دنیا معاشرت کنند و نسبت بدین و برای ترس از دشمن خویش تقیه را آئین خود سازند ، روحهای ایشان بمقام بالا مربوطست و دانشمندان و پیروانشان در زمان دولت باطل لال و خاموشند و همیشه بانتظار دولت حق نشسته اند ، خداهم با کلمات خود ( ائمه یا آیات قرآن و یا تقدیر خود) حق را ثابت کند و باطل را از میان ببرد .

های : های ، خوشا بحالشان که در زمان صلح و آرامش بردینشان شکیبائی ورزیدند ، هان از اشتیاق بیدیدارشان در زمان ظهور دولتشان ، خدا ما و ایشان و پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع خواهد کرد .

شرح - از جمله اول خطبه شریفه پیداست که خدای قادر و مهربان هیچگاه روی زمین را از وجود حجت و رهبر آثار علم و هدایت خالی نمیگذارد ، منتهی علم و هدایت شدت وضع دارد و امام و رهبر ظاهر و غایب میشود ، مخالفین شیعه میگویند ، امام غائب که ممکن نباشد از او اخذ مسائل دینی کرد ، چه ثمری دارد ولی جوابش اینستکه : همان اعتقاد بوجود امام و حجت خدا امریست مطلوب و رکنی از ارکان دین است ، مانند اشخاصی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و آنحضرت را ندیدند ولی بوجودش اعتقاد داشتند مانند نجاشی و اویس قرنی از اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی است فرموده است : **من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة** کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد ، مرگش مرگ جاهلیت است ، شیعه میگوید ، مراد بامام زمان در این دوران ، **حجة بن الحسن حضرت مهدی علیه السلامست** ، عامه میگویند : مراد بامام زمان هر سلطان و زمامداریست که بر مردم حکومت کند ، چه عادل باشد یا فاسق ولی سخافت و زشتی سخن ایشان بر هیچ خردمندی پوشیده نیست ، زیرا شناختن سلطان ظالم چه تأثیری در ایمان و عقاید دارد تا کسی که او را شناخت و مرد ، چون ، مردم زمان جاهلیت باشد ، بعضی دیگر گفته اند ، مراد بامام زمان قرآنست ولی

## ﴿باب فی الغیبة﴾

۱ - محمد بن یحیی و الحسن بن محمد جمیعاً ، عن جعفر بن محمد الکوفی ، عن الحسن بن محمد الصیرفی ، عن صالح بن خالد ، عن یمان التمار قال : کنا عند ابي عبدالله عليه السلام جلوساً فقال لنا : إن صاحب هذا الأمر غيبة ، المتمسک فيها بدينه كالخارط للقتاد - ثم قال هكذا بيده - فأیکم یمسک شوك القتاد بيده ؟ ثم أطرق ملياً ، ثم قال : إن لصاحب هذا الأمر غيبة ، فليتنق الله عبد و ليتمسک بدينه .

۲ - علي بن محمد ، عن الحسن بن عيسى بن محمد بن علي بن جعفر . عن أبيه ، عن جده عن علي بن جعفر ، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال : إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم عنها أحد ، يا بني إنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع

جوابش اینستکه قرآن که در هر زمانی فرق نمیکنند تا هر قرآنی امام مردم زمان خود باشد ، علاوه بر اینکه اگر مقصود از معرفت قرآن شناختن و یاد گرفتن کلمات و آیات آن باشد ، بسیاری از مسلمین که سواد ندارند جزء کفار محسوب خواهند شد و اگر مقصود تصدیق و عقیده بقرآن باشد ، ما با شما هم عقیده ایم یعنی قرآنرا قبول داریم و نباید بر ما طعنه زنید ، اما پیدا است که همان جواب اول بقدری محکم و متین است که نوبت را باین جواب نمیدهد .

### ﴿در امر غیبت﴾

۱ - یمان تمار گوید : خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بودیم ، به ما فرمود : همانا صاحب الامر را غیبتی است ، هر که در آن زمان دینش را نگه دارد مانند کسی است که درخت خار قنّاد را با دست پتراشد (۱) سپس فرمود : - اینچنین و با اشاره دست مجسم فرمود - کدامیک از شما میتواند خار آندرخت را بدستش نگهدارد ، سپس لختی سر بزر بر انداخت و باز فرمود : همانا صاحب الامر را غیبتی است ، هر بنده‌ئی باید از خدا پروا کند ، و بدین خود بچسبید .

۲ - علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام نقل کند که فرمود : هر گاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود (۲) ، خدا را ، خدا را ، نسبت بدینتان مواظب باشید ، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند ،

(۱) قنّاد : درختی است که خار بسیار دارد و خارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش باین طریقت که یکدست را بالای شاخه محکم گرفته ، بادست دیگر تا پائین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت .

(۲) مراد بهفتمین خود آنحضرت و مراد بفرزند پنجم ، حضرت صاحب الامر عليه السلام است و گویا تعبیر باین جمله بواسطه اشاره و تمریض بطایفه واقفیه است که امام هفتم را صاحب غیبت میدانند و به پنج امام بعد از وی معتقد نیستند .



عن هذا الأمر من كان يقول به ، إنّما هي محنة من الله عزّ و جلّ امتحن بها خلقه ، لو علم آباؤكم و أجدادكم ديناً أصحّ من هذا لاتبعوه ، قال : فقلت : يا سيّدي من الخامس من ولد السابع ؟ فقال : يا بنيّ ؟ عقولكم تصغر عن هذا ، و أحلامكم تضيق عن حمّله ، و لكن إن تعيشوا فسوف تدرّ كونه .

۳ - محمد بن يحيى . عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي نجران ، عن محمد بن المساور عن المفضل ابن عمر قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إيّاكم و التّنويه أما و الله ليغيبنّ إمامكم سنيّاً من دهركم و لتمحصنّ حتّى يقال : مات ، قتل ، هلك ، بأيّ و ادسلك ؟ و لتدمعنّ عليه عيون المؤمنين ، و لتكفّانّ كما تكفّ السفن في أمواج البحر فلا ينجو إلّا من أخذ الله ميثاقه ، و كتب في قلبه الإيمان ، و أيّده بروح منه ، و لترفعنّ اثنتا عشرة راية مشتبهة ، لا يدري أيّ من أيّ قال : فبكيّت ثمّ قلت : فكيف نصنع ؟ فنظر إلى شمس داخلّة في الصّفّة فقال : يا أبا عبد الله ترى

پسر جان (۱) ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدین بامامت هم ازان بر گردند ، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عزوجل که خلقتش را بوسیله آن بیازماید ، اگر پدران و اجداد شما ( امامان و پیغمبران پیشین ) دینی درست تر از این دین سراغ داشتند ، از آن پیروی میکردند ( پس اگر دیگران بواسطه طول غیبت امام از دین برگشتند شما ثابت و پا برجا باشید ) من عرض کردم : آقای من ! پنجمین فرزند هفتمین کیست ؟ فرمود . پسر جان ! عقل شما از درک آن کوچکتر و مغزشما از گنجایش آن تنگتر است ولی اگر زنده باشید بدان خواهید رسید .

۳ - مفضل بن عمر گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : بپرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن ( خصوصیات امر امام دوازدهم عليه السلام ) همانا بخدا که امام شما سالهای سال از روزگار این جهان غایب شود و هر آینه شما در فشار آزمایش قرار گیرید تا آنجا که بگویند : امام مرد ، کشته شد ، بکدام دده افتاد ولی دیده اهل ایمان بر او اشک بارد ، و شما مانند کشتیه های گرفتار امواج دریا متزلزل و سرنگون شوید ، و نجات و خلاصی نیست ، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و بوسیله روحی از جانب خود تقویتش نموده ، همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود ( حق از باطل شناخته نشود ) .

مفضل گوید : من گریستم و عرض کردم : پس ما چکنیم ؟ حضرت بشعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود : ای ابا عبدالله : این آفتاب را میبینی ؟ عرض کردم : آری ، فرمود : بخدا امر ما از این آفتاب روشنتر است ( یعنی علوم و معجزات و اخلاق و کمالات امام زمان عليه السلام برای راهنمایی مردم ) (۱) در عرب رسم است که برادر کوچکتر از نظر تعلق و مهر بانی بنی ( پسر جان ) میگویند و ممکن است خطاب بهمه فرزندان در حضور برادرش بوده باشد .

هذه الشمس؟ قلت نعم، فقال: والله لأمرنا أبين من هذه الشمس.

﴿۱۸۵﴾ ۴ - علي بن إبراهيم، عن محمد بن الحسين، عن ابن أبي نجران، عن فضالة بن أيوب. عن سدير الصيرفي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في صاحب هذا الأمر شياً من يوسف عليه السلام، قال: قلت له: كأنك تذكر حياته أو غيبته؟ قال: فقال لي: وما ينكر من ذلك، هذه الأمة أشباه الخنازير، إن إخوة يوسف عليه السلام كانوا أسباطاً أولاد الأنبياء تاجروا يوسف، و بايعوه و خاطبوه، و هم إخوته و هو أخوهم، فلم يعرفوه حتى قال: أنا يوسف و هذا أخي، فما تنكر هذه الأمة الملعونة أن يفعل الله عز و جل بحجته في وقت من الأوقات كما فعل بيوسف، إن يوسف عليه السلام كان إليه ملك مصر و كان بينه و بين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً، فلو أراد أن يعلمه لقدر على ذلك، لقد سار يعقوب عليه السلام و ولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم إلى مصر، فما تنكره هذه الأمة أن يفعل الله جل و عز بحجته كما فعل بيوسف أن يمشي في أسواقهم و يطأ بسطهم حتى يأذن الله في ذلك له كما أذن ليوسف، قالوا: «أنتك لانت يوسف؟ قال: أنا يوسف».

۵ - علي بن إبراهيم، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن عبد الله بن موسى، عن عبد الله

بحق از آفتاب روشن تر است).

۴ - سدير صيرفي گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود: همانا صاحب الامر عليه السلام شباهتهائی بجناب يوسف عليه السلام دارد، بحضرت عرض کردم: گویا امر زندگی یا امر غیبت آنحضرت را یاد میکنید، فرمود: خوک و شان این امت چه چیز را انکار میکنند؟ همانا برادران يوسف نوادگان و فرزندان پیغمبران بودند و با او (در مصر) تجارت و معامله کردند و سخن گفتند. بعلاوه ایشان برادر او و برادر ایشان بود، با وجود این همه او را نشناختند تا آنکه خودش گفت: «من يوسف و این برادر منست» پس چرا لعنت شدگان این امت انکار میکنند که خدای عز و جل در یک زمانی با حجت خود همان کند که با يوسف کرد. (یعنی او را تا مدتی غایب کند که چون او را ببینند نشناسند).

همانا يوسف سلطان (مشهور و مقتدر) مصر بود و فاصله میان او و پدرش ۱۸ روز راه بود، اگر میخواست پدرش را ببیند میتوانست، ولی یعقوب و فرزندان او پس از دریافت مؤده يوسف، فاصله میان خود و شهر مصر را در مدت نه روز پیمودند. پس این امت چرا انکار میکنند که خدای جل و عز - با حجت خود همان کند که با يوسف کرد، بطوریکه او در بازارهای ایشان راه رود و پا روی فرش آنها گذارد (با وجود این او را نشناسند) تا خدا درباره او اجازه دهد، چنانکه بیوسف اجازه فرمود و آنها گفتند همین تو خود يوسف هستی!! گفت: من يوسف.

۵- زراره گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود: برای آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی

ابن بکیر ، عن زرارة قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن للغلام غيبة قبل أن يقوم ، قال : قلت : و لم ؟ قال : يخاف - و أوماً بيده إلى بطنه - ثم قال : يا زرارة و هو المنتظر ، وهو الذي يشك في ولادته ، منهم من يقول : مات أبوه بلا خلف و منهم من يقول : حمل و منهم من يقول : إنه ولد قبل موت أبيه بستين ، و هو المنتظر غير أن الله عز و جل يحب أن يمتحن الشيعة ، فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة ، [ قال : قلت : جعلت فداك إن أدركت ذلك الزمان أي شيء أعمل ؟ قال : يا زرارة ] إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء « اللهم عرفني نفسك ، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك ، اللهم عرفني رسولك ، فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجبتك ، اللهم عرفني حجبتك ، فإنك إن لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني » ثم قال : يا زرارة لا بد من قتل غلام بالمدينة ، قلت : جعلت فداك أليس يقتله جيش السفيناني ؟ قال : لا و لكن يقتله جيش آل بني فلان يجي ، حتى يدخل المدينة ، فيأخذ الغلام فيقتله ، فإذا قتله بغياً وعدواناً و ظلماً لا يمهلون ، فعند ذلك توقع الفرج إن شاء الله .

است ، عرض کردم : چرا ؟ فرمود : میترسد - و با دست اشاره بشکم خود کرد - ( یعنی میترسد شکمش را پاره کنند ) سپس فرمود : ای زراره ! اوست که چشم براهش باشند ، و اوست که در ولادتش تردید شود : برخی گویند : پدرش بدون فرزند مرد ، و برخی گویند : درشکم مادر بود ( که پدرش وفات یافت و سپس هم بدنیا نیامد ) و برخی گویند : دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش باشند ولی خدای عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید ، در زمان ( غیبت ) است ای زراره که اهل باطل شک میکنند ، زراره گوید : من عرض کردم ، قربانت ، اگر من بآن زمان رسیدم چکار کنم ؟ فرمود : ای زراره : اگر بآن زمان رسیدی ، باین دعا از خدا بخواه : « خدایا خودت را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو خودت را بمن نشناسانی ، من رسالت را نشناسم ( برای اینکه هر کس خدا را شناخت ، بر او لازم میدانند ، که از راه لطف بندگانش راهدایت کند و کسیکه خدا را نشناخت ، فرستاده او را هم نمیشناسد ) خدایا تو پیغمبرت را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن نشناسانی ، من حجت ترا نشناسم ( برای اینکه امام جانشین پیغمبر و دست نشانده او بدستور خداست و مقام و ارزش جانشین مربوط بمقام و ارزش جانشین گذاراست از این جهت شیعه میگوید : امام باید از لحاظ علم و عمل و اخلاق و عصمت مانند پیغمبر باشد ) خدایا حجت خود را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو حجتت را بمن نشناسانی ، از طریق دینم گمراه میشوم .

سپس فرمود : ای زراره ! بناچار جوانی در مدینه کشته میشود ، عرض کردم : قربانت ، مگر لشکر سفینانی او را نمیکشند ؟ فرمود : نه ، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند ، آن لشکر میآید تا وارد مدینه میشود و آن جوان را میکشد و میکشد ، پس چون او را از روی سر کشی و جور و ستم بکشد ، مهلتشان بسر آید ، در آن هنگام امید فرج داشته باش انشاء الله ( مقصود از این جوان گویا همان نفس زکیه است که در علائم ظهور روایت شده است ) .

۶- محمد بن یحیی ، عن جعفر بن محمد ، عن إسحاق بن محمد ، عن یحیی بن المنثری عن عبد الله ابن بکیر ، عن عبید بن زرارۃ قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : يفقد الناس إمامهم ، يشهد المومس فيراهم ولا يرونه .

۷- علي بن محمد ، عن عبد الله بن محمد بن خالد قال : حدّثني منذر بن محمد بن قابوس عن منصور بن السندی ، عن أبي داود المسترق ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن مالك الجهني ، عن الحارث بن المغيرة ، عن الأصبع بن نباتة قال : أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكراً أينكت في الأرض ، فقلت : يا امير المؤمنين ! مالي أراك متفكراً تنكت في الأرض ، أرغبة منك فيها ؟ فقال : لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قطّ و لكنني فكّرت في مولود يكون من ظهري ، الحادي عشر من ولدي ، هو المهدي الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً ، تكون له غيبة و حيرة ، يضل فيها أقوام و يهتدي فيها آخرون فقلت : يا أمير المؤمنين ! و كم تكون الحيرة و الغيبة ؟ قال : ستّة أيام أو ستّة أشهر أو ست سنين ، فقلت : و إن هذا لكائن ؟ فقال : نعم كما أنّه مخلوق و أنّي لك بهذا الأمر يا أصبع ! أو لك خيار هذه الأمة مع خيار أبرار هذه العترة ، فقلت : ثمّ ما يكون بعد ذلك ؟ فقال : ثمّ يفعل الله ما يشاء فإنّ له بداءات و إرادات و غايات و نهايات .

۶- عبید بن زرارۃ گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : مردم امام خود را نیابند ( گمشده و ناپیدا دانند ) امام در موسم حج حاضر شود و مردم را ببینند ولی آنها او را نبینند .

۷- اصبع بن نباته گوید : خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آدمم و دیدم آنحضرت متفکر است و زمین را خط میکشد ، عرض کردم : ای امیر مؤمنان ! چرا شما را متفکر میبینم و زمین خط میکشی ، مگر بآن ( خلافت در روی زمین ) رغبت کرده ای ؟ فرمود : نه ، بخدا ، هرگز روزی نبوده که بخلافت یا ببد نیارغبت کنم ، ولی فکر می کردم درباره مولودیکه فرزند یازدهم من است ، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند ، چنانکه از جور و ستم پر شده باشد . برای او غیبت و سرگردانی است ( هر زمانی در شهری بسر می برد ) که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند ، عرض کردم : یا امیر المؤمنین ، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است ؟ فرمود : شش روز یا شش ماه یا شش سال ، عرض کردم : این امر ( غیبت و سرگردانی ) شدنی است ؟ ! ! فرمود : آری چنانکه خود او خلق شدنی است ( غیبتش هم قطعی و مسلم است ) ولی ای اصبع تو کجا و این امر ؟ آنها ( که زمان غیبت را درک میکنند ) نیکان این امت با نیکان این عترت ( خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ) اند ، عرض کردم : پس از آن چه میشود ؟ فرمود : پس از آن هر چه خدا خواهد می شود ، همانا خدا را . بداهات و اراده ها و غايات و پايانهاست .

شرح- راجع بمدت غیبت که در این روایت بطور تردید بیان شده است ، علامه مجلسی ( ره ) میگوید :

۸- علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن حنان بن سدير ، عن معروف بن خربوذ ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : إنما نحن كنجوم السماء ، كلما غاب نجمٌ طلع نجمٌ ، حتى إذا أشرتم بأصابعكم وملتّم بأعناقكم ، غيب الله عنكم نجمكم ، فاستوت بنو عبدالمطلب ، فلم يُعرف أي من أيّ ، فاذا طلع نجمكم فاحمدوا ربكم .

﴿ ۱۹۰ 》 ۹- محمد بن يحيى ، عن جعفر بن محمد ، عن الحسن بن معاوية ، عن عبدالله بن جبلة ، عن عبدالله بن بكير ، عن زرارة قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : إن للقائم عليه السلام غيبة قبل أن يقوم ، قلت : و لم ؟ قال : إنّه يخاف - و أوما بيده إلى بطنه - يعني القتل .

۱۰- علي بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن ابي عمير ، عن ابي أيوب الخزاز ، عن محمد بن مسلم قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : إن بلغكم عن صاحب هذا الأمر غيبة فلا تنكروها .

۱۱- الحسين بن محمد و محمد بن يحيى : عن جعفر بن محمد ، عن الحسن بن معاوية ، عن عبدالله

ممکن است مقصود این باشد که در مقدار غیبت امام بدا حاصل شده است ، چنانچه در آخر روایت میفرماید ، **فان لله بداءات** و ممکن است بیان مقدار سرگردانی و عدم تعیین تکلیف باشد و استقرار غیبت پس از آن مدت باشد و از محدث استرآبادی (ره) نقل میکنند که مراد اینستکه آحاد مدت غیبت شش است و ظهور آنحضرت در هفتمین است و کلمه « نیکان این عترت » اشاره بر جمت ائمه دیگر دارد و بداهای خدایتعالی مربوط بامتداد غیبت و زمان ظهور آنحضرتست که بواسطه مصالح بزرگی که برخی از آنها بعداً ذکر میشود ، از خلق پنهان شده است ، وارادهای او از لحاظ اظهار و پنهان داشتن از خلق و غیبت و ظهور آنحضرتست ، و غایات منافع و مصالحی است که در این امور است و نهایات از نظر پایان غیبت آنحضرتست از لحاظ آنچه از نظر بدا برای مردم ظاهر می شود .

۸- معروف بن خربوذ گوید امام باقر عليه السلام فرمود : ما ائمه مانند اختران آسمانیم که هر گاه اخترى غروب کند ، اختر دیگری طالع شود ، ( هر گاه امامی بمیرد ، امامی دیگر جانشینش شود ) تا زمانیکه با انگشت اشاره کنید و گردن بسوی کج کنید ( یعنی تقیه راترك کنید و امر امامتش را شهرت دهید ) خدا اخترش را از شما پنهان کند و فرزندان عبدالمطلب مساوی شوند و امام از غیر امام شناخته نشود ، پس چون اختر شما طالع شد ، ( امامتان ظاهر شد ) پروردگارتان را سپاس گوئید .

۹- زراره گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : همانا برای حضرت قائم عليه السلام پیش از آنکه ظهور کند غیبتی است ، عرض کردم : برای چه ؟ فرمود : زیرا او میترسد - و بادست اشاره بشکمش فرمود - یعنی از کشته شدن میترسد .

۱۰- محمد بن مسلم گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : اگر خبر غیبت صاحب الامر بشما رسید منکر آن نشوید .

ابن جبلة . عن إبراهيم بن خلف بن عباد الأنماطي ، عن مفضل بن عمر قال : كنت عند أبي عبد الله عليه السلام و عنده في البيت اُناس فظننت أنه إنما أراد بذلك غيري ، فقال : أما والله ليغيبن عنكم صاحب هذا الأمر و ليخملن هذا حتى يقال : مات ، هلك ، في أي وادسلك ؟ و لتكفأن كما تكفأ السفينة في أمواج البحر ، لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه ، و كتب الايمان في قلبه و أيده بروح منه و لترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري أي من أي ، قال : فبكيت ، فقال : ما يبكيك يا أبا عبد الله ؟ فقلت : جعلت فداك كيف لأبكي وأنت تقول : اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري أي من أي ! قال : و في مجلسه كوة تدخل فيها الشمس فقال . أبيتة هذه ؟ فقلت : نعم ، قال : أمرنا أين من هذه الشمس .

۱۲ - الحسين بن محمد ، عن جعفر بن محمد ، عن القاسم بن إسماعيل الأنباري ، عن يحيى ابن المثنى ، عن عبد الله بن بكير ، عن عبيد بن زرارة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : للقائم غيبتان يشهد في إحداها المواسم ، يرى الناس ولا يرونه .

۱۳ - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ؛ و محمد بن يحيى وغيره ، عن أحمد بن محمد ؛ و علي بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن أبي حمزة ، عن أبي إسحاق

۱۱ مفضل بن عمر گوید : خدمت امام صادق عليه السلام بودم ، و در اتاق مردم دیگری هم نزدش بودند ، که من گمان کردم روی سخنش با دیگری است ، امام فرمود ، همانا بخدا که صاحب الامر از میان شما پنهان شود و گمنام گردد ، تا آنجا که گویند ، او مسرد ، هلاک شد ، در کدام دره افتاد ، و شما مانند کشتی گرفتار امواج دریا ، متزلزل و واژگون شوید ، و نجات نیابید جز کسیکه خدا از او پیمان گرفته و ایمان رادر دلش ثبت کرده و او را باروحی از جانب خود تقویت نموده ، و همانا دوازده پرچم مشتبّه برافراشته گردد که هیچیک از دیگری شناخته نشود ( حق از باطل مشخص نکرده ) زاراه گوید : من گریه کردم ، امام فرمود : چه ترا بگریه آورد ، ای ابا عبد الله ؟ عرض کردم ، قربانت چگونه نگریم که شما میفرمائید : دوازده پرچم مشتبّه است و هیچیک از دیگری شناخته نشود ، زاراه گوید : در مجلس آنحضرت سوراخی بود که از آنجا آفتاب مینابید ، حضرت فرمود : این آفتاب آشکار است ؟ گفتم : آری ، فرمود : امر ما از این آفتاب روشن تر است .

۱۲ - امام صادق عليه السلام فرمود : حضرت قائم عليه السلام را دو غیبت است ( غیبت صغری و غیبت کبری ) در یکی از آن دو غیبت ( کبری ) در مواقع حج حاضر شود ، و مردم را ببیند ولی مردم او را نبینند ( اما در غیبت صغری ، خواص اصحاب او را میدیدند و میشناختند ) .

۱۳ - یکی از اصحاب امیر المؤمنین عليه السلام که مورد اطمینانست گوید : این سخن را امیر المؤمنین عليه السلام روی منبر مسجد کوفه فرموده و از او بیاد مانده است : بار خدایا ! همانا ناچار حجت‌هایی از جانب تو

السبيعي، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام ممن يوثق به، إن أمير المؤمنين عليه السلام تكلم بهذا الكلام و حفظ عنه و خطب به على منبر الكوفة: اللهم إنه لا بد لك من حجج في أرضك، حجّة بعد حجّة على خلقك، يهدونهم إلى دينك، و يعلمونهم علمك كيلا يتفرّق أتباع أوليائك، ظاهر غير مطاع، أو مكنتم يترقب، إن غاب عن الناس شخصهم في حال هدتهم فلم يغب عنهم قديم مبعوث علمهم، و آدابهم في قلوب المؤمنين مثبتة، فهم بها عاملون.

و يقول عليه السلام في هذه الخطبة في موضع آخر: فيمن هذا؟ و لهذا يارز العلم إذا لم يوجد له حمله يحفظونه و يروونه، كما سمعوه من العلماء و يصدقون عليهم فيه، اللهم فإني لأعلم أن العلم لا يارز كله و لا ينقطع مواده وإنك لا تخلي أرضك من حجّة لك على خلقك، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور كيلا تبطل حججتك و لا يضلّ أولياؤك بعد إذ هديتهم بل أين هم و كم هم؟ أولئك الأقلون عدداً، الأعموم عند الله قدراً.

﴿۸۹۵﴾ ۱۴ - علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن موسى بن القاسم بن معاوية البجلي عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «قل أرايتم إن أصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين» قال: إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بامام جديد.

روی زمینت لازمست، که یکی پس از دیگری برای (راهنمائی) خلقت بیایند و ایشانرا بدینت رهبری کنند. و علم ترا بآنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده نشوند. آن حجّت یا ظاهر است و فرمانروائی نمیکند [فرمانش نمیبرند] و یا پنهانست و انتظارش را میکشند، اگر در حال صلح (مبارکه جنگ میان مسلمین و کفار) پیکر و شخص آن حجج از مردم پنهان باشد، دانش دیرین و ثابت [منتشر] ایشان از مردم پنهان نیست، و آدابشان در دلهای مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند.

**و در جای دیگر از همین خطبه میفرماید:** ولی این (عمل بآداب ایشان) در چه کسانست (یعنی چقدر عده آنها کمست) از اینجهت است که بساط علم برچیده شود، زمانیکه دانشمندانیکه دانش را نگهداری میکنند و آنرا چنانکه از علماء شنیده، روایت مینمایند و ایشان را در آن باره تصدیق میکنند یافت نشوند. بار خدایا من میدانم که بساط علم برچیده نمیشود و مایه هایش از میان نمیرود و تو زمینت را از حجّتی برای خلقت خالی نمیکذاری، چه آشکار و غیر مطاع یا ترسان و پنهان باشد، تا حجّت تو باطل نشود و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نگردند، ولی کجایند ایشان و چقدرند ایشان؟ آنها کمترین شماره و بالاترین مقام را نزد خدا دارند. (بحديث ۸۸۱ رجوع شود).

۱۴ - موسی بن جعفر عليه السلام درباره قول خدای عز و جلّ: «بگو بمن بگوئید اگر آب شما بزمین فرورد کی برای شما آب روان می آورد - ۳۰ سوره ۶۷ -» فرمود: زمانی که امام شما غایب شود، کیست (غیر خدا) که برای شما امام تازه ای آورد؟ (امام غایب شما را ظاهر کند تا از علومش که چون چشمه

۱۵ - عدّه من أصحابنا؟ عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن أبي أيوب الخزاز عن محمد بن مسلم قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إن بلغكم عن صاحبكم غيبة فلا تنكروها .

۱۶ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن علي الوشاء ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة و لا بد له في غيبته من عزلة ، ونعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من وحشة .

۱۷ - و بهذا الاسناد ، عن الوشاء ، عن علي بن الحسن عن أبان بن تغلب قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : كيف أنت إذا وقعت البطشة بين المسجدين ، فيأرزالعلم كما تآرزالحيّة في حجرها و اختلفت الشيعة و سمى بعضهم بعضاً كذّابين ، و تغل بعضهم في وجوه بعض ؟ قلت : جعلت فداك ما عند ذلك من خير ، فقال لي : الخير كلّهُ عند ذلك - ثلاثاً ..

۱۸ - و بهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه محمد بن عيسى ، عن ابن بكير ، عن زرارة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إن للقائم غيبة قبل أن يقوم ، إنه يخاف - و أوماً بيده إلى بطنه - يعني القتل .

﴿ ۹۰۰ ۱۹ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن ابن محبوب ، عن إسحاق بن عمار ،

صاف جاريست استفاده كنيد .)

۱۵ محمد بن مسلم گوید . شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : اگر خبر غیبت صاحبتان بشما رسید منکر آن نشوید .

۱۶ - بناچار صاحب الامر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند ، چه خوب منزلت مدینه (گویا آنحضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد) و در سی وحشتی نیست ( یعنی آن - حضرت همراه ۳۰ یا ۲۹ نفر از اصحاب و موالیان خود میباشد و این عده اگر چه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند ) .

۱۷ - ابان بن تغلب گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : چگونه باشی ( عقیده تو چیست نسبت به ) زمانی که حمله سختی میان دو مسجد واقع شود ( اشاره به جنگ و پیش آمد مهمی دارد که میان مسجد کوفه و سهله یا مکه و مدینه واقع میشود ) و علم و دانش مانند ماریکه بسوراخ خود میرود ، نور دیده شود ، و میان شیعیان اختلاف افتد و یکدیگر را دروغگو خوانند و بصورت هم تف اندازند ، عرض کردم : قربانت ، در چنان وضعی خیری نیست ، حضرت سه مرتبه فرمود : تمام خیر در آن وضع است ( زیرا مردم امتحان میشوند و امام زمان عليه السلام ظهور میکند ) .

۱۸ - امام صادق عليه السلام میفرمود : حضرت قائم پیش از آنکه قیام کند غایب شود ، زیرا او میترسد - و با دست اشاره بشکمش فرمود - یعنی از کشته شدن میترسد .

۱۹ - امام صادق عليه السلام فرمود : برای حضرت قائم عليه السلام دو غیبت است : یکی کوتاه و دیگری دراز ،



قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : للقاء غيبتان : إحداهما قصيرة والأخرى طويلة ، الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته ، والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه .

۲۰ - محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس ، عن الحسن بن علي الكوفي ، عن علي بن حسان عن عمه عبد الرحمن بن كثير ، عن مفضل بن عمر قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : لصاحب هذا الأمر غيبتان : إحداهما يرجع منها إلى أهله والأخرى يقال : هلك ، في أي وادسلك ، قلت : كيف نضغ إذا كان كذلك ؟ قال : إذا ادعأها مدع فأسألوه عن أشياء يجيب فيها مثله .

۲۱ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن جعفر بن القاسم ، عن محمد بن الوليد الخزاز عن الوليد بن عقبة ، عن الحارث بن زياد ، عن شعيب ، عن أبي حمزة ، قال دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له : أنت صاحب هذا الأمر ؟ فقال : لا ، فقلت : فولدك ؟ فقال : لا ، فقلت : فولدك هو ؟ قال : لا ، فقلت : فولد ولد ولدك ؟ فقال : لا ، قلت : من هو ؟ قال : الذي يملأها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً ، على فترة من الأئمة ، كما أن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث على فترة من الرسل .

۲۲ - علي بن محمد ، عن جعفر بن محمد ، عن موسى بن جعفر البغدادي ، عن وهب بن شاذان ، عن الحسن بن أبي الربيع ، عن محمد بن إسحاق ، عن أم هانئ قالت : سألت أبا جعفر

در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آنحضرت خبر ندارند ، و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند ( مقصود از دوستان مخصوص خادمان و اهل بیت آنحضرت و یا همان ۳۰ نفری است که در سه روایت پیش ذکر شد ) .

۲۰ - مفضل بن عمر گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود برای صاحب الامر دو غیبت است ، در نخستین آنها بسوی خانواده اش مراجعت میکند . و در دیگری مردم میگویند : هلاک شد و در کدام وادی افتاد : عرض کردم : اگر چنان شد . ما چکنیم ؟ فرمود : هر گاه کسی مدعی امامت شد ، مسائلی از او پرسید که مثل امام جواب دهد ( اگر پاسخ درست نکفت ، او امام نیست ) .

۲۱ - ابو حمزه گوید : خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم و عرض کردم : صاحب الامر شماست ؟ فرمود نه ، گفتم : پسر شماست ؟ فرمود : نه . گفتم : پسر پسر شماست ؟ فرمود : نه ، گفتم : پسر او کیست ؟ فرمود : همان کسی است که زمین را پراز عدالت کند ، چنانکه پرازستم و جور شده باشد ، او در زمان پیدا نبودن امامان بیاید ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان پیدا نبودن رسولان مبعوث شد .

۲۲ - ام هانی گوید : از حضرت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام راجع بقول خدا یتعالی « و سوگند بستارگان غروب کننده ، همان سیارات نهان شونده » ۱۵ و ۱۶ سوره ۸۱ ، پرسیدم ، فرمود :

عنه بن علي عليه السلام ، عن قول الله تعالى : « فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس » قالت : فقال :  
 إمام يخنس سنة ستين و مائتين ، ثم يظهر كالشهاب يتوقد في الليلة الظلماء ، فان أدركت زمانه  
 قرّت عينك .

۲۳ - عدّة من أصحابنا ، عن سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن الحسن ، عن عمر بن يزيد ،  
 عن الحسن بن الربيع الهمداني قال ، حدّثنا محمد بن إسحاق ، عن أسيد بن ثعلبة ، عن أمّ  
 هانيء قالت : لقيت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام فسألته ، عن هذه الآية « فلا أقسم بالخنس  
 الجوار الكنس » قال : الخنس إمام يخنس في زمانه عند انقطاع من علمه عند الناس سنة ستين  
 و مائتين ، ثم يبدو كالشهاب الواقد في ظلمة الليل ، فان أدركت ذلك قرّت عينك .

﴿ ۹۰۵ ﴾ ۲۴ - علي بن محمد ، عن بعض أصحابنا ، عن أيّوب بن نوح . عن أبي الحسن الثالث  
عليه السلام قال : إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقّعوا الفرج من تحت أقدامكم .

۲۵ - عدّة من أصحابنا ، عن سعد بن عبدالله ، عن أيّوب بن نوح قال : قلت لأبي الحسن

آن امامی است که در سال ۲۶۰ غایب شود ، سپس مانند شعله ای در شب تاریک فروزان شود ، اگر زمان  
 او را درک کنی چشمت روشن شود .

۲۳ - ام هانیء گوید : ابا جعفر محمد بن علی عليه السلام را ملاقات کردم و راجع بآیه « ۱۵ و ۱۶ سوره  
 ۸۱ » از آنحضرت سؤال کردم ، فرمود : خنس ( ستارگان غروب کننده ) امامی است که در زمان خود  
 هنگامیکه مردم از وجود او خبر ندارند [ برخی از علمش از مردم گرفته شود ] پنهان میشود ، در سال ۲۶۰  
 سپس مانند شعله درخشان در شب تاریک ظاهر میشود ، اگر آن زمان را درک کنی چشمت روشن شود .

شرح - غیبت و ظهور امام زمان عليه السلام در این دو روایت تشبیه بغروب و طلوع ستاره شده است که در  
 روز نهار و در شب آشکار میشود ، شب تاریک کنایه از فراموشی ستم و جهالت است جهان بشریت را و سال ۲۶۰  
 سال وفات امام حسن عسکری و غیبت امام دوازدهم علیهما السلامست .

۲۴ - ابوالحسن سوم ( امام هادی ) علیه السلام فرمود : هر گاه پیشوای شما [ دانش شما ] از میان  
 شما برداشته شود ، از زیر پای خود منتظر فرج باشید .

شرح - این روایت سه گونه معنی میشود : ۱ - هر گاه امام شما غایب شد ، همیشه و در هر حال مثل اینکه  
 چیزی را باسانی از زیر پای خود برمیگیرید . انتظار فرج داشته باشید ، اگر چه فرج و ظهور امام نزد  
 خدا دور باشد ، ۲ - هر گاه علوم و معارف دینی از میان شما برخیزد و جهالت و بی خبری فراگیرد  
 بدانید که فرج نزدیکست ۳ - هر گاه امام شما غایب شود سر بزیر اندازید و گوشه گیری و شکیبائی ورزید  
 که شکیبائی کلید فرج و گشایش است .

۲۵ - ایوب بن نوح گوید بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : من امیدوارم که شما صاحب الامر

الرضا عليه السلام : إنني أرجو أن تكون صاحب هذا الأمر ، و أن يسوقه الله إليك بغير سيف ، فقد بويع لك و ضربت الدراهم باسمك ، فقال : ما منّا أحدٌ إختلفت إليه الكتب ، و أشير إليه بالأصابع ، و سئل عن المسائل ، و حملت إليه الأموال ، إلا اغتيل أومات على فراشه . حتى يبعث الله لهذا الأمر غلاماً منّا ، خفي الولادة والمنشأ ، غير خفي في نسبه .

۲۶ - الحسين بن محمد وغيره ، عن جعفر بن محمد ، عن علي بن العباس بن عامر ، عن موسى بن هلال الكندي ، عن عبدالله بن عطاء ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : إن شيعتك بالعراق كثيرة و الله ما في أهل بيتك مثلك ، فكيف لا تخرج ؟ قال : فقال يا عبدالله بن عطاء قد أخذت تفرش أذنك للنوکی إي و الله ما أنا بصاحبكم ، قال : قلت له : فمن صاحبنا ؟ قال : انظروا من عمي على الناس ولادته ، فذاك صاحبكم إنه ليس منّا أحد يشار إليه بالأصبع ويمضغ بالأسن إلا مات غيضاً أو رغم أنفه .

۲۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن أبي عمير عن هشام ابن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : يقوم القائم و ليس لأحد في عتقه عهدٌ و لا عقدٌ ولا بیعة .

۲۸ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن الحسن بن علي العطار ، عن جعفر بن محمد ، عن منصور ، عن من ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت : إذا أصبحت و

باشید ، و خدا امر امامت را بدون شمشیر و خونریزی بشما رساند ، زیرا برای شما (بولايت عهدی مأمون) بیعت گرفته شده و بنام شما سکه زده اند ، حضرت فرمود : هیچکس از ما خاندان نیست که مکاتبات داشته باشد و با انگشت بسویش اشاره کنند و از او مسئله پرسند و اموال برایش برند ، جز اینکه یا ترور شود و یا در بستر خود بمیرد ( یا با شمشیر کشته شود و یا با زهر ) تا زمانی که خدا برای این امر ( امامت ) کودکی را از ما خاندان مبعوث کند که ولادت و وطن او نهانست ولی نسبت و دودمانش نهان نیست .

۲۶ - عبدالله بن عطا گوید : امام باقر علیه السلام عرض کردم : شیعیان شما در عراق بسیارند و بخدا مانند شما هم در خاندان کسی نیست ، پس چرا خروج نمیکنی ؟ فرمود : ای عبدالله بن عطا ! تو گوهایت را برای بیخردان میگستری ( هر سخنی را از هر نادانی باور میکنی ) بخدا که من صاحب شما نیستم ، گوید عرض کردم : پس صاحب ما کیست ؟ فرمود : بنگرید هر که ولادتش از مردم نهان گشت او صاحب شماست ، همانا کسی از ما خاندان نیست که انگشت نما شود میان دهان مردم افتد ( مشهور و معروف گردد ) ، جز اینکه مرگش یا از خون دل خوردن و یا از بینش بچاک مالیده شدن باشد .

۲۷ - امام صادق علیه السلام فرمود : قائم ما قیام میکند و در گردن او برای هیچکس پیمان و قرار داد و بیعتی نیست .

۲۸ - منصور از مردی نقل میکند که او امام صادق علیه السلام عرض کرد : هر گاه روز راصبح و شام کنم و امامی را که از او پیروی کنم نبینم چکنم ؟ فرمود : آنکه را باید دوست داشته باشی دوست بدار و

أُمسیت لا أرى إماماً أئتمُّ به ما أصنع؟ قال: فأحبُّ من كنت تحبُّ و ابغض من كنت تبغض، حتّى يظهره الله عزٌّ و جلٌّ.

﴿۹۱۰﴾ ۲۹ - الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدّثنا عثمان بن عیسی، عن خالد ابن نجیح، عن زرارة بن أعین قال: قال أبو عبد الله عليه السلام، لا بدّ للغلام من غیبة، قلت: و لم قال: يخاف - و أوماً بيده إلى بطنه - و هو المنتظر، و هو الذي يشكُّ الناس في ولادته، فمنهم من يقول: حمل، و منهم من يقول: مات أبوه و لم يخلف و منهم من يقول: ولد قبل موت أبيه بسنتين قال زرارة: فقلت: و ما تأمرني لو أدركت ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا الدعاء: «اللهمَّ عرّفني نفسك فإنك إن لم تعرّفني نفسك لم أعرفك، اللهمَّ عرّفني نبيّك، فإنك إن لم تعرّفني نبيّك لم أعرفه قطُّ»، اللهمَّ عرّفني حجّتك فإنك إن لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني» قال أحمد بن الهلال: سمعت هذا الحديث منذ ستّ و خمسين سنة.

آنکرا باید دشمن بداری دشمن بدار (تولی و تبری را از دست مده) تا خدای عزوجل او را ظاهر کند.

۲۹- زرارة بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آن جوان ناچار غیبت میکند عرض کردم: چرا؟ فرمود: میترسد - و بادست اشاره بشکمش کرد - (یعنی میترسد او را بکشند) و اوست که چشم بر ایش باشد و او است که مردم در ولادتش تردید میکنند. برخی گویند: در شکم مادرش بود (که پدرش مرد) بعضی گویند: پدرش مرد و فرزندی نکذاشت و بعضی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد.

زراره گوید: من عرض کردم: چه دستور میفرمائی اگر من با آن زمان رسیدم، فرمود: خدا را با این دعا بخوان: خدایا خودت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو خودت را بمن نشناسانی، من ترا نخواهم شناخت، خدایا پیغمبرت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن نشناسانی من هرگز او را نشناسم. خدایا تو حجّت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو حجّت را بمن نشناسانی از طریقہ دینم گمراه میشوم احمد بن هلال (که بادی واسطه از زراره نقل میکند) گوید، من این حدیث را ۵۶ سال پیش شنیده‌ام.

شرح - مقصود احمد بن هلال اینست که من این حدیث را پنج سال پیش از ولادت امام عصر علیه السلام شنیده‌ام پس احتمال جعل و دروغ در آن راه ندارد و نیز اخبار مربوط بغیبت آنحضرت و اوصاف و شمائلش پیش از ولادت آنحضرت در زمان پدر و جدش و بلکه از زمان پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما شیوع داشته و طبق آن بوقوع پیوسته است، شیوع این اخبار بعدی بوده که طایفه کیسانیه گفتند: ابن الحنفیه همان امام زمان است که غایب شده است و طایفه ناووسیه و همطوره نسبت با امام صادق و امام کاظم علیهما السلام این عقیده را ابداع کردند. و محدثین شیعه اخبار مربوط با امام زمان علیه السلام را از پیغمبر اکرم و ائمه هدی بترتیب نقل کرده و در کتب خود آورده‌اند. یکی از محدثین موثق شیعه حسن بن محبوب زراد است که کتاب مشهور و معروف مشیخته را بیش از صد سال جلوتر از غیبت نوشته است و اخبار او

۳۰ - أبو علي الأشعري ، عن محمد بن حسان ، عن محمد بن علي ، عن عبدالله بن القاسم عن المفضل بن عمر ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « فإذ انقروا في الناقور » قال : إنّ منّا إماماً مظفراً مستتراً ، فإذا أراد الله عزّ ذكره إظهار أمره ، نكت في قلبه نكته فظهر فقام بأمر الله تبارك وتعالى .

۳۱ - محمد بن يحيى ، عن جعفر بن محمد ، عن أحمد بن الحسين ، عن محمد بن عبدالله عن محمد ابن الفرج قال : كتب إليّ أبو جعفر عليه السلام إذا غضب الله تبارك وتعالى على خلقه نحنًا عن جوارهم .

### ﴿ باب ﴾

﴿ ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في أمر الامامة ﴾

۱ - عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن سلام بن عبدالله و محمد بن

پس از سالها بدون اختلاف بوقوع پیوسته است و نیز از غیبت صغری و کبری خبر داده و چنانکه خبر داده اتفاق افتاده است ( صفحه ۲۵۰ - ۲۵۱ مرآت العقول مراجعه شود ) .

۳۰ - مفضل بن عمر گوید : امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « زمانیکه در صور دمیده شود ۸ سوره ۷۴ - » فرمود : همانا امام پیروز و پنهان از ما خاندانست و چون خدای عزذکره اراده کند که امر او را ظاهر سازد ، در دلش نکته‌ای گذارد ، سپس ظاهر شود و با امر خدای تبارک و تعالی قیام کند .

شرح - آیه شریفه راجع بدمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر علیه السلام بآن تشبیه و تأویل فرموده است .

۳۱ - محمد بن فرج گوید : امام باقر علیه السلام بمن نوشت : زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند ، ما را از مجاورت آنها دور کند . ( پس غیبت امام علیه السلام زمان دلیل خشم خداست بر بندگانش ) .

﴿ آنچه ادعای امامت راستگو را از دروغگو معلوم میکند ﴾

توضیح - در این باب مرحوم کلینی قده روایاتی را ذکر میکند که شامل امتیازات و خصائص امام علیه السلام است و از غیر امام ساخته نیست ، قسمتی از این روایات مربوط بمعجزه و خرق عادتست که متکلمین شیعه راجع باین موضوع کتابها نوشته و فرق معجزه را با سحر و شعبده و راه استدلال بآنرا برای اثبات نبوت و امامت توضیح داده اند ، برخی دیگر مشتمل بر جواب مسائل علمی و مطالب غامض و مشکلی است که حل آنها و پاسخ دادن درست و صحیحش از عهده افراد معمولی خارجست ، زیرا آن علوم بکلی در مکتبهای بشری تدریس نمیشود و شخص امام و پیغمبر هم برای فرا گرفتن آنها نزد هیچ استادی زانو نزده و تعلم نکرده است ، و علم و دانش او تنها از سرچشمه علم لدنی و افاضات الهامی منشعب گشته است .  
ما این موضوع را در جلد اول ص ۳۰۰-۳۰۳ توضیح بیشتری دادیم .

الحسن و علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، و أبو علی الأشعري ، عن محمد بن حسان جميعاً عن محمد بن علی ، عن علی بن أسباط ، عن سلام بن عبدالله الهاشمي ، قال محمد بن علی ، و قد سمعته منه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : بعث طلحة و الزبير رجلاً من عبدالقيس يقال له : خدّاش إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه ، و قالوا له : إنّنا نبعثك إلى رجل طال ما كنّا نعرفه و أهل بيته بالسحر و الكهانة ، و أنت أوثق من بحضرتنا من أنفسنا من أن تمتنع من ذلك ، و أن تحتاجه لنا حتّى تتفقه علی أمر معلوم ، و اعلم أنّه أعظم الناس دعوى فلايكسر نك ذلك عنه ، و من الأبواب التي يخدع الناس بها الطعام و الشراب و العسل و الدهن و أن يخالي الرّجل ، فلا تأكل له طعاماً ، و لا تشرب له شرباً ، و لا تمسّ له عسلاً و لا دهناً و لا تخل معه و احذر هذا كلّ منه و انطلق علی بركة الله ، فاذا رأيته فاقرأ آية السخرة ، و تعوذ بالله من كيد و كيد الشيطان فاذا جلست إليه فلا تمكّن من بصرك كلّ و لا تستأنس به ، ثمّ قل له : إنّ أخويك في الدين و ابني عمك في القرابة يناديانك القطيعة ، و يقولان لك : أما تعلم أنّنا تركنا الناس لك و خالفنا عشائرنا فيك منذ قبض الله عزّ و جلّ محمداً ﷺ فلما نلت أدنى مال ؟ ضيقت حرمتنا و قطعت

برخی دیگر از این روایات متضمن پیشگوئیهها و علوم غیبی است که حدس و نظر افراد بشر هر چند تیز و دورین باشد بآن نمیرسد و از طرفی هم بسر حد علوم غیبی که مختص خدای تعالی است نمیرسد . این موضوع را هم ما ذیل حدیث ۶۵۹ و ۶۶۸ جلد اول تاحدی تشریح کردیم .

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : طلحه و زبیر مردی از طایفه عبدالقیس را که خدّاش ( بروزن کتاب ) نام داشت خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرستادند و باو گفتند : ما ترا بسوی مردی میفرستیم که خود اوو خاندانش را از دیر زمان بجادوگری و غیب گوئی می شناسیم و در میان اطرافیان ما ، تواز خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که آنرا از او نپذیری و باو مخاصمه کنی تا حقیقت امر بر تو معلوم گردد [ تا حق را باو بفهمانی ] و بدانکه ادعای او از همه مردم بیشتر است ، مبدا ادعای او بتو شکستی وارد کند . و از جمله راههاییکه مردم را با آن گول میزند ، آوردن خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن بامردمست ، پس طعامش را نخورد و شرابش را میاشام و بعسل و روغنش دست نزن و باو در خلوت منشین ، از همه اینها بر حذر باش و بیاری خدا حرکت کن و چون چشمت باو افتاد آیه سخره ( ۵۴ سوره ۷ ) را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان بخدا پناه بر ، و چون حضورش نشستی ، تمام نگاهت را باو متوجه مکن و با او انس مگیر .

آنگاه باو بگو : همانا دو برادر دینی و دو پسر عموی نسبت ترا سوگند میدهند که قطع رحم نکنی [ ترا بقطع رحم سوگند میدهند ] و بتو میگویند : مگر تو نمیدانی که ما از روزیکه خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد ، بخاطر تو مردم راها کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم ( یعنی بخاطر توبا

رجاءنا ، ثمّ قد رأيت أفعالنا فيك و قدرتنا على النأي عنك ، وسعة البلاد دونك ، و إنّ من كان يصرفك عنّا و عن صلّتنا كان أقول لك نفعاً و أضعف عنك دفعاً منّا ، و قد وضع الصبح لذي عينين و قد بلغنا عنك انتهاك لنا و دعاء علينا ؟ فما الذي يحملك على ذلك ؟ ! فقد كنّا نرى أنّك أشجع فرسان العرب ، أنتخذ اللعن لنا ديناً ، و ترى أنّ ذلك يكسرنا عنك .

فلما أتى خدّاش أمير المؤمنين عليه السلام صنع ما أمراه ، فلما نظر إليه عليّ عليه السلام - و هو يناجي نفسه - ضحك و قال : ههنا يا أخا عبد قيس - و أشار له إلى مجلس قريب منه - فقال : ما أوسع المكان ، أريد أن أؤدّي إليك رسالة ، قال : بل تطعم و تشرب و تحلّ ثيابك و تدهن تمّ تؤدّي رسالتك . قم يا قنبر فأنزله ، قال : ما بي إلى شيء ممّا ذكرت حاجة ، قال : فأخلوبك قال : كلّ سرّ لي علانية ، قال : فأنشدك بالله الذي هو أقرب إليك من نفسك ، الحائل بينك و بين قلبك ، الذي يعلم خائنة الاعين و ما تخفي الصدور ، أتقدّم إليك الزبير بما عرضت عليك

آن سه خليفه بيعت نكرديم ) اكنون كه تو بكمترين مقامی رسیدی ، احترام مارا تباہ كردی و امید مارا بریدی ، سپس باوجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای نزد تو ، کردار و قدرت ما را نسبت بخود مشاهده كردی . کسیكه ترا از ما و پیوند با ما منصرف می كند سودش برای تو از ما كمتر و دفاعش از تو نسبت بدفاع ما سست تر است ( ما برای تواز عمارو مانند او مفیدتریم ) صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشكار شده است ( مطلب مانند آفتاب روشن است ) بما خبر رسیده كه تو هتك احترام ما كرده و مارا نفرین كرده ای ، چه ترا براین وا داشت ؟ ماترا شجاعترین پهلوانان عرب میدانستیم ( و نفرین كار مردم ترسو است ) تو نفرین بر ما را كیش و عادت خود قرار داده ای و گمان میکنی این كار ما را در برابر تو شكست میدهد . چون خدّاش نزد امیر المؤمنین عليه السلام آمد ، آنچه دستورش داده بودند بكار بست ، چون علی عليه السلام او را دید كه با خود سخنی آهسته میگوید ، ( آیه سخره را میخواند ) او را خنده گرفت و فرمود : بیا اینجای برادر عبد قیس ! - و اشاره بمكانی نزدیک خود كرد - .

خدّاش گفت : جا وسیع است ( همین جا مینشینم ) میخواهم پیغامی بشما برسانم .

علی علیه السلام فرمود : چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را بکنید و روغنی بمالید ، سپس پیغام خود را برسانید ، قنبر ! برخیز و او را منزل بده . خدّاش گفت : مرا بآنچه گفتم نیازی نیست . علی علیه السلام فرمود : میخواهی با تو در خلوت رویم ؟ ( تا اگر سخنی محرمانه داری خجالت نکشی ) .

خدّاش گفت : هر رازی نزد من آشکار است ( سخن محرمانه ای ندارم ) :

علی علیه السلام فرمود : ترا سوگند میدهم بآن خدائیکه از خودت بتو نزدیکتر است و میان تو و دلت حائل میشود ، همان خدائیکه خیانت چشمها و راز سینهها را میداند : آیا زیر آنچه رامن بتو پیشنهاد كردم ( از خوردن و آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت ) بتو سفارش نكردم ؟ .

قال : اللهم نعم ، قال : لو كنتم بعد ما سألتك ما ارتدت إليك طرفك ، فأشددك الله هل علمك كلاماً تقولهُ إذا أتيتني ؟ قال : اللهم نعم ، قال علي عليه السلام : آية السخرة ؟ قال : نعم ؛ قال : فاقراها فقرأها وجعل علي عليه السلام يكررها ويردّها و يفتح عليه إذا أخطأ حتى إذا قرأها سبعين مرّة قال الرجل : ما يرى أمير المؤمنين عليه السلام أمره بتردّها سبعين مرّة ثم قال له : أتجد قلبك اطمأن قال : إي : - و الذي نفسي بيده - قال : فما قال لك ؟ فأخبره ، فقال : قل لهما : كفى بمنطقكما حجّة عليكما ، و لكن الله لا يهدي القوم الظالمين ، زعمتما أنكما أخوأي في الدين و ابنا عمي في النسب فأما النسب فلا أنكره و إن كان النسب مقطوعاً إلا ما وصله الله بالاسلام ، و أمّا قولكما : إنكما أخوأي في الدين ، فإن كنتما صادقين فقد فارقتما كتاب الله عزّ وجلّ ، و عصيتم أمره بأفعالكما في أخيكما في الدين ، و إلا فقد كذبتما و افتريتما بادعائكما أنكما أخوأي في الدين و أمّا مفارقتكما الناس منذ قبض الله صلى الله عليه وآله فإن كنتما فارقتماهم بحق فقد نقضتما ذلك الحق بفراقكما إياي أخيراً ، و إن فارقتماهم بباطل فقد وقع إنهم ذلك

خداش گفت : بارخدايا ، آری ، چنین است .

على عليه السلام فرمود : اگر بعد از آنچه از تو خواستم ( و ترا بآن خدای عالم سوگند دادم ) کتمان میکردی چشم بر هم نمیکذاشتی ( هلاک میشدی ) ترا بخدا سوگند میدهم آیا او بتو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی آنرا بخوانی؟ خداش گفت: بخدا ، آری. علی عليه السلام فرمود آیه سخره بود؟ خداش- آری . علی علیه السلام- آن را بخوان سپس او خواند و علی علیه السلام تکرار و تقریرش میکرد و هر جا غلط میخواند ، تصحیحش میفرمود تا هفتاد بار آنرا خواند . خداش (باخود) گفت : شکفتا : چرا امیرالمؤمنین دستور میدهد این آیه هفتاد بار تکرار شود ؟ علی علیه السلام - احساس میکنی که دلت مطمئن شد ؟ .

خداش آری - بخدائی که جانم بدست اوست ( پس هفتاد بار خواندن آیه سخره موجب دفع شیاطین جن و انس و اطمینان دل براسلام و ایمان میگردد ) علی علیه السلام- آندونفر بتوجه گفتند ؟ . خداش - گزارش خبر را نقل کرد .

علی علیه السلام - بآنها بگو : سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیت ، ولی خدا گروه متمکاران را هدایت نمیکند . شما گمان میکنید که برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید ، نسب را منکر نیستم ( زیرا مره جداعلای هر سه نفرماست ) اگر چه غیر نسبی را که خدا بوسیله اسلام پیوست داد قطع شده است ( و نسبت شما با من از زمان جاهلیت میپویند ) و اما اینکه گفتید : برادر دینی من هستید ، اگر راست گوئید ، شما با کارهاییکه نسبت ببرادر دینی خود کردید ، با کتاب خدای عزوجل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید ، با ادعای برادر دینی من بودن افترا می بسته و دروغی گفتهاید . و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلی الله علیه وآله را قبض روح نمود ، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید ( و با من بیعت نمودید ) سپس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل



الباطل علیکم مع الحدث الّذی أحدثتما ، مع أنّ صفتکم بمفارقتکم الناس لم تكن إلاّ لطمع الدنيا ، زعمتما و ذلك قولکم : « فقطعت رجاءنا » لا تعیان بحمدالله من دینی شیئاً و أمّا الّذی صرفنی عن صلتکم ، فالّذی صرفکم عن الحقّ و حملکم علی خلعه من رقابکم كما یخلع الحرون لجامه و هو الله ربّی لا اشرک به شیئاً فلا تقولوا : « أقلّ نفعاً و أضعف دفعاً » فتستحقّ اسم الشریک مع النفاق . و أمّا قولکم : إنّی أشجع فرسان العرب ، و هر یکم من لعنی و دعائی فانّ لكلّ موقف عملاً إذا اختلّت الأسنّة و ماجت لبود الخیل و ملاً سحراً كما أجوافکم فتمّ یکفینی الله بکمال القلب ، و أمّا إذا أبیتما بأنّی أدعوا لله فلا تجزعا من أنّ یدعو علیکم رجل ساحر من قوم سحرة زعمتما : اللهمّ أقصّ الزبیر بشرّ قتلة و اسفک دمه علی ضلالة و عرف طلحة المذلّة و ادّخر لهما فی الآخرة شرّاً من ذلك ، إن کانا ظلمانی و افتریا علیّ و کتما شهادتهما و عصیاک و عصیارسولک فیّ ، قل : آمین ، قال خدّاش : آمین .

ثمّ قال خدّاش لنفسه : و الله ما رأیت لحیة قطعاً أبین خطأ منک ، حامل حجّة ینقض بعضها

کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید ، گناه آن باطل با گناه کار تازده می که کردید ( و با من هم مخالفت و رزیدید ) بگردن شماس ، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم [ اینکه خود را مخالف مردم و صف کردید ] جز برای طمع دنیا نبوده است ، شما میگوئید : من امیدتانرا قطع کردم و چنین عقیده دارید ، خدا را شکر که عیب دینی بر من نکرقتید .

و اما آنچه مرا از پیوند با شما بازداشت همان ( سوء عقیده و خبیث باطنی شما ) است که شما را از حق بر گردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بیفکنید چنانکه چارپای سرکش افسار خود را پاره میکند ، تنها خداست پروردگار من که چیزی را با او انباز نسازم ، شما نگوئید او سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شریک و نفاق میگردید .

و اما اینکه گفتید : من شجاعترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید ، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است ، آنکاه که نبره ها از هر سو بجنبش آید و یالهای اسبان پریشان شود ، و ششهای شما ( از ترس ) در دروتتان باد کنند ، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کارگزاری کند ، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام ، نباید بینایی کنید از اینکه بعقیده شما مردی جادوگر و ازطایفه جادوگران بر شما نفرین کند .

بارخدا یا : اگر طلحه و زبیر بمن ستم کرده اند و افترا بسته اند ( و نسبت جادوگری و قتل عثمان بمن داده اند ) و شهادت خود را ( نسبت بآنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من شنیدند ) کتمان کردند و نسبت بمن از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند ، زبیر را بدترین وضعی بکش و خونسش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره کن ، آمین بگو .

بعضاً لم يجعل الله لها مساكاً ، أنا أبرأ إلى الله منهما ، قال علي عليه السلام : ارجع إليهما وأعلمهما ما قلت ، قال : لا والله حتى تسأل الله أن يردّني إليك عاجلاً وأن يوفّقني لرضاه فيك ، ففعل فلم يلبث أن انصرف و قتل معه يوم الجمل رحمه الله .

۲ - علي بن محمد و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ؛ و أبو علي الأشعري ، عن محمد ابن حسان جميعاً ، عن محمد بن علي ، عن نصر بن مزاحم ، عن عمرو بن سعيد ، عن جراح بن عبدالله ، عن رافع بن سلمة قال : كنت مع علي بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم النهروان فبينما علي عليه السلام جالس إذ جاء فارس فقال : السلام عليك يا علي فقال له علي عليه السلام : و عليك السلام مالك ثكلتك أمك - لم تسلّم عليّ با مرة المؤمنین ؟ قال : بلى سأخبرك عن ذلك كنت إذ كنت على الحقّ بصفين فلما حكمت الحكمين برئت منك وسميتك مشركاً ، فأصبحت لا أدري إلى اين أصرف ولايتي ، والله لأن أعرف هداك من ضلالتك أحبّ إليّ من الدنيا وما فيها فقال له : علي عليه السلام : ثكلتك أمك قف منّي قريباً أريك علامات الهدى من علامات الضلالة ، فوقف الرجل قريباً منه فبينما هو كذلك إذ أقبل فارس ير كض حتى أتى علياً عليه السلام فقال :

خداش گفت : آمین ( خدا یا مستجاب کن ) سپس خداش با خود میگفت : بخدا من هرگز صاحب ریشی ندیدم که خطایش از تو ( خودش ) روشنتر باشد ، حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی برای آن نگذاشته باشد ، من بسوی خدا می گرایم و از آندونفر بیزارم .  
علی عليه السلام فرمود : نزد آنها بازگرد و گفتار مرا بآنها برسان ، خداش گفت : نه بخدا سوگند ، نخواهم رفت ، جز اینکه از خدا بخواهی که مرا هرچه زودتر بسوی شما برگرداند و مرا برضایت خود نسبت بشما موفق دارد ، آنحضرت دعا کرد . دیری نگذشت که خداش بر گشت و در جنگه جمل در رکاب آنحضرت کشته شد ، خداش رحمت کند (وهم چنین نفرین آنحضرت درباره آندونفر مستجاب شد ، زیرا زیر در آغاز جنگه از معرکه بیرون رفت ، مردی تمیمی خود را باو رسانید و مقتولش ساخت و طلحه هم در همان آغاز جنگه کشته شد . )

۲ - رافع بن سلمه گوید : روز جنگ نهروان همراه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بودم ، هنگامی که علی عليه السلام نشسته بود ، سواری آمد و گفت : السلام عليك يا علي علي عليه السلام فرمود : عليك السلام - مادرت مرگت ببند - چرا بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام نکردی ؟ گفت ! آری ، اکنون علتش را بتو میگویم : در جنگه صفین تو برحق بودی ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی از تو بیزار می جستم و ترا مشرک دانستم ، اکنون نمیدانم از کی پیروی کنم ، بخدا اگر هدایت ترا از گمراهیت باز شناسم ( بدانم بر حقی یا بر باطل ) برای من از تمام دنیا بهتر است .

علی عليه السلام باو فرمود : مادرت مرگت ببند ، نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی

یا امیر المؤمنین ابشر بالفتح أقر الله عينك ، قدو الله قتل القوم أجمعون ، فقال له : من دون النهر أو من خلفه ؟ قال ، بل من دونه ، فقال : كذبت و الذي فلق الحبة و برأ النسمة لا يعبرون أبداً حتى يقتلوا ، فقال الرجل : فازدت فيه بصيرة ، فجاء آخر یر کض علی فرس له فقال له مثل ذلك فرد عليه أمير المؤمنين عليه السلام مثل الذي رد على صاحبه ، قال الرجل الشاك : و هممت أن أحمل على علي عليه السلام فأفلق هامته بالسيف ثم جاء فارسان یر کضان قد أعرقا فرسيهما فقالا : أقر الله عينك يا امیر المؤمنین ابشر بالفتح قد والله قتل القوم أجمعون ، فقال علي عليه السلام أمن خلف النهر أو من دونه ؟ قال : لا بل من خلفه ، إنهم لما اقتحموا خيلهم النهران و ضرب الماء لبات خيولهم رجعوا فأصيبوا ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام : صدقتما ؛ فنزل الرجل عن فرسه فأخذ بيد أمير المؤمنين عليه السلام و برجله فقبلهما ، فقال علي عليه السلام : هذه لك آية .

﴿ ۹۱۵ ﴾ ۳ - علي بن محمد ، عن أبي علي محمد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر ، عن أحمد

برای تو بازنمایم ، آن مرد نزدیک حضرت ایستاد ، در آن میان سواری شتابان آمد تا نزد علی عليه السلام رسید و گفت : یا امیر المؤمنین ؛ مژده باد ترا بر فتح ، خدا چشمت را روشن کند ، بخدا تمام لشکر دشمن کشته شد حضرت باو فرمود : زیر نهریا پشت آن ؟ گفت آری زیر نهر ، فرمود : دروغ گفתי ، سوگند بآنکه دانه را شکافد و جاندار آفریند ، آنها هر گز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند .

آن مرد گوید : بصیرتم در ( باره بیزاری و مشرک بودن ) علی زیاده گشت ( زیرا آنمرد را تکذیب کرد ) اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را باو گفت ، امیر المؤمنین علیه السلام باو همان جواب را گفت که بر فیش گفت ، مرد شاک گوید : من میخواستم بعلی علیه السلام حمله کنم و باشمشیر فرقتش را بشکافم ، سپس دوسوار دیگر دوان آمدند که اسبان آنها عرق کرده بود . گفتند : خدا چشمت را روشن کند ای امیر المؤمنین ، مژده باد ترا بفتح ، بخدا که همه آن مردم کشته شدند ، علی علیه السلام فرمود : پشت نهر یا زیر آن ؟ گفتند : نه ، بلکه پشت نهر ، چون ایشان اسبهای خود را بطرف نهر روان راندند ، و آب زیر گردن اسبشان رسید ، بر گشتند و کشته شدند . امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : راست گفتید ، آن مرد از اسبش بزیر آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد ، سپس علی علیه السلام فرمود : اینست نشانه و معجزه منی برای تو .

شرح - علی علیه السلام در این روایت دو مرتبه بآن مرد فرمود : هادرت مرگت بیند . علامه مجلسی ره گوید نفرین حضرت از آن جهت بود که هر کسی بالاخره میمیرد و یا از این جهت است که مرگه برای او از آن عقیده فاسد بهتر است و یا این جمله از لفاظی است که در لنت عرب مرسومست ، و گوینده قصد نفرین ندارد مانند جمله تبت یداک - قاتلك الله مرآت ص ۲۵۴ - و اما موضوع جنک نهر روان در کتب تاریخ بتفصیل مذکور است و این مقام مناسب ذکرش نیست .

ابن القاسم العجلی ، عن أحمد بن یحیی المعروف بکرد ، عن محمد بن خداهی ، عن عبد الله بن آیوب ، عن عبد الله بن هاشم ، عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی ، عن حبابه الوالیة قالت : رأیت أمير المؤمنین علیه السلام فی شرطة الخمیس و معه درة لها سابتان یضرب بها بیاعی الجری و المار ماهی و الزمار و یقول لهم : یا بیاعی مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان ، فقام إلیه فرات بن أحنف فقال : یا أمير المؤمنین و ما جند بنی مروان ؟ قال : فقال له : أفوام حلقوا اللّحی و فتلوا الشوارب فمسخوا فلم أر ناطقاً أحسن نطقاً منه ، ثم أتبعته فلم أدل أقفو أثره حتی قعد فی رحبة المسجد فقلت : لهیا أمير المؤمنین ما دلالة الإمامة یرحمک الله ؟ قالت : فقال ائتیني بتلك الحصاة و أشار بیده إلی حصاة فأتیته بها فطبع لی فیها بخاتمه ، ثم قال لی : یا حبابه ! إذا ادّعی مدّع الإمامة ، فقدّر أن یطبع كما رأیت فاعلمی أنه إمام مفترض الطّاعة ، و الإمام لا یعزب عنه شیء یریده ، قالت ثم انصرفت حتی قبض أمير المؤمنین علیه السلام فجئت إلی الحسن علیه السلام و هو فی مجلس أمير المؤمنین علیه السلام و الناس یسألونه فقال : یا حبابه الوالیة فقلت : نعم یا مولای فقال : هاتی ما معک قال : فأعطیته فطبع فیها كما طبع أمير المؤمنین علیه السلام ، قالت : ثم أتیت الحسن علیه السلام و هو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقرّب و رحّب ، ثم قال لی : إن فی الدّلالة

۳ - حبابه والیه ( نام زنی است از والیهمن ) گوید : امیر المؤمنین علیه السلام را در محل پیش قراولان لشکر دیدم که با تازیانه دوسری که همراه داشت فروشندگان ماهی جری ( بی فلس ) و مار ماهی ماهی زمار را ( که فروش آنها حرامست ) میزد و میفرمود : ای فروشندگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان ! فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و گفت : یا امیر المؤمنین لشکر بنی مروان کیانند فرمود : مردمیکه ریشههارا میتراشیدند و سبیلها را تاب میدادند سپس مسخ شدند .

( فرات گوید ) من گوینده ایرا خوش بیان ترازاوندیده بودم . از دنبالش میرفتم تا در جلو خان مسجد نشست ، باو عرض کردم : دلیل بر امامت چیست خدایت رحمت کند ؟ فرمود : آن سنگریزه را بیاور - و با دست اشاره بسنگریزه می کرد - آنرا نزدش آوردم ، پس با خاتمش آنرا مهر کرد و سپس بمن فرمود : ای حبابه : هر گاه کسی ادعای امامت کرد و توانست چنانکه دیدی مهر کند ، بدانکه او امامیست که اطاعتش واجب است و نیز امام هر چه را بخواهد ، از او پنهان نگردد .

حبابه گوید : من رفتم تا زمانیکه امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد ، نزد امام حسن علیه السلام آمدم ، زمانیکه آنحضرت درمسند امیر المؤمنین علیه السلام نشسته و مردم از او سؤال میکردند . فرمود : ای حبابه والیه عرض کردم : آری ، مولای من ! فرمود : آنچه همراه داری بیاور ، من آن سنگریزه را باو دادم ، حضرت برای من بر آن مهر نهاد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام مهر نهاد .

سپس نزد حسین علیه السلام آمدم ، زمانیکه در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ، مرا پیش خواند و

دلیلاً علی ما تریدین ، أفریدین دلالة الامامة ؟ فقلت : نعم یا سیّدی ؛ فقال : هاتی ما معک ، فتاولته الحصة فطبع لی فیها ، قالت : ثمّ أتیت علیّ بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و قد بلغ بی الکبر إلی أن أرعشت وأنا أعدّ یومئذ مائة وثلاث عشرة سنة فرأیته را کعاً وساجداً ومشغولاً بالعبادة فیئست من الدلالة ، فأومأ إلیّ بالسبابة فعاذسبایی ، قالت ، فقلت : یا سیّدی کم مضی من الدنیا و کم بقی فقال : أمّا ما مضی فنعم ، و أمّا ما بقی فلا ، قالت : ثمّ قال لی : هاتی ما معک فأعطیته الحصة فطبع لی فیها ، ثمّ أتیت أباجعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ فطبع لی فیها ، ثمّ أتیت أباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ فطبع لی فیها ، ثمّ أتیت أبالحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و سى عَلَيْهِ السَّلَامُ فطبع لی فیها ، ثمّ أتیت الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فطبع لی فیها .

و عاشت حباة بعد ذلك تسعة أشهر علی ما ذکر عهّد بن هشام .

۴ - عهّد بن أبی عبدالله و علی بن عهّد ، عن إسحاق بن عهّد النخعی . عن أبی هاشم داود بن القاسم الجعفري قال : كنت عند أبی عهّد عَلَيْهِ السَّلَامُ فاستوذن لرجل من أهل الیمن علیه ، فدخل رجلٌ عبلاً ، طویلٌ جسیمٌ ، فسلمّ علیه بالولاية فردّ علیه بالقبول وأمره بالجلوس ، فجلس ملاصقاً لی ،

خوش آمد گفت ، سپس فرمود : در میان نشانه امامت آنچه را هم تو میخواستی هست ، دلیل امامت را میخواستی ؟ گفتم : آری ، آقای من ! فرمود : آنچه همراه داری بیاور ، سنگریزه را باحضرت دادم ، او هم برای من بر آن مهر نهاد .

سپس نزد علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آمدم و از پیری با نجا رسیده بودم که مرا رعشه گرفته بود و من آن زمان ۱۱۳ سال برای خود می‌شمردم . آنحضرت را دیدم رکوع و سجود میکند و مشغول عبادتست . من از دریافت نشانه امامت مأیوس شدم حضرت با انگشت سبابه بمن اشاره کرد ، جوانی من بر گشت ، گفتم : آقای من از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده ؟ فرمود : اما نسبت بگذشته آری و اما نسبت بباقیمانده ، نه ( گذشته را میتوان معلوم کرد ولی باقیمانده را کسی را نمیداند ) سپس فرمود : آنچه همراه داری بیاور . من سنگریزه را باو دادم ، حضرت بر آن مهر نهاد .

سپس آنرا با امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ دادم او هم برایم مهر کرد سپس نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدم او هم برایم مهر کرد : سپس خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آمدم ، او هم برایم مهر کرد ، سپس خدمت حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدم ، او هم برایم مهر کرد و چنانچه محمد بن هشام نقل کرده ، لبابه بعد از آن ۹ ماه دیگر هم زنده بود .

شرح - عبدالله بن هاشم که این روایت را از عبدالکریم نقل میکند اسم او را در کتب رجال ذکر نموده اند و از او نام و نشانی موجود نیست ، از اینجهت علماء درایه این روایت را مهجورول نامیده اند .

۴ - ابوهاشم جعفری گوید : من خدمت ابی محمد ( امام حسن عسکری علیه السلام ) بودم که برای مردی یمنی اجازه تشرّف خواستند ، سپس وارد شد . مردی بود فربه ، بلند ، تنومند ، بعنوان ولایت با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

فقلت في نفسي : ليت شعري من هذا ؟ فقال أبو محمد عليه السلام : هذا من ولد الأعرابية صاحبة الحصاة التي طبع آباؤي عليهم السلام فيها بخواتيمهم فانطبعت و قد جاء بها معه يريد أن أطبع فيها ، ثم قال : هاتها فأخرج حصاة و في جانب منها موضع أملس ، فأخذها أبو محمد عليه السلام ثم أخرج خاتمه فطبع فيها فانطبع فكأنني أرى نقش خاتمه الساعة « الحسن بن علي » فقلت لليمانى : رأيتك قبل هذا قط ؟ قال : لا والله و إنني لمنذ دهر حريص على رؤيته حتى كأن الساعة أتاني شاب لست أراه فقال لي : قم فادخل ، فدخلت ثم نهض اليماني وهو يقول : رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت ذرية بعضها من بعض أشهد بالله أن حقك لواجب كوجوب حق أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة من بعده صلوات الله عليهم أجمعين ثم مضى فلم أره بعد ذلك ، قال إسحاق : قال أبو هاشم الجعفري و سألته عن اسمه فقال : اسمي مهجع بن الصلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن أم غانم وهي الأعرابية اليمانية ، صاحبة الحصاة التي طبع فيها أمير المؤمنين عليه السلام و السبط إلى وقت أبي الحسن عليه السلام .

۵ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن علي بن رئاب ، عن أبي عبيدة

سلام كرد (يعنى گفت السلام عليك يا ولي الله) و حضرت با پذیرش جواب گفت و فرمان نشستن داد ، او پهلوی من نشست ، من با خود گفتم : کاش میدانستم این کیست ، امام علیه السلام فرمود : این از فرزندان آن زن عربی است که سنگریزه می رادارد که پدرانم با خاتم خویش آنرا مهر کرده اند ، و اکنون آنرا آورده و میخواهد من مهر کنم سپس فرمود : آنرا بده ، او سنگریزه می را بیرون کرد که در یکطرفش جای صافی بود ، امام عسکری علیه السلام آنرا گرفت . سپس خاتمش را در آورد و آنرا چنان مهر کرد که نقش برداشته شد ، گویا الآن نقش خاتم آنحضرت که « الحسن بن علی » بود پیش چشم منست .

ابو هاشم گوید : من یمانی گفتم : هرگز پیش از این آنحضرت را ندیده بودی ؟ گفت : نه بخدا ، سالهاست که من اشتیاق دیدن او را داشتم تا آنکه همین ساعت جوانی که او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت : برخیز و داخل شو ، من هم در آمدم ، سپس مرد یمانی برخاست و میگفت : رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد ، ذریه می هستی که بعضی پاره تن بعضی دیگرید ، بخدا سوگند که رعایت حق شما واجبست مانند حق امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین ، سپس او رفت و من دیگر ندیدمش .

اسحاق گوید : ابو هاشم جعفری گفت : من اسم یمانی را پرسیدم ، گفت اسم من مهجع بن صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن ام غانم است ، و ام غانم همان زن عرب یمانی است که امیر المؤمنین و نوادگانش تا حضرت رضا سنگریزه او را مهر کرده بودند .

۵- امام باقر علیه السلام فرمود : چون امام حسین علیه السلام کشته شد ، محمد بن حنفیه ، شخصی را نزد علی

و زرارۀ جمیعاً ، عن ابي جعفر علیه السلام قال : لما قتل الحسين علیه السلام أرسل محمد بن الحنفیة إلى علي بن الحسين علیه السلام فخلابه فقال له : يا ابن أخي قد علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفع الوصیة و الإمامة من بعده إلى أمير المؤمنین علیه السلام ثم إلى الحسن علیه السلام ، ثم إلى الحسين علیه السلام و قد قتل أبوك رضي الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص ، و أنا عمك و صنو أبیک و ولادتی من علی علیه السلام فی سنی و قدیمی أحقُّ بها منك فی حدائتك ، فلا تنازعی فی الوصیة و الإمامة و لا تحتاجنی فقال له علی بن الحسين علیه السلام : یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس لك بحق إننی أعظك أن تكون من الجاهلین ، إن أبی یا عم صلوات الله علیه أوصی إليّ قبل أن یتوجه إلى العراق و عهد إليّ فی ذلك قبل أن یتشهد بساعة ، و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عندي ، فلا تعرّض لهذا ، فانني أخاف عليك نقص العمر و تشتت الحال ، إن الله عزّ و جلّ جعل الوصیة و الإمامة فی عقب الحسين علیه السلام فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتّى تتحاكم إلیه و نسأله عن ذلك قال أبو جعفر علیه السلام : و كان الكلام بینهما بمكة ، فانطلقا حتّى أتيا الحجر الأسود ، فقال علی بن الحسين لمحمد بن الحنفیة : ابدأ أنت فابتهل إلى الله عزّ و جلّ و سلّه أن ینطق لك الحجر ثمّ سل ، فابتهل محمد فی الدعاء و سأل الله ثمّ دعا الحجر فلم یجبه ، فقال علی بن

ابن الحسين فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید سپس ( در خلوت ) بانحضرت چنین گفت :  
 پسر برادر من ! میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود با امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از او با امام حسن علیه السلام و بعد از او با امام حسین علیه السلام و گذاشت . و پدر شما - رضی الله عنه و صلی علی روحه - کشته شد و وصیت هم نکرد ، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه ام و زاده علی علیه السلام هستم . من با این سن و سبقتی که بر شما دارم از شما که جوانید با امامت سزاوارترم ، پس با من داور وصیت و امامت منازعه و مجادله مکن . علی بن الحسين علیه السلام باو فرمود : ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری ادعا مکن . من ترا موعظه میکنم که مبادا از جاهلان باشی ، ای عمو ! همانا پدرم صلوات الله علیه پیش از آنکه رهسپار عراق شود بمن وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت بآن با من عهد کرد . و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من ، متعرض این امر مشو که میرسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود .

همانا خدای عز و جل امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است ، اگر میخواهی این مطلب را بفهمی بیا نزد حجر الاسود رویم و محاکمه کنیم و این موضوع را از او بپرسیم ، امام باقر علیه السلام فرماید ، این گفتگو میان آنها در مکه بود ، پس رهسپار شدند تا به حجر الاسود رسیدند ، علی بن الحسين بمحمد بن حنفیه فرمود : تا اول بدرگاه خدای عز و جل تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای تو بسخن آورد و سپس بپرس . محمد با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست و سپس از حجر خواست

الحسین علیه السلام : یا عمّ لو كنت وصیاً و إماماً لأجابك ، قال له محمد : فادع الله أنت یا ابن أخي وسله ، فدعا الله عليّ بن الحسین علیه السلام بما أراد ثمّ قال : أسألك بالذي جعل فيك ميثاق الأنبياء و ميثاق الأوصياء و ميثاق الناس أجمعين لما أخبرتنا من الوصي و الإمام بعد الحسین بن عليّ علیه السلام ؟ قال : فتحرك الحجر حتّى كاد أن يزول عن موضعه ، ثمّ أنطقه الله عزّ و جلّ بلسان عربيّ مبين ، فقال : اللهمّ إنّ الوصيّة و الإمامة بعد الحسین بن عليّ علیه السلام إلیّ عليّ بن الحسین بن عليّ بن أبي طالب و ابن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال : فانصرف محمد بن عليّ و هو يتولّى عليّ بن الحسین علیه السلام .

عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عیسی ، عن حریر ، عن زرارة ، عن أبي - جعفر علیه السلام مثله .

۶ - الحسین بن محمد ، عن المعلی بن محمد ، عن محمد بن عليّ علیه السلام قال : أخبرني سماعة ابن مهران قال : أخبرني الكلبيّ النسابة قال : دخلت المدينة و لست أعرف شيئاً من هذا

( که بامامت او سخن گوید ) ولی حجر جوابش نگفت . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : ای عمو اگر تو وصی و امام میبودی جوابت میداد . محمد گفت : پسر برادر تو دعا کن و از خدا بخواه ، علی بن الحسین علیه السلام آنچه خواست دعا کرد ، سپس فرمود : از تو میخواهم بآن خدائیکه ميثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در توفیق داده است ( همه باید نزد تو آیند و پیمان خدا وفا کنند ) که وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را بما خبرده . حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود ، سپس خدای عز و جل او را بسخن آورد و بزبان عربی فصیح گفت : بار خدایا همانا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام بعلی بن حسین بن علی بن ابیطالب پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است . پس محمد بن علی ( محمد حنفیه ) برگشت و پیرو علی بن الحسین علیه السلام گردید .

شرح - علامه مجلسی (ره) فرماید : راجع بمحمد بن حنفیه اخبار مختلفی وارد شده است ، برخی از اخبار دلالت دارد بر جلالت قدر او ، چنانکه میان شیعه مشهور است و برخی دلالت دارد بر صدور بعضی از لغزشها از وی ، مانند همین روایت .. ولی ممکن است این منازعه و مخاصمه او با امام چهارم علیه السلام صوری و ظاهری و بجهت بعضی از مصالح باشد که مبادا ضغفاء شیعه بگویند محمد بن حنفیه از علی بن الحسین علیه السلام بزرگتر و بامامت سزاوارتر است و نیز موضوع عقب نشینی او از همراهی با برادرش امام حسین علیه السلام ممکن است بدستور خود امام و بجهت بعضی از مصالح بوده و اما موضوع ادعاء مختار و طایفه کیسانیه امامت و مهدویت و غیبت او را ، ظاهراً بدون رضایت او و بلکه بدون خبر و اطلاع او بوده است ، و خلاصه نسبت با اولاد ائمه بنیکوئی سخن گفتن و یا سکوت کردن از نکوهش و طعن بهتر است - و خدا داناست - .

۶- کلبيّ نسابه گوید : من وارد مدینه شدم و از امامت اطلاعی نداشتم ، بمسجد آدم و جماعتی از



الأمرفأتیت المسجد فاذا جماعة من قريش فقلت : أخبروني عن عالم أهل هذا البيت ؟ فقالوا : عبدالله بن الحسن ، فأتيت منزله فاستأذنت ، فخرج إليّ رجل ظننت أنه غلام له ، فقلت له : استأذن لي علي مولاك فدخل ثم خرج فقال لي : ادخل فدخلت فاذا أنا بشيخ معتكف شديد الاجتهاد ، فسلمت عليه فقال لي : من أنت ؟ فقلت : أنا الكلبى النسابة ، فقال : ما حاجتك ؟ فقلت : جئت أسألك . فقال : أمرت بابني محمد؟ قلت : بدأت بك ، فقال ؛ سل ، فقلت : أخبرني عن رجل قال لامرأته ، أنت طالق عدد نجوم السماء ، فقال : تبين برأس الجوزاء و الباقي وزر عليه و عقوبة ، فقلت في نفسي : واحدة ؛ فقلت : ما يقول الشيخ في المسح على الخفين ؟ فقال : قد مسح قوم صالحون و نحن أهل البيت لا نمسح ، فقلت في نفسي : ثنتان ، فقلت : ما تقول في أكل الجري أحلال هو أم حرام ؟ فقال : حلال إلا أنا أهل البيت نعافه فقلت في نفسي : ثلاث ، فقلت : فما تقول في شراب النبيذ ؟ فقال : حلال إلا أنا أهل البيت لانشربه ، فقمتم فخرجت من عنده وأنا أقول : هذه العصاة تكذب على أهل هذا البيت .

فدخلت المسجد فنظرت إلى جماعة من قريش و غيرهم من الناس فسلمت عليهم ثم قلت

قريش را دیدم ، بآنها گفتم : بمن بگوئید عالم ( امام ) اهلبیت ( پیغمبر صلی الله علیه وآله ) کیست ؟ گفتند : عبدالله بن حسن است . من بمنزلش رفتم و اجازه خواستم ، مردی بیرون آمد که من گمان کردم نوکر آقااست ، باو گفتم از آیات برایم اجازه بگیر ، او رفت و بیرون آمد و گفت : در آی ، من داخل شدم ، پیر مردی را دیدم با جدیت بسیار بعبادت چسبیده است ، من سلامش کردم ، بمن گفت : کیستی ؟ گفتم : من کلبی نسابه هستم . گفت : چه میخواهی ؟ گفتم : آمده ام از شما مسأله بپرسم ، گفت : بپرسم محمد بر خوردی ؟ گفتم : اول نزد شما آمدم . گفت پیرس ، گفتم : بفرمائید : مردیکه بز نش بگوید « انت طالق عدد نجوم السماء » توطلاق داده ای بشماره ستاره های آسمان ، حکمش چیست ؟ گفت : بشماره سر جوزا طلاق واقع میشود ( یعنی سه طلاق واقع میشود ، زیرا جوزا برج سوم سالست ) و باقی ( تا بعدد ستاره های آسمان برسد ) وبال وکیفر براوست . کلبی گوید : با خود گفتم : این يك مسأله ( که ندانست ) .

سپس گفتم : جناب شیخ در باره مسح کردن روی موزه چه میفرمایند ؟ گفت : مردم صالح مسح کرده اند ولی ما اهلبیت نمیکنیم . باخود گفتم : این دو مسأله . باز پرسیدم ، درباره خوردن ماهی جری ( بی فلس ) چه میفرمائید : آیا حلالست یا حرام ؟ گفت : حلالست جز اینکه ما اهلبیت از آن کراهت داریم ، من باخود گفتم : این سه مسأله ، سپس گفتم : راجع بنوشیدن نبیذ ( شراب خرما ) چه میفرمائید ؟ گفت حلالست ، جز اینکه ما اهلبیت نمیشامیم .

من برخاستم و بیرون آمدم و با خود میگفتم : این جمعیت با اهلبیت دروغ بسته اند ، وارد مسجد شدم

لهم : من أعلم أهل هذا البيت ؟ فقالوا : عبدالله بن الحسن ، فقلت : قد أتيت به فلم أجد عنده شيئاً فرجع رجلٌ من القوم رأسه فقال : ائت جعفر بن محمد عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فهو أعلم أهل هذا البيت ، فلامه بعض من كان بالحضرة - فقلت : إن القوم إنما منعهم من إرشادي إليه أوّل مرّة الحسد - فقلت له : و يحك إياه أردت ، فمضيت حتّى صرت إلى منزله فقرعت الباب ، فخرج غلامٌ له فقال : ادخل يا أخا كلب فوالله لقد أدهشني فدخلت و أنا مضطرب و نظرت فإذا شيخ على مصلى بلا مرفقة و لا بردعة ، فابتدأني بعد أن سلّمت عليه ، فقال لي : من أنت ؟ فقلت في نفسي : يا سبحان الله ! غلامه يقول لي بالباب : ادخل يا أخا كلب ويسألني المولى من أنت ؟ فقلت له : أنا الكلبيّ النسابة ، ، فضرب بيده على جبهته و قال : كذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسروا خساراً مبيناً ، يا أخا كلب إن الله عزّ وجلّ يقول : « و عاداً و ثمود و أصحاب الرّسّ و قروناً بين ذلك كثيراً » أفنسيبها أنت ؟ فقلت : لاجعلت فداك ، فقال لي : أفنسيب نفسك ؟ قلت : نعم أنا فلان بن فلان بن فلان حتّى ارتفعت فقال لي : قف ليس حيث تذهب ، و يحك أتدري من فلان بن فلان ؟ قلت : نعم فلان بن فلان ، قال : إن فلان بن فلان بن فلان الرّاعي الكرديّ

و جماعتی از قریش و سایر مردم رادیدم ، بآنها سلام کردم و گفتم : أعلم اهلبیت ( پیغمبر صلی الله علیه و آله ) کیست ؟ گفتند عبدالله بن حسن است گفتم : من نزدش رفتم و چیزی ( از علم و دانش ) در او نیافتم . مردی سر بلند کرد و گفت : نزد جعفر بن محمد علیهما السلام برو که او أعلم اهلبیت است ، یکی از حضار او را نکوهش نمود ، من فهمیدم که تنها حسد آن مردم را از راهنمایی من در مرتبه اول باز داشت پس باو گفتم : وای بر تو ، من همان او را میخواستم پس براه افتادم تا بمنزل آنحضرت رسیدم و در زدم ، غلامی بیرون آمد و گفت : ایا کلب ! بفرما ، بخدا مرا هیبت و هراسی گرفت ( که غلام مرا ندیده شناخت ) وارد شدم ولی مضطرب بودم ، دیدم پیر مردی بدون تکیه گاه وزیر انداز در جای نماز خود نشسته ، بعد از آنکه سلامش کردم ، او شروع بسخن کرد و گفت : تو کیستی ؟ من با خود گفتم : سبحان الله ! غلامش در خانه بمن گفت : ایا کلب ! بفرما و آقا از من میپرسد تو کیستی ؟ پس گفتم : من کلبی نسابه ام ، با دستش پیشانیش زد و فرمود : دروغ گفتند کسانی که برای خدا همدوش و شریکی گرفتند و بگمراهی دوری افتادند و زیان آشکاری نمودند ، ای ایا کلب ! همانا خدای عزوجل میفرماید : « و مردم عاد و ثمود و اهل چاه رس و ملت های بسیاری در آن میان - ۳۸ سوره ۲۵ - » تو ( که خود را نسابه یعنی عالم با نساب میخوانی ) نسب اینها را میدانی ؟ عرض کردم : نه قربانت کردم . پس فرمود : نسب خودت را میدانی ؟ عرض کردم : آری ، من فلان بن فلان بن فلانم و تا چندین پشت بالا رفتم ، بمن فرمود آرام باش ، اینطور که می شماری نیست وای بر تو ، میدانی فلان بن فلان ( که یکی از اجداد تو هست ) کیست ؟ گفتم : آری ، فلان پسر فلان ، فرمود فلان پسر فلان چوپان کرد است ( نه آنکه تو گفتی ) همانا آن چوپان کرد بر سر کوه فلان قبیله بود ، از

إِنَّمَا كَانَ فُلَانٌ الرَّاعِي الْكَرْدِيَّ عَلَى جَبَلٍ آلِ فُلَانٍ فَنَزَلَ إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةَ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِي كَانَ يَرَعِي غَنَمَهُ عَلَيْهِ ، فَأَطْعَمَهَا شَيْئاً وَغَشِيَهَا فَوَلَدَتْ فُلَاناً ، وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ وَ فُلَانُ ابْنُ فُلَانٍ ، ثُمَّ قَالَ : أَتَعْرِفُ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ ؟ قُلْتُ : لَا وَاللَّهِ جَعَلْتَ فِدَاكَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْفُ عَنْ هَذَا فَعَلْتَ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا قُلْتُ فَقُلْتُ ، فَقُلْتُ : إِنِّي لِأَعُودُ ، قَالَ : لَا نَعُودُ إِذَا وَ اسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتَ طَالِقٌ عِدَّةُ نَجْمِ السَّمَاءِ ، فَقَالَ : وَ يَحْكُ أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ ؟ قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : فَأَقْرَأْ فَرَأَيْتَ : « فَطَلَّقُوهُنَّ عِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ » قَالَ : أَتَرَى هَهُنَا نَجْمِ السَّمَاءِ ؟ قُلْتُ : لَا قُلْتُ : فَرَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتَ طَالِقٌ ثَلَاثاً ؟ قَالَ : تَرُدُّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، ثُمَّ قَالَ ، لِاطَّلَاقِ إِلَّا عَلَى طَهْرٍ ، مِنْ غَيْرِ جَمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ قَالَ : سَلْ ، قُلْتُ : مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخَفِيِّينَ ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ رَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَنْ يَذْهَبَ وَضُوؤُهُمْ ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : ثِنْتَانِ ، ثُمَّ التَفْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ : سَلْ فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِي

آنجا پائین آمد و نزد فلانه زن فلان مرد از اهل آن کوه که گوسفندان او را در آنجا میچرانید آمد ، چیزی خوراکی باو داد و با او نزدیکی کرد و آن فلان زائیده شد و فلان بن فلان (که تو میگوئی جد منست) از همان زن و همان مرد پسر فلان (چوپان کرد) است ، سپس فرمود . این نامها را میشناسی ؟ گفتم : نه بخدا قربانت کردم ، اگر صلاح میدانید از اینموضوع در گذریم ، فرمود : تو سرسخن را باز کردی من هم دنبالش را گفتم ، عرض کردم : من صرف نظر کردم . فرمود ما هم صرف نظر کردیم ، سپس از آنچه برای آن اینجا آمده امی .

عرض کردم : مردیکه بزنش بگوید : «تو طلاق داده امی بشماره ستاره های آسمان» حکمش چیست ؟ فرمود : وای بر تو ، مگر سوره طلاق را نخوانده امی؟ گفتم : چرا ، فرمود : بخوان ، من خواندم : « زنان را وقتی که عده توانند داشت طلاق دهید - ۱ سوره ۶۵ - » فرمود : در این آیه ستاره های آسمان مبینی ؟ عرض کردم نه ، بفرمائید حکم مردی را که بزنش بگوید ، « تو طلاق داده امی سه بار » فرمود : بکتاب خدا و سنت پیغمبرش بر میگردد ( یعنی يك طلاق بحساب می آید ) سپس فرمود : هیچ طلاقى درست نیست ، مگر در حال پاکی زن که با او نزدیکی نشده و دو شاهد عادل حاضر باشند ، من با خود گفتم : این یکی (که درست فرمود) سپس فرمود : پیرس .

عرض کردم : درباره مسح کشیدن روی موزه چه میفرمائید ؟ حضرت لبخندی زد و فرمود : چون روز قیامت شود و خدا هر چیزی را باصلش برگرداند و پوست ( روی موزه ) را بگوسفندانش برگرداند ، عقیده داری کسانیکه روی موزه مسح کنند ، وضویشان بکجا میرود ؟ ( یعنی کسانیکه روی پوست پا مسح کنند ، وضوء آنها باقی میماند و پاداشش را میگیرند ولی آنها که روی موزه مسح کرده اند ، اثری از عملشان

عن أكل الجربي؟ فقال: إن الله عز وجل مسح طائفة من بني إسرائيل فما أخذ منهم بحراً فهو الجربي و المار ماهي و الزمار و ما سوى ذلك و ما أخذ منهم برّاً فالقردة و الخنازير و الوبر و الورك و ما سوى ذلك فقلت في نفسي: ثلاث، ثم التفت إليّ فقال: سل و قم، فقلت: ما تقول في النبيذ؟ فقال: حلال، فقلت: إننا ننبذ فنطرح فيه العكر و ما سوى ذلك ونشربه؟ فقال: شُه شُه تلك الخمرة المنتنة، فقلت: جعلت فداك فأبيّ نبيذ تعني؟ فقال: إن أهل المدينة شكوا إلى رسول الله ﷺ تغيير الماء و فساد طبائعهم. فأمرهم أن ينبذوا، فكان الرجل يأمر خادمه أن ينبذ له، فيعمد إلى كف من التمر فيقذف به في الشنّ فمنه شربه و منه طهوره، فقلت: و كم كان عدد التمر الذي [ كان ] في الكف؟ فقال: ما حمل الكف، فقلت: واحدة و ثنتان؟ فقال: ربّما كانت واحدة و ربّما كانت ثنتين فقلت: و كم كان يسع الشنّ؟ فقال: ما بين الأربعين إلى الثمانين إلى ما فوق ذلك فقلت: بالأرطال؟ فقال: نعم أرطال بمكيال العراق قال سماعة: قال الكلبّي: ثم نهض عليه السلام و قمت فخرجت و أنا أضرب بيدي على الأخرى و أنا

در آنروز باقی نمیماند، زیرا پوستی که موزه را از آن ساخته اند بخود گوسفند بر گشته است ( من با خود گفتم این دو، سپس متوجه من شد و فرمود پپرس .

عرض کردم: راجع بخوردن ماهی جری بمن بفرمائید، فرمود: همانا خدای عزوجل جماعتی از بنی اسرائیل را مسح فرمود، آنها که راه دریا گرفتند، جری و زمار ( نوعی ماهی بی فلس ) و مار ماهی و غیر از اینهاست، و آنها که راه خشکی گرفتند، میمون و خوک و وبر ( حیوانی است کوچکتر از گربه ) و ورك ( خزنده ایست مثل سوسمار ) و غیر از اینهاست، با خود گفتم: این سه، سپس متوجه من شد، و فرمود پپرس و برخیز،

عرض کردم: در باره نبيذ چه میفرمائید؟ فرمود: حلالست: گفتم ما در میان آن دردهٔ زيت و غیر آن میریزیم و میآشامیم، فرمود: آه، آه، آن که شراب بد بواسطه، عرض کردم: پس شما چه نبيذی رامیفرمائید (حلالست)؟، فرمود: همانا اهل مدینه ازدگر گونی آب و خرابی مزاج خود بیبغمبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند، حضرت امر فرمود: نبيذ بسازند، پس هر مردی بخادمش دستور میداد برای او نبيذ بسازد او يك مشت خرماي خشك بر میداشت و در مشك آب میریخت، پس آن مرد از آن مشك آب میآشامید و وضو میگرفت، عرض کردم: چند دانه خرما در مشك میکرفت؟ فرمود: با اندازه گنجایش مشت، عرض کردم: يك مشت میریخت یا دو مشت؟ فرمود: گاهی يك مشت و گاهی دو مشت. عرض کردم: آن مشك چه اندازه گنجایش داشت؟ فرمود: بین چهل تا هشتاد و بیشتر، عرض کردم: بواحد أرطال؟ فرمود: با رطال پیمانۀ عراقی، ( هر رطل عراقی سیصد و چند گرم است ) .

سماعه گوید: کلبی گفت: سپس حضرت عليه السلام برخواست و من هم برخاستم و بیرون آمد و دستم را روی

أقول : إن كان شيء فهذا ، فلم يزل الكلبي يدين الله بحب آل هذا البيت حتى مات .  
 ۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبي يحيى الواسطي ، عن هشام بن سالم قال : كنا بالمدينة بعد وفات أبي عبدالله عليه السلام أنا و صاحب الطاق و الناس مجتمعون على عبدالله بن جعفر أنه صاحب الأمر بعد أبيه ، فدخلنا عليه أنا و صاحب الطاق و الناس عنده وذلك أنهم روي عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال : إن الأمر في الكبير ما لم تكن به عاهة ، فدخلنا عليه نسأله عما كنا نسأل عنه أباه ، فسألناه عن الزكاة في كم ؟ حجب ؟ فقال : في مائتين خمسة ، فقلنا : ففي مائة ؟ فقال : درهمان و نصف فقلنا : و الله ما تقول المرجئة هذا ، قال : فرفع يده إلى السماء فقال : و الله ما أدري ما تقول المرجئة ، قال : فخرجنا من عنده ضاللاً لا ندري إلى أين تتوجه أنا و أبو جعفر الأ حول ، فقعدنا في بعض أزقة المدينة باكين حيارى لا ندري إلى أين تتوجه و لا من نقصد ؟ و نقول : إلى المرجئة ؟ إلى القدرية ؟ إلى الزيدية ؟ إلى المعتزلة ؟ إلى الخوارج ؟ فنحن كذلك إذ رأيت رجلاً شيخاً لا أعرفه ، يومي إلي بيده فخفت أن يكون عيناً من عيون أبي جعفر المنصور و ذلك أنه كان له بالمدينة جواسيس ينظرون إلى من اتفقت

دست ديكر ميزدم و ميگفتم : اگر چیزی باشد اینست ، و کلبی همیشه با محبت اهل بیت پیغمبر خدا را پرستش میکرد تا وفات یافت .

۷ - هشام بن سالم گوید : بعد از وفات امام صادق عليه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرافى داشته و بمؤمن الطاق نیز معروفست) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته و اورا صاحب الامر بعد از پدرش میدانستند (بحديث ۷۴۳ رجوع شود) ، من با صاحب الطاق نزدش رفتم و مردم در محضرش بودند ، توجه مردم با او از این جهت بود که از امام صادق عليه السلام روایت میکردند که آنحضرت فرموده است : امرامت پسر بزرگتر میرسد بشرط اینکه عیبی در او نباشد . ما هم نزدش رفتم تا مسألی را که از پدرش میپرسیدیم ، از او پرسیم ، لذا پرسیدیم زکاة در چند درهم واجب میشود ؟ گفت : در دوست درهم که باید پنج درهم آنرا داد ، گفتیم : درصد درهم چطور ؟ گفت : دو درهم و نیم ، گفتیم : عامه هم چنین چیزی نمیگویند ، او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت : بخدا من نمیدانم عامه چه میکنند ، هشام گوید : ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم ، نمیدانستیم بکجا رو آوریم ، من بودم و ابو جعفر ا حول ، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم نمیدانستیم کجا برویم و بکجا رو آوریم و با خود میگفتیم . بسوی مرجئه رویم ؟ بسوی قدریه ؟ بسوی زیدیه ؟ بسوی معتزله ، بسوی خوارج ، در همین حال بودیم پیرمردی را که نمیشناختیم دیدیم با دست اشاره کرد بسوی من بیائید ، من ترسیدم که او از جاسوسهای ابو جعفر منصور باشد ، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که به بینند شیعیان امام جعفر صادق عليه السلام با امامت چه کسی اتفاق میکنند تا گردن او را بزنند ، لذا من ترسیدم که این پیرمرد از آنها باشد ، به ا حول

شیعه جعفر علیه السلام علیه ، فیضربون عنقه ، فخنفت أن يكون منهم فقلت للأحول : تنحّ فإني خائف على نفسي و عليك ، و إنّما يريدني لا يريدك ، فتنحّ عني لاتهلك و تعين على نفسك ، فتنحّني غير بعيد و تبعت الشيخ و ذلك أنني ظننت أنني لا أقدر على التخلّص منه فما زلت أتبعه و قد عزمت على الموت حتّى ورد بي على باب أبي الحسن علیه السلام ثمّ خلاني و مضى ، فإذا خادم بالباب فقال لي : ادخل رحمتك الله ، فدخلت فإذا أبو الحسن موسى علیه السلام فقال لي ابتداء منه : لا إلى المرجئة و لا إلى القدرية و لا إلى الزيدية و لا إلى المعتزلة و لا إلى الخوارج إليّ إليّ ، فقلت جعلت فداك مضى أبوك ؟ قال : نعم ، قلت : مضى موتاً ؟ قال : نعم ، قلت : فمن لنا من بعده ؟ فقال : إن شاء الله أن يهديك هداك ، قلت جعلت فداك إن عبدالله يزعم أنّه من بعد أبيه ، قال : يريد عبدالله أن لا يعبد الله ، قال : قلت : جعلت فداك فمن لنا من بعده ؟ قال : إن شاء الله أن يهديك هداك ، قال : قلت : جعلت فداك فأنت هو ؟ قال لا ، ما أقول ذلك ، قال : فقلت في نفسي لم أصب طريق المسألة ، ثمّ قلت له : جعلت فداك عليك إمام ؟ قال : لا فداخطني شيء لا يعلم إلا الله عزّ وجلّ إعظماً له و هيبه أكثر ممّا كان يحلّ بي من أبيه إذا دخلت عليه ، ثمّ قلت له :

گفتم : از من دور بایست ، زیرا من بر خودم و بر توترس دارم و این پیر مرد مرا می خواهد نه تو را ، از من دور بایست تا بهلاکت نیفتی و بدست خود بزبان خویش کمک نکنی ، پس اندکی از من دور شد و من بدنبال پیر مرد براه افتادم ، زیرا معتقد بودم که از او نتوانم خلاص شد پیوسته دنبالش میرفتم و تن بمرگ داده بودم تا مرا بدرخانه ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) برد . سپس مرا تنها گذاشت و رفت .

ناگاه خادمی دم در آمد و گفت : بفرما ، خدایت رحمت کند . من وارد شدم . ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم ، بی آنکه من چیزی بگویم ، فرمود : نه بسوی مرگه و نه بسوی قدریه و نه بسوی زیدیه و نه بسوی معتزله ، بسوی من ، بسوی من . عرض کردم : قربانت ، پدرت درگذشت ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : وفات کرد ؟ ( یا او را با شمشیر کشتند ) فرمود : آری ( وفات کرد ) عرض کردم : پس از او امام ما کیست ؟ فرمود : اگر خدا خواهد ترا هدایت کند ، هدایت میکند ، عرض کردم : قربانت ، عبدالله عقیده دارد که او امام بعد از پدرش میباشد ، فرمود : عبدالله می خواهد ، خدا عبادت نشود ، عرض کردم : قربانت امام ما بعد از او کیست ؟ فرمود : اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، میکند عرض کردم ، قربانت او شمائید ؟ فرمود : نه ، من این سخن نمی گویم ، با خود گفتم : من راه پرسش را درست نرفتم ، سپس عرض کردم : قربانت ، شما امامی دارید ؟ فرمود : نه ، ( فهمیدم که خود او امامست ) آنگاه از بزرگداشت و هيبت آنحضرت عظمتی در دلم افتاد که جز خدای عزوجل نداند ، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد .

سپس عرض کردم : قربانت ، از شما پیرم آنچه از پدرت می پرسیدم ؟ فرمود : پیرس تا با خبر شوی

جعلت فداک أسألك عما كنت أسأل أباک؟ فقال: سل تخبر و لا تدع، فإن أذعت فهو الذبح، فسألته فإذا هو بحرٌ لا ينزف، قلت: جعلت فداک شیعتک و شیعة أبیک ضلالٌ فألقى إليهم و أدعوهم إليك؟ و قد أخذت عليّ الکتمان؟ قال: من آنست منه رشداً فالق عليه و خذ إليه الکتمان فإن أدعوا فهو الذبح - وأشار بيده إلى حلقة - قال: فخرجت من عنده فلقيت أبا جعفر الأ حول فقال لي: ما وراءك؟ قلت: الهدى فحدثته بالقصة قال: ثمّ لقينا الفضيل و أبا بصير فدخلنا عليه و سمعنا كلامه و ساء لاه و قطعاً عليه بالإمامة، ثمّ لقينا الناس أفواجاً فكلّ من دخل عليه قطع إلاّ طائفة عمّار و أصحابه و بقي عبدالله لا يدخل إليه إلاّ قليل من الناس، فلما رأى ذلك قال: ما حال الناس؟ فأخبر أنّ هشاماً صدّ عنك الناس، قال هشام: فأقعدلي بالمدينة غير واحد ليضربوني.

\*(۹۲۰)\* ۸ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد، عن محمد بن فلان الواقفي قال: كان لي ابن عمّ يقال له: الحسن بن عبدالله كان زاهداً و كان من أعبد أهل زمانه و كان يتقيه السلطان لجدّه في الدين و اجتهاده و ربما استقبل السلطان بكلام صعب يعظه و يأمره بالمعروف و ينهيه عن المنكر و كان السلطان يحتمله لصلاحه، و لم تزل هذه حالته حتّى كان يوم من الأيام إذ دخل عليه أبو الحسن موسى عليه السلام و هو في مسجد فرآه فأومأ إليه فأتاه فقال له: يا أبا عليّ، ما أحبّ

ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش سر بریدنست سپس از آنحضرت سؤال کردم و فهمیدم دریای بیکرانست. عرض کردم: قربانت شیعیان توو پدرت در گمراهی سرگردانند، با تمهید کنمانیکه از من گرفته‌اید، ایشانرا به بینم و بسوی شما دعوت کنم؛ فرمود: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را در راه راست در یافتی، مطلب را با او بگو، و شرط کن که کنمان کند، اگر فاش کند، نتیجه اش سر بریدن است - و با دست اشاره بکلویش فرمود - من از نزد آنحضرت خارج شدم و بابی جعفر احوال بر خوردم، بمن گفت: چه خبر بود؟ گفتم: هدایت بود، آنگاه داستان را برایش گزارش دادم، سپس فضیل و ابو بصیر را دیدیم، ایشان هم خدمتش رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و سخنش را شنیدند و با مامتش قاطع گشتند. سپس جماعتی از مردم را ملاقات کردیم، هر کس خدمتش رسید، امامتش را باور کرد، مگر طایفه عمار (بن موسی ساپاطی) و اصحاب او، ولی عبدالله جز چند نفری نزدش نمی رفتند، چون چنین دید، گفت: مردم چگونه شدند؟ باو خبر دادند که هشام مردم را از دور توپرا کند. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشته بود که مرا بزنند.

۸- محمد بن فلان واقفی گوید: من پسر عمویی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابد ترین مردم زمان خود. و بواسطه جدی بودن و کوشش او در امر دین سلطان از او پروا می کرد و بسادر پیش روی سلطان سخن درشت و دشواری بتوان موعظه می گفت و او را امر بمعروف و نهی از منکر مینمود سلطان هم بواسطه شایستگی و نیکو کاریش از او تحمل می کرد، حال او پیوسته چنین بود تا آنکه روزی در مسجد

إليّ ما أنت فيه وأسرتني إلاّ أنّه ليست لك معرفة ، فاطلب المعرفة ، قال : جعلت فداك و ما المعرفة ؟ قال : اذهب فتنقّه و اطلب الحديث ، قال : عمّن ؟ قال : عن فقهاء أهل المدينة ، ثمّ اعرض عليّ الحديث ، قال : فذهب فكتب ثمّ جاء فقراء عليه فأسقطه كلّهم ثمّ قال له : اذهب فاعرف المعرفة و كان الرّجل معنيّاً بدينه فلم يزل يترصدّ أبا الحسن عليه السلام حتّى خرج إلى ضيعة له ، فلقيه في الطريق فقال له : جعلت فداك إنّي أحتجّ عليك بين يدي الله فدلّني على المعرفة قال : فأخبره بأمر المؤمنين عليهم السلام و ما كان بعد رسول الله صلى الله عليه وآله و أخبره بأمر الرجلين فقبل منه ، ثمّ قال له : فمن كان بعد أمير المؤمنين عليه السلام ؟ قال : الحسن عليه السلام ثمّ الحسين عليه السلام حتّى انتهى إلى نفسه ثمّ سكت ، قال : فقال له : جعلت فداك فمن هو اليوم ؟ قال : إن أخبرتك تقبل ؟ قال : بلى جعلت فداك ، قال : أنا هو ، قال : فشيء أستدلّ به ؟ قال : اذهب إلى تلك الشجرة - و أشار [ بيده ] إلى أمّ غيلان - فقل لها : يقول لك موسى بن جعفر : أقبلي ، قال : فأتيتهما فرأيتهما و الله تخذّ الأرض خدّاً حتّى وقفت بين يديه ، ثمّ أشار إليها فرجعت قال : فأقرّ به ثمّ لزم الصمت و العبادة ، فكان لا يراه أحد يتكلّم بعد ذلك .

عجّل بن يحيى و أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن إبراهيم بن هاشم مثله .

حضرت ابوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام بر او وارد شد . چون او را دید ، اشاره کرد ، اوهم نزد حضرت آمد ، امام باو فرمود : ای ابا علی ! من روش ترا بسیار دوست دارم و خوشم میآید ولی تو معرفت نداری ، برو و معرفت بجو ، عرض کرد : قربانت ، معرفت چیست ؟ فرمود : برو بفهم و کسب حدیث کن . عرض کرد : از که کسب کنم ؟ فرمود : از فقهاء اهل مدینه ، سپس آن احادیث را بر من عرضه کن . او رفت و احادیثی را نوشته خدمت حضرت باز آمد و برایش قرائت کرد ، امام همه را باطل دانست ، و باو فرمود ، برو و معرفت یاد بگیر ، آن مرد بدین خود عنایت داشت و پیوسته در انتظار استفاده از حضرت ابوالحسن عليه السلام بود تا زمانیکه آنحضرت بکشتزار خود میرفت ، در بین راه بحضرت برخورد و عرض کرد : قربانت ، من در برابر خدا باشما احتجاج و خصومت میکنم ، مرا بمعرفت راهنمایی کن ، حضرت گزارش حال امیر المؤمنین عليه السلام و آنچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و نیز گزارش امر آندو مرد ( ابوبکر و عمر ) را بیان فرمود ، اوهم پذیرفت ، سپس بحضرت عرض کرد : امام بعد از امیر المؤمنین علیه السلام کیست ؟ فرمود : اگر بتو خیر دهم میپذیری ؟ گفت : آری قربانت کردم ، فرمود ، منم امام ، عرض کرد : چیزی می خواهم که بآن استدلال کنم ، ( یعنی معجزه شما چیست ؟ ) فرمود : برو نزد آن درخت - آنکاه بادست اشاره بدرخت ام غیلان کرد - و باو بگو : موسی بن جعفر بتو میگوید : بیا ، گوید من نزد درخت رفتم و دیدم زمین را میشکافد و میآید تا در برابر حضرت ایستاد ، سپس حضرت باو اشاره کرد ، تا برگشت . او باو امامتش اقرار کرد و خاموشی گزید و بعبادت پرداخت و کسی پس از آن او را ندید که سخن گوید .



۹ - محمد بن یحیی و أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن أحمد بن الحسين ، عن محمد بن الطیب ، عن عبدالوہاب بن منصور ، عن محمد بن أبي العلاء قال : سمعت یحیی بن أکثم - قاضي سامراء - بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته و واصلته و سألته عن علوم آل محمد فقال : بینا أنا ذات یوم دخلت أطوف بقبر رسول الله ﷺ فرأيت محمد بن عليّ الرضا عليه السلام يطوف به ، فناظرته في مسائل عندي فأخرجها إليّ ، فقلت له : و الله إنني أريد أن أسألك مسألة و إنني و الله لأستحيي من ذلك ، فقال لي : أنا أخبرك قبل أن تسألني ، تسألني عن الامام ، فقلت : هو والله هذا ، فقال : أنا هو ، فقلت : علامة ، فكان في يده عصا فنطقت و قالت : إن مولاي إمام هذا الزمان و هو الحجّة .

۱۰ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد أو غيره ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسين بن عمر ابن یزید قال : دخلت على الرضا عليه السلام و أنا یومئذ واقف و قد كان أبي سأل أباه عن سبع مسائل فأجابہ في ستّ و أمسك عن السابعة ، فقلت : و الله لأسألنّه عما سأل أبي أباه ، فإن أجاب بمثل جواب أبيه كانت دلالة ، فسألته فأجاب بمثل جواب أبيه أبي في المسائل الستّ ، فلم یزد في الجواب و اوأ و لا یاء و أمسك عن السابعة و قد كان أبي قال لأبيه : إنني أحتج عليك عند الله یوم القيامة أنك زعمت أن عبد الله لم یکن إماماً ، فوضع يده على عنقه ، ثم قال له : نعم احتج عليّ بذلك

۹- محمد بن ابی العلاء گوید : بعد از آنکه یحیی بن اکثم قاضی سامرا را آزمایش کردم و با او مباحثه و گفتگو نمودم و رفت و آمد کردم و راجع بعلوم آل محمد پرسیدم شنیدم که می گفت : روزی داخل (مسجد مدینه) شدم و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف میکردم ، در آن میان محمد بن علی الرضا عليه السلام را دیدم مشغول طوافست ، درباره مسائلی که در نظر من بود ، با او مناظره کردم ، همه را بمن جواب داد ، من با او عرض کردم بخدا که من میخواهم از شما یک مسأله می پرسم ، ولی بخدا که خجالت میکشم ، بمن فرمود : پیش از آنکه بپرسی من بتو خبر میدهم ، میخواهی راجع با امام بپرسی ، عرض کردم : بخدا سؤال من همین است ، پس فرمود : منم امام ، عرض کردم : علامتش چیست ؟ در دست حضرت عصائی بود که بسخن درآمد و گفت : همانا مولای من . امام این زمانست و اوست حجّت خدا .

۱۰ - حسین بن عمر بن یزید گوید : خدمت حضرت رضا عليه السلام رسیدم و در آن زمان واقفی مذهب بودم ( امامت آنحضرت را قبول نداشتم ) و همانا پدر من از پدر او هفت مسأله پرسیده بود که شش تای آن را جواب گفته و هفتمینش را پاسخ نگفته بود ، من گفتم : بخدا که آنچه را پدرم از پدرش پرسیده ، من از او میپرسم اگر مانند پدرش جواب گفت ، دلیل بر امامت اوست ، پس من پرسیدم و او هم آن شش مسأله را مانند جواب پدرش پدرم پاسخ گفت ، و در مقام جواب حتی حرف « و او » و « یائی » هم زیاد نکرد و از هفتمینش خود داری کرد ، و پدرم پدیر او گفته بود : من روز قیامت نزد خدا علیه شما احتجاج میکنم ، برای اینکه

عند الله عزّ و جلّ فما كان فيه من إثم فهو في رقبتي ، فلماً ودّعته قال : إنّه ليس أحد من شيعتنا يبئلي ببليّة أو يشتكي فيصبر على ذلك إلا كتب الله له أجر ألف شهيد ، فقلت في نفسي : والله ما كان لهذا ذكر ، فلماً مضيت و كنت في بعض الطريق ، خرج بي عرق المدينيّ فلقيت منه شدّة فلماً كان من قابل حججت فدخلت عليه و قد بقي من وجعي بقيّة ، فشكوت إليه و قلت له : جعلت فداك عوّذ رجلي و بسطتها بين يديه ، فقال لي : ليس على رجلك هذه بأس و لكن أرني رجلك الصحيحة فبسطتها بين يديه فعوّذها ، فلماً خرجت لم ألبث إلا يسيراً حتى خرج بي العرق و كان وجهه يسيراً .

۱۱ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن عليّ ، عن ابن قياّما الواسطيّ - و كان من الواقفة - قال : دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فقلت له : يكون إمامان ؟ قال : لا إلاّ و أحدهما صامت ، فقلت له : هو ذا أنت ليس لك صامت - و لم يكن ولد له أبو جعفر بعد - فقال لي : و الله ليجعلنّ الله منّي ما يثبت به الحقّ و أهله ، ويمحق به الباطل و أهله ، فولد له بعد سنة أبو -

عقیده داری عبدالله ( برادر بزرگتر ) امام نیست حضرت دست بگردنش نهاد و فرمود : آری نزد خدای عزوجل بر این مطلب علیه من احتجاج کن ، هر گناهی داشت بگردن من باشد .

چون من با آنحضرت خدا حافظی کردم فرمود : هیچیک از شیعیان ما نیست که بیلایمی گرفتار شود و یا بیمار گردد و بر آن بلا و مرض شکیبائی ورزد ، جز اینکه خدا اجر هزار شهید برایش نویسد ، من با خود گفتم : بخدا راجع باین موضوع که سخنی در میان نبود ! چون رهسپار شدم در بین راه عرق المدينيّ در آوردم ( و آن ریشه ایست که در پای انسان پیدا میشود و دردش شدت میکند ) و من از این مرض سختی کشیدم ، چون سال آینده شد بحج رفتم و خدمتمش رسیدم ، هنوز اندکی از درد باقیمانده بود ، من بحضرت شکایت کردم و عرض نمودم : قربانت ، بیایم دعای دفع بلایمی بخوانید - و پایم را در برابرش دراز کردم - بمن فرمود این پایت را باکی نیست ، پای سلامت را بمن نشان ده ، من آن پایم را در برابرش دراز کردم . حضرت دعای تعویذ خواند ، چون بیرون رفتم ، طولی نکشید که آن ریشه بیرون آمد و دردش اندک بود .

۱۱ - ابن قياّما واسطی که از واقفیه بوده گوید : خدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیدم و عرض کردم ممکن است دو امام ( در یک زمان ) بوده باشد ؟ فرمود : نه ، مگر اینکه یکی از آندوساکت باشد ، عرض کردم اینک شما هستید که امام ساکت همراه ندارید - و در آن زمان هنوز ابو جعفر ( محمد تقی علیه السلام ) برایش متولد نشده بود - بمن فرمود : بخدا : که خدا از من فرزندی بوجود آورد که حق را با اهلش بوسیله او پابرجا کند و باطل را با اهلش بوسیله او از میان ببرد ، بعد از یکسال دیگر ابو جعفر علیه السلام متولد شد ، پس با بن قياّما گفتند : آیا این آیت و معجزه ترا کافی نیست ؟ او گفت : بخدا که این آیت بزرگی است ولی چکنم با آنچه امام صادق علیه السلام در باره پسرش فرموده است ؟ .

جعفر علیه السلام ، فقیل لابن قیاما : ألا تقنعك هذه الآیة ؟ فقال : أما والله إنّها لآیة عظیمة و لكن كيف أصنع بما قال أبو عبدالله علیه السلام في ابنه .

۱۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء قال : أتيت خراسان - و أنا واقفٌ - فحملت معي متاعاً و كان معي ثوبٌ و شيءٌ في بعض الرزم و لم أشعر به و لم أعرف مكانه ، فلماً قدمت مرو ، و نزلت في بعض منازلها لم أشعر إلا و رجل مدنيٌّ من بعض مولديها ، فقال لي : إنّ أبا الحسن الرضا علیه السلام يقول لك : ابعث إليّ الثوب الوشيّ الذي عندك قال : فقلت : و من أخبر أبا الحسن بقدمي و أنا قدمت آنفاً و ما عندي ثوبٌ و شيءٌ ؟ ! فرجع إليه و عاد إليّ ، فقال : يقول لك : بلى هو في موضع كذا و كذا و رزمته كذا و كذا ، فطلبته حيث قال ، فوجدته في أسفل الرزمة ، فبعثت به إليه .

﴿۹۲۵﴾ ۱۳ - ابن فضال ، عن عبدالله بن المغيرة قال : كنت واقفاً و حججت على تلك الحال ، فلما صرت بمكة خلع في صدري شيء ، فتعلقت بالملتزم ثم قلت : اللهم قد علمت طلبتي و إرادتي

شرح - علامه مجلسی در «( از محدث استرآبادی نقل میکنند که گویا مقصودش از آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده روایتی است که واقفیه آنرا جعل کرده اند که : امام صادق علیه السلام فرمود : « ما خانواده هشت محدث داریم که هفتم آنان قائمست ، شیخ طوسی در «( اخباری که طایفه واقفیه جعل کرده اند در کتاب غیبت خود ذکر نموده و همه را رد کرده است و نیز در این خبر که ائمه را هشت تن دانسته و قائم را هفتم آنها شمرده تشویشی است ظاهر و توجیه کردن هشت محتاج بتکلف سختی است .

۱۲ - و شاء گوید : من بخراسان رفتم و از طایفه واقفیه بودم و متاعی را همراه خود برده بودم در میان آنها جامه گلداری در یکی از بنچهها بود که من نفهمیده بودم و جایش را هم نمیدانستم . چون بمرور وارد شدم و در منزلی فرود آمدم ، بدون سابقه مردی مدنی که فقط در مدینه متولد شده بود آمد و بمن گفت : همانا ابوالحسن الرضا علیه السلام بتو میگوید : آن جامه گلداری که نزد تو هست ، برای من بفرست ، من گفتم : کی ورود مرا با ابوالحسن خبر داده ؟ من اکنون وارد میشوم ، و جامه گلداری نزد من نیست ، او رفت و برگشت و گفت : میگوید : چرا آن جامه در فلان جا و سارغش چنین و چنانست ، من آن سارغ را گشتم و آن جامه را در زیر بنچه پیدا کردم و نزدش فرستادم .

شرح - و شاء همان حسن بن علی بن زیاد است که پارچههای رنگ کرده و گلدار می فروخته . مدت کوتاهی واقفی مذهب بود ، سپس بواسطه مشاهده این معجزه و معجزات دیگر از آن عقیده برگشت و از بزرگان و اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام گشت .

۱۳ - عبدالله بن مغیره گوید : من واقفی مذهب بودم که بحج رفتم ، چون بمکه رسیدم ، شکی در دلم ( راجع بمذهب ) خلعان کرد ، خودم را بملتزم ( دیوار مقابل در خانه کعبه که مستحب است سینه

فأرشدني إلى خير الأديان ، فوقع في نفسي أن آتي الرضا عليه السلام ، فأتيت المدينة فوقفته ببابه و قلت : للغلام قل ملولاك : رجلٌ من أهل العراق بالباب ، قال : فسمعت نداءه و هو يقول : أدخل يا عبدالله بن المغيرة ، أدخل يا عبدالله بن المغيرة ، فدخلت ، فلما نظر إلي قال لي : قد أجاب الله دعائك و هداك لدينه ، فقلت : أشهد أنك حجّة الله و أمينه على خلقه .

۱۴ - الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله قال : كان عبدالله بن هليل يقول بعبدالله فصار إلى العسكر فرجع عن ذلك ، فسألته عن سبب رجوعه ، فقال : إنني عرضت لأبي الحسن عليه السلام أن أسأله عن ذلك فوافقني في طريق ضيق ، فمال نحوي حتى إذا حاذاني ، أقبل نحوي بشيء من فيه فوقع على صدري ، فأخذته فاذا هو رقٌ فيه مكتوب : ما كان هنالك ، و لا كذلك .

۱۵ - علي بن محمد ، عن بعض أصحابنا ذكر اسمه قال : حدثنا محمد بن إبراهيم قال : أخبرنا موسى بن محمد بن إسماعيل بن عبدالله بن العباس بن علي بن أبي طالب قال : حدثني جعفر بن زيد بن موسى ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قالوا : جاءت أمّ أسلم يوماً إلى النبي صلى الله عليه وآله و هو في منزل أمّ سلمة ، فسألته عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقالت خرج في بعض الحوائج

و شكّم را بآنجا چسبانیده دعا کنند ( چسبانیدم و گفتم : بارخدا یا تو خواست و اراده مرا میدانی ، مرا ببهترین دینها هدایت کن ، پس در دلم افتاد که خدمت حضرت رضا عليه السلام بروم . بمدينه آمدم و در خانه حضرت ایستادم و بفلامش گفتم : بآقای بگو ، مردی از اهل عراق بر درخانه است ، آنکاه صدای حضرت را شنیدم که میفرمود : بفرما ای عبدالله بن مغیره ! بفرما ای عبدالله بن مغیره ، چون مرادید فرمود : خدا دعایت را اجابت کرد و بدین خودش هدایت فرمود : من عرض کردم : گواهی دهم که توئی حجت خدا و امین او بر خلقش .

۱۴ - احمد بن محمد بن عبدالله گوید ، عبدالله بن هلیل معتقد بامامت عبدالله ( افطح پسر بزرگتر امام صادق عليه السلام ) بود ، مسافرتی بسامرا کرد و از آن عقیده برگشت . من از او علت برگشتنش را پرسیدم گفت : من بفکر افتادم که این مطلب را از حضرت ابی الحسن عليه السلام بپرسم ، اتفاقاً در کوجه تنگی بحضرت بر خوردم ، خود را بطرف من کج کرد تا برابرم رسید ، چیزی از دهانش بجانب من انداخت که روی سینه ام افتاد ، من آنرا برداشتم ، ورقهای بود که در آن نوشته بود : او در آن مقام نبود و چنان استحقاقی نداشت ( یعنی عبدالله ادعای امامت نکرد و سزاوار آن هم نبود - مرآت ص ۲۵۹ - ) .

۱۵ - جعفر بن زید بن موسی از پدرش و او از پدرانش ائمه معصومین علیهم السلام چنین نقل کند : روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بوده ام اسلم خدمت آنحضرت آمد ، از ام سلمه پرسید : پیغمبر صلی الله علیه و آله کجاست ؟ گفت دنبال کاری رفته و الساعه میآید ، او نزد ام سلمه در انتظار نشست تا آنحضرت آمد ،

و الساعة یجیء ، فانظرتہ عنداًم سلمة حتی جاء صلى الله عليه وسلم ، فقالت اُمّ أسلم : بأبي أنت و اُمّی یا رسول الله ! إنّی قد قرأت الکتب و علمت کلّ نبیّ و وصیّ ، فموسیٰ کان له وصیّ فی حیاته و وصیّ بعد موته ، و كذلك عیسیٰ : فمن وصیّک یا رسول الله ؟ فقال لها : یا اُمّ أسلم وصیّی فی حیاتی و بعد مماتی واحد ، ثمّ قال لها : یا اُمّ أسلم من فعلی هذا فهو وصیّی ، ثمّ ضرب بیده إلى حصاة من الأرض ففرکها بأصبعه فجعلها شبه الدقیق ، ثمّ عجّنها ، ثمّ طبعها بخاتمه ، ثمّ قال : من فعل فعلی هذا فهو وصیّی فی حیاتی و بعد مماتی ، فخرجت من عنده ، فأتیّت امیر المؤمنین عليه السلام فقلت : بأبي أنت و اُمّی أنت وصیّ رسول الله صلى الله عليه وسلم ؟ قال : نعم یا اُمّ أسلم ثمّ ضرب بیده إلى حصاة ففرکها فجعلها کهيئة الدقیق ، ثمّ عجّنها و ختمها بخاتمه ، ثمّ قال : یا اُمّ أسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیّی ، فأتیّت الحسن عليه السلام و هو غلام فقلت له : یا سیّدی أنت وصیّی أیّیک ؟ فقال : نعم یا اُمّ أسلم ، و ضرب بیده و أخذ حصاة ففعل بها کفعلهما ، فخرجت من عنده فأتیّت الحسن عليه السلام - وإنّی لمستصغرة لسنّته - فقلت له : بأبي أنت و اُمّی ، أنت وصیّی أخیّک ؟ فقال : نعم یا اُمّ أسلم ایتمنی بحصاة ، ثمّ فعل کفعلهم ، فعمرت اُمّ أسلم حتی لحقت

ام اسلم عرضکرد: پدر و مادرم قربانت یا رسول الله ! من کتابهارا خوانده‌ام و پیغمبران و اوصیاء را میشناسم موسی در زمان حیات خود وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش وصی دیگری داشت (یوشع) و همچنین عیسی (وصی زمان حیاتش کالب بن یوفنا و وصی پس از وفاتش شمعون بود) وصی شما کیست ای رسول خدا؟ فرمود: ای ام اسلم وصی من در حیاتم و بعد از وفاتم یکی است، سپس فرمود: ای ام اسلم، هر که این کار مرا کند، او وصی منست، سپس بادست مبارک بسنگریزه‌ئی که در روی زمین بود، زد و آنرا با انگشتش مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه خمیرش نمود و با خاتمش آنرا مهر کرد و فرمود: هر که این کار من کند، او وصی منست در زمان حیات و پس از وفاتم.

من از نزد حضرت بیرون شدم و خدمت امیر المؤمنین عليه السلام رسیدم و عرضکردم: پدر و مادرم بقرbant شمائید وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری، ای ام اسلم، سپس با دستش بسنگریزه‌ئی زد و آنرا مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه آنرا خمیر کرد و با خاتمش مهر نمود و فرمود: ای ام اسلم: هر که این کار من کند، او وصی منست.

من نزد حسن عليه السلام آمدم و او هنوز کودکی نابالغ بود، عرضکردم: آقای من تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، ای ام اسلم و بادست سنگریزه‌ئی را برداشت و مانند کار آند و حضرت انجام داد، من از نزدش بیرون آمدم و نزد حسین عليه السلام رسیدم و سنش بنظر من کوچک می رسید - با او عرضکردم: پدر و مادرم بقرbant تو وصی برادرت هستی؟ فرمود، آری، ای ام اسلم! سنگریزه‌ئی من ده، آنگاه مانند کار آنها انجام داد.

بعليّ بن الحسين بعد قتل الحسين عليه السلام في منصرفه ، فسألته أنت وصيّ أبيك ؟ فقال : نعم ، ثمّ فعل كفعالهم صلوات الله عليهم أجمعين .

۱۶ - محمد بن يحيى . عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن الحسين بن الجارود ، عن موسى بن بكر بن داب ، عمّن حدّثه ، عن أبي جعفر عليه السلام أنّ زيد بن عليّ بن الحسين عليه السلام دخل على أبي جعفر محمد بن عليّ و معه كتب من أهل الكوفة يدعونه فيها إلى أنفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج ، فقال له أبو جعفر عليه السلام : هذه الكتب ابتداء منهم ، أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه ؟ فقال : بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وآله و لما يجدون في كتاب الله عزّ و جلّ من وجوب مودتنا و فرض طاعتنا ، و لما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء ، فقال له أبو جعفر عليه السلام ، إنّ الطاعة مفروضة من الله عزّ و جلّ و سنة أمضاها في الأولين و كذلك يجريها في الآخرين و الطاعة لواحد منّا و المودّة للجميع ، و أمر الله يجري لأوليائه بحكم موصول ، و قضاء مفصول ، و حتم مقضيّ ، و قدر مقدور و أجل مسمّى لوقت معلوم ، فلا يستخفّنك الذين لا يوقنون ، إنّهم لن يغنوا عنك من الله شيئاً ،

ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت حسين عليه السلام و برگشتن علي بن الحسين بمدينه ، خدمت حضرت رسيد و پرسيد : شما وصی پدريت هستی ؟ فرمود : آری ، سپس مانند کا رآنها انجسام داد صلوات الله عليهم اجمعين .

۱۶ - زيد بن علي بن الحسين ، خدمت امام باقر عليه السلام رسيد و نامه هائی از اهل کوفه همراه داشت که اورا بطرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند ، امام باقر عليه السلام باو فرمود : اين نامه ها از خود آنها شروع شده يا جواب نامه ايستکه بآنها نوشته ام و ايشانرا دعوت کرده ام ؟ گفت : ايشان شروع کرده اند ، زیرا حق ما را ميشناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلى الله عليه و آله ميدانند و در کتاب خدای عزوجل و جوب دوستی و اطاعت ما را می بينند و فشار و گرفتاری و بلا کشيدن ما را مشاهده میکنند .

امام باقر عليه السلام فرمود : اطاعت ( مردم از پيشوا ) از طرف خدای عزوجل واجب گشته و روشی است که خدا آنرا در پيشينيان امضاء کرده و در آخرين همچنان اجرا میکند ، و اطاعت نسبت بيک نفر از ماست و دوستی نسبت بهمه ما و امر خدا ( امامت و جوب اطاعت يا خروج و نهضت يا صبر بر اذيت ) نسبت باوليائش جاری ميشود طبق حکمی ( متصل از امامی بامام ديگر ) و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودنی انجام شدنی و اندازه امی بی کم و زياد و موعدی معين دروقتی معلوم ( حاصل اينکه امور مربوط بامام از طرف خدا اندازه و مدتش معين ميشود و حتمی و قطعی ولايتغير است ) مبدا کسانیکه ايمان ثابتی ندارند ، ترا سبک کنند ، ايشان ترا در برابر خواست خدا هيچگونه بی نیازی ندهند ، شتاب مکن که خدا بواسطه شتاب

فلا تعجل ، فإنّ الله لا يعجل لعجلة العباد ولا تسبقنّ الله فتعجزك البليّة فتصرعك ، قال : فغضب زيد عند ذلك ، ثمّ قال : ليس الإمام منّا من جلس في بيته وأرخى سترة و ثبّط عن الجهاد و لكنّ الإمام منّا من منع حوزته ، و جاهد في سبيل الله حقّ جهاده ، و دفع عن رعيتّه و ذبّ عن حريمه ، قال أبو جعفر عليه السلام : هل تعرف يا أخي من نفسك شيئاً ممّا نسبتها إليه فتجيء عليه بشاهد من كتاب الله أو حجّة من رسول الله صلى الله عليه وآله أو تضرب به مثلاً ، فإنّ الله عزّ و جلّ أحلّ حلالاً و حرّم حراماً و فرّض فرائض و ضرب أمثالا و سنّ سنناً و لم يجعل الإمام القائم بأمره شبهة فيما فرض له من الطاعة أن يسبقه بأمر قبل محله ، أو يجاهد فيه قبل حلوله ، و قد قال الله عزّ و جلّ في الصيد : « لا تقتلوا الصيد و أتمّ حرم » أفقتل الصيد أعظم أم قتل النفس التي حرّم الله ؟ و جعل لكلّ شيء محلاً و قال الله عزّ و جلّ : « و إذا حللتهم فاصطادوا » و قال عزّ و جلّ : « لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام » فجعل الشهور عدّة معلومة فجعل منها أربعة حرماً و قال : « فسبحوا في الأرض أربعة أشهر و اعلموا أنّكم غير معجزين

بندگانش شتاب نمیکنند ( زمان رسیدن دولت حق را پیش نمیاندازد ) تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانت کند و بخت اندازد .

زيد در اینجا خشمگین شد و گفت : امام از ما خاندان آنکس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند . امام از ما خاندان کسی است که از حوزه خود ، دفاع کند و چنانکه سزاوار است در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند .

امام باقر عليه السلام فرمود : ای برادر ، تو آنچه را بخود نسبت دادی ، حقیقه هم در خود می بینی بطوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی ؟ ( یعنی تو که خود را برای جهاد و زمامداری مسلمین آماده کرده ای چنین شایستگی را در خود سراغ داری ؟ ) همانا خدای عز و جل حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را واجب ساخته و مثلهایی زده و سنتهایی را مقرر داشته و برای امامی که با امر او قیام میکند نسبت باطاعتیکه برای او واجب ساخته ، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن وقتش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرا رسیدن موقعش جهاد کند . در صورتیکه خدای عز و جل درباره شکار میفرماید : « وقتی که محرم هستید شکار را نکشید - ۹۵ سوره ۵ ، آیا کشتن شکار مهمتر است یا کشتن انسانیکه خدایش محترم شمرده ، خدا برای هر چیز موعدهی معین کرده ، چنانچه میفرماید : « چون از احرام درآمدید شکار کنید ۳ سوره ۵ ، و فرموده است « شعائر خدا و ماههای حرام را حلال نکنید - ۲ سوره ۵ ، و ماهها را شماره معلومی قرار داد ( دوازده ماه ) و چهار ماه از آنها حرام ساخت و فرمود : « چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نسازید - ۲ سوره ۹ ، سپس فرمود : « چون ماههای حرام

« ثمّ قال تبارک و تعالی : « فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ، فجعل لذلك محلاً و قال : « ولا تعزموا عقدة المکاح حتّى یبلغ الکتاب أجله » فجعل لكلّ شیءٍ أجلًا و لكلّ أجل کتاباً فان کنت علی بیئنة من ربّک و یقین من أمرک و تبیان من شأنک ، فشأنک و إلا فلا ترومنّ امرأ أنت منه فی شکّ و شبهة ، ولا تتعاط زوال ملک لم تنقض اُکله ، و لم یقطع مداه ، و لم یبلغ الکتاب أجله فلو قد بلغ مداه و انقطع اُکله و بلغ الکتاب أجله ، لا یقطع الفصل و تتابع النظام و لأعقب الله فی التّابع و المتبوع الذلّ و الصغار ، أعوذ بالله من إمام ضلّ عن وقته ، فكان التّابع فیہ أعلم من المتبوع ، أتريد یا أخي أن تحیی ملة قوم قد کفروا بآیات الله و عصوا رسوله و اتّبعوا أهواءهم بغير هدی من الله و ادّعوا الخلافة بلا برهان من الله و لا عهد من رسوله ؟! اُعیدک بالله یا أخي أن تكون غداً المصلوب بالکناسة ثمّ ارفضت عیناه و سالتدموعه ، ثمّ قال : الله بیننا و بین من هتک سترنا و جحدنا حقنا و أفشى سرنا و نسبنا إلی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا .

سپری شد ، مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید - ۵ سوره ۹ - ۲ پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است : « قصد بستن عقد زناشویی نکنید تا مدت مقرر بسر رسد » (عده زن سپری شود) پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته‌ای مقرر داشته است .

اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت بامر خود یقین داری و کارت پشت روشن است خود دانی و گر نه امری را که نسبت بآن شک و تردید داری پرامونش نکرد ، و برای از میان رفتن سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و پایان خود نرسیده و موعد مقررش نیامده قیام مکن ، که اگر پایانش برسد و روزیش بریده شود و موعد مقررش برسد ، حکم قطعی بریده شود [ فاصله‌ایکه برای دولت حق رخ داده بود بریده شود ] و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر ( دولت باطل ) خواری و زبونی در پی آورد ، بخدا پناه میبرم از امامیکه از وقت شناسی گمراه گردد ، ( وقت قیام و خروج خود را نشناسد ) و فرمانبران نسبت بآن دانایتر از فرمانده باشند ( یعنی امام بر حقیکه بحکم خدا سکوت و گوشه‌گیری اختیار کرده از پیشوای باطلیکه بیجا و بیموقع قیام کرده دانایتر باشد ) .

برادرم ! تو میخواهی ملت و آئین مردمی را زنده کنی که بآیات خدا کافر شدند و نافرمانی پیغمبرش کردند و بدون رهبری خدا پرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند ؟

برادرم ! ترا در پناه خدا میبرم از اینکه فردا در کناسه بدار آویخته شوی - آنگاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد - و فرمود : میان ما و آنکه پرده مارا درید و حق مارا انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را بفر جدمان نسبت داد و در باره ما چیزی گفت که خود نکفتیم ، خدا داور باشد .



۱۷ - بعض أصحابنا ، عن محمد بن حسان ، عن محمد بن رنجويه ، عن عبدالله بن الحكم الأرمي ، عن عبدالله بن إبراهيم بن محمد الجعفري قال : أتينا خديجة بنت عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نغزّيها بابن بنتها « فوجدنا عندها موسى بن عبدالله بن الحسن ، فإذا هي في ناحية قريباً من النساء ، فعزّيناها ، ثمّ أقبلنا عليه فإذا هو يقول لابنة أبي يشكر الرأثية : قولي فقالت :

اعدد رسول الله و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثاً عباساً

و اعدد عليّ الخير و اعدد جعفرأ

و اعدد عقيلاً بعده الرث و اسأ

فقال : أحسنت و أطر بتني ، زيديني ، فاندفعت تقول :

و منأ إمام المتقين محمد

و حمزة منأ و المهذب جعفر

و منأ عليّ صهره و ابن عمه

و فارسه ذاك الإمام المطهر

فأقمنا عندها حتى كاد الليل أن يجيء ، ثمّ قالت خديجة : سمعت عمّي محمد بن علي صلوات الله عليه و هو يقول : إنّما تحتاج المرأة في المأتم إلى النوح لتسيل دمعتها و لا ينبغي لها أن

شرح - اخبار و روایات درباره جلالت مقام و تقدیس و تکریم از جناب زید بن علی بن الحسین و دعا و ترحم و گریستن امام باقر و صادق علیهما السلام نسبت بوی بسیار است . و این روایت چنانچه پیداست يك مصاحبه و مشاوره دوستانه و صمیمی است میان امام باقر عليه السلام و جناب زید برای چاره جوئی در باره بررسی اوضاع مسلمین و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفه دینی و خشمگین شدن جناب زید از نظر مشاهده اوضاع رقت بار مسلمین و طغیانگری و لجام گسیختگی خلفاء وقت بوده و از فرمایشات امام باقر عليه السلام هم جز نصیحت و خیر خواهی جناب زید مطلب دیگری استفاده نمیشود .

۱۷ - عبدالله بن ابراهیم گوید : ( باجماعتی ) نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رفتیم تا او را بوفات پسر دخترش تسلیت گوئیم ، در حضور او موسی بن عبدالله بن حسن را دیدیم که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود ، ما بآنها تسلیت گفتیم و متوجه موسی شدیم ، موسی بدختر ابی یشکر که نوحه خوان بود گفت : بخوان ، او چنین خواند : بشمار رسول خدا را و پس از وی شیر خدا ( حمزه ) و در مرتبه سوم عباس ( برادر حمزه ) را - و بشمار علی نیکوکار و بشمار جعفر و عقیل را بعد از او که همه رئیس بودند .

موسی باو گفت : احسنت : مرا بطرب آوردی ، بیشتر بخوان ، او هم دنبال کرد و گفت :

پیشوای پرهیز گاران محمد از خاندان ماست

و حمزه و جعفر پاک از خاندان ماست

علی پسر عم و داماد پیغمبر از خاندان ماست

او پهلوان پیغمبر و امام مطهر است

ما نزد خدیجه بودیم تا شب نزدیک شد ، سپس خدیجه گفت : من از عمویم محمد بن علی صلوات -

تقول هجرأ ، فاذا جاء الليل فلاتؤذي الملائكة بالنوح ، ثم خرجنا فغدونا إليها غدوة فتذاكرنا عندها اختزال منزلها من دار أبي عبدالله جعفر بن محمد ، فقال : هذه دار تسمى دار السرقة ، فقالت : هذا ما اصطفي مهادينا - تعني محمد بن عبدالله بن الحسن ، تمازحه بذلك - فقال موسى بن عبدالله : و الله لا أخبرنكم بالعجب رأيت أبي رحمه الله لما أخذ في أمر محمد بن عبدالله و أجمع على لقاء أصحابه ، فقال لا أجد هذا الأمر يستقيم إلا أن ألقى أبا عبدالله جعفر بن محمد ، فانطلق و هو متك علي فانطلقت معه حتى أتينا أبا عبدالله عليه السلام فلقيناه خارجاً يريد المسجد فاستوقفه أبي و كلمه ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : ليس هذا موضع ذلك ، نلتقي إن شاء الله ، فرجع أبي مسروراً ثم أقام حتى إذا كان الغد أو بعده بيوم ، انطلقنا حتى أتينا ، فدخل عليه أبي و أنا معه فابتدأ الكلام ، ثم قال له فيما يقول : قد علمت جعلت فداك أن السن لي عليك و أن في قومك من هو أسن منك و لكن الله عز و جل قد قدّم لك فضلاً ليس هو لأحد من قومك و قد جئتك

الله عليه شنیدم که میفرمود : و همانا زن در ماتم و مصیبت نوحه گرمی خواهد که اشکش جاری شود ، و برای زن شایسته نیست که سخن زشت و بیهوده ( دروغی نسبت بمیت یا شکایتی از قضاء خدا ) گوید ، پس چون شب فرا رسید ملائکه را با نوحه خود آزار مدهید ، ما از نزدش بیرون آمدیم و باز فردا صبح رفتیم و مذاکره جدا کردن منزلش را از خانه امام جعفر صادق عليه السلام بمیان آوردیم .

راوی گوید : آن خانه دارالسرقة ( خانه دزدی ) نامیده میشد ، خدیجه گفت : این موضوع را مهدی ما اختیار کرد - مقصودش از مهدی محمد بن عبدالله بن حسن ( نوه امام مجتبی عليه السلام ) بود - و با این کلمه با او شوخی میکرد - ( زیرا محمد بن عبدالله ادعای مهدویت مینمود ، و ممکن است موسی گفته باشد این خانه سرقت است ، زیرا که محمد بن عبدالله در آنجا غصب خلافت و ادعای مهدویت کرد ) موسی ابن عبدالله گفت : بخدا من اکنون خبری شکفت برای شما نقل میکنم .

چون پدرم - رحمه الله - شروع کرد که برای محمد بن عبدالله ( نوه امام حسن عليه السلام ) بیعت گیرد و تصمیم گرفت که دوستانش را به بیند ، گفت : من فکر میکنم تا جعفر بن محمد ( امام ششم ) علیهما السلام را نه بینم این کار درست نشود ، پس براه افتاد و ( از کثرت ضعف و سالی خوردگی ) بمن تکیه داشت ، من هم همراه او رفتم تا با امام صادق عليه السلام رسیدیم و در خارج منزل باو برخوردیم که آهنگ مسجد داشت ، پدرم او را نگه داشت و با او بسخن پرداخت ، امام صادق عليه السلام فرمود : میان راه جای این سخن نیست ، یکدیگر را ملاقات میکنیم انشاء الله ، پدرم شادمان برگشت ( زیرا گمان کرد ، آنحضرت مخالف نیست ) پدرم صبر کرد تا فردا یا روز بعد شد ، باز باهم نزد آنحضرت رفتیم ، پدرم شروع بسخن کرد ، و از جمله سخنانش این بود : قربانت ، تو میدانی که من سنم از شما زیادتر است و در میان فامیلت هم از شما بزرگسالتر هست ولی خدای عز و جل شما فضیلتی ارزانی داشته که برای هیچیک از فامیلت نیست و من بواسطه اعتمادی که بنیکو

معمداً لما أعلم من برك ، و أعلم - فديتك - إنك إذا أحببني لم يتخلف عني أحدٌ من أصحابك و لم يختلف عليّ إثنان من قريش ولا غيرهم ، فقال له أبو عبد الله عليه السلام : إنك تجد غيري أطوع لك مني و لا حاجة لك فيّ ، فوالله إنك لتعلم أنّي أريد البادية أو أهمُّ بها فأثقل عنها ، و أريد الحجَّ فما أدركه إلا بعد كدّ و تعب و مشقّة على نفسي ، فاطلب غيري و سلّه ذلك و لاتعلمهم أنّك جئتني ، فقال له : إنّ الناس مادّون أعناقهم إليك وإن أحببني لم يتخلف عني أحدٌ و لك أن لا تكلف قتالاً و لا مكروهاً ، قال : و هجم علينا ناسٌ فدخلوا و قطعوا كلامنا ، فقال أبي : جعلت فداك ما تقول ؟ فقال ، نلتقي إن شاء الله ، فقال : أليس على ما أحب ، فقال : على ما تحبُّ إن شاء الله من إصلاحك ثمّ انصرف حتّى جاء البيت ، فبعث رسولا إلى محمد صلى الله عليه وآله في جبل بجهينة يقال له : الأشقر ، على ليلتين من المدينة « فبشّره و أعلمه أنّه قد ظفر له بوجه حاجته و ما طلب ثمّ عاد بعد ثلاثة أيّام ، فوقفنا بالباب و لم نكن نحبب إذا جئنا فأبطأ الرسول : ثمّ أذن لنا ، فدخلنا عليه فجلست في ناحية الحجرّة و دنا أبي إليه فقبل رأسه ، ثمّ قال : جعلت فداك قد عدت

کاری شما دارم خدمت رسیدم ، و بدان - قربانت کردم - اگر شما از من بپذیری ، هیچیک از اصحابت از من عقب نشینی نکنند و حتی دو نفر قرشی یا غیر قرشی با من مخالفت نورزند .

امام صادق عليه السلام فرمود : تو مطیع ترا زمره میتوانی پیدا کنی و بمن نیازی نداری . بخدا که تو میدانی من آهنگ رفتن بیابان میکنم و یا تصمیم آنرا میگیرم (ولی بواسطه ضعف و ناتوانی) سنگینی میکنم و بتأخیر میاندازم و نیز قصد رفتن حج میکنم و جز با خستگی ورنج و سختی بآن نمیروم . بفکر دیگران باش و از آنها بخواه و بایشان مگو که نزد من آمده امی ، پدرم گفت ، گردن مردم بسوی شما دراز است ، اگر شما از من بپذیری هیچکس عقب نشینی نمیکند ، و شما هم از جنگ کردن و ناراحت شدن معافی .

موسی گوید : ناگهان جماعتی از مردم وارد شدند و سخن ما را قطع کردند ، پدرم گفت : قربانت چه میفرمائی ؟ امام فرمود : یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد انشاء الله ، پدرم گفت : همانطور است که من میخواهم ؟ فرمود : همانطور است که تو میخواهی انشاء الله با در نظر گرفتن اصلاح و خیر خواهی برای تو . پدرم بخانه برگشت و کس نزد محمد (نوه امام حسن عليه السلام) فرستاد که در کوه اشقر جهینه (۱) بود و از مدینه تا آنجا دوشب راه بود و او را مژده داد که به حاجت و مطلوبش رسیده است ، و پس از سه روز باز گشت من و پدرم رفتیم و در خانه حضرت ایستادیم ، در صورتیکه هر گاه میآمدیم از ماجلو گیری نمیشد و فرستاده (یکه رفت برای ما اجازه ورود بگیرد) دیر آمد ، سپس بما اجازه داد ، ما خدمتش رسیدیم ، من گوشه اطاق نشستم . و پدرم نزدیک حضرت رفت و سرش را بوسید و گفت :

۱ - اشقر نام کوه مخصوصی است که محمد در آنجا بوده و جهینه نام قبیله ایستکه در آنکوه زندگی میکردند .

إليك راجياً ، مؤملاً ، قد انبسط رجائي وأملني ورجوت الدرك لحاجتي ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : يا ابن عمّ إنني أعيذك بالله من التعرّض لهذا الأمر الذي أمست فيه ؛ وإنني لخائفٌ عليك أن يكسبك شرّاً ، فجرى الكلام بينهما ، حتّى أفضى إلى ما لم يكن يريد و كان من قوله: بأيّ شيء كان الحسين أحقُّ بها من الحسن ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : رحم الله الحسن و رحم الحسين و كيف ذكرت هذا ؟ قال : لأنّ الحسين عليه السلام كان ينبغي له إذا عدل أن يجعلها في الأسنّ من ولد الحسن ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : إنّ الله تبارك و تعالی لما أن أوحى إلى محمد صلى الله عليه وآله أوحى إليه بما شاء و لم يؤامر أحداً من خلقه و أمر محمد صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام بما شاء ففعل ما أمر به ؛ ولسنا نقول فيه إلّا ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله من تبجيله و تصديقه ، فلو كان أمر الحسين أن يصيرها في الأسنّ أو ينقلها في ولدهما - يعني الوصيّة - لفعل ذلك الحسين و ما هو بالمتهم عندنا في الذخيرة لنفسه ، و لقد ولي و ترك ذلك ولكنّه مضى لما أمر به و هو جدك و عمك ، فإن قلت خيراً فما أولاك به و إن قلت هُجراً فيغفر الله لك ، أظنني يا ابن عمّ و اسمع كلامي ، فوالله الذي لا إله إلّا هو لا آلوك نصحاً و حرصاً فكيف و لا أراك تفعل ، و ما لأمر الله من مردّ

قربانت کردم بار دیگر امیدوار و آرزومند خدمت رسیدم ، امید و آرزویم گسترده و بسیار است ، امیدوارم بحاجت خود نائل آیم ، امام صادق عليه السلام باو فرمود : من ترا بخدا پناه میدهم از اینکه متعرض این کارشوی که صبح و شام در فکر آن هستی ، و میترسم که این اقدام ، شری بتورساند ، گفتگوی آنها ادامه پیدا کرد و سخن بجائی رسید که پدرم نمیخواست ، و از جمله سخنان پدرم این بود که بچه جهت حسین بامامت سزاوارتر از حسن شد ؟ ( چرا امامت بفرزندان حسین رسید و بفرزندان حسن نرسید ؟ ) امام صادق عليه السلام فرمود : خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را ، برای چه این سخن بمیان آوردی ؟ پدرم گفت : زیرا اگر حسین عليه السلام عدالت میورزید ، سزاوار بود امامت را در بزرگترین فرزندان امام حسن عليه السلام قرار دهد . امام صادق عليه السلام فرمود : همانا خدای تبارک و تعالی که بمحمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد ، بخواست خود وحی فرستاد و با هیچیکس از مخلوقش مشورت نکرد ، و محمد صلی الله علیه و آله علی عليه السلام را بآنچه خواست دستور داد و او هم چنانچه دستور داشت عمل کرد ، ما در باره علی نکوئیم ، جز همان بزرگداشت و تصدیقی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است ، اگر حسین دستور میداشت که ببزرگسالتر وصیت کند یا آنکه امامت را میان فرزندان خود و امام حسن نقل و انتقال دهد عمل میکرد ، او نزد ما منتهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد ، در صورتیکه او میرفت و امامت رامیکذاشت او بآنچه مأمور بود ، رفتار کرد ، و او ( از طرف مادرت ) جد تو (۱) و ( از طرف پدرت ) عموی تست اگر نسبت باو خوب گوئی ، چقدر برای تو شایسته است ، و اگر زشت گوئی خدا ترا بیامرزد ، پسر عموا

فسرّ ابي عند ذلك ، فقال له أبو عبدالله : و الله إنك لتعلم أنه الأ حول الأ كشف الأ خضر المقتول بسدّة أشجع ، عند بطن مسيلها فقال ابي : ليس هو ذلك ، و الله ليحاربنّ باليوم يوماً و بالساعة ساعة و بالسنة سنة و ليقومنّ بثار بني ابي طالب جميعاً ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : يغفر الله لك ما أخوفني أن يكون هذا البيت يلحق صاحبنا «منتك نفسك في الخلاء ضلالاً» لا والله لا يملك أكثر من حيطان المدينة و لا يبلغ عمله الطائف إذا أحفل - يعني إذا أجهد نفسه - و ما للأمر من بدّ أن يقع ، فاتق الله و ارحم نفسك و بني أبيك ، فوالله إنني لأراه أشأمّ سلحة أخرجتها أصلاب الرّجال إلى أرحام النساء و الله إنه المقتول بسدّة أشجع بين دورها و الله لكأني به صريعاً مسلوباً بزّته بين رجله لبنة و لا ينفع هذا الغلام ما يسمع - قال موسى بن عبدالله يعني - و ليخرجنّ معه فيهزم و يقتل صاحبه ، ثمّ يمضي فيخرج معه راية أخرى ، فيقتل كبشها و يتفرّق جيشها ، فإن أطاعني فليطلب الأمان عند ذلك من بني العباس حتّى يأتيه الله بالفرج و لقد علمت بانّ هذا الأمر لا يتمّ و أنك لتعلم و نعلم أنّ إبنك الأ حول الأ خضر الأ كشف

سخن مرا بشنو و اطاعت کن ، بخدائیکه جز او شایسته پرستشی نیست ، من نصیحت و خیر خواهی را از تو باز نداشتم ، چگونه ( باز دارم در صورتیکه تو پسرعمو و بزرگتر فامیل منی؟ ) ولی ترا نمی بینم که عمل کنی [ حال تو چگونه باشد ، در صورتیکه ترا عمل کننده نبینم ] ، و امر خدا هم بر گشت ندارد .

پدرم در اینجا خوشحال شد ( زیرا از جمله اخیر حضرت فهمید که خدا بآنها پیشرفتی میدهد ، اگر چه بعقیده امام صادق نابجا و باطل باشد ) امام صادق علیه السلام ( چون خوشحالی نابجای او را دید ) باو فرمود : بخدا تو میدانی که او ( یعنی محمد پسر تو که مدعی امامت و در مقام خروج است ) همان لوچ چشم موی پیشانی بر گشته ، سیاه رنگی است که در ته سیلگاه سدّه اشجع (۱) کشته میشود ( گویا خبری غیبی باین مضمون از پیغمبر یا امامان سابق صادر شده بود که خود عبدالله هم آنرا میدانست ) پدرم گفت : او آن نیست . بخدا سوگند که او در برابر یکرروز ( ظلم بنی امیه و بنی عباس ) یکرروز میجنگد و در برابر یکساعت ، یکساعت و در برابر یکسال ، یکسال ، و بخونخواهی تمام فرزندان ابيطالب قیام میکند .

امام صادق عليه السلام باو فرمود : خدا ترا پیامرزد ، چقدر میترسم که این ( مصراع ) بیت بر رفیق ما ( پسر تو ) منطبق شود .

**منتك نفسك في الخلاء ضلالاً** «نفس در خلوت بتو وعده های دروغ و محال داده ،

نه بخدا ، او بیشتر از چهار دیوار مدینه را بدست نمیآورد ، و هر چه تلاش کند و خود را بمشقت افکند ، دامنه فالیتش بطائف نرسد ، این مطلب ناچار واقع شود ، از خدا بترس و بر خود و برادرانت رحم کن ، بخدا من او را نامبارکترین نطفه می میدانم که صلب مردان بزهدان زنان ریخته است ( زیرا بناحق ادعای

المقتول بسدّة أشجع بین دورها عند بطن مسیلمها ، فقام أبی و هو یقول : بل یغنی الله عنک و لتعودن" أو لیقی الله بک و بغيرک وما أردت بهذا إلا امتناع غیرک و أن تكون ذریعتهم إلى ذلك ، فقال أبو عبدالله علیه السلام الله یعلم ما أريد إلا نصحک و رشدک و ما علیّ إلا الجهد ، فقام أبی یجره ثوبه مغضباً فلحقه أبو عبدالله علیه السلام ، فقال له : أخبرک أننی سمعت عمک و هو خالک یذکر أنک و بنی أبیک ستقتلون ، فان أطعنی و رأیت أن تدفع بالّنی هی أحسن فافعل ، فوالله الذی لا إله إلا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم الکبیر المتعال علی خلقه لوددت أننی فدیته بولدی و بأحبهم إليّ و بأحب أهل بیتی إليّ ، و ما یعدک عندي شیء ، فلا ترى أننی غششتک ، فخرج أبی من عنده مغضباً أسفاً ، قال : فما أقمنا بعد ذلك إلا قليلاً - عشرين لیلة أو نحوها - حتی قدمت رسل أبی جعفر فأخذوا أبی وعمومتی سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و إبراهيم

امامت کرد و موجب کشته شدن و حبس و ذلت فامیل و امام زمانش گردید ) بخدا که او در میان خانه های سده اشجع کشته میشود ، گویا اکنون او را برهنه و روی خاک افتاده می بینم که خشتی میان دو پایش هست ، و این جوان هم هر چه بشنود سودش ندهد - موسی بن عبدالله گوید : مقصودش من بودم - او هم همراهش خروج کند و شکست خورد و رقیفش ( محمد ) کشته شود ، سپس موسی برود و با پرچم دیگری خروج کند و سپهد آن ( ابراهیم که بخونخواهی برادرش محمد قیام کند ) کشته شود و لشکرش پراکنده شود ، اگر ( این پسر یعنی موسی ) از من بپذیرد ، باید در آنجا از بنی عباس امان خواهد ، تا خدا فرج دهد و بتحقیق من میدانم که این امر عاقبت ندارد و تو هم میدانی و ما هم میدانیم که پسر چشم لوج سیاه رنگ موی پشانی بر کشته تو ، درته رودخانه سده اشجع در میانه خانه ها کشته خواهد شد .

پدرم برخاست و میگفت : بلکه خدا ما را از تو بی نیاز میکند و تو هم ( چون دولت ما را ببینی ) خودت از این عقیده بر میگردی یا آنکه خدا ترا بر میگرداند با دیگران ، و از این سخنان مقصودی نداری جز اینکه دیگران را از ما بگردانی و تو وسیله سرپیچی آنها شوی ، امام صادق علیه السلام فرمود : خدا میداند که من جز خیرخواهی و هدایت ترا نمیخواهم و من جز کوشش در این راه تکلیفی ندارم .

پدرم برخاست و از شدت خشم جامه اش بزمین میکشید ، امام صادق علیه السلام خود را با او رسانید و فرمود بتو خبر دهم که من از عمویت که دائمی تو هم هست ( یعنی امام چهارم علیه السلام که هم دائمی عبدالله است بواسطه اینکه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مادر اوست و هم پسر عموی او ، که بواسطه احترامش او را عمو خوانده است ) شنیدم میفرمود : تو و پسران پدرت کشته میشوید ، اگر از من میپذیری و عقیده داری که بنحو احسن دفاع کنی ، بکن ، بخدائیکه جز او شایان پرستشی نیست و او پنهان و آشکار داناست و رحمان و رحیم است و بزرگوار و برتر از خلق خود است ، من دوست دارم همه فرزندان و عزیزترین آنها و عزیزترین خانواده ام را قربانت کنم ، و نزد من چیزی با تو برابر نیست ، خیال مکن که من با تو دورویی کردم .

پدرم متأسف و خشمگین از نزدش خارج شد ، سپس حدود بیست شب گذشت که ما مورین ابی جعفر ( منصور

ابن حسن و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود ، قال : فصفدوا فی الحديد ، ثم حملوا فی محامل أعرأ لاطواء فیها و وقفوا بالمصلی لکي یشتهم الناس ، قال : فكف الناس عنهم و رقوا لهم للحال التي هم فیها ، ثم انطلقوا بهم حتی وقفوا عند باب مسجد رسول الله ﷺ .

قال عبدالله بن ابراهیم الجعفري : فحدثنا خديجة بنت عمر بن علی أنهم لما اوقفوا عند باب المسجد - الباب الذي یقال له باب جبرئیل - أطلع عليهم أبو عبدالله عليه السلام و عامّة رداءه مطروح بالأرض ، ثم أطلع من باب المسجد فقال : لعنکم الله یا معاشر الأنصار - ثلاثاً - ما علی هذا عاهدتم رسول الله ﷺ و لا بايعتموه ، أما و الله إن كنت حریصاً و لکنی غلبت و لیس للقضاء مدفع ، ثم قام و أخذ إحدى نعلیه فأدخلها رجله و الأخری فی یده و عامّة رداءه یجره فی الأرض ، ثم دخل بیته فحمّ عشرين لیلة ، لم یزل یبکی فیہ اللیل و النهار حتی خفنا علیه فهذا حدیث خدیجة . قال الجعفري : و حدثنا موسى بن عبدالله بن الحسن أنه لما طلع بالقوم فی المحامل ، قام أبو عبدالله عليه السلام من المسجد ثم أهوی إلى المحمل الذي فیہ عبدالله بن الحسن

خليفة عباسی) آمدند و پدر و عموهایم : سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن ، و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند و بزنجیر بستند و بر محملهای بی فرش و روپوش نشانیدند و ایشانرا در نماز گاه عمومی نگه داشتند تا مردم سرزنشان کنند ، ولی مردم بحال آنها رقت کرده و از سرزنش خود داری کردند ، سپس آنها را بردند و جلو در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نگه داشتند .

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید : خدیجه دختر عمر بن علی بما گفت : چون آنها را جلو در مسجد که باب جبرئیلش گویند نگه داشتند ، امام صادق عليه السلام پیدا شد و ( از شدت غضب ) همه عبایش روی زمین بود ، آنکاه از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود : خدا شما را لعنت کند ، ای گروه انصار . شما برای چنین کاری با پیغمبر معاهده و بیعت نکردید ، ( چرا با اولادش چنین رفتار میکنید؟! ) همانا بخدا من آزمند بودم ( و از نصیحت کوتاهی نکردم ) ولی مغلوب شدم ، قضای خدا بازگشت ندارد ، سپس حرکت کرد و یکنای نعلینش را بپا کرد و دیگری در دستش بود و تمام دنباله عبایش را بزمین میکشید و بخانه خود رفت و بیست شب تب کرد و شب و روز گریه میکرد که ما نسبت باو نگران شدیم ( که مبادا جان سپارد ) - این بود گفتار خدیجه - .

جعفری گوید : موسی بن عبدالله بن حسن نقل کرد که چون محملهای ایشان پیدا شد امام صادق عليه السلام

یرید کلامه ، فمنع أشدّ المنع و أهوى إليه الحرسي فدفعه و قال : تنحّ عن هذا ، فإنّ الله سيكفيك و يكفي غيرك ، ثمّ دخل بهم الزقاق و رجع أبو عبدالله عليه السلام إلى منزله ، فلم يبلغ بهم البقيع حتّى ابتلي الحرسيّ بلاء شديداً ، رمحته ناقته فدقت و ركه فمات فيها و مضى بالقوم ، فأقمنا بعد ذلك حيناً ، ثمّ أتى محمد بن عبدالله بن حسن ، فأخبر أنّ أباه و عمومته قتلوا - قتلهم أبو جعفر - إلّا حسن بن جعفر و طباطبا و عليّ بن إبراهيم و سليمان بن داود و داود بن حسن و عبدالله بن داود قال : فظهر محمد بن عبدالله عند ذلك و دعا النّاس لبيعته ، قال : فكنت ثالث ثلاثة بايعوه و استونق النّاس لبيعته و لم يختلف عليه قرشيّ و لا أنصاريّ و لا عربيّ ، قال : و شاور عيسى بن زيد و كان من ثقاته و كان على شرطه فشاوره في البعثة إلى وجوه قومه ، فقال له عيسى بن زيد : إن دعوتهم دعاء يسيراً لم يجيبوك ، أو تغلظ عليهم ، فخلّني و إيّاهم فقال له محمد إمض إلى من أردت منهم ، فقال : إبعث إلى رئيسهم و كبيرهم - يعني أبا عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام - فإنّك إذا أغلظت عليه علموا جميعاً أنّك ستمرّهم على الطريق التي أمرت عليها أبا عبدالله عليه السلام ، قال : فوالله ما لبثنا أنّ أتى بأبي عبدالله عليه السلام حتّى أوّقت بين يديه فقال له عيسى

از مسجد برخاست و بجانب محملى که عبدالله بن حسن در آن بود ، برفت تا با او سخن گوید ، ولی بشدت از او جلوگیری شد و پاسبانی باو حمله کرد و او را کنار زد و گفت : از این مرد دور شو ، همانا خدا ترا و دیگرانرا کار گزاری کند ، سپس ایشانرا بکوچهها بردند و امام صادق عليه السلام بمنزلش برگشت و هنوز ببقیع نرسیده بودند که آن پاسبان بیلای سختی گرفتار شد ، یعنی شترش باو لگدی زد که رانش خرد شد و همانجا در گذشت . آنها را بردند و مامدتی بودیم تا محمد بن عبدالله بن حسن آمد و خبر داد که ابو جعفر پدر و عموهای او را کشت ، غیاز حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داود بن حسن و عبدالله بن داود .

در این هنگام محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را بیعت خود دعوت نمود و من سومین کس از بیعت کنندگان بودم ، مردم اجتماع کردند [ مردم را گرد آورد ، مردم عهد و پیمان بستند ] و هیچیک از قریش و انصار و عرب با او مخالفت نکرد .

موسی گوید : محمد با عیسی بن زید ( بن علی بن الحسین ) که مورد اعتماد و رئیس لشکرش بود مشورت کرد که برای بیعت دنبال بزرگان قومش فرستد . عیسی بن زید گفت : آنها را بانر می خواندن سود ندارد ، زیرا نمیپذیرند ، جز اینکه برایشان سخت گیری . آنها را بمن واگذار . محمد گفت : تو هر کس از آنها را که خواهی متوجهش شو . عیسی گفت : نزد رئیس و بزرگ آنها یعنی جعفر بن محمد عليه السلام فرست زیرا اگر تو با او سخت گیری کنی ، همه میفهمند که با آنها همان رفتار خواهی کرد که با امام صادق عليه السلام کردی .



ابن زید : أسلم تسلم : فقال له أبو عبدالله عليه السلام : أحدثت نبوة بعد محمد صلى الله عليه وآله فقال له محمد : لا ولكن بايع تأمن على نفسك و مالك و ولدك و لا تكلفن حرباً ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : ما في حرب و لا قتال و لقد تقدّمت إلى أبيك و حذرته الذي حاق به و لكن لا ينفع حذر من قدر ، يا ابن أخي عليك بالشباب و دع عنك الشيوخ ، فقال له محمد : ما أقرب ما بيني و بينك في السن ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : إنني لم أعازك و لم أجيء لأتقدّم عليك في الذي أنت فيه ، فقال له محمد : لا والله لا بدّ من أن تباع ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : ما في ابن أخي طلب و لا حرب و إنني لا ريد الخروج إلى البادية فيصدني ذلك و يثقل عليّ حتى تكلمني في ذلك الأهل غير مرّة ، و لا يمنعني منه إلا الضعف ، و الله و الرّحم أن تدبر عنّا و نشقى بك ، فقال له : يا أبا عبدالله قد والله مات أبو الدوانيق - يعني أبا جعفر - فقال له أبو عبدالله عليه السلام : و ما تصنع بي و قد مات ؟ قال : أريد الجمال بك ، قال . ما إلى ما تريد سبيل ، لا والله ما مات أبو الدوانيق إلا أن يكون مات موت النوم قال : و الله لتبايعني طائعاً أو مكرهاً و لا تحمد في بيعتك ، فأبي

موسی گوید : چیزی نگذشت که امام صادق عليه السلام را آوردند و در برابرش نکه داشتند ، عیسی بن زید باو گفت : أسلم تسلم « تسلیم شو تا سالم بمانی » امام صادق عليه السلام فرمود : مگر تو بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری تازه می آورده ای ؟ (محمد صلی الله علیه و آله در نامه های خود بسلاطین کفار می نوشت أسلم تسلم) محمد گفت : نه ، بلکه مقصود اینست که : بیعت کن تا جان و مال و فرزندان در امان باشد و بجنگه کردن هم تکلیف نداری ، امام صادق عليه السلام فرمود : من توانائی جنگه و کشتار ندارم و پیدرت دستور دادم و او را از بلائیکه باو احاطه کرده بر حذر داشتیم ولی حذر در برابر قدر سودی نبخشد ، پسر برادرم ! بفکر استفاده از جوانها باش و پیران را واگذار . محمد گفت : سن من و سن تو خیلی نزدیک بهم است .

امام صادق علیه السلام فرمود ، من در مقام مبارزه با تو نیستم و نیامده ام تا نسبت بکاریکه در آن مشغولی بر تو پیشی گیرم . محمد گفت : نه بخدا ، ناچار باید بیعت کنی ، امام صادق علیه السلام فرمود برادر زاده ! من حال باز خواست و جنگه ندارم ، همانا من میخواهم به بیابان روم ، ناتوانی مرا باز میدارد و بر من سنگینی میکند تا آنکه بارها خانواده ام در آن باره بمن تذکر میدهند ولی تنها ناتوانی مرا از رفتن باز میدارد ، ترا بخدا و خویشاوندی میان ما که مبادا از ما رو بگردانی و ما بدست تو بدبخت و گرفتار شویم . محمد گفت : ای ابا عبدالله ! بخدا ابوالد و اینق یعنی ابو جعفر منصور در گذشت . امام صادق علیه السلام فرمود : از مردن او با من چکار داری ؟ گفت میخواهم بسبب تو زینت و آبرو پیدا کنم ، فرمود : بدانچه میخواهی راهی نیست ، نه بخدا ابوالدوانیق نمرده است ، مگر اینکه مقصودت از مردن بخواب رفتن باشد . محمد گفت : بخدا که خواه یا نا خواه باید بیعت کنی و در بیعتت ستوده نباشی ، حضرت شدت امتناع ورزید ، و محمد دستور داد امام را بزندان برند .

علیه إباء شدیداً و امر به إلى الحبس ، فقال له عیسی بن زید : أما إن طرحناه فی السجن و قد خرب السجن و لیس علیہ الیوم غلق ، خفنا أن یهرب منه ، فضحك أبو عبدالله علیه السلام ، ثم قال : لا حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم أو تراك تسجننی ؟ قال : نعم و الذي أكرم محمداً وآلته بالنبوّة لأسجننک و لأشدّ دنّ علیک ، فقال عیسی بن زید : إحبسوه فی المخبأ - و ذلك دارریطة الیوم - فقال له أبو عبدالله علیه السلام : أما و الله إننی سأقول ثمّ أصدّق ، فقال له عیسی بن زید : لو تكلمت لكسرت فمک ، فقال له أبو عبدالله علیه السلام : أما و الله یا أكشف یا أزرق لكأننی بك تطلب لنفسك جُحراً تدخل فیہ و ما أنت فی المذكورین عند اللقاء و إننی لأظنک إذا صفق خلفك ، طرت مثل الهیق النافر فنقر علیہ عمّ بانتهار : إحبسه و شدّد علیہ و اغلظ علیہ ، فقال له أبو عبدالله علیه السلام : أما و الله لكأننی بك خارجاً من سدة أشجع إلى بطن الوادي و قد حمل علیك فارس معلم فی یده طرّاة نصفها أبيض و نصفها أسود ، علی فرس كمت أقرح فطعنك فلم يصنع فیک شیئاً و ضربت خیشوم فرسه فطرحته و حمل علیك آخر خارج من زقاق آل أبي عمار الدّثلجین علیہ غدیرتان مضمفورتان ، و قد خرجتا من تحت بیضته ، کثیر شعر الشاربین ، فهو و

عیسی بن زید گفت : اگر امروز که زندان خرابست و قفلی ندارد ، او را بزندان اندازیم ، میرسیم اذ آنجا فرار کند ، امام صادق علیه السلام خندید و فرمود : **لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم** عقیده داری مرا زندان کنی ؟ گفت : آری ، بحق آن خدائیکه محمد صلی الله علیه و آله را بنبوت گرامی داشت بزندان افکنم و بر تو سخت گیرم . سپس عیسی بن زید گفت : او را در پستو خانه زندان کنید ، همانا نجایک که اکنون طویله اسبان است [ خانه ریطة دختر عبدالله است ] .

امام صادق علیه السلام فرمود : همانا بخدا من میگویم و تصدیق خواهند کرد ( من عواقب و خیم این تصمیم شما را تذکر میدهم و چون مردم صدق گفتار مرا دیدند ، ناچار تصدیق میکنند ) عیسی بن زید گفت اگر بگوئی دهنّت را خرد میکنم . امام صادق علیه السلام فرمود : همانا بخدا ای موی پیشانی بر گشته ! ای چشم سبز ! گویا من میبینم که تو برای خود سوراخی میجوئی که در آن در آئی ، و تو در روز جنگه قابل ذکر نیستی ، ( لیاقت سربازی هم نداری ) من نسبت بتو عقیده دارم که هر گاه از پشت سرت صدائی بلند شود ، مانند شتر مرغ رمنده پرواز میکنی ، محمد با شدت و خشونت بعیسی دستور داد : او را زندان کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن ،

امام صادق علیه السلام فرمود : همانا بخدا گویا میبینم ترا که از سده اشجع خارج شده و بسوی رود خانه میروی و سواری نشان دار که نیزه کوچکی نیمی سفید و نیمی سیاه در دست دارد و بر اسب قرمز پیشانی سفیدی سوار است بر تو حمله کرده و با نیزه بتوزده ولی کارگر نشده است و تو بینی اسب او را ضربت زده و بخاکش انداخته ئی ، و مرد دیگری که گیسوان بافته اش از زیر خودش بیرون آمده و سبیلش کلفت است

الله صاحبك ، فلا رحم الله رمته فقال له محمد : يا أبا عبدالله ، حسبت فأخطأت و قام إليه السراقى بن  
 سلخ الحوت ، فدفع في ظهره حتى أدخل السجّج و اصطفى ما كان له من مال و ما كان لقومه  
 ممن لم يخرج مع محمد ، قال : فطلع باسما عيل بن عبدالله بن جعفر بن أبى طالب و هو شيخ  
 كبير ضعيف ، قد ذهب إحدى عينيه و ذهبت رجلاه و هو يحمل حملاً ، فدعاه إلى البيعة ، فقال  
 له : يا ابن أخي إنني شيخ كبير ضعيف و أنا إلى برك و عونك أحوج ، فقال له : لا بدّ من أن  
 تبايع ، فقال له : و أي شيء تنتفع ببيعتي والله إنني لأضيق عليك مكان اسم رجل إن كنتبه ،  
 قال ، لا بدّ لك أن تفعل ، و أعلظ له في القول ، فقال له إسماعيل : أدع لي جعفر بن محمد ، فلعلنا  
 نبايع جميعاً ، قال : فدعا جعفراً عليه السلام ، فقال له إسماعيل : جعلت فداك إن رأيت أن تبيّن له  
 فافعل ، لعل الله يكفّه عنا ، قال : قد أجمعت ألا أكلّمه ، فليرفني برأيه ، فقال إسماعيل لأبي-  
 عبدالله عليه السلام : أنشدك الله هل تذكر يوماً أتيت أباك محمد بن علي عليه السلام و علي عليه السلام حلّتان صفران  
 فدام النظر إليّ فبكى ، فقلت له : ما يبكيك فقال لي : يبكيني أنّك تقتل عند كبر سنك ضياعاً

از کوچهای آل ابی عمار دئلیان بر تو حمله کرده و اوقاتل تو باشد : خدا استخوان پوسیده او را  
 هم نیامرزد ( یعنی او را هرگز نیامرزد ) .

محمد گفت : ای ابا عبدالله ! حساب کردی ولی بخطا رفتی ، سپس سراقی بن سلخ حوت بطرف  
 امام حمله برد و بیشت حضرت کوپید تا بزنداننش انداخت و اموال او و اموال خویشان را که با محمد  
 همکاری نکرده بودند ، بفارت بردند . سپس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که پیر مردی سالخورده  
 و ناتوان بود و یک چشم و دو پایش را از دست داده بود و او را بدوش میکشیدند حاضر کردند ، و محمد از  
 او بیعت خواست ، اسماعیل گفت : برادر زاده ! من پیری سالخورده و ناتوانم و باحسان و یاری شما نیاز-  
 مندترم ، محمد گفت : ناچار باید بیعت کنی ، اسماعیل گفت : از بیعت من چه سود میبری ؟ بخدا که  
 اگر نام مرا در بیعت کنند گانت بنویسی جای نام یک مرد را تنگ میکنم ، گفت : ناچاری که بیعت کنی  
 و نسبت باوسخنان درشت گفت . اسماعیل باو گفت : جعفر بن محمد رانزد من دعوت کن ، شاید بایکدیگر  
 بیعت کنیم ، محمد امام صادق علیه السلام را طلب کرد ، اسماعیل بحضرت عرضکرد : قربانت گردم ،  
 اگر صلاح میدانی که حقیقت را برای او بیان کنی بیان کن ، شاید خدا شر او را ازما بازگیرد . فرمود :  
 تصمیم گرفته‌ام با او سخن نگویم ، درباره من هر نظری دارد اجرا کند .

اسماعیل با امام صادق عليه السلام عرضکرد : ترا بخدا آیا یادت می‌آید روزیکه من خدمت پدرت محمد  
 ابن علی علیه السلام آمدم و دو حله زرد پوشیده بودم ، پدرت بمن نگاهی طولانی کرد و گریست ، من  
 عرضکردم : چرا گریه کردی ؟ فرمود : گریه ام برای اینستکه ترا در پیری بیهوده میکشند ، و دو  
 بز هم درخون تو شاخ نمی‌زنند ( کسی از تو خونخواهی نمیکند یا خون تو بواسطه سالخوردگی بسیار

لا ينتطح في دمك عزان ، قال : قلت : فمتى ذاك ؟ قال : إذا دعيت إلى الباطل فأبيته ، وإذا نظرت إلى الأحوال مشؤوم قومه ينتمي من آل الحسن على منبر رسول الله ﷺ ، يدعو إلى نفسه قد تسمى بغير اسمه فأحدث عهدك واكتب وصيبتك ، فإنك مقتول في يومك أو من غد ، فقال له أبو عبد الله عليه السلام نعم وهذا - ورب الكعبة - لا يصوم من شهر رمضان إلا أقله . فأستودعك الله يا أبا الحسن وأعظم الله أجرنا فيك وأحسن الخلافة على من خلفت وإننا لله وإننا إليه راجعون قال : ثم احتمل إسماعيل و ردّ جعفر إلى الحبس ، قال : فوالله ما أمسينا حتى دخل عليه بنو أخيه بنو معاوية بن عبد الله بن جعفر فتوطؤوه حتى قتلوه و بعث محمد بن عبد الله إلى جعفر فحلى سبيله ، قال : و أقمنا بعد ذلك حتى استهللنا شهر رمضان فبلغنا خروج عيسى بن موسى ، يريد المدينة ، قال : فتقدّم محمد بن عبد الله ، على مقدّمته يزيد بن معاوية بن عبد الله بن جعفر ، وكان على مقدّمته عيسى بن موسى ولد الحسن بن زيد بن الحسن بن الحسن و قاسم و محمد بن زيد و عليّ و إبراهيم بنو الحسن بن زيد ، فهزم يزيد بن معاوية و قدم عيسى بن موسى المدينة و صار

کم است ) عرض کردم : کی چنین میشود ؟ فرمود : زمانیکه ترا بیاطلی دعوت کنند و تو سرباز زنی ، همان زمان که ببینی چشم لوج نامبارک فامیلش را که گردن فرازی کند و از خاندان امام حسن علیهما السلام باشد ، بر منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله بالا رود و مردم را بجانب خود خواند ، و نامی را که از او نیست ( مانند مهدی ، صاحب نفس زکیه ) بخود بندد . پس تو در آن هنگام هر پیمانی داری انجام ده [ با ایمان و میثاقت تجدید عهد کن ] و وصیت را بنویس ، زیرا همان روزیا فردایش کشته میشوی ( این تردید اگر از امام باشد جهتش اینستکه مردم نسبت باو غلو نکنند و بدانستن علم غیبش معتقد نشوند ) .

امام صادق علیهما السلام باو فرمود : آری ، ( یادم میآید ) پیروردگار کعبه . این مرد (محمد بن عبد الله) جز اندکی از ماه رمضان را روزه نگبرد ، ترا بخدا میسپارم ، ای ابوالحسن ، خدا در مصیبتت بما اجر بزرگ دهد و از بازماندگانت نیکو نیابت و سرپرستی کند و انا لله و انا الیه راجعون . ما از آن خدائیم و بسوی او باز میگردیم ، سپس اسماعیل را بدوش کشیدند و امام صادق علیهما السلام را بزندان بازگشت دادند . بخدا هنوز شب نیامده بود که پسران برادرش یعنی پسران معاویه بن عبد الله بن جعفر بر او درآمدند و او را لگد مال کردند تا کشتند و محمد بن عبد الله کس فرستاد و امام جعفر صادق علیهما السلام را رها کرد ، سپس بودیم تا ماه رمضان فرا رسید ، بما خبر دادند که عیسی بن موسی ( برادر زاده منصور ) خروج کرده و رهسپار مدینه است .

محمد بن عبد الله (بجنگ عیسی) پیش آمد و یزید بن معاویه بن عبد الله بن جعفر سر لشکرش بود و سر لشکر عیسی بن موسی ، اولاد حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمد بن زید و علی و ابراهیم فرزندان حسن بن زید بودند . یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه گشت و جنگ در مدینه در گرفت ، سپس

القتال بالمدينة ، فنزل بذياب و دخلت علينا المسودة من خلفنا و خرج محمد في أصحابه حتى بلغ السوق ، فأوصلهم و مضى ، ثم تبعهم حتى انتهى إلى مسجد الخواص فنظر إلى ما هناك فضاء ليس فيه مسود و لامبيض ، فاستقدم حتى انتهى إلى شعب فزاره ثم دخل هذيل ثم مضى إلى أشجع ، فخرج إليه الفارس الذي قال أبو عبدالله من خلفه ، من سكة هذيل فطعنه ، فلم يصنع فيه شيئاً و حمل على الفارس ، فضرب خيشوم فرسه بالسيف ، فطعنه الفارس ، فأنفذه في الدرع و انثنى عليه محمد ، فضربه فأثخنه و خرج عليه حميد بن قحطبة و هو مدبر على الفارس يضربه من زقاق العماريين ، فطعنه طعنة ، أنفذ السنان فيه ، فكسر الرمح و حمل على حميد فطعنه حميد بزج الرمح فصرعه ، ثم نزل إليه فضربه حتى أثخنه و قتله و أخذ رأسه و دخل الجند من كل جانب و أخذت المدينة و أجلينا هرباً في البلاد ، قال موسى بن عبدالله : فانطلقت حتى لحقت بأبراهيم بن عبدالله ، فوجدت عيسى بن زيد مكماً عنده ، فأخبرته بسوء تدبيره و خرجنا معه حتى أصيب رحمه الله ، ثم مضيت مع ابن أخي الأشر عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن حتى أصيب بالسند ، ثم رجعت شريداً طريداً ، تضيّق علي البلاد ، فلما ضاقت علي الأرض

عيسى بكوه ذباب فرود آمد و لشکر سیاه پوشان از پشت سر بر ما درآمدند ، محمد هم با اصحابش بیرون آمد تا آنها را بیازار رسانید و خودش رفت ، سپس بدنبال آنها برگشت تا بمسجد خواصین (پوست خام فروشان) رسید ، آنجا را میدانی خالی از سیاه پوش ( لشکر بنی عباس ) و سفید پوش ( لشکر محمد ) دید ، جلوتر رفت تا به شعب فزاره رسید ، سپس وارد قبیله هذیل شد و از آنجا بجانب أشجع رفت . در آنجا همان سواریکه امام صادق علیه السلام فرموده بود ، از کوچه هذیل درآمد و از پشت سر بر او حمله کرد ، او را نیزه زد و ولی کارگر نیفتاد ، محمد باو حمله کرد و بینی اسبش را با شمشیر بزد ، سوار دیگر باره باو نیزه زد و در زرهش فرو برد ، محمد بجانب او برگشت و او را ضربت زد و مجروحش ساخت . محمد از آن سوار تعقیب میکرد و او را ضربت میزد که حمید بن قحطبه از کوچه عماریین بر او حمله کرد و نیزه اش را در تن او فرو برد ، ولی چون نیزه اش شکست ، محمد بر حمید حمله کرد ، حمید هم با آهن ته نیزه شکسته اش بر او زد و روی خاکش انداخت ، سپس از اسب فرود آمد و او را ضربت میزد تا مجروحش کرد و بکشت و سرش را برگرفت ، و لشکر عیسی از هرسو بمدینه درآمد و آنها را تصرف کرد ، و ما جلای وطن کردیم و در شهرها پراکنده شدیم .

موسی بن عبدالله گوید : من رهسپار شدم تا با ابراهیم بن عبدالله رسیدم ، دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان شده است ، من او را از تدبیر بدش خبر دادم و همراه او بیرون آمدم تا او هم کشته شد . خدایش رحمت کند . سپس با برادر زاده ام اشر ، عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن برآه افتادم تا او هم در سندان کشته شد و من آواره و گریزان برگشتم ، در حالیکه بهیچ شهری جا نداشتم ، چون روی زمین برهن تنگ

واشدّ [بی] الخوف ، ذكرت ما قال أبو عبدالله عليه السلام : فجئت إلى المهديّ و قد حجّ و هو يخطب الناس في ظلّ الكعبة ، فما شعر إلّا و أنّي قد قمت من تحت المنبر فقلت : لي الأمان يا أمير المؤمنين ؟ و أدلّك على نصيحة لك عندي ؟ فقال نعم ما هي ؟ قلت : أدلّك على موسى بن عبدالله بن حسن ، فقال لي : نعم لك الأمان ، فقلت له : أعطني ما أثق به ، فأخذت منه عهداً و موثيق و وثقت لنفسي ثمّ قلت : أنا موسى بن عبدالله ، فقال لي : إذا تكرم و تحبّا فقلت له : اقطنني إلى بعض أهل بيتك ، يقوم بأمري عندك ، فقال لي : انظر إلى من أردت ، فقلت : عمّك العباس بن عمّ ، فقال العباس لاحاجة لي فيك ، فقلت : و لكن لي فيك الحاجة ، أسألک بحقّ أمير المؤمنين إلّا قبلتني فقبلني ، شاء أو أبى ، و قال لي المهديّ : من يعرفك ؟ - و حوله أصحابنا أو أكثرهم - فقلت : هذا الحسن بن زيد يعرفني و هذا موسى بن جعفر يعرفني و هذا الحسن بن عبدالله بن العباس يعرفني ، فقالوا : نعم يا أمير المؤمنين كأنّه لم يغب عنا ! ثمّ قلت للمهديّ يا أمير المؤمنين لقد أخبرني بهذا المقام أبو هذا الرجل و أشرت إلى موسى بن جعفر ، قال موسى ابن عبدالله : و كذبت على جعفر كذبة : فقلت له : و أمرني أن أقرئك السلام و قال إنّّه إمام

آمد و ترس بر من غلبه کرد ، بیاد فرمایش امام صادق عليه السلام افتادم .

نزد مهدی عباسی ( که در ذیحجه سال ۱۵۸ خلیفه شد ) رفتم ، زمانیکه او بحج رفته و در سایه دیوار کعبه برای مردم خطبه میخواند ، بدون اینکه مرا بشناسد ، از پای منبر برخاستم و گفتم : یا امیرالمؤمنین ، اگر ترا بخیر خواهی که میدانم رهنمائی کنم ، بمن امان میدهی؟ گفت : آری . آن خیر خواهی چیست ؟ گفتم : موسی بن عبدالله بن حسن را بتو نشان میدهم ، گفت : آری تو در امانی ، گفتم : بمن مدرکی بده که خاطر م جمع باشد ، از او عهد و پیمانها ( مانند امضا و شاهد و قسم ) گرفتم و از خود اطمینان یافتم ، سپس گفتم : خود من موسی بن عبدالله ام ، گفت : بنا بر این گرامی هستی و بتو عطا میشود ، گفتم : مرا بیکی از خویشان و فامیلت بسیار تا نزد خودت عهده دار زندگی من باشد ، گفت : هر که را خواهی انتخاب کن ، گفتم : عمویت عباس بن محمد باشد ، عباس گفت : من بتو احتیاجی ندارم ، گفتم ولی من بتو احتیاج دارم ، از تو میخواهم بحق امیرالمؤمنین که مرا پذیری ، او خواه نا خواه مرا پذیرفت .

مهدی بمن گفت : کی ترا میشناسد؟ - در آنجا بیشتر رفقای ما طرفش بودند - من گفتم : این حسن بن زید است که مرا میشناسد و این موسی بن جعفر است که مرا میشناسد ، و این حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا میشناسد ، همه گفتند : آری یا امیرالمؤمنین ، ( با آنکه مدتی است او را ندیده ایم ) گویا هیچ از نظر ما پنهان نگشته است ، سپس من بمهدی گفتم : یا امیرالمؤمنین همانا این پیش آمد را پدر این مرد بمن خیر داد - و موسی بن جعفر اشاره کردم - .

موسی بن عبدالله گوید : در آنجا دروغی هم با امام جعفر صادق عليه السلام بستم و گفتم : و بمن امر کرد که

عدل و سخا ، قال : فأمر موسى بن جعفر بخمسة آلاف دينار ، فأمر لي منها موسى بألفي دينار و وصل عامّة أصحابه و وصلني ، فأحسن صلتني ، فحيث ما ذكر ولد محمد بن عليّ بن الحسين ، فقولوا صلّى الله عليهم و ملائكته و جملة عرشه و الكرام الكاتبون و خصّوا أبا عبدالله بأطيب ذلك و جزى موسى بن جعفر عني خيراً ، فأنا و الله مولا هم بعالله .

﴿ ۹۳۰ ﴾ ۱۸ - و بهذا الإسناد ، عن عبدالله بن جعفر بن إبراهيم الجعفری قال : حدثنا عبدالله بن المفضل مولى عبدالله بن جعفر بن أبي طالب قال : لما خرج الحسين بن عليّ المقتول بفخّ و احتوى على المدينة ، دعا موسى بن جعفر إلى البيعة ، فأناه فقال له : يا ابن عمّ لا تكلفني ما كلف ابن عمّك عمك أبا عبدالله فيخرج مني ما لا أريد كما خرج من أبي عبدالله ما لم يكن يريد ، فقال له الحسين : إنّما عرضت عليك أمراً فإن أردته دخلت فيه و إن كرهته لم أملك عليه و الله المستعان ، ثمّ ودّعه ، فقال له أبو الحسن موسى بن جعفر حين ودّعه يا ابن عمّ إنّك مقتول فاجدّ الضراب فإنّ القوم فسّاق يظهرون إيماناً و يسترون شركاً و إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون ، أحتسبكم عندالله من عسبة ، ثمّ خرج الحسين و كان من أمره ما كان ؛ قتلوا كلّهم كما قال عليه السلام .

بتو سلام برسانم و فرمود : او پیشوای عدالت و سخاوتست ، مهدی دستور داد پنجهزار دینار بموسی بن جعفر تقدیم کنند ، آنحضرت دوهزار دینارش را بمن داد و بتمام اصحابش صلّه بخشید و با من ( با آنکه نصاب پدرش را نشنیده بودم ) خوب صلّه رحم کرد . ( نتیجه نقل این داستان مفصل اینک ) هر گام نام فرزندان محمد بن علی بن الحسين عليهم السلام برده شد ؛ بگوئید : درود خدا و فرشتگان و حاملین عرش و کاتبین کرام بر آنها باد و امام صادق عليه السلام را از میان آنها بپا کیزه تر تن درود اختصاص دهید ، و خدا موسی ابن جعفر را از جانب من جزای خیر دهد ، زیرا بخدا که من بعد از خدا بنده ایشانم .

۱۸ - عبدالله بن مفضل گوید : چون حسین بن علی ، کشته شده در فسخ خروج کرد و مدینه را بتصرف در آورد ، موسی بن جعفر را برای بیعت طلب کرد ، حضرت تشریف آورد و باو فرمود : پسر عمو ! بمن تکلیفی مکن که پسر عمویت ( محمد بن عبدالله ) بعمویت امام صادق کرد ، تا از من چیزی که نمیخواهم سر زند ؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام چیزی سرزد که نمیخواست ( مقصود سخنان درشتی است که میان آنها رد و بدل شد و اخباریکه امام علیه السلام باو گفت : که در حدیث سابق بیان گردید ) .

حسین بحضرت عرض کرد : مطلبی بود که من بشما عرض کردم ؛ اگر خواهی در آن وارد شو و اگر نخواهی شما را بر آن مجبور نمیکنم ، خدا یاور است و سپس خدا حافظی کرد .

ابوالحسن موسی بن جعفر هنگام خدا حافظی باو فرمود : پسر عمو ! تو کشته خواهی شد ، پس نیکو جنگ کن [ ضربت را جدی بزن ] زیرا این مردم فاسقند ، اظهار ایمان میکنند و در دل مشرکند و **انا لله و انا الیه راجعون** من مصیبت شما جماعت را [ خویشانم را ] بحساب خدا میگذارم ، سپس حسین خروج کرد و کارش بدانجا رسید که رسید ، یعنی همگی کشته شدند ، چنانچه آنحضرت علیه السلام فرمود .

۱۹ - و بهذا الإسناد ، عن عبدالله بن إبراهيم الجعفري قال : كتب يحيى بن عبدالله بن الحسن إلى موسى بن جعفر عليه السلام « أمّا بعد فإنني أوصي نفسي بتقوى الله و بها أوصيك فإنها وصية الله في الأولين و وصيته في الآخرين ، خبرني من ورد عليّ من أعوان الله على دينه و نشر طاعته بما كان من تحنّك مع خذلانك ، و قد شاورت في الدعوة للرضا من آل محمد عليهم السلام و قد احتجبتها و احتجبتها أبوك من قبلك و قديماً ادّعتيم ما ليس لكم و بسطتم آمالكم إلى ما لم يعطكم الله ، فاستهوتيم و أضللتيم و أنا محذرك ما حذرك الله من نفسه .

فكتب إليه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام « من موسى بن [أبي] عبدالله بن جعفر و عليّ مشتركين في التذلل لله و طاعته إلى يحيى بن عبدالله بن حسن ، أمّا بعد فإنني أوصيك و نفسي و أعلمك أليم عذابه و شديد عقابه ، و تكامل نعماته ، و أوصيك و نفسي بتقوى الله فإنها زين الكلام و تثبيت النعم ، أتاني كتابك تذكر فيه أنني مدّع و أبي من قبل ، و ما سمعت ذلك مني و ستكتب شهادتهم و يسألون و لم يدع حرص الدنيا و مطالبها لأهلها مطلباً لآخرتهم ، حتى يفسد عليهم مطلب آخرتهم في دنياهم و ذكرت أنني ثبتت الناس عنك لرغبتني فيما في يدك و

شرح - این حسین پسر علی بن حسین بن حسن بن امام حسن مجتبی علیه السلام است و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن است که در زمان موسی الهادی نوه منصور خروج کرد و فسخ نام چاهیست در یک فرسخی مکه ، داستان جنگ و کشته شدن او در تواریخ مذکور است و علامه مجلسی (ره) هم در صفحه ۲۶۸ مرآت العقول ذکر کرده است.

۱۹ - يحيى بن عبدالله بن حسن بموسى بن جعفر عليهما السلام نوشت : **أما بعد** من خودم را بتقوى خدا سفارش میکنم ، و ترا هم بآن سفارش میکنم زیرا تقوى سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان ، یکی از یاوران دین خدا و ناشرین اطاعتش بر من وارد شد و خبر داد که بر من ترحم کرده‌ای (که کشته می‌شوم) و ما را کمک نخواهی کرد ؟ من دعوت بسوی آن کس از آل محمد صلی الله علیه و آله را که مردم بپسندند ( با تو) مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم پدرت حاضر نشد ، شما از زمان قدیم چیزی را ادعا میکنید که در خورتان نیست و آرزوی خود را بجای می‌کشانید اید که خدا بشما عطا نکرده است ، پس هوا پرست شدید و گمراه گردید ، و من ترا بر حذر میدارم از آنچه خدا ترا نسبت بخود بر حذر داشته است .

حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام با نوشت : از جانب موسی پسر [ابی] عبدالله جعفر و هم پسر علی (بن ابیطالب) که هر دو در بندگی و اطاعت خدا شریکند بسوی يحيى بن عبدالله بن حسن . **أما بعد** همانا من ترا و خودم را از خدا بیم میدهم و ترا از عذاب دردناک و عقاب سخت و کیفر کاملش آگاه میسازم و تو و خودم را بتقوى خدا سفارش میکنم ، زیرا تقوى موجب زینت سخن و پابرجائی نعمتهاست ، ناممات بمن رسید ، در آنجا نوشته بودی که من و پدرم از زمان پیش مدعی (مقام و منصب) بوده ایم ، در صورتیکه تو چنین ادعائی از من نشنیده‌ای (و خدایتعالی در سوره زخرف فرماید) « گواهی آنها نوشته شود و مورد بازخواست قرار گیرند ، حرصیکه اهل دنیا بدنیا و خواستنیهای آن دارند ، تمام خواسته‌های آخرت آنها را هم در دنیا تباه کرده است (از اینجهت عبادات و اعمال آخرت خود را هم باغراض دنیوی مشوب میسازند



ما منعني من مدخلك الذي أنت فيه لو كنت راغباً ضعف عن سنة ولاقلّة بصيرة بحجّة ولكنّ الله تبارك و تعالی خلق النّاس أمشاجاً و غرائب و غرائز ، فأخبرني عن حرفين أسألك عنهما ما العترف في بدنك و ما الصّهلج في الإنسان ، ثمّ اكتب إليّ بخبر ذلك و أنا متقدّم إليك اُحذرك معصية الخليفة و أحثك على برّه و طاعته و أن تطلب لنفسك أماناً قبل أن تأخذك الأظفار و يلزمك الخناق من كلّ مكان ، فتروح إلى النفس من كلّ مكان و لاتجدّه ، حتّى يمنّ الله عليك بمنّه و فضله و رقة الخليفة أبقاه الله فيؤمّنك و يرحمك و يحفظ فيك أرحام رسول الله و السّلام على من اتّبع الهدى ، إنّنا قد اُوحى إلينا أنّ العذاب على من كذب و تولّى .

قال الجعفريّ: «فبلغني أنّ كتاب موسى بن جعفر عليه السلام وقع في يدي هارون فلما قرأه قال: النّاس يحملوني على موسى بن جعفر و هو برىء ممّا يُرمى به .

تمّ الجزء الثاني من كتاب الكافي و يتلوه بمشيئة الله و عونه الجزء الثالث و هو باب كراهية التوقيت . و الحمد لله ربّ العالمين و الصّلاة و السّلام على نبيّ و آله أجمعين .

چنانکه تو امر بمعروف را باقتراء بر من وانکار حق مشوب ساختی ( و نوشته بودی که من بواسطه آرزو داشتن آنچه نزد توست ( یعنی ادعاء امامت ) مردم را از تو میرانم . در صورتیکه اگر راهی را که تو پیش گرفته‌ای مایل باشم ، ناتوانی از دانستن روش و کم بصیرتی بدلیل جلوگیر من نباشد( معرفت و بصیرت من از تو خیلی بیشتر است ولی میدانم اکنون وقتش نیست ) اما خدای تبارک و تعالی مردم را معجونى مرکب آفریده و قوائى شکفت آورو غرائزى گوناگون باوعطا کرده است ، من دو کلمه درباره انسان از تو میپرسم ، ( تا بدانی که تو بناحق ادعا میکنی ، بمن بگو ) .

عترف در بدن تو چیست ؟ و صهلج در انسان کدامست ؟ جوابش را بمن بنویس ، من بتوسفارش میکنم و از نافرمانی خلیفه بر حذرت میدادم ، و بفرمانبرداری و اطاعتش تشویق میکنم و دستور میدهم که برای خود امانی بگیری پیش از آنکه در چنگال افتی و از هر طرف گلوگیر شوی و از هر سو بخواهی نفس کشی ، راهی نیایی ، تا خدا با احسان و فضل خود و دلسوزی خلیفه **أبقاه الله** بر تو منت نهد و خلیفه امانت دهد و بر تو مهربانی کند و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت بتو [بواسطه تو] حفظ کند ، درود بر کسیکه از هدایت پیروی کند « بما وحی رسیده که عذاب برای کسی است که تکذیب کند و رو بگرداند - ۴۷ سوره ۲۰ - ۴ .

جعفری گوید : بمن خبر رسید که نامه موسی بن جعفر علیه السلام بدست هارون افتاد ، چون آنرا قرائت

کرد گفت : مردم مرا بر موسی بن جعفر میآغالند ، در صورتیکه او از آنچه متهمش میکنند منزّه است .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : عترف و صهلج دو عضو است در انسان که نزد اطباء بدین نام شناخته نشده سپس از کتاب عمدة الطالب و مقاتل ابوالفرج تاریخ خروج یحیی بن عبدالله را که بصاحب الدیلم معروفست ذکر میکند و گریختن و پناهندگی او را ببلاد دیلم تا مردنش را در زندان هارون الرشید با اختلافاتیکه مورخین بیان میکنند نقل کرده است - مرآت ص ۲۷۰ - .

پایان جزء دوم از کتاب کافی! دنبالش جزء سوم است که «باب کراهية توقيت» میباشد و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله اجمعين .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ﴿ باب کراهیه التوقیت ﴾

۱ - علی بن محمد و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زیاد ؛ و محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ابن عیسی جمیعاً ، عن الحسن بن محبوب ، عن ابي حمزة الثمالي قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : يا ثابت إن الله تبارك و تعالی قد كان وقت هذا الأمر في السبعين ، فلما أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى على أهل الأرض ، فأخّره إلى أربعين ومائة ، فحدثنا كم فأذعتم الحديث فكشفتهم قناع السر و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا و يمحوها الله ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب .

قال أبو حمزة : فحدثت بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال : قد كان كذلك .

### ﴿ كراهت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام ﴾

۱ - ابو حمزه ثمالی گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : ای ثابت همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت ، چون حسین صلوات الله علیه کشته شد ، خشم خدایتعالی بر اهل زمین سخت گشت ، آنرا تا صد و چهل بتأخیر انداخت . سپس که ما بشما خبر دادیم ، آن خبر را فاش کردید و از روی پوشیده پرده برداشتید ، بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد . خدا هر چه را خواهد محو کند و ثابت گذارد و اصل کتاب نزد اوست .

ابو حمزه گوید : من این حدیث را با امام صادق علیه السلام عرض کردم ، فرمود : چنین بوده است . شرح - این روایت از چند نظر اجمال و ابهام دارد که شارحین دانشمند اصول کافی هم فقط با ذکر احتمالات آنرا توضیح داده اند : اول - از نظر هفتاد و صد و چهل است که معلوم نیست واحدش روز یا ماه یا سال یا چیز دیگر است و ثانیاً مبدأش معلوم نیست که آیا هجرت است یا بعثت و یا زمان دیگر و ثالثاً کلمه هذا الامر اجمال دارد از این نظر که آیا مقصود ظهور امام زمانست یا ظهور دولت حق بدست امامی از ائمه یا چیز دیگر است ، اگر چه در این مورد ، چنانچه مرحوم مجلسی هم گوید وجه دوم واضح و روشن بنظر میرسد و رابعاً در اثراجمال کلمه هذا الامر خبر دادن ائمه علیهم السلام و فاش کردن مردم هم مجمل میشود و خلاصه این روایت یا از جمله اخبار متشابه و مستصعبی است که درک و فهم آن منحصر بخواص

۲ - محمد بن یحیی ، عن سلمة بن الخطاب ، عن علي بن حسان ، عن عبد الرحمن بن کثیر قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه مهزم ، فقال له : جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي ننتظر ، متى هو؟ فقال : يامهزم كذب الوقتون وهلك المستعجلون ونجا المسلمون .

۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمد ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصیر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سأله عن القائم عليه السلام فقال : كذب الوقتون ، إنّنا أهل بیت لانوقت .

﴿۹۳۵﴾ ۴ - أحمد باسناده قال : قال أبو الله عليه السلام إنّما أنا يخالف وقت الموقّتين .

۵ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن الحسن بن علي الخزاز ، عن عبدالکریم ابن عمرو الخثعمي ، عن الفضیل بن یسار ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت : لهذا الأمر وقت؟

است ویا آنکه در زمان صدورش قرائن و شواهد معلوم و روشنی نزد امام و مخاطب وجود داشته که معنی آن برای عموم روشن بوده است و سپس بمرور زمان آن قرائن از میان رفته و لذا فهمیدنش برای زمان ما دشوار و متعسر گشته است .

۲- عبدالرحمن بن کثیر گوید : خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد : قربانت : بمن خبر دهید : این امریکه در انتظارش هستیم کی واقع میشود ؟ فرمود : ای مهزم ! دروغ گفتند وقت گزاران و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان .

شرح - ظهور امام زمان علیه السلام از جمله امور است که وقتش معلوم نیست لذا در این روایت تصریح شده است که کسانی که برای آن وقت معین کنند دروغگویند . و کسانی که در باره ظهور آنحضرت شتاب زده شوند یعنی بخدا اعتراض و اشکال کنند که چرا آنحضرت را ظاهر نمیکند ، خدا را نشناخته و بقضاء و قدر او راضی نگشته و در نتیجه بشقاوت و هلاکت رسیده اند . و اما انتظار فرج و دعا کردن برای ظهور آنحضرت و در عین حال راضی بودن بخواست و قضاء خدا و تسلیم در برابر فرمایش مقتضای عبودیت و بندگی و محبوب خدای متعال و موجب نجات است .

۳- ابوبصیر گوید : از امام صادق علیه السلام راجع بقائم علیه السلام پرسیدم ، فرمود : وقت گزاران دروغگویند ، ما خانواده‌ای هستیم که تعیین وقت نکنیم .

۴- احمد باسناد خود گوید : آنحضرت فرمود : خدا نخواهد جز آنکه با وقتیکه وقت گزاران تعیین کنند مخالفت کند ( پس هر که برای ظهور آنحضرت وقتی معین کند ، واقع و حقیقت زمانیکه خدا آنحضرت را ظاهر کند برخلاف آنست ) .

۵- فضیل بن یسار گوید : با امام باقر علیه السلام عرض کردم : برای این امر وقتی هست ؟ فرمود وقت گزاران دروغ گویند ، وقت گزاران دروغ گویند ، وقت گزاران دروغ گویند . همانا موسی علیه

فقال كذب الوقّاتون ، كذب الوقّاتون ، كذب الوقّاتون ، إن موسى عليه السلام لما خرج وافداً إلى ربّه ، واعدّم ثلاثين يوماً ، فلما زاده الله على الثلاثين عشراً ، قال قومه : قد أخلفنا موسى فسنعوا ما صنعوا ، فاذا حدّثناكم الحديث فجاء على ما حدّثناكم [به] فقولوا : صدق الله ، و إذا حدّثناكم الحديث فجاء على خلاف ما حدّثناكم به فقولوا : صدق الله توجروا مرتين .

۶- محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن السيارى : عن الحسن بن عليّ ابن يقطين ، عن أخيه الحسين ، عن أبيه عليّ بن يقطين قال : قال لي أبو الحسن عليه السلام : الشيعة تربى بالأمانى منذ مأتى سنة ، قال : و قال يقطين لابنه عليّ بن يقطين : ما بالناس قليل لنا فكان

السلام چون ( در طورسینا ) پیروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد ، قومش را وعده سی روز داد ، و چون خدا ده روز برسی روز افزود قومش گفتند : موسی با ما خلف وعده کرد ، و کردند آنچه کردند (یعنی گوساله پرست شدند ) پس اگر ما خبری بشما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد ، بگوئید : خدا راست فرموده است و اگر بشما خبری گفتیم و بر خلاف گفته ما واقع شد ، بگوئید : خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید .

شرح - راجع بوعدیه ایکه خدایتعالی باموسى کرد : در سوره بقره میفرماید . « زمانیکه باموسى چهل شب وعده گذاشتیم - آیه ۵۱ - و در سوره اعراف فرماید « و باموسى سی شب وعده کردیم و آنرا بده ( شب دیگر ) کامل کردیم - آیه ۱۴۲ - بعضی از مفسرین گفته اند : وعده خدایتعالی با موسى علیه السلام همان چهل شب بوده که باید سی روزش را روزه بگیرد و عبادت کند و ده روز دیگر هم صبر کند تا وقت مناجات رسد و بعضی گفته اند در آن ده روز تورات براو نازل شد . و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند این موضوع مربوط بیداء است و برای امتحان قوم موسى بوده است ، یعنی مدت میعاد در حقیقت همان چهل شب بود ولی موسى مأمور بود که سی شب آنرا بقومش بگوید و ده شب در آمدن تأخیر کند تا میعاد حقیقی کامل شود و هم بدینوسیله امتش آزمایش شوند و مؤمنین راسخ و ثابت آنها از منافقین و متزلزلین ممتاز و مشخص گردند ، تا اگر در روز قیامت یکدسته از آنها در عالترین درجات بهشت و دسته دیگر در نازلترین درجات و یا گرفتار کیفر و عقاب بودند انتقاد نکنند و عدالت و واقع بینی خدا برای آنها روشن گردد ، همچنین است موضوع ظهور امام زمان علیه السلام و تعیین وقت برای آن ، که اگر ائمه علیهم السلام در باره آن وقتی معین کنند و در آنوقت ظهور نکنند مربوط بموضوع بیداء و امتحان خدایتعالی از بندگان است تا مؤمنین واقعی و حقیقی آنها از منافقین و ریا کاران ظاهری مشخص و ممتاز گردند و کسی که اخبار بیدائیه را تصدیق کند بواسطه صعوبت آن بر نفس انسان ، خدا اجر و پاداش او را مضاعف و دو برابر میدهد .

۶- علی بن يقطين گوید : موسى بن جعفر علیه السلام بمن فرمود : دویت سالست که شیعه بآرزوهای تربیت میشود : ( چون علی این خبر را برای پدرش نقل کرد ) يقطين که در دستگاه سفاح و منصور

و قيل لكم فلم يكن؟ قال: فقال له علي: "إنّ الذي قيل لنا ولكم كان من مخرج واحد، غير أنّ أمرکم حضر، فأعطيتم محضه، فكان كما قيل لكم، وإنّ أمرنا لم يحضر، فعللنا بالأمانی"، فلو قيل لنا: "إنّ هذا الأمر لا يكون إلاّ إلى مائتي سنة أو ثلاثمائة سنة، لقسّت القلوب و لرجع عامّة الناس عن الإسلام و لكن قالوا: ما أسرعه و ما أقرببه تألّفاً لقلوب الناس و تقرباً للفرج .

خدمت میگرد (بپسرش علی بن یقطین گفت: چرا آنچه در باره ما گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقشود و آنچه در باره شما گویند (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی پیدرش گفت: آنچه در باره ما و شما گفته شده از يك منبع است، (و آن منبع وحی است که بتوسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام بمردم میرسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود، خالص و واقش بشما عطا شد، و مطابق آنچه بشما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است، لذا بآرزوها دلگرم گشته ایم. اگر بما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویت یا سیصد سال دیگر واقع نمیشود، دلها سخت شود و بیشتر مردم از اسلام بر گردند، ولی میگویند: چقدر زود میآید، چقدر بشتاب میآید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

شرح - علی بن یقطین در سال ۱۸۲ یعنی یکسال پیش از وفات موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است. و هر وقت امام علیه السلام این حدیث را باو فرموده باشد، از دویت سال کمتر است ولی پیداست که در هر لغتی رؤوس اعداد مانند ده، صد، دویت، سیصد، هزار در آلسنه و افواہ معروفست و بکسور آن توجهی نمیشود، در اینجا هم امام علیه السلام طبق همین اصطلاح و معمول لغت تکلم فرمود است.

و اما آنچه علی بن یقطین پیدرش گفت مطلبی است صحیح و متین که مضمون آنرا هم مرحوم صدوق در علل الشرایع خود از حدیثی نقل میکند، و توضیحش اینستکه: موضوع امید و آرمان در اخبار و روایات و هم در علم روانشناسی امروز از مؤثرترین موجبات پیشرفت و ترقی انسان بشمار آمده است، و بر عکس یأس و نومیدی از بزرگترین بلاها و موجبات سقوط و انحطاط معرفی شده است تا آنجا که یأس از رحمت خدا در ردیف گناهان کبیره قرار گرفته است. امر ظهور و فرج امام زمان علیه السلام و پیشرفت دولت حق و عزت مؤمنین، امریست قطعی و مسلم و ضروری نزد شیعه، ولی مصلحت و واقع بینی خدایتعالی چنین اقتضا کرده است که بآن سرعتیکه اصحاب ائمه علیهم السلام، انتظارش را داشتند واقع نشود، بلکه برای مدت مدید و نا معلومی بطول انجامد، تا مؤمنین راسخ از مناقان ظاهری مشخص گردند و نیز همه شیعیان با آرزو و امیدیکه نسبت بظهور آنحضرت دارند، چون وقتش را نمیدانند، و احتمال میدهند در زندگی آنها آنحضرت ظهور فرماید، از اینجهت باروحی زنده و بانشاط و ظایف دینی و اجتماعی خود را انجام میدهند و نزدیک بودن علاوه بر آنکه امریست نسبی، از نظر علم شامل و محیط خدایتعالی، هر دوری نزدیکست

۷ - الحسين بن محمد ، عن جعفر بن محمد ، عن القاسم بن إسماعيل الأنباري ، عن الحسن ابن علي ، عن إبراهيم بن مهزم ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ذكرنا عنده ملوك آل فلان فقال : إنّما هلك الناس من استعجالهم لهذا الأمر ، إنّ الله لا يعجل لعجلة العباد إنّ لهذا الأمر غايةً ينتهي إليها ، فلو قد بلغوها لم يستقدموا ساعة و لم يستأخروا .

### ﴿باب التمهّيص و الامتحان﴾

۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه . عن الحسن بن محبوب ، عن يعقوب السراج و علي بن رئاب ، عن أبي عبدالله عليه السلام إنّ أمير المؤمنين عليه السلام لما بويج بعد مقتل عثمان صعد المنبر وخطب بخطبة ذكرها يقول فيها : ألا إنّ بليّتكم قد عادت كهبيّتها يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه وآله و الذي بعثه بالحق لتبليبن بلبلة و لتغربلن غربرة ، حتّى يعود أسفلكم أعلاكم و أعلاكم أسفلكم و ليسبقن سباقون كانوا قصّروا ، و ليقصرن سباقون كانوا سبقوا ، و الله ما كتمت و سمة و لا كذبت كذبة . و لقد نبئت بهذا المقام و هذا اليوم .

چنانچه راجع بروز قیامت هم میفرماید « اقتربت الساعة ، بخلاف آنکه اگر بآنها بگویند ، ظهور دولت حق تا دوست یا سیصد یا هزار و بیشتر بطول میانجامد که در آنصورت ملال و افسردگی همه را فرا گیرد و بلکه از آنجهت که انسان طبعاً با آرزو و امید راغب تر و شایق تر است ، دینیکه او را ملول و افسرده کند ، رها میکند و در پی کسی میرود که باو وعدههای زود و عوش ظاهر دهد ، اگر چه پوشالی و تو خالی باشد .

۷- مهزم پدر ابراهیم گوید : خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان ( بنی عباس ) سخن بمیان آوردیم ، حضرت فرمود : مردم بواسطه شتابان برای این امر هلاک گشتند . همانا خدا برای شتاب بندگان ، شتاب نمیکند ، برای این امر پایانی است که باید بآن برسد ، و اگر مردم بآن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند .

### ﴿(بررسی و آزمایش)﴾

توضیح - تمهّيص در لغت بمعنی گداختن طلا و جدا کردن غش آنست و در اینجا مقصود از آن آزمایش انسااست بوسیله تکالیف سخت و دشوار تا خوبان از بدان جدا شوند .

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : چون بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت شد ، آنحضرت بر منبر بر آمد و سخنرانی و خطبهائی القا کرد - که امام صادق علیه السلام آنرا ذکر کرد - و در ضمن آن چنین فرمود : همانا بلیه و گرفتاری شما ( که خدا برای امتحان و آزمایشتان مقدر کرده است ) مانند روزیکه خدا پیغمبرش صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت رجوع کرده است ، سوگند بآنکه او را بحق برانگیخت که شما و ساوس و آراء مختلف پیدا کنید و غربال شوید ، تا آنجا که افراد پائین از

﴿۹۴۰﴾ ۲ - محمد بن یحیی و الحسن بن محمد ، عن جعفر بن محمد ، عن القاسم بن إسماعیل الأنباری . عن الحسين بن علي عن أبي المغرا ، عن ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : ویل لطغاة العرب من أمر قد إقترب ، قلت : جعلت فداك ، کم مع القائم من العرب ؟ قال : نفرٌ یسير ، قلت : والله إن من یصف هذا الأمر منهم لکثیر ، قال : لا بدٌ للناس من أن یمحصّوا و یمیزوا و یغر بلوا و یتخرج فی الغربال خلق کثیر .

۳ - محمد بن یحیی ، و الحسن بن محمد ، عن جعفر بن محمد ، عن الحسن بن محمد الصیرفی ،

شما فراز گیرند و بالاثیبا بزیر گرایند ، و پیشی گیرند گاینکه کوتاهی میگردند ، پیشی تازند ، و پیشی گیرند گاینکه پیش میآیند کوتاهی کنند ، بخدا که هیچ نشانه‌ای ( از نشانه‌های حق ) از من پوشیده نگشته و دروغی بمن گفته نشده ، و بتحقیق که این مقام و این روز را بمن آگهی داده‌اند .

شرح - پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت با محیط و مردمی روبرو شد که جهل و باطل دامنگیر آنها شده بود ، از پیشوای دلسوز و رهبر دانای خود روگردان شده و عبادت بقها و عادات زشت جاهلیت سرگرم بودند ، پیغمبر اسلام که خدایتعالی او را مایه امتحان مردم قرار داد و مبعوثش ساخت با مجاهدات و مساعی بی نظیر خود و غزوات و جنگهای متعدد ، بت پرستانرا خدا پرست کرد و آدمکشان خونخوار را ، مانند برادر مهربان در یکصف و تعقیب از یک هدف قرار داد و قوانین عادلانه اجتماعی را در میان آنها مجری ساخت و بیت المال را طبق حق و عدالت تقسیم میفرمود ، ولی متأسفانه پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمین آن عادات و اخلاق حسنه اسلامی را رفته رفته کنار گذاشتند تا آنجا که میتوان گفت : در زمان خلافت عثمان یکمرتبه بقیه را بر گشتند و زمان جاهلیت را تجدید کردند .

اکنون پس از قتل عثمان امیر المؤمنین علیه السلام ، با محیط و مردمی روبرو شده است که نمونه زمان جاهلیت است و برای ارجاع قوانین حق و عدالت و سرکوبی طغیانگران باید جهاد کند و از خود گذشتگی نشان دهد ، پس قهرأ مردمی پذیرند و اطاعت نمایند و دسته‌ای تمرّد و نافرمانی کنند ، و از میان آنها برخی از مسلمین که نسبت بحق آنحضرت کوتاهی کرده و با دیگران بیعت کردند پیش تا زند و اطاعت آنحضرت را گردن نهند و در رکابش جهاد کنند و بعضی دیگر مانند طلحه و زبیر که با وجود آنکه در زمان پیغمبر اسلام سوابق درخشانی کسب کرده بودند از اطاعت و انقیاد آنحضرت سرپیچی کرده ، طغیان و سرکشی آغاز کنند .

۲ - ابن ابی یعفور گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : وای بر سرکشان عرب از امریکه نزدیک است ، ( وای بر آنها در زمان ظهور امام قائم علیه السلام که نزدیکست چنانچه در حدیث ۹۳۸ بیان شد ) عرض کردم : قربانت گردم ، چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود ؟ فرمود : چند نفر اندک ، عرض کردم بخدا کسانیکه از ایشان از این امر سخن میگویند ( اظهار عقیده بامام زمان میکنند ) بیارند ، فرمود مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون ریزند .

۳ - منصور گوید : امام صادق علیه السلام : بمن فرمود : ای منصور : این امر ( ظهور امام دوازدهم )

عن جعفر بن محمد الصیقل ، عن أبيه ، عن منصور ، قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام : يا منصور ! إن هذا الأمر لا يأتيكم إلّا بعد إياس و لا والله حتى تميزوا و لا والله حتى تمحصوا و لا والله حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد .

۴ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن معمر بن خلاد قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : « آلم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمناً و هم لا يفتنون » ثم قال لي : ما الفتنة؟ قلت : جعلت فداك الذي عندنا الفتنة في الدين ، فقال : يفتنون كما يفتن الذهب ، ثم قال : يخلصون كما يخلص الذهب .

۵ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عیسی ، عن یونس ، عن سلیمان بن صالح رفعه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : إن حدیثکم هذا لشمز منه قلوب الرجال ، فمن أقر به فزیدوه و من أنکره فذروه ، إنّه لا بد من أن يكون فتنة يسقط فيها كل بطانة و وليجة حتى يسقط فيها من يشقّ الشعر بشعرتين ، حتى لا يبقى إلّا نحن و شيعتنا .

۶ - محمد بن الحسن و علي بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن سنان ، عن محمد بن منصور الصیقل ، عن أبيه قال : كنت أنا و الحارث بن المغيرة و جماعة من أصحابنا جلوساً و أبو عبد الله عليه السلام يسمع كلامنا ، فقال لنا : في أي شيء أنتم؟ هيهات ، هيهات !! لا والله لا يكون ما تمدّون

بشما نیرسد جز بعد از ناامیدی و نه بخدا ( بشما نیرسد ) تا ( خوب از بد ) جدا شوید و نه بخدا تا بر روی شوید و نه بخدا تا شقاوت بشقی رسد و سعادت بسمید .

۴ - معمر بن خلاد گوید : شنیدم حضرت ابوالحسن عليه السلام میفرمود : « اَلَمْ أَحَسِبْ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ » ؟ پس اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند ؛ ! - اول سوره عنكبوت - سپس بمن فرمود فتنه ( امتحان ) چیست ؟ عرض کردم : قربانت گردم : آنچه ما میدانیم امتحان در دین است ، حضرت فرمود : امتحان میشوند ، چنانکه طلا امتحان میشود ، و باز فرمود : خالص و پاک میشوند ، چنانکه طلا پاک میشود .

۵ - مردی از حضرت ابیجعفر عليه السلام نقل میکند که فرمود : دلهای مردم از حدیث شما ( شیعه که معتقد بنقیبت امام عصر میباشید ) میرمد و تنفر دارد ، پس هر که بان اقرار کرد بیشترش گوئید و هر که منکر شد از اودست بردارید . همانا ناچار باید آزمایشی پیش آید که هر فرد خصوصی و محرم رازی در آن سقوط کند ، تا آنجا که آنکس که ( از کمال باریک بینی و دقت ) هورا دنیامه میکند سقوط کند تا آنجا که جز ما و شیعیان ما باقی نماند .

۶ - منصور صیقل گوید : من و حارث بن مغیره با جماعتی از اصحابمان ( شیعیان ) خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بودیم ( و از ظهور دولت حق سخن میگفتیم ) آنحضرت سخن ما را میشنید ، سپس فرمود



إليه أعينكم حتى تغربلوا ، لا والله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم حتى تمحصوا . لا والله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم حتى تميزوا ، لا والله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم إلا بعد إياس ، لا والله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد .

### ﴿ باب ﴾

﴿ انه من عرف امامه لم يضره تقدم هذا الامر او تأخر ﴾

﴿ ۹۴۵ ﴾ ۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن حريز ، عن زرارة قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اعرف إمامك ، فانك إذا عرفت لم يضرك ، تقدّم هذا الأمر أو تأخر .  
 ۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن صفوان بن يحيى عن محمد ابن مروان ، عن الفضيل بن يسار قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام من قول الله تبارك و تعالی : « يوم ندعوا كلّ أُناس بما مامهم » فقال : يا فضيل اعرف إمامك ، فانك إذا عرفت إمامك لم يضرّك تقدّم هذا الأمر أو تأخر ، و من عرف إمامه ثمّ مات قبل أن يقوم صاحب هذا الأمر ، كان بمنزلة من كان قاعداً في عسكره ، لا بل بمنزلة من قعد تحت لوائه ، قال : وقال بعض أصحابه : بمنزلة من استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله .

كجائدهما ؛ هيهات ، هيهات ، نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، تا غربال شوید ، نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، تا بررسی شوید ، نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود . تا جدا شوید . نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، جز بعد از نومیدی . نه بخدا ، آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، تا شقاوت بشقی برسد وسعادت بسعید .

﴿ آنکه امامش را شناسد تقدم و تأخر این امر زیانش نرساند ﴾

۱ - زراره گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : امامت را بشناس ، زیرا هر گاه امامت را شناختی تقدم یا تأخر این امر زیانت ندهد ( یعنی چه آنکه دولت حق زود ظاهر شود و یا دیر ، برای تو مساویست و زیانی نکرده می ، همانا زیان برای کسی است که امامش را نشناسد ) .

۲ - فضیل بن یسار گوید : از امام صادق عليه السلام درباره قول خدایتعالی « روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان میخوانیم - ۷۱ سوره ۱۷ - » پرسیدم . فرمود : ای فضیل ! تو امامت را بشناس ، زیرا هر گاه امامت را شناختی تقدم یا تأخر این امر زیانت ندهد ، کسیکه امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد ، مانند کسی است که در لشکر آنحضرت بوده است ، نه ، بلکه مانند کسیکه زیر پرچم آنحضرت نشسته باشد . در اینجا یکی از اصحابش گفت : مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید شده باشد .

۳ - علي بن محمد رفعه ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : جعلت فداك متى الفرج ؟ فقال : يا أبا بصير وأنت ممن يريد الدنيا ؟ من عرف هذا الأمر فقد فرّج عنه لانتظاره .

۴ - علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن إسماعيل بن محمد الخزاعي قال : سألت أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام و أنا أسمع ، فقال : تراني أدرك القائم عليه السلام ؟ فقال : يا أبا بصير ! ألسنت تعرف إمامك ؟ فقال : إي والله وأنت هو - وتناول يده - فقال : والله ما تبالي يا أبا بصير ! ألا تكون محتبياً بسيفك في ظل رواق القائم صلوات الله عليه .

۵ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن النعمان ، عن محمد بن مروان ، عن فضيل بن يسار قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليّة و من مات و هو عارف لإمامه لم يضره ، تقدّم هذا الأمر أو تأخّر و من مات و هو عارف لإمامه ، كان كمن هو مع القائم في فسطاطه .

۶ - الحسين بن علي العلوي ، عن سهل بن جمهور ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن الحسن بن الحسين العرنی ، عن علي بن هاشم ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ما ضرت من مات منتظراً لأمرنا ألا يموت في وسط فسطاط المهدي و عسكره .

۳ - ابوبصير گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، کی فرج و گشایش باشد ؟ فرمود ای ابا بصیر ! توهم از جمله دنیا خواهانی ؟ کسی که این امر را بشناسد ، برای او بواسطه انتظارش فرج حاصل شده .

۴ - اسماعیل بن محمد خزاعی گوید : من میشنیدم که ابوبصیر از امام صادق عليه السلام میپرسید : شما عقیده دارید که من حضرت قائم عليه السلام را درک میکنم ؟ فرمود : ای ابا بصیر ! مگر نه اینست که تو امامت را میشناسی ؟ عرض کرد : چرا بخدا ، شمائید امام من - و دست حضرت را گرفت - حضرت فرمود : ای ابا بصیر ! بخدا از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه بدمشیرت تکیه نکرده‌ای باک نداشته باش (یعنی ثواب چنان کسی برای توست ) .

۵ - فضیل بن یسار گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد ، مانند مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و با امامش شناسا باشد ، تقدّم یا تأخّر این امر او را زیان ندهد ، هر که بمیرد و با امامش شناسا باشد : مانند کسی است که در زیر خیمه امام قائم همراه او باشد .

۶ - امام باقر عليه السلام فرمود : برای کسیکه در انتظار امر ( فرج و ظهور ) ما مرده است زیانی نیست [ چه زیانی است ] که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد .

۷ - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن الحسين بن سعيد ، عن فضالة بن أيوب ، عن عمر بن أبان قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إعرف العلامة ، فإذا عرفته لم يضرّك ، تقدّم هذا الأمر أو تأخّر ، إن الله عزّ وجلّ يقول : « يوم ندعوا كلّ أُناس بما مأمهم » فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر عليه السلام .

### ﴿باب﴾

﴿من ادعى الامامة و ليس لها باهل و من جحد الائمة او بعضهم و من﴾

﴿اثبت الامامة لمن ليس لها باهل﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن أبي سلام ، عن سورة بن كليب عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : قول الله عزّ وجلّ : « و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسوّدة » ؟ قال : من قال : إنني إمام و ليس بامام قال : قلت : وإن كان علويّاً؟ قال : و إن كان علويّاً ، قلت : وإن كان من ولد عليّ بن أبي طالب عليه السلام ؟ قال : و إن كان .

۲ - محمد بن يحيى ، عن عبد الله بن محمد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان ، عن الفضيل عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من ادّعى الإمامة و ليس من أهلها فهو كافر .

۷ - عمر بن ابان گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : علامت را بشناس ( یعنی امامت را بشناس بحديث ۵۲۷ رجوع شود ) چون او را شناختی تقدم يا تاخر اين امر بتو زياني نرساند ، همانا خدای عزوجل میفرماید : « روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان [ همراه امامشان ] میخوانیم - ۷۱ سوره ۱۷ - پس هر که امامش را شناسد مانند کسی است که درخیمه امام منتظر باشد .

﴿در باره نااهلیکه ادعاء امامت کند و کسیکه همه ائمه یا بعضی از ایشانرا انکار کنند﴾  
 ﴿و آنکه امامت را برای نااهل اثبات کند﴾

۱ - سورة بن کليب گوید : امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل « و روز قیامت کسانی را که در باره خدا دروغ گفته اند روسیاه بینی - ۶۰ سوره ۳۹ - » پرسیدم ، فرمود : کسی است که بگوید من امام و امام نباشد ، عرض کردم : اگر چه علوی باشد ؟ فرمود : اگر چه علوی باشد ، عرض کردم : اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب باشد ؟ فرمود : اگر چه باشد .

شرح - سؤال سوم یا تأکید سؤال دومست و یا بجهت دفع احتمالی که ممکن است مراد بعلوی ، شیعه علی علیه السلام یا سایر خویشان آنحضرت باشد .

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : هر که ادعاء امامت کند و اهلس نباشد ، کفر است .

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن عبد الله بن عبد الرحمن ، عن الحسين بن المختار قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : جعلت فداك « و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله ؟ » قال : كل من زعم أنه إمام و ليس بإمام ، قلت : وإن كان فاطمياً علوياً؟ قال : وإن كان فاطمياً علوياً .

\*(۹۵۵) ۴ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء ، عن داود الحمار ، عن ابن أبي يعفور ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينزّل عليهم و لهم عذاب أليم : من ادعى إمامة من الله ليست له ، و من جحد إماماً من الله : و من زعم أن لهما في الإسلام نصيباً .

۵ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن سنان ، عن يحيى أخي أديم ، عن الوليد بن صبيح قال : سمعت أبا عبد الله يقول : إن هذا الأمر لا يدعّيه غير صاحبه إلا تبرّ الله عمره .

۶ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن سنان ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من أشرك مع إمام إمامته من عند الله ، من ليست إمامته من الله ، كان مشركاً بالله .

۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل ، عن منصور بن يونس ، عن محمد ابن مسلم قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : رجل قال لي : إعرف الآخر من الأئمة و لا يضرّك

۳ - حسين بن مختار گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : قربانت « روز قیامت کسانی را که بخدادورغ بستند مبینی - ۶۰ - سوره ۳۹ ، ( تفسیرش چیست ؟ ) فرمود : درباره کسی است که خود را امام داند و امام نباشد ، عرض کردم : اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد ؟ فرمود : اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد .

۴ - ابن ابی یعفور گوید : شنیدم ، امام صادق علیه السلام میفرمود : سه کسند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نکوید و پاکشان نکند و عذابی دردناک دارند : ۱ - هر که ادعای امامت از طرف خدا کند و حق نداشته باشد . ۲ - کسیکه امام از طرف خدا را انکار کند . ۳ - آنکه معتقد باشد که ایندو از اسلام بهره می دارند .

۵ - امام صادق علیه السلام میفرمود : این امر ( امامت ) را غیر صاحبش ادعا نکند ، جز اینکه خدا عمرش را قطع کند .

۶ - و فرمود : کسیکه با امامیکه امامتش از جانب خدا است کسیرا شریک کند که امامتش از جانب خدا نیست : بخدا مشرک گشته است .

۷ - محمد بن مسلم گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : مردی بمن گفت : امام آخر را شناس ، شناختن امام اول زیانت ندهد ، حضرت فرمود : خدا او را لعنت کند ، من او را نمیشناسم و

أن لا تعرف الأوّل ، قال : فقال : لعن الله هذا ، فانّي أُبغضه ولا أعرفه ، و هل عرف الآخر إلا بالأوّل؟

۸ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن صفوان ، عن ابن مسكان قال : سألت الشيخ ، عن الأئمة عليهم السلام قال : من أنكر واحداً من الأحياء ، فقد أنكر الأموات .  
 ﴿ ۹۶۰ 〉 ۹ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعيد ، عن أبي وهب ، عن محمد بن منصور ، قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : « وإذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا والله أمرنا بها قل إن الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا تعلمون » قال فقال : هل رأيت أحداً زعم أن الله أمر بالزنا و شرب الخمر أو شيء من هذه المحارم ؟ قلت : لا ، فقال : ماهذه الفاحشة التي يدعون أن الله أمرهم بها ؟ قلت : الله أعلم ووليه ، قال : فإن هذا في أئمة الجور ادّعوا أن الله أمرهم بالائتنام بقوم لم يأمرهم الله بالائتنام بهم ، فردّ الله ذلك عليهم فأخبر أنهم

دشمن دارم ، مگر امام آخر جز بوسیله امام اول شناخته شود ؟

۸ - ابن مسكان گوید : از شیخ درباره ائمه علیهم السلام پرسیدم ، فرمود : هر که یکی از زنده ها را منکر شود امامان مرده را منکر شده است .

شرح - گویا مرادش امام کاظم علیه السلام است ، اگر چه کلمه شیخ برای امام صادق علیه السلام بیشتر بکار میرود ، ولی ابن مسكان از آنحضرت بیش از چند روایت نقل نکرده و بعضی گفته اند : تنهایک روایت مشعر را نقل کرده است ، اما شیخ صدوق در اکمال الدین همین روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است . و در هر حال تعبیر بشیخ از نظر تقیه میباشد و انکار امام زنده از آنجهت مستلزم انکار امامان مرده است که امامت امام زنده از قول آنها ثابت شده و دلیل امامت میان همگی مشترک است ، پس وقتی امام زنده را نشاناسد ، دلیل امامت را نشاناسد ، و اعتقاد بی دلیل ثمری ندارد ، و نیز کسیکه امام زنده را نشاناسد ، امام دیگری را که اهلیت ندارد ، برای خود انتخاب میکند ، و این خود دلیلی است که امامان سابق را آنگونه که باید نشاناسد .

۹ - محمد بن منصور گوید : از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل « و چون کار بدی کنند ، گویند پدران خود را مرتکب آن دیده ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است ، بگو خدا بکار زشت فرمان نمیدهد چرا در باره خدا چیزیکه نمیدانید میگویند ؟ - ۲۸ سوره ۷ - » پرسیدم . فرمود : آیا کسی را دیده امی که معتقد باشد خدا بزنا کردن و شراب نوشیدن و مانند این محرمات فرمان داده است ؟ عرض کردم : نه ، فرمود : پس این کار زشتی که ادعا میکنند خدا آنها را بدان فرمان داده است چیست ؟ عرض کردم : خدا داناتر است و ولیش ، فرمود : این مطلب درباره امامان جور ( غاصب امامت ) است که مردم ادعا کردند خدا ایشان را پیروی از مردمی فرمان داده است که خدا پیروی از آنان دستور نداده پس خدا ادعا ایشانرا

قد قالوا عليه الكذب وسمى ذلك منهم فاحشة .

۱۰ - عدهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن أبي وهب ، عن محمد ابن منصور ، قال : سألت عبداً صالحاً ، عن قول الله عزّ و جلّ : « قل إنّما حرّم ربّي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن » قال : فقال : إنّ القرآن له ظهر و بطن فجميع ما حرّم الله في القرآن هو الظاهر ، و الباطن من ذلك أئمة الجور ، و جميع ما أحلّ الله تعالى في الكتاب هو الظاهر ، و الباطن من ذلك أئمة الحقّ .

۱۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن عمرو بن ثابت عن جابر قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « و من الناس من يتخذ من دون الله أنداداً يحبونهم كحبّ الله » قال : هم و الله أولياء ، فلان و فلان ، اتّخذوهم أئمة دون الإمام

رد کرده و خبر داده که درباره خدا دروغ گفته اند و این عملشان را فاحشه ( کارزشت ) نامیده است .

۱۰ - محمد بن منصور گوید : از عبد صالح ( حضرت موسی بن جعفر عليه السلام ) درباره قول خدای عزوجل « بگو پروردگار من همه کارهای زشت را ، آنچه عیانست و آنچه نهانست حرام کرده - ۳۱ سوره ۷ - ، پرسیدم ، فرمود : برای قرآن ظاهری است و باطنی ، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده ظاهر قرآنست و باطن آن پیشوایان جورند و همه آنچه را خدایتعالی در قرآن حلال فرموده ظاهر قرآنست و باطن آن پیشوایان حق ( ائمه معصومین علیهم السلام ) هستند .

شرح - قرآن کریم در آیات مبارکاتش پایمان و اسلام و یقین و تقوی و نماز و زکوة و حج و روزه و سایر طاعات و عبادات فرمان میدهد و این امور از نظر ظاهر کالبد و پیکرهائی هستند که هر یک از لحاظ اجرا شرایط و اجزاء مخصوصی دارند ، ولی از نظر اینکه این امور در وجود ائمه علیهم السلام مجسم و ممثّل گشته و ایشان آینه تمام نمای همین طاعات و عبادات میباشد ، زیرا ایشان باین امور امر میکنند و آموزگار آن میباشند و خود بطور کامل آنها را انجام میدهند ، بدینجهت تمام اوامر قرآن با آنها متحد شده و ایشان روح و باطن اوامر قرآن گشته اند و بوجود آنها تأویل میشود ، لذا آیه شریفه ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر بوجود امیر المؤمنین عليه السلام تأویل شده است یعنی ظاهر نماز همین رکعات مخصوصی است که هر مسلمان باید در اوقات معین انجام دهد ، و باطن و حقیقت و روح و معنی نماز مطابق بیانیکه ذکر شد امیر المؤمنین عليه السلام است . همچنین کفر و نفاق و شرک و زنا و قتل و شرب خمر و امثال آن امور است که قرآن از آنها نهی و جلوگیری فرموده و آن ظاهر قرآنست ، ولی باطن و واقعه پیشوایان جور و ستم و مدعیان بناحق اما متند که مجسمه این امور و وادار کننده مردم را با آنها میباشد .

۱۱ - جابر گوید : از امام باقر عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل « بعضی از مردم سواى خدا همتها ( مانند بت و گاو و سایر معبودهای باطل ) گیرند و آنها را چون خدا دوست دارند - ۱۶۴ سوره ۲ - ، پرسیدم ، فرمود : ایشان بخدا اولیاء فلان و فلانند که آنها را پیشوای خود گرفتند ، نه آن امامی را که

الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا ، فَلذَلِكَ قَالَ : « لَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ » ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُمُ وَاللَّهِ يَا جَابِرُ أُمَّةٌ الظَّلْمَةُ وَأَشْيَاعُهُمْ .

۱۲ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن أبي داود المسترق ، عن علي بن ميمون ، عن ابن أبي يعفور ، قال . سمعت أبا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ يقول : ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم و لهم عذاب أليم : من ادّعى إمامة من الله ليست له ، و من جحد إماماً من الله ، و من زعم أنّ لهم في الاسلام نصيباً .

### ﴿ باب ﴾

﴿ فيمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله ﴾

۱ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد [عن] ابن أبي نصر ، عن أبي الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ في قول الله عزّ و جلّ : « و من أضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من الله » قال : يعني من اتّخذ دينه رأيه ، بغير إمام من أئمة الهدى .

خدا پیشوای مردم قرار داده . بدینجهت خدا فرموده است : « کاش آنکسان که ستم میکنند میدانستند که وقتی عذاب را مشاهده کنند ، توانائی یکسره برای خداست و عذاب خدا بسیار سخت است ، زمانی که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را ببینند و روابطشان قطع شود \* و پیروان گویند : ای کاش برای ما باز گشتی بود تا اذ آنها بیزار میشدیم ، چنانکه از ما بیزار شدند ، اینچنین خدا اعمالشان را بآنها مایه افسوس و پشیمانیها نشان میدهد ، و ایشان از آتش بیرون نشوند - ۱۶۵ تا ۱۶۷ سوره ۲ - ، امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : ای جابر ! ایشان بخدا پیشوایان ستمگران و پیروان ایشانند .

۱۲ - ابن ابی یعفور گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : سه کسند که خدا در روز قیامت بآنها نظر نکند و پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند : کسیکه امامتی را که از جانب خدا ندارد ادعا کند و هر که امام از جانب خدا را انکار کند و آنکه معتقد باشد ایندو از اسلام بهره‌می دارند .

﴿ کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند ﴾

۱ - ابن ابی نصر گوید : حضرت ابوالحسن علیه السلام در باره قول خدای عزوجل « گمراه‌تر از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند کیست ؟ - ۵۰ سوره ۲۸ - ، فرمود : یعنی کسیکه رأیش دینش باشد بدون امامی از ائمه هدی . ( یعنی امامی را که خدا رهبر و هادی او قرار داده رها کند

﴿۹۶۵﴾ ۲ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسن ، عن صفوان بن یحیی ، عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم ، قال : سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول : كلُّ من دان الله بعبادة يجهد فيها نفسه ولا إمام له من الله فسعيه غير مقبول ، و هو ضالٌّ متحيرٌ و الله شانيُّ لأعماله ومثله كمثل شاة ضلّت عن راعيها وقطيعها ، فهجمت ذاهبة وجائئة يومها ، فلما جنبها الليل بصرت بقطيع مع غير راعيها فحنّت إليها و اغترّت بها ، فباتت معها في ربضتها ، فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها و قطيعها ، فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها ، فبصرت بغنم مع راعيها ، فحنّت إليها و اغترّت بها ، فصاح بها الراعي الحقّي براعيك و قطيعك ، فانك تائهة متحيرة عن راعيك و قطيعك ، فهجمت ذعيرة متحيرة نادرة لاراعي لها يرشدّها إلى مرعاها أو يردّها ، فبينما هي كذلك إذا اغتم الذئب ضيعتها فأكلها ، و كذلك والله يا محمد من أصبح من هذه الأمة لإمام له من الله جلّ و عزّ ظاهراً عادلاً أصبح ضالّاً تائها و إن مات على هذه الحال مات ميتة كفر و نفاق ، و اعلم يا محمّد! أنّ أئمة الجور و أتباعهم ملعزلون عن دين الله ، قد ضلّوا و أضلّوا ، فأعمالهم التي

وطبق رأى وسليته خویش برای خود امامی بترشد و در اصول و فروع دین بقیاس و استحسان و نظرات شخصی خویش اکتفا کند .

۲ - محمد بن مسلم گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود : هر که دینداری خدا کند باعبادتی که خود را در آن بزحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد ، کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهست و سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز را با تلاش در رفت و آمد باشد و چون شب بر او پرده افکند ، گلهئی را که از چوپان خودش نیست ببیند ، بسوی آن گراید و بآن فریب خورد و در خوابگاه آن گله بخوابد . هنگامیکه چوپان گله خود را حرکت دهد ، آن چوپان و گله را ناشناس ببیند ، باز با شتاب و سرگردانی در جستجوی چوپان و گله خود برآید ، گوسفندانی را با چوپانش به ببیند ، بسوی آن گراید و بدان فریفته شود ، چوپان هم او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو از چوپان و گله خود گمگشته و سرگردانی ، آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها باین سو و آن سو زند و چوپانی هم ندارد که بچرا گاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند .

در همین هنگام گرگ گمشدن او را مغتم شمارد و او را بخورد ، چنین است بخدا ای محمد ! حال کسیکه از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار ( یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت شده ) و عادل از طرف خدای جل و عز نباشد ، او گم شده و گمراهست و اگر بر این حال بمیرد ، با کفر و نفاق مرده است .

بدان ای محمد ! که پیشوایان ستمگری و پیروانشان از دین خدا برکنارند ، خود گمراه گشته و مردم را گمراه کرده اند ، اعمالیکه بجا میآورند ، مانند خاکستری باشد که تند بادی در روز طوفانی بدو زند



یعملونها کرماد اشتدت به الریح فی يوم عاصف لا یقدرون ممّا کسبوا علی شیء ذلك هو الضلال البعید .

۳ - عدهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن ابن محبوب ، عن عبدالعزیز العبدي عن عبدالله بن ابي یعفر قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إني أخالط الناس ، فيكثر عجبني من أقوام لا يتولونكم ويتولون فلاناً وفلاناً ، لهم أمانةٌ وصدقٌ ووفاءٌ ، و أقوام يتولونكم ، ليس لهم تلك الأمانة و لا الوفاء والصدق!! قال : فاستوى أبو عبدالله عليه السلام جالساً فأقبل عليّ كالغضبان ثم قال : لادين لمن دان الله بولاية إمام جائر ليس من الله ، و لا عتب علي من دان بولاية إمام عادل من الله ، قلت : لادين لا ولتک و لا عتب علي هؤلاء؟! قال : نعم لادين لا ولتک و لا عتب علي هؤلاء ، ثم قال ، ألا تسمع لقول الله عزّ و جلّ : « الله وليّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور » يعني [ من ] ظلمات الذنوب إلى نور التوبة و المغفرة لولايتهم كل إمام عادل من الله و قال : « و الذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات » إنّما عنى بهذا أنّهم كانوا علی نور الاسلام ، فلما أن تولّوا كلّ إمام جائر ليس من الله عزّ و -

چیزی از آنچه کسب کرده اند بدستان نیاید ، اینست همان گمراهی دور .

۳ - عبدالله بن ابي یعفر گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : من که با مردم آمیزش دارم بسیار تعجب میکنم از مردمی که از شما پیروی نمیکنند و بدنبال فلان و فلان میروند ولی امین و راستگو و با وفایند ، و مردمی هستند که بدنبال شمایند ، ولی امانت و وفاء و راستگویی آنها را ندارند .

امام صادق علیه السلام راست نشست و مانند خشمناکی بمن متوجه شد ، سپس فرمود : هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند ، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند ، عرض کردم : آنها دین ندارند و برایشان سرزنشی نیست؟! فرمود : آری آنها دین ندارند و برایشان سرزنشی نیست ، سپس فرمود : مگر قول خدای عزوجل را نمی شنوی ؟ « خدا کار سازگسائیست که ایمان آورده اند و از ظلمات بنورشان میبرد - ۲۵۷ سوره ۲ - » یعنی از ظلمات گناهان بنور توبه و آمرزششان میبرد ، بواسطه پیرویشان از هر امام عادل که از جانب خداست . و باز فرموده است : « و کسانی که کافر شده اند کار سازشان طغیانگران سرکشند که از نور بظلمتشان میبرند » مقصود از این آیه اینست که آنها نور اسلام داشتند ، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند ، بواسطه پیروی او از نور اسلام بظلمات کفر گرائیدند ، سپس خدا برای ایشان همراه بودن با کفار را در دوزخ واجب ساخت « آنها دوزخیانند و در آن جاودان باشند » .

شرح - در آیه شریفه نور را بلفظ مفرد و ظلمات را بلفظ جمع ذکر فرمود ، برای اینکه نور که دین اسلام و راه حق و صوابست یکی است و انحراف که موجب اختلاف و تعدد است در آن راه ندارد ولی

جلّ خرجوا بولايتهم [إيّاها] من نور الإسلام إلى ظلمات الكفر ، فأوجب الله لهم النار مع الكفّار ، فهاؤلك أصحاب النار هم فيها خالدون .

۴ - و عنه ، عن هشام بن سالم ، عن حبيب السجستاني ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال الله تبارك و تعالی : لأعدبنّ كلّ رعیة في الإسلام دانت بولاية كلّ إمام جائر ليس من الله وإن كانت الرعیة في أعمالها برّة تقيّة ، ولأعفونّ عن كلّ رعیة في الإسلام دانت بولاية كلّ إمام عادل من الله وإن كانت الرعیة في أنفسها ظالمة مسيئة .

۵ - عليّ بن محمّد ، عن ابن جمهور ، عن أبيه ، عن صفوان ، عن ابن مسكان ، عن عبد الله ابن سنان ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال : إنّ الله لا يستحيي أن يعذب أمة دانت بإمام ليس من الله وإن كانت في أعمالها برّة تقيّة وإنّ الله ليستحيي أن يعذب أمة دانت بإمام من الله وإن كانت في أعمالها ظالمة مسيئة .

دینهای باطل و بدعتها و وسوس شیطانی که در آیه شریفه از آن تعبیر بظلمات شده است و در اطراف راه مستقیم حق قرار دارد متعدد و بی شمار است .

۴ - امام باقر علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی فرموده است : هر آینه عذاب میکند هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگریکه از جانب خدا نیست دینداری کند ، اگر چه آن رعیت نسبت باعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه در میگذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند ، اگر چه آن رعیت نسبت بخود ستمگر و بدکردار باشد .

۵ - امام صادق عليه السلام فرمود : خدا شرم نمیکند که عذاب کند هر امتی را که با امامیکه از جانب خدا نیست دینداری کند اگر چه نسبت باعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشد ، همانا خدا شرم میکند امتی را عذاب کند که با امام از جانب خدا دینداری کند ، اگر چه نسبت باعمالش ستمگر و بدکردار باشد .

شرح - این چند روایت دواصل تولی و تبری را در اسلام استوار و تثبیت میکند ، ما تحت عنوان توضیح ذیل حدیث ۵۳۷ ( ج ۱ ص ۳۰۰ ) مستدل و مبرهن ثابت نمودیم که خدای تعالی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای رهبری و پیشوائی خلق دوازده نفر معین و مشخص را انتخاب نموده و منصوب ساخته است ، علم رهبری و مقررات و قوانین دین خود را تنها بآنها عنایت فرموده و استعداد و قابلیت دعوت و تبلیغ دین خویش را در وجود ایشان از نظر فطرت و کنساب تکمیل نموده است ، بنا بر این هر فردی غیر ایشان که دعوی پیشوائی و امامت کند دروغگو و نیرنگباز است ، خود گمراه هست و دیگران را گمراه میکند و نسبت بخود و پیروانش ستمی بزرگه مرتکب میشود ، بدینجهت در این دوروایت از ایشان بکلمه **جائر** « ستمگر و منحرف » تعبیر شده است .

در تاریخ اسلام پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین افرادی با دعا برخاسته و پس از

## \* باب \*

﴿من مات وليس له امام من ائمة الهدى و هو من الباب الاول﴾

۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشاء ، عن أحمد بن عائذ

اندکی حکمفرمایی با زور و سر نیزه ، خویشتن و پیروان خویش را مفتضح و رسوا نموده و لعنت و نفرین را از بازماندگان بر ای خود بیادگار گذاشته اند . مردمیکه در حزب چنین افراد نام نویسی کنند و در شمار آنها در آیند و بر عده آنها بیفزایند و موجب مزید شوکت و قدرشان گردند ، اگر چه از نظر وظیفه شخصی ، مردمی نیکو کار و با تقوی باشند ، باین معنی که فقط اسم خود را در لیست آنها نوشته و بمرام نامه و اساسنامه و مقررات حزبی آنها رفتار نمیکنند ، بلکه در وظایف شخصی و اجتماعی پیرو مقررات اسلامند ، اینگونه افراد بحکم این چند روایت در نظر خدا منفور و مبنفوس و محکوم بعذاب و عقوبت میباشد ، زیرا همان يك عمل بظاهر كوچك و سیله ترویج باطل و مسلط ساختن شخص غاصب و ستمگر را بر افراد مسلمان و پایمال نمودن حقوق و حدود خدا و مسلمین و در نتیجه موجب ضعف و اضمحلال مقررات دین اسلام و خانه نشستن پیشوای برحق میگردد ، پیداست که معاویه و یزید و هشام و منصور اگر آنها میبودند ، هیچگاه آن همه جنایت و ستم مرتکب نمیشدند ، بلکه اگر اطرافیان و حواشی آنها منحصر بیک عده کارگردان و مأمور هم میبود جرات چنان هتاکیها را نمیداشتند ، بطور مسلم آن ستمگران از ثبت نام افراد بسیار در حزب خود استفاده میکردند و غرور و نخوت بیشتری بکار میبردند و در ظلم و تعدی خویش گامهای فراتری میگذاشتند . تا اینجا بیان و توضیح قسمت اول از این روایت شریف بود .

و اما راجع بقمست دوم یعنی کسیکه از امام بحق پیروی کند و در اعمال شخصی خود مرتکب گناه و آلودگی شود ، پیداست که او بواسطه اینکه در مقدمه و سر لوحه اعمالش سطر درخشانی بنام ولایت و تمهید پیروی از امامان عادل و منصوب از جانب خدا را ثبت کرده ، و از پیشوای گمراه کننده و منحرف رو گردان شده است ، در نتیجه بر عده مؤمنین افزوده و از اهل باطل کاسته و باندازه يك تن نیروی اسلام و حقیقت را تقویت نموده ، و نیروی نفاق و باطل را تضعیف و تخریب کرده است ، و شایسته و سزاوار است که عفو و بخشش الهی آلودگیهای کوچکش را فرا گیرد ، و خداوند حکیم و مهربان بواسطه يك عمل مهم و با ارزش او از چندین خطا و لغزش دیگرش در گذرد . برای این دو فرد در تشکیلات اجتماعی میتوانیم بدو بنده و نوکری مثال بزنیم که یکی از آنها در خانه آقا و ولینعمت خویش را انتخاب کرده و در آنجا سر سپرده و بیعت کرده است ، ولی گاهی هم از او خطا و لغزش و سرپیچی و تمرد مشاهده میشود ، و دیگری از آقا و ولینعمت خود رو گردان شده و در خانه دشمن اوسر سپرده و ثبت نام کرده ولی کردار و رفتارش در آنجا با دستورات و ولینعمتش مطابق و موافق است ، شما خود بیندیشید و قضاوت کنید ،

﴿کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد﴾

﴿و این باب جزء باب سابق است﴾

۱ - فضیل بن یسار گوید : روزی امام صادق علیه السلام خود برای شروع بسخن کرد و فرمود : رسول خدا

عن ابن اُذينة ، عن الفضيل بن يسار قال : ابتدأنا أبو عبد الله عليه السلام يوماً و قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من مات و ليس عليه إمام فميتته ميتة جاهليّة ، فقلت : قال ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فقال : إي و الله قد قال ، قلت : فكلُّ من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليّة ؟ قال : نعم .

\*(۹۷۰)\* ۲ - الحسينُ بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء قال : حدّثني عبد الكريم بن عمرو ، عن ابن أبي يعفور قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله : من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليّة ، قال : قلت : ميتة كفر ؟ قال : ميتة ضلال ، قلت : فمن مات اليوم و ليس له إمام ، فميتته ميتة جاهليّة ؟ فقال : نعم .

۳ - أحمدُ بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان ، عن الفضيل ، عن الحارث ابن المغيرة قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من مات لا يعرف إمامه ، مات ميتة جاهليّة ؟ قال : نعم ، قلت : جاهليّة جهلاء أو جاهليّة لا يعرف إمامه ؟ قال : جاهليّة كفر و نفاق و ضلال .

صلی الله علیه و آله فرموده است : هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد ، بمردن جاهلیت مرده است . عرض کردم این سخن پیغمبر است ؟ فرمود : آری بخدا او فرموده است ، عرض کردم : پس هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد ، مرگش مرگ جاهلیت است ؟ فرمود : آری .

شرح - مقصود از نداشتن پیشوا اینست که : پیغمبر یا امامی را که خدا در زمان او تعیین فرموده نپذیرد و اطاعت او را بر خود واجب نداند و مراد به جاهلیت حالتی است که اعراب پیش از آمدن اسلام داشتند ، که خدا و پیغمبر را نمیشناختند و دین و شریعت را کنار گذاشته و بتبار خویش میبایندند و خود خواهی و گردنکشی و کارهای زشت دیگر در میان آنها رواج داشت .

۲- ابن ابی یعفور گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول رسول خدا صلی الله علیه و آله « هر که بمیرد و او را پیشوائی نباشد مرگش مرگ جاهلیت است » پرسیدم و گفتم : مقصود مردن در حالت کفر است ؟ فرمود : مردن در حالت گمراهی است . عرض کردم : هر که در این زمان هم بمیرد و او را پیشوائی نباشد ، مرگش مرگ جاهلیت است ؟ فرمود : آری .

۳- حارث بن مغیره گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : پیغمبر فرموده است : هر که بمیرد و پیشوایش را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است ؟ فرمود : آری . عرض کردم : جاهلیت کامل یا جاهلیتی که امامش را نشناسد فرمود : جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی .

شرح - مراد بجاهلیت چنانچه در دو روایت پیش توضیح دادیم عقاید باطل و عادات زشتی است که عرب قبل از اسلام دچارش بودند ، و چون در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، مردن کسیکه امامش را نشناسد بمردن بر حالت جاهلیت تشبیه و تنظیر شده است ، را وی سؤال میکند که آیا مقصود از جاهلیت

۴ - بعض أصحابنا ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني ، عن مالک بن عامر ، عن المفضل ابن زائدة ، عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : من دان الله بغير سماع عن صادق ألزمه الله - البتّة - إلى العناء و من ادّعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك و ذلك الباب المأمون على سرّ الله الممكنون .

## ﴿ باب ﴾

﴿ فيمن عرف الحق من أهل البيت و من أنكر ﴾

۱ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن سليمان بن جعفر ، قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : إنّ عليّ بن عبدالله بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام و امرأته و بنیه من أهل الجنّة ، ثمّ قال : من عرف هذا الأمر من ولد عليّ و فاطمة عليهما السلام لم يكن كالنّاس .

تمام عقاید فاسد و اخلاق زشت آنهاست یا تنها از نظر نشناختن امام است ؟ حضرت میفرماید : از نظر کفر و نفاق و گمراهی است . یعنی اگر نشناختن امام از آنجهت باشد که او را منکر شود و در مقام مخالفت و ستیزه با او بر آید ، از لحاظ کفر با مردم جاهلیت شریکست ، و اگر نشناختن امام از جهت دورویی و نفاق با امام باشد ، از همان نظر با مردم جاهلیت شریکست ، همچنین ضلالت و گمراهی که از کفر و نفاق پائین تر و وبال و کيفرش سبکتر است ، و درجانش نسبت بقاصر و مقصر و مستضعف مختلف و متفاوتست .

۴ - امام صادق عليه السلام فرماید : هر که بدون شنیدن و فرا گرفتن از امامی صادق خدا را پرستش کند قطعاً خدا ملازم رنج و مشقتش سازد [ خدا ملازم سرگردانی و رنج و مشقتش نماید ] و کسیکه ادعای شنیدن کند از غیر دریکه خدا آنرا گشوده ، مشرکست و آن دریست ایمن (و نهاده) بر حصار راز پنهان خدا .

﴿ در باره سادات حقشناس و منکر حق ﴾

۱ - سلیمان بن جعفر گوید : شنیدم حضرت رضا میفرمود : همانا علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و همسر و پسرانش اهل بهشتند . سپس فرمود : هر کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام عارف باین امر ( امامت ) باشد ، مانند مردم دیگر نیست .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : ظاهراً بجای عبدالله ، عبیدالله صحیح است چنانچه گفته صاحب عمدة الطالب و مقاتل الطالبیین و مورخین دیگر بر آن دلالت دارد ، سپس از عمدة الطالب نقل میکند که اولاد حضرت علی بن حسین علیهما السلام از شش پسر باقی ماندند : ۱ - امام محمد باقر عليه السلام ۲ - عبدالله باهر ۳ - زید شهید ۴ - عمر اشرف ۵ - حسین اصغر ۶ - علی اصغر .

یکی از پسران حسین اصغر عبیدالله اعرج است که این علی بنام علی صالح است پسر اوست ،

۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد قال : حدّثنی الوشاء قال : حدّثنا أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لأبي الحسن عليه السلام : أخبرني عمّن عانداك و لم يعرف حقك من ولد فاطمة هو و سائر الناس سواء في العقاب ؟ فقال : كان علي بن الحسين عليه السلام يقول : عليهم ضعفا العقاب .

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن راشد قال : حدّثنا علي بن إسماعيل الميثمي قال : حدّثنا ربعي بن عبدالله قال : قال لي عبد الرحمن بن أبي عبدالله قلت لأبي عبدالله عليه السلام : المنكر لهذا الأمر من بني هاشم و غيرهم سواء ؟ فقال لي : لا تقل : المنكر و لكن قل : الجاحد من بني هاشم و غيرهم ، قال أبو الحسن : فتمكّرت [فيه] فذكرت قول الله عزّ وجلّ في إخوة يوسف : « فعرّفهم وهم له منكرون » .

او را زنی صالحه بنام ام سلمه بود که از شدت اخلاص و ارادتى که بحضرت رضا عليه السلام داشت ، روزیکه آنحضرت بیادت شوهرش تشریف آورده بود ، او از پشت پرده بآنحضرت مینگریست و چون از مجلس بر خاست ، محل جلوس امام عليه السلام را میبوسید و بعنوان تبرک بر آن دست میمالید . حضرت رضا عليه السلام از خانواده علی صالح تجلیل فرموده و بهشت را برای آنها وعده داده و در آخر فرموده است : ساداتیکه بامامت عارف باشند مانند دیگر مردم نیستند، یعنی ثواب آنها از سایر مردم بیشتر است بواسطه شرافت نسب ایشان، چنانچه خدا در باره همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله این امتیاز را قائل شده است، یا بجهت اینکه ایمان و اطاعت ایشان از امامیکه از خویشان و فامیل خود آنهاست دشوار و مشکلتر است نسبت بسایر مردم ، زیرا اسباب حسد و کینه در آنجا قویتر و خضوع و کوچکی کردن در برابر فامیل سخت تر و گرانتر است و لذا شیطان ایشانرا بادعاء امامت بیشتر وسوسه میکند، بعضی گفته اند: علتش اینستکه طاعت و عبادت سادات، ثوابش دو برابر مردم دیگر است ، چنانکه عقوبت گناه و نافرمانی ایشان هم دو برابر است .

۲ - احمد بن عمر گوید : بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم : بمن بفرمائید کسیکه فرزند فاطمه باشد و با شما دشمنی کند و حق شما را نشناسد از لحاظ مجازات با سایر مردم برابر است ؟ فرمود علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود : عقاب ایشان دوچندانست .

شرح - مجلسی ( ره ) در باره معنی کلمه ضعف اقوالی از اهل لغت ذکر میکنند که طبق یکی از آنها معنی **ضعفا** در این روایت سه برابر میشود ، چنانچه راجع بآیه شریفه « **يضاعف لها العذاب ضعفين** » هم بعضی از مفسرین همین قول را گفته اند ، ولی ازهری منکر این معنی شده و دو برابر را تقویت کرده است .

۳ - عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران برابرنده ؟ فرمود : مگو منکر، بلکه بگو جاحد از خاندان بنی هاشم و دیگران . ابوالحسن ( علی بن اسمعیل ميثمي ) گوید : من در این باره فکر کردم ، و قول خدای عزوجل در باره

۴ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن ابي نصر قال : سألت الرضا عليه السلام قلت له : الجاحد منكم و من غير کم سواء ؟ فقال : الجاحد منّا له ذنبان و الماحسن له حسنتان .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ ما يجب على الناس عند مضي الامام ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن صفوان ، عن يعقوب بن شعيب قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إذا حدث على الإمام حدث ، كيف يصنع الناس ؟ قال : أين قول الله عزّ وجلّ : « فلو لانفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون » قال : هم في عذر ماداموا في الطلب و هؤلاء الذين ينتظرونهم في عذر ،

برادران يوسف بیادم افتاد «فرقه هم له منکرون - ۵۸ سوره ۱۲ ، يوسف آنها را شناخت و آنها يوسف را منکر بودند ( شناختند ) .

شرح - فرق منکر و جاحد اینستکه : منکر در برابر عارف و عالم بکار میرود یعنی کسیکه چیز را شناخته و ندانسته است چنانچه آیه سوره یوسف که بیاد ابوالحسن افتاد ، شاهد آنست . اما جاحد کسی است که مطلبی را فهمیده و دانسته رد کند و نپذیرد ، ( ۱ ) از اینجهت امام علیه السلام فرمود : نسبت به بنی هاشم که امام را نمیپذیرند ، باید جاحد گفت نه منکر ، زیرا امام از خاندان خود آنهاست و او را خوب میشناسند اگر کسی از آنها امام را نپذیرد ، بواسطه حسد و اغراض دنیوی دیگر است و عذاب و عقاب او از دیگران بیشتر باشد ، زیرا خدا حجت را برای او کاملتر و تمامتر کرده که از آن خاندانش قرار داده است و نیز ناسپاسی ایشان از این نعمت و منت بزرگ خداوند زشت تر و شدیدتر است و یا بجهت اینستکه گناه و خطا از اشراف زشت تر و ناپسندیده تر است و لذا خدا لغزشهایی را بر پیغمبران میگیرد و از آنها مؤاخذه میکند که از دیگران در گذشته و بخشیده میدارد .

۴ - ابن ابي نصر گوید : بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : آنکه جاحد ( امر امامت ) باشد از خاندان شما با دیگران برابر است ؟ فرمود : برای جاحد از خاندان ما دو گناه و برای نیکوکار دو ثوابست .

#### ﴿ آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست ﴾

۱ - یعقوب بن شعيب گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : چون برای امام پیش آمدی کند ( وفات نماید ) مردم چه کنند ؟ فرمود : قول خدای عزوجل کجاست که میفرماید . « چرا از هر گروه از مؤمنین دسته‌ای سفر نکنند تا در باره دین ، دانش آموزند و چون باز گشتند ، قوم خویش را بیم دهند ،

۱ - ولی گاهی هم انکار بمعنی جهود استعمال میشود چنانچه مجمع البحرین در ماده ( نکر )

حتیٰ یرجع إلیهم أصحابهم .

۲ - علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی ، عن یونس بن عبدالرحمن قال : حدّثنا حماد عن عبد الأعلى قال : سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول العامّة : إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال : من مات و لیس له إمامٌ مات میتة جاهلیّة ، فقال : الحقُّ و الله ، قلت : فإن إماماً هلك و رجلٌ بخراسان لا یعلم من وصیّه لم یسعه ذلك ؟ قال : لیسعه إن الإمام إذا هلك وقعت حجّة وصیّه علی من هو معه فی البلد و حقُّ النفر علی من لیس بحضرتّه إذا بلغهم ، إن الله عزّ و جلّ یقول : « فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لینفقوها فی الدّین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون » قلت : فنفر قومٌ فیهلک بعضهم قبل أن یصل فیعلم ؟ قال : إن الله جلّ و عزّ یقول : « و من یرج من بیته مهاجراً إلی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله » قلت : فبلغ البلد بعضهم فوجدک مغلقاً علیک بابک ، و مرّخی علیک سترک ، لاتدعوهم

شاید آنها بترسند - ۱۲۲ سوره ۹ - ، سفر کنندگان تا زمانیکه دنبال طلب دانشند معذورند و آنها که در انتظارند ، تا زمان بازگشت رفقای خود معذورند .

شرح - راجع بآیه شریفه در ج ۱ ص ۳۰۷ توضیحی بیان کردیم و در اینجا میگوئیم بقرینه سؤال و جواب ، مراد اینستکه چون امام وفات کند ، بر مؤمنینی که در بلد امام نیستند ، لازمست از میان خود عده‌ای را انتخاب کرده برای تعیین امام بآن شهر بفرستند و تا زمانیکه بآنجا نرسیده و در بلا تکلیفی بسر میبرند ، از نداشتن امام و پیشوا معذورند و همچنین کسانی که ایشانرا فرستاده‌اند تا زمان رسیدن خبر بآنها معذورند ،

۲- عبدالاعلی گوید : از امام صادق علیه السلام راجع بقول عامه پرسیدم که گویند : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : « هر که بمیرد و امامی نداشته باشد ، بمرگ جاهلیت مرده است » فرمود : درست است بخدا . عرض کردم : امامی (در مدینه ) وفات کرده و مردی در خراسانست و نمیداند وصی او کیست ، همین دوری از امام برای او عذر نیست ؟ فرمود : برای او عذر نیست . همانا چون امام بمیرد . برهان وصی بر کسانی است که در بلد او هستند ( پس آنها باید وصی امام را با برهان امامت تعیین کنند ) و بر کسانی که در بلد امام نیستند ، چون خبر وفات او را شنیدند ، لازمست کوچ کنند ، همانا خدای عزوجل میفرماید : « چرا از هر گروه از مؤمنان ، دسته‌ای کوچ نکنند تا در باره دین ، دانش آموزند و چون باز گشتند قوم خویش را بیم دهند ، شاید آنها بترسند » .

عرض کردم : اگر دسته‌ای کوچ کردند و بعضی از آنها پیش از آنکه (بشهر امام) برسد و بداند بمیرد ؟ فرمود : خدای جل و عز میفرماید : « هر که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از خانه خویش درآید ، آنگاه مرگ وی فرا رسد ، پادشاه او بعهده خدا باشد - ۹۹ سوره ۴ - »



إلى نفسك ولا يكون من يدلّم عليك فيما يعرفون ذلك؟ قال: بكتاب الله المنزل، قلت: فيقول الله جلّ و عزّ كيف؟ قال: أراك قد تكلمت في هذا قبل اليوم، قلت: أجل، قال: فذكر ما أنزل الله في عليّ عليه السلام و ما قال له رسول الله صلى الله عليه وآله في حسن و حسين عليهما السلام و ما خصّ الله به عليّاً عليه السلام و ما قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله من وصيته إليه و نصبه إياه و ما يصيبهم و إقرار الحسن و الحسين بذلك و وصيته إلى الحسن و تسليم الحسين له بقول الله: «النبىُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله» قلت: فإنّ الناس تكلموا في أبي جعفر عليه السلام و يقولون: كيف تخطت من ولد أبيه من له مثل قرابته و من هو أسنّ منه و قصرت عمّن هو أصغر منه، فقال: يُعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذي قبله و هو وصيه، و عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و وصيته و ذلك عندي، لا أنازع فيه، قلت: إنّ ذلك مستورٌ مخافة السلطان؟ قال: لا يكون

عرض کردم: اگر بعضی از آنها ببلد امام رسیدند و دیدند شما در خانه خود را بسته و بروی خود پرده انداخته‌اید، نه خود شما مردم را بسوی خود خوانید و نه دیگری ایشانرا بشما راهنمایی کند، بچه وسیله امام را بشناسند؟ فرمود: بوسیله کتاب منزل خدا.

عرض کردم: خدای جل و عز (در قرآن) چگونه میفرماید؟ امام فرمود: بنظرم پیش از این‌هم در این باره سخن گفته‌ئی؟ (از من پرسیده‌ئی؟) عرض کردم: آری. آنکاه حضرت آیاتی را که خدادار باره علی نازل فرموده و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع بحسن و حسین علیهما السلام بعلی فرموده و آنچه را خدا بعلی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع باو نموده و نصیب فرموده و مصیباتیکه با آنها میرسد و اعتراف حسن و حسین را بآن و وصیتش را بحسن و تسلیم کردن حسین امر امامت را طبق قول خدا «پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوار تر است و همسران وی مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت ببعضی سزاوار ترند - ۶ سوره ۳۳ - همه را یادآور شد. [فرمود بیاد آور.]

(تا معلوم شود امامت علی و حسن و حسین علیهم السلام بدلیل آیات قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از آن پس بدلیل آیه شریفه اولوا الارحام).

عرض کردم: مردم در باره امام باقر عليه السلام اعتراض کرده و میگفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش بدر شد و بوی رسید، با آنکه در میان آنها کسانی بودند که از نظر قرابت مثل او و از نظر سن بزرگتر از او (مانند زید بن علی) بودند. در صورتیکه امامت بکوچکتران از او (بواسطه کوچکتر بودنشان) نرسید؟ فرمود: صاحب امر امامت سه خصلت شناخته میشود که مختنس باوست و در غیر او نیست: ۱- او نسبت با امام پیشین سزاوارتر (نزدیکتر و منسوبتر) از سایر مردمست. ۲- وصی او است. ۳- سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست.

في ستر إلا و له حجّة ظاهرة ، إن أبي استود عني ما هناك ، فلمّا حضرته الوفاة قال : أدع لي شهوداً فدعوت أربعة من قریش ، فيهم نافع مولى عبد الله بن عمر ، قال : اكتب : هذا ما أوصى به يعقوب بنيه « يا بني » إن الله اصطفى لكم الدين فلا تموتنّ إلا و أنتم مسلمون » و أوصى محمد بن عليّ إلى ابنه جعفر بن محمد و أمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلّي فيه الجُمع و أن يعمّمه بعمامته و أن يربّع قبره و يرفعه أربع أصابع ثمّ يخلي عنه ، فقال : اطووه ، ثمّ قال للشهود : إنصرفوا رحمكم الله ، فقلت بعد ما إنصرفوا : ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه ؟ فقال : إنني كرهت أن تغلب و أن يقال : إنّه لم يوص ، فأردت أن تكون لك حجّة فهو الذي إذا قدم الرّجل البلد قال : من وصي فلان ؟ قيل فلان قلت : فإن أشرك في الوصيّة ؟ قال : تسألونه فإنّه سيبين لكم .

۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن خالد ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى الحلبيّ ، عن بريد بن معاوية ، عن محمد بن مسلم قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام :

واينها نزد من است ، کسی با من در این باره نزاع نکند ( بحديث ۶۱۷ رجوع شود ) عرض کردم اينها از ترس سلطان پنهانست ؟ فرمود : پنهان نيست بلکه دليلی روشن دارد ، همانا پدرم هر چه آنجا ( مخزن و دايع امامت ) بود بمن سپرد و چون وفاتش نزديك شد ، فرمود : گواهانی را نزد من حاضر کن ، من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبدالله بن عمر یکی از آنها بود ، حاضر کردم . فرمود : بنویس :

اینست آنچه يعقوب پسرانش را بدان وصیت میکند پسرانم همانا خدا این دین را برای شما برگزید نمیرید جز اینکه مسلمان باشید - ۱۲۲ - سوره ۲ - ، و محمد بن علی پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بردیکه در آن نماز جمعه میخواند ، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بپندد و قبرش را چهار گوش ساخته ، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آنرا واگذارد ( از چهار انگشت بلندتر نکند ) .

آنگاه فرمود : وصیت نامه را درهم پیچید و بگواهان فرمود : بروید خدا شما را رحمت کند . پس از رفتن ایشان من گفتم : پدرم ! در این وصیت نامه چه احتیاجی بگواه گرفتن بود ؟ فرمود : من نخواستم که تو ( پس از مرگ من ) مغلوب باشی و مردم بگویند : او وصیت نکرده است و خواستم تو دليلی داشته باشی که هر گاه مردی باین بلد آید و گوید وصی فلانی کیست ! بگویند فلانی .

من گفتم : اگر در وصیت شريك داشته باشد ( امام چگونه تعیین میشود ؟ ) فرمود : از او سؤال میکنید ( مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او میپرسید ) مطلب برای شما روشن میشود .

۳ - محمد بن مسلم گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : اصلحک الله خبر بیماری شما بما رسید وما را نگران کرد ، ایکاش ما را آگاه میساختی ( یا فرمود بما میآموختی ) وصی شما کیست ؟

أصلحك الله بلغنا شكواك و أشفقنا ، فلو أعلمتنا أو علمتنا من ؟ قال : إن علياً عليه السلام كان عالماً و العلم يتوارث ، فلا يهلك عالمٌ إلا بقي من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله ، قلت : أفيسع الناس إذا مات العالم ألا يعرفوا الذي بعده ؟ فقال : أما أهل هذه البلدة فلا - يعني المدينة - و أما غيرها من البلدان فبقدر مسيرهم ، إن الله يقول : « وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون » قال : قلت : رأيت من مات في ذلك ؟ فقال : هو بمنزلة من خرج من بيته مهاجراً إلى الله و رسوله ثم يدرکه الموت فقد وقع أجره على الله ، قال : قلت : فإذا قدموا بأي شيء يعرفون صاحبهم ؟ قال : يعطى السكينة و الوقار و الهيبة .

### ﴿ باب ﴾

﴿ في ان الامام متى يعلم ان الامر قد صار اليه ﴾

﴿ ۹۸۰ ﴾ ۱ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن أبي جرير القمي قال : قلت لأبي الحسن عليه السلام : جعلت فداك قد عرفت إنقطاعي إلى أبيك ثم إليك ، ثم حلفت له : و حق رسول الله صلى الله عليه وآله و حق فلان و فلان حتى انتهيت إليه بأنه لا يخرج مني

فرمود : همانا علی ( بن ابیطالب ) علیه السلام عالم ( امام ) بود و علم بارت میرسد ، و هیچ عالمی نمیرد جز اینکه پس از وی کسی باشد که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد ( کمتری زیادتر ) بداند ، عرض کردم برای مردم رواست که چون امامی بمیرد ، امام بعد از او را نشناسد ؟ فرمود : اما برای اهل این شهر - یعنی مدینه - روا نیست ( زیرا باید فوراً سؤال کنند و وصی امام را بشناسند ) و نسبت به شهرهای دیگر معذوریت آنها باندازه رسید نشان تا مدینه است ، همانا خدا میفرماید : « همه مؤمنین نتوانند کوچ کنند ، پس چرا از هر گروه ایشان دسته‌ای سفر نکنند تا در امر دین دانش اندوزند و چون بازگشتند ، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها پترسند - ۱۲۲ سوره ۹ - ، عرض کردم : بفرمائید اگر کسی در این راه بمیرد ، چه میشود ؟ فرمود : او بمنزله کسی است که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از منزلش بیرون شده ، سپس مرگش فرا رسد که پاداش او برخداست . عرض کردم : وقتی وارد مدینه شدند ، بچه دلیل امام خود را میشناسند ؟ فرمود : بامام آرامش و وقار و هبیت عطا شود ( یعنی امام را میبینند که اطمینان قلب و عدم شك و تزلزل در گفتار و رفتار و وجناتش هویداست ) .

﴿ ( زمانی که امام میفرماید امر امامت باو رسیده است ) ﴾

۱ - ابو جریر قمی گوید : بحضرت ابوالحسن ( امام رضا ) علیه السلام عرض کردم : قربانت : شما دانسته‌اید که من از همه بریده و تنها پدردت و سپس بخودت گرویده‌ایم ، آنگاه برایش سوگند یاد کردم و گفتم :- بحق رسول خدا صلی الله علیه و آله و بحق فلان و فلان ( علی و حسن و حسین ) تا بخودش رسیدم - که

ما تخبرني به إلى أحد من الناس؛ و سألته عن أبيه أحيّ هو أو ميّت؟ فقال قد والله مات، فقلت: جعلت فداك إن شيعتك يروون: أن فيه سنة أربعة أنبياء، قال: قد والله الذي لا إله إلا هو هلك، قلت: هلاك غيبة أو هلاك موت؟ قال: هلاك موت، فقلت: لعلك منّي في تقيّة؟ فقال سبحان الله! قلت: فأوصى إليك؟ قال: نعم، قلت: فأشرك معك فيها أحداً؟ قال: لا، قلت: فعليك من إخوتك إمام؟ قال: لا، قلت: فأنت الإمام؟ قال: نعم.

۲ - الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط قال: قلت للرّضا عليه السلام: إن رجلاً عنى أخاك إبراهيم، فذكر له أن أباك في الحياة، و أنك تعلم من ذلك ما يعلم، فقال سبحان الله! يموت رسول الله ﷺ و لا يموت موسى عليه السلام؟ قد والله مضى كما مضى رسول الله ﷺ و لكن الله تبارك و تعالى لم يزل منذ قبض نبيّه ﷺ هلمّ جرّاً يمنّ بهذا الدين على

آنچه بمن خبردهی با حدی از مردم نمیگویم وازاو درباره پدرش پرسیدم که آیا زنده است یا وفات کرده؟ فرمود: بخدا وفات کرده است، عرض کردم: قربانت، شیعیان شما روایت میکنند که سنت چهار پیغمبر در باره اوست. فرمود: سوگند بخدائیکه جز او شایسته پرستشی نیست، پدرم هلاک یافت، عرض کردم: هلاک غیبت یا هلاک مرگ؟ فرمود: هلاک مرگ، عرض کردم: شاید ازمن تقیه میکنی؟ فرمود: سبحان الله! عرض کردم: بشما وصیت کرده است؟ فرمود: آری، عرض کردم: کسی را باشما در وصیت شریک کرد؟ فرمود: نه، عرض کردم: هیچیک از برادرانت امام شما هست؟ فرمود: نه، عرض کردم: پس شما امامید؟ فرمود: آری.

شرح - گویا مراد بسنت چهار پیغمبر روایتیست که شیخ صدوق در اکمال الدین از امام باقر علیه السلام نقل کرده و حاصلش اینست: صاحب الامر را چهار سنت از چهار پیغمبر است: ۱- ترس و انتظار از موسی علیه السلام. ۲- زندان و غیبت از یوسف علیه السلام. ۳- گفته مردم که او مرده است و نمرده باشد از عیسی علیه السلام. ۴- قیام بشمیر از محمد صلی الله علیه و آله.

و چون واقفیه گمان کرده بودند که موسی بن جعفر همان صاحب الامر قائمست، راوی سخن آنها را برای حضرت نقل میکند و چون در کلام حضرت احتمال تقیه و توریه میدهد، مقصود خود را چند مرتبه بعبارات مختلف سؤال میکند، تا بالاخره با صراحت تمام مطلب برایش روشن میشود. ولی مناسبت این روایت با عنوان باب خالی از تکلف نیست.

۲ - علی بن اسباط گوید: با امام رضا علیه السلام عرض کردم، مردی بسوی برادرت ابراهیم متوجه شده [او را گول زده] و باو گفته پدرت زنده است و شما هم آنچه را او میداند، میدانید (شما هم پدر خود را زنده میدانید) فرمود: سبحان الله!! رسول خدا صلی الله علیه و آله میمیرد و موسی نمیبرد؟! بخدا محققاً موسی در گذشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، و لكن خدای تبارک و تعالی از زمانیکه پیغمبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح فرموده - بیا و بکش - تا همیشه، این دین را بعجم زادگان

أولاد الأعمام و یصرفه عن قرابة نبيّه ﷺ لهم جرّاً فيعطي هؤلاء و يمنع هؤلاء ، لقد قضيت عنه في هلال ذي الحجّة ألف دينار بعد أن أشفى على طلاق نساءه و عتق ممالیکه و لكن قد سمعت ما لقي يوسف من إخوته .

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء قال : قلت لأبي الحسن عليه السلام : إنهم رووا عنك في موت أبي الحسن عليه السلام أن رجلاً قال لك : علمت ذلك بقول سعيد ، فقال : جاء سعيد بعد ما علمت به قبل مجيئه ، قال ، وسمعتة يقول طلقت أمّ فروة بنت إسحاق في رجب بعد موت أبي الحسن بيوم ، قلت : طلقتها و قد علمت بموت أبي الحسن ؟ قال : نعم ، قلت : قبل أن يقدم عليك سعيد ؟ قال : نعم .

۴ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن صفوان قال : قلت للرّضا عليه السلام : أخبرني عن الإمام متى يعلم أنه إمام ؟ حين يبلغه أن صاحبه قد مضى أو حين يمضي ؟ مثل أبي الحسن

مببخشد ومنت میگذارد واز خویشان پیغمبرش صلی الله علیه وآله باز میدارد ، همواره بمعجم زادگان عطا میکنند واز خویشان پیغمبرش باز می‌دارد . من در اول ماه ذی الحجّة بعد از آنکه ابراهیم ( بواسطه نداشتن مخارج ) حاضر شده بود زنانرا طلاق دهد و بندگانش را آزاد کند ، هزار دینار بدهی او را پرداختم ( با وجود این اوچنین ادعائی میکند ) ولی حتماً تو شنیده‌ئی آنچه را که یوسف از برادرانش کشید ( ابراهیم هم برادر منست و با من چنین رفتار میکند ) .

شرح - مجلسی علیه‌الرحمه گوید : این روایت دلالت دارد که عجم از لحاظ ایمان بر عرب شرافت دارد و من اخبار راجع باین موضوع را در کتاب کبیر خود ( بحار ) نقل کرده‌ام ، سپس از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکند که اوضمن تفسیر آیه شریفه و لئن لناه علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما كانوا به مؤمنین روایتی از امام صادق عليه السلام نقل کند که فرمود : اگر قرآن بر عجم نازل میشد ، عرب بآن ایمان نمی‌آورد ولی بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد ... و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : اگر دین از دسترس بشر اوج گرفته و نزد ستاره ثریا باشد ، مردانی از عجم بآن دست پیدا کنند .

مترجم گوید : ممکن است پذیرش این روایات برای بعضی از افراد عرب گران و سنگین آید و برای تضعیف یا توجیه آنها دست و پائی کنند ، اما بنظر ما مطالعه سیر اسلام در نژاد عرب و عجم در طول چهارده قرن تاریخ و مقایسه دانشمندان و فداکارانیکه از این دوزاد بحمايت اسلام برخاسته‌اند و نیز ملاحظه شدت تعصب نژادی آنها و تواضع و تسلیم و صفای اینها ، بزرگتر دلیل بر صدق این روایات و صدور آنها از منابع وحی میباشد .

۳- و شاء گوید : حضرت رضا عليه السلام عرض کردم : مردم ( واقفیه ) از شما روایت کنند که وفات حضرت ابوالحسن ( موسی بن جعفر ) عليه السلام را مردی بشما گفته و شما آنرا از گفته سعید دانسته‌اید ( و

قبض ببغداد و أنت ههنا ، قال : يعلم ذلك حين يمضي صاحبه ، قلت : بأي شيء ؟ قال : يلهمه الله .  
 ۵ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن أبي الفضل الشهباني ، عن هارون بن الفضل  
 قال : رأيت أبا الحسن علي بن محمد في اليوم الذي توفي فيه أبو جعفر عليه السلام فقال : إنا لله وإنا  
 إليه راجعون ، مضى أبو جعفر عليه السلام ، فقيل له : و كيف عرفت ؟ قال : لأنه تداخلني ذلة الله  
 لم أكن أعرفها .

\* (۹۸۵) ۶ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن مسافر قال : أمر أبو إبراهيم عليه السلام  
 - حين أخرج به - أبا الحسن عليه السلام أن ينام على بابه في كل ليلة أبداً ما كان حياً إلى أن يأتيه  
 خبره قال : فكنتا في كل ليلة نفرش لأبي الحسن في الدهليز ، ثم يأتي بعد العشاء فينام فإذا  
 أصبح انصرف إلى منزله ، قال : فمكث على هذه الحال أربع سنين ، فلما كان ليلة من الليالي

بقول يك نفر که مرگه امام ثابت نمیشود ) فرمود : سعید آمد ولی من پیش از آمدن او میدانستم . و شاء  
 گوید : و شنیدم که میفرمود : من ام فروه دختر اسحاق را در ماه رجب یکروز بعد از وفات حضرت  
 ابوالحسن ( پدرم ) عليه السلام طلاق دادم ، عرض کردم : وقتی طلاق دادید که میدانستید ابوالحسن وفات کرده  
 است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : پیش از اینکه سعید نزد شما آید ؟ فرمود : آری .

شرح - بعضی از علما احتمال داده اند که ام فروه همان همسر امام کاظم عليه السلام بوده و برای طلاق او  
 بعد از وفات شوهرش وجوهی نقل کرده اند که بهترین آنها اینست که طلاق در این روایت در معنی لنویش بکار  
 رفته است یعنی او را رها کرد و از خانه بیرون نمود ، تا حق سکنی نداشته باشد ، زیرا این اختیار را پدرش  
 در وصیت نامه خود باو داده بود . و بعضی هم گفته اند این عمل از مختصات پیغمبر و امامست که وصی او  
 می تواند همسرش را طلاق دهد ، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام میتواندست عایشه را طلاق دهد و از امام المؤمنین  
 بودن خارجش کند .

۴ - صفوان گوید بحضرت رضا عليه السلام عرض کردم : بمن بفرما امام چه زمانی میدانند او امام است :  
 زمانی که باو خبر رسد صاحبش ( امام سابق ) وفات کرده یا همان زمانیکه وفات میکند ، مثل اینکه حضرت  
 ابوالحسن ( پدرت ) در بغداد وفات کرد و شما اینجا ( در مدینه ) بودید ؟ فرمود : همان زمانیکه صاحبش  
 میمیرد ، آگاه میشود : عرض کردم : بچه وسیله ؟ فرمود : خدا باو الهام میکند .

۵ - هارون بن فضیل گوید : روز وفات حضرت ابو جعفر ( امام جواد ) عليه السلام ابوالحسن علی بن  
 محمد ( النقی ) را دیدم ، فرمود : انا لله وانا اليه راجعون ای جعفر علیه السلام در گذشت ، بحضرت  
 عرض شد : از کجا دانستید ؟ فرمود : زیرا فروتنی و خضوعی نسبت بخدا در دلم افتاد که برایم سابقه نداشت .  
 ۶ - مسافر گوید : هنگامیکه ابو ابراهیم ( موسی بن جعفر ) علیه السلام را ( بسوی بغداد ) میبردند  
 با امام رضا علیه السلام دستور داده همیشه تا وقتیکه خودش زنده است ، هر شب در منزل آنحضرت بخوابد  
 تا خبرش باو برسد ، مسافر گوید : ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیز خانه میانداختیم ، و آنحضرت

أبطأ عنه و فرش له فلم يأت كما كان يأتي ، فاستوحش العيال و ذعروا و دخلنا أمر عظيم من إبطائه ، فلمّا كان من الغد أتى الدار و دخل إلى العيال و قصد إلى أمّ أحمد ، فقال لها : هات التي أودعك أبي ، فصرخت و لطمت وجهها و شقت جيبها و قالت : مات و الله سيدي ، فكفها و قال لها : لا تكلمي بشيء و لا تظهريه ، حتّى يجيء الخبر إلى الوالي ، فأخرجت إليه سفطاً و ألفي دينار أو أربعة آلاف دينار ، فدفعت ذلك أجمع إليه دون غيره و قالت : إنّه قال لي فيما بيني و بينه و كانت أثره عنده : احتفظي بهذه الوديعة عندك ، لا تطلعي عليها أحداً حتّى أموت فإذا مضيت فمن أتاك من ولدي فطلبها منك ، فادفعيها إليه و اعلمي أنّي قدمت و قد جاءني و الله علامة سيدي ، فقبض ذلك منها و أمرهم بالإمساك جميعاً إلى أن ورد الخبر ، و انصرف فلم يعد لشيء من المبيت كما كان يفعل ، فما لبثنا إلّا أياماً يسيرة حتّى جاءت الخريطة بنعيه فعددنا الأيام و تفقدنا الوقت فإذا هو قد مات في الوقت الذي فعل أبو الحسن عليه السلام ما فعل ، من تخلفه عن المبيت و قبضه لما قبض .

بعد از شام میآمد و میخوابید ، و صبح بمنزل خویش میرفت ، تا چهار سال بدین منوال گذشت ، شبی از شبها بستر حضرت را انداختند ولی اودیر کرد و بالاخره هم نیامد ، اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما را از نیامدنش دهشتی گرفت .

چون فردا شد ، آنحضرت بمنزل آمد و نزد اهل خانه رفت و متوجه ام احمد شد و باو فرمود : آنچه را پدرم بتو سپرده بیاور ، ناگاه ام احمد فریاد کشید و سیلی بر خسارش زد و گریبانش را درید و گفت : بخدا آقايم مرد ، حضرت او را جلو گرفت و فرمود : «مبادا سخنی بگوئی و آنرا اظهار کنی تا خبر بحاکم برسد ، سپس ام احمد زنبیلی را با دو هزار دینار یا چهار هزار دینار نزد او آورد و همه را بامام رضا داد ، نه بديگران ( زیرا از اموال شخصی آنحضرت نبود تا میان همه وراثت تقسیم شود ) .

وام احمد - که برگزیده و محرم راز امام هفتم عليه السلام بود - گفت آنحضرت روزی محرمانه بمن فرمود : این امانت را نزد خود حفظ کن ، کسی را از آن آگاه نسااز تا من بمیرم ، چون من در گذشتم هر کس از فرزندانم نزد تو آمد و آنرا از تو خواست تحویلش ده و بدان که من مرده ام . اکنون بخدا نشانه ای که آقايم فرموده بود ظاهر شد ( و دانستم که او در گذشته است ) امام رضا علیه السلام آنها را از او گرفت و همه را دستور خودداری داد تا زمانیکه خبر برسد ، سپس بازگشت و برای خوابیدن شب هم چنانکه میآمد ، نیامد ، تا چند روزی پیش نگذشت که پاکت نامه خبر وفات امام هفتم رسید . ما روزها را شمردیم و حساب کردیم ، معلوم شد همان وقتیکه امام رضا برای خوابیدن نیامد و امانت را گرفت ، آنحضرت در گذشته است .

## \* (باب) \*

### \* (حالات الائمه عليهم السلام في السن) \*

۱ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن یزید الكناسی قال : سألت أبا جعفر عليه السلام أكان عیسی بن مریم عليها السلام حين تكلم في المهد - حجّة [الله] على أهل زمانه ؟ فقال : كان يومئذ نبياً حجّة [الله] غير مرسل أما تسمع لقوله حين قال : «إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبياً وجعلني مباركاً أينما كنت وأوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حياً» قلت : فكان يومئذ حجّة لله على زكريّا في تلك الحال و هو في المهد ؟ فقال : كان عیسی في تلك الحال آية للناس ورحمة من الله لمریم حين تكلم فعبّر عنها و كان نبياً حجّة على من سمع كلامه في تلك الحال ، ثم صمت فلم يتكلم حتى مضت له ستان و كان زكريّا الحجّة لله عزّ وجلّ على الناس بعد صمت عیسی بستين ثم مات زكريّا فورثه ابنه يحيى الكتاب و الحكمة و هو صبي صغير ، أما تسمع لقوله عزّ وجلّ : «يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناك الحكم صبياً» فلما بلغ عیسی عليه السلام سبع سنين تكلم بالنبوة و الرسالة حين أوحى الله تعالى إليه ، فكان عیسی الحجّة على يحيى و على الناس أجمعين و ليس تبقى الأرض يا أبا خالد

### \* (حالات الائمة عليهم السلام از نظر سن) \*

۱ - یزید کناسی گوید : از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا عیسی بن مریم زمانی که در گهواره سخن گفت ، حجت خدا بود بر اهل زمانش ؟ فرمود : او آن زمان پیغمبر و حجت غیر مرسل خدا بود ( یعنی در آن زمان مأمور بتبلیغ و دعوت نبود ) مگر نمیشنوی گفته خود او را که میگوید « من بنده خدایم ( تا مردم نگویند عیسی خداست ) خدا بمن کتاب داده و پیغمبرم ساخته و هر جا باشم ( اگر چه در گهواره ) پر برکتم قرار داده و تا زنده باشم مرا بنماز و زکاة سفارش کرده - ۳۱ - سوره ۱۹ - » .

عرض کردم : در آن زمان و در همان حالیکه در گهواره بود ، حجت خدا بود بر زکریا ؟ فرمود : عیسی در همان حال برای مردم آیت بود و رحمت خدا بود برای مریم ، زمانیکه سخن گفت و از جانب او دفاع کرد و پیغمبر بود و حجت بر هر که سخنش را در آن حال شنید . سپس سکوت نمود و تا دو ساله شد ، سخن نگفت ، و حجت خدای عزوجل بر مردم بعد از سکوت عیسی تا دو سال زکریا بود ، سپس زکریا در گذشت و پسرش يحيى ، کتاب و حکمت را از او ارث برد ، در حالیکه کودکی خردسال بود . مگر نمیشنوی گفته خدای عزوجل را ؟ « ای يحيى کتاب ( تورات ) را با قوت بگیر و ما حکم نبوت را در کودکی باو دادیم ۱۲ - سوره ۱۹ - » ( یعنی ماکه ترا در کودکی حکم نبوت دهیم ، نیرو و استعداد آنرا هم بتو میبخشیم ) .

چون عیسی هفت ساله شد و خدا یقیناً باو وحی فرستاد ، از نبوت و رسالت خود سخن گفت ، و بر يحيى و همه مردم حجت گشت . ای ابا خالد ! از روزیکه خدا آدم عليه السلام را آفرید و در زمینش ساکن ساخت



یوماً واحداً بغير حجّة لله على الناس منذ يوم خلق الله آدم عليه السلام و أسكنه الأرض ، فقلت : جعلت فداك أكان علي عليه السلام حجّة من الله و رسوله على هذه الأمة في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فقال : نعم يوم أقامه للناس و نصبه معلماً و دعاهم إلى ولايته و أمرهم بطاعته ، قلت : و كانت طاعة علي عليه السلام واجبة على الناس في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله و بعد وفاته ؟ فقال : نعم ولكنّه صمت فلم يتكلّم مع رسول الله صلى الله عليه وآله و كانت الطاعة لرسول الله صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام و علي عليه السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله و كانت الطاعة من الله و من رسوله على الناس كلّهم لعلي عليه السلام بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله و كان علي عليه السلام حكيماً عالماً .

۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى قال : قلت للرّضا عليه السلام : قد كنّا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر عليه السلام فكنت تقول : يهب الله لي غلاماً ، فقد وهب الله لك فقرّ عيوننا ، فلا أرانا الله يومك ، فإن كان كونٌ فإلى من ؟ فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السلام و هو قائمٌ بين يديه ، فقلت : جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين ؟ قال : و ما يضرّه من ذلك شيء ، قد قام عيسى عليه السلام بالحجّة و هو ابن [ أقلّ من ] ثلاث سنين .

۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن سيف ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي -

يكرّوز زمين ، بدون حجّت خدا بر مردم . نباشد عرضکردم : قربانت . آیا علی عليه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این امت از طرف خدا و رسولش حجّت بود ؟ فرمود . آری ، روزیکه پیغمبر او را برای مردم بپا داشت و برای پیشوائی منصوبش ساخت و ایشان را بولایتش دعوت کرد و باطاعتش دستور داد .

عرضکردم : اطاعت علی عليه السلام در زمان حیات و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردم واجب بود ؟ فرمود : آری ، ولی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش بود و سخن نمیگفت . و در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت و بر علی علیه السلام واجب بود و بعد از وفات آنحضرت اطاعت از علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش بر همه مردم واجب بود ، و علی عليه السلام حکیم و عالم بود ( اشاره بآیه شریفه **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ** « دارد ) .

۲- صفوان بن يحيى گوید : بامام رضا علیه السلام عرضکردم : پیش از آنکه خدا اباجعفر را بشما ببخشد ، از شما ( در باره جانشینت ) می پرسیدیم ، می فرمودید : خدا بمن پسری عطا می کند . اکنون خدا او را به شما عطا کرد و چشم ما روشن گشت - خدا آنروز را بما نشان ندهد - اگر پیش آمدی کند بسوی که رویم ؟ حضرت با دست اشاره بآب پیغمبر علیه السلام کرد که در برابرش ایستاده بود ، من عرضکردم : قربانت ، این پسر سه ساله است ! فرمود : هیچ زبانی بامامت او ندارد ، همانا عیسی بن مریم علیه السلام قیام بحجّت کرد ، زمانیکه کمتر از سه سال داشت ( بحديث ۸۳۳ رجوع شود ) .

جعفر الثانی علیه السلام قال : قلت له : إنهم يقولون في حادثة سنك ، فقال : إن الله تعالى أوحى إلى داود أن يستخلف سليمان و هو صبيٌ يرعى الغنم ، فأنكر ذلك عبّاد بني إسرائيل وعلماؤهم فأوحى الله إلى داود عليه السلام أن خذ عصا المتكلمين و عصا سليمان و اجعلهما في بيت و اختم عليها بخواتيم القوم فإذا كان من الغد ، فمن كانت عصاه قد أورت و أثمرت فهو الخليفة ، فأخبرهم داود ، فقالوا : قد رضينا و سلمنا .

۴ - علي بن محمد و غيره ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن مصعب ، عن مسعدة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال أبو بصير : دخلت إليه و معي غلام خماسي لم يبلغ ، فقال لي : كيف أتم إذا احتج عليكم بمثل سنّه [ أو قال : سيلي عليكم بمثل سنّه ] .  
 ﴿ ۹۹۰ 〉 ۵ - سهل بن زياد ، عن علي بن مهزيار ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال : سألته - يعني أبا جعفر عليه السلام - عن شيء من أمر الإمام ، فقلت : يكون الإمام ابن أقل من سبع سنين ؟ فقال : نعم و أقل من خمس سنين ، فقال سهل : فحدثني علي بن مهزيار بهذا في سنة إحدى و عشرين و مائتين .

۶ - الحسين بن محمد ، عن الخیرانی ، عن أبيه قال : كنت واقفاً بين يدي أبي الحسن عليه السلام بخراسان ، فقال له قائل : يا سيدي إن كان كون فإلى من ؟ قال : إلى أبي جعفر ابني

۳- مردی گوید : بامام محمد تقی علیه السلام عرض کردم : مردم در باره خردسالی شما سخن می گویند (نق میزنند) فرمود : همانا خدایتعالی بداد و وحی کرد که سلیمان راجانشین کند و او کودکی بود که گوسفند میچرانید ، عابدان و دانشمندان بنی اسرائیل او را نپذیرفتند ، خدا بداد و وحی کرد که عصاهای معترضین و عصای سلیمان را بگیر و درخانه ای بگذار و با خاتمهای مردم مهرش کن فردا عصای هر کس (مانند درخت سبزی) برگدار و میوه دار شد ، او راجانشین است . داود علیه السلام این خبر را بانها گفت ( و چون فردا عصای سلیمان را سبز دیدند ) گفتند : راضی شدیم و پذیرفتیم .  
 ۴- ابوبصیر (نابینا) گوید : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و کودک پنجساله نابالغی عصاکش من بود : حضرت بمن فرمود : حال شما چگونه باشد زمانی که حجت بر شما همسال ، این کودک باشد ؟ [ یا فرمود : همسال این کودک بر شما ولایت داشته باشد ] ( مقصود امام جواد علیه السلام است که در ابتدای امامتش بقول مشهور ۸ سال و چندماه داشت .

۵- اسماعیل بن بزيع گوید : از حضرت ابیجعفر علیه السلام راجع بامر امامت پرسیدم و گفتم : ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد ؟ فرمود : آری کمتر از پنج سال هم می شود ( اشاره بامام دوازدهم علیه السلام دارد ) سهل گوید علی بن مهزيار این حدیث را در سال ۲۲۱ بمن گفت .  
 ۶- پدر خیرانی گوید : در خراسان برابر حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که مردی باو عرض کرد

فكان القائل استصغر سنّ أبي جعفر عليه السلام ، فقال أبو الحسن عليه السلام : إن الله تبارك و تعالی بعث عيسى بن مريم عليه السلام رسولا ، نبيا ، صاحب شريعة مبتدأة في أصغر من السن الذي فيه أبو جعفر .

۷ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن أسباط قال : رأيت أبا جعفر عليه السلام وقد خرج علي فأخذت النظر إليه و جعلت أنظر إلى رأسه ورجليه ، لأصف قامته لأصحابنا ، بمصر ، فبينما أنا كذلك حتى قعد ، فقال : يا علي إن الله احتج في الإمامة بمثل ما احتج به في النبوة فقال : « و آتيناك الحكم صبيا » و « لما بلغ أشده » « وبلغ أربعين سنة » « فقد يجوز أن يؤتى الحكمة و هو صبي و يجوز أن يؤتاها و هو ابن أربعين سنة .

۸ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه قال : قال علي بن حسان لأبي جعفر عليه السلام : يا سيدي إن الناس ينكرون عليك حدائة سنك ، فقال : وما ينكرون من ذلك قول الله عز و جل ، لقد قال الله عز و جل لنبيه صلى الله عليه و آله : « قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني » فوالله ما تبعه إلا علي عليه السلام و له تسع سنين و أنا ابن تسع سنين .

اگر پیش آمدی کند، بسوی که روم ؛ فرمود بسوی پسر امیر ایجمفر - مثل اینکه گوینده سن امیر ایجمفر علیه السلام را کوچک شمرد - امام رضا علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را نبوت و رسالت و شریعت تازه مبعوث ساخت در سنی کوچکتر از سن امیر ایجمفر .

۷ - علی بن اسباط گوید : امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بطرف من میآمد ، من نگاهم را باو تیز کردم [ با دقت باو نگریدم ، شروع بنگریستنش کردم ] و بسر و پایش نگاه میکردم تا اندازه قامتش را برای اصحاب اهل مصر خود ( شیعیان ) وصف کنم ، در آنمیان که من و راندازمی کردم ، حضرت بنشست و فرمود : ای علی ، خدا حجت درباره امامت را همانند حجت در باره نبوت آورده و فرموده است « حکم نبوت را در کودکی باو دادیم - ۱۳ سوره ۱۹ - ، « و چون بر شد رسید - ۲۲ سوره ۱۲ - ، « و بچهل سالگی رسید - ۱۵ سوره ۶۶ - ، « پس رواست که شخصی در کودکی حکمت داده شود ( چنانچه بیحیی داده شد ) و رواست که در چهل سالگی داده شود ( چنانچه بیوسف داده شد ) .

۸ - علی بن حسان با امام جواد علیه السلام عرض کرد : آقای من ! مردم بخرد سالی شما اعتراض دارند ، فرمود : چه اعتراضی دارند ، در صورتیکه خدای عز و جل پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرموده است « بگو راه من اینست ، من از روی بصیرت بسوی خدا میخوانم ، با آنکه از من پیروی کرده - ۱۰۸ سوره ۱۲ - ، « بخدا کسی جز علی علیه السلام از او پیروی نکرده و او نه سال داشت و من هم نه ساله ام . شرح - میان خاصه و عامه مورد اتفاقست که اولین مردیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و اسلام پذیرفت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و خود آنحضرت هم همیشه بدان افتخار می کرد و آن را دلیل افضلیت خود میدانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بفاطمه می فرمود : تو خرسند نیستی که شوهرت دادم

## \* (باب) \*

\* ( ان الامام لا يغسله الا امام من الائمة عليهم السلام ) \*

۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشاء ، عن أحمد بن عمر الحلال أو غيره ، عن الرضا عليه السلام قال : قلت له : إنهم يحتاجوننا يقاؤون . إن الإمام لا يغسله إلا الإمام قال : فقال : ما يدريهم من غسله ؟ فما قلت لهم ؟ قال : فقلت : جعلت فداك قلت لهم : إن قال إنه غسله تحت عرش ربّي فقد صدق و إن قال : غسله في تخوم الأرض فقد صدق قال : لا هكذا [ قال ] فقلت : فما أقول لهم ؟ قال : قل لهم . إنّي غسلته ، فقلت : أقول لهم إنك غسلته ؟ فقال : نعم .

بسیکه در ایمان بر همه مقدم است و باز فرمود : اولین کسیکه از این امت بر سر حوض وارد شود ، اولین کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابیطالب علیه السلام است .

اما راجع بسن آنحضرت در زمان پذیرفتن اسلامش اختلافست و میان هفت سال تا پانزده سال گفته اند علامه مجلسی (ره) گوید : سازگارتر با تاریخ همان قول ده سالست که از نظر عدم توجه بماههای میان سال با این روایت که سن آنحضرت را هنگام اسلامش نه سال می دانند ، موافق است و نیز شکی نیست که آنحضرت از زمانیکه ایمان آورد تا آخر عمر بر ایمانش ثابت و مستقر بود . اگر بعضی از عثمانیهای متعصب گفته اند : ایمانیکه پیش از بلوغ باشد از روی یقین و معرفت نیست ، جوابش اینستکه : شما که ایمان آنحضرت را از اول بلوغ تا پایان عمر قبول دارید و همان مقدار را هم لازم می دانید ، علی عليه السلام چند سال هم اضافه پیش از بلوغش که بعقیده شما اثری نداشته ایمان داشته است . اما بعقیده شیعه حقیقت مطلب خیلی بالاتر از اینهاست ، شیعه می گوید : گذشته از الطاف معنوی و توفیقات مخصوصی سبحانی ، علی بن ابیطالبی که از چهار سالگی در خانه پیغمبر وزیر دست پیغمبر با عنایت و توجه خاص تربیت شده است ، در ده سالگی بخوبی می تواند ، مانند مردی در کمال رشد و عقل فکر کند و بفهمد خدا پرستی از بت پرستی بهتر است : اما .

پس سخن کوتاه باید والسلام

در نیابد حال پخته هیچ خام

\* ( امام را جز یکی از ائمه غسل نمیدهد ) \*

۱ - و شاء گوید : احمد بن عمر بود یا دیگری که گفت بحضرت رضا عليه السلام عرض کردم : آنها ( واقفیه که منکر امامت امام رضا عليه السلام و نیز منکر وفات پدرش هستند ) با ما مشاجره می کنند و می گویند : امام را جز امام غسل نمی دهد ( پس چگونه می گویند موسی بن جعفر در بغداد وفات یافته ، در صورتی که شما در مدینه بودید ) فرمود : آنها چه می دانند کی او را غسل داده است ؟ تو بآنها چه جواب دادی ؟ عرض کردم : قربانت ، من بآنها گفتم : اگر مولایم بگویند ، خودم او را در زیر عرش پروردگار غسل داده ام راست گفته است و اگر بگویند در دل زمین غسل داده ام راست گفته ، فرمود : اینچنین نیست ، عرض کردم

﴿۹۹۵﴾ ۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور قال : حدثنا أبو معمر قال : سألت الرضا عليه السلام عن الإمام يغسله الإمام ، قال : سنة موسى بن عمران عليه السلام .  
 ۳ - و عنه ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن يونس ، عن طلحة قال قلت للرضا عليه السلام : إن الإمام لا يغسله إلا الإمام ؟ فقال : أما تدرّون من حضر لغسله قد حضره خير ممن غاب عنه : الذين حضروا يوسف في الجب حين غاب عنه أبواه وأهل بيته .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ مواليد الأئمة عليهم السلام ﴾

۱ - علي بن محمد ، عن عبدالله بن إسحاق العلوي ، عن محمد بن زيد الرزاهي عن محمد بن سليمان الديلمي ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير قال : حججنا مع أبي عبدالله عليه السلام في

پس چه بگویم ؟ فرمود : بآنها بگو من غسلش داده ام . عرض کردم : بگویم شما غسلش داده اید ؟ فرمود : آری .

۲ - ابو معمر گوید : از امام رضا عليه السلام پرسیدم که امام را امام غسل می دهد ؟ فرمود : سنتی است از موسی بن عمران عليه السلام .

۳ - طلحه گوید : با امام رضا عليه السلام عرض کردم : امام راجز امام غسل نمی دهد ؟ فرمود : آیا نمی دانید چه کسی برای غسلش حاضر می شود ؟ کسی حاضر شود که بهتر است از آنکه از او غایب است همان کسانی که در چاه نزد یوسف حاضر شدند ، زمانی که ابوبین و خانواده اش از او غایب بودند .

شرح - از این روایت استفاده می شود که جبرئیل و ملائکه برای غسل امام حاضر شوند ، زیرا آنها بودند که در چاه بیاری یوسف رسیدند ، ولی این روایت غسل دادن امام را هم نفی نمی کند و شاید از نظر تقیه صادر شده باشد . در هر حال علامه مجلسی (ره) اخباری نقل می کند که حضرت رضا برای غسل پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه بیگداد حاضر شد و همچنین امام جواد برای غسل دادن پدرش علیهما السلام از مدینه بطوس آمد ، که در صورت صحت و ثبوت این اخبار ممکن است این روایات را هم مؤید همان معنی دانست . چنانچه مجلسی (ره) استفاده کرده است ، ولی در صورت خدشه و ضعف آن اخبار پیداست که این روایات صراحت و ظهوری در آن معنی ندارد ، بعلاوه پیداست که تحقیق در باره این موضوع در این زمان نتیجه عملی و بلکه اعتقادی هم ندارد و از ضروریاتی نیست که بر اقرار و انکار آن ، اثر مهمی ثابت شود ، چنانچه از جملات : ما یدر یهم من غسله - سنة موسی بن عمران - أما تدرّون من حضر لغسله این معنی ظاهر می شود .

#### ﴿ کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام ﴾

۱ - ابو بصیر گوید : همراه امام صادق عليه السلام حج گزاردیم در سالی که پسرش موسی متولد شد . چون در ابواء (منزلی در میان مکه و مدینه) فرود آمدیم ، برای ما صبحانه آوردند ، و چون آنحضرت باصحابش

السنة التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام ، فلما نزلنا الأبناء، وضع لنا الغداء و كان إذا وضع الطعام لأصحابه أكثر و أطاب ، قال : فبينما نحن نأكل إذ أتاه رسول حميدة فقال له : إن حميدة تقول: قد أنكرت نفسي و قد وجدت ما كنت أجد إذا حضرت ولادتي و قد أمرتني أن لا أستقبك بابنك هذا ، فقام أبو عبدالله عليه السلام فانطلق مع الرسول ، فلما انصرف قال له أصحابه : سرّك الله و جعلنا فداك فما أنت صنعت من حميدة ؟ قال سلّمها الله و قد وهب لي غلاماً و هو خير من برأ الله في خلقه و لقد أخبرتني حميدة عنه بأمر ظننت أنّي لا أعرفه و لقد كنت أعلم به منها ، فقلت : جعلت فداك و ما الذي أخبرتك به حميدة عنه ؟ قال : ذكرت أنّه سقط من بطنها حين سقط واضعاً يديه على الأرض ، رافعاً رأسه إلى السماء ، فأخبرتها أنّ ذلك أمانة رسول الله صلى الله عليه وآله و أمانة الوصي من بعده ، فقلت : جعلت فداك و ما هذا من أمانة رسول الله صلى الله عليه وآله و أمانة الوصي من بعده ؟ فقال لي : إنّهُ لمّا كانت الليلة التي علق فيها بجديّ أتى آت جدّ أبي بكاس فيه شربة أرقّ من الماء و ألين من الزبد و أحلى من الشهد و أبرد من الثلج و أبيض من اللبن ، فسقاه إياه و أمره بالجماع ، فقام فجماع فعلق بجديّ و لمّا أن كانت الليلة التي علق فيها بأبي أتى

غذا میداد ، زیاد و خوب تهیه میگرد ، ما مشغول خوردن بودیم که فرستاده حمیده ( همسر امام صادق عليه السلام ) آمد و گفت : حمیده میگوید من خود را از دست داده‌ام و درد زائیدن درخود احساس میکنم و شما بمن دستور داده‌اید که نسبت باین پسر ت پیش از شما اقدامی نکنم .

حضرت صادق عليه السلام برخاست و با فرستاده بر رفت . چون برگشت ، اصحابش عرض کردند : خدایت مسرور کند و ما را قربانت نماید ، با حمیده چه کردی ؟ فرمود : خدا سلامتت داشت و بمن پسری عطا فرمود که در میان مخلوقش از همه بهتر است و حمیده از آن مولود بمن مطلبی گفت که گمان کرد من آنرا نمیدانم ، در صورتیکه من بآن دانافتم .

عرض کردم: قربانت، حمیده نسبت بآن مولود بشما چه خبری داد ؟ فرمود: گفت چون از شکمش فرود آمد ، دستها بزمین نهاده ، سر با آسمان بلند کرد ، من باو خبر دادم که این عمل نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی بعد از اوست ، عرض کردم : قربانت : این چگونه نشانه ایست برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی بعد از او؟ فرمود : در آن شبی که نطفه جدم ( زین العابدین عليه السلام ) بسته شد شخصی ( فرشته‌ئی ) جامی نزد پدرش آورد که در آن شربتی بود ، رقیق تر از آب و نرمتر از کره و شیرین تر از عمل و خنک تر از برف و سفیدتر از شیر ، و باو آشامانید و دستور نزدیکی داد ، او برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد ، و چون شبی که نطفه پدرم بسته شد ، فرارسید شخصی نزد جدم آمد و آنرا بجدم آشامانید ، چنانکه پیدر جدم آشامانید و بوی دستور داد چنانکه باو دستور داد ، جدم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد . و چون شبی که نطفه من بسته شد فرارسید ، شخصی نزد پدرم

آت جدّی فسقاه كما سقى جدّ أبي و أمره بمثل الذي أمره فقام فجامع فعلق بأبي ، و لما أن كانت الليلة التي علق فيها بي أتى أبي فسقاه بما سقاهم و أمره بالذي أمرهم به فقام فجامع فعلق بي ، و لما أن كانت الليلة التي علق فيها بابني أتاني آت كما أتاهم ففعل بي كما فعل بهم فقامت بعلم الله و إنّي مسرورٌ بما يهب الله لي ، فجامعت فعلق بابني هذا المولود فدونكم فهو والله صاحبكم من بعدي ، إنّ نطفة الإمام ممّا أخبرتك و إذا سكنت النطفة في الرحم أربعة أشهر و انشئ فيها الروح بعث الله تبارك و تعالی ملكاً يقال له : حيوان فكتب على عضده الأيمن « و تمّت كلمة ربك صدقاً و عدلاً لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم » و إذا وقع من بطن أمّه وقع واضعاً يديه على الأرض رافعاً رأسه إلى السماء فأما وضعه يديه على الأرض فإنّه يقبض كلّ علم لله أنزله من السماء إلى الأرض و أمّا رفعه رأسه إلى السماء فإنّ منادياً ينادي به من بطنان العرش من قبل ربّ العزّة من الأفق الأعلى باسمه و اسم أبيه يقول : يا فلان بن فلان اثبت تثبت ، فلعظيم ما خلقتك أنت صفوتي من خلقي و موضع سرّي و عيبة علمي و أميني على وحيي و خليفتي في أرضي ، لك و لمن تولّك أوجبت رحمتي و منحت جناني و أحللت جوارى

آمد و باوآشامانید آنچه را بآنها آشامانید و دستورش داد آنچه بآنها دستور داد ، پدرم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد، و چون شبی که نطفه پسر من بسته شد فرا رسید ، شخصی نزد من آمد چنانکه نزد آنها آمد و با من همان رفتار کرد که با آنها کرد ، پس من بعلم خدا برخاستم و از آنچه خدا میبخشد شادمان بودم ، و نزدیکی کردم و نطفه پسر من مولود بسته شد ، متوجهش باشید که او بخدا پس از من صاحب شماس است .

همانا نطفه امام از نوا به ایست که بتو خبر دادم و چون آن نطفه چهار ماه در زهدان جایگزین باشد و روح در آن ایجاد شود ، خدای تبارک و تعالی فرشته‌ئی که نامش حیوانست برانگیزد تا بر بازوی راستش نویسد « کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت ، کلمات خدا را دگرگون کننده‌ئی نیست و او شنوا و داناست » ( مقصود از کلمه همان امام است ) .

و چون از شکم مادرش فرود آید ، دستهایش را بر زمین گذارد و سرش را بآسمان بلند کند ، اما دست بر زمین گذاردنش ، رمز اینست که : هر علمی را که خدا از آسمان بزمن فرستد ، او دریافت کند و اما سر بآسمان برداشتنش برای اینست که : ندا دهنده‌ئی از درون عرش ، از جانب پروردگار عزت و از افق اعلیٰ او را بنام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید : ای فلان بن فلان ثابت باش تا برجا بمانی ( در تمام گفتار و کردارت از روی علم و بصیرت برحق ثابت باش تا امامت ثابت شود ) .

برای عظمت خلقت تو برگزیده از میان خلق منی و محل راز و صندوق علم و امین وحی و خلیفه روی زمین من هستی ، برای تو و هر که از تو پیروی کند، رحمت را واجب کردم و بهشت را بخشیدم و در جوار

ثمّ و عزّتی و جلالی لأصلین من عادک أشدّ عذابی و إن وسّعت علیه فی دنیای من سعة رزقی فاذا انقضى الصوت - صوت المنادی - أجابه هو واضعاً یدیه رافعاً رأسه إلى السماء یقول « شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائماً بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم » قال : فاذا قال ذلك أعطاه الله العلم الأوّل و العلم الآخر و استحقّ زيارة الروح فی ليلة القدر ، قلت : جعلت فداک ، الروح لیس هو جبرئیل؟ قال : الروح هو أعظم من جبرئیل ، إن جبرئیل من الملائكة و إنّ الروح هو خلق أعظم من الملائكة ، ألیس یقول الله تبارک و تعالی : « تنزل الملائكة و الروح » .

عنه بن یحیی و أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسین ، عن أحمد بن الحسن ، عن المختار بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان ، عن أبیه ، عن أبي بصیر مثله .

۲ - عنه بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن موسى بن سعدان ، عن عبدالله بن القاسم ، عن الحسن بن راشد قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام یقول : إنّ الله تبارک و تعالی إذا أحبّ أن یخلق الإمام أمر ملكاً فأخذ شربة من ماء تحت العرش ، فیسقیها إیّاه فمن ذلك یخلق الإمام ، فیمکث أربعین يوماً و ليلة فی بطن أمّه لا یسمع الصوت ثمّ یسمع بعد ذلك الكلام ، فاذا ولد بعث ذلك الملك فیکتب بین عینیہ : « و تمّت کلمة ربّک صدقاً و عدلاً لا مبدّل لکلماته و هو

خود در آوردم ، بعزت و جلالم هر که با تو دشمنی کند با عذاب سخته اورا بسوزانم ، اگر چه در دنیا از رحمت و اسعاهم باو هم توسعه دهم .

و چون آواز منادی پایان یابد ، امام با دست بزمین و سر بسوی آسمان جوابش دهد و بگوید « خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست ، بعدالت قیام کرده ، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست - ۱۸ سوره ۳ - » و چون چنین گوید ، خدایش علم اول و علم آخر باو عطا کند و مستحق ملاقات روح در شب قدر گردد . عرض کردم : قربانت ، روح همان جبرئیل نیست ؟ فرمود روح از جبرئیل بزرگتر است ، جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح مخلوقی است بزرگتر از فرشتگان علیهم السلام . مگر نه اینست که خدای تبارک و تعالی فرماید : « فرشتگان و روح فرود آیند - ۵ سوره قدر - ( پس روح غیر از فرشته است ) .

۲ - حسن بن راشد گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : زمانی که خدای تبارک و تعالی بخواهد امام را خلق کند بفرشته‌ئی دستور دهد که شربتی از آب زیر عرش گرفته بیدرامام بیاشاماند ، پس آفرینش امام از آن شربت است ، آنکاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمیشنود و بعد از آن گوشش برای شنیدن سخن باز میشود ، و چون متولد شود همان فرشته مبعوث شود و میان دو چشم امام بنویسد « کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت ، کلمات او را دگرگون کننده‌ئی نیست و او شنوا و داناست ، و



السمیع العلیم» فاذا مضى الإمام الذي كان قبله رفع لهذا منار من نور ينظر به إلى أعمال الخلائق، فبهذا يحتج الله على خلقه.

۳ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن حذید، عن منصور بن یونس، عن یونس ابن ظبیان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الله عز وجل إذا أراد أن يخلق الإمام من الإمام بعث ملكاً فأخذ شربة من ماء تحت العرش ثم أوقعها أو دفعها إلى الإمام فشربها، فيمكث في الرحم أربعين يوماً لا يسمع الكلام، ثم يسمع الكلام بعد ذلك، فإذا وضعت أمه بعث الله إليه ذلك الملك الذي أخذ الشربة، فكتب على عضده الأيمن «وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته» فإذا قام بهذا الأمر رفع الله له في كل بلدة مناراً ينظر به إلى أعمال العباد.

﴿۱۰۰۰﴾ ۴ - عدوة من أصحابنا: عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن الربيع بن محمد المسلي، عن محمد بن مروان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الإمام ليسمع في بطن أمه فإذا ولد خط بين كتفيه «وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته وهو السميع

چون امام پیش از وی درگذرد، برای او مناره‌ای از نور افراشته شود که بوسیله آن کردار همه مردم را ببیند، و خدا بر خلقش بدان احتجاج کند.

شرح - گویا نوشتن میان دو چشم امام کنایه از اینست که نور علم و ولایت از پیشانی امام ظاهر شود و چون پیشانی آئینه‌ایست که شخصیت معنوی انسان را مینماید، میتوان گفت: نور علم و ولایت در سراپای امام و در همه حرکات و سکناتش هویدا گردد، پس میان این روایت با روایاتی که نوشتن آنجمله را بیازوی راست امام نسبت میدهد تناقضی نیست. و احتجاج خدا بر خلقش توسط امامی است که با نور خدا داده کردار مردم را دیده است و راهی برای انکار و تزویر آنها باقی نگذاشته است.

۳ - یونس بن ظبیان گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: همانا خدای عزوجل چون خواهد امامی را از امامی دیگر خلق کند، فرشته‌ای را مبعوث کند تا شربت از آب زیر عرش بگیرد و با ما می‌دهد تا بنوشد، سپس چهل روز در رحم بماند و سخن نشنود و بعد از آن سخن شنود. و چون مادرش او را بزاید، خدا همان فرشته‌ای که نوشابه بر گرفت بفرستد تا بر بازوی راست امام نوید «کلمه پروردگارت بر راستی و عدالت پایان یافت، برای کلمات او دیگرگون کننده‌ای نیست» و چون با امر امامت قیام کند خدا در هر شهری برایش مناره‌ای برافزارد که بوسیله آن اعمال بندگان را بنگرد.

۴ - محمد بن مروان گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: همانا امام در شکم مادرش میشوند، و چون متولد شود میان دو شانه‌اش نوشته شود: «کلمه پروردگارت بر راستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دیگرگون کننده‌ای نیست و او شنوا و داناست» و چون امر امامت باو رسد، خدا برایش عمودی از نور مقرر دارد

العلیم ، فاذا صار الأمر إليه جعل الله له عموداً من نور ، يبصر به ما يعمل أهل كل بلدة .

۵ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله ، عن ابن مسعود ، عن عبدالله بن إبراهيم الجعفري قال : سمعت إسحاق بن جعفر يقول : سمعت أبي يقول : الأوصياء إذا حملت بهم أمهاتهم أصابها فترة شبه الغشية ، فأقامت في ذلك يوماً ذلك إن كان نهراً ، أو ليلتها إن كان ليلاً ، ثم ترى في منامها رجلاً يبشرها بغلام ، علیم ، حلیم ، فتفرح لذلك ، ثم تنتبه من نومها فتسمع من جانبها الأيمن في جانب البيت صوتاً يقول : حملت بخير و تصيرين إلى خير و جئت بخير ، أبشري بغلام ، حلیم ، علیم ، و تجد خفة في بدنك ثم لم تجد بعد ذلك امتناعاً من جنبيها و بطنها فاذا كان لتسع من شهرها سمعت في البيت حساً شديداً ، فاذا كانت الليلة التي تلد فيها ظهر لها في البيت نور تراه لا يراه غيرها إلا أبوه ، فاذا ولدته ولدته قاعداً و تفتحت له حتى يخرج متربعاً يستدير بعد وقوعه إلى الأرض ، فلا يخطي القبله حيث كانت بوجهه ، ثم يعطس ثلاثاً يشير بأصبعه بالتحميد و يقع مسروراً مختوناً و رباعيته من فوق و أسفل و ناباه و ضاحكاه و من بين يديه مثل سبيكة الذهب نور و يقيم يومه و ليلته تسيل يداه ذهباً و كذلك الأنبياء إذا ولدوا و إنما الأوصياء أعلق من الأنبياء .

که بوسيله آن آنچه اهل هر شهر انجم دهند ببینند .

۵ - اسحاق بن جعفر گوید : شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) میفرمود : هنگامیکه مادران ائمه بآنها باردار شوند ، سستی مانند بیهوشی ایشانرا فراگیرد که اگر در روز باشد یکروز و اگر در شب باشد یکشب در آنحال بسر برد ، سپس در خواب ببند که مردی اورا بپسری دانا و بردبار مژده میدهد ، او از آن مژده مسرور گردد و از خواب بیدار شود ، و از طرف راستش از جانب خانه صدائی شنود که گوید : بخیر آبتن شدی و بسوی خیر بگرائی ، و با خیر آمدی [ خیر آوردی ] مژده باد ترا بپسری بردبار و دانا ، و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوها و شکمش ناراحتی نبیند .

و چون ماه نهم شود در خانه ، آواز بلندی [ صدای حرکتی ] بگوشش رسد و چون شب زائیدنش فرا رسد ، در خانه نوری ظاهر شود که جز او و پدرش آنرا نبینند ( چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرشته را مبینند و دیگران نمی بینند ) و چون او را بزاید نشسته باشد ( نه آنکه با سرفرو آید ) و برایش گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از اینکه روی زمین قرار گیرد ، بچرخد تا قبله بهر طرف باشد ، از آن منحرف نشود ، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت بحمد خدا اشاره کند ( چنانکه مستحب است پس از عطسه انگشت را سربینی گذاشته حمد خدا گویند ) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش از بالا و پائین دود دندان نیش و دود دندان ضاحکاهش برآمده باشد ( گویا نبودن دندانهای دیگر برای اینست که پستان مادر را آزرده نکند ) و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یکشنبه روز ازدودستش

۶ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن حديد ، عن جميل بن درّاج قال روى غير واحد من أصحابنا أنّه قال : لا تتكلّموا في الإمام فانّ الإمام يسمع الكلام وهو في بطن أمّه فاذا وضعه كتب الملك بين عينيه « و تمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم » فاذا قام بالأمر رفع له في كلّ بلدة منار ينظر منه إلى أعمال العباد .

۷ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى بن عبيد قال : كنت أنا و ابن فضال جلوساً إذ أقبل يونس فقال : دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقلت له : جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود ، قال : فقال لي : يا يونس ما تراه ، أتراه عموداً من حديد يرفع لصاحبك ؟ قال : قلت : ما أدري ، قال : لكنّه ملك موكل بكلّ بلدة يرفع الله به أعمال تلك البلدة ، قال : فقام ابن فضال فقبّل رأسه وقال : رحمك الله يا أبا محمد لا تزال تجيء بالحديث الحقّ الذي يفرّج الله به عنا .

۸ - علي بن محمد ، عن بعض أصحابنا ، عن ابن أبي عمير ، عن حريز ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : للإمام عشر علامات : يولد مطهراً ، و مختوناً ، و إذا وقع على الأرض وقع على راحته رافعاً صوته بالشهادتين ، و لا يجنب ، و تنام عينه و لا ينام قلبه ، و لا يتثاب

نوری طلائی ساطع است و پیغمبران هم در زمان تولد چنینند ( نسبت بتمام حالات ) و همانا اوصیاء آویزه ( اشرف اولاد ) پیغمبرانند .

۶ - جميل بن درّاج گوید : جماعتی از اصحاب ما نقل کردند که آنحضرت فرمود : در باره امام سخن نگوئید ، زیرا امام در شکم مادر میشوند ، و چون مادرش او را بزاید فرشته‌ئی میان دو چشمش نویسد و کلمه پروردگارت بر استی و عدالت پایان یافت ، کلمات او را دگرگون کننده‌ئی نیست و او شنوا و داناست ، و چون بامر امامت قیام کند ، در هر شهری برای او عمودی از نور برافراشته گردد که بوسیله آن اعمال مردم را ببیند .

۷ - محمد بن عیسی بن عبید گوید : من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس وارد شد و گفت : من خدمت امام رضا عليه السلام رسیدم و عرض کردم : قربانت . مردم درباره عمود ( از نور که برای امام برافراشته شود ) سخن بسیار گویند ، بمن فرمود : ای یونس ! توجه عقیده داری ؟ خیال میکنی عمودی از آهن است که برای امام افراشته میشود ؟ عرض کردم : نمیدانم ، فرمود : او فرشته‌ایست گماشته در هر شهر که خدا بوسیله او اعمال مردم آن شهر را بامام رساند ، ابن فضال برخاست و سر او را بوسید و گفت : خدایت رحمت کند ای ابا محمد ! که همواره برای ما حدیث درستی که خدا بدان مشکل ما را میکشاید میآوری .

۸ - امام باقر عليه السلام فرمود : امام را ده علامت است : ۱ - پاکیزه و ختنه شده متولد شود . ۲ - چون بدنیا آید کف دست بزمین نهاده ، بشهادتین آواز بردارد . ۳ - محتمل نشود [ پلیدی جنابت باو

و لا يتمّطی ، و یری من خلفه كما یری من أمامه ، و نجوه كرائحة المسك و الأرض موكّلة بستره و ابتلاعه ، و إذا لبس درع رسول الله ﷺ كانت عليه وفقاً و إذا لبسها غيره من الناس طویلهم و قصیرهم زادت علیه شبراً ، و هو محدثٌ إلى أن تنقضي أيامه .

### ﴿ باب ﴾

﴿ خلق أبدان الائمة و ارواحهم و قلوبهم عليهم السلام ﴾

﴿ ۱۰۰۵ ﴾ ۱ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن أبي يحيى الواسطي ، عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن الله خلقنا من عليّين و خلق ارواحنا من فوق ذلك و خلق ارواح شيعتنا من عليّين و خلق أجسادهم من دون ذلك ، فمن أجل ذلك القرابة بيننا و بينهم و قلوبهم تحنُّ إلينا .

۲ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن محمد بن عيسى بن عبید ، عن محمد بن شعيب ، عن عمران بن إسحاق الزعفراني ، عن محمد بن مروان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول :

نرسد اگر چه غسل بر او واجبست [ ۴ - چشمش بخوابد ولی قلبش بخواب نرود . ۵ - دهن دره و بغل باز کردن ندارد . ۶ - از پشت سر ببیند چنانکه از پیش رو ببیند . ۷ - مدفوعش بوی مشک دهد . ۸ - زمین وظیفه دارد آنرا بپوشاند و فروبرد . ۹ - چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشد بقامتش رسا باشد و چون مرد دیگری پوشد ، کوتاه قد باشد یا دراز قامت يك و جب بلندتر آید . ۱۰ - تا زمان وفاتش محدث باشد ( فرشته باو خبر دهد ) .

﴿ کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دلهاى ائمه عليهم السلام ﴾

۱ - امام صادق عليه السلام فرمود : خدا ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علین آفرید و پیکرشان را از پائین آن آفرید ، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است و دلهاى ایشان مشتاق ماست .

شرح - علین در لسان قرآن و اخبار در مقام بلند و رفیع استعمال شده است و لذا عبارات مفسرین در معنی این کلمه چنین است : آسمان هفتم ، بالاترین مکان ، اشرف مراتب ، اقرب مقامات بخدا ، نامه عمل نیکو کاران ، و شاید این مقام بالاترین درجات ماده باشد که پیکر ائمه و ارواح شیعیان از آنجا آفریده شده ولی روح ائمه عليهم السلام از مقامی بالاتر آفریده شده که ماده را در آنجا راهی نیست و پیکر شیعیان از پائین تر آن خلق شده است تا یکدرجه از پیکر ائمه پائین تر باشد ، پس امام و شیعه در مرحله علین هم افق و برابرند .

۲ - امام صادق عليه السلام می فرمود : خدا ( ارواح ) ما را از نور عظمت خویش آفرید ، آنگاه آفرینش ما

إنّ الله خلقنا من نور عظمته ، ثمّ صوّر خلقنا من طينة مخزونة مكنونة من تحت العرش ، فأسكن ذلك النور فيه ، فكنا نحن خلقاً و بشراً نورانيّين لم يجعل لأحد في مثل الذي خلقنا منه نصيباً ، و خلق أرواح شيعتنا من طينتنا و أبدانهم من طينة مخزونة مكنونة أسفل من ذلك الطينة و لم يجعل الله لأحد في مثل الذي خلقهم منه نصيباً إلّا للأنبياء ، و لذلك صرنا نحن وهم النّاس ، و صار سائر النّاس همج ، للنار و إلى النّار .

۳ - عليّ بن إبراهيم ، عن عليّ بن حسان ، و محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطاب و غيره ، عن عليّ بن حسان ، عن عليّ بن عطية ، عن عليّ بن رئاب رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال ، قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنّ لله نهراً دون عرشه و دون النهر الذي دون عرشه نور نور و إنّ في حافتي النهر روحين مخلوقين : روح القدس و روح من أمره و إنّ لله عشر طينات : خمسة من الجنّة و خمسة من الأرض ، ففسّر الجنان و فسّر الأرض ، ثمّ قال : ما من نبيّ و لا ملك من بعده جبله إلّا نفخ فيه من إحدى الروحين و جعل النبيّ صلى الله عليه و آله و سلم من إحدى الطينتين قلت لأبي الحسن الأوّل عليه السلام : ما الجبل؟ فقال : الخلق غيرنا أهل البيت ، فإنّ الله عزّ و جلّ خلقنا من العشر طينات و نفخ فينا من الرّوحيين جميعاً فأطيب بها طيباً .

و روى غيره ، عن أبي الصّامت قال : طين الجنان جنّة عدن و جنّة الماوى و جنّة النعيم و الفردوس و الخلد ، و طين الأرض مكّة و المدينة و الكوفة و بيت المقدس و الحائر .

دا ( یعنی پیکر ما را یا صورت مثالی ما را ) از گلی در خزانه و پوشیده از زبر عرش صورتگری کرد و آن نور را در آن ، جایگزین ساخت ، و ما مخلوق و بشری نورانی بودیم ، و برای هیچکس از آنچه در خلقت ما نهاد ، بهره‌ئی قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشانرا از گلی در خزانه و پوشیده پائین تر از گل ما . و خدا هیچکسرا جزانبیا از خلقت ایشان بهره‌ئی نداد ، از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و بسوی دوزخ میروند .

۳- امیر المؤمنین عليه السلام فرمود : برای خدا نهریست نزد عرش و نزد آن نهر نوریست که خدایش فروزان ساخته و در دو جانب نهر دو روح آفریده شده : روح القدس و روح وابسته بامر خدا ، و برای خدا ده طینت ( سرشت ، گل ) است : پنج تایی آنها از بهشت است و پنج دیگر از زمین ، - آنکاه بهشتی و زمینی را تفسیر نمود سپس فرمود : هر پیغمبر و فرشته‌ایرا که خدا پس از پیغمبر سرشته است ، یکی از این دو روح را در او دمیده ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یکی از آن دو قسم طینت سرشته است بجز ما خاندان - راوی گوید بموسی بن جعفر عليه السلام عرض کردم : سرشتن چیست ؟ فرمود : آفریدنست - همانا خدای عزوجل ما خاندانرا ، از آن ده طینت آفرید و از هر دو روح در ما دمید ، و ده طینت پاکیزه‌ئی !! و دیگری از ابوالصامت روایت کرده که امام عليه السلام ( در تفسیر بهشتی و زمینی ) فرمود : طینت بهشتی ، بهشت عدن و بهشت

۴ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن خالد ، عن أبي نهرشل قال : حدّثني محمد بن إسماعيل ، عن أبي حمزة الثمالي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إن الله خلقنا من أعلى عليّين وخلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا : وخلق أبدانهم من دون ذلك ، فقلوبهم تهوي إلينا ، لأنّها خلقت ممّا خلقنا ، ثمّ تلا هذه الآية : «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِنسَانِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ وَمَا مَرْقُومٌ يَشْهَدُ الْمَقْرَبُونَ » وخلق عدوًّا لنا من سجّين وخلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه ، وابدانهم من دون ذلك ، فقلوبهم تهوي إليهم ، لأنّها خلقت ممّا خلقوا منه . ثمّ تلا هذه الآية : «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ وَمَا مَرْقُومٌ » .

### ﴿باب﴾

#### ﴿التسليم وفضل المسلمين﴾

۱ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن ابن سنان ، عن ابن مسکان عن

ماوی و بهشت نعيم و فردوس و خلداس . و طینت زمینی : مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حائر (امام حسین عليه السلام) است .

شرح - علامه مجلسی (ره) در تفسیر نهر و نور و طینت مطالبی از بعض محققین نقل فرموده و سخن شیخ بهائی و محدث استرآبادی را هم ذکر میکند ، و چون توضیح و تفصیل آنها از عهده این مختصر خارجست ، علاقمندان می توانند از مرآت العقول ج ۱ ص ۲۹۳ - استفاده کنند .

۴ - ابو حمزه ثمالی گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود : همانا خدا ما را از أعلى علیین آفرید و دلهای شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده ، آفرید . و پیکرها یشانرا از درجه پائینش آفرید ، از این رو دلهای شیعیان بما متوجه است ، زیرا از آنچه ما آفریده شده ایم ، آفریده شده اند ، سپس این آیه را قرائت فرمود : «اصلا نامه نیکان در علیین است ، تو چه دانی علیین چیست ؟ کتابی است نوشته که مقربان شاهد آتند - ۱۹ سوره ۸۳ - ، و دشمن ما را از سجین آفرید و دلهای پیروانشانرا از آنچه آنها را آفریده آفرید و پیکرها یشانرا از پائین تر آن آفرید ، از این رو دلهای پیروانشان با آنها متوجه است زیرا اینها آفریده شدند از آنچه آنها آفریده شدند . سپس این آیه را تلاوت فرمود : «اصلا نامه بدکاران در سجین است ، تو چه دانی سجین چیست ؟ کتابیست نوشته - ۸ سوره ۸۳ - » .

شرح - پیداست که علیین و سجین از مطالبی است که خدا یتمالی نخواسته است بشر آنرا بنحو تفصیل و توضیح بداند ، از این رو بیغمبرش می فرماید : تو چه دانی سجین چیست ؟ و سپس هم بکتاب نوشته توضیحش میدهد ، دانشمندان و مفسرین اسلامی هم در معنی این دو کلمه اقوال و عقاید مختلف و احتمالی ذکر نموده اند که بعضی از آنها در حدیث اول این باب ذکر شد .

#### ﴿در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین﴾

توضیح - مقصود از مسلمین در این باب تسلیم شوندگانند ، نه اهل اسلام در برابر یهود و نصاری

سدير قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : إنني تركت مواليك وختلفين يتبرءُ بعضهم من بعض قال : فقال : وما أنت وذاك ؟ إنما كلّف الناس ثلاثة : معرفة الأئمة ، والتسليم لهم فيما ورد عليهم و الرُدُّ إليهم فيما اختلفوا فيه .

﴿ ۱۰۹۰ ۲ ﴾ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان ، عن عبدالله الكاهلي قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لو أن قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له وأقاموا الصلاة و آتوا الزكاة و حجّوا البيت وصاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنع الله أو صنع رسول الله صلى الله عليه وآله أو صنع خلاف الذي صنع ، أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين ، ثم تلا هذه الآية « فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً » ثم قال أبو عبدالله عليه السلام : عليكم بالتسليم .

ما انشاء الله در آخر اين باب توضیحی راجع بتسليم بيان میکنيم .

۱- سدير گوید : با امام باقر عليه السلام عرض کردم : من دوستان شما را در حالی ترك گفتم ( و بسوی شما آمدم ) که اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می جستند ، فرمود : ترا با وضع آنها چکار ؟ همانا مردم سه تکليف دارند : شناختن ائمه و تسليم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود را بایشان . شرح - شدت اختلاف شیعیان در مسائل دینی و موضوعات مذهبی سدير را ناراحت کرده ، با امام عليه السلام شکایت می کند ، حضرت می فرماید ، اختلاف آنها بتو زيانی ندارد و در آن باره فکر مکن و بدانکه تو و هر يك از شیعیان سه تکليف دارید که باید انجام دهید : ۱- ائمه و پیشوایان خود را بشناسید تا بدام شیدان گمراه کننده نیفتید . ۲- در برابر پیشوایان خود تسليم باشید ، یعنی آنها را چنانکه هستند بشناسید تا خود بخود تسليم و منتقادشان شوید و او امر و نواهی آنها را بپذیرید و بگفتار و رفتار و قیام یا خانه نشستن و سایر اعمال آنها اگر چه برخلاف سلیقه شما باشد اعتراض نکنید ، زیرا اعمال و رفتار آنها طبق دستور خدا و پیغمبر است . ۳- اگر در موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردید ، مطلب را بآنها ارجاع دهید چنانکه خدایتعالی فرماید : « ای مؤمنان از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر در موضوعی اختلاف و مشاجره کردید ، آنرا بخدا و رسول ارجاع دهید . » و معلومست که ائمه اوصیاء و جانشینان پیغمبرند و در نبودن پیغمبر باید اختلافات بآنها ارجاع شود .

۲- امام صادق عليه السلام فرمود : اگر مردمی خدای یگانه بی شريك را عبادت کنند و نماز گزارند و زکاة دهند و حج خانه خدا بجا آرند و ماه رمضان را روزه دارند ، و پس از همه اینها نسبت بچیزی که خدا یا رسولش کرده بگویند : چرا بر خلاف این نکرد؟ یا این معنی را در دل خود احساس کنند ( بی آنکه بزبان آورند ) بهمین سبب مشرک باشند ، سپس این آیه را تلاوت فرمود : « نه ، پروردگارت سوگند ، ایمان ندارند تا ترا در اختلافات خویش حاکم کنند ، سپس در دلهای خویش از آنچه حکم کرده ئی ملال

۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعید ، عن حماد بن عیسی ، عن الحسن بن ابن المختار ، عن زید الشحام ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : إن عندنا رجلاً يقال له كليب ، فلا يجيء عنكم شيء إلا قال . أنا أسلم . فسمّيناه كليب تسليم ، قال : فترحم عليه ، ثم قال : أتدرون ما التسليم ؟ فسكتنا ، فقال : هو والله الإخبات ، قول الله عز وجل : « الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ » ،

۴ - الحسن بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن الوشاء . عن أبان ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى : « وَمَنْ يَقْتِرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا » قال : الاقتراف التسليم لنا و الصدق علينا و ألا يكذب علينا .

۵ - علي بن محمد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبيه ، عن محمد بن عبد الحميد ، عن منصور بن يونس ، عن بشير الدهان ، عن كامل التمار قال : قال أبو جعفر عليه السلام « قد أفلح المؤمنون » أتدري من هم ؟ قلت أنت أعلم ، قال : قد أفلح المؤمنون المسلمون إن المسلمین هم النجباء ، فالؤمن غریب فطوبی للغرباء .

وگرفتگی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند - ۶۵ سوره ۴ - « سپس امام صادق علیه السلام فرمود : بر شما باد بتسلیم .

۳- زید شحام گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : در نزد ما مردی است که نامش کلب است . او هر دستوری که از شما می رسد ، می گوید من تسلیم ، از این رو ما او را کلب تسلیم نامیده ایم ، حضرت باورحمت فرستاد و سپس فرمود : می دانید تسلیم چیست ؟ ماسکوت کردیم . خودش فرمود : بخدا تسلیم فروتنی است ، خدای عزوجل فرماید : « کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر پروردگارشان فروتنی نمودند - ۲۳ سوره ۱۱ - » .

۴ - امام باقر عليه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی « و هر که کار نیکی انجام دهد ، برای او نسبت بآن نیکی افزائیم - ۲۲ سوره ۴۲ - » فرمود : انجام دادن کار نیک ، تسلیم بودن نسبت بیا ، و راست بودن با ما است و اینکه بر ما دروغ نیندد .

شرح - مجلسی (ره) از مرحوم طبرسی نقل میکند که در تفسیر آیه گفته است : هر که طاعت و عبادتی انجام دهد علاوه بر دادن ثواب باو ، نیکی آن را میفزائیم ، و راست بودن با ائمه مراد اینستکه : اخبار راست و درست را از آنها روایت کند : و مراد بدروغ نبستن بر آنها اینستکه : اخبار جعلی و دروغ را بآنها نسبت ندهد .

۵ - کامل تمار گوید : امام باقر عليه السلام فرمود : « براستی که مؤمنان رستگارانند - ۱ سوره ۲۳ - » میدانی کیانند ؟ عرض کردم : شما بهتر میدانید ، فرمود : براستی که مؤمنان تسلیم شوندگان رستگارانند



۶ - علي بن محمد ، عن بعض أصحابنا ، عن الخشاب ، عن العباس بن عامر ، عن ربيع المسلمي ، عن يحيى بن زكريا الأنصاري ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّهُ فليقل : القول منّي في جميع الأشياء قول آل محمد ، فيما أسروا وما أعلنوا و فيما بلغني عنهم و فيما لم يبلغني .

﴿۱۰۱۵﴾ ۷ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن اُذينة ، عن زرارة أو بريد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : لقد خاطب الله أمير المؤمنين عليه السلام في كتابه قال : قلت : في أيّ موضع ؟ قال : في قوله : « و لو أنتم إذ ظلموا أنفسهم جاؤوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً » فلا وربك لا يؤمنون حتّى يحكموك فيما شجر بينهم « فيما تعاقدوا عليه : لئن أمات الله محمداً لآل يردوا هذا الأمر في بني هاشم « ثمّ لا يجدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قضيت ( عليهم من القتل أو العفو) و يسلموا تسليماً » .

۸ - أحمد بن مهران رحمه الله ، عن عبدالعظيم الحسيني ، عن علي بن أسباط ، عن علي بن عقبه ، عن الحكم بن أيمن ، عن أبي بصير قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ

تسليم شوندگان همان نجیبانند ، پس مؤمن غریب است و خوشا حال غریبان . (یعنی چون مؤمن با تسلیم کیمیاب است پس او غریب است ، زیرا هم انس ندارد وانش تنها با خداست ) .

۶ - امام صادق عليه السلام میفرمود : هر که را خوش آید که تمام مراتب ایمانرا کامل کند ، باید بگوید : گفتار من نسبت بهر موضوعی گفتار آل محمد است در آنچه ( بواسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب ) پنهان کنند و در آنچه آشکار دارند ، در آنچه از ایشان بمن برسد و در آنچه بمن نرسد .

۷ - زراره یا بريد گوید : امام باقر عليه السلام فرمود : بتحقیق که خدا امیرالمؤمنین عليه السلام را در کتابش مخاطب ساخته است ، عرض کردم : در کجا ؟ فرمود : در این قول : « اگر آنها زمانیکه بخویش ستم کردند پیش تو آمده و از تو آمرزش خواسته بودند و پیغمبر برایشان آمرزش خواسته بود ، خدا را توبه پذیر و مهربان مییافتند ، نه بپروردگارت سوگند ایمان ندارند تا ترا در مشاجرات خویش حاکم قرار دهند ، یعنی در پیمانیکه بستند ، که اگر خدا محمد را میراند ، امر خلافت را به بنی هاشم برنگردانند » پس در دل خود از آنچه حکم کرده ای ، از کشتن یا بخشیدن « ملالی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند » .

توضیح - خطاب در جمله جاق و ک متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام است نه پیغمبر ، زیرا سپس میفرماید : و پیغمبر صلی الله علیه و آله برایشان آمرزش خواسته بود و اگر خطاب متوجه پیغمبر بود باید بفرماید و تو برایشان آمرزش ...

۸ - ابوبصیر گوید : امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل « کسانی که سخنان را میشوند و از نیکو ترش پیروی میکنند ، تا آخر آیه - ۱۸ سوره ۳۹ - ، فرمود : ایشان تسلیم شوندگان در برابر

الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ آيَةِ قَالَ : هُمُ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِّ مُحَمَّدٍ ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ .

### ﴿ باب ﴾

﴿ أن الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الامام فيسألونه ﴾

﴿ عن معالم دينهم و يعلمونهم و لايتهم و مودتهم له ﴾

۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه . عن ابن أبي عمير ، عن ابن اُذينة ، عن الفضيل ، عن

آل محمدند ، همان کسانی که چون حدیثی شنوند ، کم و زیادش نکنند ، و چنانکه شنیده‌اند تحویل دهند .  
توضیح - مقصود از روایاتی که در این باب ذکر شد تسلیم بودن و گردن نهادن شیعیانست در برابر ائمه هدی علیهم السلام نسبت باو امر و نواهی و حالات مختلف و اوضاع گوناگون ایشان ، و عدم اعتراض و انتقاد در مقام زبان و دل نسبت با آنچه از ایشان صادر میشود .

پیداست که پایه و ریشه عقاید شیعه و نیز اصل واقع و حقیقت اینست که : خدا برای رهبری و هدایت بشر بعد از پیغمبر اسلام دوازده نفر مشخص و مخصوص را معین فرموده و ایشانرا از خطا و لغزش و گناه معصوم داشته و عین حقیقت و واقع را با آنها الهام کرده‌است ، غیر از ایشان هر بشری در دنیا جایز الخطاست ، گناه و آلودگی دارد ، اشتباه و فراموشی عارضش شود و از گمراهی و پشیمانی مصون نباشد ، بعد از پیغمبر اسلام (ص) تنها ۱۲ نفر بودند که بشهادت تاریخ و حتی دشمنان نشان هیچیک از این نقائص دامنگیر آنها نبود . پیداست که وقتی انسان باور کرد که چنین پیشوایانی دارد ، از دل و جان تسلیم آنها میشود و رشته اطاعت و انقیادشانرا بگردن میاندازد ، زیرا میداند که عقل و فکر و فراست و تیزبینی و دور اندیشی ایشان از خود او و از تمام افراد بشر معاصر خود بهتر و برتر است و هر چند عقیده او نسبت با امام و رهبرش سست تر باشد ، فرمانبری و گردن نهادن او در برابر آن رهبر کمتر و ضعیف تر است .

از روایات این باب بدست میآید که در میان شیعه افرادی که ائمه خود را بخوبی شناخته و تسلیم و منقاد محض ایشان گشته‌اند ، وجود دارند ، اما بسیار اندک و غریب وارند و نیز در این روایات ذکر لازم و اراده ملزوم است ، یعنی اگر چه منطوق صریح آنها اینست که : تسلیم امام و پیشوای خود باشید ، ولی مقصود اینست که : امام و پیشوای خود را بخوبی بشناسید تا طبعاً و ناچار تسلیمش شوید و بدانید که آنگاهست که ایمان شما کامل شود ، نماز و روزه و حج شما سودبخشد ، خدا ثواب شما را زیاد کند ، رستگار شوید ، و ، و ، پروردگارا بحق ائمه معصومین علیهم السلام آنها را چنانکه هستند بما معرفی کن تا چنانکه باید مطیع و تسلیمشان باشیم .

﴿ در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالم دینشان را ﴾

﴿ بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند ﴾

۱ - فضیل گوید : امام باقر علیه السلام بمردمیکه گرد کعبه طواف میکردند ، نگاه کرد و فرمود :

أبي جعفر عليه السلام قال : نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبة ، فقال : هكذا كانوا يطوفون في الجاهليّة . إنّما أمروا أن يطوفوا بها ، ثمّ ينقروا إلينا فيعلمونا ولايتهم و مودّتهم و يعرضوا علينا نصرتهم ، ثمّ قرأ هذه الآية « و اجعل أفئدة من الناس تهوي إليهم »

۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن أسباط ، عن داود بن النعمان ، عن أبي عبيدة قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام - و رأى الناس بمكّة و ما يعملون - قال فقال : فعال كفعال الجاهليّة ، أما و الله ما أمروا بهذا و ما أمروا إلاّ أن يقضوا تقنهم و ليوفوا نذورهم فيمروا بنا فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرتهم .

۳ - علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ؛ و محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن فضال جميعاً ، عن أبي جميلة ، عن خالد بن عمّار ، عن سدير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام و هو داخل و أنا خارج و أخذ بيدي ، ثمّ استقبل البيت فقال : يا سدير إنّما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثمّ يأتونا فيعلمونا ولايتهم لنا و هو

در زمان جاهلیت اینگونه طواف میکردند . همانا مردم دستور دارند که گرد کعبه طواف کنند و سپس سوی ما کوچ کنند و ولایت و دوستی خود را با اعلام دارند و یاری خود را نسبت بما عرضه کنند ، سپس این آیه را قرائت فرمود : « دلهای برخی از مردم را متوجه ما گردان - ۳۶ سوره ۱۴ » .

توضیح - از این روایت فهمیده میشود که حج کامل و درست آنست که حاج پس از پایان مناسک و اعمال حج و در زمان ائمه علیهم السلام باید خدمت آنها رود و از حلال و حرام و اصول عقاید خود سؤال کند و تجدید عهد امر ولایت نماید و گر نه تنها بجا آوردن صورت اعمال حج بدون ولایت همان حج گزاردن مردم زمان جاهلیت است .

۲ - امام باقر عليه السلام مردم را درمکه دید که چه میکنند ، سپس فرمود : کارهایی است مانند کارهای جاهلیت ، همانا بخدا سوگند که چنین دستور ندارند ، آنچه دستور دارند اینست که : حج خود را انجام دهند و بنذر خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را بما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما عرضه کنند .

توضیح - مقصود از نذر همان کشتن گوسفند و شتر است و یا نذریکه قبلاً کرده که فلان عبادت را در اوقات حج آورم و یا نذریکه اگر حج گزاردم چنین کنم .

۳ - سدير گوید : زمانیکه امام باقر عليه السلام وارد مسجد الحرام میشد و من خارج میشدم ، دست مرا گرفت و رو بکعبه ایستاد و فرمود : ای سدير ! همانا مردم مأمور شدند که نزد این سنگها (کعبه) آیند و گرد آن طواف کنند . سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت بما اعلام دارند ، و همینست گفته خدا « همانا من آمرزنده ام آنکه را ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس رهبری شود - ۸۲ سوره ۲۰ » ، آنگاه با

قول الله : « و إنّي لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثمّ اهتدى » ثمّ أوماً بيده إلى صدره : إلى ولايتنا . ثمّ قال : يا سدير فأريك الصادّين عن دين الله ، ثمّ نظر إلى أبي حنيفة و سفيان الثوريّ في ذلك الزمان و هم حلق في المسجد ، فقال : هؤلاء الصادّون عن دين الله بلا هدى من الله و لا كتاب مبين ، إنّ هؤلاء الأخابث لو جلسوا في بيوتهم فجال الناس فلم يجدوا أحداً يخبرهم عن الله تبارك و تعالی و عن رسوله ﷺ حتى يأتونا ، فنخبرهم عن الله تبارك و تعالی و عن رسوله ﷺ .

### ﴿ باب ﴾

﴿ أن الائمة تدخل الملائكة بيوتهم و تطأ بسطّهم و تأتيمهم ﴾

﴿ بالاخبار عليهم السلام ﴾

﴿ ۱۰۴۰ ﴾ ۱ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن سنان ، عن مسمع كردین البصريّ قال : كنت لأزید علی أكلة باللّیل و النهار ، فربّما استأذنت علی أبي عبدالله ﷺ و أجد المائدة قد رفعت ، لعلّي لأراها بين يديه ، فإذا دخلت دعا بها فأصيب معه من الطعام و أتأذّي بذلك و إذا عقببت بالطعام عند غيره لم أقدر علی أن أقرّ و لم أنم من التّفخة ، فشكوت ذلك إليه و أخبرته بأنّي إذا أكلت عنده لم أتأذّ به ، فقال : يا أبا سيّار! إنك تأكل طعام قوم

دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود : بسوی ولایت ما ( رهبری شود ) .

سپس فرمود : ای سدير: کسانیکه مردم را از دین خدا جلو گیر می‌شوند بتومینمایم ، آنکاه با بوحنیفه و سفيان ثوری که در آن زمان جلو گیر دین خدا بودند و در مسجد حلقه زده بودند ، نگرست و فرمود : اینها ایند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار ، از دین خدا جلو گیری می‌کنند ، همانا این پلیدان اگر در خانه‌های خود نشینند ، مردم بگردش افتند و چون کسیرا نیابند که از خدای تبارک و تعالی و رسولش بآنها خبر دهد ، نزد ما آیند ، تا ما بآنها از خدای تبارک و تعالی و رسولش خبر دهیم .

﴿ فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشان سلام نهند و برایشان اخبار آورند ﴾

۱ - مسمع كردین بصری گوید : من در شبانه روز بیش از یک مرتبه غذا نمی‌خوردم . گاهی از امام صادق ﷺ اجازه شرفیابی حضورش را می‌گرفتم که فکر می‌کردم سفره برچیده شده و حضرت را در برابر سفره نخواهم دید ( تا مبادا امر بخوردن کند و مرا زیان دهد ) ولی چون وارد می‌شدم سفره می‌طلبید من هم همراه حضرت غذا می‌خوردم و از آن ناراحت نمی‌شدم ، ولی هر گاه در منزل دیگری غذا روی غذا می‌خوردم ، آرام نمی‌گرفتم و از نفخ شکم خوابم نمی‌برد :

من این مطلب را بحضرت یاد آور شدم و گزارش دادم که هر گاه نزد او غذا می‌خورم آزارم نمی‌دهد

صالحین ، تصافحهم الملائكة علی فرشهم ، قال : قلت و یظرون لکم ؟ قال : فمسح یدہ علی بعض صبیانہ ، فقال : هم أطف بصیاننا منّا بهم .

۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن خالد ، عن محمد بن القاسم ، عن الحسن بن أبي العلاء ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال : یا حسین - و ضرب بیده إلی مساور فی البیت - مساور طال ما اتکت علیها الملائكة و ربّما التقطنا من زغبها .

۳ - محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن علی بن الحکم قال : حدّثنی مالک بن عطیة الأحمسی عن أبي حمزة الثمالي قال : دخلت علی علی بن الحسن عليهما السلام فاحتبست فی الدّار ساعة ، ثمّ دخلت البیت و هو یلتقط شیئاً و أدخل یدہ من وراء السّتر فناوله من کان فی البیت ، فقلت : جعلت فداک هذا الذی أراک تلتقطه أي شیء هو ؟ فقال : فضلة من زغب الملائكة نجّمه إذا خلونا ، نجعله سیحاً لأولادنا ، فقلت : جعلت فداک و إنهم لیاؤنونکم ؟ فقال : یا أبا حمزة إنهم لیزاحموننا علی تُسکأتنا .

فرمود : ای ابا سيار ! تو غذای مردم صالحی را می خوری که فرشتگان با آنها روی فرششان مصافحه میکنند ، عرض کردم : برای شما آشکار هم می شوند ؟ حضرت دست خود را یکی از کودکش کشید و فرمود آنها نسبت بکودکان ما از خود ما مهربانترند .

توضیح - پیداست که جواب امام صادق عليه السلام اثبات آشکار شدن فرشته را در نظر آنها نمی کند تا این روایت مخالف روایاتی باشد که در سابق ذکر شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرشته را می بیند و امام علیه السلام او را نمی بیند ، زیرا مهربانی فرشته با کودکان هیچگونه تلازم و یا دلالتی بر رؤیت او ندارد و همچنین روایات دیگری که راجع پیر فرشتگان در این باب ذکر می شود ، دلالت بر دیدن خود آنها ندارد .

۲- حسین بن ابی العلاء گوید : امام صادق علیه السلام دستش را بمتکاهائی که در خانه بود زد و فرمود : ای حسین ! اینها متکاهائی است که فرشتگان بارها بر آن تکیه داده اند و ما گاهی پرهای کوچکشان را از زمین برچیده ایم .

۳- ابو حمزه ثمالی گوید . خدمت حضرت علی بن الحسن علیهما السلام رسیدم ، ساعتی در حیاط توقف کردم و سپس وارد اتاق شدم ، حضرت چیزی از زمین برمیچید و دستش را پشت پرده می برد و بکسی که در آن اتاق بود می داد . من عرض کردم : قربانت ، چیست که می بینم برمیچینی ؟ فرمود : زیادیهائی از پیر فرشتگانست که چون از نزد ما میروند ، [ با ما خلوت میکنند ] آنها را جمع میکنیم ، و تسبیح [ بازوبند ] فرزندان خود میکنیم . عرض کردم : قربانت ، فرشتگان نزد شما می آیند ؟ فرمود : ای ابا حمزه ! آنها روی متکاهها جارا بر ما تنگ میکنند .

توضیح - راجع پیر ملائکه در مقدمه جلد اول بمناسبت توضیحی بیان کردیم .

۴- محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن محمد بن أسلم ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سمعته يقول : ما من ملك يهبطه الله في أمر ما يهبطه إلا بدأ بالامام ، فعرض ذلك عليه ، و إن مختلف الملائكة من عند الله تبارك و تعالی إلى صاحب هذا الأمر .

### ﴿ باب ﴾

﴿ أن الجن يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجهون في أمورهم ﴾

۱- بعض أصحابنا ، عن محمد بن علي ، عن يحيى بن مساور ، عن سعد الاسكاف قال : أتيت أبا جعفر عليه السلام في بعض ما آتيته فجعل يقول : لاتعجل حتى حميت الشمس عليّ و جعلت أتتبع الأفياء ، فما لبث أن خرج عليّ قوم كأنهم الجراد الصفر ، عليهم البتوت قد إنتهكتهم العبادة قال : فوالله لأنساني ما كنت فيه من حسن هيئة القوم ، فلما دخلت عليه قال لي : أراني قد شقت عليك ، قلت : أجل و الله لقد أنساني ما كنت فيه قوم مرّوا بي لم أر قوماً أحسن هيئة منهم في زيّ رجل واحد كأنّ ألوانهم الجراد الصفر ، قد إنتهكتهم العبادة فقال : يا سعد رأيتم ؟ قلت : نعم قال أو لك إخوانك من الجن ، قال : فقلت : يأتونك ؟ قال : نعم يأتوننا يسألوننا عن معالم دينهم و حلالهم و حرامهم .

۴- موسى بن جعفر عليه السلام فرمود : فرشته‌ای نیست که خدایش برای امری بزمین فرو فرستد جز اینکه ابتدا نزد امام آید و آن امر را بساو عرض کند : و رفت و آمد ملائکه از نزد خدای تبارک و تعالی بسوی صاحب الامر است .

﴿ جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در ﴾

﴿ کارهای خود بآنها روی آورند ﴾

۱- سعد اسكاف گوید : راجع ببعضی از کارهای خود بمنزل امام باقر علیه السلام رفتم ( هر چه میخواستم وارد اتاق شوم ) می فرمود ، عجله مکن تا آنکه آفتاب مرا سوخت و هر جا سایه میرفت میرفتم ناگاه برخلاف انتظار اشخاصی از اتاق خارج شده بسوی من آمدند که مانند ملخهای زرد بودند ، و پوستین در بر کرده . از کثرت عبادت لاغر شده بودند ، بخدا که از سیمای زیبای آنها وضع خود ( انتظار در هوای گرم ) را فراموش کردم . چون خدمتش رسیدم ، بمن فرمود : گویا تو را ناراحت کردم ، عرض کردم ، آری ، بخدا من از وضع خود فراموش کردم ، اشخاصی از نزد من گذشتند همه یکنواخت و من مردمی خوش قیافه تر از آنها ندیده بودم ، آنها مانند ملخهای زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود فرمود : ای سعد ! آنها را دیدی ؟ گفتم ! آری ، فرمود : ایشان برادران تو از طایفه جن هستند ، عرض کردم : خدمت شما می آیند ؟ فرمود : آری می آیند و مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما می پرسند .

﴿۱۰۳۵﴾ ۲ - علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن علی بن حسان ، عن ابراهیم بن اسماعیل عن ابن جبل ، عن ابي عبدالله علیه السلام قال : کنا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الزمط . عليهم أزر و أكسية ، فسألنا أبا عبدالله علیه السلام عنهم ، فقال : هؤلاء إخوانکم من الجن .

۳ - أحمد بن إدريس ، و محمد بن یحیی ، عن الحسن بن علی الکوفی ، عن ابن فضال عن بعض أصحابنا ، عن سعد الاسکاف قال : أتیت أبا جعفر علیه السلام أريد الاذن علیه ، فاذا رحال إبل علی الباب مصفوفة ، و إذا الأصوات قد إرتفعت ، ثم خرج قوم معتمین بالعمائم يشبهون الزمط ، قال : فدخلت علی ابي جعفر علیه السلام فقلت : جعلت فداک أبطأ إذناک علیّ اليوم و رأیت قوماً خرجوا علیّ معتمین بالعمائم فانکرتهم فقال : أو تدري من أولئک یا سعد ؟ قال : قلت : لا ، قال : فقال : أولئک إخوانکم من الجن یأتونافیسألونا عن حلالهم و حرامهم و معالم دینهم .

۴ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسين ، عن ابراهیم بن ابي البلاد ، عن سدير الصيرفي قال : أوصانی أبو جعفر علیه السلام بحوائج له بالمدينة فخرجت ، فبینا أنا بین فحج الروحاء علی راحلتي إذا إنسان یلوي ثوبه قال : فملت إلیه ، و ظننت أنه عطشان فناولته الاداوة فقال لی : لا حاجة لی بها و ناولني کتاباً طينه رطب ، قال : فلما نظرت إلی الخاتم إذا خاتم ابي جعفر علیه السلام ، فقلت : متى عهدک بصاحب الکتاب ؟ قال : الساعة و إذا فی الکتاب أشياء یأمرني بها ، ثم

۲- ابن جبل گوید : در خانه امام صادق علیه السلام ایستاده بودیم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند که لنگه و رو پوشی در برداشتند ، از امام صادق علیه السلام راجع بآنها پرسیدیم ، فرمود : ایشان برادران جن شما هستند .

۳- سعد اسکاف گوید : خدمت امام باقر علیه السلام رهسپار شدم و می خواستم اجازه ورود بگیرم که دیدم جهازهای شتر درخانه صف کشیده و بردیف است ، ناگاه صداهائی بر خاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند ، من خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم : قربانت ، امروز بمن دیر اجازه فرمودی ، و من اشخاصی عمامه بسر دیدم بیرون آمدند که آنها را نشناختم ، فرمود : ندانستی آنها کیانند ؟ عرض کردم : نه ، فرمود : آنها برادران جن شما هستند که نزد ما می آیند و حلال و حرام و مسائل دینی خود را از ما می پرسند .

۴- سدير صيرفي گوید : امام باقر علیه السلام مرا بحوائجی که در مدینه داشت سفارش فرمود ، چون بیرون شدم و در میان دره روحاء بر شتر سوار بودم ، ناگاه انسانی دیدم جامه در نور دیده ، بسویش رفتم ، گمان کردم تشنه است ، ظرف آب را باو دادم ، گفت : احتیاجی بآن ندارم ، و نامه ای بمن داد که مهرش هنوز تر بود ، چون نگاه کردم دیدم مهر امام باقر علیه السلام است ، گفتم کی نزد صاحب این نامه بودی ؟ گفت : هم اکنون ، و در نامه مطالبی بود که حضرت مرا بآنها دستور داده بود ، چون من متوجه

إلتفتُ فإذا ليس عندي أحدٌ ، قال : ثمّ قدّم أبو جعفر عليه السلام فلقيته ، فقلت : جعلت فداك رجلٌ أتاني بكتابك وطينه رطب فقال : ياسدير إنّ لنا خدماً من الجنّ فإذا أردنا السرعة بعثناهم .  
و في رواية أخرى قال : إنّ لنا أتباعاً من الجنّ ، كما أنّ لنا أتباعاً من الإنس فإذا أردنا أمراً بعثناهم .

۵ - عليّ بن محمّد ؛ ومحمّد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عمّن ذكره ، عن محمّد بن جحروش قال : حدّثني حكيمة بنت موسى قالت : رأيت الرضا عليه السلام واقفاً على باب بيت الحطب وهو يناجي و لست أرى أحداً ، فقلت : ياسيدي لمن تناجي ؟ فقال : هذا عامر الزهرائي أتاني يسألني ويشكو إليّ ، فقلت : يا سيدي أحبّ أن أسمع كلامه فقال لي : إنّك إن سمعت به حمّمت سنة ، فقلت : ياسيدي أحبّ أن أسمع ، فقال لي : اسمعي ، فاستمعت فسمعت شبه الصغير و ركبني الحمّى فحمّمت سنة .

۶ - محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن الحسن ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن عمرو بن عثمان ، عن إبراهيم بن أيّوب ، عن عمرو بن شمر . عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : بينا أمير المؤمنين عليه السلام على المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحية باب من أبواب المسجد ، فهمّ الناس أن يقتلوه ، فأرسل أمير المؤمنين عليه السلام أن كفّوا ، فكفّوا و أقبل الثعبان ينساب حتّى إنتهى

شدم کسی را نزد خود ندیدم ( آورنده نامه غایب شد ) سپس امام باقر علیه السلام وارد مدینه شد ، من ملاقاتش کردم و عرض کردم : قربانت ، مردی نامه شما را بمن داد و مهرش تر بود ، فرمود . ای سدير ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم که هر گاه شتاب داریم ، آنها را می فرستیم .  
و در روایت دیگر فرموده : ما پیروانی از جن داریم چنانکه پیروانی از انس داریم ، چون اراده کاری کنیم ، آنها را می فرستیم .

۵ - حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گوید : امام رضا علیه السلام را دیدم در هیزم خانه ایستاده و آهسته سخن می گوید و من دیگری را نمی دیدم . گفتم : آقای من ! باکی آهسته سخن می گوئی فرمود : این عامر زهرائی است که نزد من آمده ، و چیزی می پرسد و درد دل میکند . عرض کردم : سرورم ! دوست دارم سخنش را بشنوم ، بمن فرمود : اگر تو سخنش را بشنوی یکسال تب می کنی ، عرض کردم : آقایم ! دوست دارم بشنوم . فرمود : بشنو ، من گوش دادم صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال .

۶ - جابر گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : در آنمیان که امیر المؤمنین علیه السلام ( در مسجد کوفه ) بر منبر بود ، ازدهائی از طرف یکی از درهای مسجد روی آورد ، مردم آهنگ کشتنش کردند امیر المؤمنین علیه السلام کس فرستاد تا دست نکه دارند ، مردم از کشتنش خود داری کردند و او سینه



إلى المنبر فتناول فسلم على أمير المؤمنين عليه السلام فأشار أمير المؤمنين عليه السلام إليه أن يقف حتى يفرغ من خطبته ولما فرغ من خطبته أقبل عليه فقال : من أنت ؟ فقال : عمرو بن عثمان خليفتك على الجنّ وإنّ أبي مات وأوصاني أن آتيك فأستطلع رأيك وقد أتيتك يا أمير المؤمنين فما تأمرني به وما ترى ؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : أوصيك بتقوى الله وأن تنصرف فتقوم مقام أبيك في الجنّ ، فإنّك خليفتي عليهم ، قال : فودّع عمرو أمير المؤمنين و انصرف فهو خليفته على الجنّ ، فقلت له : جعلت فداك فيأتيك عمرو و ذاك الواجب عليه ؟ قال : نعم .

﴿ ۱۰۳۰ ۷ ﴾ - علي بن محمد ، عن صالح بن أبي حماد ، عن محمد بن أرومة ، عن أحمد بن النضر ، عن النعمان بن بشير قال : كنت مزاملاً لجابر بن يزيد الجعفي ، فلما أن كنا بالمدينة دخل عليّ أبي جعفر عليه السلام فودّعّه و خرج من عنده وهو مسررٌ حتى وردنا الأخرجة - أوّل منزل نعدل من فيد إلى المدينة - يوم جمعة فصلينا الزوال ، فلما نهض بنا البعير إذ أنا برجل طوّل آدم معه كتابٌ ، فناوله جابر آفتناوله فقبّله و وضعه على عينيه و إذا هو : من محمد بن

كشان ميرفت تا پای منبر رسید ، برخاست و روی دمش ایستاد و با میر المؤمنین علیه السلام سلام کرد ، حضرت اشاره فرمود که بنشینند تا خطبه اش تمام شود ، چون از خطبه فارغ گشت ، متوجهش شد و فرمود : تو کیستی ؟ گفت : من عمرو بن عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم ، پدرم مرد و بمن سفارش کرد خدمت شما آیم و رأی شما را بدست آورم ، اکنون نزد شما آمدم تا چه دستور و نظر فرمائی .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : ترا بتقوای خدا سفارش میکنم و اینکه باز گردی و در میان جنیان بجای پدرت باشی ، و تو خلیفه من هستی برایشان .

عمرو با امیر المؤمنین علیه السلام خدا حافظی کرد و باز گشت . و او خلیفه آنحضرتست بر جنیان من بحضرت عرض کردم : قربانت ، عمرو خدمت شما میآید و آمدن بر او واجبست ؟ فرمود : آری .

شرح - مجلسی ره گوید : اگر چه این روایت ضعیف است ولی مضمونش متواتر است و باب ثعبان ( در اژدها ) در مسجد کوفه مشهور بوده ، و گویند : بنی امیه برای از بین بردن این اسم ، فیلی بر آن در میبستند تا بیاب الفیل مشهور گشت .

۷ - نعمان بن بشیر گوید : با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه بودم ، چون بمدینه رسیدیم ، جابر خدمت امام باقر عليه السلام رسید و از او خدا حافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون شد ، تا روز جمعه بجاه اخیره رسیدیم و آنجا نخستین منزلیست که از فید بسوی مدینه بر میگرددیم ، چون نماز ظهر را گزاردیم و شترها حرکت کرد ، مرد بلند قامت گندم گونی پیدا شد که نامه ای داشت و آنرا بجابرداد . جابر آنرا گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت ، در آن نوشته بود : از جانب محمد بن علی بسوی جابر بن یزید ، و بر آن نامه مهر سیاه و تری بود .

عليّ" إلى جابر بن يزيد و عليه طين أسود رطب ، فقال له : متى عهدك بسيدي ؟ فقال : الساعة فقال له : قبل الصلّاة أو بعد الصلّاة ؟ فقال : بعد الصلّاة ، ففكّ الخاتم و أقبل يقرؤه و يقبض وجهه حتّى أتى على آخره ، ثمّ أمسك الكتاب فما رأته ضاحكاً و لامسوراً حتّى وافى الكوفة فلماً وافينا الكوفة ليلاً بتّ ليلتي ، فلماً أصبحت أتيته إعظاماً له فوجدته قد خرج عليّ و في عنقه كعابٌ ، قد علّقها و قد ركب قصبة و هو يقول : « أجد منصور بن جمهور أميراً غير مأمور » و أبياتاً من نحو هذا فنظر في وجهي و نظرت في وجهه فلم يقل لي شيئاً ولم أقل له و أقبلت أبكي لما رأيته و اجتمع عليّ و عليه الصبيان والناس ، وجاء حتّى دخل الرحبة و أقبل يدور مع الصبيان و الناس يقولون : جنّ جابر بن يزيد جنّ ، فوالله ما مضت الأيام حتّى ورد كتاب هشام بن عبد الملك إلى واليه أن انظر رجلاً يقال له : جابر بن يزيد الجعفيّ فاضرب عنقه و ابعث إليّ برأسه ، فالتفت إلى جلسائه فقال لهم : من جابر بن يزيد الجعفيّ ؟ قالوا : أصلحك الله كان رجلاً له علم و فضل و حديث ، و حجّ فجنّ و هو ذا في الرحبة مع الصبيان على القصب يلعب معهم قال : فأشرف عليه فاذا هو مع الصبيان يلعب على القصب ، فقال : الحمد لله الذي عافاني من قتله ، قال : و لم تمض الأيام حتّى دخل منصور بن جمهور الكوفة و صنع ما كان يقول جابر .

جابر باوگفت : کی نزد آقايم بودی ؟ گفت : هم اکنون ، جابر گفت : پیش از نماز یا بعد از نماز ؟ گفت : بعد از نماز ، جابر مهر را برداشت و شروع بخواندن کرد و چهره اش را در هم میکشید تا باخر نامه رسید ، سپس نامه را نگاهداشت و تا بکوفه رسید او را خندان و شادان ندیدم . شبانگاه بکوفه رسیدیم من خوابیدم ، چون صبح شد ، بخاطر احترام و بزرگداشت او نزدش رفتم ، دیدمش بیرون شده بجانب من میآید . و بجولها را بگردنش آویخته و برنی سوار شده میگوید : أجد منصور بن جمهور أميراً غير مأمور ( منصور بن جمهور را فرماندهی میبینم که فرمانبر نیست ) و اشعاری از این قبیل میخواند . او بمن نگریست و من باو ، نه او چیزی بمن گفت و نه من باو ، من از وضعی که از او دیدم شروع بگریستن نمودم ، کودکان و مردم گرد ما جمع شدند . و او آمد تا وارد رحبه شد و با کودکان میچرخید مردم میگفتند : دیوانه شد جابر بن یزید ، دیوانه شد .

بخدا سوگند که چند روز پیش نگذشت که از جانب هشام بن عبد الملك نامهئی بوالیش رسید که مردی را که نامش جابر بن یزید جعفی است پیدا کن و گردنش را بزَن و سرش را برای من بفرست ، والی متوجه اهل مجلس شد و گفت : جابر بن یزید جعفی کیست ؟ گفتند : خدا ترا اصلاح کند . مردی بود دانشمند و فاضل و محدث که حج گزارد و دیوانه شد ، و اکنون در رحبه برنی سوار میشود و با کودکان بازی میکند و والی آمد و از بلندی نگریست ، او را دید برنی سوار است و با بچه ها بازی می کند ، گفت : خدا را شکر که مرا از کشتن او بر کنار داشت ، روزگاری نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر میگفت عملی شد .

## \* باب \*

\* (فی الائمه علیهم السلام اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داود و آل داود) \*  
\* (و لا یسألون البینه ، علیهم السلام [والرحمة و الرضوان] ) \*

۱ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن أبي عمیر ، عن منصور ، عن فضل الأور ، عن أبي عبیده الحدّاء قال : کنا زمان أبي جعفر عليه السلام حين قبض نتردد كالغنم لاراعي لها ، فلقينا سالم بن أبي حفصة ، فقال لي : يا أبا عبیده من إمامك ؟ فقلت أئمتي آل محمد فقال : هلكت و أهلکت أما سمعت أنا و أنت أبا جعفر عليه السلام يقول : من مات و ليس عليه إمام مات ميتة جاهلیة ؟ فقلت : بلی لعمري . و لقد کان قبل ذلك بثلاث أو نحوها دخلت علی أبي عبدالله عليه السلام فرزق الله المعرفة ، فقلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ سالمأ قال لي کذا و کذا ، قال : فقال : يا أبا عبیده إنّه لا يموت منّا ميت حتّى يخلف من بعده من يعمل بمثل عمله و یسير بسيرته و يدعو إلى ما دعا إليه ، يا أبا عبیده إنّه لم یمنع ما أعطی داود أن أعطی سليمان ، ثمّ قال : يا أبا عبیده إذا قام قائم آل محمد عليه السلام حکم بحکم داود و سليمان لا یسأل بیّنة .

شرح - آنچه جابر میگفت همان مصراع اجد منصور بن جمهور امیراً غیر مأمور است و این خبر غیبی را از امام باقر عليه السلام استفاده کرده بود ، زیرا منصور بن جمهور از جانب یزید بن ولید ، بعد از عزل یوسف بن عمر در سنه ۱۲۶ والی کوفه شد و آن ۱۲ سال بعد از وفات امام باقر عليه السلام بوده .

\* (هر گاه امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود بحکم داود) \*

\* (و خاندانش حکم کنند و گواه نخواهند) \*

۱ - ابو عبیده حدّاء گوید : ما در زمان امام باقر عليه السلام ( برای تعیین جانشین او ) مانند کله بی چوپان سرگردان بودیم ، تا سالم بن ابی حفصه را ( که بعداً زیدی مذهب شد و امام صادق عليه السلام او را لعن و تکفیر کرد ) ملاقات کردیم ، بمن گفت : ای ابا عبیده ! امام تو کیست ؟ گفتم : ائمه من ، آل محمد هستند گفت : هلاک شدی و مردم را هم هلاک کردی ، مگر من و تو از امام باقر علیه السلام نشنیدیم که میفرمود و هر که بمیرد ویر او امامی نباشد ، بمرگ جاهلیت مرده است ؟ گفتم : چرا بجان خودم چنین است ، سپس حدود سه روز گذشت که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و خدا معرفت او را بمن روزی کرد (او را بجان شینی پدرش شناختم ) حضرت عرض کردم : سالم بمن چنین و چنان گفت . فرمود : ای ابا عبیده همانا کسی از ما ( ائمه ) نمیرد جز اینکه کسی را جانشین خود کند ، که کردار و رفتارش مانند خود او باشد و بآنچه او دعوت میکرد ، دعوت کند .

ای ابا عبیده آنچه خدا بداد عطا فرمود ، مانع آنچه بسلیمان عطا کرد ، نکشت ( پس مقام و فضیلتی را که خدا بپدرم عطا فرمود بمن هم عطا میفرماید ) سپس فرمود : ای ابا عبیده ! زمانیکه قائم آل محمد

۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن أبان قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود و لا يسأل بيئته ، يعطي كل نفس حقّها .

۳ - محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن عمّار الساباطي قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : بما تحكمون إذا حكمتم ؟ قال : بحكم الله و حكم داود فإذا ورد علينا الشيء الذي ليس عندنا ، تلقّنا به روح القدس .

عليه السلام قیام کند ، بحکم داود و سلیمان حکم دهد و گواه نطلبد .

شرح - مقصود از حکم داود ، حکم دادن پیغمبر و امامست طبق علم و یقینی که خودش دارد و بگواهان وادله و قرائن احوال طرفین دعوی توجه نمیکند ، زیرا جناب داود علیه السلام قضاوتش اینگونه بوده است . و این مسأله در میان فقهاء و متکلمین اسلامی مورد اختلاف است .

علامه مجلسی (ره) در کتاب مرآت العقول ج ۱ ص ۲۹۷ گوید : شیخ مفید قدس سره در کتاب المسائل فرموده است : امام میتواند طبق علم و یقین خود حکم کند ، چنانکه طبق ظاهر شهادتها حکم می کند و هر گاه بداند حقیقت و واقع برخلاف شهادت گواهانست ، گواهی آنها را رد میکند و طبق آنچه خدا باو فهمانیده حکم می کند ، و بعقیده من ممکن است گاهی حقیقت و باطن امر از امام پنهان شود و طبق ظاهر حکم کند اگر چه برخلاف واقع و حقیقتی باشد که خدا آنرا می داند ، و ممکن است خدا امام را آگاه کند و گواه راستگو را از دروغگو برایش مشخص سازد و حقیقت حال از امام پوشیده نگردد این امور بسته با لطف و مصالحی است که کسی جز خدای عزوجل آنرا نداند ، و طایفه امامیه را در اینجا سه قولست :

۱ - برخی گویند : قضاوتهای ائمه همواره طبق ظواهر است و هر گز طبق علم خود حکم نمی کنند .  
۲ - بعضی گویند : قضاوتهای ایشان طبق باطن و حقیقت است نه طبق ظواهری که ممکن است خلافتش آشکار شود .

۳ - دسته ای مانند آنچه من اختیار کردم عقیده دارند ( یعنی عقیده دارند ، امام علیه السلام گاهی طبق ظاهر و گاهی طبق باطن حکم می کنند ) - پایان نقل مجلسی (ره) - ولی از اخبار این باب و از عنوانی که مرحوم کلینی اتخاذ کرده است معلوم میشود که ائمه علیهم السلام هر گاه مبسوط الید بوده و در تقیه نباشند طبق واقع و باطن قضاوت می کنند .

۲ - امام صادق علیه السلام میفرمود : دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود حکم کند ، گواه نخواهد و حق هر کس را باو عطا کند .

۳ - عمار ساباطی گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : هر گاه شما حاکم شوید ، چگونه حکم کنید ؟ فرمود : طبق حکم خدا و حکم داود ، و هر گاه موضوعی برای ما پیش آید که آنرا ندانیم . روح

۴ - عجم بن أحمد ، عن عجم بن خالد ، عن النضر بن سوید ، عن یحییٰ الحلبي ، عن عمران ابن أعین ، عن جمید الهداني ، عن علي بن الحسين عليهما السلام ، قال : سألته بأيّ حکم تحكمون؟ قال : حکم آل داود ، فإن أعيانا شيء تلقانا به روح القدس .

﴿۱۰۳۵﴾ ۵ - أحمد بن مهران رحمه الله ، عن عجم بن علي ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم عن عمّار الساباطي قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : ما منزلة الأئمة؟ قال : كمنزلة ذی القرنين و كمنزلة يوشع و كمنزلة آصف صاحب سليمان ، قال : فيما تحكمون؟ قال : بحکم الله و حکم آل داود و حکم عجم بن داود و يتلقانا به روح القدس .

### ﴿باب﴾

﴿أن مستسقى العلم من بيت آل محمد عليهم السلام﴾

۱ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن عجم ، عن ابن محبوب قال : حدّثنا یحییٰ بن عبد الله أبي الحسن صاحب الديلم قال : سمعت جعفر بن عجم عليهما السلام يقول - وعنده أناس من أهل الكوفة - : عجبا للناس إنهم أخذوا علمهم كلّه عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، فعملوا به و إهتدوا و يرون أن أهل بيته لم يأخذوا علمه و نحن أهل بيته و ذرّيته في منازلنا نزل الوحي ، و من عندنا خرج العلم إليهم ، أفیرون أنهم علموا و اهتدوا و جهلنا نحن و ضلنا ، إن هذا لمحال .

القدس آنرا بما الفاکنند و برساند .

۴ - جمید همدانی گوید : از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم : شما طبق چه حکمی حکم می دهید؟ فرمود : طبق حکم آل داود و اگر در موضوعی در ما ندیم ، روح القدس بما القا کند .

۵ - عمار ساباطی گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : ائمه چه مقامی دارند؟ فرمود : مانند مقام ذی القرنین و یوشع و آصف همدم سلیمان ، گوید : (گفتم) بچه حکم می کنید؟ فرمود : بحکم خدا و حکم آل داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله و آنرا روح القدس بما القا می کند .

﴿سر چشمه علم از خانه آل محمد عليهم السلام است﴾

۱ - صاحب دیلم گوید : شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام - هنگامیکه جماعتی از اهل کوفه خدمتش بودند - میفرمود : شکفتا از این مردم که علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند و بآن عمل کردند و هدایت شدند ، و باز عقیده دارند که اهل بیتش علم او را فرا نکرده اند ، ما هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی خدا در منازل ما فرود آمده و علم از ما بایشان رسیده است ، آیا عقیده دارند که آنها دانستند و هدایت یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟! چنین چیزی محالست .

شرح - مجلسی (ره) در اینجا بمناسبت برای دلیل علم بودن امیر المؤمنین عليه السلام از ابوبکر و سایر صحابه

۲ - علي بن محمد بن عبدالله ، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر ، عن عبدالله بن حماد عن صباح المزني ، عن الحارث بن حصيرة ، عن الحكم بن عتيبة قال : لقي رجل الحسين بن علي عليه السلام بالتعليبة و هو يريد كربلا ، فدخل عليه فسلم عليه ، فقال له الحسين عليه السلام : من أي البلاد أنت ؟ قال : من أهل الكوفة ، قال : أما والله يا أخا أهل الكوفة لو لقيتك بالمدينة لأريتك أثر جبرئيل عليه السلام من دارنا و نزوله بالوحي على جدّي ، يا أخا أهل الكوفة أفمستقى الناس العلم من عندنا فعملوا و جهلنا ؟! هذا ما لا يكون .

### ﴿ باب ﴾

﴿ انه ليس شيء من الحق في يد الناس الا ما خرج من عند الائمة عليهم السلام ﴾

﴿ و ان كل شيء لم يخرج من عندهم فهو باطل ﴾

۱ - علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن ابن مسكان ، عن

از قول ابن خطیب أعلم علماء اشعریین چنین گوید : علی از نظر سرشت و فطرت در نهایت هوش و فهم و استعداد بود و بتحصیل علم کمال اشتیاق داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بتعلیم و تربیت او نهایت علاقه و اشتیاق را نشان می داد و علی از کودکی همیشه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ، پیداست که چنین شاگردی در مکتب چنان استادی بیالاترین مقام علمی خواهد رسید و اما ابوبکر در پیری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آن هم گاهی ، شبانه روزی یکمرتبه و در مدت کوتاه - پایان - .

همین دلیل را نسبت بیازده نفر از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام می توان جاری ساخت . زیرا هر يك از آنها علاوه بر جنبه وراثت علم از پیغمبر ، در خانه پدر خود وزیر دست او تربیت یافته اند . و از این روایت استفاده می شود که در زمان آنحضرت مردمی بی شعور و یا مفروض بوده اند که علاوه بر اینکه ابوحنیفه و امثالش را بر آنحضرت ترجیح می دادند ، نسبت جهالت و گمراهی هم - العیان بالله - بآنحضرت می داده اند .

۲ - حکم بن عتیبه گوید : هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام رهسپار کربلا بود ، مردی در تعلیمه باو برخورد و خدمتش رسید و سلام کرد ، حسین علیه السلام باو فرمود : از کدام شهری ؟ عرض کرد : اهل کوفه هستم ، فرمود : هان بخدا ای برادر اهل کوفه ! اگر در مدینه بتو بر میخوردم علامت آمدن جبرئیل را در خانه خود و وحی آوردنش را بر جدم بتو نشان میدادم ای برادر اهل کوفه ! سر چشمه علم مردم از نزد ما بود سپس آنها عالم شدند و ما جاهل ! ! این چیز است نشدنی .

﴿ هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده ﴾

﴿ و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست ﴾

۱ - محمد بن مسلم گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود : نزد هیچکس از مردم مطلب

محمد بن مسلم قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : ليس عند أحد من الناس حقٌ ولا صوابٌ ولا أحدٌ من الناس يقضي بقضاء حقٍ إلا ما خرج من أهل البيت وإذا تشعبت بهم الامور كان الخطاء منهم و الصواب من علي عليه السلام .

۲ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي نصر ، عن مثنى ، عن زرارۀ قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام فقال : له رجل من أهل الكوفة يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السلام : « سلوني عما شئتم فلا تسألوني عن شيء إلا أنأتكم به » قال : إنّه ليس أحد عنده علم شيء إلا خرج من عند أمير المؤمنين عليه السلام ، فليذهب الناس حيث شاؤوا ، فوالله ليس الأمر إلا من ههنا ، وأشار بيده إلى بيته .

﴿ ۱۰۴۰ ﴾ ۳ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن أبي مریم قال قال : أبو جعفر عليه السلام لسلمة بن كهيل والحکم بن عتیبۀ : شرّ قًا و غرّبا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا خرج من عندنا أهل البيت .

۴ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد

حق ودرستی نیست و هیچیک از مردم بحق قضاوت نکنند . جز آنچه از خاندان ما بیرون آید و هنگامی که امور مردم متشکّل و پراکنده گردد ، خطا از آنها و صواب از علی علیه السلام است ( یعنی وقتی گفتار و عقیده مردم برخلاف گفتار و عقیده علی علیه السلام باشد ، همه آنها بر باطل و علی بر حق است و پیداست که فرزندان معصوم علی علیه السلام هم مو بمو از پدر خود تبعیت کنند و این حکم در باره آنها هم جاریست ) .

۲- زرارۀ گوید : خدمت امام باقر عليه السلام بودم که مردی از اهل کوفه از آنحضرت راجع بقول امیر المؤمنین عليه السلام : « هر چه خواهید از من بپرسید هر چه از من بپرسید بشما خبر دهم » سؤال کرد ، حضرت فرمود : هیچ کس علمی ندارد جز آنچه از امیر المؤمنین عليه السلام استفاده شده ، مردم هر کجا خواهند بروند ، بخدا علم درست جز اینجا نیست - و با دست اشاره بخانه خود کرد - ( مقصود خانه وحی و نبوتست ، نه خصوص خانه ملکی آنحضرت ) .

توضیح - ابن عبدالبر در کتاب استیعاب خود گوید : هیچکس از صحابه جز علی بن ابیطالب نگفت « هر چه خواهید از من بپرسید » و احمد بن حنبل هم در مسندش این سخن را از سعید نقل می کند . علامه مجلسی ( ره ) در اینجا می گوید : هر کس این ادعا را کرد رسوا شد ، چنانکه موافق و مخالف اعتراف دارند .

۳- امام باقر عليه السلام بسلمة بن كهيل و حکم بن عتیبۀ ( که هر دوی از مذهب و مملون امام بودند ) فرمود : بمشرق روید و بمغرب روید ، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند ، پیدا نکنید .

۴- ابو بصیر گوید : ( امام باقر عليه السلام ) بمن فرمود : حکم بن عتیبۀ از کسانیست که خدا فرموده

عن يحيى الحلبي، عن معلى بن عثمان، عن أبي بصير قال: قال لي: إن الحكم بن عتيبة ممن قال الله: «ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين» فليشرق الحكم وليغرب، أما والله لا يصيب العلم إلا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل.

۵ - علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن أبان بن عثمان عن أبي بصير قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن شهادة ولد الزنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إن الحكم ابن عتيبة يزعم أنها تجوز. فقال: اللهم لا تغفر ذنبه ما قال الله للحكم «إنه لذكر لك و لقومك» فليذهب الحكم يمينا و شمالا، فوالله لا يؤخذ العلم إلا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام.

۶ - عدّة من أصحابنا، عن الحسين بن الحسن بن يزيد، عن بدر، عن أبيه قال: حدّثني سلام أبو علي الخراساني، عن سلام بن سعيد المخزومي قال: بينا أنا جالس عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه عباد بن كثير عابد أهل البصرة و ابن شريح فقيه أهل مكّة و عند أبي عبدالله عليه السلام ميمون القدّاح مولى أبي جعفر عليه السلام، فسأله عباد بن كثير فقال: يا أبا عبدالله! في كم ثوب كفن رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: في ثلاثة أثواب: ثوبين صحاريين و ثوب حبرة، وكان

بعضی از مردم می گویند: بخدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در صورتی که مؤمن نیستند - ۸ - سورة ۲ - حکم بمشرق رود و بمغرب رود، بخدا که علم را جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاورد.

۵ - ابو بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: شهادت زنازاده نافذ است؟ فرمود: نه، عرض کردم: حکم بن عتیبه عقیده دارد که پذیرفته و نافذ است، فرمود: خدا یا گناهشرا نیامر، خدا به حکم نفرموده «قرآن برای تو و قومت یاد آوراست - ۴۴ - سورة ۴۳ -» (بلکه نسبت بجد ما فرموده است) پس حکم بر است رود و بچپ رود (بهر در بزند) بخدا دانش جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاید.

۶ - مخزومی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که عباد بن کثیر خدا پرست بصریان و ابن شریح فقیه اهل مکّه وارد شدند، و ميمون قدّاح غلام امام باقر علیه السلام هم خدمتش بود. عباد بن کثیر از امام پرسید و عرض کرد: ای ابا عبدالله! رسول خدا صلى الله عليه وآله علیه و آله در چند پارچه کفن شد؟ فرمود: در سه پارچه: دو پارچه صحاری (صحار قریه ایست در یمن) و یک پارچه حبره (که نوعی از بردیمنی است) و برد کمیاب بود (از این جهت دو پارچه دیگر را صحاری کردند)

عباد بن کثیر از این سخن روی در هم کشید (گویا کمیاب بودن برد را انکار داشت) امام صادق علیه السلام فرمود: درخت خرماى مریم علیها السلام (که پس از زائیدن عیسی مأمور بخوردن از آن



في البرد قلّة ، فكأنّما إزورّ عباد بن كثير من ذلك ، فقال : أبو عبدالله عليه السلام إنّ نخلة مریم عليها السلام إنّما كانت عجوة و نزلت من السماء ، فما نبت من أصلها كان عجوة و ما كان من لقاط فحولون ، فلمّا خرجوا من عنده قال عباد بن كثير لابن شريح : و الله ما أدري ما هذا المثل الذي ضربه لي أبو عبدالله ، فقال ابن شريح : هذا الغلام يخبرك فإنّه منهم - يعني ميمون - فسأله فقال ميمون : أما تعلم ما قال لك ؟ قال : لا والله ، قال : إنّهُ ضرب لك مثل نفسه فأخبرك أنّه ولد من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله و علم رسول الله عندهم ، فما جاء من عندهم فهو صواب و ما جاء من عند غيرهم فهو لقاط .

### ﴿ باب ﴾

﴿ فيما جاء ان حديثهم صعب مستصعب ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن سنان ، عن عمّار بن مروان عن جابر قال قال أبو جعفر عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ حديث آل محمد صعب مستصعب لا يؤمن به إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد إمتحن الله قلبه للإيمان ، فما ورد عليكم من حديث آل

شد ( خرمای عجوه ) بهترین نوع خرما ) بود و از آسمان فرود آمد ، پس هر چه از ریشه آن روئید ، عجوه شد و آنچه هسته اش از این سوو آن سو گرفته و کاشته شد لون ( خرمای پست ) گردید .

چون از نزد حضرت بیرون رفتند ، عباد بن كثير با بن شريح گفت ، بخدا من نفهميدم اين چه مثلى بود كه امام صادق عليه السلام براي من بيان كرد ، ابن شريح گفت : اين غلام - يعني ميمون قداح - بتو خبر مي دهد ، زيرا او از آنهاست ( چون كه در خانه آنها بزرگ شده ) ميمون گفت : فرمايش اورا نفهميدي ؟ گفت نه بخدا ، گفت او مثل خودش را براي تو بيان كرد و بتو خبر داد كه او فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله است و علم پيغمبر نزد آنهاست ، پس آنچه از نزد آنها آيد ، درست است ( مانند خرمای عجوه ) و آنچه از نزد ديگران آيد از اين سو و آن سو گردد آمده ( و مانند خرمای لون ) است .

﴿ در بيان آنچه وارد شده كه حديث ائمه صعب و مستصعب است ﴾

توضیح - صعب بمعنی دشوار و مشکل و سرکش است و مستصعب مبالغه آنست یعنی بسیار دشوار و یا آنکه « صعب » چیز است که خودش دشوار باشد و « مستصعب » آنست که مردم او را دشوار شمرند ، در هر حال ما پس از پایان ترجمه احادیث این باب ، در این باره توضیح بیشتری بیان می کنیم انشاء الله تعالی .

۱- امام باقر عليه السلام فرمود : رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود : حديث آل محمد صعب و مستصعب است ، جز فرشته مقرب یا پيغمبر مرسل یا بنده ايکه خدا دلش را بايمان آزموده ، بآن ايمان نياورد . پس هر حدیثی که از آل محمد صلى الله عليه وآله بشما رسيد و در برابر آن آرايش دل ياقتيد و آنرا آشنا

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَانَتْ لَهُ قُلُوبِكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ ، وَ مَا اِشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبِكُمْ وَ اَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ اِلَى اللَّهِ وَ اِلَى الرَّسُولِ وَ اِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اِنْ مَا الْهَالِكُ اَنْ يَحْدُثَ اَحَدُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ ، فَيَقُولُ : وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا ، وَ الْاِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ .

﴿ ۱۰۴۵ 〉 ۲ - أحمد بن إدريس ، عن عمران بن موسى ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ذكرت التقيّة يوماً عند عليّ بن الحسين عليه السلام فقال : والله لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله ﷺ بينهما ، فما ظنكم بسائر الخلق . إن علم العلماء صعب مستصعب ، لا يحتمله إلا نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد مؤمن إمتحن الله قلبه للإيمان ، فقال : و إنما صار سلمان من العلماء لانه امرء من أهل البيت ، فلذلك نستنه إلى العلماء .

دیدید ، بپذیرید . و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنایش دیدید ، آنرا بخدا و پیغمبر و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله رد کنید ، همانا هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد ، برایش باز گو کنند ، و او بگوید بخدا اینچنین نیست ، بخدا اینچنین نیست ، و انکار مساوی کفر است .

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه پیش آمد آنحضرت فرمود : بخدا اگر ابوذر می دانست آنچه در دل سلمان بود . او را میکشت ، در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرد ، پس در باره مردم دیگر چه گمان دارید ؛ همانا علم علماء صعب و مستصعب است ، جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنیکه خدا دلش را بایمان آزموده طاقت تحمل آنرا ندارد ، سپس فرمود : و سلمان از این رو از جمله علماء شد که او مردیست از ما خانواده و از اینجهت او را در ردیف علماء آوردم ،

شرح - مقصود از آنچه در دل سلمانست ، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسائل غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آنها را با ابوذر می گفت ، ابوذر او را بدروغ و ارتداد نسبت می داد و محکوم بقتلش می دانست و یا آن مطالب را بدیگران میگفت و آنها سلمان را می کشتند .

چنانچه خود سلمان رضی الله عنه در خطبه خود گوید : علم زیادی بمن عطا شده ، اگر همه آنچه را می دانم بشما بگویم ، دسته ای گویند : سلمان دیوانه شده و دسته ای گویند : خدا یا کشنده سلمان را بیامرزد و ممکن است فاعل قتلش علم باشد و ضمیر مفعول راجع بای ذریعی : علومی که سلمان بای ذریع گفت . او را می کشت ، زیرا تحمل نمی کرد و آنکار میورزید و یا آنکه تحمل کتمان را نداشت و بمردم میگفت و او را مرتد و کافر میدانستند و میکشتند .

و بودن سلمان از اهل البيت از اینجهت است که امیر المؤمنین علیه السلام درباره او فرموده و آن سلمان **هنا اهل البيت** و مقصود اینست که : سلمان بواسطه اختصاصی که بمای پیدا کرده و از همه بریده و بسوی ما آمده و بواسطه پرتوی که از نور علم ما گرفته ؛ از ما شده و منسوب بما گشته است . - مرآت ص ۳۰۰ .

۳ - علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن البرقي ، عن ابن سنان أو غيره رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال : إن حديثنا صعب مستصعب ، لا يحتمله إلا صدور منيرة أو قلوب سليمة أو أخلاق حسنة إن الله أخذ من شيعتنا الميثاق كما أخذ على بني آدم «ألست بربكم» فمن وفى لنا وفى الله له بالجنة ومن أبغضنا ولم يؤد إلينا حقنا ففي النار خالداً مخلداً .

۴ - محمد بن يحيى و غيره ، عن محمد بن أحمد ، عن بعض أصحابنا قال : كتبت إلى أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام جعلت فداك ما معنى قول الصادق عليه السلام : حديثنا لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن إمتحن الله قلبه للإيمان ، فجاء الجواب إن ما معنى قول الصادق عليه السلام - أي : لا يحتمله ملك ولا نبي ولا مؤمن - أن الملك لا يحتمله حتى يخرج به إلى ملك غيره و النبي لا يحتمله حتى يخرج به إلى نبي غيره و المؤمن لا يحتمله حتى يخرج به إلى مؤمن غيره فهذا معنى قول جدّي عليه السلام .

۵ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسين ، عن منصور بن العباس ، عن صفوان بن يحيى ،

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : حديث ما صعب ومستصعب است ، تحمل آنرا ندارد جز سينه های نورانی ، يادلهای سالم ، يا اخلاق نيكو ، همانا خدا از شيعيان ما پيمان ( بولايت ما ) گرفت ، چنانکه از بنی آدم ( بر بوبيت خود ) پيمان گرفت و فرمود : « آیا من پروردگار شما نيستم ؟ » پس هر که نسبت بما ( پيمان خویش ) وفا کند ، خدا بهشت را باو پاداش دهد ، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را بما نرساند ، همیشه و جاودان در دوزخ است .

۴ - یکی از اصحاب گوید : بحضورت ابوالحسن العسکری عليه السلام نوشتم : قربانت ، معنى قول امام صادق عليه السلام چیست که فرماید : « حديث ما را هيچ فرشته مقرب و پيغمبر مرسل و مؤمنی که خدا قلبش را بايمان آزموده تحمل نکند ؟ » پاسخ آمد که همانا معنى قول امام صادق عليه السلام که فرماید هيچ فرشته و پيغمبر و مؤمنی آنرا تحمل نکند ، اينست که فرشته آنرا تحمل نکند تا آنرا بفرشته ديگر برساند و پيغمبر آنرا تحمل نکند تا پيغمبری ديگر برساند و مؤمن تحمل نکند تا آنرا بمؤمن ديگر برساند ، اينست معنى قول جدم عليه السلام .

شرح - تحمل حديث در اين روايت غير از تحمل در روايات ديگر است ، زيرا در آن روايت تحمل فرشته و پيغمبر و مؤمن اثبات شده بود و در اين روايات نفی شده است . پس معنى تحمل در اين روايت نکه داشتن و ذخيره کردن حديث و مضايقه کردن از نشر و تبليغ آنست حتى نسبت بأهلش ، ولى معنى تحمل حديث در ساير روايات اين باب پذيرفتن و گردن نهادن در برابر آنست ، که نسبت بفرشته و پيغمبر و مؤمن اين معنى اثبات شده و از ديگران نفی گرديده است .

۵ - ابو بصير گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : ای ابا محمد ! همانا بخدا که سرى از سر خدا و علمى

عن عبدالله بن مسکان ، عن محمد بن عبدالخالق و أبي بصير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : يا أبا محمد إن عندنا و الله سرّاً من سرّ الله ، و علماً من علم الله ، و الله ما يحتمله ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا مؤمن إمتحن الله قلبه للإيمان ، و الله ما كلّف الله ذلك أحداً غيرنا و لا استعبد بذلك أحداً غيرنا و إن عندنا سرّاً من سرّ الله و علماً من علم الله ، أمرنا الله بتبليغه ، فبلغنا عن الله عزّ و جلّ ما أمرنا بتبليغه ، فلم نجد له موضعاً و لا أهلاً و لا سمّاً يحتملونه حتّى خلق الله لذلك أقواماً ، خلقوا من طينة خلق منها محمد و آلّه و ذريّته عليهم السلام و من نور خلق الله منه محمد و ذريّته و صنعهم بفضل صنع رحمته الّتي صنع منها محمد و ذريّته ، فبلغنا عن الله ما أمرنا بتبليغه فقبلوه و احتملوا ذلك [ فبلغهم ذلك عنّا فقبلوه و احتملوه ] و بلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم إلى معرفتنا و حديثنا ، فلو لا أنّهم خلقوا من هذا لما كانوا كذلك ، لا والله ما احتملوه ، ثمّ قال : إنّ الله خلق أقواماً لجهنّم و النار ، فأمرنا أن نبليّهم كما بلّغناهم و اشمازوا من ذلك و نفرت قلوبهم و ردّوه علينا و لم يحتملوه و كذبوا به و قالوا ساحرٌ كذاب ، فطبع الله على قلوبهم و أنساهم ذلك ، ثمّ أطلق الله لسانهم ببعض الحقّ ، فهم ينطقون به و قلوبهم منكّرة ، ليكون ذلك

از علم خدا نزد ماست که بخدا هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که دلش را با ایمان آزموده آنرا تحمل نکند، بخدا سوگند که خدا آنرا با حدی جز ما تکلیف نفرموده و عبادت با آن را از هیچکس جز ما نخواسته (مانند و ظایف خاصیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام با وصیت تعیین کرد) .

و نیز نزد ما سرّ است از سر خدا و علمی است از علم خدا که ما را بتبلیغش ما مورد فرموده و ما آنرا از جانب خدای عز و جلّ تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده ای نیافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردمی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه او آفرید ، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت چنانکه محمد و ذریه او را ساخت ، پس چون ما آنچه را از جانب خدا بتبلیغش ما مورد بودیم ، تبلیغ کردیم آنها پذیرفتند و تحمل کردند [ تبلیغ ما بآنها رسید ، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند ] و یاد ما بآنها رسید پس دلهای ایشان بشناسائی و بحدیث ما متوجه گشت ، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی شدند ، اینچنین نبودند ، نه بخدا آنرا تحمل نمی کردند .

سپس فرمود : همانا خدا مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید ( یعنی دانست که سرکشی و نافرمانی کنند و بدوزخ و آتش گرایند ) و بما دستور داد که بآنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره درهم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آنرا بما برگردانیدند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند : جادوگر است ، دروغگوست ، خدا هم بر دلشان مهر نهاد و آنرا از یادشان برد ، سپس خدا زبانشان را بقسمتی از بیان حق گویا ساخت که بزبان میگویند و بدل باور ندارند (مانند سخنانیکه گاهی بعضی از

دفعاً عن أوليائه و أهل طاعته و لو لا ذلك ما عبد الله في أرضه ، فأمرنا بالكف عنهم و الستر و الكتمان فآكتنموا عمّن أمر الله بالكف عنه واستروا عمّن أمر الله بالستر و الكتمان عنه ، قال : ثم رفع يده و بكى و قال : اللهم إن هؤلاء لشردمة قليلون فاجعل محيانا محياهم و مماتنا مماتهم و لا تسلط عليهم عدوّاً لك فتفجعنا بهم ، فانك إن أفجعتنا بهم لم تعبد أبداً في أرضك و صلى الله على نبيّ و آلّه و سلم تسليماً .

کفار و فساق بفتح خدا پرستان و علیه خود گویند ) تا همان سخن از دوستان و فرمانبران خدا دفاعی باشد و اگر چنین نبود ، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی کرد ، و ما مأمور شدیم که از آنها دست برداریم و حقایق را پوشیده و پنهان داریم ، شما هم ( ای گروه شیعه ) از آنکه خدا بدست برداشتن از او امر فرموده ، پنهان دارید و از آنکه بکتمان و پوشیدگی از او دستور داده پوشیده دارید .

راوی گوید : سپس امام دست بدعا برداشت و گریه کرد و فرمود : بار خدایا ایشان ( شیعیان ) مردمی اندک و ناچیزند ، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده ( آنها را با ما در ایمان و عمل صالح و پاداش اخروی شریک گردان ) و دشمن خود را بر ایشان مسلط مکن که ما را بآنها مصیبت زده کنی ، زیرا اگر ما را بآنها مصیبت زده کنی ، هرگز در روی زمین پرستش نشوی و صلی الله علی محمد و آلّه و سلم تسليماً .

شرح - احادیث صعب و مستصعب که در این روایات ذکر شده است ، مانند آیات قرآن و هدایت الهی و مواعظ و عبرتهاست که اگر با گوش شنوا و دلی نرم و روحی مطیع برابر شود ، آمادگی و مجذوبیت و پذیرش پیدا میشود و اگر با دلی سخت و روحی سرکش برخورد کند ، با انکار و تمرد مواجه میشود ، بلکه بر قساوت و طغیان آن میافزاید ، قرآن کریم میفرماید : « از این قرآن آیه‌هایی نازل می‌کنیم که برای مؤمنان شفا و رحمت است و ستمگران را جز خسارت نمیفزاید - ۸۲ سوره ۱۷ - » بنا بر این کلمه صعب و مستصعب در اینجا بسیار مناسب است ، زیرا یکی از معانی لغوی آن تأبیه و سرفرازی مرکوبست از پذیرش هر راکبی ، مانند اسبی که بلند طبعی و آقا منشی دارد و حاضر نیست جز سلطان و رجال مملکت بر او نشینند احادیث اهل بیت عصمت هم در برابر دل‌های سلیم فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل و مؤمنین پاک و با اخلاص و آزموده انس و الفت گرفته ، یکدیگر را چون جان شیرین در بغل میگیرند و در برابر دل‌های سخت و ناپاک که هیچگونه تناسب و سنخیتی در میان نیست ، سازگاری و قبولی هم دیده نمیشود .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید در شوره زار خس

و اما موضوع تفاوت و اختلاف افراد بشر از لحاظ این دو جهت در اصل طینت و فطرت چنانچه در روایت اخیر ذکر شد ، مطلبی است مربوط بمسأله طینت و موضوع جبر و تفویض که قسمتی از آن در جلد اول گذشت : و قسمت دیگرش در جلد سوم بیان میشود انشاء الله تعالی .

## ﴿ باب ﴾

﴿ ما امر النبي صلى الله عليه وآله بالنصيحة لأئمة المسلمين ﴾  
 ﴿ و اللزوم لجماعتهم و من هم ؟ ﴾

۱ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عیسی . عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن أبان بن عثمان ، عن ابن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه وآله خطب الناس في مسجد الخيف فقال : نضر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها وحفظها وبلغها من لم يسمعها ، فرب حامل فقه غير فقيه و رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه ، ثلاث لا يغلّ عليهن قلب امرئ مسلم : إخلاص العمل لله ، و النصيحة لأئمة المسلمين ، و اللزوم لجماعتهم ، فإن دعوتهم محيطه من ورائهم ، المسلمون إخوة تتكافى دماؤهم و يسعى بذمتهم أدناهم .  
 و رواه أيضاً عن حماد بن عثمان ، عن أبان ، عن ابن أبي يعفور مثله و زاد فيه : وهم يد علي من سواهم و ذكر في حديثه أنه خطب في حجّة الوداع بمنى في مسجد الخيف .  
 ﴿ ۱۰۵۰ ﴾ ۲ - محمد بن الحسن ، عن بعض أصحابنا ، عن علي بن الحكم ، عن الحكم بن

\* ( اوامر پیغمبر (ص) در باره خیر خواهی ائمه مسلمین و ملازمت جماعت و معرفی ایشان ) \*  
 ۱ - امام صادق عليه السلام فرمود : پیغمبر صلی الله علیه وآله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود ، خدا یاری کند [ شاد و خرم کند ] بنده ای را که سخن مرا بشنود و در گوش گیرد و حفظ کند و بکسانی که نشنیده اند برساند ، چه بسا حامل ( رساننده ) علمی که خود دانا نیست و چه بسا حامل علمی که بدانتر از خود رساند ( یعنی بسا شنوندگانی پیدا شوند که معنی سخن مرا از رساننده و مبلغ آن سخن بهتر درک کنند ) .

سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت [ کینه توزی ، بدخواهی ] نکند : ۱ - خالص نمودن عمل برای خدا ( عبادت کردن بدون ریا و غرض دنیوی ) . ۲ - خیرخواهی پیشوایان مسلمین ( باطاعت و فرمانبری از آنها ) . ۳ - همراه بودن با جماعت مسلمین ( وجدان نشدن و اختلاف و پراکنندگی ایجاد نکردن ) زیرا دعوت مسلمین افراد پشت سرشان را هم شامل میشود ( پس هر که همراه جماعت باشد در سود آنها شریکست ) مسلمین همه برادرند ، خونشان برابرست ( پس اگر شخص اول آنها کوچکترینشان را بناحق بکشد باید کشته شود ) و پست ترین فردشان در برقراری پیمان نشان کوشش می کند ( یعنی پست ترین فرد مسلمان میتواند در مواد امان نامه هر قراردادی با کفار ، شرکت و دخالت کند و در وفای آن کوشا باشد ) .  
 و همین حدیث را نیز راوی از حماد بن عثمان - تا برسد باین ابی یعفور - نقل کرده و در آنجا این جمله را افزوده است : مسلمین همه یکدستند بالای سردیگران .

۲ - سفیان ثوری بمردی قرشی از اهل مکه گفت : ما را نزد جعفر بن محمد ( امام صادق عليه السلام )

مسکین ، عن رجل من قریش من أهل مکة قال : قال سفیان الثوری : إذهب بنا إلى جعفر بن محمد ، قال : فذهبت معه إليه ، فوجدناه قد رکب دابته ، فقال له سفیان : یا أبا عبد الله حدّثنا بحديث خطبة رسول الله ﷺ في مسجد الخيف ، قال : دعني حتى أذهب في حاجتي فانني قد رکبت فاذا جئت حدّثتك ، فقال : أسألك بقرابتك من رسول الله ﷺ طمًا حدّثتني ، قال : فنزل ، فقال له سفیان : مر لي بدواة وقرطاس حتى أثبتته فدعا به ثم قال : اكتب : بسم الله الرحمن الرحيم خطبة رسول الله ﷺ في مسجد الخيف :

« نصر الله عبداً سمع مقاتلي فوعاها وبلغها من لم تبلغه يا أيها الناس ليلبغ الشاهد الغائب ، فرب حامل فقه ليس بفقيه ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه ، ثلاث لا يغل عليهن قلب امرئ مسلم :

ببر ، آن مرد گوید : او را خدمتش بردم هنگامیکه آنحضرت بر مرکب خویش سوار شده بود . سفیان باو عرضکرد : ای ابا عبدالله ! حدیث سخنرانی پیغمبر صلی الله علیه وآله را در مسجد خیف برای ما باز گو ، فرمود : اکنون که سوار شده ام ، بگذار دنبال کارم بروم ، وقتی آمدم برایت میگویم ، عرضکرد : تقاضا میکنم بحق قرابتی که با پیغمبر صلی الله علیه وآله داری ، برایم بازگو ، حضرت پیاده شد ، سفیان عرضکرد : امر بفرمائید برایم داوت و کاغذی بیاورند [ کیست که برای من دوات و کاغذی بیاورد ؟ ] تا آنرا بنویسم ، حضرت دوات و کاغذ خواست و سپس فرمود بنویس .

### بسم الله الرحمن الرحيم

( خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف ) « خدا خرم و شادان کند ( بلند قدر و نیکو مرتبه سازد ) بنده ای را که سختم بشنود و در گوش گیرد و بکسانیکه نشنیده اند برساند ، ای مردم ! حاضرین بفائین برسانند ، زیرا بسا حامل علمیکه دانشمند نباشد و بسا رساننده علمی که بدانتر از خود رساند . سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند : خالص نمودن عمل برای خدا و خیر خواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت ایشان ، زیرا دعوت مسلمین افراد دنبال سرشان را فرا گیرد . مؤمنین همه برادرند ، خوششان برابر است و یکدستند بر سر دیگران پست ترین آنها بقراردادشان میکوشد . سفیان این حدیث را نوشت و بر امام عرضه کرد ، سپس حضرت سوار شد و من و سفیان آمدیم .

در بین راه سفیان بمن گفت : باش تا در این حدیث نظری کنم ، باو گفتم : بخدا که امام صادق چیزی را بگردنت گذاشت که هرگز از عهده آن بر نیائی گفت : آن چیست ؟ گفتم : اینکه فرمود : سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند : خالص نمودن عمل برای خدا ، این مطلب رامی دانیم ( ولی سپس فرمود ) خیر خواهی پیشوایان مسلمین ، آیا این پیشوایان که خیر خواهی آنها بر ما واجبست کیانند ؟ آیا مقصود معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم و کسانیکه شاهدشان نزد ما پذیرفته نیست و نماز خواندن پشت سرشان جایز نیست میباشد ؟ سپس که فرمود و همراه بودن با

إخلاص العمل لله والنصيحة لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم ، فإن دعوتهم محيطة من ورائهم ، المؤمنون إخوة تتكافى دماؤهم وهم يد على من سواهم يسعى بذمتهم أدناهم» فكتبه سفيان ثم عرضه عليه وركب أبو عبد الله عليه السلام و جئت أنا و سفيان فلما كنا في بعض الطريق قال لي كما أنت حتى أنظر في هذا الحديث ، فقلت له : قد والله ألزم أبو عبد الله رقبته شيئاً لا يذهب من رقبته أبداً فقال : وأي شيء ذلك ؟ فقلت له : ثلاث لا يغفل عليهن قلب امرئ مسلم : إخلاص العمل لله قد عرفناه و النصيحة لأئمة المسلمين ، من هؤلاء الأئمة الذين يجب علينا نصيحتهم ؟ معاوية بن أبي سفيان و يزيد بن معاوية و مروان بن الحكم ؟ و كل من لا تجوز شهادته عندنا و لا تجوز الصلاة خلفهم ؟ و قوله : و اللزوم لجماعتهم فأبي الجماعة ؟ مرجيء يقول : من لم يصل و لم يصم و لم يغتسل من جنابة و هدم الكعبة و نكح أمه فهو على إيمان جبرئيل و ميكائيل ، أو قدرتي يقول : لا يكون ما شاء الله عز و جل و يكون ما شاء إبليس ، أو حروري يتبرأ من علي بن أبي طالب و شهد عليه بالكفر أو جهمي يقول : إنما هي معرفة الله وحده ليس الإيمان شيء غيرها ؟ !! قال :

جماعت مسلمين آیا کدام جماعت از مسلمین است ؟ آیا مقصود مرجئی است که میگوید : کسی که نماز نخواند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادرش نزدیکی کند ، ایمان جبرئیل و میکائیل را دارد ؟ یا قدری است که عقیده دارد آنچه خدای عز و جل خواهد واقع نشود و آنچه شیطان بخواد واقع شود ، یا حروری است که از علی بن ابیطالب علیه السلام بیزاری جوید و بر آن حضرت گواهی بکفر دهد ؟ آیا جهمی است که عقیده دارد هر چه هست ، همان شناختن خدای یکتاست و ایمان چیزی جز این نیست ؟ . سفيان گفت : وای بر تو ، مکر (شیعیان) چه عقیده دارند ؟ گفتم : آنها میگویند : همانا بخدا که علی بن ابیطالب علیه السلام امام و پیشوایی است که خیر خواهیش بر ما لازمست و جماعتی که باید با آنها همراه بود ، خاندان او هستند ، سفيان نوشته را پاره کرد و گفت : این خبر را بکسی نگو .

شرح - سفيان ثوری از اهل سنت و رئیس طایفه صوفیه است که عقیده داشت مانند معاویه و یزید و هشام و منصور پیشوای مسلمینند و گمان میکرد ، سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله بخیر خواهی پیشوایان مسلمین ، آنها را شامل میشود ، ولی چون حقیقت و واقع را از زبان آن مرد شنید ، خیانت باطنی خود را با پاره کردن حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله نشان داد و نیز خیانت دل خود را با برکناری از سه خصلتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اظهار کرد .

و اما راجع بجماعت مسلمین علامه مجلسی (ره) اخباری نقل میکند بدین قرار :

۱ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع بجماعت امتش پرسیدند ، فرمود جماعت امت من اهل حقتند اگر چه کم باشند .

۲ - پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض شد : جماعت امتت کیانند ؟ فرمود : کسانی که بر حقتند اگر چه ده نفر باشند .



و یحک و اى شىء يقولون ؟ فقلت : يقولون : إنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام والله الامام الذي يجب علينا نصيحتته ، و لزوم جماعتهم : أهل بيته ، قال : فأخذ الكتاب فخرقه ، ثمّ : قال لا تخبر بها أحداً .

- ۳ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ و محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد جميعاً ، عن حماد بن عيسى ، عن حريز ، عن بريد بن معاوية ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما نظر الله عزّ وجلّ إلى وليّ له يجهد نفسه بالطاعة لإمامه و النصيحة إلاّ كان معنا في الرفيق الأعلى .
- ۴ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن أبي جميلة ، عن محمد الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من فارق جماعة المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه .
- ۵ - و بهذا الإسناد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من فارق جماعة المسلمين و نكث صفقة الإمام جاء إلى الله عزّ وجلّ أجذم .

### \*( باب )\*

\*( ما يجب من حق الامام على الرعية و حق الرعية على الامام )\*

۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن حماد بن عثمان ، عن أبي حمزة قال : سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الإمام على الناس ؟ قال حقّه عليهم أن يسمعوا

۳ - مردی خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد : سنت و بدعت و جماعت و فرقت را بر ايم توضیح دهید : فرمود : سنت روشی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا گذاشته و بدعت چیز است که بعد از آنحضرت بوجود آمده و جماعت اهل حقند اگر چه کم باشند و فرقت اهل باطلند اگر چه بسیار باشند .

۳ - امام باقر عليه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : خدای عز و جل بسوی دوستش که جان خود را در فرمانبرداری و خیر خواهی امامش بزحمت افکند ، نظر نکند ، جز هنگامیکه در ردیف رفیق اعلی همراه ما باشد .

شرح - رفیق اعلی دسته ای هستند از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران که در بهشت قرین هم باشند و در بالاترین درجات بهشت منزل گیرند .

۴ - امام صادق عليه السلام فرمود : کسیکه بفاصله يك وجب از جماعت مسلمین دوری گزیند ( کوچکترین حدود و احکام اسلام را کنار گذارد ) رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است .

۵ - و فرمود : هر که از جماعت مسلمین دوری گزیند و بیعت امام را بشکند ، دست بریده بسوی خدا رود ؛ ( زیرا دست آلت بیعت است و جزای شکستن بیعت بریدن آنست ) .

\*( حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام )\*

۱ - ابو حمزه گوید : از امام باقر عليه السلام پرسیدم : حق امام بر مردم چیست ؟ فرمود : حق او بر آنها

له و يطيعوا : قلت : فما حقهم عليه ؟ قال : يقسم بينهم بالسوية و يعدل في الرعيّة ، فإذا كان ذلك في الناس فلا يبالي من أخذ ههنا و ههنا .

﴿ ۱۰۵۵ 》 ۲ - محمد بن يحيى . عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن منصور ابن يونس ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام مثله إلا أنه قال : هكذا وهكذا و هكذا يعني [من] بين يديه و خلفه و عن يمينه و عن شماله .

۱ - محمد بن يحيى العطار ، عن بعض أصحابنا ، عن هارون بن مسلم . عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لا تختانوا و لاتكم ، و لاتغشوا هدايتكم ، و لا تجهلوا أئمتكم ، و لا تصدّعوا عن حبلكم فتغشوا و تذهب ريحكم ، و على هذا فليكن تأسيس أموركم ، و الزموا هذه الطريقة ، فانكم لو عاينتم ما عاين من قد مات منكم ممن خالف ما قد تدعون إليه ، لبدرتم و خرّجتم و لسمعتهم و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا ، و قريباً ما يطرح الحجاب .

اینستکه : سخنش را بشنوند و فرمانش برند . عرض کردم : حق مردم بر امام چیست ؟ فرمود : اینکه ( بیت المال را ) میان آنها برابر تقسیم کند و با رعیت بعدالت رفتار کند ، و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت . امام باک ندارد از آنکه کسی این سو و آن سو زند . ( چنانکه امیر المؤمنین عليه السلام این دو اصل را در میان رعیتش جاری نمود و از سر کشی مانند طلحه و زبیر پروا نکرد ، زیرا خدا آنها را کیفر بخشید و بعضی گفته اند : معنی جمله اخیر روایت اینست امامیکه بوظیفه خود عمل کند ، و آن دو اصل را جاری سازد ، احتیاجی بموافقت مردم ندارد ، هر کس بهر راه خواهد برود ، امام در برابر خدا مسؤولیت دیگری ندارد ) .

۲ - ( در روایت دیگری که بعضی از روایتش غیر از روایت آنست ) ابو حمزه همینگونه از امام باقر عليه السلام نقل کرده است جز اینکه ( بجای این سو و آن سو ) گفته است : اینچنین و اینچنین و اینچنین و اینچنین یعنی پیش رو و پشت سر و طرف راست و سمت چپ ، ( ولی پیدا است که از لحاظ معنی فرق ندارد و مقصود از این اطراف و جوانب هم ، جدا شدن از امام و اعداات عقاید مختلف است ) .

۳ - امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : با والیان خود خیانت نورزید و با رهبران خود دغلی نکنید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رسته پیوند خود ( جماعت مسلمین ) پراکنده مشوید که سست شوید و شوکت و دولت شما برود . پایه کارهای شما باید روی این مبنی باشد ، و ملازم این روش باشید ، زیرا اگر شما مشاهده میکردید آنچه را مردگان از شما که مخالف دعوت شما بودند ، مشاهده کردند ، شما هم شتاب میکردید و بیرون میآمدید و فرمان می بردید ( یعنی مردم پیش از شما را بجهاد و اطاعت دعوت کردم ، ولی آنها مخالفت کردند و اکنون عذاب خدا را مشاهده میکنند ، شما هم اگر مشاهده کنید ، بسوی جهاد می- شتابید و فرمان می بردید ) ولی آنچه را آنها مشاهده کردند ، از شما پوشیده شده و بزودی پرده بر داشته

۴ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عبدالرحمن بن حمّاد و غیره ، عن حنان بن سدير الصيرفي قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : نعت إلى النبي صلى الله عليه وآله نفسه و هو صحيحٌ ليس به وجع ، قال : نزل به الرُّوح الأمين ، قال : فنادى صلى الله عليه وآله الصلاة جامعة و أمر المهاجرين و الأنصار بالسلاح و اجتمع الناس ، فصعد النبي صلى الله عليه وآله المنبر فنعى إليهم نفسه ثمّ قال : «أذكر الله الوالي من بعدي على أمتي ، ألا يرحم على جماعة المسلمين فأجلّ كبيرهم ، ورحم ضعيفهم و وقّر عالمهم ، و لم يضرّ بهم فيذلّهم ، و لم يفقرهم فيكفرهم ، و لم يغلّق بابهم دونهم فيأكل قوتهم ضعيفهم و لم يخبزهم في بعوثهم فيقطع نسل أمتي ، ثمّ قال : [ قد ] بلغت و نصحت فاشهدوا . و قال أبو عبدالله عليه السلام : هذا آخر كلام تكلم به رسول الله صلى الله عليه وآله على منبره .

۵ - محمد بن عليّ و غيره ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن رجل ، عن حبيب بن أبي ثابت قال : جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام عسل و تين من همدان و حلوان فأمر

شود ( و شما هم عذاب را مشاهده کنید ) .

۴- سدير صيرفي گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر و فاش داده شد ، در صورتیکه تن درست بود و دردی نداشت - این خبر را جبرئیل آورد - حضرت برای نماز همگانی جار زد و مهاجر و انصار را دستور داد تا سلاح برگیرند ، مردم جمع شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و خبر وفات خود را بآنها داد و سپس فرمود :

خدا را بوالی بعد از خود بیاد می آورم ، از اینکه مبادا بر جماعت مسلمین رحم نکند ، باید بزرگان را احترام کند و بضعیفشان رحم کند و عالیشان را بزرگ شمرد و بآنها زیان نرساند تا خوارشان کند و نیازمندان ناسازد تا از دینشان بدر برد و درخانه خود را بروی آنها نبندد ( و از حال آنها بی خبر نماند ) تا توانای آنها ناتوانشان را بخورد و در لشکر کشی آنها سختی روا ندارد [ همه را در مرزها نگه ندارد ] تا نسل اتم را قطع کند ، سپس فرمود : شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیر خواهی نمودم ، .

امام صادق علیه السلام فرمود : این آخرین سخنی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای منبرش فرمود .

توضیح - علامه مجلسی ( ره ) فرماید : چنانچه از اخبار دیگر استفاده می شود این خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله مفصل و طولانی بوده و آنحضرت فضائل اهل بیتش را در آنجا یاد آور شده است و امام را تعیین فرموده است و چون منافقین پیمان بسته بودند که جانشینی آنحضرت را از خاندانش بگردانند و زمینه فتنه و شورش آماده بود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد مهاجر و انصار سلاح پوشند و بحال آماده باش درآیند .

۵- حبيب بن أبي ثابت گوید : از همدان و حلوان ( شهربست نزدیک بنداد ) برای امير المؤمنين عليه السلام

العرفاء أن یأتوا بالیتامی ، فأمكنهم من رؤوس الأزقاق یلعقونها و هو یقسمها للناس قدحاً ، قدحاً ، فقیل له : یا أمیر المؤمنین ما لهم یلعقونها ؟ فقال : إنّ الإمام أبو الیتامی و إنّما ألعقتهم هذا برعاية الآباء .

۶ - عدهٗ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقي ؛ و علی بن إبراهیم ، عن أبيه جميعاً عن القاسم بن محمد الاصبهاني ، عن سليمان بن داود المتقري ، عن سفیان بن عیینة ، عن أبي عبد الله عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال : أنا أولى بكل مؤمن من نفسه و علی أولى به من بعدي ، فقیل له : ما معنى ذلك ؟ فقال : قول النبي صلى الله عليه وآله من ترك ديناً أو ضياعاً فعلی ، و من ترك مالاً فلورثته ، فالرجل لیست له علی نفسه و لایة إذا لم یکن له مال ، و لیس له علی عیاله أمرٌ و لا نهيٌ إذا لم یجر علیهم النفقة و النبي و أمیر المؤمنین عليهما السلام و من بعدهما ألزمهم هذا ، فمن هناك صاروا أولى بهم من أنفسهم و ما كان سبب إسلام عامّة اليهود إلّا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه وآله و أنّهم أمنوا علی أنفسهم و علی عیالاتهم .

عسل و انجیر آوردند ، حضرت بنقییان و رؤساء أصحابش دستور داد تا یتیمان را حاضر کنند ، سپس سرمشکهای عسل را در اختیار آنها گذاشت تا بلیسند و خود عسلها را قدح ، قدح ، بمردم تقسیم میگرد . بحضورت عرض شد : ای امیر مؤمنان ! چرا باید یتیمان سرمشکها را بلیسند ؟ فرمود : زیرا امام پدر یتیمانست و من بحساب پدرها لیسیدن آنها را بایشان وا گذاشتم .

۶ - امام صادق علیه السلام فرماید : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : من اذهر مؤمنی بخود او سزاوارترم و اولویت دارم و پس از من این سزاواری را علی دارد ، بحضورت عرض شد : معنی این سخن چیست ؟ فرمود : فرمایش خود پیغمبر است که : هر که بمیرد و از خود بدهی یا باز ماندگانی بی سرپرست بجا گذارد بر عهده من است ( که دینش را ادا کنم و از باز ماندگانش سرپرستی نمایم ) و هر که بمیرد و مالی از خود بجا گذارد ، از آن ورثه اوست ، پس هر گاه مردی مالی نداشته باشد ، بر خود ولایت ندارد و چون مخارج عیال خود را نپردازد ، بر آنها حق امر و نهی ندارد ، و پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام و امامان بعد از ایشان بدان ملزم هستند ( که مخارج آنها را بپردازند ) از این روایشان نسبت بخود مردم اولویت دارند . و تنها چیزی که موجب شد همه یهود اسلام آورند ، همین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، زیرا ایشان نسبت بخود و عیالات خود آسوده خاطر شدند . ( زیرا دانستند که نگهداری و کفالت خود آنها اگر بی سرپرست باشند ، و نیز خانواده آنها پس از مرگشان ، اگر مخارج و سرپرستی نداشته باشند ، بعهدہ شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و پس از آن حضرت بعهدہ جانشین اوست ) .

شرح - چون راوی معنی اولویت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت بمردم ندانست ، از امام صادق علیه السلام سؤال کرد . حضرت معنی ولایت را در ضمن مثالی بیان فرمود و توضیح داد . آنچه از مثال

﴿۱۰۶۰﴾ ۷ - عدّهٔ من أصحابنا . عن أحمد بن محمد ، عن علی بن الحکم ، عن أبان بن عثمان عن صباح بن سیابة ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أيما مؤمن أو مسلم مات وترك ديناً لم يكن في فساد ولا إسراف فعلى الإمام أن يقضيه فإن لم يقضه فعليه إثم ذلك ، إن الله تبارك و تعالی يقول : « إنّما الصدقات للفقراء والمساكين » الآية فهو من الغارمین ، و له سهم عند الامام ، فإن حبسه فإثمه عليه .

حضرت استفاده میشود اینستکه : ولایت داشتن شخصی بر دیگری بمعنی اختیار داری و تصرف در امور و حکومت نسبت باوست و ثبوت حق ولایت اشخاص بر دیگران ( با وجود آنکه در اصل حلقه و مقتضای تساوی و عدالت همه افراد بشر برابرند ) جهات و اسباب مختلفی دارد که یکی از آنها انفاق و بذل مالست بدیگران ، مثلاً چون رئیس خانواده بر زن و فرزند و خادمش انفاق میکند و خرجی آنها را میپردازد ، بر آنها ولایت پیدا میکند که تا حدی ایشانرا امر و نهی کند و در برخی از امور مربوط بایشان تصرف و اختیار داری کند ، ولی اگر خودش مالی نداشته باشد که بآنها انفاق کند ، قهراً این ولایت از اوسلب می شود ، تا آنجا که اگر از عهده مخارج خویش هم عاجز باشد ، ولایت و اختیاری که بر خود دارد ، از لحاظ اینکه در انتخاب غذا و لباس و مسکن و پیشه آزاد است ، قهراً از او سلب میشود و بدیگری که باو پرداخت کند ، عطا میشود ، چنانکه حق ولایت برصنار ، در زمان حیات پدر ، برای خود پدر و بعد از وفاتش ، برای وصی یا قیم و یا امامیستکه مخارج آنها را عهده دار است .

و خلاصه از مثالیکه حضرت صادق عليه السلام از قول خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان میکند ، اولاً معنی ولایت دانسته میشود ثانیاً استفاده می شود که چون سرپرستی افراد تهیدست و بی سرپرست بعده پیغمبر و امام علیهم السلام است ، حق ولایت بر آنها هم برای ایشانست ، و البته چنانکه گفتیم ممکن است ولایت را اسباب و جهات زیادی باشد که تکفل مخارج ، یکی از آنهاست .

۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر مؤمن و یا مسلمانی که بمیرد و بدهی داشته باشد که از بابت فساد و اسراف نباشد ، بر امامست که آنها را بپردازد و اگر نپردازد ، گناهش بگردن او است ، همانا خدای تبارک و تعالی می فرماید : « صدقات از آن فقیران و بی چیزانست - تا آخر آیه ۶۰ سوره ۹ - ، و او از قرضدارانست و نزد امام سهمی دارد ( که بعد از فقیران و بی چیزان در آیه شریفه ذکر شده است ) و اگر امام آنها نگهدارد گناهش بر اوست .

توضیح - مقصود از فساد گناهست مانند کسیکه بدهیش بابت آشامیدن شراب و بر گذاری مجالس فسق و فجور باشد ، و اسراف آنستکه : در مخارج زیاد روی کند ، اگر چه در راه مباح باشد ، پس پرداختن این دیون از بیت المال واجب نیست ، و اما اینکه فرمود : اگر امام نپردازد گناهش بگردن او است ، مطلبی است که بصورت فرض محال برای بیان واقع و حقیقت بنحو قضیه شرطیه بیان شده است و هیچگونه اشاره و دلالتی بوقوع آن ندارد ، چنانکه فرموده است : اگر دخترم فاطمه علیها السلام هم دزدی کند ، دستش را میبرم .

۸- علی بن ابراهیم ، عن صالح بن السندي . عن جعفر بن بشير ، عن حنان ، عن ابيه عن ابي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : لا تصلح الامامة الا لرجل فيه ثلاث خصال : ورع يحجزه عن معاصي الله ، وحلم يملك به غضبه ، و حسن الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم .

و في رواية اخرى حتى يكون للرعية كالاب الرحيم .

۹- علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن معاوية بن حكيم ، عن محمد بن اسلم ، عن رجل من طبرستان يقال له : محمد قال : قال معاوية : ولقيت الطبري محمد بعد ذلك فأخبرني قال : سمعت علي بن موسى عليه السلام يقول للمغرم إذا تدين أو استدان في حق - الوهم من معاوية - اجلس سنة فإن اتسع و إلا قضى عنه الإمام من بيت المال .

### ﴿باب﴾

#### ﴿أن الارض كلها للإمام عليه السلام﴾

۱- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن ابي خالد الكابلي ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : وجدنا في كتاب علي عليه السلام « أن الأرض لله يورثها

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود . امامت شایسته نیست ، جز برای مردی که دارای سه خصلت

باشد : ۱- تقوی و ورعیکه او را از نافرمانی خدا باز دارد ، ۲- خویشتن داری که خشمش را با آن کنترل کند . ۳- نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمائش ، تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدری مهربان باشد .

و در روایت دیگر چنین است : تا آنجا که نسبت بر رعیت مانند پدری مهربان باشد .

۹- سهل بن زیاد از معاویه بن حکیم نقل کند ، او از محمد بن اسلم ، او از مردی طبرستانی بنام محمد - معاویه گوید : سپس خودم هم محمد طبری را دیدم او بمن خبر داد که - شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرمود : هر گاه بدهکاری برای راه حقی قرض کرده باشد ، تا یکسال مهلتش دهند ، اگر برایش گشایشی شد ، خودش میپردازد و گرنه باید امام از جانب او از بیت المال بپردازد .

توضیح - مهلت دادن قرضدار را بمدت یکسال بعضی از علماء مستحب و بعضی واجب دانسته اند ، و کلمه تدين یا استدان که در متن روایت ذکر شده است ، هر دو بمعنی قرض گرفتن است ، ولی چون معاویه بن حکیم یادش نبوده که امام هشتم علیه السلام کدامیک از آن دو کلمه را فرموده است ، سهل بن زیاد آن تردید و اشتباه را از او نقل میکند .

#### ﴿همه زمین متعلق با امام عليه السلام است﴾

۱- امام باقر علیه السلام فرمود : در کتاب علی عليه السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله املا کرده و علی عليه السلام نوشته

من یشاء من عباده و العاقبة للمتّقین « أنا و أهل بیتی الذین أورثنا الله الأرض و نحن المتّقون و الأرض کلّها لنا ، فمن أحیا أرضاً من المسلمین فلیعمرها و لیؤدّ خراجها إلی الإمام من أهل بیتی وله ما أکل منها فإن ترکها أو أخر بها و أخذها رجلٌ من المسلمین من بعده فعمرها و أحیایها فهو أحقُّ بها من الذی ترکها ، یؤدّی خراجها إلی الإمام من أهل بیتی و له ما أکل منها حتّی ینظر التّائم من أهل بیتی بالسيف ، فیحویها و یمنعها و یخرجهم منها ، كما حوّاها رسول الله ﷺ و منعها إلا ما کان فی أيدي شیعتنا فإنّه یقاطعهم علی ما فی أيديهم و یترک الأرض فی أيديهم .

است ( دیدیم که : زمین متعلق بخداست و بهر کس از بندگان خویش بخواهد و میگذارد و سر انجام نیک از پرهیزگارانست - ۱۲۸ سوره ۷ - ، من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را بما واگذار کرده و ما ایم پرهیزگاران و همه زمین از آن ماست .

( گویا سپس خود امام باقر علیه السلام فرمود ) هر یک از مسلمین که زمینی را زنده کند ، باید آنرا آباد دارد و خراجش را بامام از خاندان من بپردازد ، و هر چه از آن زمین استفاده کند و بخورد ، حق اوست و اگر زمین را واگذارد و خراب کند و مرد دیگری از مسلمین پس از وی ، آن را آباد سازد و زنده کند او نسبت بآن زمین از کسیکه آن را وا گذاشته سزاوار تر است ، و باید خراجش را بامام از خاندان من بپردازد و هر چه از آن زمین استفاده کند حق اوست ، تا زمانیکه قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود ، آنگاه او زمینها را تصرف کند و از متصرفین جلوگیری نماید و آنها را از آنجا اخراج کند - همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینها را تصرف کرد و از متصرفین جلوگیری نمود - مگر زمینهایی که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام نسبت بآنچه دست ایشانست با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد .

شرح - روایات این باب از جهتی مربوط بمسائل فرعیه و احکام فقهیه شرعیه است ، و از جهتی مربوط باصول مذهب و مناسب کتاب حجّت ، اما از جهت اول فقهاء شیعه رضوان الله علیهم اجمعین ، این موضوع را مبسوطاً و مشروحاً در مطاوی کتب فقهیه ، مانند کتاب احیاء موات ، خمس ، غصب ، جهاد بیان کرده اند و ما را از ذکر آن در این مقام مستغنی داشته اند ، و اما از جهت دوم که مناسب کتاب اصول کافی و مبحث حجّت است تنها همین مقدار است که :

۱- همه زمین از آن خداست .

۲- خدا زمین را بهر که خواهد واگذار میکند .

۳- خدا زمین را با حدود و شرایطی بپیغمبر و امامان علیهم السلام واگذار کرده است .

۴- امامان نسبت بشیعیان خود بشرط آباد ساختن و پرداخت خراج اجازه تصرف داده اند ولی نسبت بدیگران اجازه نداده اند و چون امام قائم علیه السلام ظاهر شود و فرمان روا و مبسوط الید گردد ، آن زمینها را از ایشان بگیرد و خود تصرف کند .

۲ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد قال : أخبرني أحمد بن محمد بن عبدالله عمّن رواه قال : الدنيا وما فيها لله تبارك و تعالی و لرسوله و لنا : فمن غلب على شيء منها فليتق الله ، وليؤد حق الله تبارك و تعالی ، وليبرأ إخوانه ، فإن لم يفعل ذلك فالله ورسوله ونحن برآمنه .

﴿۱۰۶۵﴾ ۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن يزيد قال : رأيت مسمعا بالمدينة و قد كان حمل إلى أبي عبدالله عليه السلام تلك السنة مالا فردّه أبو عبدالله عليه السلام فقلت له : لم ردّ عليك أبو عبدالله المال الذي حملته إليه ؟ قال : فقال لي : إنني قلت له حين حملت إليه المال ، إنني كنت وليت البحرين الغوص فأصبحت أربعمئة ألف درهم و قد جئت بك بخمسةا ثمانين ألف درهم و كرهت أن أحبسها عنك و أن أعرض لها و هي حقك الذي جعله الله تبارك و تعالی في أموالنا ، فقال : أو مالنا من الأرض وما أخرج الله منها إلا الخمس ؟ يا أبا سيار ! إن

در قسمت اول و دوم گمان ندارم هیچ مسلمان بلکه هیچ عاقلی تشکیک و تردید کند و نیاز ببرهان و استدلال داشته باشد : زیرا خدا خود زمین را آفریده و مالک آنست ، و هر مالکی نسبت بملکش حق هر گونه تصرفی را دارد ، و این مطلب از ضروریات و بدیهیات عقلیه است . اما نسبت بموضوع سوم و چهارم ، دلیلش همین روایات و احادیثی است که برخی از آنها در این باب ذکر میشود و با اضافه کردن عصمت و صداقت پینمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نتیجه و مدعا را قطعی و ثابت میکند .

تنها مطلبی که در اینجا مورد گفتگو است اینستکه : زمینهای را که امام علیه السلام بشعیان وا گذاشته و بآنها حق احیاء و آبادی داده است ، مالک آنها خود امامست و مسلمین متصرف ، حق اولویتی پیدا میکنند ، یا آنکه مسلمین در اثر احیاء و آبادی مالک زمین میشوند ؛ البته از ظاهر این روایت چنانکه مرحوم مجلسی گوید : قول اول استنباط میشود ، و در روایت اخیر این باب هم از این مطلب بحثی بمیان میآید .

۲- احمد بن محمد بن عبدالله از یکی از ائمه علیهم السلام نقل می کند که فرمود : تمام دنیا و آنچه در آنست از آن خدای تبارک و تعالی و پیغمبرش و از آن ماست . پس هر که بر قسمتی از دنیا ظفر یابد ، باید از خدا پروا کند و حق خدای تبارک و تعالی را ( از زکاة و خمس و خراج ) ادا کند و با برادرانش نیکی نماید و اگر چنین نکند ، خدا ورسولش و ما از او بیزاریم .

۳- عمر بن یزید گوید : مسمع رادر مدینه دیدم و او در آنسال وجهی را خدمت امام صادق علیه السلام برده و آنحضرت نپذیرفته بود ، من باو گفتم : چرا امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش بردی ، بتو رد کرد ؟ گفت ، چون آن وجه را خدمتش بردم عرض کردم : غواصی دریای بحرین بمن واگذار شده و من چهار صد هزار درهم استفاده کرده ام ، و خمس آن را که ۸۰ هزار درهم است ، برای شما آورده ام . من نخواستم این وجه را که حق شماست و خدای تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده از شما باز دارم و خود تصرف کنم . حضرت فرمود : مگر ما از زمین و آنچه خدا از آن بر آورد حقی جز خمس



الأرض كلّها لنا فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا ، فقلت له : و أنا أحمل إليك المال كلّه ؟ فقال : يا أبا سيار قد طيّبناه لك و أحللناك منه فضمّ إليك مالك ، و كلُّ ما في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محلّون حتّى يقوم قائمنا فيجيئهم طسق ما كان في أيديهم و يترك الأرض في أيديهم و أمّا ما كان في أيدي غيرهم فإنّ كسبهم من الأرض حرامٌ عليهم حتّى يقوم قائمنا ، فيأخذ الأرض من أيديهم و يخرجهم صغرة .

قال عمر بن يزيد : فقال لي أبو سيار : ما أرى أحداً من أصحاب الضياع و لا ممن يلي الأعمال يأكل حلالاً غيري إلّا من طيّبوا له ذلك .

٤ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن أحمد ، عن أبي عبد الله الرّازي ، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبيه ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : أما على الإمام زكاة ؟ فقال : أحلت يا أبا محمد ! أما علمت أنّ الدنيا و الآخرة للإمام يضعها حيث يشاء و يدفعها إلى من يشاء ، جائزٌ له ذلك من الله ، إنّ الإمام يا أبا محمد لا يبيت ليلة أبداً و لله في عنقه حقٌّ يسأله عنه .

نداریم ؟ ! ای ابا سيار ! همه زمین از آن ماست ، پس آنچه خدا از آن بر آورد متعلق بماست .  
من بحضورت عرض کردم : من همه آن وجوه را خدمت شما خواهم آورد . فرمود : ای ابا سيار ! ما آنرا برای تو روا ساختیم و حلال نمودیم ، مالت را بگیر . و نیز هر زمینی که در دست شیعیان ماست ، برای ایشان حلالست تا زمانیکه قائم ما قیام کند ، آنحضرت قسط خراج را از ایشان بگیرد و زمین رادر دستشان باقی گذارد ، ولی زمینهاییکه در دست غیر شیعیانست ، استفاده ئیکه از آن میکنند ، برای ایشان حرامست ، تا زمانیکه قائم ما قیام کند ، و زمین را از دست ایشان بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند .  
عمر بن یزید گوید : ابو سيار بمن گفت : من از صاحبان ملك و کارمندان آن ، جز خودم کسی را نمی بینم که حلال بخورد ، مگر کسانیکه ائمه آنرا برای او حلال کرده باشند .

٤- ابو بصیر گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : آیا بر امام زكاة نیست ؟ فرمود : سخن محالی گفتمی ، ای ابا محمد ! مگر نمیدانی که دنیا و آخرت از آن امامست و او آن را هر کجا خواهد نهد و بهر که خواهد دهد ، این حق برای او از جانب خدا روا گشته ، ای ابا محمد ! همانا امام شیی نیست که بخوابد و برای خدا در گردن او حقی باشد که از آن مورد باز خواست گردد .

توضیح - از این روایت پیداست که خدای تعالی دنیا را بامام بخشیده و او را مالک آن ساخته و اختیار آخرت را با او تفویض فرموده است ( راجع بدنیا در حدیث ۱۰۶۳ و راجع بآخرت در حدیث ۵۱۷ گذشت ) پس اگر دادن زكاة بر امام واجب باشد ، لازم آید مالی که باید بعنوان زكاة پرداخت شود در عین این که ملك امامست ، ملك فقرا هم باشد و این امر محالست . ولی چون خدا دنیا را بامام عطا

۵ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن عبدالله بن أحمد ، عن علي بن النعمان ، عن صالح بن حمزة ، عن أبان بن مصعب ، عن یونس بن ظبیان أو المعلى بن خنيس قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : مالکم من هذه الأرض؟ فتبسّم ، ثم قال : إن الله تبارک و تعالی بعث جبرئیل عليه السلام و أمره أن یخرق بابهامه ثمانية أنهار في الأرض ، منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشاش و مهران و هو نهر الهند و نیل مصر و دجلة و الفرات ، فما سقت أو استقت فهو لنا و ما کان لنا فهو لشیعتنا و لیس لعدوئنا منه شيء إلا ما غصب علیه و إننا لنفی أوسع فيما بین ذه إلى ذه - یعنی بین السماء و الأرض - ثم تلا هذه الآية : « قل هي للذین آمنوا في الحياة الدنيا (المغضوبین علیها) خالصة (لهم) يوم القيامة » بلاغصب .

کرد ، و باو اختیار داد بهر کس خواهد بدهد ، امام علیه السلام هم اصل و سر چشمه منافع دنیا را که زمین است بشیعیا نش بخشید ، بشرط پرداخت حقوق واجبه ، و از اینجا معلوم گردد که شیعیان نسبت بزمین حق اولویت پیدا کنند نه آنکه مالک آن شوند ، چنانچه در حدیث ۱۰۶۳ گفته شد ، زیرا اگر قائل بملکیت شویم ، همان امر محال مذکور پیش آید . و نیز از این حدیث میتوان استنباط کرد که آنچه را ائمه علیهم السلام ، از اموال خود بعنوان زکاة بفقرا میپرداخته اند (اگر معلوم شود که باین عنوان میپرداخته اند) بر آنها واجب نبوده است ، بلکه برای رعایت حال فقرا و مراعات احسان و اکرام بوده ، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده : چگونه من شبی سیر بخوابم و در اطرافم شکمهای گرسنه باشند !؟

۵ - یونس بن ظبیان و یامعلی بن خنيس است که گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : شما از این زمین چه دارید ؟ حضرت لبخندی زد و فرمود : همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و باو دستور داد با انگشت ابهامش هشت نهر در زمین بکند : از جمله آنهاست ، سیحان و جیحان [ جیحون ] که همان نهر بلخست و خشوع که نهر شاش [ شوش ] است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجلة و فرات ، پس آنچه آب دهد و آب گیرد ( از دریا و خشکی ) از آن ماست ، و آنچه از آن ماست متعلق بشیعیان ماست و دشمن ما را از آن بهره ای نیست ، جز آنچه بزور و ناحق گیرند . ولی دوست ما در گشایشی است فراختر از میان این و آن - یعنی زمین و آسمان - ( زیرا تمام خشکی و دریا از آن ماست و ما آنرا برای شیعه خود مباح ساخته ایم ) سپس این آیه را تلاوت فرمود : « بگو این چیزها در زندگی دنیا متعلق بکسانی است که ایمان آورده ( ولی دیگران بزور از آنها گرفته اند ) و در روز قیامت مخصوص ( ایشان ) است ۳۲ سوره ۷ - ، بدون غصب و زوری ( چنانچه تمام نعمتها و مواهب الهی را ، در دنیا مؤمن و کافراز آن استفاده می کنند ، ولی در آخرت مخصوص مؤمنانست و چون کافر منع و واهب حقیقی خود را نمیشناسد و از او فرمان نمیبرد ، تصرف او در آن نعم غاصبانه باشد ) .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : کندن و حفر آنها را با انگشت جبرئیل از باب استعاره تمثیلیه است و مقصود اینست که ، این آنها بقدرت خدا خلق شده اند ، سپس هفت نهری را که روایت از جمله هشت نهر

۶ - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن عيسى ، عن محمد بن الريان قال : كتبت إلى العسكري عليه السلام جعلت فداك روي لنا أن ليس لرسول الله صلى الله عليه وآله من الدنيا إلا الخمس ، فجاه الجواب : إن الدنيا وما عليها لرسول الله صلى الله عليه وآله .

۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن محمد بن رفاعه ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : خلق الله آدم و أقطعه الدنيا قطيعة ، فما كان لآدم عليه السلام فلرسول الله صلى الله عليه وآله و ما كان لرسول الله فهو للأئمة من آل محمد عليهم السلام .

﴿ ۱۰۷۰ ۸ - محمد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ؛ و علي بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً عن ابن أبي عمير ، عن حفص بن البختري ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن جبرئيل عليه السلام كرى برجله خمسة أنهار و لسان الماء يتبعه : الفرات و دجلة و نيل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت أو سقي منها فلإمام و البحر المطيف بالدنيا [للإمام] .

☆ علي بن إبراهيم ، عن السري بن الربيع قال : لم يكن ابن أبي عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئاً و كان لا يرغب إتيانه ، ثم إنقطع عنه و خالفه و كان سبب ذلك أن أبا مالك الحضرمي كان أحد رجال هشام و وقع بينه و بين ابن أبي عمير ملاحاة في شيء من الإمامة ، قال ابن أبي

شمرده و نام برده با اختلافاتی که لنویسن و دیگران در ضبط و معنی آنها دارند ذکر می کنند ، آنکه با کمک کلمه استمقت تمام آبهای روی زمین را داخل می کند و مشمول این روایت می داند .

۶ - محمد بن ریان گوید : بامام عسکری ( حضرت هادی ) علیه السلام نوشتم : قربانت . برای ما روایت کرده اند که : پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا جز خمس حقی ندارد ، جواب آمد که ، جهان و آنچه روی آنست از پیغمبر صلی الله علیه و آله است .

۷ - امام باقر علیه السلام فرماید : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : خدا آدم را آفرید و دنیا را با او وا گذاشت ، پس آنچه از آن آدم علیه السلام بوده ، متعلق بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آنچه متعلق بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ، از آن امامان ازال محمد علیهم السلام است .

۸ - امام صادق علیه السلام فرمود : جبرئیل علیه السلام با پای خویش پنج نهر حفر کرد که زبانه آب در پی آن می آمد ( تا نهر کننده شد آب جاری گشت ) : فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ ، پس آنچه آب دهد ، و از آنها آب خورد ( ماده آب جهان و زمینهای آب گیر ) از آن امام است و دریای فراگیرنده دنیا ( آبهایی که خشکی را فرا گرفته است ) از آن امامست .

\* سری بن ربیع گوید : ابن ابی عمیر کسی را ( در علم و فضل ) برابر هشام بن حکم نمیدانست و روزی از رفتن نزد او باز نمی ایستاد ، تا آنکه با او اختلافی پیدانمود و از او قطع رابطه کرد ، و علتش این بود که میان ابو مالک حضرمی که با هشام رابطه داشت با ابن ابی عمیر در موضوعی راجع بامامت مشاجره شد

عمیر : الدُّنیا کلّها للإمام عليه السلام علی جبهه الملك وأنه أولى بها من الذين هي في أيديهم ؛ و قال أبو مالك : [ ليس ] كذلك أملاك الناس لهم إلا ما حكم الله به للإمام من الفيء و الخمس و المغنم فذلك له و ذلك أيضاً قد بيّن الله للإمام أين يضعه و كيف يصنع به ، فتراضيا بهشام ابن الحكم و صاراً إليه ، فحكم هشام لأبي مالك علی ابن أبي عمیر فغضب ابن أبي عمیر و هجر هشاماً بعد ذلك .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ سيرة الامام في نفسه و في المطعم و الملبس اذا ولي الامر ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن حماد ، عن حميد و جابر العبدي قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إن الله جعلني إماماً لخلقته ، ففرض عليّ التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء الناس ، كي يقتدي الفقير بفقري و لا يطغى الغنى غناه .

ابن ابی عمیر گفت : تمام دنیا ملک امامست و او از کسانی که دنیا را بتصرف دارند ، سزاوارتر است و ابو مالک گفت : چنین نیست ، املاک مردم متعلق بخود آنهاست ، مگر آنچه را که بحکم خدا از آن امام گشته است مانند فیء و خمس و غنیمت که متعلق بامامت و آن را نیز خدا دستورداد که امام علیه السلام بکی باید بدهد و چگونه مصرف کند .

این مشاجره را نزد هشام بن حکم بردند و هر دو باو راضی شدند ، هشام موافق ابو مالک و مخالف ابن ابی عمیر رأی داد ، لذا ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن با هشام قطع رابطه کرد .  
شرح - اگر چه تمام دنیا ملک امام است و خدا باو واگذار فرموده ، لیکن امام علیه السلام آنرا برای شیعیان خود مباح فرموده و هیچگاه در املاک تصرفی مردم دخالت نمی کند و جز از فیء و خمس و غنیمت برای استفاده شخصی خود تصرف نمی کند ، و از مردم مطالبه نمی نماید ، حتی از کفار و غیر شیعیان تا زمان قیام حضرت قائم ، ائمه علیهم السلام چیزی مطالبه نمی کنند و مأمور بسکوت میباشند ، بنا بر این ممکن است نزاع و مشاجره میان ابن ابی عمیر و ابو مالک لفظی بوده باشد ، و راجع بفیء در آخر این کتاب بتفصیل بیان میشود .

#### ﴿ روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش ﴾

۱ - امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : خدا مرا پیشوای خلقتش قرار داد ، و بر من واجب ساخت که درباره خود و خوراک و نوشابه و پوشاکم ، مانند مردم ضعیف و مستمند ، بر خود تنگ گیرم ، تا فقیر از فقر من پیروی کند و ثروتمند بوسیله ثروتش سرکش و طغیان ننماید .

۲ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حماد بن عثمان ، عن المعلی بن خنیس قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام يوماً : جعلت فداك ، ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النعيم فقلت : لو كان هذا إليكم لعشنا معكم ، فقال : هيهات يا معلی أما والله أن لو كان ذاك ما كان إلا سياسة الليل و سياحة النهار و لبس الخشن و أكل الجشب ، فزوي ذلك عنّا فهل رأيت ظلامه قطّ صیرها الله تعالی نعمة إلا هذه ؟ .

۳ - علی بن محمد ، عن صالح بن أبي حماد ؛ و عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد و غیرهما بأسانید مختلفه فی احتجاج امیر المؤمنین عليه السلام علی عاصم بن زیاد حين لبس العباء و ترك الملاة و شكاه أخوه الربیع بن زیاد إلى امیر المؤمنین عليه السلام أنه قد غمّ أهله و أحزن ولده بذلك ، فقال امیر المؤمنین عليه السلام . علی بن عاصم بن زیاد ، فجیء به ، فلمّا رآه عبس فی وجهه ، فقال له : أما استحييت من أهلك ؟ اما رحمت ولدك ؟ أترى الله أحلّ لك الطیبات و هو یكره

توضیح - مقصود از امور مربوط بخود ، کارهای شخصی و کسب و مملکت داری امامست که مانند متکبران خود خواه نباشد که درهمه کارها بنوکران و خدمتگزاران دستور میدهند بلکه مانند فقرا و ناتوانان زندگی کند ، تا فقرا از او پیروی کنند ، یعنی بفقر و تنگدستی خود ، راضی و خرسند شوند و ثروتمندان با خود بگویند : اگر ثروت ما به فضیلت بود ، خدا آنرا پیشوای ما عطا می کرد .

۲ - معلی بن خنیس گوید : روزی با امام صادق علیه السلام عرض کردم : آل فلان ( بنی عباس ) و نعمتهائی را که دارند بیاد آوردم و با خود گفتم : اگر این نعمت برای شما میبود ، ما هم با شما در عیش و خوشی بودیم ، فرمود : هیهات ، ای معلی ! اگر چنین میبود ( و ما حکمفرما بودیم ) برای ما جز نکهبانی شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبرد رشت و خوراک سخت و بی خورش ، چیزی نبود ، از این رو آن امر از ما برکنار شد . آیا تودیده‌ئی که هرگز خدا ی تعالی بردن حقی را جز این نعمت قرار دهد ؟ ( یعنی تعجب اینجاست که بنی عباس حق ما را غضب کرده ، بر مسند ما نشسته‌اند ، ولی در حقیقت ظلم آنها نسبت به ما نعمتی است برای ما ، زیرا که نکهبانی شبانه و تلاش روزانه را از گردن ما ساقط نموده است ) .

۳ - زمانی که عاصم بن زیاد عبا پوشید و جامه نرم را بیرون کرد و برادرش ربیع بن زیاد ، شکایت او را خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آورد که او همسرش را غمگین نموده و فرزندانش را اندوهناک ساخته حضرت فرمود : عاصم را نزد من آورید ، او را خدمتش آوردند ، چون حضرت او را دید ، چهره درهم کشید و فرمود : از همسرت خجالت نکشیدی ؟ بفرزندانت رحم نکردی ؟ گمان میکنی که خدا چیزهای خوب و پاکیزه را برای تو حلال کرده و نمیخواهد از آنها استفاده کنی ، تو نزد خدا پست تر از آنی ، مگر خدا نمیفرماید : « خدا زمین را برای استفاده مردم نهاد که در آن میوه و نخل غلافدار است - ۱۱ سوره ۵۵ ، مگر خدا نمیفرماید : « دو دریا را . گذاشت که بهم برسند ، میانشان حائلی است که بهم تجاوز نکنند

أخذك منها ، أنت أهون على الله من ذلك ، أو ليس الله يقول : « و الأرض وضعها للإنسان فيها فأكفه و النخل ذات الأكماء » أو ليس [الله] يقول : « مرج البحرين يلتقيان » بينهما برزخ لا يبغيان - إلى قوله - يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ، فبالله لا يتدال نعم الله بالفعال أحب إليه من إبتداله لها بالمقال ، وقد قال الله عزّ وجلّ : « و أمّا بنعمة ربك فحدث » فقال : عاصم يا أمير المؤمنين فعلى ما اقتضت في مطعمك على الجشوبة و في ملبسك على الخشونة ؟ فقال : ويحك إن الله عزّ وجلّ فرض على أئمة العدل أن يقدروا أنفسهم بضغفة الناس ، كيلا يتبينغ بالفقير فقره ، فألقى عاصم بن زياد العباء و لبس الملاء .

﴿ ۱۰۷۵ 〉 ۴ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبيه ، عن محمد بن يحيى الخزاز ، عن حماد بن عثمان قال : حضرت أبا عبد الله عليه السلام وقال له رجل : أصلحك الله ذكرت أن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس الخشن ، يلبس القميص بأربعة دراهم و ما أشبه ذلك و نرى عليك اللباس الجديد ، فقال له : إن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر [عليه] و لو لبس مثل ذلك اليوم شهر به ، فخير لباس كل زمان لباس أهله ، غير أن قائمنا أهل البيت عليهم السلام إذا قام لبس ثياب علي عليه السلام و سار بسيرة علي عليه السلام .

تا آنجا که فرماید : - از آنها لؤلؤ و مرجان بیرون میشود - ۲۲ سوره ۵۵ - بخدا سوگند که بکار بردن نعمت های خدا را با عمل ، نزد او محبوبتر است از بکار بردن آنها را با گفتار ( یعنی شکر عملی بهتر از شکر قوی است و شکر قوی آنستکه نعمت های خدا را بیاد آورد و بزبان شکر کند ) در صورتیکه خدای عزوجل میفرماید : « و اما نعمت پروردگارت را بازگو - ۱۱ سوره ۹۳ - » بنا بر این شکر عملی لازم تر و محبوبتر است .

عاصم گفت : یا امیرالمؤمنین ! پس چرا خود شما بخورد سخت و پوشاک درشت ، اکتفا نموده ای؟ فرمود : وای بر تو !! همانا خدای عزوجل بر پیشوایان عدالت واجب ساخته که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند ، تا فقر و تنگدستی ، فقیرا ازجا بدر نبرد . عاصم بن زیاد عبا را کنار گذاشت و جامه نرم دربر کرد .

۴ - حماد بن عثمان گوید : در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی بآنحضرت عرض کرد **أصلحك الله** ، شما فرمودی که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس زبر و خشن دربر میکرد و پیراهن چهار درهمی میپوشید و مانند اینها ، در صورتی که برتن شما لباس نو می بینیم ، حضرت باو فرمود : همانا علی ابن ابیطالب علیه السلام آن لباسها را در زمانی میپوشید که بد نما نبود ، و اگر آن لباس را این زمان میپوشید ببدی انگشت نما میشد ، پس بهترین لباس هر زمان ، لباس مردم آن زمانست ، ولی قائم ما اهلبیت علیهم السلام زمانیکه قیام کند ، همان جامه علی عليه السلام را پوشیده و بروش علی عليه السلام رفتار کند . ( زیرا آنحضرت هم حکمفرمایی و زمامداری کند و وظیفه امام علیه السلام در زمان حکومتش اینستکه خود را در ردیف مردم فقیر آورد ) .

### ﴿باب نادر﴾

۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله ، عن أيوب ابن نوح قال : عطس عليه السلام يوماً وأنا عنده ، فقلت : جعلت فداك ما يقال للإمام إذا عطس ؟ قال : يقولون : صلى الله عليك .

۲ - محمد بن يحيى ، عن جعفر بن محمد قال : حدثني إسحاق بن إبراهيم الدينوري عن عمر بن زاهر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سأله رجل عن القائم يسلم عليه با مرة المؤمنین؟ قال : لا ذاك اسم سمى الله به أمير المؤمنین عليه السلام ، لم يسم به أحد قبله و لا يتسمى به بعده إلا كافر ، قلت : جعلت فداك كيف يسلم عليه ؟ قال : يقولون : السلام عليك يا بقیة الله ، ثم قرأ « بقیة الله خير لكم إن كنتم مؤمنین » .

### ﴿باب نادر﴾

توضیح - مرحوم کلینی در هروردی از کتاب کافی که «باب نادر» میفرماید ، مقصودش ذکر روایات متفرق و پراکنده است که تحت یک عنوان گرد نیاید .

۱ - ایوب بن نوح گوید : روزی خدمت امام علیه السلام بودم که آنحضرت عطسه کرد ، من عرض کردم قربانت ، چون امام عطسه کند ، چه باید گفت ؟ فرمود : میگویند : صلی الله عليك (رحمت خدا بر تو باد) .

توضیح - ایوب بن نوح ، از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است ، ولی چون بیشتر روایاتش از امام هادی علیه السلام است ظاهر اینستکه این روایت هم از آنحضرت باشد .

۲ - عمر بن زاهر گوید : مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که با امام قائم بعنوان امیر مؤمنان سلام میکنند ؟ فرمود : نه ، آن نام را خدا مخصوص امیر المؤمنین (علی بن ابیطالب) علیه السلام نموده ، پیش از او کسی بدان نام ، نامیده نشده و بعد از او هم جز کفر آن نام را بر خود نهند . عرض کردم : قربانت پس چگونه بر او سلام کنند ؟ فرمود : میگویند : السلام عليك يا بقیة الله ، سپس این آیه را قرائت فرمود : « اگر مؤمن هستید بقیة الله برای شما بهتر است - ۸۶ سوره ۱۱ - » .

توضیح - آیه شریفه بعد از آیه ایستکه از کم فروشی و فسادکاری در زمین نهی میکند ، لذا مفسرین کلمه بقیة الله را بمقداری از حلال که خدا بدون کم فروشی برای مردم باقی میگذارد ، تفسیر کرده اند . و بعضی گفته اند : باقی گذاردن خدا نعمتش را برای شما از کم فروشی بهتر است و برخی گفته اند : اطاعت خدا از گرد آوردن دنیا بهتر است ، ولی از این روایت پیداست که مقصود باقیمانده از حجج خدا و کسی است که دنیا از برکت وجود او باقیمانده است ، بنا بر این تفریع بر فساد در زمین است نه بر کم فروشی . و چنانچه در سابق گفتیم آیات شریفه قرآن از تعدد معانی امتناع و تأبی ندارد .

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عمر قال : سألت أبا الحسن عليه السلام لم سمى أمير المؤمنين عليه السلام ؟ قال : لأنّه يميّهم العلم ، أما سمعت في كتاب الله « ونمير أهلنا » .

و في رواية أخرى قال : لأنّ ميرة المؤمنين من عنده ، يميّهم العلم .

۴ - علي بن إبراهيم ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي الربيع القرّاز عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : لم سمى أمير المؤمنين ؟ قال : الله سمّاه و هكذا أنزل في كتابه « و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرّيتهم و أشهدهم على أنفسهم ألست بربكم » و أنّ محمداً رسولی و أنّ علياً أمير المؤمنين .

### ﴿ باب ﴾

﴿ فيه نكت و نطف من التنزيل في الولاية ﴾

﴿ ۱۰۸۰ ﴾ ۱ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن بعض

۳ - احمد بن عمر گوید : از حضرت ابوالحسن عليه السلام پرسیدم ، چرا آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامیده شد ؟ فرمود : زیرا او مؤمنین را طعام علمی میدهد . مگر نشنیده‌ای که خدا در کتابش میفرماید : « و ما خانواده خود را طعام میدهم - ۶۴ سوره ۱۲ - » .

و در روایت دیگر است که فرمود : زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست ، او بآنها خوراک دانش میدهد .

توضیح - مار ، میمیر بمعنی طعام دادن و آذوقه خوب برای خانواده تهیه کردندست ، بنا بر این کلمه امیر صیغه متکلم وحده از فعل مضارعست که در اثر کثرت استعمال لقب آنحضرت گشته است مانند تابط شرأ و ممکن است مقصود از روایت این باشد که حکام و زمامداران دیگر که امیر مردم هستند غذای جسمی و خواربار و آذوقه معاش آنها را منظم میکنند و در دسترس آنها میگذارند تا زندگی حیوانی آنها اداره شود ولی حکومت علی علیه السلام علاوه بر جنبه معاش مردم از نظر غذای روحی و زندگی علمی و معنوی افراد مورد توجه است و اختصاص بمؤمنین هم دارد ، زیرا تنها ایشانند که از علوم آنحضرت استفاده می‌کنند .

۴ - جابر گوید : بامام باقر علیه السلام عرض کردم : وجه تسمیه امیرالمؤمنین چیست ؟ فرمود : خدا باو این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده : « چون پروردگارت از پسران آدم ، از پشتهایشان ، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرد که مگر نه اینستکه من پروردگار شما هستم - ۱۷۲ سوره ۷ - » و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است ؟

﴿ در این باب نکته‌ها و برگزیده‌هاییست از قرآن در باره ولایت ﴾

توضیح - مرحوم کلینی در این باب ۹۲ روایت ذکر میکند که مربوط بآیات قرآن کریم است ، در



أصحابنا ، عن حنان بن سدير ، عن سالم الحنطاط قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : أخبرني عن قول الله تبارك و تعالی : « نزل به الروح الأمين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين » قال : هي الولاية لأمر المؤمنين عليهم السلام .

۲ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن الحكم بن مسكين ، عن إسحاق بن عمار عن رجل ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل : « إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان إنه كان ظلوماً جهولاً » قال : هي ولاية أمير المؤمنين عليه السلام .

مورد تأویل بولایت ائمه عليهم السلام، آیات مزبور هر يك از نظر تفسیر ومعنی ظاهر مفادش غیر از آنچه بیست که در این روایات تأویل شده است ، ولی چنانچه بارها تذکر داده ایم مقام تأویل و معنی باطنی قرآن غیر از تفسیر ومعنی ظاهری آنست ، در عین اینکه هر دو معنی و گاهی هفتاد معنی از یک آیه استفاده میشود ولی تفسیر ومعنی ظاهری آیات ، برای استفاده عموم مردم است . و تأویل و باطنش باید از منابع وحی و زبان ائمه معصومین عليهم السلام اخذ شود و کسی را حق تصرف و مداخله در آن ناحیه نیست ، زیرا تأویل آیات شریفه از مرز نصوص و ظواهر ألفاظ مقامی عالیتر دارد و مخصوص کسانیست که قرآن در خانه آنها نازل شده و مأمور بتبلیغ آن گشته اند . و چون روایات این باب از نظر تأویل آیات شریفه بیان میشود ، ما هم در ترجمه و توضیح از همان نظر پیروی کرده و تفسیر ومعنی ظاهری آیات را بکتاب تفاسیر محول میکنیم ، مگر در بعضی از موارد که فهم تأویل مربوط بتفسیر باشد .

۱ - سالم حنطاط گوید : با امام باقر علیه السلام عرض کردم : بمن خبر دهید از قول خدای تبارک و تعالی : « جبرئیل قرآنرا ببلغت عربی واضح بر دل تو فرود آورد ، تا از بیم دهندگان باشی ۱۹۴ سوره ۲۶ - » فرمود : آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است .

توضیح - یعنی قرآن که برای بشارت و انداز مردم نازل شده است ، جز با ولایت علی علیه السلام که بمعنی معرفت و دوستی و پیروی آنحضرتست به نتیجه نرسد ، زیرا قرآن کتایبست صامت و آنرا مفسر و مبینی لازمست که معنی واقعی و حقیقیش را باز گوید و گفتار و رفتارش قرین و همدوش قرآن باشد و او همان امیر المؤمنین علیه السلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با قرآن قرین فرموده .

۲ - مردی گوید : امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل : « ما امانت را باسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، آنها از برداشتنش سرباز زدند و از آن بترسیدند ، و انسان آنرا برداشت ، همانا انسان ستم پیشه و نادانست - ۷۲ سوره ۳۳ - » فرمود : آن امانت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است ، توضیح - راجع بتفسیر آیه شریفه ومعنی ظاهری امانت و عرضه و حمل آن ، مرحوم مجلسی هفت قول از مفسرین بیان میکند که چنانکه گفتیم مناسب مقام تفسیر است ، سپس معنای هشتم را مطابق این روایت ذکر میکند که مراد با امانت منصب امامت و خلافت کبری الهیه است و مراد بحملش ادعای ناحق آنست و مراد

۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن أبي زاهر ؛ عن الحسن بن موسى الخشاب ، عن علي بن حسان ، عن عبدالرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « [و] الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بَظُلْمٍ » قال : بما جاء به محمد صلى الله عليه وآله من الولاية و لم يخلطوها بولاية فلان و فلان ، فهو الملبس بالظلم .

۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن الحسن بن نعيم الصحاف قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَمِنْكُمْ كَافِرٌ » فقال : عرف الله إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها ، يوم أخذ عليهم الميثاق في صلب آدم عليه السلام وهم ذرّ .

۵ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « يوفون بالندرة » الذي أخذ عليهم من ولايتنا .

۶ - **﴿ ۱۰۸۵ ﴾** محمد بن إسماعيل . عن الفضل بن شاذان ، عن حماد بن عيسى ، عن ربعي بن عبدالله ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « ولو أنهم أقاموا التوراة و الإنجيل و ما أنزل إليهم من ربهم » قال : الولاية .

بانسان ابوبكر است ، و اخبار بسيارى در اين زمينه وارد شده است .

۳ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل . « كسانيكه ايمان آوردند و ايمان خود را بستم نيامیختند - ۸۱ سوره ۶ - ، فرمود : یعنی بولايتی که محمد صلی الله علیه و آله آنرا آورده ايمان آوردند و آنرا بولايت فلان و فلان نیامیختند ، که آن ايمان آمیخته بستم است .

توضیح - مفسرين گفته اند : مقصود ازستم شرك و گناه كبره است . ولی از نظر تأویل در اين روايت بدوست داشتن فلان و فلان غير از امير المؤمنين بيان شده است .

۴ - حسن بن نعيم صحاف گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل « برخی از شما مؤمن و برخی کافرند - ۲ سوره ۶۴ - ، پرسيدم ، فرمود : روزیکه مردم بصورت مور در صلب آدم عليه السلام بودند ، خدا ايمان و کفر آنها را بولايت ما شناخت ( پس ولايت ما را در هر کس دید مؤمنش دانست و در آنکه نديد کافرش شناخت ) .

توضیح - آيه شريفه در قرآن چنين است ، هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن و گویا تقديم و تأخير در اینجا از اشتباهات نساخ است .

۵ - حضرت ابوالحسن عليه السلام درباره قول خدای عزوجل « بنذروفا میکنند - ۶ سوره ۲۶ - ، فرمود : بنذریکه از آنها پيمان گرفته شد و آن ولايت ماست ، وفا میکنند .

۶ - امام باقر عليه السلام در باره قول خدای عزوجل « و اگر آنها تورات و انجيل و آنچه را از پروردگارشان بر آنها نازل شده پيا دارند - ۶۶ سوره ۵ - ، فرمود : آنچه نازل شده ولايت است .

۷ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن منسى ، عن زرارة ، عن عبدالله بن عجلان ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « قل لا أسألكم عليه أجرأ إلا المودة في القربى » قال : هم الأئمة عليهم السلام .

۸ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن أسباط ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل : « ومن يطع الله ورسوله ( في ولاية علي [ وولاية ] الأئمة من بعده ) فقد فاز فوزاً عظيماً » هكذا نزلت .

۹ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن النضر ، عن محمد بن مروان رفعه إليهم في قول الله عز وجل : « وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله » في علي و الأئمة « كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا » .

۱۰ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن السيارى ، عن علي بن عبدالله قال : سأله رجل عن قوله تعالى : « فمن اتبع هداي فلا يضل ولا يشقى » قال : من قال بالأئمة واتبع أمرهم و لم يجز طاعتهم .

﴿ ۱۰۹۰ ۱۱ ﴾ - الحسين بن محمد ، عن علي بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله رفعه في قوله تعالى : « لا أقسم بهذا البلد » و أنت حل بهذا البلد و والد و ما ولد » قال : أمير المؤمنين و ما ولد من الأئمة عليهم السلام .

۷ - امام باقر عليه السلام در باره قول خدايتعالى : « بگو من از شما برای پيغمبرى مژدى بجز مودت خويشاوندان نميخواهم - ۲۳ سوره ۴۲ - » فرمود : خويشاوندان ائمه عليهم السلام هستند .

۸ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خداى عزوجل « وهرکه اطاعت خدا ورسولش کند (راجع بولايت على وولايت امامان بعد از او ) بكاميابى بزرگى رسیده است - ۷۱ سوره ۳۳ - » فرمود : اينگونه نازل شده است . ( گویا مراد اينستکه مقصود از اطاعت خدا ورسول ، ولايت على وائمه عليهم السلام است ) .

۹ - يکى از ائمه عليهم السلام در باره قول خداى عزوجل چنین فرموده است : « و شما حق نداشتيد رسول خدا را آزار دهيد - ۵۳ سوره ۳۳ - » ( نسبت بعلی وائمه ) « مانند آن کسان که موسى را آزار کردند و خدا او را از آنچه در باره اش گفتند تبرئه نمود - ۶۹ سوره ۳۳ - »

۱۰ - مردى از امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالى : « هرکس ازهدايت من پيروي کند گمراه نشود و بدبخت نکرده - ۱۲۳ سوره ۲۰ - » پرسيد ، حضرت فرمود : يعنى هرکس بائمه معتقد باشد و از فرمانشان پيروي کند و از اطاعتشان بيرون نرود .

۱۱ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالى : « سوگند باين شهر ، در حالیکه تو در آن جاى دارى ، سوگند پيدر و فرزندانیکه پديد آورد - ۳ سوره ۵۰ - » فرمود : پدر و فرزندان اميرالمؤمنين و فرزندان

۱۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن اُورمة و محمد بن عبدالله ، عن علي بن حسان ، عن عبد الرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تعالى : « و اعلموا أنّما غنمتم من شيء فإنّ لله خمسهُ و للرّسول و لذئ القربى » قال : أمير المؤمنين و الأئمّة عليهم السلام .

۱۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن عبدالله بن سنان قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « و ممّن خلقنا أئمة يهدون بالحقّ و به يعدلون » قال : هم الأئمّة .

۱۴ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن اُورمة ، عن علي بن حسان ، عن عبد الرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « هو الَّذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب » قال أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمّة « و اُخر متشابهات » قال : فلان و فلان « فأما الذين في قلوبهم زيغ » أصحابهم و أهل ولايتهم « فيتبّعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله إلاّ الله و الرّاسخون في العلم » أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمّة عليهم السلام .

۱۵ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن مثنى ، عن عبدالله بن عجلان

او هستند که ائمه عليهم السلام باشند .

۱۲ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدايتعالی : « بدانيد که هر چه غنيمت گيريد ، پنج يك آن از آن خدا و پيغمبر و خويشاوندان و ، و ، و است - ۴۰ سوره ۸ - ، فرمود : خويشاوندان امير المؤمنين و ائمه عليهم السلام اند .

۱۳ - ابن سنان گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خداى عز و جل « از کسانی که آفریده ايم جماعتی هستند که بحق هدايت می يابند و بدان باز ميگردند - ۱۸۰ سوره ۷ - ، پرسيدم ، فرمود ايشان ائمه هستند .

۱۴ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدايتعالی : « او کسی است که اين کتاب را بر تو نازل کرده از آنجمله آيه هائی است محکم که اصل کتاب است » فرمود : آنها امير المؤمنين عليه السلام و ائمه هستند « و ديگر آيه هائیست متشابه » فرمود : اينها فلان و فلان هستند ، « و اما آنها که در دلشان انحرافى هست ، يعنى اصحاب و دوستان فلان و فلان » از اين کتاب آنچه را متشابه است ، برای فتنه جوئى و بقصد تأويل پروى ميکنند ، در صورتیکه تأويل آن را جز خدا و ريشه داران در علم نمی دانند - ۷ سوره ۳ - ، ريشه داران در علم ، امير المؤمنين و ائمه عليهم السلام اند .

توضيح - علامه مجلسی (ره) توجهاتى بطور احتمال برای اين روايت بيان ميکند و در آخر ميگويد اين حديث خود از متشابهاتست که جز خدا و ريشه داران در علم معنى آنرا ندانند .

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « أم حسبتم أن تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة » يعني بالمؤمنين الأئمة عليهم السلام ، لم يتخذوا الولاة من دونهم

﴿ ۱۰۹۵ 》 ۱۶ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن صفوان ، عن ابن مسكان ، عن الحلبي ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « وإن جنحوا للسلم فاجنح لها » [قال] قلت : ما السلم ؟ قال : الدخول في أمرنا .

۱۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « لتر كبن طبقاً عن طبق » قال : يا زرارة أو لم تر كب هذه الأئمة بعد نبيها طبقاً عن طبق في أمر فلان وفلان وفلان .

۱۸ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن حماد بن عيسى ، عن عبدالله بن جندب قال : سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله عز وجل : « ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون » قال : إمام إلى إمام .

۱۹ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب ، عن محمد بن النعمان

۱۵ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالى : « مگر پنداشتيد رها ميشويد ، و خدا كسانى از شما را كه جهاد کرده و غير خدا و رسولش و مؤمنين پناهى نكرفته اند ، معلوم نداشته است - ۱۷ سوره -۹- مقصود از مؤمنين ( مجاهد ) ائمه عليهم السلام اند كه جز خدا و رسولش و مؤمنين پناهى نكرفته اند .

۱۶- حلبى گوید : از امام صادق عليه السلام درباره قول خدايتعالى : « و اگر بمسالمت ميل كردند تو نيز بدان ميل كن - ۶۱ سوره - ۸ - » پرسيدم مسالمت چيست ؟ فرمود : وارد شدن در امر ولايت ماست . ( يعنى اگر مناققين پيشنهاد كردند كه ولايت ما و امر تشيع را پذيرند ، تو هم از آنها پذير ، اگر چه بدانى در باطن كينه و نفاق دارند ) .

۱۷- امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالى : « طبقه ايرا بعد از طبقه ديگر مرتكب شويد ۱۹ سوره - ۸۴ - » فرمود : اى زاره ! مگر اين امت بعد از پيغمبر خود طبقه ايرا بعد از طبقه ديگر نسبت بامر فلان و فلان و فلان مرتكب نشد ؟ ( يعنى اين امت هم قدم خود راجاى قدم امتهائى سابق گذاشت و بعد از پيغمبر خویش خليفه برحق را رها كرد و دنبال گوساله و سامرى و فلان و فلان رفت ) .

۱۸- عبدالله بن جندب گوید : حضرت ابوالحسن عليه السلام راجع بقول خداى عزوجل : « ما اين گفتار را براى ايشان پى در پى كرديم ، شايد متذكر شوند . ۵۱ سوره - ۲۸ - » فرمود : امامى را بامامى ديگر پيوستيم ( تازمين از حجت خالى نماند و مردم را عذر و بهانه نئى نباشد ) .

۱۹- امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالى : « بگوئيد بخدا و آنچه بسوى ما نازل شده ايمان

عن سلام ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا» قال : إنّما عنى بذلك علياً عليه السلام وفاطمة و الحسن و الحسين و جرت بعدهم في الأئمة عليهم السلام ، ثمّ يرجع القول من الله في الناس فقال : « فإن آمنوا (يعني الناس) بمثل ما آمنتم به (يعني علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة عليهم السلام) فقد إهتدوا و إن تولّوا فإنّما هم في شقاق » .

۲۰ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن مثنى ، عن عبدالله بن عجلان ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «إنّ أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا» قال : هم الأئمة عليهم السلام و من اتبعهم .

﴿۱۱۰۰﴾ ۲۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عائذ ، عن ابن اُذينة ، عن مالك الجهني قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : قوله عزّ و جلّ : « و اُوحى إليّ هذا القرآن لأنذرکم به و من بلغ » قال ، من بلغ أن يكون إماماً من آل محمد فهو ينذر بالقرآن كما أنذر به رسول الله صلى الله عليه و آله و سألناه .

آوردیم ، فرمود : مقصود از این خطاب علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین است ، و پس از ایشان در باره ائمه علیهم السلام جاریست ، سپس گفتار خدا متوجه مردم میشود و میفرماید : « پس اگر ایمان آوردند ( یعنی مردم) بآنچه شما ایمان آورده اید (مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام اند) هدایت یافته اند و اگر روگردان شدند ، ایشان در راه خلاف و دشمنی هستند - ۱۳۱ سوره ۲ - » .

۲۰ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدایتعالی : « سزاوارترین مردم بابراهیم ، کسانی هستند که از او پیروی کرده و این پیغمبر و کسانی هستند که ایمان آوردند - ۶۷ سوره ۳ - » فرمود : ایمان آوردگان ائمه علیهم السلام و پیروان ایشانند .

۲۱ - مالک جهنی گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : خدای عز و جل (از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله) میفرماید : « این قرآن بمن وحی شد تا بوسیله آن شما و هر که را باو میرسد بیم دهم - ۲۰ سوره ۶ - » فرمود : یعنی هر کس از آل محمد که بدرجه امامت برسد بوسیله قرآن بیم می دهد چنانکه رسول خدا با آن بیم داد .

توضیح - بیشتر مفسرین کلمه و من بلغ را بضمیر آنذرکم عطف دانسته و گفته اند مقصود از آن غائبین و معدومین در زمان پیغمبرند صلی الله علیه و آله ، پس مقصود از آیه اینستکه : پیغمبر صلی الله علیه و آله بوسیله قرآن شما حاضرین و کسانی را که بعداً می آیند بیم می دهد ، یعنی کیفر و عقابیکه قهراً بر اعمال آنها مترتب میشود ، بایشان ابلاغ میکند ، ولی طبق تأویلیکه امام عليه السلام در این روایت میفرماید ، و من بلغ بضمیر مرفوع آنذر معطوفست و مقصود اینستکه : پیغمبر و هر امامیکه بدرجه امامت رسد بوسیله قرآن مردم زمان خود را بیم می دهد .

۲۲ - عدّه من أصحابنا . عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن مفضل بن صالح عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جل : « و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي و لم نجد له عزماً » قال عهدنا إليه في محمد و الأئمة من بعده ، فترك و لم يكن له عزم أنهم هكذا و إنما سمّي اولوا العزم اُولي العزم لأنّه عهد إليهم في محمد و الأوصياء ، من بعده و المهدي و سيرته و أجمع عزمهم على أن ذلك كذلك و الإقرار به .

۲۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن جعفر بن محمد بن عبد الله ، عن محمد بن عيسى القمي ، عن محمد بن سليمان ، عن عبد الله بن سنان ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « و لقد عهدنا إلى آدم من قبل » كلمات في محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة عليهم السلام من ذرّيتهم « فسي » هكذا و الله نزلت على محمد عليه السلام .

۲۴ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن النضر بن شعيب ، عن خالد بن مادي عن محمد بن الفضل ، عن الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : أوحى الله إلى نبيّه عليه السلام : « فاستمسك بالذي أوحى إليك إنك على صراط مستقيم » قال : إنك على ولاية علي و علي هو الصراط المستقيم .

۲۲ - امام باقر عليه السلام در باره قول خدای عزوجل « از پیش بآدم سفارشی کردیم ، او فراموش کرد و برایش آهنگ پایداری ندیدیم - ۱۱۵ سوره ۲۰ - » فرمود : یعنی درباره محمد و امامان بعد از او بوی سفارش کردیم ، او ترك نمود و تصمیم نگرفت که ایشان چنانند و پیغمبر اینکه اولوا العزم نامیده شدند ، از اینجهت است که خدا در باره محمد و اوصیاء بعد از او ، خصوصاً درباره حضرت مهدی و روش او با ایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند که مطلب چنین است و اعتراف نمودند .

توضیح - گویا مقصود آیه شریفه نسبت بحضرت آدم اینستکه : او بدان مطلب اهمیت بسیاری نداد و مانند پیغمبران اولوا العزم اظهار شادی و مسرت نکرد ، با وجود اینکه بدان سزاوار بود ، و این خود ترك اولائی بود که از او صادر شد ، و گرنه مقام عصمت و نبوتش مانع از اینستکه در باره او قائل شویم وحی خدا را نپذیرفته و بقضاء او راضی نگشته است - مرآت ص ۳۱۷ - .

۲۳ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی فرمود : « از پیش بآدم سفارش کردیم » ( کلماتی را در باره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل ایشان علیهم السلام ) و او فراموش کرد ، بخدا اینچنین بر محمد نازل شد .

۲۴ - امام باقر عليه السلام فرمود : خدا به پیغمبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد : « آنچه بسویت وحی شده چنگک زن ، همانا تو براهی راست هستی - ۴۲ سوره ۴۳ - » یعنی : تو بولایت علی هستی و علی همان راه راست است .

۲۵ - علی بن ابراهیم ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبيه ، عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان ، عن منخل ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله هكذا : « بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله ( في علي ) بغياً » .

۱۱۰۵ \* ۲۶ - و بهذا الإسناد ، عن محمد بن سنان ، عن عمار بن مروان ، عن منخل ، عن جابر ، قال : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد هكذا : « وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا ( في علي ) فأتوا بسورة من مثله » .

۲۷ - و بهذا الإسناد ، عن محمد بن سنان ، عن عمار بن مروان ، عن منخل ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : نزل جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وآله بهذه الآية هكذا : « يا أيها الذين آمنوا الكتاب آمنوا بما نزلنا ( في علي ) نوراً مبيناً » .

۲۸ - علي بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي طالب ، عن يونس بن بكّار ، عن أبيه ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام « و لو أنهم فعلوا ما يوعظون به ( في علي ) لكان خيراً لهم » .

۲۵ - امام باقر عليه السلام فرمود : جبرئيل عليه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه وآله اینچنین نازل کرد : « چه بداست آنچه خود را بآن فروختند ، که بدانچه خدا ( در باره علی ) نازل کرده از روی ستم منکر شدند . - ۹۰ سوره ۲ - » ( یعنی کلمه فی علی را که در مصاحف نیست ، جبرئیل بعنوان تنزیل یا تأویل ، آورده است .

۲۶ - جابر گوید : جبرئیل علیه السلام این آیه را ، این چنین بر محمد نازل کرد : « و اگر از آنچه بر بنده خویش ( در باره علی علیه السلام ) نازل کرده ایم بشک اندرید ، سوره ای مانندش بیاورید - ۲۲ سوره ۲ - » .

۲۷ - امام صادق علیه السلام فرمود : جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه وآله اینگونه نازل کرد : « ای کسانی که شما کتاب داده اند ، بآنچه ( در باره علی ) نازل کرده ایم که نوری آشکار است ایمان آورید - ۴۷ سوره ۴ - » .

توضیح - مقصود اینست که کلمه فی علی که در قرآن نیست جبرئیل آورده است ولی صدر و ذیل آیه هم در قرآن باین صورت نیست ، بلکه صدر آن در آیه ۴۷ و ذیلش در آیه ۱۷۴ است ، و گویا در این خیر چیزی افتاده و کلمه فی علی در هر دو آیه بوده است .

۲۸ - امام باقر علیه السلام ( در باره این آیه ) فرمود : « اگر آنها آنچه را ( در باره علی ) پندشان دادند ، بجا آورند ، برایشان بهتر است - ۶۶ سوره ۴ - » .



۲۹ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشاء ، عن منثی الحنّاط ، عن عبدالله بن عجلان ، عن أبي جعفر عليه السلام : في قول الله عزّ و جلّ « يا أيّها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافّة و لاتتبعوا خطوات الشیطان إنّہ لکم عدوّ مبین » قال : فی ولایتنا .

۳۰ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن عبدالله بن إدريس ، عن محمد بن سنان ، عن المفضل بن عمر قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : قوله جلّ و عزّ : « بل تؤثرون الحیاة الدنیا » قال : ولایتهم « و الآخرة خیر و أبقى » قال : ولایة أمير المؤمنین عليه السلام « إنّ هذا لفي الصحف الأولى » صحف إبراهيم و موسى .

﴿ ۱۱۱ 〉 ۳۱ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن حسان ، عن محمد بن عليّ ، عن عمار بن مروان ، عن منحلّ ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : « أفکلما جاء کم (محمد) بما لا تهوی أنفسکم (بموالاة عليّ) فاستکبرتم ففريقاً (من آل محمد) کذبتم و فريقاً تقتلون » .

۳۲ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن عبدالله بن إدريس ، عن محمد بن سنان عن الرضا عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ : « کبر علیّ المشرکین (بولاية عليّ) ما تدعوهم إليه » یا محمد من ولایة عليّ هكذا في الكتاب مخطوطة .

۲۹ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « ای کسانیکه ایمان آورده اید ، همگی در راه مسالمت وارد شوید ، و بدنبال شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است - ۲۰۸ سوره ۲۰ - » فرمود : یعنی در ولایت ما (وارد شوید) .

۳۰ - مفضل بن عمر گوید : این قول خدای جل و عز را با امام صادق علیه السلام عرض کردم : بلکه زندگی دنیا را بر گزیدند ، فرمود : یعنی ولایت آنها (پیشوایان باطل) را در آخرت بهتر و پایدارتر است ، فرمود : یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام « این در کتابهای نخستین ، کتابهای ابراهیم و موسی هست - آخر سوره ۸۷ - » .

۳۱ - امام باقر علیه السلام (در باره این آیه) فرمود : « آیا هر گاه بیاورد (محمد) برای شما چیزی را که دلخواه شما نیست (از دوستی علی) شما گردنکشی کنید ، پس دسته می (از آل محمد) را تکذیب کنید و دسته می را بکشید ؟ - ۸۷ سوره ۲ - »

۳۲ - امام رضا علیه السلام در باره این قول خدای عزوجل فرمود : « گران آمد بر مشرکین (نسبت بولایت علی) آنچه ایشانرا بسویش خوانی ۱۳ سوره ۴۲ ، ای محمد ! که آن ولایت علی است (حاصل اینکه تو مشرکین را بولایت علی میخوانی و تحمل این مطلب بر ایشان گرانست) در کتاب اینگونه نوشته شده .

توضیح - ممکن است مقصود از کتاب ، کتاب کلی و جامعی باشد که نزد خداست ، مانند لوح

۳۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن هلال ، عن أبيه ، عن أبي السفاتج ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله جل و عز : « الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله » فقال : إذا كان يوم القيامة دعي بالنبي صلى الله عليه وآله و بأمر المؤمنين و بالأئمة من ولده عليه السلام فيُنصبون للناس فإذا رأتهم شيعةهم قالوا : « الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله » يعني هدانا الله في ولاية أمير المؤمنين والأئمة من ولده عليه السلام .

۳۴ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن أورمة ؛ و محمد بن عبدالله ، عن علي بن حسان ، عن عبدالله بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « عمّ يتساءلون عن النبأ العظيم » قال : النبأ العظيم الولاية ، و سألته عن قوله « هنالك الولاية لله الحق » قال : ولاية أمير المؤمنين عليه السلام .

۳۵ - علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « فأقم وجهك للدين حنيفا » قال : هي الولاية .

﴿ ۱۱۱۵ ﴾ ۳۶ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن إبراهيم الهمداني يرفعه

محمود يا چیزی نظیر آن ، چنانکه در آیه لارطب ولا یابس الافی کتاب مبین هم چنین تفسیر کرده اند .

۳۳ - امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز « ستایش خدائی را که ما را باین (نعمت) راهنمایی کرد و اگر خدا ما را راهنمایی نمیکرد ، ما راه نمی یافتیم - ۴۳ سوره ۷ - » فرمود : چون روز قیامت شود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان او را بخوانند و آنها برای (رسیدگی بحساب و شفاعت) مردم منصوب شوند ، چون شیعیان نشان آنها را ببینند ، گویند : « ستایش خدائی را که ما را باین (نعمت) رهبری کرد و اگر خدا ما را رهبری نمیکرد ، هدایت نمی شدیم » یعنی خدا ما را بولایت امیر المؤمنین و امامان از فرزندانش علیهم السلام رهبری فرمود .

۳۴ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی : « از چه می پرسند ؟ از آن خیر بزرگ ؟ - ۲۰ و ۱ سوره ۷۸ - » فرمود : خیر بزرگ ولایت است ، و از حضرت پرسیدم این آیه را در آنجاست ولایت برای خدا برحق - ۴۴ سوره ۱۸ - » فرمود : ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است .

۳۵ - امام باقر علیه السلام در باره قول خدایتعالی : « توجه خود را با اعتدال بسوی دین بدار ۳۰ سوره ۳۰ - » فرمود : آن ولایت است .

۳۶ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی « ما در روز قیامت ترازوهای عدالت در میان نهیم - ۴۷ سوره ۲۱ - » فرمود : آن ترازوها پیغمبران و اوصیاء ایشان علیهم السلامند .

إلى أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «و نضع الموازين القسط ليوم القيامة» قال: الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام.

۳۷ - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد ، عن محمد بن جمهور ، عن محمد بن سنان ، عن المفضل بن عمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى : « ائت بقرآن غير هذا أو بدله » قال : قالوا : أو بدل علياً عليه السلام .

۳۸ - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن الحسن القمي عن إدريس بن عبدالله ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الآية « ما سلككم في سقر » قالوا لم نك من المصلين » قال : عنى بها لم نك من أتباع الأئمة الذين قال الله تبارك و تعالى فيهم : « و السابقون السابقون أولئك المقربون » أما ترى الناس يسمون الذي يلي السابق في الحلبة « مصلّي ، فذلك الذي عنى حيث قال : ( لم نك من المصلين ) لم نك من أتباع السابقين .

۳۷ - مفضل بن عمر گوید : از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی : « قرآن دیگرى بیاور یا این را عوض کن - ۱۵ سوره ۱۰ - » فرمود : میگویند یا علی را عوض کن . توضیح - طبق این روایت ، مقصود مشرکین و منافقین این بود که اگر میخواهى ما بتو ایمان آوریم آیا تیکه راجع بفضیلت علی عليه السلام است عوض کن ، یعنی فضیلت دیگران را بجای او بگذار یا اصلاً قرآنى بیاور غیر این قرآن .

۳۸ - ادريس بن عبدالله گوید : از امام صادق عليه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم : « چه چیز شما را بدوزخ کشانید ؟ گویند : ما نماز گزار نبودیم - ۲ - سوره ۷۴ - » فرمود : مقصود اینست که : پیروی نکردیم از امامانیکه خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است . « و پیشروان پیشرو ، آنهايند مقربان - ۱۱ - سوره ۵۶ - » مگر نمی بینى که مردم اسبى را که در مسابقه پشت سر سابق است مصلی نامند ؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید « ما از مصلین نبودیم » یعنی پیرو پیشروان نبودیم .

شرح - از جمله مسابقاتیکه با شرط بندى در شرع اسلام جایز است ، مسابقه اسب دوانى است ، بدین ترتیب که میدانى را با ابتداء و انتهاء معلوم ، برای مسابقه تعیین میکنند ، سپس اسبان همگی در يك آن از ابتداء میدان شروع بدویدن میکنند ، و هر اسبى که زودتر بآخر میدان رسد ، هجلى نام دارد و وجه شرط و گروگان متعلق بصاحب او است ، گاهى ممکن است برای اسبهاى دوم و سوم و پائین تر هم وجه کمتری تعیین کنند ، ولى در هر حال آن اسبان را در عربى نام مخصوصى است بترتیبى که فراهانى در کتاب نصاب السببان خود گفته است :

بترتیب نامیست آسان نه مشکل

ده اسبند در تاختن هر یکی را

۳۹ - أحمد بن مهران ، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسني . عن موسى بن محمد ، عن یونس ابن یعقوب ، عن ذکره ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل : « و أن لو استقاموا على الطريقة لأسقيناهم ماء غدقاً » يقول : لأشربنا قلوبهم الإیمان و الطريقة هي ولاية علي بن أبي طالب والأوصياء عليهم السلام .

۴۰ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن فضالة بن أيوب ، عن الحسين بن عثمان ، عن أبي أيوب . عن محمد بن مسلم قال : سألت : أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » فقال : أبو عبد الله عليه السلام استقاموا على الأئمة واحداً بعد واحد « تنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون » .

﴿ ۱۱۳۰ ﴾ ۴۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن محمد بن

مجلی مصلى مسلى وتالی	چه مرتاح و عاطف خطی و مؤمل
لطیم و سکیت ارب حاجت عرق خوی	قواد است قلب و جنان و حشا دل

چنانچه از این شعر پیدا است اسباب اول نامش **مجلی** و اسب دهم نامش **سکیت** است و بقیه شعر سوم راجع بمعنی لغات دیگر است ، ولی در نامگذاری و وجه تسمیه بعضی از اسباب اختلافاتی در کتب فقه و لغت ذکر شده است ، چنانچه اسب اول را سابق هم میگویند . امام صادق عليه السلام هم در این روایت اسب اول را سابق و اسب دوم را **مصلی** بیان نموده و معنی مقصود را طبق این اصطلاح بیان فرموده است ، زیرا سابقون در سوره واقعه بائمه علیهم السلام تفسیر شده است و **مصلی** هم طبق اصطلاح این مسابقه ، بمعنی پیرو و دنبال و دومین است ، پس معنی آیه اینست که ، بهشتیان از دوزخیان پرسند برای چه بدوزخ درآمدید ؟ جواب گویند : برای اینکه از امامان خود پیروی نکردیم ، و این تأویل بسیار مناسب است با معنی لغوی و اصطلاحی لفظ **مصلی** و هم با تفسیری که مفسرین در معنی آیه گفته اند ، زیرا نماز گزاردن با پیروی از ائمه بوجود می آید و کامل می شود .

۳۹ - امام باقر عليه السلام درباره قول خدای عزوجل : « اگر آنها بر این طریقه استقامت ورزند ، آبی فراوانشان دهیم - ۱۶ سوره ۷۲ - » فرمود : خدا میفرماید : ایمان را در دلشان جایگزین کنیم ، و طریقه همان ولایت علی بن ابیطالب و اوصیاء او علیهم السلام است .

۴۰ - محمد بن مسلم گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل « کسانی که گفتند : پروردگار ما خداست و سپس استقامت ورزیدند - ۳۰ سوره ۴۱ - » پرسیدم ، امام عليه السلام فرمود : یعنی آنها که بر ولایت امامان یکی پس از دیگری استقامت کردند . « فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بیم مدارید و غم نخورید و بیبهری که وعده یافته اید شادمان باشید » .

۴۱ - ابو حمزه گوید : از امام باقر عليه السلام قول خدایتعالی را : « بگو شما را فقط يك اندرز میدهم

الفضیل ، عن ابي حمزة قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى : « قل إنّما أعظكم بواحدة » فقال : إنّما أعظكم بولاية علي عليه السلام هي الواحدة التي قال الله تبارك و تعالى : « إنّما أعظكم بواحدة » .

۴۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن اُورمة و علي بن عبدالله ، عن علي بن حسان ، عن عبدالرحمن بن كثير ، عن ابي عبدالله عليه السلام في قول الله عز و جل « إنّ الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفراً » « لن تقبل توبتهم » قال : نزلت في فلان و فلان و فلان ، آمنوا بالنبي صلى الله عليه و آله و سلم في أوّل الأمر و كفروا حيث عرضت عليهم الولاية حين قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم : من كنت مولاه فهذا علي مولاه ، ثم آمنوا بالبيعة لأمير المؤمنين عليه السلام ثم كفروا حيث مضى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، فلم يقرّوا بالبيعة ، ثم ازدادوا كفراً بأخذهم من بايعه بالبيعة لهم فهؤلاء لم يبق فيهم من الإيمان شيء .

۴۳ - و بهذا الإسناد ، عن ابي عبدالله عليه السلام في قول الله تعالى : « إنّ الذين ارتدوا و اعلى أديبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى » فلان و فلان و فلان ، ارتدوا عن الإيمان في ترك ولاية أمير المؤمنين عليه السلام قلت : قوله تعالى : « ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله سنطيعكم

۴۶ - سورة ۳۴ - « پرسیدم ، فرمود : یعنی تنها شما را بولایت علی علیه السلام اندرز میدهم ، ولایت علی همان یک اندرزی است که خدای تبارک و تعالی میفرماید : « فقط یک اندرز شما میدهم » .

۴۲ - امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عز و جل : « آنها که مؤمن شده و باز کافر شدند ، سپس مؤمن شده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند ، هرگز توبه آنها پذیرفته نگردد - ۱۳۷ - سورة ۴ - » فرمود : این آیه درباره فلان و فلان و فلان ( خلفاء ثلاثه ) نازل شده که در اول امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون ولایت ( علی علیه السلام ) بآنها عرضه شد ، انکار کردند ، همان زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است ، سپس بوسیله بیعت کردن با امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آوردند ، و بعد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت کافر شدند ، و بر بیعت خود پایداری نکردند ، سپس بوسیله بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند ، بر کفر خود افزودند ، پس در ایشان اثری از ایمان باقی نماند .

توضیح - آخر آیه شریفه لم یکن الله لیغفر لهم است که بجای آن جمله لن تقبل توبتهم ذکر شده ، و این جمله در آیه ۹۰ - سورة آل عمران است ، ولی از لحاظ معنی فرق ندارد .

۴۳ - امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : « کسانی که پس از آنکه هدایت برایشان روشن شده بعقب برگشتند - ۲۵ - سورة ۴۷ - » فرمود : ایشان فلان و فلان و فلان هستند که با ترک گفتن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از ایمان برگشتند . راوی گوید من عرض کردم : خدای تعالی فرماید : « این

فی بعض الأمر « قال : نزلت و الله فیہما و فی أتباعہما و هو قول الله عزّ و جلّ الَّذی نزل بہ جبرئیل علیّ علیہ السلام : « ذلك بأنهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله ( فی علیّ علیہ السلام ) سنطیعکم فی بعض الأمر » قال : دعوا بنی اُمیّة إلى میثاقهم ألا یصیروا الأمر فینا بعد النبیّ و لا یعطونا من الخمس شیئاً و قالوا إن أعطیناهم إیّاه لم یحتاجوا إلى شیء ، و لم یبالوا أن لا یكون الأمر فیهم ، فقالوا : سنطیعکم فی بعض الأمر الَّذی دعوتمونا إلیه و هو الخمس ألا نعطیهم منه شیئاً و قوله « کرهوا ما نزل الله » و الَّذی نزل الله ما افترض علی خلقه من ولایة امیر المؤمنین علیّ علیہ السلام و کان معهم أبو عبیدة و کان کاتبهم ، فأنزل الله « أم أبرموا أمراً فإنا مبرمون » أم یحسبون أننا لا نسمع سرّهم و نجواهم - الآیة - .

۴۴ - و بهذا الإسناد ، عن ابي عبد الله علیہ السلام فی قول الله عزّ و جلّ : « و من یرد فیہ با لحد بظلم » قال : نزلت فیهم حیث دخلوا الکعبة فتعاهدوا و تعاقدوا علی کفرهم و جحودهم بما نزل فی امیر المؤمنین علیّ علیہ السلام ، فألحدوا فی البیت بظلمهم الرسول و ولیّه فبُعداً للقوم الظالمین .

بدانجهت بود که آنها بکسانی که آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند ، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد ، فرمود : بخدا این آیه درباره آندو نفر ( اولی و دومی ) و پیروان ایشان نازل شده است . و آن قول خدای عز و جل است که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده : « این بدان جهت بود که آنها بکسانی که آنچه را خدا نازل کرده ( در باره علی علیه السلام ) ناپسند دارند ، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد ،

سپس امام فرمود : آنها بنی امیه را بییمان خود دعوت کردند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امر امامت را در خاندان ما نگذارند ، و از خمس چیزی بما ندهند ، و گفتند اگر خمس را بآنها دهیم بچیزی احتیاج نخواهند داشت و از نبودن امر امامت در میان آنها باک ندارند ، بنی امیه بآنها گفتند : ما شما را در بعضی از آنچه دعوتمان میکنید اطاعت میکنیم و آن موضوع خمس است که بآنها چیزی ندهیم .

و اینکه خدا فرماید : « آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند » آنچه را خدا نازل کرده ، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است که بر خلقش واجب ساخته و ابو عبیدة همراه آنها و کاتب پیمان نامه ایشان بود خدا ( درباره پیمان سری آنها این آیه ) نازل فرمود : « بلکه کاری را استوار کردند ، همانا ما استوار کنانیم یا پندارند که ما نهان و رازشان را نمیشنویم - تا آخر آیه ۸۰ سوره ۴۳ - . »

۴۴ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل : « و هر که خواهد در آنجا از روی ستم تجاوزی کند - ۱۵ سوره ۲۲ - ، فرمود : این آیه درباره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفرو انکار خود نسبت بآنچه درباره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده ، با یکدیگر پیمان و قرارداد بستند ، پس در کعبه بوسیله ستمی که نسبت بپیغمبر صلی الله علیه و آله و ولیش کردند : تجاوز نمودند . دوری از رحمت خدا ستمگران را باد .

۴۵ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن أسباط ، عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ : « فستعلمون من هو في ضلال مبین » یا معشر المكذّبین حيث أنبأتكم رسالة ربّي في ولاية علي عليه السلام و الأئمة عليهم السلام من بعده ، من هو في ضلال مبین ؟ کذا أنزلت و في قوله تعالى : « إن تلووا أو تعرضوا » فقال : إن تلوا الأمر و تعرضوا عمّا أمرتم به « فإن الله كان بما تعملون خبيراً » و في قوله : « فلنديننّ الذين كفروا ( بترکهم ولاية أمير المؤمنين عليه السلام ) عذاباً شديداً ( في الدنيا ) و لنجزينهم أسوأ الذي كانوا يعملون » .

﴿ ۱۱۳۵ ﴾ ۴۶ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد . عن علي بن أسباط ، عن علي بن منصور عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن الوليد بن صبيح ، عن أبي عبدالله عليه السلام « ذلك بأنّه إذا دُعي الله وحده ( و أهل الولاية ) كفرتم » .

۴۷ - علي بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن خالد ، عن محمد بن سليمان ، عن أبيه ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تعالى : « سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ( بولاية علي ) ليس له دافع » ثمّ قال : هكذا و الله نزل بها جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وآله .

۴۵ - امام صادق عليه السلام راجع باین قول خدای عزوجل فرمود : « و خواهید دانست کی در گمراهی نمایانست - ۲۹ سوره ۶۷ - ، ای گروه تکذیب کنندگان ، زیرا من پیغام پروردگارم را در باره ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او بشما رسانیدم ، کی در گمراهی نمایانست ، اینچنین نازل شده است .

و راجع بقول خدای تعالی : « اگر کج کنید یا رو بگردانید ۱۳۵ سوره ۴ - ، فرمود : امرامامت را ( از صاحبش ) کج کنید و از آنچه مأمور شده اید ، رو بگردانید « خدا بآنچه می کنید آگاهست » . و در باره این قول خدای تعالی فرمود : « هر آینه بچشایم کسانی را که کافر شدند ( بسبب ترک گفتن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام ) عذاب سختی ( در دنیا ) و هر آینه بدترین کرداری که انجام داده اند مجازاتشان کنیم - ۲۷ سوره ۴۱ - »

۴۶ - امام صادق عليه السلام فرمود : « این بجهت آنستکه چون خوانده شود خدای یگانه ( و اهل ولایت ) کافر شوید - ۱۷ سوره ۴۰ - » ( یعنی کلمه و اهل الولاية در تنزیل یا تأویل این آیه وارد است ) .

۴۷ - امام صادق عليه السلام راجع باین قول خدای تعالی فرمود : « خواهنده می عذابی را که بکافران ( بولاية علی ) رسید نیست و جلو گیر ندارد درخواست کرد - ۲ سوره ۷۰ - ، سپس فرمود : بخدا این آیه را جبرئیل عليه السلام همینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد .

۴۸ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن سیف ، عن أخیه ، عن أبیه عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « إنكم لفي قول مختلف » ( في أمر الولاية ) يؤفك عنه من أفك » قال : من أفك عن الولاية أفك عن الجنة .

۴۹ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن يونس ، قال : أخبرني من رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزّ وجلّ : « فلا اقتحم العقبة » و ما أدراك ما العقبة » فك رقة » يعني بقوله : « فك رقة » ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فانّ ذلك فك رقة .  
 ۵۰ - و بهذا الإسناد ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « بشر الذين آمنوا أنّ لهم قدم صدق عند ربهم » قال : ولاية أمير المؤمنين عليه السلام .

﴿ ۱۱۳۰ 〉 ۵۱ - علي بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبیه ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « هذان خصمان اختصموا في ربهم فالذين كفروا ( بولاية علي ) قطعتم لهم ثياب من نار » .

۴۸ - امام باقر عليه السلام راجع باین قول خدایتعالی : « شما گفتارمختلفی دارید فرمود ( درباره امر ولایت ) منصرف شود از آن هر که باید منصرف شود - ۹ سوره ۵۱ - هر کس از ولایت منصرف شود ، از بهشت منصرف گردد .

۴۹ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدای عزوجل : « خود را بگردنه نینداخته ، توجه دانی گردنه چیست ؟ آزاد کردن بنده است ۱۳۰ سوره ۹۰ - فرمود : مقصود خدا از آزاد کردن بنده ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام است ، زیرا ولایت آزاد کردن بنده است .

توضیح - عقبه بمعنی گردنه کوه و اقتحام انجام دادن کار است با سختی و دشواری ، و خود را بگردنه کوه انداختن که کار مشکل و دشواریست ، تفسیرش آزاد کردن بنده و تأویلش ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام است و مناسبت ولایت با آزادی بنده از این نظر است که پذیرفتن ولایت علی عليه السلام و پیروی از آنحضرت روح حریت و آزادی را در مردم زنده میکند و اسارت و بردگی را که نتیجه کفر و بی ایمانی است از دامن آنها میزداید ، در اینجا باید بگفتار و رفتار امیرالمؤمنین عليه السلام از نظر تاریخ و اخبار توجه و دقتی بسزا کرد تا آثار حریت و آزادی را از لابلای جملات و گوشه های تاریخ زندگی آنحضرت که چون اختر فروزان نمایانست استنباط نمود .

۵۰ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی : « کسانی را که ایمان آورده اند ، مؤده بده که نزد پروردگارشان پایگاه راستی و درستی دارند - ۲ سوره ۹ - فرمود : آن پایگاه ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام است .

۵۱ - امام باقر علیه السلام درباره این قول خدایتعالی فرمود : « اینها دودشمن باشند که در باره پروردگار خود دشمنی کردند ، کسانی که ( بولایت علی علیه السلام ) کافر شدند ، برایشان جامه های آتشین



۵۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن أورمة ، عن علي بن حسان ، عن عبدالرحمن بن كثير ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى : «هناك الولاية لله الحق» قال : ولاية أمير المؤمنين عليه السلام .

۵۳ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطاب ، عن علي بن حسان ، عن عبد الرحمن بن كثير ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عزّ وجلّ « صبغة الله و من أحسن من الله صبغة » قال : صبغ المؤمنين بالولاية في الميثاق .

۵۴ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن فضال ، عن المفضل بن صالح ، عن محمد بن علي الحلبي ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عزّ وجلّ : « رب اغفر لي و لو الذي و لمن دخل بيتي مؤمناً » يعني الولاية ، من دخل في الولاية دخل في بيت الأنبياء عليهم السلام و قوله : « إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّر كم تطهراً » يعني الأئمة عليهم السلام و ولايتهم ، من دخل فيها دخل في بيت النبي صلى الله عليه وآله .

۵۵ - و بهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن عمر بن عبدالعزيز . عن محمد بن الفضيل ،

بريده شده .

۵۲ - عبدالرحمن بن كثير گوید : از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدايتعالی : « آنجاست ولايت برای خدا برحق ۴۴ سوره ۱۸ - پرسيدم ، فرمود : ولايت امير المؤمنين عليه السلام است . ( بحدیث ۱۱۱۳ رجوع شود ) .

۵۳ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « رنگ خدا است و کیست که رنگ او از رنگ خدا بهتر باشد ؟ ۱۳۸ سوره ۲ - فرمود : خدا مؤمنین را در زمان ميثاق بولايت رنگ آمیزی کرد .

۵۴ - امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزوجل : « پروردگارا ! مرا و پدر و مادرم را با هر که بحال ایمان وارد خانه من شود بیا مرز ۲۸ سوره ۷۱ - فرمود : مقصود ولايت است ، هر کس وارد ولايت شود ، بخانه پیغمبران وارد شده است .

و مقصود از قول خدايتعالی : « خدا میخواهد ناپاکی را از شما خانواده ببرد و شما را بخوبی پاکیزه کند - ۳۳ سوره ۳۳ - ائمه عليهم السلام و ولايت آنهاست ، هر کس در ولايت آنها وارد شود در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است .

توضیح - آیه اول را خدايتعالی از زبان حضرت نوح علیه السلام بیان میکند و دعائی است که آنجناب بعد از غرق شدن کفار و سلامت نشستن کشتی خود می کند ، و مقصود از ورود در خانه و پیروی اوست ، پس هر که در ولايت ائمه عليهم السلام هم وارد شود ، مشمول دعای جناب نوح گردد .

عن الرضا عليه السلام قال : قلت : « قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون » قال : بولاية محمد و آل محمد عليهم السلام خيرٌ ممّا يجمع هؤلاء من دنياهم .

﴿ ۱۱۳۵ 〉 ۵۶ - أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن علي بن أسباط ، عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن زيد الشحام قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام - ونحن في الطريق في ليلة الجمعة - : إقرأ فإنّها ليلة الجمعة قرآناً ، فقرأت : « إن يوم الفصل (كان) ميقاتهم أجمعين » يوم لا يغني مولى عن مولى شيئاً و لا هم ينصرون ؛ إلا من رحم الله » فقال أبو عبدالله عليه السلام : نحن و الله الذي رحم الله و نحن و الله الذي استثنى الله لكننا نغني عنهم .

۵۷ - أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم بن عبدالله ، عن يحيى بن سالم . عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما نزلت : « و تعيها أذنٌ و اعية » قال رسول الله صلى الله عليه وآله : هي أذنك يا علي .

۵۸ - أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم بن عبدالله ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله هكذا : « فبدل الذين

۵۵ - محمد بن فضيل گوید : از حضرت رضا عليه السلام ابن آیه را پرسیدم : « بگو بکرم و رحمت خدا باید شادمان باشند که آن از آنچه جمع میآوردند بهتر است - ۵۸ سوره ۲۰ - فرمود : بولایت محمد و آل محمد ( باید شادمان باشند ) که آن بهتر است از دنیا می که آنها جمع میکنند .

۵۶ - زید شحام گوید : شب جمعه ای بود و ما راه میرفتیم که امام صادق علیه السلام بمن فرمود : قرآن بخوان ، زیرا شب جمعه است ، من این آیه را خواندم : « وعده گاه همگی آنها روز فصل (قیامت) است روزیکه هیچ دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری نشوند ، مگر آنکه خدایش ترحم کند - ۲۴ سوره ۴۴ - » امام صادق علیه السلام فرمود : بخدا ما را خدا ترحم کرده و ما را خدا استثنا فرموده ولی ما از دوستان خود کارسازی کنیم .

**توضیح - فصل** بمعنی تمییز و جدا کردن است ، چون در قیامت اهل حق از اهل باطل جدا شوند آنرا روز فصل گویند ، یا بجهت اینست که هر خویشاوند و دوستی از خویشاوند و دوستش جدا میشود . و لفظ **کان** در قرآن نیست ، گویا کاتبین در اینجا افزوده اند . و طبق تفسیر امام علیه السلام **الا من رحم الله** استثناء است از موهلی اول نه از هم **ینصرون** . و نیز این روایت دلالت دارد بر فضیلت قرائت قرآن در شب جمعه ، مرآت ص ۳۲۸ - .

۵۷ - امام صادق علیه السلام : چون این آیه نازل شد : « و گویی شنوا آنرا حفظ کند - ۱۲ سوره ۶۹ - » ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آن گوش تو است ، ای علی ! .

۵۸ - امام باقر علیه السلام فرمود : جبرئیل علیه السلام این آیه را اینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد : « کسانیکه ( نسبت بحق آل محمد ) ستم کردند ، سخنی جز آنچه دستور داشتند ، بجای آن

ظلموا ( آل محمد حقّهم ) قولاً غير الذی قيل لهم فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ( آل محمد حقّهم ) رجزاً من السّماء بما كانوا یفسقون .

۵۹ - و بهذا الإسناد ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئیل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا ( آل محمد حقّهم ) لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقاً إلاّ طریق جهنّم خالدین فیها أبداً و کان ذلك علی الله یسیراً » ثمّ قال : « یا أيّها النّاس قد جاءکم الرّسول بالحقّ من ربکم ( فی ولایة علی ) فآمنوا خیراً لکم و إن تکفروا ( بولایة علی ) فإنّ الله ما فی السّموات و ما فی الأرض » .

۶۰ - أحمد بن مهران - رحمه الله - عن عبدالعظیم ، عن بکّار ، عن جابر ، عن أبي - جعفر عليه السلام قال : هكذا نزلت هذه الآية « و لو أنّهم فعلوا ما یوعظون به ( فی علی ) لکان خیراً لهم » .

﴿ ۱۱۳۰ ﴾ ۶۱ - أحمد ، عن عبدالعظیم ، عن ابن اُذینة ، عن مالک الجهني قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : « و اُوحی إليّ هذا القرآن لا تُنذرکم به و من بلغ » قال : من بلغ أن یكون إماماً من آل محمد یُنذر بالقرآن كما یُنذر به رسول الله صلى الله عليه وآله .

۶۲ - أحمد ، عن عبدالعظیم ، عن الحسين بن میّاح ، عن أخبره قال : قرأ رجلٌ عند

آوردند ، پس ما بر آنها که ( نسبت بحق آل محمد ) ستم کردند ، بسبب کارهای ناروایی که میکردند ، از آسمان عذابى نازل کردیم - ۵۹ سوره ۲ - ۴ .

۵۹ - و فرمود : این آیه را جبرئیل علیه السلام اینگونه نازل کرد : « هما ناکسانیکه ( نسبت بحق آل محمد ) ستم کردند ، خدا در معرض آمرزش ایشان نیست و براهی هدایتشان نکند ، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند ، و این برای خدا آسانست - سپس فرماید : ای مردم ! پنبه بر از جانب پروردگارتان بحق سوى شما آمده ( در باره ولایت علی ) ایمان آورید که مایه خیر شماست و اگر کافر شوید ( بولایت علی ) آنچه در آسمانها و در زمین است متعلق بخداست » ( یعنی باو زیانی نرسد ) .

۶۰ - امام باقر علیه السلام فرمود : این آیه اینگونه نازل شد : اگر آنها آنچه را ( درباره علی ) پند داده شدند ، انجام دهند ، برایشان بهتر است . ( بحديث ۱۱۰۷ رجوع شود ) .

۶۱ - مالک جهنی گوید : این آیه را با امام صادق علیه السلام عرض کردم : « این قرآن بسوی من وحی شد تا شما را و هر که را برسد بوسیله آن بیم دهم - ۲۰ سوره ۶ - ۴ فرمود : یعنی کسی که بدرجه امامت برسد از آل محمد با قرآن بیم میدهد ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم میداد ( بحديث ۱۱۰۰ رجوع شود ) .

أبي عبدالله عليه السلام: « قل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » فقال : ليس هكذا هي ، إنما هي والمؤمنون ، فنحن المؤمنون .

۶۳ - أحمد ، عن عبدالعظيم ، عن هشام بن الحكم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : « هذا صراطُ عليّ مستقيم » .

۶۴ - أحمد ، عن عبدالعظيم ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل بهذه الآية هكذا : « فأبى أكثر الناس (بولاية علي) إلا كفوراً » قال : و نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « وقل الحق من ربكم (في ولاية علي) فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر إنّنا أعتدنا للظالمين (آل محمد) ناراً » .

۶۲ - مردی خدمت امام صادق عليه السلام این آیه را قرائت کرد : « بگو کار کنید که خدا و رسولش و مؤمنان ، کردار شما را می بینند - ۱۰۵ سوره ۹ - » فرمود : اینچنین نیست بلکه آن والمؤمنون است و ما هستیم ما مؤمنون .

شرح - مأمون در اینجا بمعنی ایمن از خطا و اشتباه و گناه است و گویا مقصود امام عليه السلام اینست که : کلمه مؤمنون در آیه بمعنی اهل ایمان در برابر کفار نیست ، بلکه در اینجا ( از نظر تأویل ) معنی خاصی دارد که تنها شامل معصومین و اهل بیت مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله می شود ، چنانچه در احادیث ۵۷۴ - ۵۷۸ گذشت .

۶۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : « این راه علی است که مستقیم است - ۴۱ سوره ۱۵ - » .  
شرح - قرائت مشهور در این آیه علی بفتح لامست ( حرف جر باضافه یاء متکلم ) و بنا بر این سه معنی را محتمل است .

(۱) راه آنهایی که گول شیطان خوردند ، نزد من راست است ، یعنی بکیفر کردارشان میرسانم .  
(۲) گمراهان و مخلصان که در آیه پیش ذکر شده است ، بر من گذر می کنند و هر يك را مطابق کردارشان جزا خواهم داد .

(۳) این دین مستقیم است رهبری و بیانش با من است . و قرائت دیگر علی بکسر لامست ، و در اینصورت بعضی آنرا برفع خوانده و صفت صراط گرفته اند یعنی راهیست عالی و بلند و بعضی بجر قرائت کرده اند ، یعنی راه و طریقه علی بن ابیطالب علیه السلام مستقیم است .

۶۴ - امام باقر علیه السلام فرمود : این آیه را جبرئیل اینگونه نازل کرد : « بیشتر مردم ( نسبت بولاية علي ) جز ناسپاسی نخواستند - ۸۵ سوره ۱۷ - » و فرمود : جبرئیل علیه السلام این آیه را اینگونه نازل کرد : « و بگو این حق از پروردگار شماست ( درباره ولایت علی ) هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد منکر شود ، ما برای ستمگران ( بآل محمد ) آتشی آماده کرده ایم - ۲۹ سوره ۱۸ - » .

۶۵ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن عليه السلام في قوله : « و أن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا » قال : هم الأوصياء .

۶۶ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن الأحول ، عن سلام بن المستنير ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني » قال : ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام والأوصياء من بعدهم .

۶۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل ، عن حنان ، عن سالم الحنطاط قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين » فقال أبو جعفر عليه السلام : آل محمد لم يبق فيها غيرهم .

۶۵ - حضرت ابوالحسن عليه السلام درباره قول خدا : « سجده گاهها برای خداست ، پس با خدا دیگری را نخوانید - ۱۸ سوره ۷۱ - » فرمود : آنها اوصیاء هستند .

شرح - مفسرین کلمه مساجد را بمعنی مکانهای عبادت و یا هفت عضو مخصوص سجده گفته اند ، ولی بنا بر این تأویل ، مقصود از مساجد ائمه علیهم السلامند . در اینصورت مراد اینست که : خانه های ایشان بمنزله مسجد است و یا باعتبار اینکه ایشان اهل و صاحب مسجدند و یا آنکه وجودشان بیوت معنوی و محل عبادت خدایتعالیست ، چنانچه در حدیث ۹۶۱ بیان شد .

۶۶ - امام باقر علیه السلام در باره قول خدایتعالی : « بگو راه من اینست ، از روی بصیرت و بینائی من و آنکه پیرویم کند ، بسوی خدا میخوانیم - ۱۰۸ سوره ۱۲ - » فرمود : خواننده بسوی خدا پیغمبر و امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او هستند .

۶۷ - سالم حنطاط گوید : از امام باقر علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : « و هر کس از المؤمنین که در آنجا بود ، بیرونش بردیم ، زیرا در آنجا جزیک خانواده از مطیعان نیافتیم - ۳۵ سوره ۵۱ - » امام باقر علیه السلام فرمود : در آن خانواده کسی جز آل محمد باقی نماند .

شرح - آیه شریفه در بیان داستان قوم لوطست که همگی در کفر و طغیان سرکشی کردند و بعذاب خدا گرفتار شدند ، غیر از خانواده جناب لوط علیه السلام . امام باقر علیه السلام در این روایت خانواده آل محمد را هم از نظر ایمان و تقوی مانند خانواده لوط دانسته و از اهل عذاب خارج کرده است ، زیرا داستانهای قرآن تنها از نظر یادآوری و عبرت گرفتن امت اسلامی بیان میشود و بسا مواردی که از آن داستانها با این امت منطبق میشود ، زیرا همانطور که خانواده لوط از آنجناب پیروی کرده و بسبب ایمان و تقوای خود از

۶۸ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن إسماعيل بن سهل ، عن القاسم بن عروة : عن أبي السّفّاج ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « فلما رأوه زلفة سيئت وجوه الذين كفروا وقيل هذا الذي كنتم به تدّعون » قال : هذه نزلت في أمير المؤمنين وأصحابه الذين عملوا ما عملوا ، يرون أمير المؤمنين عليه السلام في أغبط الأماكن لهم ، فيسيء وجوههم ويقال لهم : هذا الذي كنتم به تدّعون ، الذي انتحلتم اسمه .

۶۹ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطاب ، عن علي بن حسان ، عن عبدالرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « وشاهد و مشهود » قال : النبي صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام .

۷۰ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عمر الحلال قال : سألت أبا الحسن عليه السلام عن قوله تعالى : « فأذن مؤذّن بينهم أن لعنة الله على الظالمين » قال : المؤذّن أمير المؤمنين عليه السلام .

عذاب رستند ، خاندان پیغمبر اسلام هم که ائمه معصومینند ، از آنحضرت پیروی کرده و ایمان و تقوی را بدرجه کامل دارا گشتند .

۶۸ - امام باقر علیه السلام درباره قول خدا یتمالی : « و چون عذاب را نزدیک بینند ، چهره کافران زشت و بد ریخت شود و بآنها گویند : این همانست که آنرا طلب میکردید - ۲۷ سوره ۶۷ - » فرمود : این آیه درباره امیر المؤمنین و آن اصحابش نازل شده که کردند آنچه کردند ( مانند طلحه و زبیر و خوارج و امثال آنها ) در قیامت می بینند که امیر المؤمنین در مقامیست که همه بحالش غبطه میبرند ، پس چهره های ایشان زشت شود و بآنها گفته شود « این همانست که آنرا میخواستید » همان کسی که نامش را بخود می بستید ( یعنی لقب امیر المؤمنین که مختص با او بود بخود میبستید ) .

توضیح - بیشتر تفاسیر مقصود از ضمیر در کلمه رأوه را عذاب دانسته اند چنانکه در ترجمه بیان کردیم ولی طبق تفسیری که از اعمش نقل شده و در این روایت هم بیان شد ، مقصود از آن مقام قرب علی بن ابیطالب عليه السلام است .

۶۹ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدا یتمالی : « و شاهد و مشهود - ۳ سوره ۸۵ - » فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین است . ( یعنی پیغمبر با امامت علی عليه السلام گواهی داد و علی عليه السلام مورد گواهی آنحضرت قرار گرفت .

۷۰ - عمر حلال گوید : از حضرت ابوالحسن عليه السلام راجع بقول خدا یتمالی : « پس بانگ زنی میان آنها بانگ زند که لعنت خدا بر ستمگران باد - ۴ سوره ۷ - » پرسیدم فرمود : بانگ زن امیر المؤمنین علیه السلام است .

﴿۱۱۵۰﴾ ۷۱ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن أورمة ، عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « وهدوا إلى الطيب من القول وهدوا إلى صراط الحميد » قال : ذاك حمزة و جعفر وعبيدة و سلمان و أبوذر و المقداد ابن الأسود و عمار هداوا إلى أمير المؤمنين عليه السلام و قوله : « حبب إليكم الإيمان و زينه في قلوبكم (يعني أمير المؤمنين) و كرهه إليكم الكفر و الفسوق و العصيان » الأول و الثاني و الثالث .

۷۲ - محمد بن يحيى ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن أبي عبيدة قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله تعالى : « ائتوني بكتاب من قبل هذا أو أثاره من علم إن كنتم صادقين » قال : عنى بالكتاب التوراة و الإنجيل و أثاره من علم فإنما عنى بذلك علم أوصياء الأنبياء عليهم السلام .

۷۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن عثمان أخبره ، عن علي بن جعفر قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : لما رأى رسول الله صلى الله عليه وآله تيمماً و عدياً و بني أمية يركبون منبره أفضعه ، فأنزل الله تبارك و تعالى قرآناً يتأسى به : « و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا

۷۱ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدايتعالى : « بكفّار خوب هدايت شدند و براه ستوده هدايت يافتند - ۲۴ سوره ۲۲ - » فرمود : اينها حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هستند كه بامير المؤمنين عليه السلام هدايت يافتند .

و قول خدايتعالى : « خدا ايمان را محبوب شما كرد و آنرا در دل شما بياراست ( مقصود از ايمان امير المؤمنين است ) و كفر و فسق و نافرمانى را مكروه شما كرد - ۷ سوره ۴۹ - » مقصود اولى و دومى و سومى است ( پس امير المؤمنين عليه السلام بواسطه قوت و شدت ايمانش ، گوياء عين ايمان شده و همچنين غاصبين خلافت عين كفر و فسق و عصيانند ) .

۷۲ - ابو عبيده گويد : از امام باقر عليه السلام در باره اين آيه پرسيدم : « اگر راست گوئيد كتابى پيش از اين قرآن يا باقيمانده علمى براى من بياوريد - ۴ سوره ۷۲ - » فرمود : مقصود از كتاب تورات و انجيل است و مقصود از باقيمانده علم ، علم اوصياء پيغمبرانست .

توضيح - ظاهراً ذكر اين روايت در اين باب مناسب نيست ، زيرا مقصود از اين باب ولايت امير المؤمنين و ائمه معصومين عليهم السلام است و مراد باوصياء پيغمبران در اين روايت ، اوصياء پيغمبران گذشته پيش از خاتم الانبياء است .

۷۳ - حضرت ابوالحسن عليه السلام فرمود : چون رسول خدا صلى الله عليه وآله در خواب ديد كه تيم و عدى ( ابوبكر و عمر ) و بنى اميه بر منبر او مينشينند ، او را هراس و غم گرفت ، خداى تبارك و تعالى آيه قرآنى نازل فرمود تا ما يه دلداريش باشد : « و چون بفرشتگان گفتيم : بآدم سجده كنيد ، همه سجده كردند ، مگر ابليس كه سرپيچى كرد - ۱۱۶ سوره ۲۰ - » سپس پيغمبر و حى فرستاد كه : اى محمد!

إِلَّا إبليس أبي» ثم أوحى إليه يا محمد إنّي أمرت فلم أطيع فلا تجزع أنت إذا أمرت فلم تطع في وصيّك .

۷۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله : « فمنكم كافرٌ و منكم مؤمنٌ » فقال : عرف الله عزّ وجلّ إيمانهم بمواالاتنا و كفرهم بها يوم أخذ عليهم الميثاق و هم ذرٌّ في صلب آدم و سألته عن قوله عزّ و جلّ : « أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول فإن تولّيتم فإنّما على رسولنا البلاغ المبين » فقال : أما و الله ما هلك من كان قبلكم و ما هلك من هلك حتّى يقوم قائمنا عليه السلام إلّا في ترك و لا يتنا و جحد حقنا و ما خرج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من الدنیا حتّى ألزم رقاب هذه الامة حقنا ، و الله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم .

۷۵ - محمد بن الحسن و عليّ بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن موسى بن القاسم البجليّ ، عن عليّ بن جعفر ، عن أخيه موسى عليه السلام في قوله تعالى : « و بئر معطلة و قصر مشيد » قال : البئر المعطلة الإمام الصامت و القصر المشيد الإمام الناطق . و رواه محمد بن یحیی ، عن العمر کي عن عليّ بن جعفر ، عن أبي الحسن عليه السلام مثله .

من امر ميکنم و فرمان نميبرند ، پس اگر توهم درباره وصیات امر کردی و فرمانت نبردند ، بیثابی مکن .

۷۴ - نعيم صحاف گوید : از امام صادق عليه السلام آیه : « بعضی از شما کافر و بعضی مؤمنند - ۲ - سوره ۶۴ - ، را پرسیدم . فرمود : خدای عزوجل ایمان و کفر مردم را با ولایت ما شناخت ، روزی که از ایشان پیمان گرفت و آنها بصورت مورد رصلب آدم عليه السلام بودند ، و نیز از آنحضرت این قول خدای عزوجل را پرسیدم ! « خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید ، و اگر روی بگردانید ، بر رسول ما تنها ابلاغ نمایانست - ۲ - سوره ۶۴ - ، فرمود : هان بخدا سوگند ، پیشینیان شما هلاک نشدند و هیچکس هم تا زمان قیام قائم ما عليه السلام هلاک نشود ، جز بسبب ترک نمودن ولایت ما و انکار حق ما ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت ، تا حق ما را بگردن این امت ثابت و لازم ساخت ، و خدا هر که را بخواهد براه راست هدایت کند .

۷۵ - موسی بن جعفر عليه السلام در باره قول خدای تعالی : « و جاه عاطل مانده و کاخ برافراشته - ۴۵ - سوره ۲۲ - ، فرمود : جاه عاطل مانده ، امام ساکت است ، و کاخ برافراشته امام گویاست .

شرح - جاه عاطل مانده آنستکه آب دارد و مردم از آن استفاده نمیکنند و تاویل نمودن امام ساکت را بآن تشبیهی است بسیار مناست ، زیرا آب مایه حیات صوری و ظاهری و علم امام مایه حیات معنوی و روحانی است و همانگونه که بدبختی مردم گاهی سبب میشود که از آب موجود صاف و زلال استفاده نمیکنند گاهی هم شقاوت آنها سبب میشود که نتوانند از علم امام و رهبر خود استفاده کنند ، مانند زمان خانه



﴿۱۱۵۵﴾ ۷۶ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن الحكم بن بهلول ، عن رجل ، عن ابي - عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « ولقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك لئن اشرکت لیحبطن عملک » قال : یعنی إن اشرکت في الولاية غيره « بل الله فاعبد و کن من الشاکرين » یعنی بل الله فاعبد بالطاعة و کن من الشاکرين أن عضدتک بأخیک و ابن عمک .

۷۷ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محمد الهاشمي قال : حدثنی ابي ، عن أحمد بن عيسى قال : حدثنی جعفر بن محمد ، عن ابيه ، عن جدّه عليه السلام في قوله عزّ وجلّ : « يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها » قال : لما نزلت « إننا وليکم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم را کعون » إجتمع نفرٌ من أصحاب رسول الله عليه السلام في مسجد المدينة ، فقال : بعضهم لبعض ما تقولون في هذه الآية ؟ فقال بعضهم : إن کفرنا بهذه الآية نکفر بسائرهما و إن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حين یسلط علينا ابن ابي طالب ، فقالوا : قد علمنا أنّ محمداً صادقٌ فيما یقول و لكننا نتولاه و لانطیع علیاً فيما امرنا ، قال : فنزلت هذه الآية « يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها » يعرفون یعنی ولاية [ علي بن ابي طالب ] و أكثرهم الکافرون بالولاية .

نشینی امیر المؤمنین علیه السلام و زمان غیبت امام عصر عليه السلام و تشبیه امام ناطق بکاخ برافراشته نیز روشن و واضح است مانند زمان خلافت و حکومت آنحضرت و زمان ظهور امام عصر عجل الله فرجه الشريف .  
۷۶ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی : « بتو و کسانیکه پیش از تو بوده اند ، وحی شد که : اگر شرک آوری عملت تباه میشود - ۶۵ سوره ۳۹ - ، فرمود : یعنی اگر در امر ولایت دیگری را شریک گردانی « بلکه خدا را عبادت کن و از شکر گزاران باش ۶۶ سوره ۳۹ - ، یعنی بلکه خدا را با اطاعت عبادت کن و از شکر گزاران باش ، که برادر و پسر عمت را یاور تو ساختم .

۷۷ - امام صادق از پدرش و او از جدش علیهم السلام نقل میکنند که راجع بقول خدای عزوجل : « نعمت خدایا میشناسند و انکار میکنند - ۸۳ سوره ۱۶ - ، فرمود : چون آیه « سرپرست شما فقط خداست و پیغمبر و کسانیکه ایمان دارند ، همانها که نماز گزارند و در حالت رکوع زکاة دهند - ۵۵ سوره ۵۰ ، نازل شد ، جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه انجمن کردند ، بعضی از آنها ببعض دیگر گفتند : در باره این آیه چه میگوئید ؟ بعضی گفتند : اگر این آیه را انکار کنیم ، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم ، و اگر باین آیه ایمان آوریم ( و آنرا بپذیریم ) این خود خواری ماست ، زیرا پسر ابيطالب بر ما مسلط میشود ، پس گفتند : ما یقین داریم که محمد در آنچه میگوید ، راستگوست ، ولی ما از او پیروی میکنیم و از علی نسبت بآنچه دستورمان میدهد فرمان نمیبریم . آنگاه این آیه نازل شد : « نعمت خدایا میشناسند و باز انکار میکنند » یعنی ولایت علی بن ابيطالب را میشناسند ، ولی بیشترشان

۷۸ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن النعمان ، عن سلام قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله تعالى : « الذين يمشون على الأرض هوناً » قال : هم الأوصياء من مخافة عدوهم .

۷۹ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن بسطام بن مرّة ، عن إسحاق بن حسان عن الهيثم بن واقد ، عن علي بن الحسين العبدی ، عن سعد الاسكاف ، عن الأصبع بن نباتة ، أنه سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى : « أن اشكر لي ولو الديك إليّ المصير » فقال : الولدان اللذان أوجب الله لهما الشكر ، هما اللذان ولدا العلم وورثا الحكم وأمر الناس بطاعتها ، ثم قال الله : « إليّ المصير » فمصير العباد إلى الله والدليل على ذلك الوالدان ، ثم عطف القول على ابن حننمة وصاحبه . فقال : في الخاصّ و العامّ « وإن جاهدك على أن تشرك بي » يقول في الوصية وتعديل عمّن أمرت بطاعتها فلا تطعها ولا تسمع قولها ، ثم عطف القول على الوالدين فقال : « وصاحبها في الدنيا معروفاً » يقول : عرف الناس فضلها و ادع إلى سبيلها وذلك قوله : « و اتبع سبيل من أناب إليّ ثم إليّ مرجعكم » فقال : إلى الله ثم إلينا

نسبت بولایت کافرند .

۷۸ - سلام گوید : از امام باقر عليه السلام این قول خدایتعالی را پرسیدم : « کسانیکه بر زمین آهسته راه میروند - ۶۳ سوره ۲۵ - ، فرمود : ایشان اوصیاء هستند که از بیم دشمنشان ( آهسته راه میروند ) .  
۷۹ - اصبع بن نباته از امیر المؤمنین عليه السلام راجع بقول خدایتعالی : « مرا و پدر و مادرت را سپاسگزاری کن و سر انجام بسوی منست - ۱۴ سوره ۳۱ - ، پرسید ، حضرت فرمود : پدر و مادریکه خدا سپاسگزاری ایشانرا واجب کرده ، آنهایند که علم از آنها تراوش کند و حکمت را ( پس از مرگ خود ) بارت گذارند و مردم باطاعتشان مأمورند . و خدا پس از آن فرماید : « سر انجام بسوی منست » سر انجام بندگان بسوی خداست و راهنمایش همان پدر و مادر هستند .

سپس خدا روی سخن را متوجه پسر خنتمه و رفیقش نموده ( یعنی عمر و ابوبکر ، زیرا خنتمه نام مادر عمر است ) و نسبت بخاص و عام ( پیغمبر و سایر مردم ) فرموده است : « و اگر با تو ستیزه کنند که بمن شرک آوری » یعنی از پیش خود درباره وصیّات سخنی گوئی و از آنکه دستور اطاعتش داری برگردی از آنها فرمان میرو سخنانرا مشنو .

سپس دری سخن را متوجه پدر و مادر نموده و فرموده است : « در دنیا بنیکی همدیشان باش » یعنی فضیلت آنها را بمردم بشناسان و بروش آنها دعوت کن ، و همین است معنی قول خدا « و راه کسی را که سوی من بازگشته پیروی کن ، سپس بازگشت شما سوی من است » پس فرمود : اول بسوی خدا و سپس بسوی ماست . از خدا پروا کنید و نافرمانی این پدر و مادر نکنید ، زیرا خرسندی آنها خرسندی خدا ، و خشمشان خشم خداست .

فاتقوا الله و لا تعصوا الوالدين ، فانّ رضاها رضى الله و سخطهما سخط الله .

۸۰ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن سيف ، عن أبيه ، عن عمرو بن حريث قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله : « كشجرة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء » قال : فقال : رسول الله صلى الله عليه وآله أصلها ، و أمير المؤمنين عليه السلام فرعها ، و الأئمة من ذريتهما اغصانها و علم الأئمة ثمرتها و شيعتهم المؤمنون ورقها ، هل فيها فضل ؟ قال : قلت : لا و الله ، قال : والله إنّ المؤمن ليولد فتورق ورقة فيها و إنّ المؤمن ليموت فتسقط ورقة منها .

﴿ ۱۱۶۰ ﴾ ۸۱ - محمد بن يحيى ، عن حمدان بن سليمان ، عن عبدالله بن محمد اليماني ، عن منيع ابن الحجّاج ، عن يونس ، عن هشام بن الحكم ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ : « لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل ( يعني في الميثاق ) أو كسبت في إيمانها خيراً »

شرح - تفسير و ظاهر آیه شریفه در باره سفارش نسبت بپدر و مادر جسمانی و سپاسگزاری از آنها و خوشرفتاری با ایشانست ، ولی تاویل آیه چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام بیان میفرماید ، بر پدران روحانی که پیغمبر و اوصیاء آنحضرت باشند ، منطبق میشود ، لیکن تطبیق جزئیاتش چنانکه مرحوم مجلسی میگوید : از غریب ترین تأویلاتست و بر فرض صدورش از امیر المؤمنین عليه السلام از بطون عمیق است و از ظاهر معنی لفظ بسیار دور است و کسی آنرا داند که خود فرموده است .

۸۰ - عمرو بن حریث گوید : قول خدایتعالی را : « مانند درخت پاکی که ریشه اش بر جا و شاخه اش سر با آسمان کشیده - ۲۴ سوره ۱۴ - ، از امام صادق عليه السلام پرسیدم ، حضرت فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه آن درخت است و امیر المؤمنین عليه السلام فرع ( و تنه ) آن و امامان از نسل آنها شاخه های آن و علم امامان میوه آن و شیعیان مؤمن ایشان برگهای آنست ، آیا در آن درخت چیز زیاد دیگری هست ؟ عرض کردم : نه ، بخدا . فرمود : بخدا که چون مؤمنی متولد شود ، برگی در آن درخت پیدا میشود و چون مؤمنی میمیرد ، برگی از آن درخت میافتد .

شرح - در این سوره مبارکه خدای متعال کلمه طیبیه را بچنین درخت طیب و پاکي مثل زده و کلمه خبیثه و ناپاک را بدرخت ناپاکی که ریشه کن شده و ثباتی ندارد تشبیه فرموده : مفسرین گفته اند : مقصود از کلمه طیبیه توحید است یا هر کلامیکه عبادت خدا باشد و در این روایت امام صادق علیه السلام آنرا با پیغمبر و ائمه و علم آنها و شیعیان نشان منطبق فرموده است ، و مقصود از سؤال آنحضرت از عمرو که « چیز زیاد دیگری در آن درخت هست ؟ » اینستکه چون درخت غیر از ریشه و تنه و شاخه و میوه و برگ چیز دیگری ندارد و انطباق آنها را هم با افراد مذکور دانستی ، پس مردم دیگر بدرخت خبیث و ناپاک منطبق میشوند و در درخت طیب محلی ندارند .

۸۱ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جلّ « کسیکه از پیش ( یعنی هنگام ميثاق ) ایمان نیاورده یا در ایمان خویش کار خیری نکرده ، ایمانش سودی ندهد - ۱۵۸ سوره ۷ - ، فرمود :

قال : الإقرار بالأنبياء والأوصياء وأمير المؤمنين عليه السلام خاصة ، قال : لا ينفع إيمانها لا نها سلبت .  
 ۸۲ - و بهذا الإسناد ، عن يونس ، عن صباح المزني ، عن أبي حمزة ، عن أحدهما عليه السلام في قول الله جلّ وعزّ : « بلى من كسب سيئة وأحاطت به خطيئته » قال : إذا جحد إمامة أمير المؤمنين عليه السلام « فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون » .

۸۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن حماد بن عثمان ، عن أبي عبيدة الحذاء ، قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن الاستطاعة و قول الناس : فقال : و تلا هذه الآية « ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك و لذلك خلقهم » يا أبا عبيدة! الناس مختلفون في إصابة القول و كلهم هالك ، قال : قلت : قوله : « إلا من رحم ربك » ؟ قال : هم شيعتنا و لرحمته خلقهم و هو قوله : « و لذلك خلقهم » يقول : لطاعة الإمام ، الرّحمة التي يقول : « و رحمتي

مقصود ، اقرار بپیغمبران و اوصیائشان و امیر المؤمنین بالخصوص است که خدا فرماید : ایمانش او را سود ندهد ، زیرا ایمانش را سلب کرده است .

شرح - مجلسی ره گوید : مقصود ازايمان آوردن ، اقرار بپیغمبر صلی الله علیه وآله است و مقصود از کار خیر کردن درایمان ، اقرار بولایت امیر المؤمنین علیه السلام است ، پس کسیکه بپیغمبر صلی الله علیه وآله ایمان آورده و بولایت علی ایمان نیاورد ، ایمان بپیغمبرش هم سلب شود و سودش ندهد .

۸۲ - امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در باره قول خدای جلّ وعزّ : « بلکه هر کس کار بدی کند و گناهش او را فرا گیرد - ۸۱ سوره ۲ - » فرمود : چون امامت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند ، « آنها دوزخیانند و در آنجا جاودانند » .

شرح - علامه مجلسی ره در تفسیر آیه شریفه از بیضاوی نقل میکنند که « هر کس گناهی مرتکب شود و پشیمان نگردد ، بار دیگر بسوی آن کشیده شود و کم کم در آنگناه فرو رود و گناهان بزرگتر را هم انجام دهد تا آنجا که گناه از همه طرف او را فرا گیرد و نواحی دلش را احاطه کند ، و طبعاً مایل بگناه شود و آنرا لذت پندارد و اگر کسی او را نصیحت کند تکذیبش نماید ، سپس مجلسی (ره) گوید : دور نیست که مقصود روایت این باشد که انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام از گناهانی است که بدی آن انسان را فرا میگیرد تا آنجا که در دوزخ جاودان میگردد .

۸۳ - ابو عبیده حذاء گوید : از امام باقر عليه السلام راجع باستطاعت (۱) و گفتار مردم در آن باره پرسیدم حضرت این آیه را تلاوت نمود : « مردم پیوسته مختلف خواهند بود ( از لحاظ عقیده ) ، جز آنکه را پروردگارت ترحم کند ( و براه حق هدایتش فرماید ) و ایشان را برای ترحم آفریده - ۱۱۹ سوره ۱۲ - » و فرمود : ای ابا عبیده ! مردم در رسیدن بقول حق مختلفند و همگی در هلاکتند ( حق را کنار گذاشته از باطلها پیروی میکنند ) . من عرض کردم : خدا می فرماید « جز کسی را که پروردگارت ترحم کند ؟ » فرمود

(۱) استطاعت مربوط بمسأله جبر و تفویض است که در جلد اول ص ۲۲۵ گذشت ،

وسعت کلّ شیء» ، بقول : علم الإمام و وسع علمه الّذی هو من علمه کلّ شیء هم شیعتنا ، ثمّ قال : «فسأکتبها للذین یتقون» یعنی ولایة غیر الإمام و طاعته ، ثمّ قال : «یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الإنجیل» یعنی النبی ﷺ و الوصی و القائم «یأمرهم بالمعروف (إذا قام) و ینهاهم عن المنکر» و المنکر من أنکر فضل الإمام و ججده «و یحلّ لهم الطیبات» أخذ العلم من أهله «و یحرّم علیهم الخبائث» و الخبائث قول من خالف «و یضع عنهم إصرهم» و هی الذنوب الّتی كانوا فیها قبل معرفتهم فضل الإمام «و الأغلّال الّتی كانت علیهم» و الأغلّال ما كانوا یقولون ممّا لم یكونوا أمروا به من ترک فضل الإمام ، فلما عرفوا فضل الإمام وضع عنهم إصرهم و الإصر الذنب و هی الآصار ، ثمّ نسبهم فقال : «الذین آمنوا به (یعنی بالإمام) و عزّوه و نصره و اتبعوا النور الّذی أنزل معه أولئک هم المفلحون» یعنی الذین إجتنبوا الجبّ و الطاغوت أن یعبدها و الجبّ و الطاغوت فلان و فلان و فلان و العبادة طاعة النّاس

آنها شیعیان ما هستند و خدا آنها را برای رحمتش آفریده ، از این رو فرمود: «ایشانرا برای ترحم آفرید» یعنی برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که خدا می فرماید : «رحمت من همه چیز را فرا گرفته ۱۵۶ سوره ۷» آن رحمت علم امامست و علم امام که مأخوذ از علم خداست همه چیز را فرا گرفته آنها شیعیان ما هستند (که علم امام آنها را فرا گرفته و دیگران چون از علم امام بهره نمی نبرند ، آنها را فرا نمیگیرد) .

سپس خدای تعالی فرماید : «رحمت خدا را برای کسانی که پرهیز کنند مقرر میدارد» یعنی از ولایت و طاعت غیر امام پرهیز کنند ، سپس فرماید : «اورا نزد خود در تورات و انجیل نوشته میبند» مقصود از او پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصیش و امام قائم است «که ایشانرا امر بمعروف میکنند (زمانیکه قیام فرماید) و از منکر (۱) بازشان میدارد» و منکر (۲) کسی است که فضیلت امام را نپذیرد و منکر شود «و چیزهای پاکیزه را برای ایشان حلال میکند» چیز پاکیزه بدست آوردن علم است از اهلس «و پلیدیها را بر ایشان حرام میکند» پلیدیها گفتار مخالفین است «و بار سنگین را از گردنشان بنهد» و آن گناهایی است که پیش از شناختن فضیلت امام در میانش بودند «و بند و زنجیرهاییکه بر دوش داشتند» و زنجیرها همان سخنانی است که درباره ترک فضیلت امام می گفتند ، در صورتیکه بآن دستور نداشتند ، پس چون فضیلت امام را شناختند ، بارگران را از دوششان بنهد و بارگران همان گناهست .

سپس خدای تعالی آنها را معرفی کرده و فرموده است : «کسانی که باو (یعنی بامام) ایمان آورده و گرامیش داشته و یاریش کرده اند و از نوریکه همراه او نازل شده پیروی کرده اند ایشان رستگارانند ۱۵۷»

(۱) منکر ( بصیغه اسم مفعول ) بمعنی کار زشت است .

(۲) منکر ( بصیغه اسم فاعل ) بمعنی انکارکننده و انجام دهنده کار زشت است .

لهم ، ثمّ قال : « أنیبوا إلى ربکم و أسلموا له » ثمّ جزاهم فقال : « لهم البشرى في الحياة الدنیا و في الآخرة » و الإمام یبشّرهم بقیام القائم و بظهوره و بقتل أعدائهم و بالنجاة في الآخرة و الورود علی محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الصادقین - علی الحوض .

۸۴ - علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن عمّار الساباطی قال : سألت أبا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ عن قول الله عزّ و جلّ : « أفمن اتّبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله و مأواه جهنّم و بئس المصیرة » هم درجات عند الله فقال : الذّین اتّبعوا رضوان الله هم الأئمّة و هم والله یا عمّار درجات للمؤمنین و بولايتهم و معرفتهم إیانا یضاعف الله لهم أعمالهم و یرفع [الله] لهم الدرجات العلی .

۸۵ - علی بن محمد و غیره ، عن سهل بن زیاد ، عن یعقوب بن یزید ، عن زیاد القندی عن عمّار الأسدی ، عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ في قول الله عزّ و جلّ : « إليه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه » و لا یتناهل البيت - و أهوی بیده إلى صدره - فمن لم یتولّنا لم یرفع الله له عملاً .

﴿ ۱۱۶۵ ﴾ ۸۶ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعید ، عن النضر بن

سوره ۷ - ، یعنی کسانی که از پرستش جبت و طاغوت دوری گزینند و جبت و طاغوت . فلان و فلان و فلان است و پرستش اطاعت مردم است از ایشان .

باز خدا فرماید : « بسوی پروردگار خود بازگردید و تسلیم او شوید - سوره ۳۹ - ، سپس ایشانرا پاداش داده و فرموده : « بشارت در زندگی دنیا و آخرت برای آنهاست - سوره ۶۴ - سوره ۱۰ ، و امام ایشان را بقیام و ظهور حضرت قائم و بکشته شدن دشمنانشان و نجات در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علی محمد و آلہ الصادقین بشارت دهد .

۸۴ - عمار ساباطی گوید : از امام صادق علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : « آیا کسیکه از خشنودی خدا پیروی کرده مانند کسی است که بخشم خدا گرفتار شده و در دوزخ جایگاه دارد ؟ چه بد سرانجامیست ! ایشان درجات مختلفی نزد خدا دارند - سوره ۱۶۲ - سوره ۳ - ، حضرت فرمود : کسانی که از خشنودی خدا پیروی کرده ائمه هستند . ای عمار ! بخدا که ایشان درجات اهل ایمانند ، که بوسیله ولایت و معرفت ایشان نسبت بما ، خدا اعمال نیکشانرا چند برابر کند و درجات عالی آنها را افراشته سازد .

۸۵ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « سخنان پاک بسوی او بالا رود و کار شایسته را بالا برد - سوره ۱۰ - سوره ۳۵ - ، فرمود : ولایت ما خانواده مقصود است ، و بادست اشاره بسینه خود نمود - و فرمود : کسیکه ولایت ما را نداشته باشد ، خدا هیچ عملی را از او بالا نبرد .

۸۶ - امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره قول خدای عزوجل : « خدا دوباره از رحمت خود بشما دهد - ۲۸

سويد ، عن القاسم بن سليمان ، عن سماعة بن مهران ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل : « يوتكم كفلين من رحمته » قال : الحسن و الحسين عليهما السلام « و يجعل لكم نوراً تمشون به » قال : إمام تأتمون به .

۸۷ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمد الجوهري ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله « و يستنبئونك أحق هو » قال : ما تقول في علي « قل إي و ربي إنه لحق و ما أنتم بمعجزين » .

۸۸ - علي بن محمد . عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سليمان الديلمي ، عن أبيه ، عن أبان بن تغلب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك قوله : « فلا اقتحم العقبة » فقال : من أكرمه الله بولايتنا فقد جاز العقبة ؛ و نحن تلك العقبة التي من اقتحمها نجأ ، قال : فسكت فقال لي : فهلاً أفيديك حرفاً خير لك من الدنيا و ما فيها ؟ قلت : بلى جعلت فداك ، قال : قوله « فك » رقية « ثم قال : الناس كلهم عبید النار غيرك و أصحابك فان الله فك رقابكم من النار بولايتنا أهل البيت .

۸۹ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سماعة ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله جل و عز : « و أوفوا بعهدكم » قال : بولاية أمير المؤمنين عليه السلام « أوف بعهدكم أوف لكم بالجنة .

سوره ۵۷ - « فرمود : آنها حسن و حسین علیهما السلام اند » و نوریکه با آن راه روید ، برای شما قرار میدهد ، فرمود ، آن امامی است که پیرویش میکنید .

۸۷ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی « از تو میپرسند آن حقست ؟ - سوره ۵۳ - ۱۰ - » یعنی آنچه در باره علی علیه السلام میگوئی « بگو آری پیروردگارم که آنچه ( درباره علی ) میگویم حق است و شما خدا را در مانده نکنید » .

۸۸ - ابان بن تغلب گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت ، خدایتعالی فرماید : « خود را بگردنه نینداخته - ۱۱ سوره ۹۰ - » حضرت فرمود : کسی را که خدا ببرکت ولایت ما گرامیش داشته از گردنه گذشته است و ما هستیم آن گردنه‌ئی که هر کس وارد شود نجات یابد .

راوی گوید : من خاموش بودم ، باز حضرت فرمود : نمیخواهی بتو حرفی آموزم و افاده کنم که از دنیا و آنچه در آنست برایت بهتر باشد ؟ عرض کردم : چرا قربانت ، فرمود : آن قول خداست : « آزاد کردن بنده - ۱۳ سوره ۹۰ - » آنگاه فرمود : مردم همگی برده دوزخند ، مگر تو و اصحابت ، زیرا خدا ببرکت ولایت ما خانواده کردن شما را از آتش دوزخ رهایی بخشیده ( بحديث ۱۱۲۸ رجوع شود ) .

۸۹ - امام صادق علیه السلام در باره قول خدای جل و عز : « بعهد من وفا کنید - ۴۰ سوره ۲ - »

۹۰ - عَجَّ بن یحیی ، عن سلمة بن الخطاب ، عن الحسن بن عبدالرحمن ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصیر ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا أيّ الفريقين خيرٌ مقاماً و أحسن ندياً » قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا قريشاً إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا ، فقال الذين كفروا من قريش للذين آمنوا : الذين أقرؤوا لأمر المؤمنين و لنا أهل البيت : أيّ الفريقين خيرٌ مقاماً و أحسن ندياً ، تعبيراً منهم ، فقال الله ردّاً عليهم : « و كم أهلكتنا قبلهم من قرن - من الأمم السالفة -

فرمود : یعنی بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بعد شما وفاکنم ، یعنی بهشت را برای شما وفاکنم .

شرح - علامه مجلسی (ره) از تفسیر بیضاوی درباره این آیه چنین نقل میکند : **بعهد من وفاکنید** یعنی ایمان آوردید و اطاعت کنید تا **بعهد شما وفاکنم** یعنی تا من هم شما را پاداش نیک دهم ، زیرا خدای تعالی بوسیله برپا داشتن دلائل و فرستادن کتابهای آسمانی با مردم عهد و پیمان کرده است که آنها ایمان آورند و کارشایسته کنند و اوهم پاداش دادن برحسنت را بایشان وعده داده است ، و وفا کردن باین عهد دامنه پهنآوری دارد ، درجه اول وفا نمودن ازطرف ما (بندگان) اینستکه : کلمه شهادتین را بزبان آوریم و ازطرف خدا اینستکه : خون و مال ما را محفوظ دارد (زیرا درزمره مسلمین وارد شده ایم) و درجه آخرش از طرف ما اینستکه در دریای توحید مستغرق شویم و غیر از خدا از همه چیز ، حتی از خود صرف نظر کنیم و ازطرف خدا اینستکه ما را از دیدار دائم رحمت خود کامیاب فرماید .

سپس مجلسی (ره) میفرماید : آنچه در این روایت ذکر شده که امر ولایت باشد از جهت اینستکه مهمترین اجزاء آن عهد ، اصول دین است و ولایت ائمه جزئی است مستلزم اجزاء دیگر (یعنی کسیکه امر ولایت را پذیرفته باشد ، توحید و نبوت و معاد را هم پذیرفته است) بلکه باید گفت ، ولایت ائمه مستلزم فروغ دین هم میباشد ، زیرا عمل بطاعات و ترک محرمات جزء معنی ولایت است و ولایت ائمه بآنها دعوت میکند و ولایت حقیقی بدون طاعت و ترک حرام محقق نمیشود و برای ولایت درجاتی است ، همچنان که بهشت را درجاتی است ، پس هر درجه از ولایت موجب رسیدن بدرجهای از بهشت میگردد .

۹۰ - ابو بصیر گوید : امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « و چون آیه های روشن ما را بر آنها بخوانند ، کسانی که کافرند بکسانیکه مؤمنند گویند : کدام يك از دودسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند - ۷۳ سوره ۱۹ - » فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را بولایت ما دعوت کرد ، آنها دوری گزیدند و انکار کردند ، پس کفار قریش باهل ایمانیکه بامیرالمؤمنین و ما خانواده اقرار کرده بودند از راه سرزنش گفتند : « کدام يك از این دودسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند ، خدا برای رد ایشان فرمود : « پیش از ایشان چه نسلهائی را (از امتهای گذشته) هلاک کرده ایم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند - ۷۴ سوره ۱۹ - » .

عرض کردم : خدا فرماید : « هر که در گمراهی باشد ، خدای رحمانش همی کشاند ، فرمود : همه



هم أحسن أثاثاً ورئياً» قلت : قوله : « من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدأ » قال : كلّمهم كانوا في الضلالة لا يؤمنون بولاية أمير المؤمنين عليه السلام ولا بولايتنا فكانوا ضالّين مضلّين ، فيمدّد لهم في ضلالتهم و طغيانهم حتّى يموتوا فيصيرهم الله شرّاً مكاناً و أضعف جنداً ، قلت : قوله : « حتّى إذا رأوا ما يوعدون إمّا العذاب و إمّا الساعة فسيعلمون من هو شرٌّ مكاناً و أضعف جنداً » ؟ قال : أمّا قوله : « حتّى إذا رأوا ما يوعدون » فهو خروج القائم وهو الساعة ، فسيعلمون ذلك اليوم و ما نزل بهم من الله على يدي قائمه ، فذلك قوله : « من هو شرٌّ مكاناً ( يعني عند القائم ) و أضعف جنداً » قلت : قوله : « و يزيد الله الذين اهتدوا هدى » ؟ قال : يزيدهم ذلك اليوم هدى على هدى باتّباعهم القائم حيث لا يجحدونه و لا ينكرونه ، قلت : قوله : « لا يملكون الشفاعة إلّا من اتّخذ عند الرّحمن عهداً » ؟ قال : إلّا من دان الله بولاية أمير المؤمنين و الأئمة من بعده فهو العهد عند الله قلت : قوله : « إنّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرّحمن

آنها در گمراهی بودند ، نه بولایت امیرالمؤمنین ایمان آوردند و نه بولایت ما و گمراه بودند و گمراه کننده خدا ایشان را در گمراهی و طغيان همی کشید تا بمردند ، و خدا ایشان را ببدمترین جایگاه و ناتوان تر سپاه رسانید .

عرضکردم : خدا فرماید : « تا چون موعود خویش یا عذاب و یا رستاخیز را ببینند ، خواهند دانست کیست که مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است » فرمود : اما اینکه فرماید : « تا چون موعود خویش را ببینند » آن خروج قائم و رستاخیز است ، در آن روز خواهند دانست با آنچه را که بدست قائمش بر آنها فرود آورد ، اینستکه میفرماید : « کیست که مکانش بدتر ( یعنی نزد قائم ) و سپاهش ناتوانتر است .

عرضکردم : خدا فرماید : « خدا هدایت هدایت شدگانرا بیفزاید » فرمود : خدا در آن روز آنها را که هدایت شده اند بسبب پیرویشان از قائم هدایت روی هدایت افزایش دهد ، زیرا او را رد نکنند و منکر نشوند . عرضکردم : خدا فرماید : « اختیار شفاعت ندارد . مگر کسیکه نزد خدای رحمان پیمان بسته باشد - ۸۷ - سوره ۱۹ - » فرمود : یعنی مگر کسیکه با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او دینداری خدا کند . اینست پیمان نزد خدا .

عرضکردم : خدا فرماید : « کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کردند خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد - ۹۶ - » فرمود : آن محبتی که خدای تعالی میفرماید : دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام است .

عرضکردم : « ما تنها این قرآنرا بزبان تو روان کرده ایم تا پرهیزگارانرا بشارت دهی و گروه سرسخت را بدان بیم دهی - ۹۷ - » فرمود : خدا قرآنرا بزبان او روان کرد ، زمانیکه امیرالمؤمنین علیه السلام را براهنمائی منصوب کرد ، پس مؤمنان را بشارت داد و کافران را بآن بیم داد ، و این کافران همان کسانیست که خدا در کتابش آنها را سرسخت یعنی کافر نامیده ، باز از آنحضرت درباره این قول خدا

وَدَّآ؟ قال: ولاية أمير المؤمنين هي الودّ الذي قال الله تعالى، قلت: «فانما يسرناه بلسانك لتبشّر به المتّقين و تنذر به قوماً لدّآ؟» قال: إنّما يسرّه الله على لسانه حين أقام أمير المؤمنين عليه السلام علماً، فبشّر به المؤمنين و أنذر به الكافرين و هم الذين ذكرهم الله في كتابه لدّآ أي كفاراً، قال: و سألته، عن قول الله «لتنذر قوماً ما أنذر آباؤهم فهم غافلون» قال: لتنذر القوم الذين أنت فيهم كما أنذر آباؤهم فهم غافلون عن الله و عن رسوله و عن وعيده «لقد حقّ القول على أكثرهم (ممن لا يقرؤون بولاية أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمّة من بعده) فهم لا يؤمنون» بإمامة أمير المؤمنين و الأوصياء من بعده، فلمّا لم يقرّوا كانت عقوبتهم ما ذكر الله «إنّا جعلنا في أعناقهم أغلالاً فهي إلى الأذقان فهم مقمحون» في نار جهنّم، ثمّ قال: «و جعلنا من بين أيديهم سدّاً و من خلفهم سدّاً فأغشيناهم فهم لا يبصرون» عقوبة منه لهم حيث أنكروا ولاية أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمّة من بعده هذا في الدنيا و في الآخرة في نار جهنّم مقمحون، ثمّ قال: يا تمجّد «سواء عليهم، أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون» بالله و بولاية عليّ و من بعده ثمّ قال: «إنّما تنذر من اتّبع الذكر (يعني أمير المؤمنين عليه السلام) و خشي الرحمن بالغيب فبشّره (يا تمجّد) بمغفرة و أجر كريم».

پرسیدم: «تایم دهی گروهی که پدرانشان بیم نیافته و خودشان بیخبرند - ۶ سوره ۳۶ -، فرمود: یعنی تا بیم دهی گروهی را که تو در میان ایشان هستی چنانکه پدرانشان بیم داده شدند، (۱) زیرا اینها از خدا و پیغمبر و تهدیدش بیخبرند» گفتار خدا (۲) درباره بیشتر آنها ثابت شده (یعنی درباره کسانی که بولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او اقرار نیاورند) و آنها ایمان نمیآوردند، با امامت امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او، و چون اقرار نیاوردند، کیفرشان همانست که خدا فرماید: «بگردنهای ایشان غل و زنجیرها بگذاریم که تا چانه آنها برسد و سرشان بیحرکت ماند - ۸ سوره ۳۶ -، در میان آتش دوزخ، سپس فرماید: «و پیش رویشان سدی قرار دهیم و پشت سرشان سدی دیگر، و آنها را ببوشانیم که جائی را نبینند» این عمل از نظر کیفری است از جانب خدا برای ایشان که ولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند، این کیفر دنیای آنهاست و در آخرت در آتش دوزخ (بوسیله غل و زنجیر) سرشان بیحرکت ماند.

سپس خدا فرماید: ای محمد «بیمشان دهی یا بیمشان ندهی برای آنها یکسانست، این مردم ایمان نیاورند - ۱۰ -، بخدا و بولایت علی و جانشینان او، سپس فرماید: «فقط تو کسی را بیم دهی که از ذکر

(۱) کلمه ها در آیه شریفه «ما انذرتهم» سه وجه دارد: ۱ - نافیه، چنانکه در ترجمه بیان شد  
۲ - مصدریه، چنانکه در روایت تفسیر فرمود. ۳ - موصوله و مفعول دوم تقدیر یعنی آنها را بیم دهی بدانچه پدرانشان بیم یافتند.

(۲) آنجا که فرماید: لا ملان جهنم منهم «دوزخ را از ایشان پرکنم».

﴿۱۱۷۰﴾ ۹۱ - علي بن محمد ، عن بعض أصحابنا ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «يريدون ليطفئوا نور الله بأفواههم قال : يريدون ليطفئوا ولاية أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم ، قلت : « و الله متمّ نوره » ؟ قال : والله متمّ الإمامة ، لقوله عزّ وجلّ : «الذين آمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا » فالنور هو الإمام . قلت : « هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحقّ » ؟ قال : هو الذي أمر رسوله بالولاية لوصيّته و الولاية هي دين الحقّ ، قلت : « ليظهره على الدين كلّه » ؟ قال : يظهره على جميع الأديان عند قيام القائم ، قال : يقول الله « و الله متمّ نوره » ولاية القائم « و لو كره الكافرون » بولاية عليّ ، قلت : هذا تنزيل ؟ قال : نعم أمّا هذا الحرف فتنزّل و أمّا غيره فتأويل .

قلت : « ذلك بأنهم آمنوا ثمّ كفروا » ؟ قال : إنّ الله تبارك و تعالی سمی من لم يتبع

( یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام ) پیروی کند و از خدای رحمان بنا دید ترسد ، اورا بشارت ده ( ای محمد )  
با مرزش و پاداشی ارجمند .

۹۱ - محمد بن فضیل گوید : از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل «میخواهند با پف دهان نشان نور خدای را خاموش کنند» ۸ سوره ۶۱ - « پرسیدم ، فرمود : یعنی میخواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با پف دهان نشان خاموش کنند ، عرض کردم : « خدا تمام کننده نور خود است » فرمود : خدا تمام کننده امامت است ، بدلیل قول خدای عزوجل «کسانیکه بخدا و رسولش و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان آورند - ۸ سوره ۶۴ - « پس نور همان امامت .

عرض کردم : « اوست خدائی که رسول خود را بهدایت و دین حق فرستاده است - ۹ سوره ۶۴ - « فرمود : یعنی اوست که رسولش را بولایت و وصیش امر کرد و ولایت همان دین حق است .  
عرض کردم : « تا آنرا بر هر دینی غالب کند » فرمود : یعنی آنرا در زمان قیام قائم بر همه دینها غلبه دهد ، خدا میفرماید : « و خدا تمام کننده نور خود است ، یعنی ولایت قائم » اگر چه کافران ( بولایت علی علیه السلام ) نخواهند ، عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود : آری این حرف تنزیل است و اما غیر آن تأویست .

شرح - یعنی جمله **والله متمّ نوره و لو كره الكافرون** حرفی است که از طرف خدا نازل شده است ، و اما آنچه من میگویم یعنی جمله **ولاية القائم** و جمله **بولاية علي** تأویل است و مجلسی ره گوید : یعنی این دو جمله هم تنزیل است و ممکن است ، مقصود این باشد که اینها تفسیر در زمان تنزیل است ( یعنی جبرئیل علیه السلام آنچه را در قرآن موجود است آورده ولی همانجا برای من تفسیر کرد که مقصود ولایت قائم و ولایت علی است ) .

دنباله روایت ۱۱۷۰

عرض کردم : ( تفسیر این آیه چیست ؟ ) « این برای آنستکه آنها ایمان آورده ، سپس کافر شدند - ۳

رسوله فی ولایة وصیّه منافقین وجعل من جحد وصیّه [وإمامته] کمن جحد عهّداً وأنزل بذلك قرآناً فقال : یا محمد «إذا جاءك المنافقون ( بولایة وصیّك ) قالوا : نشهد إنك لرسول الله و الله يعلم إنك لرسوله و الله يشهد إن المنافقین ( بولایة علی ) لکاذبون» إتخذوا أیمانهم جنّة فصدّوا عن سبیل الله ( و السبیل هو الوصی ) إنهم ساء ما كانوا يعملون» ذلك بأنهم آمنوا ( برسالتك ) و كفروا ( بولایة وصیّك ) فطبع ( الله ) علی قلوبهم فهم لا یفقهون « قلت : ما معنی لا یفقهون ؟ قال : یقول : لا یعقلون بنبوّتك قلت : « و إذا قیل لهم تعالوا یستغفر لكم رسول الله » ؟ قال : و إذا قیل لهم إرجعوا إلی ولایة علیّ یستغفر لكم النبی من ذنوبکم « لو أنّ رؤوسهم » قال الله : « و رأیتهم یصدّون ( عن ولایة علی ) وهم مستكبرون » علیه ثمّ عطف القول من الله بمعرفته بهم فقال : «سواء علیهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم إن الله لا یهدی القوم الفاسقین» یقول : الظالمین لوصیّك .

قلت : « أفمن یمشی مكبّاً علی وجهه أهدى أمن یمشی سویّاً علی صراط مستقیم » ؟ قال : إن الله ضرب مثل من حاد عن ولایة علیّ کمن یمشی علی وجهه لا یهتدی لأمره و جعل من

سوره ۶۳ - « فرمود خدای تبارک و تعالی کسانیرا که از پیغمبرش در امر ولایت وصیش پیروی نکرده ، منافق نامیده و کسی را که وصیت و امامت او را منکر شده ، مانند منکر محمد قرارداد و برای این مطلب آیه ای نازل کرده و فرموده است : « چون منافقین ( بولایت وصیت ) نزد تو آیند ، گویند : شهادت میدهم که تو پیغمبر خدائی ، خدا نیز داند که تو پیغمبر او هستی و خدا شهادت میدهد که منافقین ( بولایت علی ) دروغ گویند . سوگندهای دروغین خویش را سپر خود ساخته اند و از راه خدا بگشسته اند ( راه خدا همان وصی است ) و بداست آنچه انجام میدهند . این برای آنستکه ( برسالت تو ) ایمان آورده ( بولایت وصیت ) کافر شدند پس ( خدا ) بر دلهایشان مهر نهاد و آنها فهم نمیکنند - سوره ۶۳ - » .

عرض کردم : معنی فهم نمیکنند چیست ؟ فرمود . خدا میفرماید : نبوت تو را تعقل نمیکنند . عرض کردم « و چون بآنها گویند : بیایید تا رسول خدا برای شما آموزش طلبد ، یعنی و چون بآنها گویند بولایت علی برگردید تا پیغمبر برای گناهان شما آموزش طلبد « سرهای خویش به پیچند ، خدا فرماید : « و آنها را ببینی که برگردند ، از ولایت علی « در حالیکه متکبرند ، از آن .

سپس گفتار خدا متوجه معرفی آنها شده ، میفرماید : « برای آنها برابر است ، برای ایشان آموزش خواهی یا آموزش نخواهی ، خدا آنها را هرگز نخواهد آموزد ، که خدا گروه فاسقان را هدایت نکند ، یعنی ستمگران بوسی تو را .

عرض کردم : « آیا آنکه نگویند بر چهره خویش راه رود ، هدایت یافته تر است ، یا آنکه با قامت راست بر راه مستقیم می رود ؟ - سوره ۶۷ - » فرمود : خدا کسی را که از ولایت علی برگشته بکسی مثل زده است

تبعه سويّاً على صراط مستقيم ، و الصراط المستقيم أمير المؤمنين عليه السلام .

قال : قلت : قوله : « إنّه لقول رسول كريم » ؟ قال : يعني جبرئيل عن الله في ولاية علي عليه السلام ، قال : قلت : « وما هو بقول شاعر قليلاً ما تؤمنون » ؟ قال : قالوا : إنّ عمّاً كذاب على ربّه و ما أمره الله بهذا في علي ، فأنزل الله بذلك قرآناً فقال : « (إنّ ولاية علي ) تنزّل من ربّ العالمين ؛ و لو تقول علينا ( عمّد ) بعض الأقاويل ؛ لأخذنا منه باليمين ؛ ثمّ لقطعنا منه الوتين » ثمّ عطف القول فقال : « إنّ ( ولاية علي ) لتذكرة للمتقين (للعالمين) و إنّنا لنعلم أنّ منكم مكذّبين ؛ و إنّ (عليّاً) لحسرة على الكافرين ؛ و إنّ (ولاية) لحقّ اليقين ؛ فسبح ( يا عمّد ) باسم ربّك العظيم » يقول أشكر ربّك العظيم الذي أعطاك هذا الفضل .

قلت : قوله : لما سمعنا الهدى آمناً به ؟ قال : الهدى الولاية ، آمناً بمولانا فمن آمن بولاية مولاه « فلا يخاف بخساً و لارهقاً » قلت : تنزّل ؟ قال : لا ، تأويل ، قلت : قوله : « لأملك لكم ضراً و لارشداً » ؟ قال ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله دعا الناس إلى ولاية علي فاجتمعت إليه قریش

که بروافتاده، راه می‌رود و در کار خود گمراه است . و کسی را که از علی پیروی کند ، با قامت راست و بر راه مستقیم قرار داده و راه مستقیم همان امیرالمؤمنین علیه السلام است .

عرض کردم : خدا فرماید : « آن گفتار رسولی ارجمند است - ۴۰ سوره ۶۹ - ، فرمود : یعنی گفتار جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی عليه السلام است .

عرض کردم : « و گفتار خیال پرداز نیست ، شما اندکی ایمان می‌آوردید - ۴۱ سوره ۶۹ - ، فرمود : آنها گفتند : محمد پروردگارش دروغ بسته و خدا او را درباره علی چنین دستوری نداده است ، پس خدا آیه‌ای فرستاد و فرمود : همانا (ولایت علی) از جانب پروردگاران نازل شده است . اگر (محمد) بعضی از گفته‌ها را بدروغ بمانست دهد ، دست راستش را میگیریم (اورا بشدت بگیریم) و شاهرگش را ببریم ، سپس سخن را متوجه این موضوع کرده و فرموده است : « همانا (ولایت علی) یاد آوری است برای پرهیزگاران (جهانیان) و ما میدانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید . و همانا (علی) مایه افسوس کافرانست . و همانا (ولایت او) حقیقت یقین است . تسبیح بگو (ای محمد) بنام پروردگار بزرگت - آخر سوره ۶۹ - ، میفرماید : پروردگار بزرگت را که این فضیلت بتو عطا فرموده سپاسگزاری کن .

عرض کردم : خدا فرماید : « و ما همینکه هدایت را شنیدیم بان ایمان آوردیم - ۱۳ سوره ۷۱ - ، فرمود : هدایت همان ولایت است . یعنی بمولای خود ایمان آوردیم . پس هر که بولایت مولای خود ایمان آورد « از نقصان و ستم نترسد » عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود ؟ نه ، تأویل است ( یعنی آنچه در باره ولایت گفتیم آیه قرآن نیست ولی مقصود و معنی آنست ) .

عرض کردم : خدا فرماید : « من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم - ۲۱ سوره ۷۱ - ،

فقالوا يا محمد اعفنا من هذا ، فقال لهم رسول الله ﷺ : هذا إلى الله ليس إليّ ، فاتهموه وخرجوا من عنده فأنزل الله « قل إنّي لا أملك لكم ضرراً ولا رشداً » قل إنّي لن يجيرني من الله (إن عصيته) أحدٌ ولن أجد من دونه ملتحداً » إلاّ بلاغاً من الله ورسالاته (في عليّ) « قلت : هذا تنزيل ؟ قال : نعم ، ثمّ قال تو كيداً : « ومن يعص الله ورسوله (في ولاية عليّ) فإنّ له نار جهنّم خالدين فيها أبداً » قلت . « حتّى إذا رأوا ما يوعدون فسيعلمون من أضعف ناصراً و أقلّ عدداً » يعني بذلك القائم و أنصاره .

قلت : « واصبر على ما يقولون » ؟ قال : يقولون فيك « واهجرهم هجرأ جميلاً » و ذرني (يا محمد) و المكذّبين (بوصيک) اُولي النعمة و مهلّم قليلاً » قلت : إنّ هذا تنزيل ؟ قال : نعم . قلت : « ليستيقن الذين اوتوا الكتاب » ؟ قال : يستيقنون انّ الله ورسوله و وصيّه حقّ ، قلت : « ويزداد الذين آمنوا إيماناً » ؟ قال : ويزدادون بولاية الوصيّ إيماناً ، قلت : « ولا يرتاب الذين اوتوا الكتاب و المؤمنون » ؟ قال : بولاية عليّ عليه السلام قلت : ما هذا الارتياب ؟ قال : يعني

فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بولایت علی دعوت فرمود ، قریش نزد آنحضرت انجمن کردند و گفتند : ای محمد ما را از این امر معاف کن ، پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنها فرمود : این امر با خداست با من نیست ، آنها حضرت را منتهم کردند و از نزدش بیرون آمدند . پس خدا این آیه نازل فرمود : « بگو من اختیار زبان زدن و هدایت کردن شما را ندارم . بگو هیچکس مرا در برابر خدا پناه ندهد (اگر نافرمانی کنم) و جز او پناهگاهی نیابم ، مگر اینکه از جانب خدا ابلاغ کنم و پیغامهای او را ( در باره علی علیه السلام) برسانم ۲۲ - » .

عرض کردم : این تنزيل است ؟ فرمود : آری ، سپس خدا برای تأکید مطلب فرموده است : « و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند ( در باره ولایت علی) آتش دوزخ همیشه و جاودان برای او است » عرض کردم : « تا زمانیکه عذاب موعود را ببینند خواهند دانست کیست که یاورش ناتوانتر و سپاهش کمتر است - ۲۳ - » فرمود : مقصود از این آیه امام قائم و یاران او است .

عرض کردم : « بر آنچه میگویند شکیباً باش - ۹ سوره ۷۲ - » فرمود : یعنی آنچه در باره تو میگویند « و از آنها بپرس ، بریدنی نیکو . و مرا واگذار ( ای محمد) با تکذیب کنندگان ( نسبت بوصیت) که صاحب نعمتند و اندکی مهلتشان ده - ۱۱ - » عرض کردم : این تنزيل است ؟ فرمود : آری ( یعنی کلمه بوصیك نیز نازل شده است ) .

عرض کردم : « تا یقین رسند کسانی که بآنها کتاب داده شده ؟ - ۳۱ سوره ۷۲ - » فرمود : یعنی تا یقین کنند که خدا و پیغمبر و وصیش بر حقتند .

عرض کردم : « و آنها که ایمان آورده اند ، ایمان نشان بیفزاید ؟ » فرمود : یعنی ایمان نشان بولایت وصی

بذلك أهل الكتاب و المؤمنین الذین ذکر الله فقال : و لا یرتابون فی الولاية ، قلت : « و ماهی إلا ذکرى للبشر » ؟ قال : نعم و لایة علی عليه السلام ، قلت : « إنها لا ىحدى الکبر » ؟ قال : الولاية ، قلت : « لمن شاء منکم أن یتقدّم أو یتأخّر » ؟ قال : من تقدّم إلى و لایتنا أخّر عن سقر و من تأخّر عنّا تقدّم إلى سقر « إلا أصحاب الیمین » ؟ قال : هم و الله شیعتنا ، قلت : « لم نک من المصلّین » ؟ قال : إنّنا لم نتولّ وصی محمد و الأوصیاء من بعده - و لا یصلّون علیهم - ، قلت : « فما لهم عن التذکرة معرضین » ؟ قال : عن الولاية معرضین ، قلت : « کلا إنها تذکرة » ؟ قال : الولاية .

قلت : قوله . « یوفون بالنذر » ؟ قال : یوفون بالنذر الذی أخذ علیهم فی الميثاق من و لایتنا قلت : « إنّنا نحن نزّلنا علیک القرآن تنزیلاً » ؟ قال : بولاية علی عليه السلام تنزیلاً ، قلت : هذا تنزیل ؟ قال : نعم ذاتا و یل ، قلت : « إنّ هذه تذکرة » ؟ قال : الولاية ، قلت : « یدخل من یشاء

افزوده گردد .

عرضکردم : « و اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند ؟ » فرمود : یعنی بولایت علی عليه السلام .  
 عرضکردم : مقصود از شک چیست ؟ فرمود : مقصود اهل کتابست و مؤمنینیکه خدا ذکر نموده ، سپس فرمود : و آنها در باره ولایت شک نکنند .  
 عرضکردم : « این جز یادآوری برای بشر نیست ؟ » فرمود : آری ، ولایت علی عليه السلام است .  
 عرضکردم : « آن یکی از حوادث بزرگست ؟ » فرمود : یعنی ولایت .  
 عرضکردم : « برای هر کس از شما که خواهد جلو رود یا عقب افتد ؟ » فرمود : یعنی کسیکه بولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد ، بدوزخ جلو رود .  
 عرضکردم : « جز اصحاب یمین ؟ » فرمود : آنها بخدا شیعیان ما باشند .  
 عرضکردم : « ما از نماز گزاران نبودیم ؟ ۴۲ » فرمود : یعنی ما وصی محمد و اوصیاء بعد از او ، دوست نداشتیم و بر آنها درود نمیفرستادند .  
 عرضکردم : « آنها راجه شده که از این تذکر روی گردانند ؟ ۴۹ » فرمود : یعنی از ولایت روی گردانند .

عرضکردم : « نه ، این یاد آوری است ؟ » فرمود : یعنی ولایت .  
 عرضکردم ، خدا فرماید ، « بنذر وفا میکنند ؟ - ۷ سوره ۷۶ - » فرمود : یعنی به پیمانی که خدا ر میثاق راجع بولایت ما از آنها گرفته وفا میکنند ،  
 عرضکردم : « ما این قرآن را بتوانزل کردیم ، نازل کردنی - ۳۱ - » فرمود : یعنی نازل کردنی بولایت علی عليه السلام ،  
 عرضکردم ، این تنزیل است ؟ فرمود : آری ، این تأویل است .

في رحمة»؟ قال: في ولايتنا، قال: «و الظالمين أعدّ لهم عذاباً أليماً» ألا ترى أن الله يقول: «وما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون» قال: إن الله أعزّ و أمتع من أن يظلم أو ينسب نفسه إلى ظلم و لكن الله خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته ثم أنزل بذلك قرآناً على نبيّه فقال: «وما ظلمناهم و لكن كانوا أنفسهم يظلمون»، قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم. قلت: «و ويل يومئذ للمكذّبين»؟ قال: يقول: و ويل للمكذّبين بين يا محمد بما أوحيت إليك من ولاية [علي بن أبي طالب عليه السلام] «ألم نهلك الأولين ثم نتبعهم الآخريين» قال: الأولين الذين كذبوا الرّسول في طاعة الأوصياء «كذلك نفعل بالمجرمين» قال: من أجرم إلى آل محمد و ركب من وصيه ما ركب، قلت: «إن المتقين»؟ قال: نحن و الله و شيعتنا ليس على ملّة إبراهيم غيرنا و سائر الناس منها برآء، قلت: «يوم يقوم الرّوح و الملائكة صفّاً لا يتكلمون..» الآية؟ قال: نحن و الله المأذون لهم يوم القيامة و القائلون صواباً، قلت: ما تقولون إذا تكلمتم؟

عرضکردم: «همانا اين ياد آوری است؟» فرمود: یعنی ولایت.

عرضکردم: «خدا هر که را خواهد در رحمت خود داخل کند؟» ۳۱، فرمود: یعنی در ولایت ما: فرمود، «و خدا برای ستمگران عذابی دردناک آماده ساخته» مگر نبینی که خدا فرماید: «ما ستم نکردند ولی بخودشان ستم میکنند؟» - ۵۴ سوره ۲ - «امام فرمود: همانا خدا گرامیتر و عالی تر از آنستکه ستم ببندد یا خود را بستم نسبت دهد، ولی خدا ما را بخود مربوط ساخت و ستم بما را ستم بخود قرار داد و ولایت ما را ولایت خویش، سپس برای این موضوع آیهئی بر پیغمبرش نازل کرد و فرمود: «ما بآنها ستم نکردیم، ولی آنها بخود ستم نمودند» - ۱۱۸ سوره ۱۶ - «گفتم: این تنزيل است؟» فرمود: آری.

عرضکردم: «در آنروز وای بر تکذیب کنندگان؟» - ۱۵ سوره ۷۷ - «فرمود: یعنی ای محمد وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی [بن ابیطالب عليه السلام] که بتو وحی کردیم» مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ و دیگران را نیز دنبال آنها بریم؟» - ۱۷ - «فرمود: پیشینیان آنها را بپیمبران را راجع باطاعت از اوصیاء تکذیب نمودند» با نافرمانان اینگونه رفتار میکنیم؟» فرمود: یعنی آنها که نسبت بآل محمد نافرمانی نموده و کردند آنچه کردند.

عرضکردم: «همانا پرهیز گاران» فرمود: بخدا ما هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی ملت ابراهیم را ندارد، و مردم دیگر از آن برکنارند.

عرضکردم: «روزی که روح و فرشتگان صف کشیده سخن نگویند...» تا آخر آیه ۳۸ سوره ۷۸ - (که فرماید: مگر کسیکه خدا با او اجازه دهد و او درست گوید، فرمود: بخدا ما هستیم که روز قیامت اجازه داریم (سخن گوئیم) و درست گوئیم).

عرضکردم: آنگاه که گوئید چه خواهید گفت؟ فرمود: بزرگی پروردگار خود گوئیم و بر پیغمبر



قال: نمجد ربنا و نصلّي على نبيّنا و نشفع لشيعتنا ، فلا يردنا ربنا ، قلت: «كلا إن كتاب الفجر لفي سجين»؟ قال: هم الذين فجروا في حق الأئمة واعتدوا عليهم ، قلت: ثم يقال: «هذا الذي كنتم به تكذبون»؟ قال: يعني أمير المؤمنين ، قلت: تنزيل؟ قال: نعم .

۹۲ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطاب ، عن الحسين بن عبدالرحمن ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل: «ومن أعرض عن ذكرى فإن له معيشة ضنكاً» قال: يعني به ولاية أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت: «و نحشره يوم القيامة أعمى»؟ قال: يعني أعمى البصر في الآخرة أعمى القلب في الدنيا عن ولاية أمير المؤمنين عليه السلام ، قال: وهو متحير في القيامة يقول: «لم حشرتني أعمى و قد كنت بصيراً قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها» قال: الآيات الأئمة عليهم السلام «فنسيتها و كذلك اليوم تنسى» يعني تركتها و كذلك اليوم تترك في النار كما تركت الأئمة عليهم السلام ، فلم تطع أمرهم و لم تسمع قولهم ، قلت: «و كذلك نجزي من أسرف و لم يؤمن بآيات ربّه و لعذاب الآخرة أشدّ و أبقى» قال: يعني من أشرك بولاية أمير المؤمنين عليه السلام غيره و لم يؤمن بآيات ربّه و ترك الأئمة معاندة فلم يتبّع

خود درود فرستیم و از شیعیان خود شفاعت کنیم ، و پروردگارا ما را رد نکند .

عرضکردم ، «نه ، اصلاً نامه گنهکاران در سجن است - ۷ سوره ۸۳ - ، فرمود: آنها کسانی هستند

که نسبت بحق ائمه نافرمانی خدا کردند و بر ایشان ستم نمودند .

عرضکردم ، «سپس گفته میشود: اینست آنچه تکذیبش میکرديد؟ ۱۶» فرمود: یعنی امیرالمؤمنین

عليه السلام عرضکردم: تنزيل است؟ فرمود: آری .

۹۲ - ابو بصير گوید: امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل ، «هر که از یاد من رو بگرداند

زندگيش تنگ است - ۱۲۴ سوره ۲۰ - ، فرمود: مقصود از آن (یاد من) امیرالمؤمنین عليه السلام است .

عرضکردم: «او را روز قیامت کور محشور کنیم» فرمود: یعنی کور دیده در آخرت ، کور دل در دنیا

از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام او در قیامت سرگردانست و میگوید: «چرا مرا که بینا بودم ، کور

محشور کردی؟ گوید آنچنانکه آیات ما سوی تو آمد و آنها را فراموش کردی - ۱۲۲ - ، فرمود:

آیات ائمه علیهم السلام اند «که تو آنها را فراموش کردی ، همچنان امروز فراموش میشوی» یعنی

همچنانکه آنها را رها کردی ، امروز در آتش رها می شوی ، چنانکه ائمه علیهم السلام را رها کردی و

امرشان را اطاعت نکردی و گفتارشانرا نشنیدی .

عرضکردم: «و اینچنین جز امیدهیم هر کس را که زیاده روی کرده و بآیههای پروردگارش ایمان

نیاورده ، همانا عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است - ۱۲۳ - ، فرمود: یعنی کسیکه در ولایت امیر

المؤمنین عليه السلام دیگری را شریک کند و بآیات پروردگارش ایمان نیاورد و ائمه علیهم السلام را از روی

دشمنی رها کند و از آثارشان پیروی نکند و دوستشان ندارد .

آثارهم و لم يتولّهم ، قلت : « الله لطيف بعباده يرزق من يشاء » ؟ قال : ولاية أمير المؤمنين عليه السلام قلت : « من كان يريد حرث الآخرة » ؟ قال : معرفة أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة « نزل له في حرثه » ؟ قال : نزيده منها ، قال : يستوفي نصيبه من دولتهم « و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ماله في الآخرة من نصيب » قال : ليس له في دولة الحق مع القائم نصيب .

### ﴿ باب ﴾

﴿ فيه نتف و جوامع من الرواية فى الولاية ﴾

۱ - محمد بن يعقوب الكليني ، عن محمد بن الحسن ؛ و علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن بكير بن أعين قال : كان أبو جعفر عليه السلام يقول : إن الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية و هم ذرّ ، يوم أخذ الميثاق على النذرّ و الاقرار له بالربوبية و لمحمد وآله بالنبوة .

۲ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن صالح بن عقبة عن عبدالله بن محمد الجعفري ، عن أبي جعفر عليه السلام ؛ و عن عقبة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن عرض کردم : « خدا بکار بندگان خود دقیق تر [ مهربانتر ] است ، هر که را خواهد روزی دهد ؟

۱۹ - سورة ۴۲ - ، فرمود : « معنی ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام .  
عرض کردم : « هر کس کشت آخرت خواهد ؟ » فرمود : « معنی معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه در کشتش بیفزائیم » فرمود : « معنی معرفتش را بیفزائیم ، تا بهره خود را از دولت ائمه در یافت کند و هر که کشت دنیا خواهد ، از دنیا باو دهیم و در آخرت او را بهره می نیست - ۲۰ - » فرمود ، یعنی برای او از دولت حق با امام قائم بهره می نیست .

### ﴿ در روایات برگزیده و کلی راجع بولایت ﴾

۱ - بکیر بن اعین گوید : امام باقر علیه السلام میفرمود : خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت ، در حالیکه مانند موران ریز بودند ، همان روزی که از ذرها (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه بودند) پیمان گرفت و نیز بر بوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار گرفت . ( راجع بعالم ذر در کتاب ایمان و کفر بتفصیل بحث میشود ) .

۲ - عقبه گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : خدا مخلوق را آفرید ، و هر مخلوقی را که دوست میداشت از ماده ای که دوست داشت آفرید ، و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید . و هر مخلوقی را که دوست نداشت از ماده ای که دوست نداشت آفرید ، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید ، سپس آنها را در سایه ای مبعوث کرد .

من عرض کردم : سایه چیست ؟ فرمود : نمیبینی که سایه خودت در برابر خورشید چیزی هست و چیزی

الله خلق الخلق ، فخلق ما أحبّ ممّا أحبّ وكان ما أحبّ أن خلقه من طينة الجنة ، وخلق ما أبغض ممّا أبغض و كان ما أبغض أن خلقه من طينة النار ، ثمّ بعثهم في الظلال : فقلت ، و أيّ شيء الظلال ؟ قال : ألم تر إلى ظلّك في الشمس شيء و ليس بشيء ، ثمّ بعث الله فيهم النبيّين يدعونهم إلى الإقرار بالله و هو قوله : « و لئن سألتهم من خلقهم ليقولنّ الله » ثمّ دعاهم إلى الإقرار بالنبيّين ، فأقرّ بعضهم و أنكر بعضهم ، ثمّ دعاهم إلى ولايتنا فأقرّ بها والله من أحبّ و أنكرها من أبغض و هو قوله : « فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل » ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام : كان التّكذيب ثمّ .

۳ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطّاب ، عن عليّ بن سيف ، عن العباس بن عامر ، عن أحمد بن [أ] زرق الغمشاني ، عن محمد بن عبد الرحمن ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ولايتنا ولاية الله التي لم يبعث نبياً قطّ إلاّ بها .

نیست ( یعنی چیزیست که از خود شخصیت و استقلال ندارد و این تئذیست برای عالم مثال یا عالم ارواح یا عالم ذر ) سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را باقرار بخدا دعوت کنند ، اینست که خدا فرماید : « و اگر از آنها پرسی کی خلقشان کرده ؛ خواهند گفت : خدا - ۸۷ - سوره ۴۳ - ، سپس خدا ایشان را باقرار نسبت پیغمبران دعوت کرد ، برخی اقرار و برخی انکار نمودند ، آنکه بولایت ما دعوتشان کرد ، بخدا کسی بدان اقرار کرد که خدایش دوست داشت و آنکه رادشمن داشت ، انکار کرد اینست گفتار خدا : « بآنچه از پیش (در عالم ذر) تکذیب کرده اند ، ایمان نخواهند آورد - ۷۴ - سوره ۱۰ - » سپس امام باقر علیه السلام فرمود : تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود ،

شرح - علامه مجلسی ره گوید : عقیده محدثین اینست که چون خدا نیکی و بدی کردار و عقیده بندگانش را میداند ، نیکان را از گل بهشت آفرید و بدان را از گل جهنم تهر کدام از آندو دسته بلیاقت و سزاواری خود برسند بنا بر این کردار و رفتار آنها سبب شد که آنگونه خلق شوند ، نه آنکه بر عکس باشد (تاجبر لازم آید).

و از محدث استرآبادی نقل میکنند که تشبیه عالم مثال بسایه از این نظر است که آن مرتبه از وجود نسبت بوجود خارجی چیزی نیست ولی نسبت بخود چیزی هست یا کنایه از این است که آنها اجسام لطیفه ای بودند .

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : ولایت ماهمان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری را جز بآن مبعوث نساخت .

شرح - ولایت خداست یعنی ولایت از طرف خداست یا بجهت اینست که ولایت خدا بدون ولایت ماقبول نشود . و ولایت مامختص باین شریعت نیست ، بلکه در هر شریعتی لازم بوده است .

﴿۱۱۷۵﴾ ۴ - محمد بن یحیی . عن عبدالله بن محمد بن عیسی ، عن محمد بن عبدالحمید ، عن یونس بن یعقوب ، عن عبدالاعلی ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ما من نبي جاء قط إلا بمعرفة حقنا و تفضيلنا على من سوانا .

۵ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر ، عن محمد بن الفضیل ، عن أبي الصباح الكناني ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : والله إن في السماء لسبعين صفاً من الملائكة ، لو اجتمع أهل الأرض كلهم يحصون عدد كل صف منهم ما أحصوهم و إنهم ليدينون بولايتنا .

۶ - محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن الفضیل ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : ولاية علي عليه السلام مكتوبة في جميع صحف الأنبياء و لن يبعث الله رسولا إلا بنبوة محمد عليه السلام و وصية علي عليه السلام .

۷ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور قال : حدثنا يونس ، عن حماد بن عثمان ، عن الفضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن الله عزّ وجلّ نصب علياً عليه السلام علماً بينه و بين خلقه ، فمن عرفه كان مؤمناً و من أنكره كان كافراً و من جهله كان ضالاً و من نصب معه شيئاً كان مشركاً ، و من جاء بولايته دخل الجنة .

۸ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن عبدالله بن سنان ؛ عن أبي حمزة

۴ - امام صادق عليه السلام میفرمود : هیچ پیغمبری نیامد ، مگر بمعرفت حق ما و برتری ما بر دیگران ( یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود ) .

۵ - امام باقر عليه السلام میفرمود : بخدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است ، اگر تمام مردم روی زمین انجمن کنند که يك صف آنها را بشمارند ، نتوانند ، و آن فرشتگان همگی ولایت ما را معتقدند .

۶ - حضرت ابوالحسن عليه السلام فرمود : ولایت علی علیه السلام در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد ، جز بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصیت علی عليه السلام ( یعنی اقرار باین دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است ) .

۷ - امام باقر علیه السلام فرمود : همانا خدای عزوجل علی علیه السلام را نشانه‌ای میان خود و مخلوقش گماشت ، هر که او را شناسد مؤمن است ، و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را شناسد گمراهست و هر که دیگری را همراه او گمراهت مشرکست ، و هر که با ولایت او آید ببهشت درآید .

شرح - انکار در صورتی است که آنحضرت را بشناسد و مقام امامت و ولایتش را بداند و با وجود آن بواسطه لجاج و عناد نپذیرد ولی نشناختن در صورتی است که بمقام آنحضرت جاهل باشد .

۸ - ابو حمزه گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود : همانا علی علیه السلام در پست که خدا

قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إنّ علياً عليه السلام بابُ فتحه الله . فمن دخله كان مؤمناً و من خرج منه كان كافراً و من لم يدخل فيه ولم يخرج منه كان في الطبقة الذين قال الله تبارك وتعالى : لي فيهم المشيئة .

﴿ ۱۱۸۰ ۹ ﴾ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن بكير بن أعين قال : كان أبو جعفر عليه السلام يقول : إنّ الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا و هم ذرّ ، يوم أخذ الميثاق على الذرّ ، بالإقرار له بالرّبوبيّة و لمحمد عليه السلام بالنبوّة و عرض الله جلّ و عزّ على محمد عليه السلام أمّته في الطين و هم أظلمة و خلقهم من الطينة التي خلق منها آدم و خلق الله أرواح شيعتنا قبل أبدانهم بألفى عام و عرضهم عليه و عرفهم رسول الله عليه السلام و عرفهم علياً و نحن نعرفهم في لحن القول .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ في معرفتهم أولياءهم و التفويض اليهم ﴾

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن صالح بن سهل ، عن

آنرا ( بروى بندگانش ) گشوده ، هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است ، و هر کس نه داخل شود و نه خارج شود ( بیطرف باشد یا آنحضرت را نشناسد ) در زمره کسانی است که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است : من درباره آنها بغواست خود رفتار کنم . ( یا ببهشت و یا بدوزخشان برم ) .

۹ - و می فرمود : خدا از شیعیان ما آنکاه که در عالم ذر بودند ، بولایت ما پیمان گرفت ، روزیکه از همه در عالم ذر پیمان میگرفت ، و نیز بر بوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت ، و خدای جل و عز امتش را که مانند سایه ها بودند ( روح بدون پیکریا با پیکر مثالی بودند ) بمحمد صلی الله علیه و آله در گل ارائه فرمود ، و آنها را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید ، و خدا ارواح شیعیان ما را دوهزار سال پیش از بدنهایشان آفرید ، و ایشانرا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت ، حضرت آنها را شناخت و علی هم آنها را شناخت و ما آنها را از سیاق گفتار میشناسیم ( یعنی از گوشه و کنار گفتارشان محبت و ولایت آنها نسبت بما واضح میشود ) .

#### ﴿ در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری کارشان بائمه علیهم السلام ﴾

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : مردی خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمد و آنحضرت همراه اصحابش بود ، بر آنحضرت سلام کرد و گفت : بخدا من ولایت و محبت تورا دارم ، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دروغ گوئی ، گفت : چرا ، بخدا من محبت و دوستی تورا دارم و تا سه بار تکرار کرد ، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : دروغ گوئی ، تو چنانکه گوئی نیستی ، همانا خدا روحهای مردم را دو هزار سال

أبي عبدالله عليه السلام أن رجلاً جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو مع أصحابه فسلم عليه ثم قال له : أنا والله أحبك وأتولاك ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : كذبت ، قال بلى والله إنني أحبك وأتولاك ، فكرّر ثلاثاً ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : كذبت ، ما أنت كما قلت ، إن الله خلق الأرواح قبل الأبدان بألفي عام ثم عرض علينا المحبّ لنا فوالله ما رأيت روحك فيمن عرض ، فأين كنت ؟ فسكت الرجل عند ذلك ولم يراجعه .

و في رواية أخرى قال أبو عبدالله عليه السلام : كان في النار .

۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن عمرو بن ميمون ، عن عمار بن مروان ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال ؛ إننا لتعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقة الإيمان و حقيقة النفاق .

۳ - أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى ، عن الحسن بن علي الكوفي ، عن عبيد بن هشام عن عبدالله بن سليمان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الامام فوض الله إليه كما فوض إلى سليمان بن داود ؟ فقال : نعم ، و ذلك أن رجلاً سأله عن مسألة فأجابها فيها و سأله آخر عن تلك المسألة فأجابها بغير جواب الأول ، ثم سأله آخر فأجابها بغير جواب الأولين ، ثم قال : « هذا عطاؤنا فامنن أو (أعط) بغير حساب » وهكذا هي في قراءة علي عليه السلام ، قال : قلت : أصلحك

پیش از بدنهایشان آفرید و سپس دوستان ما را بما عرضه کرد ، بخدا که من روح ترا در میان آنها ندیدم ، پس تو کجا بودی ؟ آنکاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت . و در روایت دیگر است که امام صادق عليه السلام فرمود : او در آتش دوزخ بود .

شرح - راجع بتوضیح و تفسیر دوهزار سال و تقدم خلقت روح بر بدن دانشمندان مطالبی گفته اند مبنی بر حدس و تخمین ، پس ارجاع علم آن بخدا و رسول و اوصیائش اولی بنظر میرسد .

۲ - امام باقر عليه السلام فرمود : ما هر گاه مردی را ببینیم ، ایمان یا نفاق او را بحقیقتش میشناسیم . ( یعنی حقیقت و واقع ایمان یا حقیقت و واقع نفاق او را میشناسیم و چیزی از ایمان یا نفاق او بر ما پوشیده نمی ماند . )

۳ - عبدالله بن سلیمان گوید : از امام صادق عليه السلام راجع با امام پرسیدم که آیا کار با او واگذار شده است چنانکه بسلیمان بن داود واگذار شده بود ؛ فرمود : آری ، و دلیلش اینست که : مردی از امام سؤالهای پرسید ، آن حضرت جوابش گفت ، سپس دیگری همان سؤالها را پرسید و او جوابی برخلاف جواب اول گفت ، باز دیگری همان سؤالها را پرسید و او جوابی برخلاف آن دو جواب گفت ، سپس فرمود : « اینست بخشش ما ، منت گذار یا ببخش بدون حساب - ۳۹ سوره ۳۸ - ، در قرائت علی عليه السلام اینگونه است ( و در قرائت مشهور بجای اعط ، أمسک است ) .

الله فحين أجابهم بهذا الجواب يعرفهم الإمام؟ قال: سبحان الله أما تسمع الله يقول: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين و هم الأئمة» و إنها البسبيل مقيم» لا يخرج منها أبداً، ثم قال لي: نعم إن الإمام إذا أصر الى الرجل عرفه و عرف لونه و إن سمع كلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو، إن الله يقول: «و من آياته خلق السماوات و الأرض و إختلاف ألسنتكم و ألوانكم إن في ذلك لآيات للعالمين» و هم العلماء، فليس يسمع شيئاً من الأمر ينطق به إلا عرفه، ناج أو هالك، فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم.

## ﴿ أبواب التاريخ ﴾

### ﴿ باب ﴾

﴿ مولد النبي صلى الله عليه وآله و وفاته ﴾

ولد النبي ﷺ لاثنتي عشرة ليلة مضت من شهر ربيع الأوّل في عام الفيل يوم الجمعة مع الزوال، و روي أيضاً عند طلوع الفجر قبل أن يبعث بأربعين سنة. و حملت به أمّه في أيام

من عرض كردم: اصلحك الله امام كه اين جواب را ميگويد، آنها را ميشناسد؟ ( كه هر يك را مطابق فهم و استعدادش پاسخ ميگويد ) فرمود: سبحان الله!! مگر نميشنوي كه خدا ميفرمايد: « در اينها نشانه هائي است براي باريك بينان - ۷۵ سوره ۱۵ - » و آنها ائمه هستند « و آن دراهي پابرجاست » كه هيچگاه از آن خارج نشود ( بحديث ۵۷۳ رجوع شود ) .

سپس بمن فرمود: آري امام زمانيكه مردی را ببيند، او را ميشناسد و رنگش را ( ايمان يا نفاقش را ) ميشناسد، و اگر سخن او را از پشت ديوار هم بشنود، او را و شخصيتش را ميشناسد، همانا خدا ميفرمايد « از جمله آيات خدا آفرينش آسمانها و زمين و إختلاف زبانها و رنگهای شماست، همانا در اين إختلاف براي جهانيان نشانه هائي است - ۲۱ سوره ۳۰ - » و آنها دانشمندان ( ائمه عليهم السلام ) هستند، پس امام هر امري را كه بشنود و بزبان آيد، مي فهمد، چه آنكه گوينده اهل نجات يا هلاكت باشد، از اينجهت است كه مردم آنگونه پاسخ ميدهد. ( يعني چون امام از طرز گفتار مردم مقدار فهم و استعداد و ايمان و كفر آنها را مي فهمد و درجه آمادگي و پذيرش آنها را تشخيص ميدهد، از اينجهت هر كس را بنوعي خاص پاسخ ميگويد ) .

## ابواب تاريخ

﴿ زندگي و وفات پيغمبر (ص) ﴾

پيغمبر ( صلى الله عليه وآله ) هنگام ظهر و بروايتي هنگام طلوع فجر روز جمعه دوازدهم ربيع الاول

التشريق عند الجمرة الوسطى و كانت في منزل عبدالله بن عبدالمطلب و ولدته في شعب أبي طالب في دار محمد بن يوسف في الزاوية القصوى عن يسارك و أنت داخل الدار ؛ وقد أخرجت الخيزران ذلك البيت فصيرته مسجداً ، يصلّي الناس فيه . و بقي بمكة بعد مبعثه ثلاثة عشر سنة ، ثم هاجر إلى المدينة و مكث بها عشر سنين ، ثم قبض عليه لاثنتي عشرة ليلة مضت من ربيع الأول يوم الاثنين و هو ابن ثلاث و ستين سنة و توفيّ أبوه عبدالله بن عبدالمطلب بالمدينة عند أخواله و هو ابن شهرين ، و ماتت أمّه أمنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب و هو عليه ابن أربع سنين و مات عبدالمطلب و للشيبي و و نحو ثمان سنين و تزوج خديجة و هو ابن بضع و عشرين سنة ، فولد له منها قبل مبعثه عليه القاسم ، و رقيه ، و زينب ، و أمّ كلثوم ، و ولد له بعد المبعث الطيب و الطاهر و فاطمة عليها و روي أيضاً أنّه لم يولد بعد المبعث إلا فاطمة عليها و أنّ الطيب و الطاهر ولدا قبل مبعثه ، و ماتت خديجة عليها

عام الفيل (۱) ، چهل سال پیش از بعثت متولد شد ، مادرش در ایام تشریق (۲) نزد جمره وسطی باو حامله گشت و مادرش در منزل ( شوهر خود ) عبدالله بن عبدالمطلب بود ، و آنحضرت را در شعب ابطالب در خانه محمد بن یوسف ، در آخرین زاویه دست چپ کسبیکه وارد خانه میشود ، زائید . خیزران (مادر هادی عباسی) آنخانه را (از کاخ محمد بن یوسف) بیرون کرد و مسجدش نمود ، و مردم در آن نماز میخواندند پیغمبر (ص) ، پس از بعثتش ۱۳ سال در مکه بود آنگاه بمدینه مهاجرت فرمود و ۱۰ سال هم در آنجا بود ، سپس در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول که ۶۳ سال داشت وفات کرد .

پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد دائیهای آنحضرت وفات کرد و او دو ماهه بود و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب ، در چهار سالگی آنحضرت وفات کرد ، و عبدالمطلب زمانی وفات کرد که آنحضرت قریب ۸ سال داشت و با خدیجه ازدواج فرمود ، زمانی که بیست و چند ساله بود ، برای پیغمبر از خدیجه ، قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم پیش از مبعث متولد شد و طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام بعد از مبعث ، و نیز روایت شده که بعد از مبعث غیر از فاطمه علیها السلام متولد نشد و طیب و طاهر پیش از مبعث متولد شدند ، خدیجه علیها السلام یکسال پیش از هجرت زمانیکه پیغمبر

(۱) سالیکه ابرهه سردار لشکر حبشه با پیل سواران بقصد جسارت بخانه کعبه آمد و بعد از خدا گرفتار شد ، قرآن کریم داستانش را در سوره قبل بیان میکند .

(۲) ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بعد از اعمال حج است که اسلام آنرا در ماه ذی حجه قرار داده ولی اعراب جاهلیت دو سال در محرم حج میگزاردند و دو سال در صفر و همچنین در ماههای بعد در هر ماهی دو سال حج میگزاردند ، پس بنا بر آنکه تولد حضرت در ماه ربیع الاول بوده و ۹ ماه هم در شکم مادر بوده باشد ، ایام تشریق زمان حملش در جمادی الثانیه بوده است .



حين خرج رسول الله ﷺ من الشعب و كان ذلك قبل الهجرة بسنة و مات أبوطالب بعد موت خديجة بسنة فلما فقد هما رسول الله ﷺ شأنا المقام بمكة ودخله حزن شديد و شكاً ذلك إلى جبرئيل عليه السلام فأوحى الله تعالى إليه اخرج من القرية الظالم أهلها ، فليس لك بمكة ناصر بعد أبي طالب و أمره بالهجرة .

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن عبدالله بن محمد بن أخي حماد الكاتب ، عن الحسين بن عبدالله قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : كان رسول الله ﷺ سيّد ولد آدم ؟ فقال : كان و الله سيّد من خلق الله ؛ و ما برأ الله بريّة خيراً من محمد ﷺ .

\*(۱۱۸۵)\* ۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحجاج ، عن حماد ، عن أبي عبدالله عليه السلام و ذكر رسول الله ﷺ فقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ما برأ الله نسمة خيراً من محمد ﷺ .

۳ - أحمد بن إدريس ، عن الحسين بن عبدالله ، عن محمد بن عيسى ؛ و محمد بن عبدالله ، عن علي بن حديد ، عن مرزم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال الله تبارك و تعالى : يا محمد إنّي خلقتك و عليّاً نوراً يعني روحاً بلا بدن قبل أن أخلق سماواتي و أرضي و عرشي و بحري فلم تزل تهملني و تمجدني ، ثمّ جمعت روحكما فجعلتهما واحدة فكانت تمجدني و تقدّسني و تهملني ، ثمّ قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين ثنتين فصارت أربعة : محمد واحدٌ و عليٌّ واحدٌ و الحسن و الحسين ثنتان

صلی الله علیه و آله از شب ایطالب بیرون آمد وفات کرد ، و ابوطالب یکسال بعد از خدیجه وفات کرد ، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آندونفر را از دست داد ، مانند درمکه برایش ناگوار آمد و او را آندوسختی گرفت و بجبرئیل علیه السلام شکایت کرد ، خدا بتعالی باو وحی کرد که از شهریکه مردمش ستمگرند بیرون رو ، زیرا تو درمکه بعد از ابوطالب یاوری نداری ؛ و آنحضرت را امر بهجرت فرمود .

۱ - حسین بن عبدالله گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور فرزندان آدم بود ؟ فرمود بخدا او سرور مخلوق خدا بود ، و خدا هیچ مخلوقی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده .

۲ - امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و فرمود : خدا هیچ نفس کشی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده .

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی فرماید : ای محمد ! من ترا و علی را بصورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم ، پیش از آنکه آسمان و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم ، پس تو همواره یکنائی و تمجید مرا میگفتی ، سپس دور و دور شمارا گرد آوردم و یکی ساختم ، و آن یکروح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل (۱) میگفت ، آنگاه آنرا بدو قسمت کردم و باز هر یک از آن دو قسمت را بدو قسمت نمودم تا چهار

(۱) تهلیل یعنی گفتن لا اله الا الله و خدا را بیگانگی ستودن .

ثمّ خلق الله فاطمة من نور ابتدائها روحاً بلا بدن ، ثمّ مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا .

۴ - أحد ، عن الحسين ، عن محمد بن عبدالله ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : أوحى الله تعالى إلى محمد عليه السلام إني خلقتك و لم تك شيئاً و نفخت فيك من روحي كرامة منّي أكرمك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقي جميعاً ، فمن أطاعك فقد أطاعني و من عصاك فقد عصاني و أوجبت ذلك في عليّ و في نسله ، ممّن اختصته منهم لنفسي .

۵ - الحسين بن محمد الاشعريّ ، عن معلّى بن محمد ، عن أبي الفضل عبدالله بن إدريس ، عن محمد بن سنان قال : كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة ، فقال : يا محمد إن الله تبارك و تعالى لم يزل متفرّداً بوحدانيته ثمّ خلق محمداً و عليّاً و فاطمة ، فمكثوا ألفدهر ثمّ خلق جميع الأشياء ، فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوضّأ مورها إليهم ، فهم يحلّون ما يشاؤون و يحرمّون ما يشاؤون و لن يشاؤوا إلّا أن يشاء الله تبارك و تعالى ، ثمّ قال : يا

روح شد ، محمد يکی ، علی یکی ، حسن و حسین دوتا .

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید ، آنگاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را بما رسانید .

شرح - مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث اقوالی از خود و دانشمندان دیگر نقل می کند ، ولی آنچه جلب توجه ما را میکند ، اینست که میگوید : **والله يعلم حقایق تلك الاسرار و حججه الاخيار عليهم السلام** « خدا و حجج برگزیده او حقایق این اسرار میدانند » .

۴ - امام باقر عليه السلام میفرماید : خدایتعالی بمحمد صلی الله علیه و آله وحی کرد که : ای محمد ! من ترا آفریدم ، در حالی که هیچ نبودی و از روح خود در تو دمیدم ، برای شرافتی که از خود نسبت بتو قائل شدم ، زمانی که اطاعت ترا بر همه خلقم واجب ساختم ، پس هر که ترا فرمانبرد ، مرا فرمان برده . و هر که نافرمانی تو کند ، نافرمانی من کرده است . و آن اطاعت را نیز در باره علی و نسلش ، آنهایی را که بخود مخصوص نمودم ( یا زده فرزند معصوم او ) واجب ساختم .

۵ - محمد بن سنان گوید : نزد امام محمد تقی عليه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم ، حضرت فرمود : ای محمد ! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود ( یگانه ای غیر او نبود ) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید ، آنها هزار دوران بماندند ، سپس چیزهای دیگر را آفرید . و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشانرا در میان مخلوق جاری ساخت ( بر آنها واجب کرد ) و کارهای مخلوق را ایشان وا گذاشت . پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند ، ولی هر گز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند . سپس فرمود : ای محمد ! اینست

محمد هذه الدیانة التي من تقدّمها مرق و من تخلف عنها محق ، و من لزمها لحق ، خذها إليك يا محمد !

۶ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن صالح بن سهل ، عن أبي عبدالله عليه السلام أن بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : بأي شيء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمتهم ؟ قال : إنّي كنت أوّل من آمن بربّي و أوّل من أجاب حين أخذ الله ميثاق النبيّين « و أشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى ، فكنت أنا أوّل نبيّ قال بلى ، فسبقتهم بالاقرار بالله .

﴿ ۱۱۹۰ 〉 ۷ - عليّ بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن عليّ بن إبراهيم ، عن عليّ بن حماد ، عن المفضل قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة ؟ فقال : يا مفضل كنتا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا ، في ظلّة خضراء ، نسبحه و نقدسه و نهلمه و نمجده و ما من ملك مقرب و لا ذيروح غيرنا حتّى بداله في خلق الأشياء ، فخلق ماشاء ، كيف شاء من الملائكة و غيرهم ، ثمّ أنهى علم ذلك إلينا .

۸ - سهل بن زياد ، عن محمد بن الوليد قال : سمعت يونس بن يعقوب ، عن سنان بن طريف ، عن أبي عبدالله عليه السلام يقول : قال : إنّنا أوّل أهل بيت نوه الله بأسمائنا إنّّه لمّا خلق السماوات

آن دياتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند ، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که بآن بچسبد ، بحق رسیده است ، ای محمد همواره ملازم این دیانت باش ،

۶ - امام صادق عليه السلام فرمود : یکی از قریش بر رسول خدا صلى الله عليه وآله گفت : شما که آخرین و پایان پیغمبران هستی ، بچه سبب (در مقام ورتبه) از همه پیش افتادی ؟ فرمود : زیرا من نخستین کسی بودم که پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی که پاسخ گفت ، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر نه اینست که من پروردگار شما هستم ؟ گفتند چرا ، من نخستین پیغمبری بودم که چرا گفت : پس سبقت من بر پیغمبران بواسطه اقرار بخدا بود (که پیش از همه گفتم) .

۷ - مفضل گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : آنکاه که در اظلمه (عالم ارواح یا عالم مثال یا عالم ذر) بودید بچه کیفیت بودید ؟ فرمود : نزد پروردگار خود بودیم ، کسی جز ما نزد او نبود در سایه سبزی بودیم . و خدا را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می گفتیم ، و هیچ فرشته مقرب و جانداری غیر ما نبود ، تا آنکه خدا آفرینش چیزها را اراده کرد ، پس آنچه خواست ، چنانکه خواست از ملائکه و غیر آنها آفرید ، و سپس علم آنها را ما رسانید .

۸ - امام صادق عليه السلام میفرمود : ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت ، چون

والأرض أمر منادياً فنادی : أشهد أن لا إله إلا الله - ثلاثاً - أشهد أن محمداً رسول الله - ثلاثاً - أشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً - ثلاثاً .

۹ - أحمد بن إدريس ، عن الحسين بن عبدالله الصغير ، عن محمد بن إبراهيم الجعفري ، عن أحمد بن علي بن محمد بن عبدالله بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام . عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن الله كان إذ لا كان ، فخلق الكان و المكان و خلق نور الأ نوار الذي نوّرت منه الأ نوار و أجرى فيه من نوره الذي نوّرت منه الأ نوار و هو النور الذي خلق منه محمداً و علياً . فلم يزل نورين أولين ، إذ لا شيء . كوّن قبلهما ، فلم يزل الا يجريان طاهرين مطهرين في الأ صلاب الطاهرة ، حتى افترقا في أطهر طاهرين في عبدالله و أبي طالب عليه السلام .

۱۰ - الحسين [ عن محمد ] بن عبدالله ، عن محمد بن سنان ، عن المفضل ، عن جابر بن يزيد قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : يا جابر ! إن الله أوّل ما خلق ، خلق محمداً عليه السلام و عترته الهداة المهتدين ، فكانوا أشباح نور بين يدي الله ، قلت : وما الأ شباح ؟ قال : ظلّ النور ، أبدان نورانية بلا أرواح و كان مؤيداً بروح واحدة و هي روح القدس ، فبه كان يعبد الله ، و عترته و لذلك خلقهم حلماً ، علماء ، برة ، أصفياء ، يعبدون الله بالصلاة و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل و يصلّون الصلوات و يحجّون و يصومون .

خدا آسمانها و زمین را آفرید بمنادئی دستور داد تا فریاد زد : گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست - سه بار - گواهی دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست - سه بار - گواهی دهم که علی از روی حق امیر مؤمنانست - سه بار - .

۹ - و فرمود : همانا خدا بود و هیچ پدیده نمی نبود ، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود که همه نورها از آن نوریافت در آن ( نور الانوار ) جاری ساخت و آن نور است که محمد و علی را از آن آفرید ، پس محمد و علی دو نور نخستین بودند زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود ، و آندو همواره پاک و پاکیزه در صلبهای پاک جاری بودند تا آنکه در پاکترین آنها یعنی عبدالله و ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند .

۱۰ - جابر بن یزید گوید : امام باقر علیه السلام بمن فرمود : ای جابر ! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان رهنما و هدایت شده او را آفرید ، و آنها در برابر خدا اشباح نور بودند عرض کردم : اشباح چیست ؟ فرمود : یعنی سایه نور ، پیکرهای نورانی بدون روح ، و محمد صلی الله علیه و آله تنها بیک روح مؤید بود و آن روح القدس بود که او و خاندانش بوسیله آن روح خدا را عبادت میکردند و از اینجهت خدا ایشانرا خویشان دار ، دانشمند ، نیکوکار ، برگزیده آفرید ، با نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل خدا را عبادت میکردند و نمازها را میگزاردند و حج میکردند و روزه می گرفتند .

۱۱ - علی بن محمد و غیره ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن الولید شباب الصیرفی ، عن مالک ابن إسماعیل النهدی ، عن عبدالسلام بن حارث ، عن سالم بن أبي حفصة العجلی ، عن أبي جعفر (علیه السلام) قال : كان في رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ثلاثة ، لم تكن في أحد غيره لم يكن له فيء و كان لا يمر في طريق فيمر فيه بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه و كان لا يمر بحجر ولا بشجر إلا سجد له .

۱۲ - **(۱۱۹۵)** - علی بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن حماد بن عثمان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال : لما عرج برسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) إنتهى به جبرئیل إلى مكان فخلّى عنه ، فقال له : يا جبرئیل ! تخليني على هذه الحالة ؟ فقال : إمضه فو الله لقد وطئت مكاناً ما وطئه بشرٌ وما مشى فيه بشرٌ قبلك .

۱۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن القاسم بن محمد الجوهري ، عن علي بن أبي حمزة قال : سألت أبو بصير أبا عبدالله (علیه السلام) و أنا حاضر فقال : جعلت فداك ، كم عرج برسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ؟ فقال : مرتين فأوقفه جبرئیل ! موقفاً فقال له : مكانك يا محمد ! فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي ، إن ربك يصلي فقال : يا جبرئیل ! وكيف يصلي ؟ قال : يقول : سبوحٌ قدوسٌ أنا ربُّ الملائكة و الروح . سبقت رحمتي غضبي ، فقال :

۱۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : در رسول خدا صلی الله علیه و آله سه چیز بود که در هیچکس جز او نبود : ۱ - سایه نداشت ( زیرا نور او تحت الشعاع خورشید نمیگشت ) ۲ - از راهی نمیگذشت جز آنکه هر کس بعد از دو روز و سه روز از آنجا میگذشت بواسطه بوی خوشش میفهمد پنهان آنجا عبور کرده است . ۳ - از هیچ سنگ و درختی عبور نمیکرد ، جز آنکه برای او سجده می کرد . (و این سجده بعنوان احترام بودن عبادت و معنوی بود نه ظاهری نظیر تسبیح موجودات خدا را ) .

۱۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را بمعراج بردند ، جبرئیل او را بجائی رسانید و خود با او نيامد . حضرت فرمود : ای جبرئیل ! در چنین حالی مرا تنها میگذاری ؟ گفت : برو ، بخدا درجائی قدم گذاشته ای که هیچ بشری قدم نگذاشته و پیش از تو هم بشری در آنجا راه نرفته .

۱۳ - علی بن ابی حمزه گوید : ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید و من حاضر بودم عرض کرد : قربانت ، پنهان بر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه بمعراج بردند ؟ فرمود : دوبرتبه ، و جبرئیل او را در مقامی نکه داشت و گفت : درجایت بایست ای محمد ! زیرا در جائی ایستاده ای که هرگز هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است ، همانا پروردگارت در نماز است ، فرمود : ای جبرئیل ! چگونه نمازی ؟ گفت : میفرماید : سبوح ، قدوس ، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمتم بر غضبم پیشی دارد ، پنهان (ص)

اللهم عفوك عفوك ، قال : و كان كما قال الله « قاب قوسين أو أدنى » ، فقال له أبو بصير : جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى ؟ قال : ما بين سيتها إلى رأسها فقال : كان بينهما حجاب يتلأ لا يخفق و لا أعلمه إلا و قد قال : زبرجد ، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة ، فقال الله تبارك و تعالی : یا محمد ! قال : لبيك ربّي قال : من لا ممّتك من بعدك ؟ قال : الله أعلم قال : علي بن أبي طالب أمير المؤمنين و سيّد المسلمين و قائد الغرّ المحجلّين قال ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام لا بي بصير : یا أبا محمد ! و الله ما جاءت ولاية علي عليه السلام من الأرض و لكن جاءت من السماء مشافهة .

۱۴ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن سيف ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : صف لي نبيّ الله عليه السلام قال : كان نبيّ الله عليه السلام أبيض مشرب حمرة ، أدعج العينين ، مقرون الحاجبين ، شئن الأطراف كأنّ الذّهب افرغ على برائنه عظيم مشاشة المنكبين ، إذا التفت يلتفت جميعاً من شدة استرساله ، سرّبه سائلة من لبّته

فرمود : بارخدا یا در گذشتت را خواهم ، در گذشتت را خواهم ، امام فرمود : وهمچنان بود که خدا فرماید پیغمبر بمقام « قاب قوسین او ادنی » رسید - ۹ - سورة ۵۳ - .

ابو بصیر بحضورت عرضکرد : قربانت ، قاب قوسین او ادنی چیست ؟ فرمود : بمقدار فاصله میان هلالی کمان تا سرش ، سپس فرمود : و در میان آندو حجایبی میدرخشید و خاموش میشد و بگمانم فرمود : زبرجدی بود ، پس پیغمبر نور عظمت را ازان اندازه سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواهد ( از کمترین درجه تا بالاترین مرتبه ) مشاهده فرمود : و خدای تبارک و تعالی فرمود : ای محمد ! عرضکرد : لبيك پرورد گارم ! فرمود کیست برای امتت بعد از تو ؟ ( رهبرشان کیست ؟ ) عرضکرد : خدا داناتر است ، فرمود : علی بن ابیطالب است ، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روسفیدان ، دست و پا درخشنان ، سپس امام صادق علیه السلام باو بصیر فرمود : ای ابا محمد ! بخدا ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده ، بلکه شفاهاً از آسمان رسیده است .

۱۴ - جابر گوید : با امام باقر عليه السلام عرضکردم : پیغمبر خدا را برایم وصف کن . فرمود : پیغمبر خدا (ص) رنگش سفید مایل بسرخ بود ، چشمانش سیاه و درشت ، ابروانش بهم پیوسته ، کف دست و پایش پر گوشت و غیر کوتاه بود و از سفیدی گویا در قالب نقره بود ، سراسخوانهای شانه اش درشت بود ، از شدت انس و مهری که با مردم داشت ، هر گاه متوجه کسی میشد ، با تمام بدن متوجه میشد ( نه آنکه مانند متکبران خود بین بگوشه چشم و ابرو بنگرد ) رشته موئی از گودی گلوش تا سر ناقش کشیده و مانند خط میان صفحهئی از نقره درخشان بود ( زیرا در میان صفحه محدب نقره ، خط سیاهی بنظر میرسد و از این تشبیه معلوم می شود که سایر قسمتهای شکم بدون مو و براق بوده است ) و از گردن تا شانه مانند گلاب پاش

إلى سرّته كأنّها وسط الفضة المصفاة و كأنّ عنقه إلى كاهله إبريق فضّة ، يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء ، و إذا مشى تكفّأ كأنّه ينزل في صلب ، لم ير مثل نبي الله قبله ولا بعده ﷺ .

۱۵ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن أبي جميلة ، عن عمّد الحلبی ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن رسول الله ﷺ قال : إن الله مثل لي أمّتي في الطين و علّمني أسماءهم ، كما علّم آدم الأسماء كلّها ، فمرّ بي أصحاب الرايات فاستغفرت لعلّي و شيعته ، إن ربّي و عدني في شيعة عليّ خصلّة ، قيل : يارسول الله وماهي ؟ قال : المغفرة لمن آمن منهم و أن لا يغادر منهم صغيرة و لا كبيرة و لهم تبدل السيئات حسنات .

۱۶ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الحسن بن سيف ، عن أبيه ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خطب رسول الله ﷺ الناس ، ثمّ رفع يده اليمنى قابضاً على كفه ثمّ قال : أندرون أيّها الناس ! ما في كفتي ؟ قالوا : الله ورسوله أعلم ، فقال : فيها أسماء أهل الجنّة و أسماء آبائهم و قبائلهم إلى يوم القيامة ، ثمّ رفع يده الشمال فقال : أيّها الناس أندرون ما في كفتي قالوا : الله ورسوله أعلم ، فقال : أسماء أهل النار و أسماء آبائهم و قبائلهم إلى يوم القيامة ، ثمّ قال : حكم الله و عدل ، حكم الله و عدل ، فريق في الجنّة و فريق في السعير .

نقره می بود . بینی کشیده می داشت که هنگام نوشیدن آب ، نزدیک بود آب را پس زند ، و چون راه میرفت بجلو متمایل میشد ، مثل اینکه بسرازیری می رود ، مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیده نشده ، نه پیش از او و نه بعد از او صلی الله علیه و آله .

۱۵ - امام صادق عليه السلام فرمود : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدا امت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد ، و نامهای ایشان را بمن آموخت ، چنانکه همه نامها را بآدم آموخت ، آنگاه پرچمداران ( خلفاء و زمامداران ) بر من گذشتند . من برای علی و شیعیانش آمرزش خواستم ، و پروردگام یک مطلب را در باره شیعیان علی بن وعده داد ، عرض شد : یارسول الله ، آن مطلب چیست ؟ فرمود : آمرزش برای ایمان آوردن گانشان ، و در گذشت از گناهان ، برای کوچک و بزرگشان ، و اینکه تبدیل گناه بحسنه و ثواب ( که در آیه شریفه **يبدل الله سيئاتهم حسنات** است ) برای آنها باشد .

۱۶ - امام صادق عليه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند ، و سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد ، و فرمود : ای مردم ! می دانید درمشت من چیست ؟ گفتند : خدا و پیغمبرش دانانترند . فرمود : در آنست نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت ، سپس دست چپش را بلند کرد و فرمود : ای مردم امیدانید در این مشت من چیست ؟ گفتند : خدا و پیغمبرش دانانترند ، فرمود : نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنهاست تا روز قیامت ( یعنی مشخصات بهشتیان و دوزخیان برایم چنان روشن است که گویا در کف دستم موجود است ) ، سپس فرمود : خدا حکم فرموده و عدالت نموده ،

﴿۱۴۰۰﴾ ۱۷ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن محبوب عن إسحاق بن غالب ، عن أبي عبدالله عليه السلام في خطبة له خاصة يذكر فيها حال النبي والأئمة عليهم السلام و صفاتهم : فلم يمنع ربنا لحلمه و أناته و عطفه ما كان من عظیم جرمهم و قبیح أفعالهم ، أن انتجب لهم أحب أنبيائه إليه و أكرمهم عليه محمد بن عبدالله عليه السلام في حومة العز مولده و في دومة الكرم محتده ، غير مشوب حسبه و لا مزوج نسبه ، و لا مجهول عند أهل العلم صفته بشرت به الأنبياء في كتبها ، و نطقت به العلماء بنعتها ، و تأملتة الحكماء بوصفها ، مهذب لا يداني ، هاشمي لا يوازي ، أبطحي لا يسامي ، شيمته الحياء و طبيعته السخاء ، مجبول على أوقار النبوة و أخلاقها إلى أن انتهت به أسباب مقادير الله إلى أوقاتها ، و جرى بأمر الله القضاء فيه إلى نهاياتها ، أداه محتوم قضاء الله إلى غاياتها ، تبشّر به كل أمة من بعدها و يدفعه كل أب إلى أب من ظهر إلى ظهر ، لم يخلطه في عنصره سفاح و لم ينجسه في ولادته نكاح ، من لدن آدم إلى أبيه عبدالله ، في خير فرقة و أكرم سبط و أمنع رهط و أكلا حمل و أودع حجر ، اصطفاه الله و ارتضاه و اجتباه و آتاه من العلم مفاتيحه و من الحكم يناييعه ، ابتعته رحمة للعباد

خدا حکم فرموده و عدالت نموده ، گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند .

۱۷ - امام صادق عليه السلام در خطبه‌ای که بذکر حال صفات پیغمبر و ائمه علیهم السلام اختصاص داده میفرماید : آن بردباری و وقار و مهربانی که خدا داشت ، گناهان بزرگ و کارهای زشت مردم ، او را مانع نشد که برای آنها برگزیند دوست‌ترین و شریفترین پیغمبرانش را ، یعنی محمد بن عبدالله (ص) را که در حریم عزت تولد یافته ، و در خاندان شرافت اقامت گزیده ، حسبش ناآمیخته و نسبش آلوده نگشته بود ، صفاتش بردانشمندان نامعلوم نبود ، پیغمبران در کتب خود بوجودش مژده داده ، و صفاتش را دانشمندان بیان کرده و حکیمان در وصفش اندیشیده بودند ، پاکیزه اخلاقی بود بی نظیر ، هاشمی نسبی بی مانند ، مکی وطنی بی هم‌تراز .

حیا صفت او بود و سخاوت طبیعتش ، بر منانتهای و اخلاق نبوت سرشته شده و اوصاف و خویشتن‌داری‌های رسالت بر او مهر شده بود . تا آن‌گاه که وسائل مقدرات خدا او را بوقت خود رسانید، و قضا و قدر ، بامر خدا او را بپایان کارش کشانید ، حکم حتمی خدا او را بسوی سرانجامش برد ، هرامتی امت پس از خود را بوجودش مژده داد، و پشت پشت هر پدری او را پیدردیگر تحویل داد، از زمان آدم تا برسد پیدرش عبدالله اصل و حسبش بزنا آمیخته نشد و ولادت او با نزدیکی نامشروعی پلید نکشت ، ولادتش در بهترین طایفه و گرامیترین نواده (بنی هاشم) و شریفترین قبیله (فاطمه مخزومیه) و محفوظترین شکم بار دار ( آمنه بنت وهب ) و امانت دارترین دامن بود .

خدا او را برگزید و پسندید و انتخاب کرد، و کلیدهای دانش و سرچشمه‌های حکمت بدو داد. او را مبعوث کرد تا رحمت بندگان و بهار جهان باشد. و خدا کتابی را بر او نازل کرد که بیان و توضیح هر



و ریبعاً للبلاد و أنزل الله إليه الكتاب فيه البيان و التبیان قرآناً عربیاً غیر ذی عوج لعلمهم یتقون ، قد بیّنه للناس و نهجه بعلم قد فصله و دین قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و حدود حدّها للناس و بیّنها و أمور قد کشفها لخلقها و أعلنها ، فيها دلالة إلى النجاة و معالم تدعو إلى هداه ، فبلغ رسول الله ﷺ ما أُرسل به ، و صدع بما أمر ، و أدّى ما حُمّل من أثقال النبوة ، و صبر لربه و جاهد في سبيله و نصح لأُمَّته ، و دعاهم إلى النجاة ، و حثّهم على الذکر و دلّهم على سبیل الهدی ، بمناهج و دواع أُسّس للعباد أساسها ، و منار رفع لهم أعلامها ، کیلا یضلّوا من بعده و کان بهم رؤوفاً رحیماً .

۱۸ - محمد بن یحیی ، عن سعد بن عبدالله ، عن جماعة من أصحابنا ، عن أحمد بن هلال عن أمیة بن علی القیسی قال : حدّثني درست بن أبي منصور أنه سأل أبا الحسن الأول عليه السلام أكان رسول الله ﷺ محجوجاً بأبي طالب ؟ فقال : لا ولكنّه كان مستودعاً للوصايا ، فدفعها إليه ﷺ ، قال : قلت : فدفع إليه الوصايا على أنّه محجوجٌ به ؟ فقال : لو كان محجوجاً به ما دفع إليه الوصية ، قال : فقلت : فما كان حال أبي طالب ؟ قال أقرّ بالنبيّ و بما جاء به و دفع إليه الوصايا و مات من يومه .

چیز در آنست ، یعنی قرآنی بلغت عربی بدون کجی ، شاید مردم پرهیزگار شوند ، آنرا برای مردم بیان کرد و توضیح داد ، با دانشیکه تفصیلش داد و دینی که آشکار ساخت و واجباتی که آنها را لازم نمود و حدودی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که آنها را برای مخلوقش کشف کرد و آگاهشان ساخت . در آن امور راهنمایی بسوی نجات است و نشانه‌هایی که بهدایت خدا دعوت کند . رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالتش را تبلیغ کرد و مأموریتش را آشکار ساخت و بارهای سنگین نبوت را که بگردن گرفته بود ، بمنزل رسانید ، و بخاطر پروردگارش صبر کرد ، و در راهش جهاد نمود و برای امتش خیر خواهی کرد و ایشان را بنجات دعوت کرد ، و بیاد خدا تشویق نمود ، و براه هدایت دلالت فرمود ، بوسیله برنامه‌ها و انگیزه‌هایی که پایه‌های آن را برای بندگان پی‌ریزی کرد و مناره‌هایی که نشانه‌هایش را برافراشت تا مردم پس از او گمراه نشوند و آنحضرت نسبت ب مردم دلسوز و مهربان بود .

۱۸ - درست بن ابی منصور از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید که : آیا ابوطالب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله حجت بود ؟ فرمود : نه ، بلکه وصایای (پیغمبران) نزد او بامانت بود و او تحویل پیغمبر داد ، راوی گوید : من گفتم : و صایا را باو داد ، چونکه براو حجت بود ؟ فرمود : اگر براو حجت میبود ، وصیت را تحویل او نمی‌داد ، عرض کردم : پس حال ابوطالب ( از نظر عقیده ) چگونه بود ؟ فرمود : او پیغمبر و آنچه آورده بود ، اقرار کرد ، و وصایا را باو تحویل داد و همان روز درگذشت .

شرح - علامه مجلسی (ره) پنج توجیه برای این روایت ذکر میکند ، ولی آنچه را خودش انتخاب میکند اینست که : درست بن ابی منصور پرسید که : آیا ابوطالب حجت و امام بر پیغمبر بود ؟ حضرت پاسخ داد

۱۹ - الحسين بن محمد الأشعري . عن معلى بن محمد ، عن منصور بن العباس ، عن علي بن أسباط ، عن يعقوب بن سالم ، عن رجل ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله بات آل محمد عليهم السلام بأطول ليلة حتى ظنوا أن لاسماء تظلمهم ولا أرض تقلهم لأن رسول الله صلى الله عليه وآله وتر الأقربين والأبعدين في الله ، فبيناهم كذلك إذ آتاهم آت لا يرونه يسمعون كلامه ، فقال : السّلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته ، إن في الله عزاء من كل مصيبة ونجاة من كل هلكة ودر كآلمات « كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيامة فمن زحزح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور » إن الله إختاركم وفضلكم وطهركم وجعلكم أهل بيت نبيّه واستودعكم علمه وأورثكم كتابه وجعلكم تابوت علمه وعصاه ، و ضرب لكم مثلاً من نوره وعصمكم من

نه ، زیرا اگر اشتباه توازن این جهت است که شنیده می ابوطالب پیغمبر وصیت کرد ، مقصود اینستکه وصایا و امامت‌های پیغمبران سابق نزاد او بود و او پیغمبر تحویل داد ، و ابوطالب در اینجا يك امانت نگهدار بیش نبود نه آنکه خودش حجت و امامی باشد و پیغمبر را وصی و جانشین خود کرده باشد ، سائل معنی سخن امام را نفهمید و دو باره پرسید : مگر دادن وصایا پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی این نیست که او حجت بر پیغمبر است ؟ حضرت جواب داد : چنین نیست ، بلکه این عمل ابوطالب با عقیده تو مخالفت و منافات دارد و مقصود از اقرار ابوطالب در روز مرگش اقرار ظاهری او بود که دیگران هم آگاه باشند ( و گرنه او از اول پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود ، نهایت اینکه بواسطه تقیه و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمانش را اظهار و آشکار نمیکرد .)

۱۹ - امام باقر عليه السلام فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، آل محمد علیهم السلام ( از شدت تأثر و اندوه ) در ازترین شب را میگذرانیدند ( چون خواب از چشمشان رفته بود و جهان در نظرشان تیره گشته بود ) تا آنجا که از آسمانی که بالای سرشان قرار گرفته و زمینی که آنها را بردوش کشیده فراموش کردند ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خویش و بیگانها را در راه خدا متحد ساخته بود [ برای رضای خدا حامی و مدافع خویشان و بیگانگان بود و کمانشان را بزه کشیده بود ] در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند ، واردی بر ایشان درآمد ، که خود شرانمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت :

درود و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده باد ، همانا با وجود خدا در سایه او هر مصیبتی را بردباری و دلخوشی و هر هلاکتی را نجات و از دست رفته می راجب رانیست و هر جان‌داری مرگه را می چشد و روز قیامت پادشاهای شما را تمام می دهند ، هر که را از دوزخ بکنار برند و بیبهشت در آورند ، کامیاب شده و زندگی دنیا جز کالای فریب نباشد - ۱۸۵ سوره ۳ - ۴ .

همانا خدا شما را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیغمبرش قرار داده و علم خود را بشما

الزّلل و آمنکم من الفتن ، فتعزّوا بعزاء الله ، فإنّ الله لم ينزع منکم رحمته و لن یزیل عنکم نعمته ، فانتم أهل الله عزّ و جلّ الذین بهم تمتّ النعمة و اجتمعت الفرقة و ائتلفت الكلمة و انتم اولیاءه ، فمن تولّاکم فاز و من ظلم حقّکم زهق ، مودّتکم من الله واجبة فی کتابه علی عباده المؤمنین ، ثمّ الله علی نصرکم إذا یشاء قدير ، فاصبروا لعواقب الامور ، فانّها إلى الله تصیر قد قبلکم الله من نبيّه و دعيّه و استودعکم اولیاءه المؤمنین فی الارض فمن أدّی أمانته آتاه الله صدقه ، فانتم الأمانة المستودعة و لکم المودّة الواجبة و الطاعة المفروضة ، و قد قبض رسول الله ﷺ و قد أكمل لکم الدّین و بیّن لکم سبیل المخرج ، فلم یترك لجاهل حجّة ، فمن جهل أو تجاهل أو أنکر أو نسی أو تناسی فعلمی الله حسابه و الله من وراء حوائجکم ، و أستودعکم الله و السلام علیکم . فسألّت أبا جعفر عليه السلام ممّن أتاها التعزیه ؟ فقال : من الله تبارک و تعالی .

۲۰ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن

سپرده و کتاب خود را بشما بارث داده و شما را صندوق علم و عصای عزتس ساخته ، ( یعنی عزت خود را در میان مخلوق بشما قائم نموده ) و از نور خود برای شما مثل زده ( بحديث ۵۱۳ رجوع شود ) و شما را از لغزش محفوظ داشته و از فتنهها ایمن ساخته ، پس شما با دلداری خدا تسلیت یابید ، زیرا خدا رحمتش را از شما باز نکرفته و نعمتش را زایل نفرموده است .

شما أهل خدای عزوجل هستید ، بیرکت شما نعمت کامل گشته ، و پراکنده گی کرد آمده و اتحاد کلمه پیدا شده و شما اولیاء خدائید ، هر که از شما پیروی کند کامیاب شده ، و هر که بحق شما ستم روا دارد ، هلاکت یافته ، دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان مؤمن واجب گشته ، علاوه بر همه اینها خدا هر گاه بخواهد شمارایاری کند تواناست . پس شما هم برای عاقبت امر شکیبایا باشید ، زیرا عاقبت کارها بسوی خدا می گراید ( و خدا أهل حق را بیاداش صبرشان میرساند ) .

خدا شما را بعنوان امانت از پیغمبرش پذیرفته ، و با اولیاء مؤمنینش که در روی زمین هستند سپرده است . هر که امانت خود را بپردازد ، خدا پاداش راستی و درستیش را باو دهد . شما هستید آن امانت سپرده شده و دوستی و اطاعت مردم نسبت بشما واجب و لازم است ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، در حالی که دین را برای شما کامل کرد ، و راه نجات را بیان فرمود ، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت پس هر که نادان ماند ، یا خود را بنادانی زند ، یا انکار کند یا فراموش نماید ، یا خود را بفراموشی زند ، حسابش با خدا است ، و خدا دنبال حوائج شماست ، شما را بخدا می سپارم ، درود بر شما باد .

من از امام باقر عليه السلام پرسیدم : این تسلیت از جانب که برای آنها آمد ؟ فرمود : از جانب خدای تبارک و تعالی .

۲۰ - امام صادق عليه السلام فرمود : هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تار دیدار میشد نوری مانند

سنان ، عن ابن مسکان ، عن إسماعیل بن عمار ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رئي في الليلة الظلماء رئي له نور كأنه شقّة قمر .

۲۱ - أحمد بن إدريس ، عن الحسين بن عبيد الله ، عن أبي عبد الله الحسين الصغير ، عن محمد بن إبراهيم الجعفري ، عن أحمد بن علي بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب ، عن أبي عبد الله عليه السلام ؛ و محمد بن يحيى ، عن سعد بن عبد الله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن فضال ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : نزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله فقال : يا محمد ! إن ربك يقرئك السلام و يقول : إنني قد حرمت النار على صلب أنزلك و بطن حملك و حجر كفلك ، فالصلب صلب أبيك عبد الله بن عبدالمطلب و البطن الذي حملك فآمنة بنت وهب و أما حجر كفلك فحجر أبي طالب .

و في رواية ابن فضال و فاطمة بنت أسد .

۲۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن زارة بن أعين ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : يحشر عبدالمطلب يوم القيامة أمة واحدة عليه سيماء الأنبياء و هيبة الملوك .

۲۳ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبد الله بن عبدالمطلب بن الحسن الأصم ، عن الهيثم بن واقد

پاره ماء ازاو بچشم میخورد .

۲۱ - فرمود : جبرئیل عليه السلام بر پیغمبر نازل شد و گفت : ای محمد ! پروردگارت بتو سلام میرساند و میفرماید : من آتش دوزخ را حرام کردم بر پستی که ترا فرود آورد ، و شکمیکه بتو آبتن شد ، و دامانی که ترا پرورید : آن پست ، پست عبد الله بن عبدالمطلب است ، و شکمیکه بتو آبتن شد ، آمنه بنت وهب ، و اما دامانی که ترا پرورید ، دامان ابیطالب - و طبق روایت ابن فضال - و فاطمه بنت اسد است .

۲۲ - فرمود : عبدالمطلب روز قیامت بعنوان يك امت محشور شود و سیمای پیغمبران و هیبت سلاطین

داشته باشد .

شرح - مجلسی (ره) از نهاییه ابن اثیر نقل می کند که مردی را که در میان جماعتی دینی مخصوص بخود داشته باشد امت گویند ، چنانکه خدایتعالی درباره ابراهیم فرماید : « همانا ابراهیم امتی بود » - بنا بر این چون در میان تمام مشرکین مکه تنها عبدالمطلب خدا شناس بود ، او را امت نامیدند ، چنانکه حضرت ابراهیم هم در زمان خود چنان بود . و از مفردات راغب نقل کند که ابراهیم بنهائی از لحاظ عبادت بجای يك امت و جماعت بود ، از این رو او را امت فرمود . و بعضی گفته اند : مردی که خیر و دیانت در او جمع باشد امتش گویند .

۲۳ - فرمود : عبدالمطلب نخستین کسی است که ( از میان فرزندان اسماعیل ) پیدا معتقد بود ،

عن مقرن ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنَّ عبدالمطلب أوَّل من قال بالبداء ، يبعث يوم القيامة أُمَّةً وحده ، عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء .

۲۴ - بعض أصحابنا ، عن ابن جمهور ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن عبدالرحمن بن الحجّاج ، [ و ] عن محمد بن سنان ، عن المفضل بن عمر جميعاً ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : يبعث عبدالمطلب أُمَّةً وحده ، عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء و ذلك أنّه أوَّل من قال بالبداء ، قال : و كان عبدالمطلب أرسل رسول الله صلوات الله و بركاته إلى رعاته في إبل قد ندّت له ، فجمعها فأبطأ عليه فأخذ بحلقة باب الكعبة و جعل يقول : « يا ربّ أتهلك آلک إن تفعل ، فأمر ما بدالك » فجاء رسول الله صلوات الله و بركاته بالإبل و قد وجهه عبدالمطلب في كلّ طريق و في كلّ شعب في طلبه و جعل يصيح : « يا ربّ أتهلك آلک إن تفعل ، فأمر ما بدالك » و لمّا رأى رسول الله صلوات الله و بركاته أخذه فقبّله و قال : يا بنيّ لا وجهتک بعد هذا في شيء فأنيّ أخاف أن تغتال فتقتل .

۲۵ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن محمد بن حران عن أبان بن تغلب قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لمّا أن وجهه صاحب الحبشة بالخيّل و معهم الفيل ليهدم البيت ، مرّوا بإبل لعبد المطلب فساقوها ، فبلغ ذلك عبد المطلب فأتى صاحب الحبشة

اوروز قیامت بعنوان یک امت مبعوث شود و رونق سلاطین و سیمای پیغمبران داشته باشد.

۲۴- و فرمود : عبدالمطلب بتنهائی یک امت مبعوث شود ، و رونق سلاطین و هیئت پیغمبران داشته باشد ، و این بجهت آنستکه او نخستین معتقد پیدا بود . و فرمود : عبدالمطلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسوی ساربانانش فرستاد تا شتران فرار کرده را گرد آورد . حضرت دیر کرد ، عبدالمطلب حلقه در خانه کعبه را گرفت و میگفت : « پروردگارا اهل خود را هلاک میکنی ؟ ! اگر چنین کنی امری از جانب تو ظاهر گشته است » ( زیرا من در کتب و اخبار پیغمبران گذشته خوانده‌ام که این نوه من پیغمبر خواهد شد ، اگر در کودکی بمیرد ، معلوم میشود برای خدا پدا حاصل شده است ) سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله شترها را آورد و عبدالمطلب در هر جاده و دره‌ئی کسی را ب جستجوی پیغمبر فرستاد و فریاد میزد : « پروردگارا اهل خود را هلاک میکنی ؟ ! ! اگر چنین کنی برای تو پدا حاصل گشته است » چون چشمش بپیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد ، او را دبر گرفت و بوسید و فرمود : پسر جانم : پس از این ترا دنبال کاری نفرستم ، زیرا میترسم ، ناگهان گرفتار و کشته شوی .

۲۵ - امام صادق عليه السلام فرمود : چون امیر حبشه لشکر خود را همراه پیلان بسوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند ، بشتران عبدالمطلب بر خوردند و آنها را پیش راندند ، این خبر بمعبدالمطلب رسید . او نزد امیر حبشه آمد . دربان امیر درآمد و گفت : این عبدالمطلب بن هاشم است ، گفت : چه میخواهد ؟ مترجم گفت : آمده است و تقاضا دارد که شترانی را که لشکر تو برده اند باو برگردانی ، پادشاه حبشه باصعابش گفت : این

فدخل الآذن ، فقال : هذا عبدالمطلب بن هاشم قال : و ما يشاء ؟ قال الترجمان : جاء في إبل له ساقوها ، يسألك ردّها فقال ملك الحبشة لأصحابه : هذا رئيس قوم و زعيمهم جئت إلى بيته الذي يعبده لأهدمه و هو يسألني إطلاق إبله ، أما لو سألني الإمساك عن هدمه لفعلت ، ردّوا عليه إبله ، فقال عبدالمطلب لترجمانه : ما قال لك الملك ؟ فأخبره ، فقال عبدالمطلب : أنارب الإبل و لهذا البيت ربُّ يمنع ، فردت إليه إبله و انصرف عبدالمطلب نحو منزله ، فمرّ بالفيل في منصرفه ، فقال للفيل : يا محمود ! فحرك الفيل رأسه ، فقال له : أتدري لم جاؤوا بك ؟ فقال الفيل برأسه : لا ، فقال عبدالمطلب : جاؤوا بك لتهدم بيت ربك أفتراك فاعل ذلك ؟ فقال برأسه لا ، فانصرف عبدالمطلب إلى منزله فلما أصبحوا غدوا به لدخول الحرم فأبى و امتنع عليهم ، فقال عبدالمطلب لبعض مواليه عند ذلك : أعل الجبل فانظر ترى شيئاً ؟ ، فقال : أرى سواداً من قبل البحر ، فقال له : يصيبه بصرك أجمع ؟ فقال له : لا و لأوشك أن يصيب ، فلما أن قرب ، قال : هو طير كثير و لا أعرفه ، يحمل كل طير في منقاره حصة مثل حصة الخذف أو دون حصة الخذف فقال عبدالمطلب : و ربّ عبدالمطلب ما تريد إلا القوم ، حتى لما صارت فوق رؤوسهم أجمع ألتقت الحصة فوقعت كل حصة على هامّة رجل فخرجت من دبره فقلته ، فما انقلت منهم

مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب کردن خانه ای که عبادتش میکنند آمده ام ، و او را کردن شترانشرا ازمن میخواهد ، اگر او دست بازداشتن از خراب کردن کعبه را ازمن میخواست . میپذیرم ، شترانش را باو برگردانید ، عبدالمطلب ب مترجمش گفت : سلطان بتو چه گفت ؟ مترجم باو گزارش داد ، عبدالمطلب گفت : من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آنرا نکه میدارد ، شترانرا باو پس دادند و عبدالمطلب بجانب منزلش برگشت . هنگام مراجعت بفیل برخورد ، باو گفت : ای محمود ! فیل سرش را حرکت داد ، باو گفت : میدانی ترا برای چه آورده اند ؟ فیل باسر اشاره کرد : نه ، عبدالمطلب گفت : ترا آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی ، چنین کاری را انجام میدهی ؟ باسر اشاره کرد : نه ، عبدالمطلب بمنزلش مراجعت کرد .

چون صبح شد ، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه شود ، فیل سر باززد و امتناع ورزید ، آنهنگام عبدالمطلب بیکی از غلامانش گفت : بالای کوه رو و بنگر تا چه بینی ، گفت : یک سیاهی از طرف دریا میبینم گفت : چشمت بهمه آنها میرسد ؟ گفت : نه ولی نزدیکست برسد ، چون نزدیک شد ، گفت : پرنده بسیار است که آنها را نمیشناسم ، و هر یک از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن میپرانند یا کوچکتر در منقار دارد : عبدالمطلب گفت : پیروردگار عبدالمطلب ، جز این قوم را نخواهند ، تا آنگاه که بالای سر همه لشکر قرار گرفتند ، سنگ ریزه را انداختند ، هر سنگ ریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقدش خارج شد و او را بکشت ، از آن لشکر جز یک مردجان بدر نبرد که رفت و گزارش را ب مردم گفت : چون گزارش را گفت

إلّا رجلٌ واحدٌ يخبر النَّاسَ ، فلَمَّا أن أخبرهم أَلقت عليه حصاة فقتلته .

۲۶ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن رفاعه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان عبدالمطلب يفرش له بفناء الكعبة لا يفرش لأحد غيره و كان له ولد يقومون على رأسه فيمنعون من دنامه ، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله وهو طفلٌ يدرج حتى جلس على فخذه فأهوى بعضهم إليه لينحيه عنه ، فقال له عبدالمطلب : دع ابني فإنَّ الملك قد أتاه .

﴿۱۴۱۰﴾ ۲۷ - محمد بن يحيى ، عن سعد بن عبد الله ، عن إبراهيم بن محمد الثَّقفي ، عن عليِّ بن المَعلى ، عن أخيه محمد ، عن درست بن أبي منصور ، عن عليِّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما ولد النبي صلى الله عليه وآله مكث أياماً ليس له لبنٌ ، فألقاه أبو طالب على ثدي نفسه ، فأنزل الله فيه لبناً فوضع منه أياماً حتى وقع أبو طالب على حليلة السعدية فدفعه إليها .

۲۸ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إنَّ مثل أبي طالب مثل أصحاب الكهف أسرُّوا الإيمان و أظهروا الشرك فآتاهم الله أجرهم مرتين .

پرندۀ سنگ ریزه را افکند و اورا هم بکشت .

۲۶ - امام صادق عليه السلام فرمود : در آستانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی میکسترند که مخصوص او بود و برای دیگری در آنجا فرش گسترده نمیشد ، و او فرزندانى داشت که بالای سرش میایستادند و از کسانی که نزدیکش میرفتنند جلو گیری میکردند . رسول خدا صلی الله علیه وآله که کودکى بود تازه براه افتاده بیامد و روی زانوی عبدالمطلب نشست ، یکی از آنها خم شد تا رسول خدا را از او دور کند ، عبدالمطلب گفت از پسر دست بردار ، زیرا فرشته نزد او آمده [ او را آورده ، یا سلطنت باورسد ] .

۲۷ - و فرمود : چون پیغمبر صلی الله علیه وآله متولد شد ، چند روز بی شیر بود (گویا مادرش بیمار بوده یا شیر نداشته است ) ابوطالب آنحضرت را بسینه خود افکند ، خدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر میخورد ، تا آنگاه که ابوطالب حلیمه سهدیه را پیدا کرد و پیغمبر را باو داد . توضیح - این روایت از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل اعتماد است ، بدینجهت توجیه و تأویل آن لزومی ندارد .

۲۸ - و فرمود : حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نهان کردند و شرک را اظهار داشتند ، پس خدا پاداششانرا دو بار بآنها داد . ( يك بار بجهت ایمان آوردن و يك بار بجهت تقیه کردن ) .

۲۹ - الحسين بن محمد و محمد بن يحيى ، عن أحمد بن إسحاق ، عن بكر بن محمد الأزدي ، عن إسحاق بن جعفر ، عن أبيه عليه السلام قال : قيل له : إنهم يزعمون أن أبا طالب كان كافراً ، فقال : كذبوا كيف يكون كافراً و هو يقول ؟ :

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً

نبياً كموسى خُطِّبَ في أوّل الكتب

و في حديث آخر كيف يكون أبوطالب كافراً و هو يقول ؟ :

لدينا ولا يعبأ بقيل الأباطل

لقد علموا أن ابننا لا مكذب

ثمال اليتامى عصمة للأرامل

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

۳۰ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن الحكم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينا النبي صلى الله عليه وآله في المسجد الحرام و عليه ثياب له جدد فألقى المشركون عليه سلافاً فملؤوا ثيابه بها ، فدخله من ذلك ما شاء الله فذهب إلى أبي طالب فقال له ، يا عم كيف ترى حسبي فيكم ؟ فقال له : و ما ذاك يا ابن أخي ؟ فأخبره الخبر ، فدعا أبوطالب حمزة و أخذ

۲۹ - اسحاق بن جعفر از پدرش ( امام صادق ) عليه السلام نقل کند که باحضرت عرض شد : آنها ( اهل

سنت ) گمان کنند که ابوطالب کافر بوده است ، فرمود : دروغ گویند ، چگونه او کافر است که میگوید :

مگر نمیدانند که ما محمد را مانند موسی پیغمبری یافته ایم که در کتابهای نخست و سلف نامش نوشته است ؟

و در حدیث دیگر فرمود :

چگونه میشود که ابوطالب کافر باشد ؟ در صورتیکه خود او میگوید : مردم دانسته اند که ما فرزند

خود را بدروغ نسبت ندهیم و بسخن یاوه سرایان اعتنا نمیشود . او روسفید و آبرومندی است که باحترام

آبروی او طلب باران می شود . او فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنانست :

توضیح - ابوطالب این شعر را هنگامی گفت که در مکه خشکسالی پیدا شد ، و پدرش عبدالمطلب باو

دستور داد تا پیغمبر را که کودکى در قنطاق بود بیاورد و در برابر کعبه بسوی آسمان بلند کند و بگوید :

پروردگارا بحق این کودک بارانی فراوان برای ما بفرست ، او چنین کرد و پس از ساعتی ابری پدید

شد و بارانی فراوان آمد - مرآت ص ۳۶۹ .

۳۰ - امام صادق عليه السلام فرمود : در آنمیان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و لباسهای

نو در برداشت ، مشرکین شکمبه شتری را بر او افکندند و لباسهایش را آلوده کردند ، پیغمبر از این عمل بقدری

ناراحت شد که خدا داند ، آنگاه نزد ابوطالب آمد و گفت : ای عمو ! حسب (۱) مرا در میان خود چگونه

میبینی ؟ او گفت : مگر چه شده ای برادر زاده ! حضرت گزارش داد ، ابوطالب حمزه را طلبید و

(۱) حسب مرد . دین و ارزش و کارهای نیک و صفات پسندیده و کردار شایسته اوست ، و نیز صفات

حمیده پدران اوست ، زیرا شخصیت مرد بوسیله اینها بحساب می آید - مرآت ص ۳۶۰ .



السيف وقال لحمزة : خذ السلا ، ثم توجه إلى القوم و النبي معه فأتى قريشاً و هم حول الكعبة ، فلما رأوه عرفوا الشر في وجهه ، ثم قال لحمزة : أمر السلا على سبالمهم ففعل ذلك حتى أتى على آخرهم ، ثم التفت أبو طالب إلى النبي ﷺ فقال : يا ابن أخي هذا حسبك فينا .

۳۱ - علي ، عن أبيه ، عن ابن أبي نصر ، عن إبراهيم بن محمد الأشعري ، عن عبيد بن زرار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما توفي أبو طالب نزل جبرئيل على رسول الله ﷺ فقال : يا محمد أخرج من مكة ، فليس لك فيها ناصر ، و ثارت قريش بالنبي ﷺ فخرج هارباً حتى جاء إلى جبل بمكة يقال له الحجون فصار إليه .

﴿۱۲۱۵﴾ ۳۲ - علي بن محمد بن عبدالله ؛ و محمد بن يحيى ، عن محمد بن عبدالله رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن أبا طالب أسلم بحساب الجمل ، قال : بكل لسان ،

۳۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى ، عن أبيهما ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن إسماعيل بن أبي زياد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أسلم أبو طالب بحساب الجمل

خودش هم شمشیر بر گرفت و بحمزه گفت : شکمه را بردار ، سپس همراه پیغمبر بسوی آن قوم رفت تا نزد قریش رسید ، آنها گرد کعبه بودند ، چون اورادیدند آثار خشم و بدی را در چهره اش خواندند ، آنگاه بحمزه گفت : شکمه را بر سبیل همه بمال ، او چنین کرد ، تا بنفر آخرشان هم مالید ، سپس ابوطالب متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و گفت : برادرزاده ؟ اینست حسب تو در میان ما .

۳۱ - و فرمود : چون ابوطالب وفات یافت ، جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد : ای محمد ! از مکه بیرون رو ، زیرا در اینجا یاوری نداری و قریش هم بر پیغمبر هجوم آوردند . حضرت از آنجا فرار کرد تا یکی از کوههای مکه که حجوش میگفتند رسید و در آنجا شد ، (گویا مقصود همان کوهی است که غار مشهور در آن بوده و هجرت در این زمان واقع شد ) .

۳۲ - و فرمود : همانا ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد ، یعنی بهر زبان .

۳۳ - و فرمود : ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و با دستش عدد شصت و سه را متشکل کرد .

شرح - حساب جمل در اصطلاح امروز همان حساب ابجد است که از دیر زمان نزد منجمین و مؤلفین مرسوم و معمول بوده و در تفاوت و شماره گذاریهای صفحات مقدمه کتاب و مواد تاریخ و رموز دیگر بکار میرفته است و ترتیبش چنانستکه : الف را يك و باره دو و جیم را سه و دال را چهار بحساب میآورند و از یا که بده میرسد ده ده بالا میروند و از عدد صد بدویست و سیصد بالا میروند تا آنکه حرف غین را هزار بشمار میآورند ، بنابراین در تطبیق این روایت با این حساب چند وجه گفته شده است :

(۱) عدد ۶۳ بحساب ابجد مساوی دو کلمه ( لا والا ) است که مختصر کلمه لا اله الا الله میباشد

و پایه توحید است .

و عقد بیده ثلاثاً و ستین .

۳۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن الحسين بن علوان الكلبي ، عن علي بن الحزور الغنوي ، عن أصبغ بن نباتة الحنظلي قال : رأيت أمير المؤمنين عليه السلام يوم افتتح البصرة و ركب بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله [ ثم ] قال : أيها الناس ألا أخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم الله ، فقام إليه أبو أيوب الأنصاري فقال : بلى يا أمير المؤمنين حدثنا فإنك كنت تشهد و نغيب ، فقال : إن خير الخلق يوم يجمعهم الله سبعة من ولد عبدالمطلب لا ينكر فضلهم إلا كافرٌ و لا يجحد به إلا جاحدٌ ، فقام عمار بن ياسر - رحمه الله - فقال : يا أمير المؤمنين سمّهم لنا لنعرفهم فقال : إن خير الخلق يوم يجمعهم الله الرُّسل و إن أفضل الرُّسل محمد صلى الله عليه وآله و إن أفضل كل أمة بعد نبيّها وصي نبيّها حتى يدر كه نبيّ ، ألا و إن أفضل الأوصياء وصي محمد عليه و آله السلام ، ألا و إن أفضل الخلق بعد الأوصياء الشهداء ، ألا و إن أفضل الشهداء حمزة بن عبدالمطلب ، و جعفر بن أبي طالب له جناحان خضيبان يطير بهما في الجنة ، لم يُنحل

(۲) عدد ۶۳ با حروف ابجد کلمه سج را نشان میدهد و آن بمعنی نهان کن و مخفی دار می باشد

پس مقصود ابوطالب وهم امام صادق علیه السلام از این روایت بیان تقیه و اسلام پنهانی ابوطالب بوده است .

(۳) مقصود اینستکه ابوطالب به ۶۳ زبان اظهار اسلام کرد .

(۴) مقصود اینستکه ابوطالب هنگام اسلام آوردنش ۶۳ سال داشت .

(۵) مقصود اینستکه ابوطالب ۶۳ قصیده در مدح پیغمبر (ص) سروده که همگی دلالت بر ایمان او دارد .

۳۴ - اصبغ بن نباته حنظلی گوید : امیر المؤمنین عليه السلام را دیدم روزیکه بصره را فتح کرد و بر اثر

رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود . سپس فرمود : ای مردم ! بشما خبر ندمم که بهترین مخلوق در روزی

که خدا آنها را گرد آورد (روز قیامت) کیست؟ ابوایوب انصاری برخاست و عرض کرد : چرا ای امیر المؤمنین

بما خبرده ، زیرا ( نزد پیغمبر و هنگام نزول وحی و دانستن حقایق و واقعیات ) تو حاضر بوده ای و ما غایب .

فرمود : همانا بهترین مخلوق در روزیکه خدا گردشان آورد ، هفت تن از فرزندان عبدالمطلبند که جز کافر

و جاحد منکر فضیلت ایشان نباشد .

عمار بن یاسر - رحمه الله - بر خاست و عرض کرد : یا امیر المؤمنین نام آنها را بما بگو تا

بشناسیمشان ، فرمود : بهترین مخلوق روزیکه خدا گردشان آورد ، پیغمبرانند و بهترین پیغمبران محمد

صلی الله علیه و آله است و بهترین شخص از هر امتی بعد از پیغمبر آنها وصی او است تا آنکه پیغمبری در

زمان او آید ( پس آن پیغمبر از وصی پیغمبر سابق افضل است ) و همانا بهترین اوصیاء ، وصی محمد علیه

و آله السلام است ، همانا بهترین مخلوق بعد از اوصیاء ، شهیدانند ، همانا بهترین شهیدان حمزة بن عبدالمطلب

و جعفر بن ابیطالب است که دو بال تروتازه دارد و با آنها در بهشت پرواز میکند و با احدی از این امت جز او

أحدٌ من هذه الأُمَّة جناحان غيره ، شيء كرم الله به محمدًا ﷺ وشرّفه و السبطان الحسن و الحسين و المهدي ﷺ ، يجعله الله من شاء منّا أهل البيت ، ثمّ تلا هذه الآية « و من يطع الله و الرّسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيّين و الصديقين و الشهداء و الصّالحين و حسن أو لئلك رفيقاً » ذلك الفضل من الله و كفى بالله عليماً .

۳۵ - محمد بن الحسين ، عن سهل بن زياد ، عن ابن فضال ، عن علي بن النعمان ، عن أبي مريم الأنصاري ، عن أبي جعفر ﷺ قال : قلت له : كيف كانت الصلوة على النبي ﷺ قال : لما غسله أمير المؤمنين ﷺ و كفّنه سجناء ثمّ أدخل عليه عشرة فداروا حوله ثمّ وقف أمير المؤمنين ﷺ في وسطهم فقال : « إنّ الله و ملائكته يصلّون على النبي يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليماً » ، فيقول القوم كما يقول حتّى صلّى عليه أهل المدينة و أهل العوالي .

۳۶ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطّاب ، عن علي بن سيف ، عن أبي المغرا ، عن عقبه ابن بشير ، عن أبي جعفر ﷺ قال : قال النبي ﷺ لعليّ ﷺ : يا عليّ ! ادفني في هذا المكان و ارفع قبري من الأرض أربع أصابع و رشّ عليه من الماء .

دوبال عطا نشده است ، خدا آن را برای احترام محمد صلی الله علیه و آله و تشریف او عطا کرده است . و دیگر دونوه پیغمبر حسن و حسین و مهدی علیهم السلام اند که خدا هر که را از ما خانواده بخواد مهدی قرار دهد . سپس این آیه را تلاوت فرمود : « آنها که اطاعت خدا و پیغمبر کنند ، همدم کسانی هستند که خدا بایشان نعمت داده یعنی پیغمبران و راست پیشگان و شهیدان و نیکو کاران ، و اینان نیکو رفیقانند ، این تفضل از جانب خداست و دانای خدا پس است - ۶۹ سوره ۴ - » .

۳۵ - ابو مريم انصاری گوید : بامام باقر ﷺ عرض کردم : چگونه بر جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده شد ؟ فرمود : چون امیر المؤمنین ﷺ غسل داد و کفش نمود و روپوشی براو کشید ، بده نفر اجازه ورود داد تا گردش حلقه زدند . امیر المؤمنین ﷺ در میان آنها ایستاد و فرمود : « همانا خدا و فرشتگانش بر پیغمبر درود میفرستند ، یکسانی که ایمان آورده اید ! براو درود فرستید و سلام کنید ، سلام تمام - ۵۶ سوره ۳۳ - » پس مردم هم چنانکه حضرت میفرمود ، میگفتند تا آنکه تمام اهل مدینه و اهل عوالی (آبادیهای نزدیک مدینه ، در روی تپه ها ) بر آنحضرت نماز گزاردند .

شرح - ظاهر اینستکه نماز بر آنحضرت تنها بهمین کیفیت انجام شده و دعاء و تکبیر دیگری نداشته است و ممکن است مقصود این باشد که این آیه را پیش از نماز یا بعد از هر تکبیر میخوانده اند . و ممکن است نماز مخصوص بر آنحضرت را امیر المؤمنین ﷺ با اصحاب خاص خود در ابتداء خوانده و نمازهای دیگر بهر نحوی که بوده ، پس از انجام اصل فریضه و بمنظوری غیر از ادای واجب گزارده شده است .

۳۶ - امام باقر ﷺ فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی ﷺ فرمود : یا علی مرا در اینجا دفن

﴿۱۳۳۰﴾ ۳۷ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حماد ، عن الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أتى العباس أمير المؤمنين عليه السلام فقال : يا علي إن الناس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول الله صلى الله عليه وآله في بقيع المصلّى وأن يؤمّمهم رجل منهم ، فخرج أمير المؤمنين عليه السلام إلى الناس فقال : يا أيّها الناس إن رسول الله صلى الله عليه وآله إمامٌ حيّاً وميتاً وقال : إنّي أُدفن في البقعة التي أُقبض فيها ، ثمّ قام على الباب فصلّى عليه ، ثمّ أمر الناس عشرة عشرة يصلّون عليه ثمّ يخرجون .

۳۸ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطاب ، عن علي بن سيف ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما قبض النبي صلى الله عليه وآله صلّت عليه الملائكة و المهاجرون و الأنصار فوجاً فوجاً ، قال : و قال أمير المؤمنين عليه السلام : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في صحته و سلامته : إنّما أنزلت هذه الآية عليّ في الصلاة عليّ بعد قبض الله لي « إن الله و ملائكته يصلّون على النبي يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليماً »

کن و قبرم راجهار انکشت اذ زمین بلند کن و بر آن آب پاش.

۳۷- امام صادق عليه السلام فرمود ، عباس نزد امیر المؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد : یا علی مردم گرد آمده اند تا رسول خدا صلى الله عليه وآله را در بقیع مصلی دفن کنند و مردی از ایشان پیش نماز آنها شود . امیر المؤمنین عليه السلام بسوی مردم آمد و فرمود : ای مردم همانا رسول خدا در حال زندگی و مرگش امام و پیشوا است و خودش فرمود : من در همان خانه ای که قبض روح شوم بخاک سپرده شوم ، آنگاه نزد در ایستاد و بر آنحضرت نماز گزارد ، سپس ب مردم دستور داد تا ده نفره او را نماز خوانند و خارج شوند .

توضیح- بقیع بمعنی مکانی است که درختهای گوناگون داشته باشد و در شهر مدینه پنج بقیع بوده است : ۱- بقیع مصلی که پینمبر صلى الله عليه وآله در آنجا نماز عید میخوانده ۲- بقیع غرقه که مقبره مدینه است ۳- بقیع زبیر که پینمبر آنجا را باقطاع زبیر بن عوام داد ۴- بقیع جنبه و این نام درختی است که در آنجا روئیده بود . ۵- بقیع بطحان که نزدیک رودخانه بوده .

۳۸- امام باقر عليه السلام فرمود : چون پینمبر صلى الله عليه وآله وفات کرد ، ملائکه و مهاجرین و انصار دسته دسته بر آنحضرت نماز گزاردند . و امیر المؤمنین عليه السلام فرمود : من از پینمبر صلى الله عليه وآله شنیدم که در حال تندرستی و سلامتی می فرمود : همانا این آیه درباره نماز بر من پس از آنکه خدا قبض روح فرماید ، نازل شده است : « خدا و فرشتگانش بر پینمبر نماز می گزارند ، آنها که ایمان آورده اید ابرو نماز گزارید و سلام کنید ، سلامی کامل - ۵۶ - سوره ۳۳ - ۴ .

توضیح- کلمه صلوة در عربی مانند نماز در فارسی بمعنی اعمال و ارکان مخصوصه و هم بمعنی درود گفتن و احترام کردنست .

۳۹ - بعض أصحابنا رفعه ، عن محمد بن سنان ، عن داود بن كثير الرقي قال : قلت لأبي عبد الله : ما معنى السلام على رسول الله ؟ فقال : إن الله تبارك وتعالى لما خلق نبيه ووصيه و ابنته و ابنه و جميع الأئمة و خلق شيعتهم أخذ عليهم الميثاق و أن يصبروا و يصابروا و يرابطوا و أن يتقوا الله و وعدهم أن يسلم لهم الأرض المباركة و الحرم الآمن و أن ينزل لهم البيت المعمور ، و يظهر لهم السقف المرفوع و يريحهم من عدوهم و الأرض التي يبدلها الله من السلام و يسلم ما فيها لهم لاشية فيها ، قال : لا خصومة فيها لعدوهم و أن يكون لهم فيها ما يحبون و أخذ رسول الله ﷺ على جميع الأئمة و شيعتهم الميثاق بذلك ؛ و إنما السلام عليه تذكرة نفس الميثاق و تجديد له على الله ، لعله أن يعجله جلّ و عزّ و يعجل السلام لكم بجميع ما فيه .

۴۰ - ابن محبوب ، عن عبد الله بن سنان ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : اللهم صلّ على محمد صفيك و خليلك و نبيك المدبر لأمرك .

۳۹- داود بن كثير رقی گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : معنی سلام بر رسول خدا چیست ؟ فرمود : چون خدای تبارک و تعالی ( در عالم ارواح ) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود ، از آنها پیمان گرفت که ( در بلاها ) صبر کنند و ( در برابر دشمنان خدا و هوای نفس ) پایداری کنند و ( جان خود و اسباب خویش را ) در مرزها و سرحداتها به بندند و از خدا پروا کنند . و خدا ( در مقابل این امور ) بآنها وعده فرمود که زمین مبارک ( مدینه یا بیت المقدس ) و حرم امن ( مکه ) را تسلیمشان کند و بیت المعمور ( فرشتگان یا خاندان ائمه ) را برایشان بیاورد و سقف افراشته ( تمام آسمانها و عرش یا برکات آسمان ) را بآنها بنمایاند و ایشان را از دشمنان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا بجهت سلامتی آنها از شرور تبدیل فرموده [ و زمینی را که خدا دگرگونش کرده از جمله سلامت است ] آنچه را در زمین است برای آنها سالم دارد و بلکه ای در آن نباشد - یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد . و هر چه رادوست داشته باشند ، در زمین برای آنها موجود باشد . و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه امامان و شیعیان نشان این پیمان را گرفت و سلام بر آنحضرت یاد آوری این پیمان و تجدید آنست بر خداوند ( تا خدا فرستادن سلام را بر آنحضرت تجدید کند ) و تا شاید خدای جل و عز در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود ، برای شما بشتاب آماده کند .

توضیح - خیرات و برکاتی که در این روایت شریف بشیعیان وعده داده شده ، نسبت بزمان ظهور حضرت قائم علیه السلام است - مرآت ص ۳۷۲ - .

۴۰- عبدالله بن سنان گوید . شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : پروردگارا ! درود فرست بر محمد بر گزیده و دوست و هم رازت که تدبیر کننده امر تو است .

توضیح - اگر چه در این روایت تنها درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و درود بر آل آن حضرت ذکر نشده است ، ولی چون در روایات متعدد دیگر همین صلوات با اضافه کلمه آله ذکر شده ، دلالت

## \* (باب) \*

\* (النهی عن الاشراف علی قبر النبی صلی الله علیه وآله) \*

۱ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقی ، عن جعفر بن المثنی الخطیب قال : کنت بالمدينة و سقف المسجد الذي يشرف علی القبر قد سقط والفعله يصعدون و ينزلون ونحن جماعة ، فقلت لأصحابنا من منکم له موعدٌ یدخل علی أبي عبدالله عليه السلام اللیلة ؟ فقال مهران بن أبي نصر : أنا وقال إسماعیل بن عمّار الصیرفی أنا ، فقلنا لهما : سلاه لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلى الله عليه وآله ، فلما کان من الغد لقیناهما ، فاجتمعنا جميعاً ، فقال إسماعیل : قد سألتنا لکم عمّا ذکرتم ، فقال : ما أحبُّ لأحد منهم أن یعلو فوقه ولا آمنه أن یرى شیئاً یدهب منه بصره أو یراه قائماً یصلی أو یراه مع بعض أزواجه صلى الله عليه وآله .

دارد براینکه مرحوم کلینی در اینجا دنباله روایت را حذف کرده است ، زیرا مقصودش بیان فضائل پیغمبر است ، بنابراین ، این روایت دلالت ندارد که صلوات بر پیغمبر بدون صلوات بر آل او جایز است .

\* (نهی از سرکشیدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله) \*

۱ - جعفر بن مثنی گوید : من در مدینه بودم زمانی که سقف مسجد ، طرف بالای قبر پیغمبر فرو ریخته بود و کارگراها بالامیرفتند و پائین میآمدند ، من همراه جماعتی آنجا بودم ، بر ققای خود گفتم : کدام یک از شما بناست امشب خدمت امام صادق علیه السلام برسد ؟ مهران بن ابی نصر گفت : من ، و اسماعیل بن عمار صیرفی هم گفت : من ، ما بآندو گفتیم : از آنحضرت راجع بیالا رفتن در اینجا پرسید تا ما هم بر قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله مشرف شویم ، چون فردا شد ، آندو نفر را دیدیم و همه گرد آمدیم ، اسماعیل گفت : آنچه را گفتید ، ما از حضرت برای شما پرسیدیم ، فرمود : من دوست ندارم هیچیک از شما بالای قبر برآید و او را ایمن ندهم از دیدن چیزی که بینائی چشمش نابود شود ، یا آنحضرت را بنماز ایستاده و یا همراه بعضی از همسرانش ببند .

شرح - نزد اهل مدینه معروفست که نظر افکندن بقبر مقدس آنحضرت موجب کوری می شود و هر گاه چیزی در ضریح بیفتد دستمالی بچشم کودکی می بندند و او را داخل ضریح می کنند تا آن را در آورد . ولی از علماء شیعه در این باره فتوایی ذکر نشده است و در این روایت هم اگر چه کلمه **لا أحب** دوست ندارم ، دلالت بر کراهت دارد ، ولی علتی که سپس بیان فرموده دلیل بر حرمتست . و مقصود از نماز خواندن آنحضرت ممکن است با پیکر اصلی یا پیکر مثالی باشد و اخبار مستفیضه بسیاری وارد شده است که پیغمبران و ائمه پس از وفات خود احوال عجیب و غریبی دارند که مردم دیگر چنان نیستند ، چنانکه گوشت بدن آنها بر زمین حرامست و پیکرشان با آسمان بالا میرود .

## ﴿باب﴾

### ﴿مولد امیر المؤمنین صلوات الله علیه﴾

ولد امیر المؤمنین علیه السلام بعد عام الفیل بثلاثین سنة و قتل علیه السلام فی شهر رمضان لتسع بقین منه لیلۃ الأحد سنة أربعین من الهجرة و هو ابن ثلاث و ستین سنة ، بقي بعد قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثلاثین سنة و امه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف و هو أوّل هاشمی و لده هاشم مرتین .

﴿۱۳۳۵﴾ ۱ - الحسين بن محمد ، عن محمد بن یحیی الفارسی ، عن ابي حنیفة محمد بن یحیی عن الولید بن أبان ، عن محمد بن عبدالله بن مسکان ، عن ابيه قال : قال أبو عبدالله علیه السلام : إن فاطمة بنت أسد جاءت إلى ابي طالب لتبشّره بمولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال أبو طالب : إصبري سبناً اُبشرك بمثله إلا النبوة ، و قال : السبت ثلاثون سنة و كان بين رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام ثلاثون سنة .

۲ - علي بن محمد بن عبدالله ، عن السیاری ، عن محمد بن جمهور ، عن بعض أصحابنا ، عن ابي عبدالله علیه السلام قال : إن فاطمة بنت أسد امّ امیر المؤمنین كانت أوّل امرأة هاجرت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مکة إلى المدينة علی قدمیها و كانت من ابرّ الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، فسمعت رسول الله و هو يقول : إنّ الناس يحشرون يوم القيامة عراة كما ولدوا ، فقالت : واسوأته !

### ﴿زندگانی امیر المؤمنین صلوات الله علیه﴾

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بعد ازعام الفیل متولد شد و شب یکشنبه ۲۱ ماه رمضان سال چهل هجری کشته شد و ۶۳ سال عمرش بود ، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۰ سال زنده بود و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد منافست و علی نخستین هاشمی نسبی است که از دو طرف بهاشم میرسد ( یعنی پدر و مادرش هر دو از اولاد هاشم بودند ) .

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب آمدتا اورا بولدت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرده دهد ، ابوطالب گفت يك سبت صبر کن ، من هم تورا بشخصی مانند اوغیر از مقام نبوت مرده خواهم داد ، امام صادق علیه السلام فرمود : سبت ۳۰ سال است و فاصله میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بود .

۲- امام صادق علیه السلام فرمود : فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین نخستین زنی بود که پیاده از مکه بمدینه بسوی پیغمبر (ص) مهاجرت کرد و از همه مردم نسبت به پیغمبر مهر با نتر بود ، از پیغمبر شنید که میفرمود : مردم روز قیامت برهنه مادر زاد محشور شوند ، پس گفت : وای از این رسوائی ! پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود : من از خدا میخواهم که ترا بالباس محشور کند ، و نیز از آنحضرت شنید که فشار قبر را یاد

فقال لها رسول الله ﷺ : فإني أسأل الله أن يبعثك كاسية .

و سمعته يذكر ضغطة القبر ، فقالت : و اضعفاه ! فقال لها رسول الله ﷺ : فإني أسأل الله أن يكفيك ذلك ، و قالت لرسول الله ﷺ يوماً : إنني أريد أن أعتق جاريتي هذه ، فقال لها : إن فعلت أعتق الله بكل عضو منها عضواً منك من النار ، فلماً مرضت أوصت إلى رسول الله ﷺ و أمرت أن يعتق خادمها ، و اعتقل لسانها فجعلت تومي إلى رسول الله ﷺ إيماء ، فقبل رسول الله ﷺ وصيتها .

فبينما هو ذات يوم قاعدٌ إذ أتاه أمير المؤمنين عليه السلام و هو يبكي فقال له رسول الله ﷺ ما يبكيك ؟ فقال : ماتت أمي فاطمة ، فقال رسول الله : و أمي و الله و قام مسرعاً حتى دخل فنظر إليها و بكى ، ثم أمر النساء أن يغسلنها و قال عليه السلام : إذا فرغتن فلا تحدثن شيئاً حتى تعلمنني ، فلماً فرغن أعلمنه بذلك ، فأعطاهن أحد قميصيه الذي يلي جسده و أمرهن أن يكفنها فيه و قال للمسلمين : إذا رأيتموني قد فعلت شيئاً لم أفعله قبل ذلك فسلوني لم فعلته ، فلماً فرغن من غسلها و كنفها دخل عليه السلام فحمل جنازتها على عاتقه ، فلم يزل تحت جنازتها حتى أوردتها قبرها ، ثم وضعها و دخل القبر فاضطجع فيه ، ثم قام فأخذها على يديه حتى وضعها في القبر

آور می شد . فاطمه گفت : وای از ناتوانی ! ، پیغمبر صلی الله علیه و آله با و فرمود : من از خدا می خواهم که تورا در آنجا آسوده دارد .

روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد : من می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم ، حضرت با و فرمود : اگر چنین کنی ، خدا در برابر هر عضوی از او یک عضو ترا از آتش دوزخ آزاد کند ، پس چون بیمار شد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و سفارش نمود خادمش را آزاد کند و زبانش بند آمده بود ، لذا پیغمبر اشاره کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیتش را پذیرفت . پس روزی پیغمبر نشسته بود که امیر المؤمنین عليه السلام گریان وارد شد . پیغمبر صلی الله علیه و آله با و فرمود : چرا گریه میکنی ؟ گفت : مادرم فاطمه وفات کرد . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : بخدا مادرم هم بود ، پس با شتاب برخاست تا بر او وارد شد و چون با و نگریست گریان شد . آنکاه بزنها دستور داد غسل دهند .

و فرمود : چون از غسلش فارغ شدید ، کاری نکنید تا بمن خبر دهید ، آنها چون فارغ شدند ، آنحضرت را آگاه ساختند . رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را که در زیر میپوشید و بیدنش میچسبید یکی از آنها داد تا در آن کفش کنند ، و بمسلمانان فرمود : هر گاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم ، از من بپرسید چرا این کار کردی ؟ .

چون زنان از غسل و کفش ، بپرداختند ، پیغمبر صلی الله علیه و آله درآمد و جنازه را روی دوش کشید و همواره زیر جنازه بود تا بقرش رسانید ، سپس جنازه را گذاشت و خود داخل قبر شد و در آن دراز



ثمّ إنکبّ علیها طویلاً یناجیها ویقول لها : ابنک ، ابنک [ ابنک ] ثمّ خرج و سوّی علیها ، ثمّ إنکبّ علی قبرها فسمعوه یقول : لا إله إلاّ الله ، اللهمّ إنّی أستودعها إیّاک ثمّ إنصرف ، فقال له المسلمون : إنّنا رأینک فعلت أشياء لم تفعلها قبل الیوم فقال : الیوم فقدت برّ أبی طالب ، إن كانت لیكون عندها الشیء فتؤثرنی به علی نفسها و ولدها و إنّی ذكرت القيامة و أنّ النّاس یحشرون عرّاة . فقالت : و اسوأها ، فضمنت لها أن یبعثها الله کاسیة و ذكرت ضغطة القبر فقالت : و اضعفها ، فضمنت لها أن یکفیها الله ذلك ، فكفّنتها بقمیصی و اضطجعت فی قبرها لذلك ، و انکببت علیها فلقّنتها ما تسأل عنه ، فانّها سئلت عن ربّها فقالت و سئلت عن رسولها فأجابت و سئلت عن ولیّها و إمامها فارتجّ علیها ، فقلت : ابنک ، ابنک [ ابنک ] .

۳ - بعض أصحابنا ، عمّن ذكره ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن أبان الکلبی ، عن المفضّل ابن عمر قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول ، لمّا ولد رسول الله صلی الله علیه و آله فتح لآمنة بیاض فارس و قصور الشام : فجاءت فاطمة بنت أسد امّ أمير المؤمنین إلى أبی طالب ضاحكة مستبشرة ، فأعلمته ما قالت آمنة ، فقال لها ابوطالب : و تتعجبین من هذا؟! إنّک تحبلین و تلدین بوصیّه و وزیره .

کشید ، آنگاه برخاست و جنازه را با دست خود گرفت و داخل قبر کرد ، سپس خم شد و مدتی طولانی با اوسر گوشی میکرد و می فرمود : پسر ، پسر [ پسر ] پس برخاست و روی قبر را هموار کرد ، و باز خود را بروی قبر انداخت و مردم میشنیدند که میفرمود : « لا اله الا الله بار خدایا ! من او را بتو میسپارم » آنگاه مراجعت فرمود .

مسلمین عرض کردند : شما را دیدیم کارهایی کردید که پیش از این نکرده بودید : فرمود : امروز مهربانی ابوطالب را از دست دادم ، فاطمه اگر چیز خوبی نزدش بود ، مرا بر خود و فرزندانش مقدم میداشت ، من از روز قیامت یاد کردم و گفتم : مردم برهنه محشور شوند ، او گفت : وای از این رسوائی ، من ضامن شدم که خدا او را با لباس محشور کند و از فشار قبر یاد آور شدم . او گفت : وای از ناتوانی ، من ضمانتش کردم که خدا کارگزارش کند ، از این جهت او را در پیراهن کفن کردم و در قبرش خوابیدم و سر بگوشش گذاردم و آنچه از او میپرسیدند تلقینش کردم . چون او را از پروردگارش پرسیدند جواب داد و چون از پیغمبرش پرسیدند جواب داد اما چون از ولی و امامش پرسیدند ، زبانش بلکه نتافتاد ، من گفتم : پسر ، پسر [ پسر ] .

۳ - مفضل بن عمر گوید شنیدم : امام صادق علیه السلام می فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد ، سفیدی مملکت فارس و کاخهای شام برای (مادرش) آمنه . نمایان شد . فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین خندان و شادان نزد ابوطالب آمد و آنچه را آمنه گفته بود باو خبر داد : ابوطالب گفت : از این تعجب میکنی همانا تو هم آبتن شوی و وصی و وزیر او را بزائی .

۴ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن البرقی . عن أحمد بن زید النیسابوری قال : حدّثنی عمر بن ابراهیم الهاشمی ، عن عبدالملک بن عمر عن اسید بن صفوان صاحب رسول الله ﷺ قال ، لما کان الیوم الّذی قبض فیہ امیر المؤمنین علیه السلام ارتجّ الموضع بالبکاء و دهش الناس کیوم قبض النبی ﷺ و جاء رجلٌ باکیاً و هو مسرعٌ مسترجعٌ و هو یقول : الیوم إنقطعت خلافة النبوة حتّی وقف علی باب البیت الّذی فیہ امیر المؤمنین علیه السلام فقال : رحمتک الله یا ابا الحسن کنت أوّل القوم إسلاماً و أخلصهم ایماناً ، و أشدّهم یقیناً ، و أخوفهم لله ، و أعظمهم عناءً و أحوطهم علی رسول الله ﷺ و آمنهم علی أصحابه ، و أفضلهم مناقب ، و أکرهم سوابق ، و أرفعهم درجة ، و أقر بهم من رسول الله ﷺ و أشبههم به هدیاً و خلقاً و سمناً و فعلاً ، و أشرفهم منزلة ، و أکرهم علیہ ، فجزاک الله عن الإسلام و عن رسوله و عن المسلمین خیراً .

قویت حین ضعف أصحابه ، و برزت حین استکانوا ، و نهضت حین و هنوا ، و لزمت منهاج رسول الله ﷺ اذهم أصحابه ، [ و ] کنت خلیفته حقاً ، لم تنازع و لم تضرع برغم المنافقین و غیظ الکافرین ، و کره الحاسدین ، و صغر الفاسقین .

۴ - اسید بن صفوان مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید : روزیکه امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد ، گریه شهر را بلرزه درآورد و مردم مانند روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله دهشت زده شدند ، مردی گریان وشتابان و **وانالله وانا الیه راجعون** گویان پیدا شد و می گفت : امروز خلافت نبوت بریده گشت تا بدرخانه ایکه امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود ایستاد و گفت :

خدایت رحمت کند ای ابوالحسن تو درگرویدن باسلام ازهمه مردم بیشتر و درایمان با اخلاص ترا و نظر یقین محکمتر و ازخدا ترسانتر و ازهمه مردم ، رنجکش تر و رسول خدا صلی الله علیه و آله را حافظتر و نسبت باصحابش امین تر بودی . مناقبت ازهمه برتر و سوابقت از همه شریف تر و درجات از همه رفیعتر و پیغمبر صلی الله علیه و آله ازهمه نزدیکتر و از نظر روش و اخلاق و طریقه و کردار با نهضت شبیه تر و مقامت شریف تر و ازهمه نزدش گرامیتر بودی .

خدا ترا از جانب اسلام و پیغمبر و مسلمین پاداش خیر دهد ، توانا بودی هنگامیکه اصحاب پیغمبر ناتوانی کردند ، و بمیدان آمدی زمانیکه خواری و زبونی از خود نشان دادند و قیام کردی موقعیکه سستی ورزیدند . و بروش رسول خدا چسبیدی ، آنگاه که اصحابش آهنگ انحراف کردند ، خلیفه برحق او بودی ، بی چون و چرا [ و بنزاع برنخاستی ] و در برابر زبونی منافقان و خشم کافران و بدآمدن حسودان و خواری فاسقان ، ناتوانی نشان ندادی . زمانیکه همه سست شدند ، تو بامر خلافت قیام کردی و چون از سخن گفتن ناتوان شدند ، سخن گفتی ، و چون توقف کردند ، درپرتو نور خدا گام برداشتی ، آنگاه از تو پیروی

فقمتم بالأمر حين فشلوا ، و نطقت حين تمتعوا ، و مضيت بنور الله إذ وقفوا ، فاتّبعوك فهدوا ، ، كنت أخفضهم صوتاً ، و أعلاهم قنوتاً و أقلمهم كلاماً ، و أصوبهم نطقاً و أكبرهم رأياً و أشجعهم قلباً ، و أشدّهم يقيناً ، و أحسنهم عملاً ، و أعرفهم بالأمر .

كنت و الله يعسوباً للدين ، أوّلاً و آخراً : الأوّل حين تفرّق الناس ، و الآخر حين فشلوا ، كنت للمؤمنين أباً رحيماً ، إذ صاروا عليك عيالاً ، فحملت أثقال ماعنه ضعفوا ، و حفظت ما أضعوا ، و رعيت ما أهملوا ، و شمّرت إذ [۱] اجتمعوا ، و علوت إذ هلعوا ، و صبرت إذ أسرعوا و أدركت أوتار ما طلبوا ، و نالوا بك ما لم يحتسبوا ،

كنت على الكافرين عذاباً صعباً و نهياً ، و للمؤمنين عمداً و حصناً ، فطرت و الله بنعمائها و فزت بعبائها ، و أحرزت سوابقها ، و ذهبت بفضائلها ، لم تغفل حجّتك ، و لم يزع قلبك ، و لم تضعف بصيرتك ، و لم تجبن نفسك و لم تخز .

كنت كالجبل لا تحركه العواصف ، و كنت كما قال عليه السلام : آمن الناس في صحبتك و ذات يدك و كنت كما قال عليه السلام : ضعيفاً في بدنك ، قوياً في أمر الله ، متواضعاً في نفسك ، عظيماً عند الله ، كبيراً

کردند و هدایت یافتند . تو از همه نرم گوتر و خدارا فرمانبردارتر [عاقبت اندیشتر] و کم سخن تر و درست گوی تر و بزرگه رأی تر و پردلتر و بایقین بیشتر و کردار نیکوتر و بامور آشناتر بودی .

تو بخدا در ابتدا و انتها رئیس و بزرگه دین بودی : ابتدا زمانی بود که مردم پراکنده شدند (بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ) و انتها زمانی بود که سست شدند ( بعد از قتل عثمان ) .

برای مؤمنان پدر مهربان بودی زمانیکه تحت سرپرستی تو درآمدند ، بارهای گرانی را که آنها از کشیدن ناتوان شدند ، بدوش گرفتی و آنچه ( را از امور دین ) تباہ ساختند محافظت نمودی و آنچه ( را از احکام و شرایع ) رها کردند ، رعایت فرمودی و زمانیکه زبونی کردند [ بگرد آوردن دنیا حریص شدند ] دامن بکمر زدی . بلندی گرفتی زمانیکه بیتابی کردند و صبر نمودی زمانیکه شتاب کردند و هر خونی را که میخواستند تو گرفتی ( برای مسلمین از کفار خونخواهی کردی ) و از برکت تو بخیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند ، بر کافران عذابی ریزان و ربا بنده و برای مؤمنان پشتیبان و سنگر بودی ، بخدا همراه نعمتهای خلافت [ مصیبتهایش ] پرواز کردی [ آفریده شدی ] و بعبایش ( یعنی عطای الهی ) کامیاب گشتی و سوابقش را احراز کردی و فضائلش را بدست آوردی ، شمشیر حجت و دلیلت کند نبود ، دولت منحرف نکشت و بصیرتت ضعیف نشد ، هراسان نگشتی و سقوط نکردی .

تو مانند کوه بودی که طوفانش نجنباند و همچنان بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : در رفاقت و دارائی خویش امانت نگهدارترین مردمست ، و باز چنان بودی که فرمود : از لحاظ بدن ضعیف و در انجام امر خدا قوی است ، نزد خود فروتن و نزد خدا عظمت داشتی . در روی زمین بزرگه و نزد مؤمنین

فی الأرض ، جلیلاً عند المؤمنین ، لم یکن لأحد فیک مهمزٌ ، و لالقائل فیک مغمزٌ [ و لالأحد فیک مطمع ] و لا لأحد عندک هوادۃ ، الضعیف الذلیل عندک قویٌ عزیزٌ حتی تأخذ له بحقہ ، و القوی العزیز عندک ضعیفٌ ذلیلٌ حتی تأخذ منه الحق ، و القریب و البعید عندک فی ذلك سواء ، شأنک الحق و الصدق و الرفق ، و قولک حکم و حتم و أمرک حلم و حزم ، و رأیک علم و عزم فیما فعلت ، و قد نهج السبیل ، و سهل العسیر و اطفئت النیران ، و اعتدل بک الدین ، و قوی بک الإسلام . فظهر أمر الله ولو کره الکافرون ، و ثبت بک الإسلام و المؤمنون و سبقت سابقاً بعيداً ، و أتعبت من بعدک تعباً شديداً ، فجللت عن البكاء ، و عظمت رزیتک فی السماء و هدت مصیبتک الأنام ، فإنا لله و إنا إلیه راجعون ، رضینا عن الله قضاءه ، و سلمنا لله أمره ، فوالله لن یصاب المسلمون بمثلک أبداً .

كنت للمؤمنین كهفاً و حصناً ، و قنّة راسياً ، و علی الکافرين غلظة و غیظاً . فألحقک الله بنیئہ ، و لا أحرمنّا أجرک ، و لا أضلنّا بعدک ، و سکت القوم حتی إنقضی کلامه و بکی و بکی أصحاب رسول الله ﷺ ثم طلبوه فلم یصادفوه .

۵ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن صفوان الجمال قال :

شريف بودی ، هیچکس را درباره توراه عیبهجوی نبود و هیچ گویندهئی نسبت بتو راه خرده گیری نداشت [ و کسی از تو طمع حق پوشی نداشت ] و برای هیچکس نر می و مجامله نداشتی ، هر ناتوان و زبونى نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بستانی و هر توانای عزیز ، نزدت ناتوان و زبون بود تا حق را از او بستانی و در این موضوع ، خویش و بیگانه نزدت برابر بود ، شأن و شخصیت حق و راستی و مدارا بود . گفتار حکمت و ثابّت و فرمانت خویشتن داری و دور اندیشی و رأیت دانش و تصمیم بود ، نسبت بهر چه کردی .

و هر آینه راه راست روشن گشت و امر مشکل آسان شد و آتشها خاموش گشت ، و دین بوسیله تورا ست شد و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد ، اگر چه کافران دوست نداشتند و اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابر جا شد ، و بسیار بسیار پیشی گرفتی و جانشینان خود را برنج بسیار افکندی ( زیرا هر چه بکوشند تا از تو پیروی کنند نتوانند ) تو بزرگتر از آنی که مصیبت باگریه جبران شود ، مرگ تو در آسمان بزرگ جلوه کرد و مصیبت تو مردم را خرد کرد **فانالله و انالیه راجعون** ما بقضاء خدا راضی و نسبت بفرمانش تسلیمیم ، بخدا سوگند مسلمین هر گز کسی را مانند تو از دست ندهند ، تو برای مؤمنین پناه و سنکر و مانند کوهی پابر جا و بر کافران خشونت و خشم بودی ، خدا ترا پیغمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند ، مردم همه خاموش بودند تا سخنش تمام شد ، او گریست و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریستند ، سپس هر چه جستند او را نیافتند .

۵ - صفوان جمال گوید : من و عامر و عبدالله بن جذاعة از دی خدمت امام صادق علیه السلام بودیم

گفتند که من و عامر و عبدالله بن جذاعة الأزديّ عند أبي عبدالله عليه السلام قال : فقال له عامر : جعلت فداك إنّ الناس يزعمون أنّ أمير المؤمنين عليه السلام دُفن بالرّحبة قال : لا ، قال : فأين دفن ؟ قال : إنّهُ لمّا مات احتمله الحسن عليه السلام فأُتي به ظهر الكوفة قريباً من النجف يسرة عن الغريّ يمّنة عن الحيرة ، فدفنه بين زكوات بيض ، قال : فلمّا كان بعد ذهبت إلى الموضع ، فتوهّمت موضعاً منه ، ثمّ أتيتهُ فأخبرته فقال لي : أصبت رحمك الله - ثلاث مرّات - .

﴿۱۳۴۰﴾ ۶ - أحمد بن محمد ، عن ابن أبي عمير ، عن القاسم بن محمد ، عن عبدالله بن سنان قال : أتاني عمر بن يزيد ، فقال لي : إركب ، فركبت معه ، فمضينا حتّى أتينا منزل حفص الكناسيّ فاستخرجته فركب معنا ، ثمّ مضينا حتّى أتينا الغريّ فانتبهنا إلى قبر ، فقال : إنزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السلام ، فقلنا من أين علمت ؟ فقال : أتيتهُ مع أبي عبدالله عليه السلام حيث كان بالحيرة غير مرّة وخبرني أنّه قبره .

۷ - محمد بن يحيى ، عن سلمة بن الخطاب ، عن عبدالله بن محمد ، عن عبدالله بن القاسم ، عن عيسى شلقان قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ أمير المؤمنين عليه السلام له خوّلة في بني مخزوم وإنّ شاباً منهم أتاه فقال : يا خالي إنّ أخي مات و قد حزنت عليه حزناً شديداً ، قال : فقال له : تشتهي أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ، قال : فخرج و معه بردة رسول الله صلى الله عليه وآله

عامر بحضورت عرضکرد : قربانت کردم ، مردم گمان میکنند امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه ( میدان کوفه یا جلوخان مسجدش) دفن شده است ، فرمود : چنین نیست ، عرضکرد : پس کجا دفن شد ؟ فرمود : چون وفات نمود ، امام حسن علیه السلام او را برداشت و پشت کوفه نزدیک تپه بلند ، دست چپ غری و دست راست حیره آورد و در میان تپه های کوچکیکه ریگ سفید داشت بخاک سپرد .

راوی گوید : سپس من بانجا رفتم و محلی را فکر کردم که قبر آنحضرتست ، آنگاه خدمت امام آدمم و باو گزارش دادم ، بمن فرمود : درست فهمیدی خدایت رحمت کند - تا سه بار - .

۶ - عبدالله بن سنان گوید : عمر بن یزید نزد من آمد و گفت : سوار شو برویم من سوار شدم و همراه او رفتم تا بمنزل حفص کناسی رسیدیم ، او را هم از خانه بیرون آوردم ، سوار شد و همراه ما گشت ، سپس آمدیم تا بغری رسیدیم و بقبری برخوردیم ، عمر گفت : فرود آئید که این قبر امیر المؤمنین است ، گفتیم تواز کجا دانی ؟ گفت : زمانیکه امام صادق علیه السلام در حیره بود ، بارها در خدمش باینجا آمدم و بمن فرمود : این قبر آنحضرتست .

۷ - امام صادق علیه السلام فرمود : امیر المؤمنین علیه السلام دائمی هائی در قبیله بنی مخزوم داشت جوانی از آنها خدمتش آمد و عرضکرد : دائمی جان ! برادرم مرده و من در مرگش سخت غمگین شده ام ، حضرت باو فرمود : میخواهی او را ببینی ؟ عرضکرد : آری ، فرمود قبرش را بمن نشان ده ، پس خارج

متزراً بها ، فلماً إنتهى إلى القبر تلملمت شفتاه ثمّ ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول :  
 بلسان الفرس ، فقال أمير المؤمنین علیه السلام : ألم تمت و أنت رجلٌ من العرب ؟ قال : بلی ولكنّا  
 متنا علی سنة فلان و فلان فانقلبت ألسنتنا .

۸ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، و علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد جمیعاً ، عن ابن  
 محبوب ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر علیه السلام قال : لما قبض أمير المؤمنین علیه السلام قام الحسن بن  
 علی علیه السلام فی مسجد الکوفة فحمد الله و أثنی علیه و صلّی علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثمّ قال : ایها الناس  
 إنّه قد قبض فی هذه اللیلة رجلٌ ما سبقه الأولون و لا یدرکه الآخرون ، إنّه کان لصاحب  
 رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، عن یمینه جبرئیل و عن یماره میکائیل ، لا ینثنی حتّی یفتح الله له و الله  
 ما ترک بیضاء و لا حمراء إلا سبعمائة درهم فضلت عن عطائه ، أراد أن یشتری بها خادماً لأهله .  
 و الله لقد قبض فی اللیلة الّتی فیها قبض وصیّ موسی : یوشع بن نون و اللیلة الّتی عرج فیها  
 یعیسی بن مریم ، و اللیلة الّتی نزل فیها القرآن .

۹ - علی بن محمد رفعه قال : قال أبو عبدالله علیه السلام : لما غسل أمير المؤمنین علیه السلام  
 نودوا من جانب البیت إن أخذتم مقدّم السریر کفیتم مؤخره ، و إن أخذتم مؤخره  
 کفیتم مقدّمه .

شد و برد رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکمر بست ، چون نزد قبر رسید ، لبهاش بهم میخورد ، سپس  
 با پایش بقبر اوزد ، اواز قبر بیرون آمد و بزبان فارسی سخن میگفت ، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود :  
 مگر وقتی از مردی از عرب نبودی ؟ گفت : چرا ولی ما بروش فلان و فلان مردیم از این روزبان ما  
 دگرگون شد .

۸ - امام باقر علیه السلام فرمود : چون امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد : حسن بن علی علیه السلام  
 در مسجد کوفه بپا خاست و حمد و ثنای خدا گفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد . سپس فرمود :  
 ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان با او نرسند . او پرچمدار رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند . از میدان بر نمیگشت جز  
 اینکه خدا با او فتح و پیروزی میداد ، بخدا که او مال سفید و سرخ دنیا جز هفتصد درهم که آن هم از عطایش  
 زیاد آمده بود باقی نگذاشت و میخواست با آن پول خدمتگزاری برای خانواده اش بخرد ، بخدا که او  
 در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرد و همان شبیکه عیسی بن مریم با سامان بالا رفت و  
 همان شبیکه قرآن فرود آمد .

۹ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون امیر المؤمنین علیه السلام را غسل دادند ، از جانب خانه صدا  
 آمد که اگر شما جلوتابوت را بگیری ، از گرفتن دنبالش آسوده باشید ، و اگر دنبالش را بگیری از گرفتن

[ ۱۰ - عبدالله بن جعفر و سعد بن عبدالله جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه عليّ ابن مهزيار ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن حبيب السجستاني قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : ولدت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله بعد مبعث رسول الله بخمس سنين و توفيت و لها ثمان عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً ] .

\* (۱۳۳۵) \* ۱۱ - سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ بن فضال ، عن عبدالله بكير ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه سمعه يقول : لما قبض أمير المؤمنين عليه السلام أخرجه الحسن و الحسين و رجالان آخران حتى إذا خرجوا من الكوفة تركوها عن أيما نهم ثم أخذوا في الجبّانة حتى مرّوا به إلى الغري فدفنوه و سوّوا قبره فانصرفوا .

### \* باب \*

#### \*( مولد الزهراء فاطمة عليها السلام ) \*

ولدت فاطمة عليها و على بعلمها السلام بعد مبعث رسول الله صلى الله عليه وآله بخمس سنين و توفيت عليها السلام و لها ثمان عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً و بقيت بعد أبيها صلى الله عليه وآله خمسة و سبعين يوماً .

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن أبي عبيدة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن فاطمة عليها السلام مكثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله خمسة و سبعين يوماً و كان

جلو آسوده باشيد ،

۱۰ - امام باقر عليه السلام مي فرمود : فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پنج سال بعد از مبعث متولد شد و چون وفات کرد ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت .  
توضیح - گویا این روایت از جمله روایات باب بعد بوده که درباره زندگانی حضرت فاطمه علیهما السلام است و کاتبین اشتباهاً آن را در اینجا درج کرده اند .

۱۱ - امام صادق علیه السلام می فرمود : چون امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد ، امام حسن و امام حسین علیهما السلام با دو مرد دیگر جنازه اش را بیرون بردند ، چون از شهر کوفه خارج شدند ، کوفه را بدست راست خود قرار دادند و راه جبانه ( صحراء ، عیدگاه ، گورستان ) را پیش گرفتند تا آن را بغری رسانیدند ، و در آنجا دفنش کردند و قبرش را هموار نموده ، مراجعت کردند .

#### \*( زندگانی حضرت زهرا ، فاطمه علیهما السلام ) \*

فاطمه عليها و على بعلمها السلام - پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد و زمانی وفات کرد که ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت و بعد از پدرش ۷۵ روز زندگی کرد .

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ۷۵ روز زنده بود و از مرگ پدرش اندوه سختی او را گرفته بود ، جبرئیل نزدش می آمد و او را در مرگ پدرش نیکو

دخلها حزنٌ شديدٌ على أبيها و كان يأتيها جبرئيل فيحسن عزاها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان عليٌّ عليه السلام يكتب ذلك .

۲- محمد بن يحيى ، عن العمر كمي بن علي ، عن علي بن جعفر ، عن أخيه ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : إن فاطمة عليها السلام صديقة شهيدة و إن بنات الأنبياء لا يطمئن .

۳- أحمد بن مهران - رحمه الله - رفعه و أحمد بن إدريس : عن محمد بن عبد الجبار الشيباني قال : حدثني القاسم بن محمد الرازي قال : حدثنا علي بن محمد الهرمزاني ، عن أبي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام قال : لما قبضت فاطمة عليها السلام دفنها أمير المؤمنين سرّاً و عفا على موضع قبرها ثم قام فحوّل وجهه إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : السلام عليك يا رسول الله عني و السلام عليك عن ابنتك و زائرتك و البائنة في الثرى ببقعتك و المختار الله لها سرعة اللحاق بك ، قل يا رسول الله عن صفيتك صبري و عفا عن سيّدة نساء العالمين تجلّدي ، إلا أن لي في التأسي بسنتك في فرقتك موضع تعزّي ، فلقد وسّدتك في ملحودة قبرك و فاضت نفسك بين نحري و صدري ، بلى و في كتاب الله [لي] أنعم القبول ، إنّا لله و إنّا إليه راجعون ، قد استرجعت الوديعه و أخذت الرهينة و أخلست الزهراء ، فما أقبح الخضراء و الغبراء يا رسول الله ، أمّا حزني فسرمد و أمّا ليلي فمسهدّ وهم لا يبرح من قلبي أو يختار الله لي دارك التي أنت فيها مقيم ،

تعزيت میگفت و خوشدلش میساخت و از حال پدرش و مقام او آنچه بعد از وی برای ذریه اش پیش میآید گزارش میداد و علی علیه السلام آنها را مینوشت .

۲- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : فاطمه علیها السلام صدیقه (بسیار راست گو و معصوم) و شهیده بود و دختران پیغمبران حائض نمیشوند .

۳- حسین بن علی علیه السلام فرمود : چون فاطمه علیها السلام وفات کرد ، امیر المؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و جای قبرش را ناپدید کرد ، سپس برخواست و رو بجانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا از جانب من و از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آنکه در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود رسیدن او را نزد تو بر گزیده .

ای رسول خدا ! شکیبائی از فراق محبوبه ات کم شده و خود داریم از سرور زنان جهان نابود گشته ، جز اینکه برای من در پیروی از سنت تو که در فراق کشیدم جای دلداری باقی است ، زیرا من سرترا در لحد آرامگاهت نهادم و جان مقدس تو از میان گلو و سینه من خارج شد (یعنی هنگام جان دادن سرت بسینه من چسبیده بود) آری ، در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش ( و صبر بر این مصیبت ) است ، **انالله و انالیه راجعون** ، همانا امانت پس گرفته شد و گروگان در یافت گشت و زهرا از دستم ربوده شد . ای رسول خدا دیگر چه اندازه این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه میکند ، اندوهم همیشگی



کمد مقیح، وهم مهیج، سرعان ما فرّق بیننا و إلى الله أشکو و ستنبتک ابنتک بتظافراً متک علی هضمها فأحفها السؤال و استخبرها الحال، فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد إلى بثه سبيلاً، و ستقول و يحکم الله و هو خير الحاكمين .

سلام مودّع لا قال و لا سئم، فإن أنصرف فلاعن ملالة، و إن أقم فلاعن سوء ظنّ بما وعد الله الصابرين، واه واهاً و الصبر أيمن و أجمل، و لو لاغلبة المستولين لجعلت المقام واللّبث لزماً معكوفاً و لأعولت إعوالم الثکلی علی جلیل الرزیة، فبعین الله تدفن ابنتک سرّاً و تهضم حقّها و تمنع إرثها و لم يتباعد العهد و لم يخلق منك الذکر و إلى الله یارسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله أحسن العزاء صلی الله علیک و علیها السلام و الرضوان .

۴ - عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الرحمن بن سالم، عن المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: من غسل فاطمة؟ قال: ذاك أمير المؤمنين - و كأنّی استعظمت ذلك من قوله - فقال: كأنک ضقت بما أخبرتك به؟ قال: فقلت: قد كان ذاك جعلت فداك، قال: فقال: لاتضيقنّ فإنّها صدیقة و لم یکن یغسلها إلا صدیق، أما علمت أنّ مریم لم یغسلها إلا عیسی .

باشد و شبم در بیخوابی گذرد و غم و پیوسته در دلست، تا خدا خانه‌ای را که تو در آن اقامت داری بر ایمن بر گریند، (بمیرم و بتو ملحق شوم) غصه‌ای دارم دل خون کن و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدائی افتاد، تنها بسوی خدا شکوه میبرم .

بهمین زودی دخترت از همدست شدن امتت بر ربودن حقتش بتو گزارش خواهد داد، همه سرگذشت را از او پیرس و گزارش را از او بخواه، زیرا چه بسا درد دل‌هایی داشت که چون آتش در سینه‌اش می‌جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت، ولی اکنون می‌گوید و خدا هم داوری میفرماید و او بهترین داور است،

سلام بر شما سلام وداع کننده‌ایکه نه خشمگین است و نه دل‌تنگ، زیرا اگر از اینجا بر گردم، بواسطه دل‌تنگیم نیست و اگر بمانم بواسطه بدگمانی بآنچه خدا بصا بران وعده فرموده نباشد .

**وای، وای** باز هم بردباری مبارکتر و خوش‌نما تر است اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشناسند و نبش کنند) اقامت و درنگ در اینجا را چون معتکفان ملازمت می‌نمودم و مانند زن بچه مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می‌کردم، در برابر نظر خدا دخترت پنهان بخاک سپرده شد و حقتش پایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد، با آنکه دیرزمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته بود، ای رسول خدا! شکایت من تنها بسوی خداست و بهترین دل‌داری از جانب تو است ای رسول خدا! (چون در مرگ تو صبر کردم یا برای گفتارتو درباره صبر) ، دورد خدا بر تو و سلام و رضوانش بر فاطمه باد.

﴿۱۳۴۰﴾ ۵ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن محمد بن إسماعیل ، عن صالح بن عقبة عن عبدالله بن محمد الجعفی ، عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام قالوا : إن فاطمة عليها السلام - لما أن كان من أمرهم ما كان - أخذت بتلابيب عمر فجدبته إليها ثم قالت : أما والله يا ابن الخطاب لو لا أنني أكره أن يصيب البلاء من لاذنبله لعلمت أنني سأقسم على الله ثم أجده سريع الاجابة .

۶ - و بهذا الإسناد ، عن صالح بن عقبة ، عن يزيد بن عبد الملك ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما ولدت فاطمة عليها السلام أوحى الله إلى ملك فأنطق به لسان محمد صلى الله عليه وآله فسمّاها فاطمة ، ثم قال : إنني فطمتك بالعلم و فطمتك من الطمث ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : والله لقد فطمها الله بالعلم و عن الطمث في الميثاق .

۷ - و بهذا الإسناد ، عن صالح بن عقبة ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال النبي صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام : يا فاطمة ! قومي فأخرجي تلك الصحيفة فقامت فأخرجت صحيفة فيها ثريد و عراق يفور ، فأكل النبي صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام و فاطمة و الحسن و الحسين ثلاثة عشر يوماً ، ثم إن أم أيمن رأت الحسين معه شيء فقالت له : من أين لك هذا ؟ قال : إننا

۴- مفضل گوید : بامام صادق عليه السلام عرض کردم : کی فاطمه را غسل داد ؟ فرمود : امیرالمؤمنین - من این مطلب را از گفته آنحضرت بزرگه شمردم و تعجب کردم - فرمود : گویا از آنچه بتو خبر دادم دلتنگه شدی ؟ عرض کردم : چنین است ، قربانت کردم . فرمود : دلتنگه مباش ، زیرا او صدیقه ( معصوم ) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد ، مگر نمدانی که مریم را جز عیسی غسل نداد .

۵- امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند : چون آن مردم کردند آنچه کردند ، ( در خانه اش را آتش زدند و علی عليه السلام را بمسجد بردند ) فاطمه علیها سلام گریبان عمر را گرفت و او را پیش کشید ، و فرمود : همانا بخدا ای پسر خطاب ! اگر من از رسیدن بلا به بیگناهان کراهت نداشتم ، می فهمیدی که خدا را سوگند می دادم و او را زود اجابت کننده می یافتی ( یعنی من نفرین می کردم و بزودی بلا نازل می شد و ترا و بیگناهان را شامل می گشت ولی نمیخواهم بیگناهان با آتش توبسوزند ) .

۶- امام باقر عليه السلام فرمود : چون فاطمه علیها السلام متولد شد ، خدا بفرشته ای وحی کرد تا بزبان محمد صلی الله علیه و آله داد که او را فاطمه نام گذارد ، سپس فرمود : من ترا ( از جهل باز گرفتم و ) بعلم پیوستم [ با علم از شیر باز گرفتم ] و از خون حیض باز گرفتم ، آنگاه امام باقر عليه السلام فرمود : بخدا سوگند که خدا او را با علم از شیر و از خون حیض در عالم ميثاق باز گرفت .

۷- پیغمبر صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام فرمود : برخیز و آن سینی را بیرون آر ، او برخاست و سینی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و حسین ۱۳ روز از آن می خوردند ، سپس ام ایمن حسین عليه السلام را دید چیزی ( از آن نان و گوشت )

لأنّ کله منذ آیام ، فأتت أمّ أيمن فاطمة فقالت : يا فاطمة إذا کان عند أمّ أيمن شيء فانما هو لفاطمة وولدها وإذا کان عند فاطمة شيء فليس لأمّ أيمن منه شيء ؛ فأخرجت لها منه فأكلت منه أمّ أيمن و نعدت الصحفة ، فقال لها النبي ﷺ : أما لولا أنّك أطعمتها لأكلت منها أنت و ذرّيتك إلى أن تقوم الساعة ، ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام و الصحفة عندنا يخرج بها قائمنا عليه السلام في زمانه .

۸ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن علی ، عن علی بن جعفر قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول ؛ بینا رسول الله ﷺ جالس ، إذ دخل علیه ملک له أربعة و عشرون وجهاً فقال له رسول الله ﷺ : حبیبی جبرئیل ! لم أرك في مثل هذه الصورة ، قال الملك لست بجبرئیل یا محمد بعثني الله عزّ و جلّ أن أزوّج النور من النور ، قال : من ممّن ؟ قال : فاطمة من علی ، قال : فلمّا ولى الملك إذا بین کتفيه محمد رسول الله ، علیّ وصیه ، فقال رسول الله ﷺ : منذ کم كتب هذا بین کتفیک ؟ فقال : من قبل أن یخلق الله آدم باثین و عشرين ألف عام .

۹ - علی بن محمد و غیره ، عن سهل بن زیاد ، عن أحمد بن محمد بن ابی نصر قال : سألت الرضا عليه السلام عن قبر فاطمة عليها السلام فقال : دفنت في بیتها فلمّا زادت بنو أمیة في المسجد صارت في المسجد .

با خود دارد ، باو گفت : این از کجاست ؟ فرمود : چند روز است که ما این غذا را میخوریم ، ام ایمن نزد فاطمه آمد و گفت : ای فاطمه ! هر چه ام ایمن دارد ، بفاطمه و فرزنداناش متعلق است ، اما فاطمه هر چه دارد بام ایمن از آن چیزی نمی رسد ؟ فاطمه قدری از آن را برای او آورد و ام ایمن از آن بخورد و غذای آن سینی تمام شد ، پیغمبر باو فرمود . اگر بام ایمن نمیخورانیدی تا روز قیامت تو و ذریه تو از آن میخوردند ، آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود : آن سینی نزد ماست و قائم ما علیه السلام در زمان خود آن را بیرون آورد .

۸ - موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که فرشته ای که ۲۴ چهره داشت وارد شد ، پیغمبر (ص) فرمود : محبوبم جبرئیل ! من تو را هیچگاه باین صورت ندیده ام ، فرشته گفت : من جبرئیل نیستم ، ای محمد ! مرا خدای عز و جل فرستاده تا نور را جفت نور گردانم ، فرمود : که را با که ؟ گفت : فاطمه را با علی ، و چون فرشته پشت گردانید ، میان دو شانه اش نوشته بود : محمد رسول خداست ، علی وصی اوست . پیغمبر فرمود : از کی این جمله میان دو شانه تو نوشته شده ؟ عرض کرد : بیست و دو هزار سال پیش از خلقت آدم .

۹ - احمد بن محمد بن ابی نصر گوید : از حضرت رضا علیه السلام راجع بقبر فاطمه علیها السلام پرسیدم ، فرمود : در خانه خود بخاک سپرده شد ، سپس چون بنی امیه مسجد را توسعه دادند جزء مسجد شد .

﴿۱۲۴۵﴾ ۱۰ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء ، عن الخيبري ، عن يونس بن ظبيان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : لو لا أن الله تبارك و تعالی خلق أمير المؤمنين عليه السلام لفاطمة ، ما كان لها كفوف على ظهر الأرض من آدم و من دونه .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ مولد الحسن بن علی صلوات الله علیهما ﴾

ولد الحسن بن علی عليه السلام في شهر رمضان في سنة بدر ، سنة اثنتين بعد الهجرة و روي أنه ولد في سنة ثلاث و مضى عليه السلام في شهر صفر في آخره من سنة تسع و أربعين و مضى و هو ابن سبع و أربعين سنة و أشهر . و أمه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم .

۱ - محمد بن يحيى ، عن الحسين بن إسحاق ، عن علي بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد ، عن عبدالله بن سنان ، عن سمع أبا جعفر عليه السلام يقول : لما حضرت الحسن عليه السلام الوفاة بكى ، فقيل له : يا ابن رسول الله ! تبكي و مكانك من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الذي أنت به و قد قال فيك ما قال و قد حججت عشرين حجّة ماشياً و قد قاسمت مالك ثلاث مرّات حتّى النعل بالنعل ؟ فقال : إنّما أبكي لخصلتين : لهول المطلع و فراق الأحبّة .

شرح - درباره موضع قبر فاطمه عليها السلام سه قولست : ۱- در بقیع ۲- در روضه (میان قبر و منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ) ۳- در خانه خود فاطمه عليها السلام .  
مجلسی (ره) گوید : قول اخیر که اذاین روایت استفاده میشود صحیحترین اقوالست ، زیرا اخبار بسیاری بدین مضمون وارد شده و من آنهارا در کتاب بحار ذکر نموده ام .  
۱۰- امام صادق علیه السلام میفرمود : اگر خدای تبارک و تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را برای فاطمه نمیآفرید ، در روی زمین ، از آدم گرفته تا هر بشری بعد از او همسری برای او نبود .

#### ﴿ زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما ﴾

حسن بن علی علیهما السلام در ماه رمضان در سال جنگ بدر که ۲ سال بعد از هجرت است متولد گشت و روایت شده که او در سال سوم هجری متولد شد و در آخر ماه صفر سال ۴۹ هجری وفات یافت و هنگام وفات ۴۷ سال و چند ماه داشت و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

۱- امام باقر عليه السلام می فرمود : چون وفات امام حسن عليه السلام در رسید ، گریه کرد ، با عرض شد ، پسر پیغمبر ! گریه میکنی : در صورتی که نزد رسول خدا چنان مقامی داری !؟ و پیغمبر درباره تو چنین چنان فرموده ، و بیست بار پیاده بحج رفته ای ، سه بار تمام دارائیت را نصف کرده ای حتی کفشت را ( و در راه خدا بقرا داده ای ) فرمود : من تنها برای دو مطلب میگیرم : بیم موقف ( حساب روز قیامت یا از بیم خدا ) و از جدائی دوستان .

۲ - سعد بن عبدالله؛ و عبدالله بن جعفر، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي [ابن مهزيار] عن الحسن بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قبض الحسن بن علي عليه السلام وهو ابن سبع و أربعين سنة في عام خمسين، عاش بعد رسول الله صلى الله عليه وآله أربعين سنة.

۳ - عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي قال: إنّ جعدة بنت أشعث بن قيس الكندي سمّت الحسن بن علي وسمّت مولاة له، فأما مولاته فقعات السمّ و أمّا الحسن فاستمسك في بطنه ثمّ إنتفط به فمات.

۴ - محمد بن يحيى و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن القاسم النهدي، عن إسماعيل بن مهران، عن الكناسي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خرج الحسن بن علي عليه السلام في بعض ممرّه و معه رجل من ولد الزبير كان يقول با مامته، فنزلوا في منهل من تلك المناهل تحت نخل يابس قد يبس من العطش، ففرش للحسن عليه السلام تحت نخلة و فرش للزبيري بحذاء تحت نخلة أخرى قال: فقال الزبيري و رفع رأسه: لو كان في هذا النخل رطب لأكلنا منه، فقال له الحسن: و إنك لتشتهي الرطب؟ فقال الزبيري: نعم قال: فرفع يده إلى السماء فدعا بكلام لم أفهمه، فاحضرت النخلة ثمّ صارت إلى حالها فأورقت و حملت رطباً، فقال الجمّال الذي إكثروا منه: سحر والله، قال: فقال الحسن عليه السلام. و إليك ليس بسحر و لكن دعوة ابن نبيّ مستجابة قال:

۲- امام صادق عليه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام چهل و هفت ساله بود که وفات کرد و در سال ۵۰ هجری بود و ۴۰ سال بعد از پیغمبر زندگی کرد.

۳- ابوبکر حضرمی گوید: جده دختری اشعث بن قیس کندی بحسن بن علی علیهما السلام و کنیز آنحضرت زهر داد، اما کنیزک زهر را قی کرد و اما امام حسن عليه السلام زهر در شکمش ماند و آماس کرد و در گذشت.

۴- امام صادق عليه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام در یکی از سفرهای عمره اش همراه مردی از اولاد زبیر بود که با مامتش معتقد بود، در یکی از آبگاہها، زیر درخت خرماي خشکی که از تشنگی خشک شده بود، فرود آمدند، در زیر آن درخت فرشی برای امام حسن انداختند و در برابرش فرشی برای زبیری، زیر درخت خرماي دیگری، زبیری سربالا کرد و گفت: اگر این درخت خرماي تازه می داشت از آن میخوردیم، امام حسن فرمود: خرما میل داری؟ زبیری گفت: آری، حضرت دست بسوی آسمان برداشت و دعا کرد بسختی که من آن را نفهمیدم، پس درخت سبز شد و بحال خود برگشت و برگه و خرما برآورد، ساربانى که مرکوب از او کرایه کرده بودند، گفت: بخدا این جادو است، امام حسن عليه السلام فرمود: وای بر تو، جادو نیست، بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر است، پس بسوی درخت بالا رفتند و

فصعدوا إلى النخلة فصرموا ما كان فيه فكفاهم .

﴿۱۳۵۰﴾ ۵ - أحمد بن محمد و محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسن ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن أبي عمير ، عن رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الحسن عليه السلام قال : إن لله مدینتین إحداهما بالشرق و الأخرى بالمغرب ، علیهما سور من حديد و علی کل واحد منهما ألف ألف مصراع و فیها سبعون ألف ألف لغة ، یتکلم کل لغة بخلاف لغة صاحبها و أنا أعرف جمیع اللغات و ما فیها و ما بینهما ، و ما علیهما حجّة غیري و غیر الحسین أخي .

۶ - الحسین بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن علی بن النعمان ، عن سندل ، عن أبي أسامة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرج الحسن بن علي عليه السلام إلى مكة سنة ماشياً ، فورمت قدماء ، فقال له بعض موالیه : لو رکت لسکن عنک هذا الورم ، فقال کلاً إذ أتینا هذا المنزل فإنه یتقبلک أسودٌ و معه دهنٌ فاشتر منه و لا تما کسه ، فقال له مولاه : بأبي أنت و أمی ما قدمنا منزلاً فیہ أحدٌ یبیع هذا الدواء فقال له : بلی إنه أمامک دون المنزل

هرچه خرما داشت چیدند و آنها را کفایت کرد .

۵ - امام حسن عليه السلام فرمود : خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغربست ، گرد آنها دیواری از آهن است و هر یک از آنها یک میلیون در دارد و در آنجا هفتاد میلیون لغت است ، تکلم هر لغتی برخلاف لغت دیگر است و من همه آن لغات و آنچه در آن دو شهر و میان آنهاست میدانم و بر آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست .

شرح - این روایت از جمله روایاتیست که اگر از لحاظ سند خدشه و اشکالی نداشته باشد ، باید علم آن را بخود امام ارجاع داد و نسبت بآن سکوت کرد و تصدیق اجمالی نمود . شارح مقاصد از قول یکی از قدماء این دوشهر را در عالم مثل و واسطه میان عالم محسوس و معقول دانسته که نه لطافت مجردات را دارند و نه کثافت مادیات را و موجودات آن عالم را بعکس در آینه و صورت خیالی و نقش در آب و هوا تنظیر و تشبیه کرده و معاد جسمانی را بر این پایه مبتنی دانسته است . مرحوم مجلسی (ره) پس از آنکه کلام او را بتفصیل بیان می کند می گوید : و هذه الکلمات شبيهة بالخرافات و تصحيح النصوص و آلیات لایحتاج الی ارتکاب هذه التکلفات و الله یعلم حقایق العوالم و الموجودات .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : سالی حسن بن علی علیهما السلام پیاده بمکه رفت و پاهایش آماس کرد ، یکی از غلامانش عرض کرد : اگر سوار شوی این آماس فرو نشیند ، فرمود : نه ، وقتی باین منزل رسیدیم ، سیاه پوستی پیش تو آید و روغنی همراه دارد ، تواز او بخر و چانه زن . غلام عرض کرد : پدر و مادرم قربانت ، ما بهیچ منزلی وارد نشدیم که کسی آنجا باشد و این دوا را بفروشد ، فرمود : چرا آن مرد در جلو تو است نزدیک آن منزل ، پس یک میل (۲ کیلومتر) راه رفتند ، آن سیاه پوست پید اشد .

فسارا ميلاً فاذا هو بالأسود ، فقال الحسن عليه السلام لمولاه : دونك الرّجل ، فخذ منه الدّهن و أعطه الثمن ، فقال الأسود : يا غلام لمن أردت هذا الدّهن ؟ فقال للحسن بن عليّ فقال : إنطلق بي إليه ، فانطلق فأدخله إليه فقال له : بأبي أنت وأمي لم أعلم أنك تحتاج إلى هذا ، أو ترى ذلك و لست آخذ له ثمناً ، إنّما أنا مولاك ولكن ادع الله أن يرزقني ذكراً سوياً يحبكم أهل البيت ، فانّي خلّفت اهلي تمخض ، فقال : إنطلق إلى منزلك فقد وهب الله لك ذكراً سوياً و هو من شيعتنا .

### ﴿باب﴾

#### ﴿مولد الحسين بن علي عليهما السلام﴾

ولد الحسين بن عليّ عليه السلام في سنة ثلاث و قبض عليه السلام في شهر المحرم من سنة إحدى و ستين من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و أشهر قتله عبيدالله بن زياد لعنه الله في خلافة يزيد ابن معاوية لعنه الله و هو على الكوفة و كان على الخيل التي حاربه و قتله عمر بن سعد لعنه الله بكر بلا يوم الاثنين لعشر خلون من المحرم ، و أمّه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم .

۱ - سعد و أحمد بن محمد جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه عليّ بن مهزيار ، عن

امام حسن عليه السلام بعلامش فرمود : نزد این مرد برو و آن روغن را از او بگیر و بهایش را باو بده ، سیاه پوست گفت : ای غلام این روغن را برای که میخواهی ؟ گفت : برای حسن بن علی علیهما السلام گفت : مراهم نزد او ببر ، پس براه افتاد او را خدمتش آورد ، او بحضورت عرض کرد : پدر و مادرم قربانت ، من نمیدانستم که شما باین روغن احتیاج داری ، اجازه بفرمائید بهایش را بگیرم ، زیرا من غلام شما هستم ، ولی از خدا بخواهید که بمن پسری سالم ( بدون نقص ) که دوست شما اهل بیت باشد روزی کند . زیرا من وقتی از نزد همسرم آمدم که درد زائیدن داشت ، حضرت فرمود : بمنزلت برو که خدا پسری سالم بتو عطا فرموده و اواز شیعیان ماست .

#### ﴿زندگی حسین بن علی علیهما السلام﴾

حسین بن علی علیهما السلام در سال سوم هجری متولد شد و در ماه محرم سال ۶۱ هجری درگذشت و ۵۷ سال و چند ماه داشت ، عبيدالله بن زياد - لعنه الله - در زمان خلافت يزيد بن معاويه - لعنه الله - وقتی که حاکم کوفه بود آنحضرت را شهید کرد ، و فرمانده لشکریکه با او جنگید او را کشت عمر بن سعد - لعنه الله - بود و در کربلا در روز دو شنبه دهم محرم اتفاق افتاد ، مادر آنحضرت فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله است :

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : حسین بن علی علیهما السلام در روز عاشورا بدرود زندگی گفت

الحسین بن سعید ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسکان ، عن أبي بصیر ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قبض الحسين بن علي عليه السلام يوم عاشورا و هو ابن سبع و خمسين سنة .

۲ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن عبد الرّحمن العرزمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان بين الحسن و الحسين عليه السلام طهرٌ و كان بينهما في الميلاد ستة أشهر و عشرًا .

۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء ، و الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عائد ، عن أبي خديجة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما حملت فاطمة عليها السلام بالحسين جاء جبرئيل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقال : إن فاطمة عليها السلام ستلد غلاماً تقتله أمتك

و ۵۷ سال داشت.

۲- و فرمود : میان حسن و حسین علیهما السلام يك طهر فاصله شد و فاصله میان تولدشان ۶ ماه و ده روز بود .

شرح- علامه مجلسی (ره) راجع بتاریخ ولادت و وفات امام حسین علیه السلام و فاصله میان آنحضرت با برادرش امام حسن علیه السلام اقوالی بدین ترتیب ذکر میکند :

۱- شیخ در تهذیب : ولادتش در آخر ربیع الاول سال سوم بوده .

۲- مرحوم طبرسی در اعلام الوری : روز سه شنبه یا پنجشنبه سوم شعبان یا پنجم شعبان سال چهارم ده ماه و ۲۰ روز بعد از تولد برادرش بوده .

۳- شیخ مفید در ارشاد : در پنجم شعبان سال چهارم .

۴- شیخ در مصباح : روز پنجشنبه سوم شعبان سال چهارم .

۵- کشف الغمّه : پنجم شعبان سال چهارم و حضرت فاطمه علیها السلام ۵۰ روز بعد از ولادت امام حسن باو آبتن شد .

۶- ابن خشاب : فاصله میان او و برادرش ۷ ماه و ده روز بود .

۷- شهید اول در دروس : آخر ربیع الاول سال سوم هجری و بعضی گفته اند : در روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان .

۸ - شیخ ابن نما : در پنجم جمادی الاولى و مدت حملش ۶ ماه بوده سپس مجلسی (ره) گوید : شیخ طوسی از آنجهت ولادت آنحضرت را در آخر ربیع الاول دانسته که ولادت امام حسن در نیمه رمضان و فاصله میان او و برادرش به شش ماه و ده روز نزدش ثابت و مسلم بوده است ، ولی ولادت امام حسن عليه السلام در ماه رمضان بروایت معتبری مستند نمیباشد .

۳- امام صادق عليه السلام فرمود : چون فاطمه علیها السلام بحسین آبتن شد ، جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : همانا فاطمه علیها السلام پسری خواهد زائید که امتت او را بعد از



من بعدک ، فلماً حملت فاطمة بالحسین علیه السلام کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه ، ثمّ قال أبو عبدالله علیه السلام : لم تُرَ فی الدُّنیا اُمٌّ تلد غلاماً تکرهه و لکنّها کرهته لما علمت أنّه سیقتل قال : و فیه نزلت هذه الآیة « و وصینا الانسان بوالدیه حسناً حملته اُمّه کرهاً و وضعته کرهاً و حمله و فصاله ثلاثون شهراً » .

۱۳۵۵ - ۴ - محمد بن یحیی ، عن علی بن إسماعیل ، عن محمد بن عمرو الزیّات ، عن رجل من أصحابنا ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : إنّ جبرئیل علیه السلام نزل علی محمد صلی الله علیه و آله فقال له : یا محمد ! إنّ الله یشترک بمولود یولد من فاطمة ، تقتله اُمّک من بعدک ، فقال : یا جبرئیل ! و علی ربّی السلام ، لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة ، تقتله اُمّتی من بعدی ، فخرج ثمّ هبط علیه السلام فقال له مثل ذلك ، فقال : یا جبرئیل ! و علی ربّی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله اُمّتی من بعدی فخرج جبرئیل علیه السلام إلى السماء ثمّ هبط فقال : یا محمد ! إنّ ربّک یقرئک السلام و یشترک بآنته جاعلٌ فی ذریّته الإمامة و الولاية و الوصیة ، فقال : قد رضیت ثمّ أرسل إلى فاطمة أنّ الله یشترک بمولود یولد لك ، تقتله اُمّتی من بعدی فأرسلت إليه لا حاجة لی فی مولود [ منی ] تقتله اُمّک من بعدک ، فأرسل إليها أنّ الله قد جعل فی ذریّته الإمامة و الولاية و الوصیة فأرسلت إليه

تو میکشند ، چون فاطمه بحسین علیه السلام آبتن شد خوشحال نبود ، و چون زائید از زائیدنش هم خوشحال نبود سپس امام صادق علیه السلام فرمود : دردنا مادری دیده نشده که پسری بزاید و خوشحال نباشد ، ولی فاطمه خوشحال نبود ، زیرا دانست او کشته خواهد شد ، و این آیه در باره او نازل شد « ما انسانرا بنیکی نمودن نسبت بپدر و مادرش سفارش نموده ایم ، مادرش او را بناخوشی باردار شد و بناخوشی زائید و بارداشتن و از شیر گرفتنش سی ماه بود - ۱۵ سوره ۴۶ - » .

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت : ای محمد ! خدا ترا مژده میدهد بمولودی که از فاطمه متولد شود و امت تو او را بعد از تو میکشند فرمود : ای جبرئیل ! سلام پروردگارم ، مرا بمولودی که از فاطمه متولد شود و امتم او را بکشند نیازی نیست ، جبرئیل باسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و همان سخن را گفت ، پیغمبر فرمود : ای جبرئیل ! سلام پروردگارم مرا بمولودی که از فاطمه متولد شود و امتم او را بکشند نیازی نیست ، جبرئیل باسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و گفت : ای محمد ! پروردگارت بتو سلام میرساند و ترا مژده میدهد که امامت و ولایت و وصیت را در ذریه آن مولود قرار میدهد ، فرمود : راضی گشتم ، سپس نزد فاطمه فرستاد که خدا مرا بمولودی مژده میدهد که از تو متولد میشود و پس از من امتم او را میکشند ، فاطمه پیغام داد که مرا بمولودی که امت تو او را پس از تو بکشند نیازی نیست ، پیغمبر پیغام داد که خدا امامت و ولایت و وصیت را در ذریه او قرار داده ، او هم پیغام داد که من راضی گشتم .

إني قد رضيت ، فدحملته كرهاً ووضعتة كرهاً وحمله وفضاله ثلاثون شهراً حتى إذا بلغ أشده وبلغ أربعين سنة قال ربّ أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ وعلی والدي و أن أعمل صالحاً ترضاه وأصلح لي في ذرّيتي ، فلو لأنّه قال : أصلح لي في ذرّيتي لكانت ذرّيته كلّهم أمّة . ولم يرضع الحسين من فاطمة عليها السلام ولا من اُنثى ، كان يؤتى به النبي صلى الله عليه وآله فيضع إبهامه في فيه فيمص منها ما يكفيها اليومين والثلاث ، فنبت لحم الحسين عليه السلام من لحم رسول الله ودمه صلى الله عليه وآله و لم يولد لستة أشهر إلا عيسى بن مريم عليها السلام والحسين بن علي عليهما السلام .

و في رواية أخرى ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله كان يؤتى به الحسين فيلقمه لسانه فيمصه فيجتزئ به و لم يرتضع من اُنثى .

۵ - علي بن محمد رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ : « فنظر نظرة في النجوم فقال إنني سقيم » قال : حسب فرأى ما يحلّ بالحسين عليه السلام ، فقال : إنني سقيم لما يحلّ بالحسين عليه السلام .

۶ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن محمد بن عيسى بن عبيد ، عن علي بن أسباط ،

« پس بناخوشی اور آبتن شد و بناخوشی زائید و از آبتن شدن تا از شیر گرفتنش سی ماه بود ، و چون بقوت رسید و چهل ساله شد ، گفت : پروردگارا ! مرا وادار کن تا نعمت ترا که بمن و پیدر و مادرم انعام کرده می سپاس گزارم و عملی شایسته کنم که پسند تو باشد و بعضی از فرزندانم را شایسته کن ، اگر او نمی فرمود : بعضی از فرزندانم را شایسته کن ، همه فرزندان آنحضرت امام میشدند ، و امام حسین از فاطمه علیها السلام و از هیچ زن دیگر شیر نخورد ، بلکه او را خدمت پینمبر صلی الله علیه و آله می آوردند و آنحضرت انگشت ابهامش را در دهان او میگذارد و او باندازه ای که دوروز و سه روزشرا کفایت کند ، از آن میمکید ، پس گوشت حسین علیه السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله روئید . و فرزندی شش ماهه متولد نشد ، جز عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیهما السلام .

و در روایت دیگر است که امام رضا علیه السلام فرمود : حسین را نزد پینمبر صلی الله علیه و آله می آوردند و آن حضرت زبانش را در دهان او می گذاشت تا میمکید و بهمان اکتفا می کرد و از هیچ زنی شیر نخورد .

۵ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جلّ : « ابراهیم نکاهی بستارگان کرد و گفت من بیمارم - ۸۸ - سوره ۳۷ - » فرمود : ابراهیم حساب کرد و آنچه بحسین علیه السلام وارد میشود ( از اوضاع کواکب ) فهمید ، سپس گفت : من بیمارم ، از آنچه بحسین علیه السلام وارد میشود .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون کار حسین چنان شد که شد ( اصحاب و جوانهایش کشته

عن سيف بن عميرة ، عن محمد بن سمران قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لما كان من أمر الحسين عليه السلام ما كان ، ضجّت الملائكة إلى الله بالبكاء و قالت : يفعل هذا بالحسين صفيك و ابن نبيك ؟ قال فأقام الله لهم ظلّ القائم عليه السلام و قال : بهذا أنتقم لهذا .

۷ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن عبدالمملك بن أعين ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما نزل النصر على الحسين بن علي حتى كان بين السماء و الأرض ثمّ خيّر النصر أو لقاء الله ، فاختار لقاء الله .

۸ - الحسين بن محمد قال : حدّثني أبو كريب و أبو سعيد الأشجّ قال : حدّثنا عبدالله بن إدريس ، عن أبيه إدريس بن عبدالله الأودي قال : لما قتل الحسين عليه السلام أراد القوم أن يوطئوه الخيل ، فقالت فضة لزينب : يا سيّدتي إنّ سفينة كسر به في البحر فخرج إلى جزيرة فاذا هو بأسد ، فقال : يا أبا الحارث أنا مولی رسول الله صلى الله عليه وآله ، فهمم بين يديه حتى وقفه على الطريق و الأسد رابض في ناحية فدعيني أمضي إليه و أعلمه ما هم صانعون غداً ، قال : فمضت إليه فقالت يا أبا الحارث فرفع رأسه ثمّ قالت : أتدري ما يريدون أن يعملوا غداً بأبي عبدالله عليه السلام ؟ يريدون أن يوطئوا الخيل ظهره ، قال : فمشى حتى وضع يديه على جسد الحسين عليه السلام ، فأقبلت الخيل فلما نظروا إليه قال لهم عمر بن سعد - لعنه الله - : فتنة لا تثيروها إنصرفوا ، فانصرفوا .

۹ - **۱۳۶۰** - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن أحمد ، عن الحسن بن علي عن يونس ، عن مصقلة الطحّان قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : لما قتل الحسين عليه السلام أقامت إمرأته الكلبية عليه ماتماً و بكت و بكين النساء و الخدم حتى جفت دموعهنّ و ذهب ، فبينا

شدند و خودش تنها ماند ( فرشتگان بسوی خدا شیون و گریه برداشتند و گفتند : با حسین بر گزیده و پسر پیغمبرت چنین رفتار کنند ؟ پس خدا شبح و سایه حضرت قائم علیه السلام را بآنها نمود و فرمود ، با این انتقام اورا میگیرم .

۷ - امام باقر علیه السلام فرمود ، چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت ، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند ، او دیدار خدا را انتخاب کرد .

۸ - ( این روایت از نظر اینکه جنبه تاریخی دارد و سندش با امام علیه السلام نرسد از ترجمه آن صرف نظر شد ) .

۹ - مصقله گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : چون حسین علیه السلام کشته شد ، همسر کلبیه آنحضرت (یعنی دختر امرؤ القیس و مادر سکنیه ) برایش سوگواری پیاورد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمان خشک شد و تمام گشت ، آن هنگام یکی از کنیزانش را دید

هي كذلك إذا رأته جارية من جواربها تبكي ودموعها تسيل فدعتها فقالت لها : مالك أنت من بيننا تسيل دموعك ؟ قالت : إنني لما أصابني الجهد شربت شربة سويق قال : فأمرت بالطعام والأسوقة فأكلت وشربت وأطعمت وسقت و قالت : إننا نريد بذلك أن نتقوى على البكاء على الحسين عليه السلام . قال : وأهدي إلى الكلبية جؤنا لتستعين بها على ماتم الحسين عليه السلام فلما رأته الجؤن قالت : ما هذه ؟ قالوا : هديّة أهداها فلان لتستعيني على ماتم الحسين فقالت : لسنا في عرس ، فما نضع بها ؟ ثم أمرت بهنّ فأخرجن من الدار فلما أخرجن من الدار لم يحسنّ لها حسّ كأنما طرن بين السماء والأرض ولم يرهنّ بها بعد خروجهنّ من الدار أثر .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ مولد علی بن الحسین علیهما السلام ﴾

ولد علی بن الحسین عليهما السلام في سنة ثمان و ثلاثين و قبض في سنة خمس و تسعين و له سبع و خمسون سنة . و أمّه سلامة بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز و کان یزدجرد آخر ملوک الفرس .

میکرید واشک چشمش جاریست ، او را طلبید و گفت ، چرا در میان ما تنها اشک چشم تو جاریست ؟ او گفت : من چون بسختی و مشقت میافتم سويق ( شربت مخصوصی ) میآشام ، اوهم دستور داد غذا و سويق تهیه کنند ، و خودش از آن خورد و نوشید و بدیگران هم خوردانید و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل اینستکه برای گریستن بر حسین علیه السلام نیرو پیدا کنیم .

شخصی برای زن کلبیه چند پرنده سیاه رنگه هدیه فرستاد تا بوسیله آنها بر سوگواری حسین علیه السلام کمک شود ، او چون آنها را دید ، گفت : اینها چیست ؟ گفتند : هدیه ایست که فلانی فرستاده است تا بر سوگواری حسین علیه السلام کمک شوی . او گفت ، ما که عروسی نداریم ، اینها را برای چه میخواهیم ؟ سپس دستورداد تا آنها را از خانه بیرون کردند ، چون از خانه بیرون شدند ، اثری از آنها احساس نشد ، مثل اینکه میان آسمان و زمین پرواز کردند و بعد از رفتن آنها از خانه اثری در خانه از آنها دیده نشد .

توضیح - این روایت چنانکه مرحوم مجلسی (ره) گوید : از نظر لفظ و معنی دارای تشویش و اضطرابست .

#### ﴿ زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام ﴾

علی بن الحسین علیهما السلام در سال ۳۸ متولد شد و در سال ۹۵ درگذشت و ۵۷ سال داشت و مادرش سلامه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو پرویز است . و یزدگرد آخرین سلطان فارس است ( قبل از اسلام ) .

۱ - الحسين بن الحسن الحسني - رحمه الله - و علي بن محمد بن عبدالله جميعاً ، عن إبراهيم ابن إسحاق الأحمر ، عن عبدالرحمن بن عبدالله الخزاعي ، عن نصر بن مزاحم ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما أقدمت بنت يزيد جرد علي عمر ، أشرف لها عذارى المدينة وأشرق المسجد بضوئها لما دخلته ، فلما نظر إليها عمر غطت وجهها وقالت : « أف بيروج باءا هرmez » فقال عمر : أتشتمني هذه وهم بها ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : ليس ذلك لك ، خيرها رجلاً من المسلمين وأحسبها بفيئته ، فخيرها فجاعت حتى وضعت يدها علي رأس الحسين عليه السلام فقال لها أمير المؤمنين : ما إسمك ؟ فقالت : جهان شاه ، فقال لها أمير المؤمنين عليه السلام : بل شهر بانويه ، ثم قال للحسين : يا أبا عبدالله ليلدن لك منها خير أهل الأرض فولدت علي بن الحسين عليه السلام و كان يقال لعلي بن الحسين عليه السلام : ابن الخيرتين فخيرة الله من العرب هاشم و من العجم فارس ، و روي أن أبا الأسود الدئلي قال فيه :

وإن غلاماً بين كسرى وهاشم  
لأكرم من نيظت عليه التمام

۱ - امام باقر عليه السلام فرمود : چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند ، دوشیزگان مدینه برای تماشای او سر میکشیدند ، و چون وارد مسجد شد ، مسجد از پر توش درخشان گشت (کنایه از اینکه اهل مسجد از قیافه و جمال آن دختر شادمان و متعجب گشتند ) عمر باونگریست ، دختر رخسار خود را پوشید و گفت : **اف بیروج باءا هرmez** ( و ای ، روزگار هرmez سیاه شد ) عمر گفت این دختر مرا ناسزا میگوید ؟ و بدو متوجه شد .

امیرالمؤمنین علیه السلام بعمر فرمود : تو این حق را نداری ، باو اختیار ده که خودش مردی از مسلمین را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن . (مهرش را از سهم بیت المال آنمرد حساب کن) عمر باو اختیار داد ، دختر بیامد و دست خود را روی سر حسین علیه السلام گذاشت امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود : نام تو چیست ؟ گفت جهان شاه ، حضرت فرمود ، بلکه شهر بانویه باشد (۱) .

سپس بحسین فرمود : ای ابا عبدالله ! از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد شود و علی بن الحسین علیهما السلام از او متولد گشت ، و علی بن الحسین علیهما السلام را **ابن الخیرتین** پس دو بر گزیده ، میگفتند ، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده که ابوالاسود دئلی درباره آنحضرت شعری بدین مضمون سروده است :

پسریکه از یکسو بهاشم و از یکسو بشاه کسری میرسد گرامیترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند .  
**توضیح** - در عرب رسم بود که کودکانی را که موجب شگفت مردم بودند و بر کودکان دیگر شرافت و فضیلت داشتند ، برای دفع چشم زخم ، بازوبندی بآنها میبستند .

(۱) - امیرالمؤمنین علیه السلام با این جمله اسم او را تغییر داده و یا انتخاب این اسم را باو تلقین فرموده و یا باو فرموده که تو دونالد داری و شهر بانویه از جهان شاه بهتر است .

۲ - عدهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن ابن بکیر ، عن زرارة قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : كان لعلی بن الحسین عليه السلام : ناقة ، حجّ علیها إثنين وعشرين حجة ، ما قرعها قرعة قط ، قال : فجاءت بعد موته وما شعرنا بها إلا وقد جاءني بعض خدمنا أو بعض الموالي فقال : إن الناقة قد خرجت فأتت قبر علی بن الحسین فانبرکت علیه ، فدلکت بجرانها القبر وهي ترغو ، فقلت : أدر کوها أدر کوها و جیئونی بها قبل أن یعلموا بها أو یروها ، قال : و ما كانت رأّت القبر قط .

۳ - علی بن ابراهیم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمد بن عیسی ، عن حفص البختری ، عن ذکره عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما مات أبي علی بن الحسین عليه السلام جاءت ناقة له من الرعي حتى ضربت بجرانها علی القبر و تمرّت علیه ، فأمرت بها فردت إلى مرعاها ، وإن أبي عليه السلام كان یحجّ علیها و یعتمر و لم یقرعها قرعة قط .  
«این بابویه» [ابن بابویه].

۴ - الحسین بن محمد بن عامر ، عن أحمد بن إسحاق بن سعد ، عن سعدان بن مسلم ، عن

۲ - زراره گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : علی بن الحسین علیهما السلام ماده شتری داشت که ۲۲ سفر براو بحج رفته بود و یک تازیانه باو زنده بود ، پس از وفات آنحضرت ، ما بی خبر بودیم که ناگاه یکی از خدمتگزاران یاغلامان آمد و گفت : ماده شتر از خانه بیرون رفته و بر سر قبر علی بن الحسین زانو زده ، گردنش را بقبر میمالد و مینالد ، با وجود آنکه هنوز قبر را ندیده بود ، من گفتم : خود را باورسانید ، خود را باو رسانید ، و پیش از آنکه مردم او را ببینند و آگاه شوند نزد منش آرید .

**توضیح** - چون ظهور اینگونه معجزات موجب شدت عداوت و تحریک دشمنان و مخالفین میکشت حضرت باقر علیه السلام از نظر تقیه دستور داد بزودی آن شتر را بخانه برگردانند .

۳ - امام باقر علیه السلام فرمود : چون پدرم علی بن الحسین علیهما السلام وفات کرد ، ماده شترش از چراگاه آمد و گردن خود را روی قبر گذاشت و در خاک غلطید ، من دستور دادم او را بچراگاهش برگردانند ، و پدرم بر آن شتر بحج و عمره میرفت و هرگز باو تازیانه ای زنده بود ، کجا چون پدر و مادر اویافت شود ( یعنی کسیکه پدر و مادر شریف و اصیلی مانند امام حسین علیه السلام و شهربانو داشته باشد باید چنین باشد ) .

**توضیح** - بعضی از شارحین کافی کلمه آخر روایت را ابن بابویه قرائت کرده و گفته اند این کلمه صدر روایت بعد است و مقصود اینستکه : روایت آینده تنها در نسخه صدوق ، محمد بن بابویه میباشد و در نسخ دیگر کافی نیست .

۴ - امام صادق عليه السلام فرمود : چون شبی رسید که علی بن الحسین علیهما السلام در آن وعده ( در

أبي عماره ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما كان في الليلة التي وُعد فيها عليّ بن الحسين عليه السلام قال لمحمد عليه السلام : يا بني إِبغني وضوءاً قال : فقممت فجمئته بوضوء ، قال : لا أبغي هذا فان فيه شيئاً ميتاً قال : فخرجت فجمئت بالمصباح فاذا فيه فارة ميتة فجمئته بوضوء غيره ، فقال : يا بني هذه الليلة التي وعدتها ، فأوصى بناقته أن يحظر لها حظار وأن يقام لها علف فجعلت فيه قال : فلم تلبث أن خرجت حتى أتت القبر فضربت بجرانها ورغت و هملت عيناها ، فأُتي محمد ابن عليّ فقيل له : إنّ الناقة قد خرجت فأتاها فقال : صه الآن قومي بارك الله فيك ، فلم تفعل ، فقال : و إن كان ليخرج عليها إلى مكة فيعلق السوط على الرّحل فما يقرعها حتى يدخل المدينة ، قال : و كان عليّ بن الحسين عليه السلام يخرج في الليلة الظلماء فيحمل الجراب فيه الصرر من الدنانير و الدرهم حتى يأتي باباً باباً فيقرعه ثمّ ينيل من يخرج إليه فلما مات عليّ بن الحسين عليه السلام فقدوا ذلك ، فعلموا أنّ عليّاً عليه السلام كان يفعلهُ .

﴿۱۳۶۵﴾ ۵ - محمد بن أحمد ، عن عمّه عبدالله بن الصلت ، عن الحسن بن عليّ بن بنت إلياس عن أبي الحسن عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ عليّ بن الحسين عليه السلام لما حضرته الوفاة انغمي عليه ثمّ فتح عينيه و قرأ إذا وقعت الواقعة ، و إنّنا فتحنا لك و قال : الحمد لله الذي

گذشت دارفانی را) داشت ، بمحمد علیه السلام فرمود : پسر جانم ! برایم آب وضوئی بیاور ، من برخاستم و آب وضوئی برایش آوردم فرمود : این را نمیخواهم ، زیرا در آن مردار است ، من رفتم و چراغ آوردم ، دیدم موش مرده‌ئی در آن افتاده است ، آب وضوی دیگری برایش آوردم ، فرمود : پسر جان ! این همان شبی است که مرا وعده داده‌اند و سفارش کردند که برای شترش اصطبلی ساخته شود و علوفه اش آماده شود سپس خودم در آن جایش بردم ، چیزی نگذشت که شتر بیرون آمد و بر سر قبر رفت و گردن روی آن نهاد و ناله کرد و دیدگانش پرازاشک شد .

نزد محمد بن علی ( امام باقر علیه السلام ) آمدند و گفتند : شتر از اصطبل خارج شده است ، حضرت نزدش آمد و فرمود : اکنون خاموش باش و بر خیز بدارك الله بتو . شتر بر نخاست ، و آن شتری بود که علی ابن الحسين علیهما السلام در سفر مکه بر آن سوار میشد و تازیانه را بر پالانش میبست ولی او را نمیزد تا بمدینه میرسید . و نیز علی بن الحسين علیهما السلام در شبهای تاریک بیرون میآمد و انبانی را که در آن کیسه‌های درهم و دینار بود بدوش میگرفت و خانه بخانه درمیزد و هر کس بیرون میآمد باو عطا میکرد ، چون آنحضرت وفات کرد و بمردم آن عطا نرسید ، دانستند که علی بن الحسين علیه السلام آنکار میکرده است .

۵ - حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود : چون وفات علی بن الحسين علیهما السلام فرا رسید ، بیهوش شد ، و سپس دیده باز کرد و سوره اذا وقعت الواقعة و انا فتحنا را قرائت کرد و فرمود : سپاس خدا را که وعده خود را با ما وفا کرد و زمین را بارت ما داد که در بهشت ، هر جا خواهیم جاگیریم ، چه

صدقنا وعده و اورثنا الأرض نتبوّه من الجنة حيث نشاء ، فنعم أجر العاملين ، ثم قبض من ساعته و لم يقل شيئاً .

۶ - سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه علي بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد : عن محمد بن سنان ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قبض علي بن الحسين عليه السلام و هو ابن سبع و خمسين سنة ، في عام خمس و تسعين ، عاش بعد الحسين خمساً و ثلاثين سنة .

### ﴿ باب ﴾

﴿ مولد أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام ﴾

ولد أبو جعفر عليه السلام سنة سبع و خمسين و قبض عليه السلام سنة أربع عشرة و مائة وله سبع و خمسون سنة . و دفن بالبقيع بالمدينة في القبر الذي دفن فيه أبوه علي بن الحسين عليه السلام و كانت أمّه أم عبدالله بنت الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام و على ذريتهم الهادية .

۱ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن أحمد ، عن عبدالله بن أحمد ، عن صالح بن مزيد ، عن عبدالله ابن المغيرة ، عن أبي الصباح ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : كانت أمي قاعدة عند جدار فتصدّع الجدار و سمعنا هدة شديدة ، فقالت بيدها ، لا و حق المصطفى ما أذن الله لك في السقوط ، فبقي معلقاً في الجو حتى جازته فتصدّق أبي عنها بمائة دينار ، قال أبو الصباح ، و ذكر أبو عبدالله

نیک است پاداش اهل عمل - ۷۴ سوره ۳۹ - ، و همان ساعت قبض روح شد و چیز دیگری نفرمود .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : علی بن الحسین علیهما السلام در ۵۷ سالگی بسال ۹۵ هجری وفات یافت ، و بعد از حسین علیه السلام ۳۵ سال زندگی کرد .

﴿ زندگانی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام ﴾

حضرت ابی جعفر ( امام باقر ) علیه السلام در سال ۵۷ متولد شد و بسال ۱۱۴ در گذشت و ۵۷ سال داشت و در بقیع مدینه پهلوئ قبر پدرش علی بن الحسین علیهما السلام مدفون گشت و مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابیطالب است علیهم السلام و علی ذریتهم الهادیة .

۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : مادرم زیر دیواری نشسته بود که ناگاه شکاف خورد و صدای ریزش سختی بگوش رسید ، مادرم با دست اشاره کرد و گفت : نه ، بحق مصطفی ، خدا بتو اجازه فرود آمدن ندهد ، دیوار در هوا معلق ، ایستاد تا مادرم از آنجا گذشت ، سپس پدرم صد دينار از جانب او صدقه داد .

ابو الصباح گوید : روزی امام صادق علیه السلام از مادر پدرش یاد کرد و گفت : او صدیقه (بسیار



عَبْدُ اللَّهِ جَدُّهُ أُمُّ أَبِيهِ يَوْمًا فَقَالَ : كَانَتْ صَدِّيقَةً ، لَمْ تَدْرِكْ فِي آلِ الْحَسَنِ إِمْرَأَةً مِثْلَهَا .  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَكَانَ رَجُلًا مَنَّقَطَعًا إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَكَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مَعْتَجِرٌ بِعِمَامَةِ سُودَاءَ وَكَانَ يَنَادِي يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ ، يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ ، فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ : جَابِرُ يُهْجِرُ ، فَكَانَ يَقُولُ : لَا وَاللَّهِ مَا أَهْجَرَ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مِنْنِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي ، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بِقُرْأً ، فَذَاكَ الَّذِي دَعَانِي إِلَى مَا أَقُولُ ، قَالَ : فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ فِي ذَاكَ الطَّرِيقِ كِتَابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ : يَا غَلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ ثُمَّ قَالَ : شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا غَلَامُ مَا إِسْمُكَ ؟ قَالَ : إِسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يَقْبَلُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ : يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ، أَبُوكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ ذَلِكَ ، قَالَ : فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ ذَعْرٌ ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَقَالَ لَهُ : يَا بَنِيَّ وَ قَدْ فَعَلَهَا جَابِرُ ؟

راستگو) بود ودرخاندان امام حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشد .

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری آخرین کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که زنده مانده بود و او مردی بود که تنها با ما اهلبیت متوجه بود، در مسجد پیغمبر مینشست و عمامه سیاهی دور سر میبست و فریاد میزد: **یا باقر العلم**، **یا باقر العلم**! اهل مدینه میگفتند جابر هذیان میگوید، میگفت: نه بخدا من هذیان نمیگویم، بلکه من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: تو بمردی از خاندان من میرسی که همنام و هم شمائل من است و علم را میشکافد و توضیح و تشریح میکند، اینست سبب آنچه میگویم .  
راوی گوید: روزی جابر از یکی از کوچه های مدینه که در آن مکتب خانهئی بود میگذشت و محمد بن علی علیه السلام (برای کاری) آنجا بود (زیرا در هیچ روایت و تاریخی نرسیده که امام برای دانش آموزی بمکتب رود) چون جابر نگاهش باو افتاد، گفت: ای پسر پیش بیا، او پیش آمد، سپس گفت: بر گرد، او بر گشت، جابر گفت: سوگند بآنکه جانم در دست اوست که شمائل این پسر شمائل پیغمبر است، ای پسر اسم تو چیست؟ گفت اسم محمد بن علی بن الحسن است، جابر بسویش رفت و سرش را بوسید و میگفت: پدر و مادرم بقر بانست، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سلامت میرسانید و چنین میگفت .

محمد بن علی بن الحسن هر اسان بسوی پدر آمد و گزارش را بیان کرد، زین العابدین علیه السلام فرمود: پسر جان، راستی جابر چنین کاری کرد؟ گفت آری، فرمود: پسر جان در خانه بنشین ( زیرا او برخلاف تقیه رفتار کرد، چون دشمنان و مخالفین ترا خواهند شناخت و منزلت و کرامت ترا نزد خدا و

قال : نعم ، قال : أُلزم بينك يا بنی " فكان جابر یأتیه طرفی النهار و كان أهل المدينة یقولون : و اعجابه لجابر یأتی هذا الغلام طرفی النهار و هو آخر من بقي من أصحاب رسول الله ﷺ فلم یلبث أن مضى علی بن الحسین عليه السلام فكان محمد بن علی یأتیه علی وجه الكرامة لصحبته لرسول الله ﷺ قال : فجلس عليه السلام یحدثهم عن الله تبارك و تعالی ، فقال أهل المدينة : ما رأینا أحداً أجراً من هذا ، فلما رأى ما یقولون حدثهم عن رسول الله ﷺ فقال أهل المدينة : ما رأینا أحداً قطُّ أ كذب من هذا یحدثنا عمّن لم یره ، فلما رأى ما یقولون حدثهم عن جابر بن عبدالله ، قال : فصدّ قوه و كان جابر بن عبدالله یأتیه فیتعلم منه .

۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علی بن الحکم ، عن مثنی الحنّاط ، عن ابي بصیر قال : دخلت علی ابي جعفر عليه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله ﷺ ؟ قال : نعم ، قلت : رسول الله ﷺ وارث الأنبياء ، علم كلّما علموا ؟ قال لي : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون علی أن تحيوا الموتی و تبرؤا الأکمه و الأبرص ؟ قال : نعم باذن الله ، ثمّ قال لي : اُدن منی یا أبا محمد فدنوت منه فمسح علی وجهی و علی عینی فأبصرت الشمس و السماء و الأرض و البیوت و كلّ شيء فی البلد ثمّ قال لي : أتحبُّ أن تكون هكذا و لك ما للناس و علیك ما علیهم یوم

پیغمبر خواهند دانست، و بر تو حسد خواهند برد) سپس جابر در هر بامداد و پسین خدمتش میرفت ، أهل مدینه میگفتند ، شکفتا از جابر که در هر بامداد و پسین نزد این کودک میرود، در صورتیکه او آخرین کس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است ! چیزی نگذشت که علی بن الحسین عليه السلام در گذشت . آنکاه محمد ابن علی با احترام مجالست جابر با پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدش میرفت و مینشست و از خدای تبارک و تعالی برای آنها حدیث میکرد، أهل مدینه گفتند: ما جسورتر از این را ندیده ایم (زیرا با این کودک از جانب خدا حدیث میگوید) چون دید چنین میگویند ، از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث گفت ، أهل مدینه گفتند : مادر و غمگوتر از این مرد را هرگز ندیده ایم ، از کسی بما حدیث میکند که او را ندیده است ، چون دید چنین میگویند از جابر بن عبدالله حدیثشان گفت ، آنکاه تصدیقش کردند ، در صورتیکه جابر خدمت او میآمد و از او دانش میآموخت .

۳- ابو بصیر گوید : خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم : شما وارث پیغمبرید ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : پیغمبر وارث انبیاء بود و هر چه آنها می دانستند میدانست ؟ فرمود : آری ، عرض کردم شما می توانید مرده رازنده کنید و کور مادر زاد و پسر را معالجه کنید ؟ فرمود : آری باذن خدا . سپس فرمود : ابا محمد ! پیش بیا . من نزدیکش رفتم ، آنحضرت دست بچهره دیدم من مالیده که من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و هر چه در شهر بود دیدم ، آنکاه بمن فرمود : می خواهی که اینچنین باشی و در روز قیامت در سود و زیان با مردم شریک باشی ، یا آنکه بحال اول بر گردی و یکسر ببهشت روی ؟ گفتم :

القیامة أو تعود كما كنت و لك الجنة خالماً؟ قلت : أعود كما كنت ، فمسح علی عینی فعدت كما كنت ، قال : فحدثت ابن ابي عمیر بهذا ، فقال أشهد أن هذا حقٌ كما أن النهار حقٌ .

﴿۱۳۷۰﴾ ۴ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن الحسین ، عن محمد بن علی ، عن عاصم بن حمید ، عن محمد بن مسلم ، عن ابي جعفر علیه السلام قال : كنت عنده يوماً إذ وقع زوج ورشان علی الحائط و هدلاهديلها فرداً أبو جعفر علیه السلام علیهما کلامهما ساعة ، ثم نهضا ، فلما طارا علی الحائط هدل الذکر علی الاثنی ساعة ، ثم نهضا فقلت : جعلت فداک ما هذا الطیر؟ قال : یا ابن مسلم کل شیء خلقه الله من طیر أو بهیمة أو شیء فیہ روح فهو أسمع لنا وأطوع من ابن آدم إن هذا الورشان ظنّ بامرأته فحلفت له ما فعلت فقالت : ترضی بمحمد بن علی؟ فرضیابی فأخبرته أنه لها ظالم فصدّقها .

۵ - الحسین بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن علی بن أسباط ، عن صالح بن حمزة ، عن ابيه عن ابي بكر الحضرمي قال : لما حمل أبو جعفر علیه السلام إلى الشام إلى هشام بن عبد الملك وصار باباه قال لأصحابه و من كان بحضرته من بني أمية : إذا رأيتموني قد وبخت محمد بن علی ثم رأيتموني قد سكت فليقبل عليه كل رجل منكم فليوبخه ثم أمر أن يؤذن له ، فلما دخل عليه أبو جعفر علیه السلام قال بيده : السلام علیکم فعممهم جميعاً بالسلام ثم جلس فازداد هشام عليه حنقاً

می خواهم چنانکه بودم بر گردم ، باز دست بچشم من کشید و بحال اول برگشتم . سپس من این حدیث را با بن ابي عمیر گفتم ، او گفت : من گواهی دهم که این موضوع درست است ، چنانکه روز روشن درست است .

۴ - محمد بن مسلم گوید : روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم که يك جفت قمری آمدند و روی دیوار نشسته طبق مرسوم خود بانگ می کردند ، و امام باقر علیه السلام ساعتی بآنها پاسخ می گفت ، سپس آماده پریدن گشتند ، و چون روی دیوار دیگری پریدند ، قمری نریک ساعت بر قمری ماده بانگ می کرد ، سپس آماده پریدن شدند ، من عرض کردم : قربانت گردم ، داستان این پرندگان چه بود؟ فرمود : ای پسر مسلم هر پرنده و چارپا و جان داری را که خدا آفریده است نسبت بماشنوا تر و فرمانبردار تر از انسانست ، این قمری بماده خود بدگمان شده و او سوگند یاد کرده بود که نکرده است و گفته بود بدآوری محمد بن علی راضی هستی؟ پس هر دو بدآوری من راضی گشته و من بقمری نریک گفتم : که نسبت بماده خود ستم کرده ای او تصدیقش کرد .

۵ - ابو بکر حضرمی گوید : چون امام باقر علیه السلام را بشام سوی هشام بن عبد الملك بردند ، و بدر بارش رسید ، هشام باصحاب خود و حضار مجلس که از بنی امیه بودند ، گفت : چون دیدید من محمد ابن علی را تویبخ کردم و ساکت شدم . شما يك يك بساو رو آورید و تویبخش کنید ، سپس بحضرت اجازه ورود داد .

بتر که السلام عليه بالخلافة و جلوسه بغير إذن ، فأقبل يوبّخه و يقول فيما يقول له : يا محمد بن علي لا يزال الرّجل منكم قد شقّ عصا المسلمين و دعا إلى نفسه و زعم أنّه الإمام سفهاً و قلّة علم ؛ و وبّخه بما أراد أن يوبّخه فلمّا سكت أقبل عليه القوم رجل بعد رجل يوبّخه حتّى إنقضى آخرهم ، فلمّا سكت القوم نهض عليه السلام قائماً ثمّ قال : أيّها النّاس أين تذهبون و أين يُراد بكم بناهدى الله أوّلكم و بنا يختم آخركم ، فإن يكن لكم ملك معجلّ فإنّ لنا ملكاً مؤجّلاً و ليس بعد ملكنا ملك لأنّ أهل العاقبة يقول الله عزّ و جلّ : « و العاقبة للمتقين » فأمر به إلى الحبس فلمّا صار إلى الحبس تكلم فلم يبق في الحبس رجل إلّا ترشّفه و حنّ إليه ، فجاء صاحب الحبس إلى هشام فقال : يا أمير المؤمنين إنّي خائف عليك من أهل الشام أن يحولوا بينك و بين مجلسك هذا ، ثمّ أخبره بخبره ، فأمر به فحمل على البريد هو و أصحابه ليردّوا إلى المدينة

چون امام باقر عليه السلام وارد شد ، بادتست بهمگان اشاره کرد و فرمود : السلام عليكم همگان را مشمول سلام خود ساخت و بنشست . چون بهشام بعنوان خلافت سلام نکرد ، و بی اجازه نشست کینه و خشم او افزون گشت ، پس باو رو آورد و توبیخ میکرد ، از جمله سخنانش این بود :

ای محمد بن علی همیشه مردی از شما خاندان میان مسلمین اختلاف انداخته و آنها را بسوی خود دعوت کرده و از روی بیخردی و کم دانشی گمان کرده که او امامست . هر چه دلش خواست آنحضرت را توبیخ کرد ، چون او خاموش شد ، حاضران یکی پس از دیگری تا نفر آخر بحضرت رو آوردند و توبیخ می کردند . چون همگی ساکت شدند ، حضرت برخاست و فرمود :

ای مردم بکجا میروید و شیطان میخواهد شما را بکجا اندازد ؟ ! ! ( یعنی حقیقت کجا و شما کجا؟ خدا برای سعادت خود شما ، پیروی کردن از ما را از شما خواسته و شما با ما مخالفت و دشمنی می کنید ! ! ) خدا بوسیله ما خانواده پیشینیان شما را هدایت کرد و پسینیان شما هم از برکت ما ( هدایتشان ) پایان یابد ( یعنی در زمان ظهور امام قائم علیه السلام ) اگر شما سلطنتی شتابان و زود گذر دارید ، ما سلطنتی دیررس و جاودان داریم که بعد از سلطنت ما سلطنتی نباشد ، زیرا ما اهل پایان و انجامیم ، و خدای عز و جل میفرماید :  
 و در انجام از آن پرهیز گارانت - ۱۲۵ سوره ۷ - ۴ .

هشام دستور داد حضرت را بزندان ببرند ، چون بزندان رفت ، بازندانان سخن می گفت ، همه زندانیان از جان و دل سخنش را پذیرفته ، باو دل دادند ، زندانیان نزد هشام آمد و گفت : یا امیر المؤمنین من از اهل شام بر تو هراسانم و می ترسم که ترا از این مقام عزل کنند ، سپس گزارش را باو گفت .

هشام دستور داد آنحضرت و اصحابش را بر استر نشانده [ توسط کاروان پست ] بمدینه برگردانند و فرمان داد که در بین راه بازارها را بروی آنها ببندند و از خوراک و آشامیدنی جلو گیرشان باشند ( مقصودش از این دستورها توهین و توبیخ آنحضرت بود ) پس سه روز راه رفتند و هیچگونه خوراک و آشامیدنی بدست

و أمر أن لا يخرج لهم الأسواق وحال بينهم و بين الطعام و الشراب فساروا ثلاثاً لا يجدون طعاماً و لا شرباً حتى إنهموا إلى مدين ، فأعلق باب المدينة دونهم فشكا أصحابه الجوع و العطش قال : فصعد جبلاً ليشرّف عليهم فقال بأعلى صوته : يا أهل المدينة الظالم أهلها أنا بقیة الله ، يقول الله : « بقیة الله خيرٌ لكم إن كنتم مؤمنين و ما أنا علیکم بحفیظ » قال : و كان فیهم شیخٌ کبیرٌ فأتاهم فقال لهم : یا قوم هذه و الله دعوة شعيب النبي و الله لئن لم تخرجوا إلى هذا الرجل بالأسواق لتؤخذن من فوقکم و من تحت أرجلکم فصدّقوني فی هذه المرّة و أطیعوني و کذبوني فیما تستأنفون فإنني لكم ناصحٌ ، قال : فبادروا فأخرجوا إلى محمد بن علي و أصحابه بالأسواق فبلغ هشام بن عبدالمک خبر الشيخ فبعث إليه فحمله فلم یدر ما صنع به .

۶ - سعد بن عبدالله و الحميري جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه علي بن مهزيار عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسکان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قبض محمد بن علي الباقر و هو ابن سبع و خمسين سنة ، فی عام أربع عشرة و مائة ، عاش بعد علي بن الحسين عليهما السلام تسع عشرة سنة و شهرين .

### ﴿ باب ﴾

﴿ مولد أبي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام ﴾

ولد أبو عبدالله عليه السلام سنة ثلاث و ثمانين و مضى في شوال من سنة ثمان و أربعين و مائة

نيابورند ، تا آنکه بشهر مدين ( شهر شعب پیغمبر ) رسیدند ، مردم در شهر رابروی آنها بستند ، اصحاب حضرت از گرسنگی و تشنگی باوشکایت بردند .

امام عليه السلام بر کوهی که بآنها مشرف بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود : ای اهل شهریکه مردمش ستمکارند ، من بقیة اللهم و خدا می فرماید : « بقیة الله برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و من نگهبان شما نیستم . - ۸۶ - ۱۱ - »

در میان آن مردم شیخی سالخورده بود ، نزد مردم شهر آمد و گفت : ای قوم ! بخدا که این ندا ، مانند دعوت شعيب پیغمبر است ، اگر در بازارها رابروی این مردباز نکنید ، از بالای سر وزیرا گرفتار شوید ، این بار مرا تصدیق کنید و فرمانبرید ، و درآینده تکذیب کنید . من خیر خواه شمایم . مردم شتاب کردند و بازارها رابروی حضرت و اصحابش گشودند ، خبر آن شیخ بهشام بن عبدالله ملک رسید ، دنبالش فرستاد و او را برد و کسی ندانست که کارش بکجا رسید .

۶ - امام صادق عليه السلام فرمود : محمد بن علی باقر در ۵۷ سالگی بسال ۱۱۴ در گذشت و بعد از علی بن الحسين علیهما السلام ۱۹ سال و ۲ ماه زندگی کرد ،

﴿ زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام ﴾

امام صادق عليه السلام در سال ۸۳ متولد شد و در ماه شوال سال ۱۴۸ در گذشت و ۶۵ سال داشت و در

و له خمس و ستون سنة و دفن بالبقيع في القبر الذي دفن فيه أبوه و جدّه و الحسن بن عليّ عليه السلام و أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر و أمّها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر .

۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن عبدالله بن أحمد ، عن إبراهيم بن الحسن قال : حدّثني وهب بن حفص ، عن إسحاق بن جرير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : كان سعيد بن المسيّب و القاسم بن محمد بن أبي بكر و أبو خالد الكابليّ من ثقات عليّ بن الحسين عليه السلام قال : و كانت أمّي ممن آمنّت و اتقت و أحسنت و الله يحبّ المحسنين ، قال : و قالت أمّي : قال أبي : يا أمّ فروة إنّي لأدعو الله لمذنبني شيعتنا في اليوم و الليلة ألف مرّة ، لأنّا نحن فيما ينوبنا من الرزايا نصبر على ما نعلم من الثواب و هم يصبرون على ما لا يعلمون .

۲ - بعض أصحابنا ، عن ابن جمهور ، عن أبيه ، عن سليمان بن سماعة ، عن عبدالله بن القاسم عن المفضل بن عمر قال : وجهّ أبو جعفر المنصور إلى الحسن بن زيد و هو واليه على الحرمين أن أحرق على جعفر بن محمد داره ، فألقى النّار في دار أبي عبدالله فأخذت النّار في الباب و الدّهليز ، فخرج أبو عبدالله عليه السلام يتخطّى النّار و يمشي فيها و يقول : أنا ابن أعراق الثرى أنا ابن إبراهيم خليل الله عليه السلام .

قبرستان بقیع که پدرش وجدش و حسن بن علی علیهم السلام مدفون بودند . بخاک سپرده شد ، مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است .

۱- امام صادق عليه السلام فرمود : سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از موثقین اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام بودند ، و مادر من [ دختر همین قاسم ] با ایمان و تقوی و نیکوکار بود و خدا هم نیکوکاران را دوست دارد .

مادر من گفت که پدرم با او فرمود : ای ام فروه ! من در هر شبانه روز هزار بار برای گنهکاران از شیعیان خدا را میخوانم (و آمرزش می‌خواهم) زیرا ما با داناتی بثواب و پاداش بر مصیباتی که بما وارد میشود صبر میکنیم ولی آنها بر آنچه نمیدانند صبر می‌کنند .

توضیح - یعنی ما می‌دانیم و یقین داریم که بلاها و مصیباتی که بر ما وارد میشود در برابر چشم خداست و او از همه آنها آگاه و مطلع است و دقیقاً بحساب آنها رسیدگی می‌کند و انتقام ما را میگیرد و پاداش بزرگ ما را رعایت می‌کند، از این رو سیدالشهدا حسین بن علی عليه السلام چون در روز عاشورا کودک شیر خوارش را هدف تیر ساختند، فرمود : هون ما نزل بی انه بعین الله یعنی هر مصیبتی که بر من میرسد، چون خدا آن را میبیند ، تحملش برایم سبک و آسان است ، ولی شیعیان و دوستان ما که این بصیرت و دانش را ندارند ، صبر کردن آنها بر شائد و بلاها سخت و دشوار است ، چنانکه حجامت و عمل جراحی برای مرد عاقل و فهمیده آسانتر و گواراتر است تا برای کودک غافل و نادان .

﴿۱۲۷۵﴾ ۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن البرقي ، عن أبيه ، عن ذكره عن رفید مولى یزید بن عمرو بن هبيرة قال : سخط عليّ ابن هبيرة و حلف عليّ ليقتلني فهربت منه و عدت بأبي عبد الله عليه السلام فأعلمته خبري ، فقال لي : إنصرف و اقرأه مني السلام و قل له : إنني قد آجرت عليك مولاك رفيداً فلا تهجه بسوء ، فقلت له : جعلت فداك شاميّ خبيث الرأي فقال ، إذهب إليه كما أقول لك ، فأقبلت فلما كنت في بعض البوادي إستقبلني أعرابيّ ، فقال : أين تذهب؟ إنني أرى وجه مقتول ، ثمّ قال لي : أخرج يدك ، ففعلت فقال : يد مقتول ، ثمّ قال لي : أبرز جلدك فأبرزت رجلي ، فقال : رجل مقتول : ثمّ قال لي : أبرز جسدك ، ففعلت ، فقال : جسد مقتول ، ثمّ قال لي : أخرج لسانك ، ففعلت ، فقال لي : إمض ، فلا بأس عليك فإنّ في لسانك رسالة لو أتيت بها الجبال الرّواسي لانقادت لك ، قال : فجئت حتّى وقفت على

از این رو ممکن است شیعیان گاهی در مصیبات جزع و بیتابی کنند و سخنی برخلاف رضای خدا گویند ، و کنایه بر آنها نوشته شود ، لذا امام باقر عليه السلام برای آنها از خدا آمرزش می طلبد و یا آمرزش آنحضرت تنها از نظر احترام بانهاست ، بجهت مقام و درجه ای که در این شکیبائی نزد خدا پیدا میکنند . و نظیر این مضمون روایت ۱۷۰۶ این کتابست که در جلد سوم در باب صبر انشاء الله تعالی بیان میشود .

۲- مفضل بن عمر گوید : ابو جعفر منصور ( خلیفه عباسی ) بحسن بن زید که از طرف اووالی مکه و مدینه بود ، پیغام داد که : خانه جعفر بن محمد را بسوزان ، او بخانه امام آتش افکند و بدر خانه و راه رو سرایت کرد ، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش گام برداشته راه میرفت و میفرمود : منم پسر أعرابي الثري منم پسر ابراهيم خليل الله ( که آتش نمرود براو سرد و سلامت گشت ) .

**توضیح - أعرابي الثري** بمعنی ریشه های در زمین است و آن لقب اسماعیل پنهانبر است و شاید جهتش اینست که اولاد اسماعیل مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده شدند و افتخار امام صادق علیه السلام باو از این نظر است که او فرزند شریف و گرامی جناب ابراهیم است .

۳- رفید غلام یزید بن عمرو بن هبیره گوید : ابن هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد من ازاو گریختم و با امام صادق علیه السلام پناهنده شدم و گزارش خود را بحضرت بیان کردم ، امام بمن فرمود : برو و او را از جانب من سلام برسان و باو بگو : من غلامت رفید را پناه دادم ، باخشم خود باو آسیبی برسان ، بحضرت عرض کردم : قربانت کردم او اهل شامست و عقیده پلیدی دارد ، فرمود : چنانکه بتو میگویم نزدش برو ، من راه را در پیش گرفتم ، چون به بیابانی رسیدم ، مرد عربی بمن رو آورد و گفت کجا میروی ؟ من چهره مردیکه کشته شود در تو میبینم ، آنگاه گفت : دست را بیرون کن ، چون بیرون کردم ، گفت : دست مردیست که کشته میشود ، سپس گفت : پایت را نشان ده ، چون نشان دادم ، گفت پای مردیست که کشته میشود ، باز گفت : تنت را ببینم ، چون تنم را دید . گفت : تن مردیست که کشته شود آنگاه گفت : زبانت را بیرون کن ، چون بیرون آوردم ، گفت : برو که باکی بر تو نیست ، زیرا در زبان

باب ابن هبيرة ، فاستأذنت ، فلمّا دخلت عليه قال : أتتک بخائن رجلاه يا غلام النطع والسيّف ثمّ أمر بي فكتفت و شدّ رأسي وقام عليّ السيّف ليضرب عنقي فقلت : أيّها الأمير لم تظفر بي عنوة و إنّما جئتك من ذات نفسي و ههنا أمرأذكره لك ثمّ أنت و شأنك ، فقال : قل : فقلت : اخلني فأمر من حضر فخرجوا فقلت له : جعفر بن محمد يقرئك السلام و يقول لك : قد آجرت عليك مولاك رفيداً فلا تبجّه بسوء فقال : الله لقد قال لك جعفر [ بن محمد ] هذه المقالة و أقرأني السلام ؟ ! فحلّفت له فردّها عليّ ثلاثاً ثمّ حلّ أكتافي ، ثمّ قال : لا يقنعني منك حتّى تفعل بي ما فعلت بك ، قلت : ما تنطلق يدي بذاك و لا تطيب به نفسي ، فقال : و الله ما يقنعني إلّا ذاك ، ففعلت به كما فعل بي و أطلقته فناولني خاتمه و قال : أموري في يدك فدبر فيها ما شئت .

٤ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن عمر بن عبدالعزيز ، عن الخبيري ، عن يونس بن ظبيان و مفضل بن عمر و أبي سلمة السراج و الحسين بن ثوير بن أبي فاختة قالوا كنا عند أبي عبدالله عليه السلام فقال : عندنا خزائن الأرض و مفاتيحها و لو شئت أن أقول بأحدى رجليّ أخرجي ما فيك من الذهب لأخرجت ، قال : ثمّ قال بأحدى رجليه فخطّها في الأرض خطأ

تو پیغامی است که اگر آن را بکوههای استوار رسانی ، مطیع تو شوند .

پس پیامدم تا در خانه ابن هبیره رسیدم ، اجازه خواستم ، چون وارد شدم : گفت : خیانتکار با پای خود نزد تو آمد . غلام ! زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور ، و دستور داد شانه و سر مرا بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم بزند .

من گفتم : ای امیر ! تو که با جبر و زور ، بر من دست نیافتی ، بلکه با پای خود پیش تو آمدم ، من پیغامی دارم که میخواهم بتو بازگویم ، سپس خود دانی ، گفت بگو : گفتم مجلس را خلوت کن ، او بحاضرین دستور داد بیرون رفتند ، گفتم : جعفر بن محمد بتو سلام میرساند و می گوید : من غلامت رفیدرا پناه دادم ، باخشم خود باو آسیبی مرسان ، گفت : ترا بخدا جعفر بن محمد بتو چنین گفت و بمن سلام رسانید ؟ ! ! من برایش قسم خوردم ، اوتا سه بار سخنش را تکرار کرد .

سپس شانه های مرا باز کرد و گفت ، من باین قناعت نمیکنم و از تو خرسند نمی شوم ، جز اینکه همان کار که با تو کردم با من بکنی ، گفتم : دست من باین کار دراز نمیشود و بخود اجازه نمیدهم ، گفت : بخدا که من جز بآن قانع نشوم ، پس من هم چنانکه بسرم آورد ، برش آوردم ، و بازش کردم ، او مهر خود را بمن داد و گفت : تو اختیار دار کارهای من هستی ، هر گونه خواهی رفتار کن .

٤ - یونس بن ظبيان و مفضل بن عمر و ابوسلمه سراج و حسین بن ثوير بن ابی فاخته نزد امام صادق عليه السلام بودند ، حضرت فرمود : خزانه های زمین و کلیدهایش نزد ماست ، اگر من بخواهم با يك پايم بزمین اشاره کنم و بگویم هر چه طلا داری بیرون بیار بیرون آورد . آنگاه با يك پایش اشاره کرد و روی زمین خطی



فانفرت الأرض ثمّ قال بيده ، فأخرج سيكّة ذهب قدر شبر ثمّ قال : انظروا حسناً ، فنظرنا فإذا سبائك كثيرة بعضها على بعض يتلأف فقال له بعضنا : جعلت فداك أعطيتم ما أعطيتم و شيعتكم محتاجون؟ قال : فقال : إنّ الله سيجمع لنا و لشيعتنا الدُّنيا والآخرة و يدخلهم جنات النعيم و يدخل عدوّنا الجحيم .

۵ - الحسين بن محمد ، عن المعلّى بن محمد ، عن بعض أصحابه ، عن أبي بصير قال : كان لي جارٌ يتبع السلطان فأصاب مالا ، فأعدّ قياناً و كان يجمع الجميع إليه و يشرب المسكر و يؤذيني ، فشكوته إلى نفسه غير مرّة ، فلم ينته فلما أن ألححت عليه فقال لي : يا هذا أنا رجل مبتلى و أنت رجل معافى ، فلو عرضتني لصاحبك رجوت أن ينقذني الله بك ، فوقع ذلك له في قلبي فلما صرت إلى أبي عبدالله عليه السلام ذكرت له حاله فقال لي : إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له : يقول لك جعفر بن محمد : دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة ، فلما رجعت إلى الكوفة أتاني فيمن أتى ، فاحتبسته عندي حتى خلا منزلي ثمّ قلت له : يا هذا إنني ذكرتك لأبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فقال لي : إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له : يقول لك جعفر بن محمد : دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة ، قال : فبكي ثمّ قال لي :

كشيد . زمین شکافنه شد ، سپس با دست اشاره کرد و شمش طلائی باندازه یکوجب بیرون آورد و فرمود خوب بنگرید ، چون نگاه کردیم ، شمشهای بسیاری روی هم دیدیم که میدرخشید ، یکی ازما بحضرت عرض کرد : قربانت ، بشما چه چیزها عطا شده ؟ در صورتیکه شیعیان محتاجند ؟ ! فرمود : همانا خدا دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع کند و آنها را بهشت پر نعمت درآورد ، و دشمن ما را بدوزخ برد .

۵ - ابو بصیر گوید : من همسایه ای داشتم که پسر سلطانی بود و ( از راه رشوه و غصب و حرام ) مالی بدست آورده بود ، مجلسی برای زنان آوازه خوان آماده میساخت و همگی نزدش انجمن میکردند ، خودش هم می‌نوشید . من بارها بخودش شکایت بردم و گله کردم ، ولی او دست برداشت ، چون پافشاری زیاد کردم ، بمن گفت : من مردی گرفتارم و تو مردی هستی برکنار و با عافیت ، اگر حال مرا بصاحب ( امام صادق عليه السلام ) عرضه کنی ، امیدوارم خدا مرا هم بوسیله تو نجات بخشد ، گفتار او دردلم تأثیر کرد ، چون خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم ، حال او را بیان کردم ، حضرت بمن فرمود : چون بکوفه بازگردی ، نزد تو آید باو بگو جعفر بن محمد میگوید : تو آنچه را بر سرش هستی واگذار ، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت میکنم .

چون بکوفه بازگشتم ، او و دیگران نزد من آمدند ، من او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد آنگاه باو گفتم : ای مرد من حال ترا بحضرت ابی عبدالله ، جعفر بن محمد ، امام صادق عليه السلام عرض کردم

الله لقد قال لك أبو عبدالله هذا ؟ قال : فحلفت له أنه قد قال لي ما قلت ، فقال لي : حسبك ومضى . فلما كان بعد أيام بعث إليّ فدعاني و إذا هو خلف داره عريان ، فقال لي : يا أبا بصير لا والله ما بقي في منزلي شيء ، إلا وقد أخرجه وأنا كما ترى ، قال : فمضيت إلى إخواننا فجمعت له ما كسوته به ثم لم تأت عليه أيام يسيرة حتى بعث إليّ أنني عليل فأتني ، فجعلت أختلف إليه و أعالجه حتى نزل به الموت فكنت عنده جالسا و هو يوجد بنفسه ، فغشي عليه غشية ثم أفاق ، فقال لي : يا أبا بصير قدوفى صاحبك لنا ، ثم قبض - رحمة الله عليه - فلما حججت أتيت أبا عبدالله عليه السلام فاستأذنت عليه فلما دخلت قال لي ابتداءً من داخل البيت و إحدى رجلي في الصحن و الأخرى في دهليز داره : يا أبا بصير ! قدوفينا لصاحبك .

۶ - أبو عليّ الأشعريّ ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن جعفر بن محمد بن الأشعث قال : قال لي : أتدري ما كان سبب دخولنا في هذا الأمر و معرفتنا به ؟ و ما كان عندنا منه ذكر و لا معرفة شيء مما عند الناس ، قال : قلت له : ما ذاك ؟ قال : إن أبا جعفر - يعني أبا الدؤانق - قال لأبي ، محمد بن الأشعث : يا محمد إبع لي رجلاً له عقل يؤدّي عني

بمن فرمود : چون بکوفه بازگشتی نزد تو آید ، باو بگو جعفر بن محمد میگوید : آنچه را بر سرش هستی و اگذار ، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت میکنم ، او گریست و گفت : ترا بخدا امام صادق علیه السلام بتو چنین گفت ؟ من سوگند یاد کردم که او بمن چنین گفت ، گفت ترا بس است ( یعنی همین اندازه بر عهده تو بود و باقی بر عهده من ) سپس برفت و بعد از چند روز نزد من فرستاد و مرا بخواست ، چون بر قدم دیدم پشت در خانه خود برهنه نشسته است ، بمن گفت : ابا بصیر ! هر چه در منزل داشتم بیرون کردم ( بصاحبانش رسانیدم و در راه خدا دادم حتی لباسهایم را ) و اکنون چنانم که میبینی .

ابو بصیر گوید : من نزد دوستانم رفتم و پوشاکی برایش گرد آوردم ، چند روز دیگر گذشت ، دنبالم فرستاد که من بیمارم ، نزد من بیا ، من نزدش رفتم و برای معالجه او در رفت و آمد بودم تا مرگش فرا رسید ، نزدش نشسته بودم که جان می داد ، زمانی بیهوش شد و سپس بیهوش آمد ، و گفت : ابا بصیر ! صاحبیت برای ما وفا کرد ( امام صادق علیه السلام بضمانت خود وفا کرد ) و سپس در گذشت - رحمت خدا بر او باد .

چون حج گزاردم نزد امام صادق عليه السلام رسیدم و اجازه خواستم ، چون خدمتش رفتم ، هنوز يك پايه در صحن خانه و يك در راهرو بود که از داخل اتاق بی آنکه چیزی بگویم ، فرمود . ای ابا بصیر ! ما برای رفیقت وفا کردیم .

۶ - صفوان بن يحيى گوید : جعفر بن محمد بن اشعث بمن گفت : میدانی سبب وارد شدن ما در مذهب تشیع و شناسائی ما بآن چه بود ، با آنکه نزد ما هیچ یادی از آن نبود و با آنچه مردم ( شیعیان ) داشتند ما معرفت نداشتیم ؟ گفتم : داستان چیست ؟ گفت : ابو جعفر ابوالدؤانق ( یعنی منصور دوانیقی دومین

فقال له أبي : قد أصبته لك ، هذا فلان ابن مهاجر خالي . قال : فأنتني به ، قال : فأنتيه بخالي فقال له أبو جعفر : يا ابن مهاجر خذ هذا المال و أت المدينة و أت عبدالله بن الحسن بن الحسن و شيعته من أهل بيته فيهم جعفر بن محمد فقل لهم : إنني رجل غريب من أهل خراسان و بها شيعة من شيعتكم وجهوا إليكم بهذا المال ، و ادفع إلي كل واحد منهم على شرط كذا و كذا ، فإذا قبضوا المال فقل : إنني رسول و أحب أن يكون معي خطوطكم بقبضكم ما قبضتم ، فأخذ المال و أتى المدينة فرجع إلى أبي الدّوانيق و محمد بن الأشعث عنده ، فقال له أبو الدّوانيق ما وراءك؟ قال : أتيت القوم و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد ، فأنتني أتيتيه و هو يصلي في مسجد الرسول ﷺ فجلست خلفه و قلت حتى ينصرف فأذكر له ما ذكرت لأصحابه ، فعجل و إنصرف ، ثمّ إنتفت إليّ فقال : يا هذا اتق الله و لا تغرّ أهل بيت محمد فأنتهم قريب العهد بدولة بني مروان و كلهم محتاج ، فقلت : و ما ذاك؟ أصلحك الله قال : فأدنى رأسه منّي وأخبرني بجميع ما جرى بيني و بينك حتى كأنّه كان ثالثنا قال : فقال له أبو جعفر : يا ابن مهاجر !

خلیفه عباسی و دانق یکدانگه درهم است که تقریباً یک پشیز میشود و این لقب را مردم از نظر خست و بخلش باو دادند ، زیرا برای کندن نهر کوفه از مردم سری یکدانق گرفت ( پیدرم ابو محمد بن اشعث گفت : ای محمد ! مردی خردمند بر ایم بجو که بتواند از جانب من پرداخت کند . پددم گفت : اورا برایت یافته ام اوفلان شخص پسر مهاجر است که دائمی من است ، گفت : نزد منش بیاور ، من دائمی را نزد او بردم ، ابو جعفر باو گفت : ای پسر مهاجر ! این پول را بگیر و بمدینه بر ، نزد عبدالله بن حسن بن حسن و جماعتی از خاندانش که جعفر بن محمد هم میان آنهاست ، و با آنها بگو : من مردی غریب و از اهل خراسانم که گروهی از شیعیان شما در آنجا بید و این پول را برای شما فرستاده اند ، و بهر یک از آنها پول بده و چنین و چنان شرط کن ( یعنی بگو بشرط اینکه بر خلیفه بشوید و قیام کنید ، ما پشتیبان شما هستیم و نظیر این سخنان ) چون پولها را گرفتند ، بگوم فرستاده و پیغام آورم ، دوست دارم رسیدی از دستخط شما داشته باشم .

پسر مهاجر پولها را گرفت و بمدینه رفت ، سپس نزد ابوالدوانیق بازگشت ، محمد بن اشعث هم نزد او بود خلیفه گفت : چه خبر آوردی ؟ گفت : نزد آنها رفتم ( و پولها را پرداختم ) این رسیدهائی است که بخط خودشان نوشته اند ، غیر از جعفر بن محمد که من نزدش رفتم ، او در مسجد پینمبر صلی الله علیه و آله نماز میگزارد پشت سرش نشستم و گفتم هستم تا نمازش راتمام کند ، آنکاه آنچه باصحابش گفتم ، باو بازخواهم گفت ، او شتاب کرد و نمازش را پایان رسانید و متوجه من شد و فرمود : ای مرد ! از خدا پروا کن و اهل بیت محمد را مفریب که آنها بدولت بنی مروان سابقه نزدیکی دارند ( چون از آنها ستم بسیار دیده اند ) همگی محتاج و نیازمندند ( پول ترا قبول میکنند و گرفتار میشوند ) من گفتم : موضوع چیست ؟ أصلحك الله ؟ او سرش را نزدیک من آورد و آنچه میان من و تو رفته بود ، بازگفت ، مثل اینکه سومی ما بوده .

إعلم أنّه ليس من أهل بيت نبوةٍ إلّا وفيه محدّث وإنّ جعفر بن محمد محدّثنا اليوم ، و كانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقالة ،

۷ - سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه عليّ بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير قال : قبض أبو عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام و هو ابن خمس و ستين سنة ، في عام ثمان و أربعين و مائة وعاش بعد أبي جعفر عليه السلام أربعاً و ثلاثين سنة .

\* (۱۳۸۰) ۸ - سعد بن عبدالله ، عن أبي جعفر محمد بن عمر بن سعيد ، عن يونس بن يعقوب عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال : سمعته يقول : أنا كفتت أبي في ثوبين شطويين كان يحرم فيهما و في قميص من قمصه و في عمامة كانت لعليّ بن الحسين عليه السلام و في برد اشتراه بأربعين ديناراً .

### ﴿ باب ﴾

﴿ مولد أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام ﴾

ولد أبو الحسن موسى عليه السلام بالأبواء سنة ثمان و عشرين و مائة و قال بعضهم : تسع و عشرين و مائة و قبض عليه السلام لست خلون من رجب من سنة ثلاث و ثمانين و مائة و هو ابن أربع أو خمس و خمسين سنة و قبض عليه السلام ببغداد في حبس السندي بن شاهك و كان هارون حمله من

ابو جعفر دو انبى گفت : اى پسر مهاجر! هيچ اهل بيت پينمبرى نباشد، جز آنكه محدثى درميان آنهاست ، محدث خاندان ما در اين زمان جعفر بن محمد است. اين بود دليلى كه سبب عقیده ما باين مذهب ( تشيع ) گشت . ( راجع بمعنی محدث بحديث ۷۰۳ - ۷۰۷ رجوع شود ) .

۷ - ابو بصير گوید : ابو عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام در ۶۵ سالگی بسال ۱۴۸ در گذشت و بعد از امام باقر عليه السلام ۳۴ سال زندگی کرد .

۸ - يونس بن يعقوب گوید : شنيدم موسى بن جعفر عليه السلام مى فرمود : من پدرم را در دو جامه شطوى كه لباس احرامش بود و نيز با يکى از پيراهنهاى خودش و عمامه على بن الحسين عليهما السلام و برديکه آنرا بجهل دينار خریده بود کفن کردم .

توضیح - شطا نام قريه ايست نزديك مصر كه پارچه هاى را كه در آنجا ميبافند شطوى مينامند و برد ( بضم باء ) پارچه راه راهى بود كه بدوش ميانداختند و نوع خوبش را دريمن ميبافته اند .

﴿ زندگانی ابوالحسن موسى بن جعفر عليهما السلام ﴾

ابوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام بسال ۱۲۸ و بقولى در ۱۲۹ در ابواء ( منزلى است ميان مكه و مدينه ) متولد شد و در ششم ماه رجب سال ۱۸۳ بسن ۵۴ يا ۵۵ سالگى در گذشت ، وفاتش در

المدينة لعشر ليال بقين من شوّال سنة تسع و سبعين و مائة و قد قدم هارون المدينة منصرفه من عمرة شهر رمضان ، ثمّ شخص هارون إلى الحجّ و حمله معه ، ثمّ إنّصرف على طريق البصرة فحبسه عند عيسى بن جعفر ، ثمّ أشخصه إلى بغداد ، فحبسه عند السندي بن شاهك فتوفّي عليه السلام في حبسه و دفن ببغداد في مقبرة قريش و أمّه اُمّ ولد يقال لها : حميدة .

۱ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن السندي القمي قال : حدّثنا عيسى بن عبدالرحمن ، عن أبيه قال : دخل ابن عكاشة بن محسن الأسدي على أبي جعفر و كان أبو عبدالله عليه السلام قائماً عنده فقدّم إليه عنباً ، فقال : حبة حبة يأكله الشيخ الكبير و الصبي الصغير و ثلاثة و أربعة يأكله من يظنّ أنّه لا يشبع و كله حبتين حبتين ، فإنّه يستحب فقال لأبي جعفر عليه السلام : لأيّ شيء لا تزوّج أبا عبدالله فقد أدرك التزويج ؟ قال : و بين يديه صرّة مختومة ، فقال : أما إنّ سيحجيء نخّاس من أهل بربر فينزل دار ميمون ، فنشتري له بهذه الصرّة جارية قال : فأتى لذلك ما أتى ، فدخلنا يوماً على أبي جعفر عليه السلام فقال : ألا أخبركم عن النخّاس الذي ذكرته لكم ، قد قدم ؟ فذهبوا فاشترؤا بهذه الصرّة منه جارية ، قال : فأتينا

بغداد . در زندان سندي بن شاهك بوده و هارون الرشيد آنحضرت را در بيستم شوال سال ۱۷۹ از مدينه يرون برد ، و هارون در ماه رمضان زمانيكه از عمره بازميگشت بمدينه آمد ، سپس هارون بحج رفت و آن حضرت را با خود برد ، آنگاه از راه بصره بازگشت و امام را نزد عيسى بن جعفر زنداني كرد ، باز او را ببغداد فرستاد و نزد سندي بن شاهك زنداني كرد ، آنحضرت در زندان سندي در بغداد در گذشت و در قبرستان قريش بخاك سپرده شد . مادرش ام ولد و نامش حميده بود .

۱ - پدر عيسى بن عبدالرحمن گويد : ابن عكاشه خدمت امام باقر عليه السلام آمد و امام صادق عليه السلام نزدش ايستاده بود ، قدری انگور برايش آوردند ، حضرت فرمود : پير مرد سالخورده و كودك خردسال انگور را دانه دانه ميخورد و كيسيكه ميترسد سير نشود ، سه و چهار دانه ميخورد و تو دودانه دودانه بخور كه مستحب است .

سپس ابن عكاشه با امام باقر عليه السلام عرض كرد : چرا برای ابو عبدالله ( امام صادق عليه السلام ) زن نمكيريدي ؟ او كه بسن ازدواج رسیده است .

امام باقر عليه السلام كه در برابرش كيسه پول سر بمهري بود ، فرمود : بزودي برده فروشي از اهل بربر ميآيد و در دار هيمنون منزل ميكنند با اين كيسه پول ، دختری برده برايش ميخريم ، مدتی گذشت تا آنكه ما روزی خدمت امام باقر عليه السلام رسيديم ، بما فرمود : ميخواهيد بشما خبر دهم از آن برده فروشيكه بشما گفتم ، آمده است ؟ برويد و با اين كيسه پول از او دختری بخريد .

ما نزد برده فروش آمديم . او گفت : هر چه داشتم فروختم مگر دودخترك بيمار كه يكی آنها از ديگری

النخاس فقال : قد بعث ما كان عندي إلا جاريتين مريضتين إحداهما أمثل من الأخرى ، قلنا : فأخرجهما حتى ننظر إليهما فأخرجهما ، فقلنا : بكم تبيعنا هذه المتماثلة؟ قال : بسبعين ديناراً قلنا أحسن قال : لا أنقص من سبعين ديناراً ، قلنا له نشترها منك بهذه الصرّة ما بلغت ولا ندرى ما فيها و كان عنده رجل أبيض الرأس و اللّحية قال : فكّوا و زنوا ، فقال النخاس : لا تفكّوا فإنها إن نقصت حبة من سبعين ديناراً لم أبايعكم ، فقال الشيخ : ادنوا ، فدنونا و فككنا الخاتم و وزناً الدنانير فاذا هي سبعون ديناراً لا تزيد و لا تنقص فأخذنا الجارية فأدخلناها على أبي جعفر عليه السلام و جعفر قائم عنده فأخبرنا أبا جعفر بما كان ، فحمد الله و أثنى عليه ثم قال لها : ما إسمك؟ قالت : حميدة ، فقال حميدة في الدنيا ، محمودة في الآخرة ، أخبريني عنك أبكر أنت أم ثيب؟ قالت : بكر قال : و كيف و لا يقع في أيدي النخاسين شيء إلا أفسدوه ، فقالت : قد كان يجيئني فيقعده منّي مقعد الرجل من المرأة فيسلط الله عليه رجلاً أبيض الرأس و اللّحية فلا يزال يلطمه حتى يقوم عني ، ففعل بي مراراً و فعل الشيخ به مراراً فقال : يا جعفر خذها إليك فولدت خير أهل الأرض موسى بن جعفر عليه السلام .

بهر است [ امید بهبودیش بیشتر است ] گفتیم : آنها را بیاور تا ببینیم ، چون آورد ، گفتیم : این نیکو تر را [ نزدیک بهبودی را ] چند می فروشی؟ گفت بهفتاد اشرفی ، گفتیم احسان کن ( تخفیفی بده ) گفت : از ۷۰ اشرفی کمتر نمیدهم . گفتیم : او را بهمین کیسه پول میخریم هر چه بود ، ما نمیدانیم در آن چقدر است مردی که سر وریش سفیدی داشت نزد او بود ، گفت : بازکنید و بشمارید ، برده فروش گفت : باز نکنید زیرا اگر از ۷۰ اشرفی دوجو (۱) کمتر باشد نمی فروشم ، پیر مرد گفت : نزدیک بیایید ، ما نزدیکش رفتیم و مهر کیسه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم ، بی کم و زیاد ۷۰ اشرفی بود ، دختر را تحویل گرفتیم و نزد امام باقر علیه السلام بردیم ، جعفر عليه السلام نزدش ایستاده بود .

امام باقر عليه السلام سر گذشت ما را بخود ما خبر داد ، سپس خدارا سپاس و ستایش کرد و بدختر فرمود : نامت چیست؟ گفت : حمیده ، فرمود : حمیده باشی در دنیا و محموده (۲) باشی در آخرت ، بگو بدانم دوشیزه هستی یا بیوه؟ گفت : دوشیزه ام ، فرمود : چگونه تو دوشیزه ای ، در صورتیکه هر دختری که دست برده فروشان افتد خرابش میکنند؟ دختر گفت : او نزد من می آمد و در وضعیکه شوهر بازش مینشیند مینشست ، ولی خدا مرد سروریش سفیدی را بر او مسلط میکرد و او را چندان سیلی میزد که از نزد من برمیخاست ، او چند بار با من چنین کرد و پیر مرد هم چند بار با او چنان کرد ، سپس فرمود : ای جعفر این دختر را نزد خود بر و بهترین شخص روی زمین ، یعنی موسی بن جعفر عليه السلام از او متولد شد .

۲ - محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد : عن عبدالله بن أحمد ، عن علي بن الحسين ، عن ابن سنان ، عن سابق بن الولید ، عن المعلی بن خنیس أن أبا عبدالله عليه السلام قال : حميدة مصفاة من الأدناس كسبيكة الذهب ، ما زالت الأملاك تحرسها حتى أدت إليّ كرامة من الله لي و الحجّة من بعدي .

۳ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ؛ و علي بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن أبي قتادة القمي ، عن أبي خالد الرّثبالي قال : لما أقدم بأبي الحسن موسى عليه السلام على المهديّ القدمة الأولى نزل زُبالة فكنّت أحدثه ، فرآني مغموماً فقال لي : يا أبا خالد مالي أراك مغموماً ؟ فقلت : و كيف لأغتمّ و أنت تحمل إليّ هذه الطاغية و لأدري ما يحدث فيك ، فقال : ليس عليّ بأس ، إذا كان شهر كذا و كذا و يوم كذا فوافني في أوّل الميل ، فما كان لي همّ إلا إحصاء الشهور و الأيام حتى كان ذلك اليوم فوافيت الميل فما زلت عنده حتى كادت الشمس أن تغيب و وسوس الشيطان في صدري و تخوّفت أن أشكّ فيما قال ، فبينما أنا كذلك إذا نظرت إلى سواد قد أقبل من ناحية العراق ، فاستقبلتهم فإذا أبو الحسن عليه السلام أمام القطار على بغلة ، فقال : إيه يا أبا خالد ! قلت : لبّيك يا ابن رسول الله ، فقال لا تشكّن ، و دّ الشيطان أنك شككت ، فقلت : الحمد لله الذي خاصك منهم فقال : إن لي إليهم عودة لأتخلّص منهم .

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود : حمیده از پلیدیها پاکست مانند شمش طلا ، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا بمن رسید بجهت کرامتی که خدا نسبت بمن و حجت پس از من فرمود .

۳ - ابو خالد زبالی گوید : چون موسی بن جعفر عليه السلام را در نخستین بار نزد مهدی عباسی میبردند در زباله منزل کرد ، من با او سخن می گفتم . حضرت مرا اندوهگین دید . فرمود : ای ابا خالد چرا ترا اندوهگین می بینم ؟ گفتم : چگونه اندوهگین نباشم ، در صورتیکه شمارا بسوی این طفیانگر میبرند و نمیدانم چه بسرت میآید .

فرمود : مرا باکی نیست ، چون فلان ماه و فلان روز رسد ، در سیرک میلی خود را بمن برسان ، پس از آن ، من کاری جز شمردن ماهها و روزها نداشتم تا آنروز (که امام فرموده بود) فرا رسید . خود را بسیرک میلی رسانیدم و آنجا بودم تا نزدیک بود خورشید غروب کند ، شیطان در دلم وسوسه کرد و ترسیدم در آنچه امام فرموده شك کنم . که ناگاه يك سیاهی را دیدم از طرف عراق پیش میآید ، من به پیشوازشان رفتم . دیدم حضرت ابوالحسن ( موسی بن جعفر ) عليه السلام در جلو قافله بر استری سوار است . بمن فرمود : آهای ابا خالد [باز هم بگوای ابا خالد !] عرض کردم : لبّیک یا ابن رسول الله فرمود : شك نکن ، زیرا شیطان دوست دارد که تو شك کنی ، من عرض کردم : خدا را شکر که شما را از چنگ آنها خلاص کرد ، فرمود : مرا بار دیگر بسوی آنها بازگشتی است که از چنگشان خلاص نشوم ( و در زندان سندی بن شاهک

۴ - أحمد بن مهران و علی بن ابراهیم جمیعاً ، عن محمد بن علی ، عن الحسن بن راشد ، عن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم قال : كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام إذ أتاه رجل نصراني و نحن معه بالعريض فقال له النصراني : أتيتك من بلد بعيد و سفر شاق و سألت ربّي منذ ثلاثين سنة أن يرشدني إلى خير الأديان و إلى خير العباد و أعلمهم و أتاني آت في النوم فوصف لي رجلاً بعلياً دمشق ، فانطلقت حتى أتيتَه فكلّمته ، فقال : أنا أعلم أهل ديني و غيري أعلم منّي فقلت : أرشدني إلى من هو أعلم منك فأبى لا أستعظم السفر و لا تبعد عليّ الشقّة و لقد قرأت الانجيل كلّها و مزامير داود و قرأت أربعة أسفار من التوراة و قرأت ظاهر القرآن حتى استوعبته كلّهُ ، فقال لي العالم :

إن كنت تريد علم النصرانية فأنا أعلم العرب والعجم بها وإن كنت تريد علم اليهود فباطي بن شرحبيل السامري أعلم الناس بها اليوم ، وإن كنت تريد علم الإسلام و علم التوراة و علم الانجيل و علم الزبور و كتاب هود و كلّما أنزل على نبي من الأنبياء في دهرك و دهر غيرك و ما أنزل من السماء من خبر فعلمه أحدٌ أولم يعلم به أحد ، فيه تبيان كل شيء و شفاء للعالمين و روح لمن استروح إليه و بصيرة لمن أراد الله به خيراً و أنس إلى الحق فأرشدك إليه ، فأته و لو مشياً على رجلك ، فإن لم تقدر فحبواً على ركبتيك ، فإن لم تقدر فزحفاً على إسطك ، فإن لم تقدر فعلى

جان سپارم ) .

۴ - یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید : خدمت موسی بن جعفر عليه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آنحضرت آمد ، مادرعریض ( وادی مدینه ) بودیم ، نصرانی عرض کرد : من از شهری دور و سفری پرمشقت نزد شما آمده‌ام ، و ۳۰ سالست که از پروردگارم درخواست میکنم که مرا ببهترین دینها و بسوی بهترین و داناترین بندگان خود هدایت کند ، تا آنکه شخصی در خواب من آمد و مردی را که درعلیاء دمشق است بمن معرفی کرد .

من نزدش رفتم و با او سخن گفتم ، او گفت : من از تمام همکیشان خود داناترم ولی از من داناتر هم هست : من گفتم : مرا بکسیکه از توداناتر است رهبری کن ، زیرا مسافرت برای من دشوار و سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام قرآنرا خوانده‌ام .

دانشمند بمن گفت : اگر علم نصرانیت را میخواهی ، من از تمام عرب و عجم بآن داناترم ، و اگر علم یهودیت خواهی بباطی بن شرحبیل سامری در این زمان داناترین مردمست . و اگر علم اسلام و تورات و انجیل و زبور و کتاب هود و هر کتابی که بر هر پیغمبری در زمان تو و زمانهای دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده که کسی آنرا دانسته یا ندانسته و در آنست بیان هر چیز و شفاء برای جهانیان و رحمت برای رحمت جو و ماهیه بصیرت کسبیکه خدا خیر او را خواهد و انس با حقاقت ، اگر چنین شخصی رامیخواهی



وجهك، فقلت: لا بل أنا أقدر على المسير في البدن والمال، قال: فانطلق من فورك حتى تأتي يثرب، فقلت لأعرف يثرب، قال: فانطلق حتى تأتي مدينة النبي ﷺ الذي بعث في العرب وهو النبي العربي الهاشمي، فإذا دخلتها فسل عن بني غنم بن مالك بن النجار وهو عند باب مسجدها وأظهر بزة النصرانية وجليتها فإن واليها يتشدد عليهم والخليفة أشد، ثم تسأل عن بني عمرو بن مبدول وهو بقيق الزبير، ثم تسأل عن موسى بن جعفر وأين منزله وأين هو؟ مسافر أم حاضر فإن كان مسافراً فألحقه فإن سفره أقرب مما ضربت إليه ثم أعلمه أن مطران عليا الغوطة - غوطة دمشق - هو الذي أرشدني إليك وهو يقرئك السلام كثيراً ويقول لك: إنني لأكثر مناجات ربي أن يجعل إسلامي على يدك، فقص هذه القصة وهو قائم معتمد على عصاه: ثم قال: إن أذنت لي يا سيدي كفرت لك وجلست فقال: آذن لك أن تجلس ولا آذن لك أن تكفر، فجلس ثم ألقى عنه برنسه ثم قال: جعلت فداك تأذن لي في الكلام؟ قال:

ترا بسويش رهبري كنم، اگر توانی با پایت نزدش برو و اگر نتوانی با سرزانو و اگر نتوانی با کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره بزمن کشیدن.

گفتم: نه، بلکه من با تن و مال خود توانایی مسافرت دارم، گفت: فوری برو بیثرب، گفتم: یثرب را نمی‌شناسم، گفت برو تا برسی بمدينه پیغمبری که در عرب مبعوث شده و او همان پیغمبر عربی هاشمی است، چون وارد مدينه شدی قبيله بني غنم بن مالك بن نجار را پيرس که نزدیک در مسجد مدينه است و خود را بهیئت و زیور نصرانیت در آور، زیرا والی مدينه بر آنها (موسی بن جعفر و شیعیانش که ترا نزدشان می‌فرستم) سختگیر است و خلیفه سختگیر تر آنگاه نشانی بني عمرو بن مبدول را که در بقیع زیبر (۱) است بگیر، سپس پیرس موسی بن جعفر کیست و منزلش کجاست و آیا بسفر رفته یا حاضر است. اگر بسفر رفته بود، نزدش برو که مسافرت او از راهی که (اکنون) بسويش میروی نزدیکتر است، آنگاه باو خبر ده که مطران (۲) علیای غوطة دمشق مرا بسوی تورهبری کرده و او اسلام بسیارت می‌رساند و میگوید: من با پروردگار خود بسیار مناجات میکنم و ازاو می‌خواهم که مرا بدست شما مسلمان کند.

مرد نصرانی ایستاده و بعضای خود تکیه کرده، این داستانرا (که در خواب دیده بود) بیان کرد سپس گفت: آقای من اگر بمن اجازه دهی تکفیر (۳) کنم و بنشینم. فرمود: اجازه میدهم که بنشینی ولی اجازه نمیدهم که تکفیر کنی، پس بنشست و کلاه نصرانیت از سر بگرفت. آنگاه عرض کرد: قربانت. بمن

(۱) بحديث ۱۲۲۰ رجوع شود.

(۲) بحديث ۶۰۱ رجوع شود.

(۳) تکفیر: تواضع و کرنش مخصوصی است که در برابر سلاطین و بزرگان انجام میداده‌اند، باین نحو

که اندکی خم شده و دو کف دست را در میان رانها پنهان میکرده‌اند.

نعم ما جئت إلا له ، فقال له النصراني : اُردد على صاحبي السلام أو ما تردُّ السلام ، فقال أبو الحسن عليه السلام : على صاحبك أن هداه الله فأما التسليم فذاك إذا صار في ديننا ، فقال النصراني إنني أسألك - أصلحك الله - قال : سل ، قال :

أخبرني عن كتاب الله تعالى الذي أنزل على محمد ونطق به ، ثم وصفه بما وصفه به ، فقال : «حم» والكتاب المبين» إننا أنزلناه في ليلة مباركة إننا كنا منذرين» فيها يفرق كل أمر حكيم « ما تفسرها في الباطن؟ فقال : أمّا حم فهو محمد صلى الله عليه وآله وهو في كتاب هو الذي أنزل عليه وهو مقصود الحروف وأمّا «الكتاب المبين» فهو أمير المؤمنين علي عليه السلام وأمّا الليلة ففاطمة عليها السلام وأمّا قوله : «ففيها يفرق كل أمر حكيم» يقول : يخرج منها خير كثير فرجل حكيم ورجل حكيم ، فقال الرجل : صف لي الأول والآخر من هؤلاء الرجال ، فقال : إن الصفات تشبّهه ولكن الثالث من القوم أصف لك ما يخرج من نسله وإنه عندكم لفي الكتب التي نزلت عليكم ، إن لم تغيروا و تحرقوا وتكفروا وقديماً ما فعلتم ، قال له النصراني : إنني لأسترعنك ما علمت ولا أؤكذبك وأنت تعلم ما

اجازه سخن میدهی ؟ فرمود : آری . توقف برای آن آمده ئی .

نصرانی گفت : جواب سلام رفیقم (مطران) را بده ، مگر شما جواب سلام نمیدهی ؟ امام فرمود :

جواب رفیقت اینستکه خدا هدایتش کند ، واما سلام زمانی است که بدین مادر آید .

نصرانی گفت : **أصلحك الله** من اکنون از شما سؤال میکنم . فرمود : بپرس .

گفت : بمن خبرده از کتاب خدایتعالی که آن را بر محمد نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را

بآنچه باید معرفی کرده و فرموده : «حم سوگند بکتاب روشن که آن را در شبی مبارک نازل کرده ایم

که ما بیم دهنده ایم ، در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند - ۴ - ۴ -» تفسیر باطنی این آیات چیست ؟

فرمود : اما حم محمد صلی الله علیه وآله است و آن در کتابی است که بر هود نازل گشته و از حروفش

کاسته شده ( یعنی در کتاب هود از محمد به حم تعبیر شده و دو حرف م د آن ، از نظر تخفیف یا جهت دیگری

افتاده است ) و اما کتاب روشن امیر المؤمنین علی عليه السلام است ، واما شب مبارک فاطمه علیها السلام است ، و

اما اینکه فرماید : « در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند » یعنی آن شب مبارک فاطمه خیر بسیاری زاید و بیرون دهد

و آن مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم است ( یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام اند

و امامان دیگر هم باینها عطف میشوند ) .

مرد نصرانی گفت : اولین و آخرین این مردان را معرفی کن ، فرمود : اوصاف بیکدیگر شباهت

دارند ( و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت ) ولی من سومی آن قوم ( یعنی

امام حسین عليه السلام ) را برای تو معرفی میکنم که چه کسی از نسل او ظاهر میشود . ( مقصود حضرت قائم عليه السلام

است ) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده هست ، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکنید و کفر نورزید

ولی از قدیم این کار را کرده اید .

أقول في صدق ما أقول و كذبه و الله لقد أعطاك الله من فضله ، و قسم عليك من نعمه ما لا يخطر على خاطرهم و لا يستره الساترون و لا يكذب فيه من كذب ، فقولي لك في ذلك الحق كما ذكرت فهو كما ذكرت ، فقال له أبو إبراهيم عليه السلام : أَعْجَلِكْ أَيْضاً خَبِراً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكِتَابَ ، أَخْبَرَنِي مَا اسْمُ مَرْيَمَ؟ وَأَيُّ يَوْمٍ نَفَخْتَ فِيهِ مَرْيَمَ؟ وَلَكُمْ مِنْ سَاعَةِ مِنَ النَّهَارِ؟ وَأَيُّ يَوْمٍ وَضَعْتَ مَرْيَمَ فِيهِ عَيْسَى عليه السلام؟ وَلَكُمْ مِنْ سَاعَةِ مِنَ النَّهَارِ؟ فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ ، لَا أُدْرِي ، فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام . أُمُّ مَرْيَمَ فَاسْمُهَا مَرْثَا وَهِيَ وَهِيَّةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ وَأُمَّا الْيَوْمَ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمَ فَهُوَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ لِلزَّوَالِ وَهُوَ يَوْمَ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَلَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلَى مِنْهُ ، عَظَّمَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله ، فَأَمْرٌ أَنْ يُجْعَلَ عِيداً فَهُوَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأُمَّا الْيَوْمَ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمَ فَهُوَ يَوْمَ الثَّلَاثِ ، لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَنِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ وَالنَّهْرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمَ عَيْسَى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ؟ قَالَ : لَا . قَالَ : هُوَ الْفَرَاتُ وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَالْكَرْمِ وَ لَيْسَ يَسَاوِي بِالْفَرَاتِ شَيْءٌ لِلْكَرْمِ وَ النَّخِيلِ ، فَأَمَّا الْيَوْمَ الَّذِي حَجَبْتَ فِيهِ لِسَانَهَا وَنَادَى قَيْدُوسُ

نصرانی گفت : من آنچه را میدانم از شما پنهان نکنم و بشما دروغ نگویم [ شما را تکذیب نکنم ]  
و شما راست و دروغ گفتار مرا میدانید ، بخدا سوگند که خدا از فضل و نعمت خود بشما بخشی عطا کرده که بخاطر هیچکس خطور نکنند و کسی نتواند پنهانش کند ، و کسی هر چند دروغگو هم باشد ، نسبت بان دروغ نتواند گفت ، هر چه من در این باره گویم حق است و درست و چنانستکه بیان فرمودی . [ آنچه فرمودی درست است و مطابق واقع ] .

موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : هم اکنون بتو خبری دهم که آن را جز اندکی از خوانندگان کتب ( آسمانی ) ندانند : بمن بگو اسم مادر مریم چه بود . ؟ و در چه روزی ( روح عیسی ) در شکم اودمیده شد ؟ و در چه ساعت از روز بود ؟ و در چه روزی مریم عیسی عليه السلام را زائید ؟ و در چه ساعت از روز بود ؟ نصرانی گفت : نمیدانم .

موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : اما مادر مریم نامش هرثا بود که در لغت عربی وهییه می باشد و اما روزیکه مریم بار دار گشت روز جمعه هنگام ظهر بود و آن روزی بود که روح الامین ( جبرئیل ) از آسمان فرود آمد ، و برای مسلمین عیدی مهمتر از آن نیست . خدای تبارک و تعالی و محمد صلی الله علیه و آله آن روز را بزرگ دانسته و دستور داده که عیدش قرار دهند و آن روز جمعه است و اما روزیکه مریم زائید سه شنبه بود ، در چهار ساعت و نیم از روز برآمده .

سپس فرمود : نهی را که مریم عیسی را در کنار آن زائید میدانم کدام نهر بود ؟ گفت : نه ، فرمود : آن نهر فراتست که درختان انگور و خرما در کنار آنست و هیچ نهری از لحاظ درختان انگور و خرما با فرات برابر نیست . و اما روزیکه زبان مریم بسته شد و قیدوس ( پادشاه یهود آن زمان ) فرزندان و پیروان

ولده و أشیاعه فأعانوه و أخرجوا آل عمران لينظروا إلى مريم ، فقالوا لها ما قص الله عليك في كتابه و علينا في كتابه ، فهل فهمته ؟ قال : نعم و قرأته اليوم الأحدث ، قال : إذن لا تقوم من مجلسك حتى يهديك الله ، قال النصراني : ما كان إسم أمي بالسريانية و بالعربية ؟ فقال : كان إسم أمك بالسريانية عنقالية و عنقورة كان إسم جدتك لا بيبك و أمّا اسم أمك بالعربية فهو مية و أمّا إسم أبیک فعبد المسيح و هو عبدالله بالعربية و ليس للمسيح عبد ، قال : صدقت و برزت ، فما كان إسم جدتي ؟ قال . كان إسم جدك جبرئیل و هو عبدالرحمن سمّيته في مجلسي هذا قال : أما إنه كان مسلماً ؟ قال أبو إبراهيم عليه السلام : نعم و قتل شهيداً ، دخلت عليه أجناد فقتلوه في منزله غيلة و الأجناد من أهل الشام .

قال : فما كان إسمي قبل كنتي ؟ قال : كان اسمك عبدالصليب ، قال : فما تسميني ؟ قال أسمىك عبدالله ، قال : فإني آمنت بالله العظيم و شهدت أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، فرداً صمداً ، ليس كما تصفه النصارى و ليس كما تصفه اليهود ولا جنس من أجناس الشرك ، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله ، أرسله بالحق قافاً بان به لأهله و عمي المبطلون وأنه كان رسول الله إلى الناس كافة

خود را طلبید تا او را یاری کنند و آل عمران را بیرون برد تا بمریم بنکرند ، و آنها آنچه را خدا در کتاب تو ( انجیل ) و کتاب ما ( قرآن ) بیان کرده ، گفتند ، فهمیده ای ؟ گفت : آری ، همین امروز خوانده ام فرمود : بنابراین از این مجلس بر نخیزی تا خدا ترا هدایت کند .

نصرانی گفت : اسم مادرم بلغت سریانى و عربى چیست ؟ حضرت فرمود : اسم مادرتو بلغت سریانى عنقالية است و اسم مادرت پدرت عنقورة بوده است . و اما اسم مادرت بلغت عربى هومية است و نام پدرت عبدالله المسيح است و بلغت عربى عبدالله مى شود ، زیرا مسیح را عبدى نیست ، عرض کرد : راست گفتم و احسان کردی ( که آنچه را هم نپرسیدم جواب گفتم ) .

اسم جدم چیست ؟ فرمود : اسم جدت جبرئیل بود و من او را در این مجلس عبدالرحمن نامیدم . نصرانی گفت : ولی او مسلمان بود ، موسى بن جعفر عليه السلام فرمود : آری و شهید هم گردید ، زیرا الشکری از اهل شام ناگهان بمنزلش ریختند و او را کشتند .

نصرانی گفت : نام من پیش از آنکه کنیه خود را تعیین کنم چه بود ؟ فرمود : نام تو عبدالصليب بود ، عرض کرد : شما چه نامی بمن میدهی ؟ فرمود : من ترا عبدالله نام میگذارم .

نصرانی گفت : من هم ایمان بخدای بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته پرستش جز خدای یگانه بی شریک نیست و او یکتا و مورد نیاز مخلوقست ، اونه چنانستکه نصاری وصفش کنند ( که مسیح را پسریا شریک یا متحد با او دانند ) و نه چنانستکه یهود معرفش نمایند ( که جسمش دانند و عزیز را پسرش خوانند ) و هیچگونه شرکی نسبت بوی راه ندارد و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست ، که او را

إلى الأحمر والأسود كلٌّ فيه مشترك فأبصر من أبصر واهتدى من اهتدى وعمي المبطلون و ضلّ عنهم ما كانوا يدعون ، وأشهدانٌ وليّه نطق بحكمته وأنّ من كان قبله من الأنبياء نطقوا بالحكمة البالغة و توازروا على الطاعة لله و فارقوا الباطل و أهله والرّجس و أهله و هجروا سبيل الضلالة و نصرهم الله بالطاعة له و عصمهم من المعصية ، فهم الله أولياء و للدين أنصار ، يحشون على الخير و يأمرون به آمنت بالصغير منهم و الكبير و من ذكرت منهم و من لم أذكر و آمنت بالله تبارك و تعالی ربّ العالمين ، ثمّ قطع زُناره و قطع صليبا كان في عنقه من ذهب ، ثمّ قال :

مرني حتى أضع صدقتي حيث تأمرني فقال : ههنا أخ لك كان على مثل دينك و هو رجل من قومك من قيس بن ثعلبة و هو في نعمة كنعمتك فتواسيا و تجاوزا و لست أدع أن أورد عليكما حقكما في الإسلام فقال: و الله - أصلحك الله - إنني لغني و لقد تركت ثلاثمائة طروق بين فرس و فرسة و تركت ألف بعير ، فحقك فيها أوفر من حقّي ، فقال له : أنت مولی الله و رسوله و أنت في حدّ نسبك على حالک ، فحسن إسلامه و تزوج امرأة من بني فهر و أصدقها أبو إبراهيم عليه السلام خمسين دينارا من صدقة عليّ بن أبي طالب عليه السلام و أخدمه و بوّأه و أقام حتى أخرج

بحق فرستاده است و او حق را برای اهلس آشکار ساخت و اهل باطل در کوری و گمراهی بماندند ، و او فرستاده خدا بود بسوی تمام مردم از سرخ پوست و سیاه پوست و همه نسبت با او یکسان بودند ، گروهی بینا شدند و هدایت یافتند و اهل باطل در کوری بماندند و آنچه ادعا می کردند ، از دست بدادند و گواهی دهم که ولی و جانشین او حکمت و یرا بیان کرد و پیغمبران پیش از او بحکمت کامل و رسا گویا بودند و در فرمانبری خدا تشریک مساعی کردند و از باطل و اهل باطل و پلیدی و اهل پلیدی دوری گزیدند و گمراهی را کنار گذاشتند و خدا هم ایشان را بفرمانبرداری خود یاری کرد و از گناه بازشان داشت .

ایشان اولیاء خدا و یاران دین بودند ، مردم را بکار خیر ترغیب نموده و امر می فرمودند ، من بخرد سال و بزرگسالشان و بهر کس از آنها که یاد کردم و یاد نکردم ایمان آوردم و بخدای تبارک و تعالی که پروردگار جهانیا ناست ایمان آوردم . سپس زنا و صلیب طلائی را که بگردن داشت برید و بشکست و گفت : بفرما زکوتم را بچه مصرفی رسانم ؟ فرمود : در اینجا برادری داری که هم کیش تو است و از قوم خودت از قبیل قیس بن ثعلبه می باشد ، و او هم مانند تو در نعمت ( اسلام ) است ، بایکدیگر مواسات و همسایگی کنید و من از حق اسلامی شما درین نخواهم کرد ،

او گفت : **أصلحك الله** بخدا که من ثروتمندم و در محل خود ۳۰۰ اسب نرو ماده و هزار شتر دارم و حق شما در مال من بیش از حق من است بگردن شما . امام فرمود : تو آزاده شده خدا و رسولش هستی و نسب و نزادت بحال خود باقیست .

سپس او مسلمانی نیکو شد و از قبیله بنی فهر زنی گرفت و امام کاظم علیه السلام از صدقه علی بن ابیطالب

أبو إبراهيم عليه السلام ، فمات بعد مخرجه بثمان و عشرين ليلة .

﴿۱۴۸۵﴾ ۵ - علي بن إبراهيم و أحمد بن مهران جميعاً ، عن محمد بن علي ، عن الحسن ابن راشد ، عن يعقوب بن جعفر قال : كنت عند أبي إبراهيم عليه السلام وأتاه رجل من أهل نجران اليمن من الرهبان و معه راهبة ، فاستأذن لهما الفضل بن سوار ، فقال له : إذا كان غداً فأت بهما عند بئر أم خير ، قال : فوافينا من الغد فوجدنا القوم قد وافوا فأمر بخصفة بواري ، ثم جلس و جلسوا فبدأت الراهبة بالمسائل فسألت عن مسائل كثيرة ، كل ذلك يجيبها ، و سألتها أبو إبراهيم عليه السلام عن أشياء ، لم يكن عندها فيه شيء ، ثم أسلمت ثم أقبل الراهب يسأله فكان يجيبه في كل ما يسأله ، فقال الراهب : قد كنت قوياً على ديني و ما خلقت أحداً من النصارى في الأرض يبلغ مبلغني في العلم ولقد سمعت برجل في الهند ، إذا شاء حج إلى بيت المقدس في يوم وليلة ، ثم يرجع إلى منزله بأرض الهند ، فسألت عنه بأي أرض هو ؟ فقيل لي : إنه بسبذان و سألت الذي أخبرني فقال : هو علم الإسم الذي ظفر به آصف صاحب سليمان لما أتى بعرش سبأ و هو الذي ذكره الله لكم في كتابكم و لنا معشر الأديان في كتبنا .

فقال له أبو إبراهيم عليه السلام : فكلم الله من إسم لا يرد ؟ فقال الراهب : الأسماء كثيرة فأما

۵۰ دینار مهرش داد و برای او نوکر گرفت و منزلش داد و در آنجا بود تا امام کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند و او ۲۸ شب پس از بیرون بردن حضرت در گذشت .

۵ - یعقوب بن جعفر گوید : خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مرد وزن راهبی از اهل نجران یمن ، خدمتش آمدند . فضل بن سوار برای آنها اجازه رسیدن خدمت امام را گرفت ، امام فرمود : فردا آنها را نزد چاه ام‌الخیر بیاور ، فضل گوید : فردا ما آنجا حاضر شدیم ، دیدیم آن قوم هم آمده‌اند امام دستور داد حصرهای لیف خرمائی انداختند ، و خود نشست و مردم هم نشستند .

ابتدا زن راهب مسائل بسیاری پرسید که امام علیه السلام همگی را پاسخ فرمود ، سپس آنحضرت چیزهایی از او پرسید که پاسخ هیچیک از آنها را نتوانست بگوید . آن زن اسلام آورد ، آنکاه مرد راهب پیش آمد و سؤال میکرد و امام همه را جواب می‌فرمود .

مرد راهب گفت : من دردین خود نیرومند و توانایم و هیچیک از نصاری در روی زمین بدرجه دانش من نرسد و شنیدم که مردی درهند است که هر گاه بخواید درکشبان روز بحج بیت المقدس می‌آید و بمنزلش درهند برمیگردد ، من پرسیدم در کدام سرزمین است ! بمن گفتند : در سبذان است . من احوال او را از کسیکه بمن خبر داده بود پرسیدم . گفت : او اسمی را که آصف همدم سلیمان میدانست و بدانوسیله تخت ( بلقیس ) را از شهر سبأ آورد ، میداند ، و خدا وصف او را در کتاب شما ( قرآن ) و در کتابهاییکه برای ما دینداران دیگر نازل کرده بیان کرده است .

المحتوم منها الذي لا يردُّ سائله فسبعة، فقال له أبو الحسن عليه السلام: فأخبرني عما تحفظ منها، قال الرّاهب لا والله الذي أنزل التوراة على موسى وجعل عيسى عبرة للعالمين وفتنة لشكر أولي الألباب وجعل محمداً بركة ورحمة وجعل علياً عليه السلام عبرة و بصيرة وجعل الأوصياء من نسله و نسل محمداً ما أدري، و لو دريت ما احتجت فيه إلى كلامك و لا جئتكم و لا سألتك .

فقال له أبو إبراهيم عليه السلام: عُد إلى حديث الهندي، فقال له الرّاهب: سمعت بهذه الأسماء و لا أدري ما بطانتها و لا شرايحها و لا أدري ما هي و لا كيف هي و لا بدعائها، فانطلقت حتى قدمت سبذان الهند، فسألت عن الرّجل . فقيل لي: إنّه بنى ديراً في جبل فصار لا يخرج و لا يرى إلّا في كل سنة مرتين و زعمت الهند أن الله فجر له عيناً في ديره و زعمت الهند أنّه يزرع له من غير زرع يلقيه و يحرث له من غير حرث يعمله، فاتتهبت إلى بابه فأقمت ثلاثاً، لا أدقُّ الباب و لا أعالج الباب، فلما كان اليوم الرابع فتح الله الباب و جاءت بقرة عليها حطب تجرُّ ضرعها يكاد يخرج ما في ضرعها من اللبن فدفعت الباب فانفتح فتبعتها و دخلت، فوجدت الرّجل قائماً ينظر إلى السماء، فيبكي و ينظر إلى الأرض فيبكي و ينظر إلى

موسى بن جعفر عليه السلام فرمود: خدا را چند نامست که ( دعا کردن بوسیله آنها ) بر نمیگرد (وحتماً مستجاب میشود؟) گفت: آن نامها بسیار است و اما آنچه حتمی است و دعاکننده را رد نمیکنند هفت نام است .

امام علیه السلام فرمود: آنچه را از آنها یادست بمن بگو، راهب گفت: نه، بحق خدایمکه تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را مایه پند گرفتن جهانیان ( نسبت بکمال قدرت خود ) و آزمایش سپاسگزاری خردمندان قرارداد و محمد را برکت و رحمت ساخت و علی علیه السلام را مایه پند و بصیرت نمود و اوصیاء را از نسل او نسل محمد مقرر داشت که من نمیدانم و اگر میدانستم بسخن شما محتاج نبودم و نزد شما نمیآمدم و از شما نمیپرسیدم .

امام کاظم علیه السلام فرمود: بداستان مرد هندی بازگرد، راهب گفت: من این نامها را شنیده ام ولی حقیقت و تفسیرش را نمیدانم و نیز نمیدانم آنها کدامست و چگونه میباشد و دعا کردن با آنها چگونه است پس براه افتادم تا بسپندان هند رسیدم و نشانی آن مرد را پرسیدم . بمن گفتند: او در کوهی صومعه ای ساخته و در سال جز دو بار بیرون نیاید و دیده نشود و هندیان عقیده دارند که خدا برای او در صومعه اش چشمه ای شکافته و ایجاد کرده و بدون شخم و بذرافشانی برای او کاشته شود و محصول دهد .

من در خانه اورفتم و سه روز آنجا بودم، نه در را کوبیدم و نه دستی بآن زدم، روز چهارم خدا در را گشود، زیرا گاویکه هیزم بارداشت و پستانش از بسیاری شیر کشیده میشد و نزدیک بود جاری شود، پیامد و در را فشار داد، در باز شد و من پشت سرش وارد شدم، آن مرد را دیدم ایستاده بآسمان مینگرد و میگرید

الجبال فبيكي ، فقلت : سبحان الله ما أفلّ ضربك في دهرنا هذا ، فقال لي : و الله ما أنا إلا حسنة من حسنات رجل خلّفته وراء ظهرك ، فقلت له : أخبرت أن عندك إسماً من أسماء الله تبلغ به في كل يوم وليلة بيت المقدس وترجع إلى بيتك ، فقال لي : وهل تعرف بيت المقدس ؟ قلت : لأعرف إلا بيت المقدس الذي بالشام ؟ قال : ليس بيت المقدس ولكنه البيت المقدس وهو بيت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فقلت له ، أمّا ما سمعت به إلى يومي هذا فهو بيت المقدس ، فقال لي : تلك محاريب الأنبياء ، وإنّما كان يقال لها : حظيرة المحاريب ، حتّى جاءت الفترة التي كانت بين محمد و عيسى صلّى الله عليهما و قرب البلاء من أهل الشرك و حلّت النقمات في دور الشياطين فحوّلوا و بدّلوا و نقلوا تلك الأسماء وهو قول الله تبارك و تعالی - البطن لآل محمد و الظهر مثل - : « إن هي إلا أسماء سمّيتوها أنتم و آباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان » .

فقلت له : إنّي قد ضربت إليك من بلد بعيد ، تعرّضت إليك بحاراً و غموماً و هموماً و خوفاً و أصبحت و أمسيت مؤسباً إلا أكون ظفرت بحاجتي ، فقال لي : ما أرى أمك حملت بك إلا و قد حضرها ملك كريم و لا أعلم أن أباك حين أراد الوقوع بأُمك إلا و قد اغتسل و جاءها

بزمین مینگرد و میگرد ، بکوهها مینگرد و میگرد .

گفتم : سبحان الله !! چه اندازه نظیر تو در این روزگار کمیابست ؟ او گفت : بخدا که من جز یکی از حسنات و نیکبهای مردیکه اورا پشت سرت گذاشتی (موسی بن جعفر علیه السلام) نیستم .

گفتم : بمن خبر داده اند که تو یکی از اسماء خدا را میدانی که بوسیله آن در کیشبانه روز به بیت المقدس میروی و بمنزلت بر میگردی ، گفت : بیت المقدس را میشناسی ؟

گفتم : من غیر از بیت المقدسی که در شام است نمیشناسم گفت : مقصودم آن بیت المقدس نیست بلکه آن خانه مقدسی است که خانه آل محمد است .

گفتم : من تا امروز چه شنیده ام همان بیت المقدس بوده ، گفت : آن جای محرابهای پینمبرانست و آنرا حظيرة المحاريب د جایگاه محرابها ، میگفتند تا آنکه زمان فاصله میان محمد و عیسی صلی الله علیهما رسید و بلا بمشرفین نزدیک شد و کيفر و سختی بخانه های شياطين درآمد و آنها آن نامها را تغییر و تبدیل دادند و جا بجا کردند و همین است معنی قول خدای تبارک و تعالی - که بطن آیه درباره آل محمد و ظاهرش يك مثلی است (۱) و آنها جز نامهایی نیست که شما و پدرانتان نام گذاری کرده اید و خدا برای آن هیچ دلیل و آیهئی نازل نکرده است - ۲۳ سوره ۵۳ - .

گفتم : من از شهری دور نزد تو آمده ام و دریاها پیموده و متعرض غم و اندوه و ترسها گشته و در صبح و شام از همه چیز نومید و تنها برسیدن باین حاجت ، امیدوار بوده ام ، گفت : من عقیده دارم زمانیکه مادرت بتو بار دار گشته ، فرشتهئی بزرگوار نزدش حاضر شده و فکر میکند که پدرت چون خواسته با مادرت

(۱) بتوضیح ذیل حدیث ۹۶۱ رجوع شود .



علی طهر و لا أزعم إلاّ أنّه قد كان درس السفر الرابع من سحره ذلك ، فحتم له بخیر ، إرجع من حيث جئت ، فانطلق حتّى تنزل مدينة عمّ و بالتفصیل التي يقال لها : طيبة و قد كان إسمها في الجاهلیة یثرب ، ثمّ أعمد إلى موضع منها يقال له : البقیع ، ثمّ سل عن دار يقال لها : دار مروان فأنزلها و أقم ثلاثاً ثمّ سل [ عن ] الشیخ الأسود الّذي يكون علی بابها یعمل البواری و هی فی بلادهم ، إسمها الخصف ، فالطف بالشیخ و قل له : بعني إليك نزيلك الّذي كان ينزل فی الزاوية فی البيت الّذي فیہ الخشبيات الأربع ، ثمّ سله عن فلان بن فلان الفلاني و سله أين نادیه و سله أي ساعة يمرّ فیها فلیریکاه أو یصفه لك ، فتعرفه بالصفة و سأصفه لك ، قلت : فاذا لقیته فأصنع ما ذا ؟ قال : سله عمّا كان و عمّا هو کائن و سله عن معالم دین من مضی و من بقی .

فقال له أبو ابراهیم رضی اللّهُ عنہ : قد نصحتك صاحبك الّذي لقیته ، فقال الرّاهب ما إسمه جعلت فداك ؟ قال : هو متمّم بن فیروز و هو من أبناء الفرس و هو ممّن آمن بالله و حده لاشریك له و عبده بالآخلاص و الايقان و فرّ من قومه لما خافهم ، فوهب له ربّه حکماً و هداه لسبیل الرّشاد و جعله من

نزديکی کند غسل نموده و با پاکی نزدش رفته است و گمان دارم که سفر چهارم تورات را (که بهترین اسفار آن و مشتمل بر حالات خاتم الانبیاست ) هنگام شب زنده داری خود مطالعه کرده و عاقبت بخیر گشته است .

از راهی که آمده ئی بر گرد و برو تا بمدینه محمد صلی الله علیه و آله که آنرا طیبیه گویند برسی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده است ، سپس متوجه موضعی شو که بقیع نام دارد ، آنکاه نشانی خانه ای را که به دار مروان معروفست بگیر و در آنجا منزل کن و سه روز بمان (تا مردم ندانند کار مهم و با شتابی داری) سپس بپرس آن پیر مرد سیاه پوستی که در خانه اش بوریا میبافند [ بر در آنخانه میبافند ] - و نام بوریا در شهر آنها خصف است - کجاست ؟ (گویا مقصود از این پیر مرد فضل بن سوار است) با آن پیر مرد مهربانی و ملاحظت کن و با و بگو : مرا آن همنشینت که در گوشه خانه ای که در آن چهار چوب کوچک است مینشیند ، نزدت فرستاده ، از او بپرس فلان بن فلان فلانی (موسی بن جعفر علوی رضی اللّهُ عنہ) کیست و پاتوغش کجاست ؟ و در چه ساعتی آنجا می رود ؟ او وی را بتو نشان میدهد و یا معرفی میکند و تو از معرفی او را خواهی شناخت من هم او را برای تو معرفی میکنم .

گفتم : چون او را دیدم چکنم ؟ گفت : از گذشته و آینده و مسائل دینی گذشتگان و باقیمانندگان از او بپرس .

موسی بن جعفر علیه السلام با و فرمود : رفیقی که ملاقاتش کردی ترا نصیحت کرده است . راهب گفت قربانت کردم ، اسم او چه بود ؟ فرمود : او متمّم بن فیروز و اهل فارس می باشد و از کسانی است که بخدای یکتای بی شریک ایمان آورده و او را با پا کدلی و یقین پرستش نموده و چون از قوم خود ترسیده از آنها فرار کرده و پروردگارش با وحکمت بخشیده و براه مستقیمش هدایت فرموده و از پرهیزگاران قرارداده و

المتّقین و عرف بینہ و بین عبادہ المخلصین وما من سنة إلاّ وهو يزور فيها مکّة حاجّاً و یعتمر فی رأس کلّ شهر مرّة و یجی، من موضعه من الهند إلى مکّة، فضلاً من الله و عوناً و كذلك یجزی الله الشاکرین، ثمّ سأله الرّاهب عن مسائل كثيرة، کلّ ذلك یجیبه فیها و سأل الرّاهب عن أشياء، لم یکن عند الرّاهب فیها شيء، فأخبره بها، ثمّ إنّ الرّاهب قال:

أخبرني عن ثمانية أحرف نزلت فتبین فی الأرض منها أربعة و بقی فی الهواء منها أربعة، علی من نزلت تلك الأربعة التي فی الهواء و من یفسرها؟ قال: ذاك قائمنا، ينزل الله علیه فیفسره و ينزل علیه ما لم ينزل علی الصّديقین والرسل و المهتدين، ثمّ قال الرّاهب؟ فأخبرني عن الاثنین من تلك الأربعة الأحرف التي فی الأرض ما هي؟ قال: أخبرك بالأربعة کلّها، أمّا أولهنّ فلا إله إلاّ الله وحده لا شریک له باقیاً، و الثّانية محمد رسول الله ﷺ مخلصاً، و الثّالثة نحن أهل البيت و الرّابعة شیعتنا منّا و نحن من رسول الله ﷺ و رسول الله من الله بسبب، فقال له الرّاهب أشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمداً رسول الله و أنّ ما جاء به من عند الله حقّ و أنّکم صفوة الله من خلقه و أنّ شیعتکم المطهرون المستبدلون و لهم عاقبة الله و الحمد لله ربّ العالمین، فدعا أبو إبراهیم عليه السلام بجبّة خزّ و قميص قوهيّ و طيلسان و خفّ و قلنسوة، فأعطاه إياها و صلّى

میان او و بندگان با اخلاص شناسائی برقرار ساخته او در همه سال مکّه را بعنوان حج زیارت کند و اول هر ماه عمره گزارد و بفضل و یاری خدا از منزلش که در هند است بمکه میاید، خدا سپاسگزاران را اینگونه پاداش میدهد.

آنکاه راهب مسائل بسیاری از امام پرسید و حضرت همه را جواب فرمود، سپس از راهب مطالبی پرسید و او هیچ پاسخی نمیدانست، آنکاه راهب گفت: بمن خبر ده آن ۸ حرفیکه از آسمان فرود آمد و چهار حرف آن در زمین ظاهر گشت و چهار آن در هوا بماند، آن چهار حرف که در هوا بماند بر که نازل شد و چه شخصی تفسیرش کند؟ فرمود: اوقائم ماست که خدا بر او نازل کند و او هم تفسیرش نماید، و آنچه بر صدیقین و پیغمبران و هدایت شدگان نازل نکرده بر او نازل کند.

راهب گفت: دو حرف از آن چهار حرف را که در زمین است بمن بفرما، فرمود: هر چهار حرف را بتو میگویم: اما اولش: هیچ شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک باقی نیست، دوم محمد رسول خدا است با اخلاص. سوم: ما اهل بیت او هستیم چهارم: شیعیان ما از ما و ما از رسول خدا و رسول خدا از خداست بوسیله (یعنی بوسیله پیروی و فرمانبرداری شیعیان ما از دسته ما میشوند و ما از پیغمبر و او از خدا). راهب گفت: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا است و هر چه از جانب خدا آورده حق است و شما برگزیدگان مخلوق خدائید و شیعیان شما پاکیزه و جایگزین نافرمانانند و عاقبت نیک الهی از آن آنهاست و ستایش مخصوص پروردگار جهانیا نیست.

موسی بن جعفر علیه السلام جبه خز و پیراهن قوهی (که در قافن میبافته اند) و روپوش و کفش و

الظهر و قال له : إختتن ، فقال : قد إختنتن في سابعي .

۶ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن عبدالله بن المغيرة قال : مرّ العبد الصّالح بامرأة بمنى و هي تبكي و صبيانها حولها يبكون ، و قد ماتت لها بقرة ، فدنا منها ثمّ قال لها : ما يبكيك يا أمة الله ؟ قالت ، يا عبدالله إنّ لنا صبياً يتامى و كانت لي بقرة معيشتي و معيشة صبيانني كان منها و قد ماتت و بقيت منقطعاً بي و بولدي لا حيلة لنا فقال : يا أمة الله هل لك أن أحييها لك ؟ فألهمت أن قالت نعم يا عبدالله ، فتنحى و صلى ركعتين ، ثمّ رفع يده هنيئة و حرّك شفّتيه ، ثمّ قام فصوّت بالبقرة فنخسها نخسة أو ضربها برجله ، فاستوت على الأرض قائمة فلمّا نظرت المرأة إلى البقرة صاحت و قالت : عيسى بن مريم و ربّ الكعبة فخالط الناس و صار بينهم و مضى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

۷ - أحمد بن مهران - رحمه الله - عن محمد بن علي ، عن سيف بن عميرة ، عن إسحاق بن عمار قال : سمعت العبد الصّالح ينعى إلى رجل نفسه ، فقلت في نفسي : و إنّّه ليعلم متى يموت الرّجل من شيعته !؟ فالتفت إليّ شبه المغضب ، فقال : يا إسحاق قد كان رشيد الهجريّ يعلم علم المنايا و البلايا و الإمام أولى بعلم ذلك ، ثمّ قال : يا إسحاق إصنع ما أنت صانع ، فإن

كلاهی بخواست و باوعطا فرمود ! و نماز ظهر را خواند و باو فرمود : ختنه کن ، گفت : در هفتمین روز ختنه کرده ام .

۶ - عبدالله بن مغیره گوید : موسی بن جعفر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در منی بزنی گذشت که میگريست و فرزندانش هم گردش میگريستند ، زیرا گاوانها مرده بود . حضرت نزدیک آن زن رفت و فرمود : چرا گريه میکنی ای کنیز خدا ؟ زن گفت : ای بنده خدا : من فرزندانى یتیم دارم و گاوى داشتیم که زندگى من و کودگانم از آن میکذشت ، اکنون آن گاو مرده و من و فرزندانم از همه چیز دست کوتاه و بیچاره مانده ایم . امام فرمود : کنیز خدا ! میخواهى آن را برای تو زنده کنم ؟ باو الهام شد که بگوید : آری ای بنده خدا ! حضرت بکناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکى دست بلند کرد و لبهایش را تکان داد ، سپس برخاست و گاو را صدائى زد و نفهمیدم باسر عصایا پنجه پایش بود که بآن گاو زد ، گاو برخاست و راست بایستاد . چون زن نگاهش بگاو افتاد : فریادى کشید و گفت : پیروردگار کعبه این مرد عیسی ابن مريم است ، حضرت میان مردم رفت و از آنجا بگذشت .

۷ - اسحاق بن عمار گوید : شنیدم موسی بن جعفر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خبر مرگ مردى را بخود او گفت ، من با خود گفتم : مگر او میداند هر يك از شیعیاناش کی میمیرند ؟ ! حضرت باقیافه ای مانند خشمگین متوجه من شد و فرمود : ای اسحاق ! رشید هجرى علم منایا و بلايا ( مرگ و مصیبات مردم ) را میدانست ، امام که بدانستن آن سزاوارتر است .

عمرک قد فنی و إنک تموت إلى سنتین و إختوتک و إهل بیتک لا یلبثون بعدک إلا یسیراً حتی تنفرق کلمتهم و یخون بعضهم بعضاً حتی یشمت بهم عدوهم ، فکان هذا فی نفسک فقلت : فانّی أستغفر الله بما عرض فی صدري ، فلم یلبث إسحاق بعد هذا المجلس إلا یسیراً حتی مات ، فما أتى عليهم إلا قلیل حتی قام بنو عمّار بأموال الناس فأفلسوا .

۸ - علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی ، عن موسی بن القاسم البجلي ، عن علی بن جعفر قال : جاءني محمد بن اسماعیل و قد إعتمرنا عمرة رجب و نحن یومئذ بمکة ، فقال : یا عم انّی اُرید بغداد و قد أحببت أن اودّع عمّی أبا الحسن - یعنی موسی بن جعفر رضی الله عنه - و أحببت أن تذهب معی إلیه ، فخرجت معه نحو أخي و هو فی داره الّتی بالحوبة و ذلك بعد المغرب بقلیل ، فضربت الباب فأجابني أخي فقال : من هذا؟ فقلت : علی ، فقال : هو ذا أخرج - و کان بطيء الوضوء - فقلت : العجل ، قال ، و أعجل ، فخرج و علیه إزار ممشوق قد عقده فی عنقه حتی قعد تحت عتبة الباب ، فقال علی بن جعفر : فانکببت علیه فقبّلت رأسه و قلت : قد جئتک فی أمر إن تره صواباً فالله و فوّق له ، و إن یکن غیر ذلك فما أكثر ما نخطی قال : و ما هو ؟ قلت : هذا ابن أخیک یرید أن یودّعک و یرجع إلی بغداد ، فقال لی : ادعہ فدعوتہ و کان متنجساً ،

سپس فرمود : ای اسحاق هر چه خواهی بکن که عمر تو گذشته و تادوسال دیگر [ و بدو سال نرسیده ] میمیری و برادران و خانوادات اندکی پس از تو اختلاف کلمه پیدا کنند و بیکدیگر خیانت ورزند ، تا آنجا که دشمن شامتشان کند ، با آنکه در دل تو چنان گذشت ( که من چگونه مرگ شعیبانم رامیدانم ) . من گفتم : من از آنچه در دل گذشت از خدا آمرزش میخواهم . سپس مدتی پس از این مجلس نگذشت که اسحاق مرد و خاندان عمار دست نیاز باموال مردم گشودند و مفلس شدند ( یعنی قرض می کردند و نمیتوانستند بپردازند ) .

۸ - علی بن جعفر گوید : عمره رجب را گزارده و در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل ( نوه امام صادق رضی الله عنه که طایفه اسماعیلیه پیدراومنتسبند ) نزد من آمد و گفت : عمو جان ! من خیال رفتن بغداد دارم و دوست دارم که باعمویم ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر رضی الله عنه خدا حافظی کنم . دلم میخواهد تو نیز همراه من باشی ، من با او بطرف برادرم که در منزل حوبه بود رهسپار شدم ، اندکی از مغرب گذشته بود ، من دردم ، برادرم جوابداد و در را باز کرد ، و فرمود : این کیست ؟ گفتم : علی است ، فرمود : اکنون میآیم ( و برای تطهیر باندرون رفت ) و او وضو را طول میداد ، من گفتم : شتاب کنید ، فرمود : شتاب میکنم ، سپس بیامد و پارچه رنگ کردهئی بگردنش بسته بود و پائین آستانه در نشست .

علی بن جعفر گوید : من بجانب او خمد و سرش را بوسیدم و گفتم : من برای کاری آمده ام که اگر تصویب فرمائی از توفیق خداست و اگر غیر از آن باشد ، ما خطای بسیار داریم . فرمود : چه کار است ؟ گفتم : این برادر زاده شماست که میخواهد با شما خدا حافظی کند و ببنداد رود ، فرمود : بگو بیاید ،

فدنا منه فقبل رأسه و قال : جعلت فداك أوصني فقال : أوصيك أن تتقي الله في دمي فقال مجيباً له : من أراذك بسوء فعل الله به و جعل يدعو على من يريده بسوء ، ثم عاد فقبل رأسه ، فقال يا عم أوصني فقال : أوصيك أن تتقي الله في دمي فقال : من أراذك بسوء فعل الله به و فعل ، ثم عاد فقبل رأسه ثم قال : يا عم أوصني ، فقال : أوصيك أن تتقي الله في دمي فدعا على من أراد به سوء ثم تنحى عنه و مضيت معه فقال لي أخي ! يا علي ! مكانك فقامت مكاني فدخل منزله ، ثم دعاني فدخلت إليه فتناول صرة فيها مائة دينار فأعطانيها و قال : قل لابن أخيك يستعين بها على سفره قال علي : فأخذتها فأدرجتها في حاشية ردائي ثم ناولني مائة أخرى و قال : أعطه أيضاً ، ثم ناولني صرة أخرى و قال : أعطه أيضاً فقلت : جعلت فداك إذا كنت تخاف منه مثل الذي ذكرت ، فلم تعينه على نفسك ؟ فقال : إذا وصلتته و قطعني قطع الله أجله ، ثم تناول مخدة آدم ، فيها ثلاثة آلاف درهم وضح و قال : أعطه هذه أيضاً قال : فخرجت إليه فأعطيته المائة الأولى ففرح بها فرحاً شديداً و دعا لعمته ، ثم أعطيته الثانية والثالثة ففرح بها حتى ظننت أنه سيرجع و لا يخرج ، ثم أعطيته الثالثة آلاف درهم فمضى علي وجهه حتى دخل علي هارون فسلم عليه

من او را که در کناری ایستاده بود صدا زد . او نزدیک آمد و سر حضرت را بوسید و گفت : قربانت . مرا سفارشی کن ( پندو موعظه بفرما ) فرمود : سفارشت میکنم که در باره خون من از خدا بترسی ، او پاسخ داد : هر که درباره تو بدی خواهد خدا بخودش رساند ، و ببد خواه او نفرین میکرد تا باز سرش را بوسید و گفت : عمویم ! مرا سفارشی کن ، فرمود : ترا سفارش میکنم که درباره خون من از خدا بترسی گفت : هر که بد شما را خواهد ، خدا بخودش رساند . بخودش رساند ، باز سرش را بوسید و گفت : ای عمو ! مرا سفارشی کن ، فرمود : سفارشت میکنم که در باره خون من از خدا بترسی ، باز او بر بد خواهش نفرین کرد و بکناری رفت ، من سوی او رفتم .

برادرم بمن فرمود : علی اینجا باش ، من ایستادم ، حضرت باندرون رفت و مرا صدا زد ، من نزدش رفتم کیسه ای که صد دینار داشت برداشت ، بمن داد و فرمود : بیسر برادرت بگو این پول را در سفر کمک خرجش سازد ، من آن را گرفتم و در حاشیه عیابم گذاشتم ، باز صد دینار دیگرم داد و فرمود : این را هم باو بده ، سپس کیسه دیگری داد و فرمود : این را هم باو بده .

من گفتم : قربانت ، اگر بدانچه فرمودی ، از او می ترسی ، چرا او را علیه خود کمک میکنی ؟ فرمود هر گاه من باو بیبندم او از من ببرد ، خدا عمرش را قطع می کند ، سپس يك مخده چرمی که سه هزار درهم خالص داشت بر گرفت و فرمود : این را هم باو بده .

من نزد محمد رفتم و صد دینار اول را باو دادم ، بسیار خوشحال شد و عمویش را دعا کرد ، سپس کیسه دوم و سوم را دادم ، چنان خوشحالی کرد که من گمان کردم باز میگردد و ببنداد نمرود ، باز سیصد

بالخلافة و قال : ما ظننت أن في الأرض خليفتين حتى رأيت عمّي موسى بن جعفر يسلم عليه بالخلافة، فأرسل هارون إليه بمائة ألف درهم فرماه الله بالذّبحة ، فما نظر منها إلى درهم ولا مسّه .

۹ - سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه علي بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير قال : قبض موسى بن جعفر عليه السلام و هو ابن أربع و خمسين سنة في عام ثلاث و ثمانين و مائة ، و عاش بعد جعفر عليه السلام خمساً و ثلاثين سنة .

## ﴿ باب ﴾

﴿ مولد أبي الحسن الرضا عليه السلام ﴾

ولد أبو الحسن الرضا عليه السلام سنة ثمان و أربعين و مائة و قبض عليه السلام في صفر من سنة ثلاث و مائتين و هو ابن خمس و خمسين سنة و قد اختلف في تاريخه إلا أن هذا التاريخ هو أقصد إن شاء الله و توفي عليه السلام بطوس في قرية يقال لها : سنا باد من نوقان على دعوة ، و دفن بها و كان المأمون أشخصه من المدينة إلى مرو على طريق البصرة و فارس فلما خرج المأمون و شخص إلى بغداد أشخصه معه ، فتوفي في هذه القرية . و أمّه أم ولد يقال لها : أم البنين .

درهم رابا و دادم ، ولی اورا خود پیش گرفت و نزد هارون رفت و بعنوان خلافت باو سلام کرد و گفت : من گمان نمی‌کردم که در روی زمین دو خلیفه باشند، تا آنکه دیدم مردم بعموم موسی بن جعفر ، بعنوان خلافت سلام می‌کنند ، هارون صد هزار درهم برایش فرستاد ، ولی خدا اورا ببیماری ذبحه (خنازیر و خنثاق) مبتلا کرد که نتوانست بیک درهمش نگاه کند و دست رساند .

۹- ابو بصیر گوید : موسی بن جعفر عليه السلام در ۵۴ سالگی بسال ۱۸۳ درگذشت و پس از امام جعفر صادق عليه السلام ۳۵ سال زندگی کرد .

﴿ زندگانی ابوالحسن الرضا عليه السلام ﴾

حضرت ابوالحسن امام رضا عليه السلام در سال ۱۴۸ متولد شد و در ماه صفر سال ۲۰۳ بسن ۵۵ سالگی درگذشت ، در تاریخ آنحضرت اختلافست ، ولی این تاریخ درست تر است - انشاء الله - آنحضرت در قریه می از شهر طوس بنام سنا باد که تا نوقان یک جیغ راهست ، وفات یافت و در آنجا مدفون گشت . مأمون آنحضرت را از راه بصره و شیراز ( که شیعیانش کمتر بودند ) بمر و حرکت داد ، چون مأمون از مرو بیرون آمد و رهسپار بغداد گشت ، آنحضرت را همراه خود برد ، ولی امام در آن قریه وفات کرد ، مادرش ام ولد و نامش ام البنین است .

﴿۱۲۹۰﴾ ۱ - عماد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن أحمَر قال : قال لي أبو الحسن الأوّل : هل علمت أحداً من أهل المغرب قدم ؟ قلت : لا ، قال : بلى قد قدم رجلٌ فانطلق بنا ، فركب وركبت معه حتّى إنتهينا إلى الرّجل فاذا رجلٌ من أهل المدينة معه رقيقٌ ، فقلت له : أعرض علينا ، فعرض علينا سبع جوار ، كلٌّ ذلك يقول أبو الحسن عليه السلام : لا حاجة لي فيها ، ثمّ قال : أعرض علينا ، فقال : ما عندي إلاّ جارية مريضة فقال له : ما عليك أن تعرضها ، فأبى عليه فانصرف ، ثمّ أرسلني من الغد ، فقال : قل له : كم كان غايتك فيها؟ فاذا قال كذا و كذا ، فقل : قد أخذتها .

فأتيته فقال : ما كنت أريد أن أنقصها من كذا و كذا ، فقلت : قد أخذتها فقال : هي لك ولكن أخبرني من الرّجل الذي كان معك بالأمس ؟ فقلت : رجلٌ من بني هاشم ، قال : من أيّ بني هاشم ، فقلت : ما عندي أكثر من هذا فقال : أخبرك عن هذه الوصيفة إنّي إشتريتها من أقصى المغرب فلقيتني امرأة من أهل الكتاب فقالت : ما هذه الوصيفة معك ؟ قلت : إشتريتها لنفسي فقالت : ما يكون ينبغي أن تكون هذه عند مثلك ، إنّ هذه الجارية ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض ، فلانلبث عنده إلاّ قليلاً حتّى تلد منه غلاماً ما يولد بشرق الأرض و لا غربها مثله ، قال : فأتيته بها فلم تلبث عنده إلاّ قليلاً حتّى ولدت الرّضا عليه السلام .

۱- هشام بن احمَر گوید : موسی بن جعفر بمن فرمود : میدانی کسی از اهل مغرب (بمدینه) آمده است ؟ گفتم : نه ، فرمود : چرا ، مردی آمده است بیا برویم ، پس سوار شد ، من هم سوار شدم ورفتم تا نزد آنمرد رسیدیم ، مردی بود از اهل مدینه که برده همراه داشت . من گفتم : بردگانت را با نشان ده او هفت کنیز آورد که موسی بن جعفر در باره همه آنها فرمود : این را نمیخواهم ، سپس فرمود : باز بیاور ، گفت : من جز یک دختر برده بیمار ندارم ، فرمود : برای توجه زبانی دارد که او را نشان دهی؟ او امتناع کرد ، حضرت هم برگشت ، فردا مرا فرستاد و فرمود : «باو بگو نظرت نسبت بآن دختر چند است ؟ بهر چند که گفت ، تو بگو از آن من باشد .»

من نزد او آمدم ، گفت : آن دختر را از این مقدار کمتر نمیدهم ، گفتم : از آن من باشد . گفت از تو باشد ولی بمن بگو : مردیکه دیروز همراه تو بود کیست ؟ گفتم : مردیست از طایفه بنی هاشم ، گفت از کدام بنی هاشم ؟ گفتم : بیش از این نمیدانم . گفت : من داستان این دختر را برایت بگویم : او را از دورترین نقاط مغرب خریدم ، زنی از اهل کتاب بمن برخورد و گفت : این دختر همراه تو چکار میکند ؟ گفتم : او را برای خود خریدهم ، گفت : سزاوار نیست که او نزد ما مانند توئی باشد ، این دختر سزاوار است نزد بهترین مرد روی زمین باشد و پس از مدت کوتاهی که نزد او باشد ، پسری زاید که در مشرق و مغرب زمین مانندش متولد نشده باشد . من آن دختر را نزد امام بردم ، دیر زمانی نگذشت

۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عمّن ذكره ، عن صفوان بن یحیی قال : لما مضى أبو إبراهيم عليه السلام وتكلّم أبو الحسن عليه السلام خفنا عليه من ذلك ، فقیل له : إنك قد أظهرت أمراً عظيماً و إنّنا نخاف عليك هذه الطاغية ، قال : فقال : ليجهد جهده ، فلا سبيل له عليّ .

۳ - أحمد بن مهران - رحمه الله - عن محمد بن عليّ ، عن الحسن بن منصور ، عن أخيه قال : دخلت عليّ الرضا عليه السلام في بيت داخل في جوف بيت ليلاً ، فرفع يده ، فكانت كأنّ في البيت عشرة مصابيح و استأذن عليه رجلٌ فخلّى يده ، ثمّ أذن له .

۴ - عليّ بن محمد ، عن ابن جمهور ، عن إبراهيم بن عبدالله ، عن أحمد بن عبدالله ، عن الغفاريّ قال : كان لرجل من آل أبي رافع مولى النبي صلى الله عليه وآله يقال له : طيسٌ عليّ حقّ ، فتقاضاني و ألحّ عليّ و أعانه الناس ، فلما رأيت ذلك صليت الصبح في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله ثمّ توجهت نحو الرضا عليه السلام و هو يومئذ بالعريض ، فلما قربت من بابه إذا هو قد طلع عليّ حمار و عليه قميصٌ و رداءٌ ، فلما نظرت إليه إستحييت منه . فلما لحقني وقف و نظر إليّ فسلمت عليه - و كان شهر رمضان - .

فقلت : جعلني الله فداك إنّ ملوك طيس عليّ حقّاً و قد والله شهرني و أنا أظنّ في نفسي أنّه يأمره بالكفّ عني و والله ما قلت له كم له عليّ و لا سميت له شيئاً ، فأمرني

که امام رضا عليه السلام ازاو متولد شد .

۲ - صفوان بن یحیی گوید : چون موسی بن جعفر عليه السلام در گذشت و امام رضا عليه السلام (از امامت خود) سخن گفت ما براو بيمناك شديد ، بحضورت عرض شد : شما امر بزرگی را اظهار کرده اید و از این طغیانگر ( هارون ) بر شما میترسیم ، فرمود : او هر چه خواهد تلاش کند ، بر من راهی ندارد . ( نتواند بمن آسیبی رساند ) .

۳ - پسر منصور گوید : شبی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و او در پستوخانه بود ، پس دستش را بلند کرد ، مثل اینکه درخانه ده چراغ باشد ( روشن و منور گشت ) آنگاه مرد دیگری اجازه تشرف گرفت ، حضرت دستش را بینداخت و باو اجازه داد .

۴ - غفاری گوید : مردی از خاندان ابی رافع غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله که نامش طیس بود و از من طلبی داشت ، مطالبه میکرد و پافشاری مینمود . مردم هم او را کمک میکردند ، چون چنین دیدم ، نماز صبح را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله گزاردم ، و با امام رضا علیه السلام که در عریض بود ، روی آوردم . چون نزدیک خانه اش رسیدم ، آن حضرت پیدا شد ، بر الاغی سوار بود و پیراهن و ردائی در برداشت ، چون نگاهم با امام افتاد ، از آنحضرت خجالت کشیدم . حضرت بمن رسید و ایستاد و نگاه کرد ، من سلام کردم - ماه رمضان بود - گفتم : خدا مرا قربانت کند . غلام شما طیس از من طلبی دارد ، و بخدا که مرا رسوا کرده است . من با خود گمان میکردم باو میفرماید : از من دست بردارد و بخدا که من نگفتم او چقدر



بالجلوس إلى رجوعه ، فلم أزل حتى صليت المغرب وأنا صائم ، فضاقت صدري وأردت أن أنصرف فإذا هو قد طلع عليّ وحواله الناس وقد قعد له السوّال وهو يتصدق عليهم ، فمضى ودخل بيته ، ثمّ خرج ودعاني فقمّت إليه ودخلت معه ، فجلس وجلس ، فجعلت أحدثه عن ابن المسيّب وكان أمير المدينة وكان كثيراً ما أحدثه عنه ، فلمّا فرغت قال : لا أظنك أفطرت بعد ؟ فقلت : لا ، فدعالي بطعام ، فوضع بين يديّ وأمر الغلام أن يأكل معي فأصبت والغلام من الطعام ، فلمّا فرغنا قال لي : إرفع الوسادة وخذ ماتحتها فرفعتها وإذا دنائير فأخذتها ووضعتها في كمّي وأمر أربعة من عبیده أن يكونوا معي حتى يبلغوني منزلي فقلت : جعلت فداك إن طائف بن المسيّب يدور وأكره أن يلتقاني ومع عبيدك ، فقال لي : أصبت أصاب الله بك الرّشاد وأمرهم أن ينصرفوا إذا رددتهم ، فلمّا قربت من منزلي وآنست رددتهم ، فصرت إلى منزلي ودعوت بالسراج ونظرت إلى الدنانير وإذا هي ثمانية وأربعون ديناراً وكان حقّ الرّجل عليّ ثمانية وعشرين ديناراً وكان فيها دينار يلوح فأعجبني حسنه فأخذته وقرّبته من السراج فإذا عليه نقش واضح : حقّ الرّجل ثمانية وعشرون ديناراً وما بقي فهو لك ؛ ولا

ازمن میخواهد و نه نامی بردم .

بمن فرمود : بنشین تا بر گردم ، من بودم تا نماز مغرب را گزاردم و روزه هم داشتم ، سینهام تنگی کرد و خواستم بر گردم که دیدم حضرت پیدا شد و مردم گردش بودند ، گدایان بر سر راهش نشسته بودند و او بآنها تصدق میداد. از آنها گذشت تا داخل خانه شد ، سپس بیرون آمد و مرا بخواست ، من نزدش رفتم و داخل منزل شدم ، او بنشست و من هم نشستم ، من شروع کردم و ازاحوال ابن مسیب که امیر مدینه بود و بسیاری از اوقات درباره او با حضرت سخن میگفتم ، سخن گفتم ، چون فارغ شدم ، فرمود : گمان ندارم هنوز افطار کرده باشی ؟ عرض کردم : نه ، برایم غذایی طلبید و پیشم گذاشت و بغلامش فرمود : تا همراه من بخورد . من و غلام غذا خوردیم ، چون فارغ شدم ، فرمود : تشک را بردار و هر چه زیرش هست بگیر ، چون بلند کردم ، اشرفی هائی در آنجا بود ، من برداشتم و در آستینم نهادم .

حضرت دستور داد چهارتن از غلامانش همراه من بیایند تا مرا بمنزل رسانند . من عرض کردم : قربانت ، پاسبان و شبگرد ابن مسیب ( امیر مدینه ) گردش میکند و من دوست ندارم که مرا همراه غلامان شما ببیند فرمود : راست گفתי ، خدا ترا برای هدایت برد . بآنها دستور داد هر وقت من گفتم بر گردند . چون نزدیک منزل رسیدم و دلم آرام شد ، آنها را برگردانیدم و بمنزل رفتم و چراغ طلبیدم ، و با شرفیها نگریدم ، دیدم ۴۸ اشرفی است و طلب آن مرد ازمن ۲۸ اشرفی بود ، در میان آنها يك اشرفی جلب نظر کرد و مرا از زیباییش خوش آمد ، او را برداشتم و نزدیک چراغ بردم . دیدم آشکار و خوانا روی آن نوشته است : د ۲۸ اشرفی طلب آن مرد است و بقیه از خودت ، بخدا که من نمیدانستم [ باو نگفتم بودم ] او چقدر

و الله ما عرفت ماله عليّ و الحمد لله ربّ العالمين الذي أعزّ و وليّه .

۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن بعض أصحابه ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّه خرج من المدينة في السنة التي حجّ فيها هارون يريد الحجّ فاتتهى إلى جبل عن يسار الطريق - و أنت ذاهبٌ إلى مكّة - يقال له : فارغ ، فنظر إليه أبو الحسن ثمّ قال : بانى فارغ و هادمه يقطع إرباً إرباً ، فلم ندر ما معنى ذلك . فلما ولى و افى هارون و نزل بذلك الموضع ، صدع جعفر بن يحيى ذلك الجبل و أمر أن يبنى له ثمّ مجلسٌ فلما رجع من مكّة صعد إليه فأمر بهدمه ، فلما إنصرف إلى العراق قطع إرباً إرباً .

﴿ ۱۲۹۵ ﴾ ۶ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن محمد بن عيسى ، عن محمد بن حمزة بن القاسم ، عن إبراهيم بن موسى قال : ألححت على أبي الحسن الرضا عليه السلام في شيء أطلبه منه ، فكان يعدني ، فخرج ذات يوم ليستقبل والى المدينة و كنت معه فجاؤا إلى قرب قصر فلان ، فنزل تحت شجرات و نزلت معه أنا و ليس معنا ثالثٌ : فقلت : جعلت فداك ، هذا العيد قد أظلمنا و لا والله ما أملك درهماً فما سواه ، فحكّ بسوطه الأرض حكّاً شديداً ثمّ ضرب بيده فتناول منه سيكة

ازمن میخواهد ، سپاس خداوند پروردگار جهانیان را که ولی خود را عزت دهد ،  
۵ - یکی از اصحاب گوید : سالیکه هارون حج گزارد ، امام رضا علیه السلام از مدینه بقصد حج بیرون شد ، تا بکوهی رسید که دست چپ راست وقتی بجانب مکّه روی ، و بان کوه فارغ میگفتند : حضرت رضا علیه السلام نگاهى بکوه کرد و فرمود : ساختمان کننده و خراب کننده روی فارغ قطعه قطعه شده ، ما معنى این سخن را نفهمیدیم ، چون حضرت از آنجا پشت کرد ، و هارون رسید ، در آنجا بارانداخت جعفر بن يحيى ( برمکی که در دربار هارون دولت و شوکت بزرگی داشت ) بالای آن کوه رفت و دستور داد برای اود آنجا مجلسی بسازند ، چون از مکّه بازگشت بالای آن کوه رفت و دستور داد خرابش کنند ، و چون بمراق بازگشت ( بامر هارون ) قطعه قطعه شد .

توضیح - داستان جعفر برمکی که مورد توجه و عنایت خاص هارون الرشید بود تا آنجا که خواهرش عباسه را بازدواج اود آورد و سپس براو غضب کرد و بیاسر خادمش دستور داد او را بکشد و طایفه برامکه را ریشه کن کرد در کتب تواریخ مشهور است ، مجلسی (ره) در کتاب مرآت العقول ص ۴۰۹ این تاریخ را از مروج الذهب مسمودی باختصار نقل میکند .

۶ - ابراهیم بن موسى گوید : راجع بطلبیکه از امام رضا علیه السلام داشتم ، اصرار و پافشاری میکردم و او مرا وعده میداد ، يك روز که باستقبال والی مدینه میرفت ، من همراهش بودم ، نزدیک قصر فلان رسید و در سایه درختان فرود آمد : منهم فرود آمدم و شخص سومى با ما نبود . عرض کردم : قربانت ، عيد نزدیک است و بخدا که من درهم و غیر درهمی ندارم ، حضرت با تازیانه اش بسختی زمین را خراش داد ،

ذهب ، ثمّ قال : إنّ نفع بها و اکتّم ما رأيت .

۷ - عليّ بن ابراهيم ، عن ياسر الخادم و الريّان بن الصلت جميعاً قال : لما إنقضی أمر المخلوع و استوی الأمر للمأمون کتب إلى الرضا عليه السلام يستقدمه إلى خراسان ، فاعتلّ عليه أبو الحسن عليه السلام بععل ، فلم یزل المأمون یکتبه في ذلك حتّى علم أنّه لا یحیی له و أنّه لا یکف عنه ، فخرج عليه السلام و لأبي جعفر عليه السلام سبع سنين ، فکتب إليه المأمون : لا تأخذ علی طریق الجبل و قم ، و خذ علی طریق البصرة و الأهواز و فارس ، حتّى وافی مرو ، فعرض علیه المأمون أن یتقلّد الأمر و الخلافة ؛ فأبی أبو الحسن عليه السلام ، قال : فولایة العهد ؟ فقال : علی شروط أسألکها قال المأمون له : سل ما شئت ، فکتب الرضا عليه السلام : «أنّی داخل فی ولایة العهد ، علی أن لا أمر ولا أنهی ولا اُفتی ولا أقضي ولا اؤلّی ولا أعزل ولا اغیر شیئاً ممّا هو قائم و تعفیني من ذلك کله ، فأجابہ المأمون إلى ذلك کله ، قال : فحدّثني یاسر قال : فلما حضر العید بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام یسأله أن یرکب و یحضر العید و یصلّی و یخطب ، فبعث إليه الرضا عليه السلام قد علمت ما کان بیني و بینک من الشروط فی دخول هذا الأمر ، فبعث إليه المأمون إنّما أريد بذلك

سپس دست برد و شمش طلائی اذ آنجا برداشت و فرمود اینرا بهره خود ساز و آنچه دیدی پنهان دار .

۷ - یاسر خادم وریان بن صلت گویند : چون کار خلیفه معزول ( امین پسرهارون ) درگذشت و امر خلافت برای مأمون مستقر شد ، نامه‌ئی با امام رضا علیه السلام نوشت و آنحضرت را بخراسان طلبید ، امام رضا علیه السلام بعللی تمسک می فرمود و عذر میخواست ، مأمون پیوسته بآنحضرت نامه مینوشت تا آنحضرت دانست که چاره‌ئی ندارد و اودست بردار نیست ، لذا از مدینه بیرون شد و ابو جعفر امام نهم عليه السلام هفت ساله بود . مأمون بحضرت نوشت : راه کوهستان و قم را در پیش نگیر ، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیا ( شاید مقصودش این بود که آنحضرت از راهی بیاید که شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند ) تا آنکه بمرو رسید .

مأمون بحضرت عرضه داشت که امر خلافت را بعهده گیرد ، ولی امام رضا عليه السلام خودداری فرمود : مأمون گفت : پس باید ولایت عهدی را بپذیری ، امام فرمود : میپذیرم با شروطی که از تو میخواهم ، مأمون گفت : هر چه خواهی بخواه ، امام رضا علیه السلام نوشت :

«من در امر ولایت عهدی وارد می‌شوم ، بشرط آنکه امر و نهی نکنم و فتوی و حکم ندهم و نصب و عزل ننمایم و هیچ امری را که پا بر جاست دگرگونش نسازم و از همه این امور مرا معاف داری » مأمون همه آن شروط را پذیرفت .

یاسر خادم گوید : چون عید ( قربان ) فرارسید مأمون بسوی امام رضا علیه السلام کس فرستاد و درخواست کرد ، آنحضرت برای عید حاضر شود و نماز گزارد و خطبه بخواند . امام رضا عليه السلام پیمان داد

أن تطمئنّ قلوب النّاس و يعرفوا فضلك ، فلم يزل عليه السلام يرادّه الكلام في ذلك فألحّ عليه ، فقال : يا أمير المؤمنين إن أعفيتني من ذلك فهو أحبّ إليّ و إن لم تعفني خرجت كما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ، فقال المأمون : أخرج كيف شئت و أمر المأمون القوّاد و النّاس أن يبكّروا إلى باب أبي الحسن .

قال : فحدّثني ياسر الخادم أنّه قعد الناس لأبي الحسن عليه السلام في الطرقات و السطوح ، الرّجال و النّساء و الصبيان ، و اجتمع القوّاد و الجند على باب أبي الحسن عليه السلام فلمّا طلعت الشمس قام عليه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامة بيضاء من قطن ، ألقى طرفاً منها على صدره و طرفاً بين كفيه و تشمّر ، ثمّ قال لجميع مواليه : إفعلوا مثل ما فعلت ثمّ أخذ بيده عكّازاً ثمّ خرج و نحن بين يديه و هو حاف قد شمّر سراويله إلى نصف الساق و عليه ثياب مشمّرة ، فلمّا مشى و مشينا بين يديه رفع رأسه إلى السماء و كبّر أربع تكبيرات ، فخيّل إلينا أنّ السماء و الحيطان تجاوبه ، و القوّاد و النّاس على الباب قد تهبّؤوا و لبسوا السلاح و تزيّنوا بأحسن الزينة .  
فلمّا طلعنا عليهم بهذه الصورة و طلع الرضا عليه السلام وقف على الباب وقفه ، ثمّ قال : «الله أكبر ،

شرطی را که میان من و تو در پذیرفتن امر ولایت عهدی بود ، خودت میدانی ، ( بنا براین بود که من از اینگونه امور معاف باشم ) مأمون پیغام داد که من میخواهم با این عمل دل مردم آرامش یابد و فضیلت شما را بشناسند ، سپس بارها آنحضرت با او جواب رد میداد و او پافشاری میکرد تا آنکه حضرت فرمود : یا امیرالمؤمنین ! اگر مرا از این امر معاف داری ، خوشتر دارم و اگر معاف نکنی ، همچنانکه پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام ( برای نماز عید ) بیرون میشدند ، بیرون میشوم ، مأمون گفت : هر گونه خواهی بیرون شو ، و دستور داد سرداران و تمام مردم صبح زود در خانه امام رضا علیه السلام حاضر باشند .

ياسر خادم گوید : مردان و زنان و کودکان در میان راه و پشت بامها بر سر راه امام رضا علیه السلام نشستند ، و سرداران و لشکریان در خانه آنحضرت گرد آمدند ، چون خورشید طلوع کرد ، امام علیه السلام غسل نمود و عمامه سفیدی که از پنبه بود ، بر سر گذارد ، یکسرش را روی سینه و سر دیگر را میان دو شانه انداخت و دامن بکمر زد و بهمه پروانش دستور داد چنان کنند .

آنگاه عصای پیکان داری بدست گرفت و بیرون آمد ، ما در جلوش بودیم و او پا برهنه بود و پیراهن خود را هم تا نصف ساق بکمر زده بود و لباسهای دیگرش را هم بکمر زده بود ، چون حرکت کرد و ما هم پیشاپیش حرکت کردیم ، سر بسوی آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت ، که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها با او هم آواز بودند ، سرداران و مردم آماده و سلاح پوشیده و بهترین زینت را نموده ، دم در ایستاده بودند ، چون ما با آن صورت و هیئت بر آنها درآمدیم و سپس امام رضا علیه السلام درآمد و نزد در ایستاد فرمود : «الله أكبر ، الله أكبر ، الله أكبر ، [الله أكبر] علی ما هدانا ، الله اکبر علی ما رزقنا من

الله أكبر ، الله أكبر [ الله أكبر ] علی ما هدانا ، الله أكبر علی مارزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا » - نرفع بها أصواتنا - قال یاسر : فتزعزت مرو بالبكاء والضجیح و الصیاح لما نظروا إلى أبي الحسن عليه السلام وسقط القواد عن دوابهم ورموا بخفافهم لما رأوا أبا الحسن عليه السلام حافياً و كان یمشي و یقف فی كل عشر خطوات و یکبّر ثلاث مرّات قال یاسر : فتخیل إلینا أن السماء و الأرض و الجبال تجاوبه ، و صارت مرو ضجّة واحدة من البكاء وبلغ المأمون ذلك ، فقال له الفضل بن سهل ذوالریاستین : یا امیر المؤمنین إن بلغ الرضا المصلی علی هذا السبیل إفتتن به الناس و الرأی أن تسأله أن یرجع فبعث إلیه المأمون ، فسأله الرجوع فدعا أبو الحسن عليه السلام بخفّه فلبسه و ركب و رجع .

۸ - علی بن ابراهیم ، عن یاسر قال : لما خرج المأمون من خراسان یرید بغداد و خرج الفضل ذوالریاستین و خرجنا مع أبي الحسن عليه السلام ورد علی الفضل بن سهل ذی الریاستین کتاب من أخیه الحسن بن سهل و نحن فی بعض المنازل : أننی نظرت فی تحویل السنقی حساب النجوم فوجدت فیہ أنك تذوق فی شهر کذا و کذا یوم الأربعاء حرّ الحدید و حرّ النار و أری أن تدخل أنت و امیر المؤمنین و الرضا الحمّام فی هذا الیوم و تحتجم فیہ و تصبّ علی یدیک الدّم لیزول عنک نحسه ، فکتب ذوالریاستین إلی المأمون بذلك و سأله أن یسأل أبا الحسن ذلك

بهیمة الانعام ، و الحمد لله علی ما ابلانا » ما هم صدرا میکشیدیم و می گفتیم .

یاسر گوید : شهر مرو از گریه و ناله و فریاد بلرزه درآمد ، سرداران چون امام رضا علیه السلام را با برهنه دیدند ، از مر کبهای خود فرود آمدند و کفشهای خود را بکنار گذاشتند ، حضرت پیاده راه میرفت و در سر هر ده قدم میایستاد و سه تکبیر می فرمود .

یاسر گوید : ما خیال میکردیم که آسمان و زمین و کوه با او هم آواز گشته و شهر مرو یکپارچه گریه و شیون بود ، خیر بمأمون رسید ، فضل بن سهل ذوالریاستین باو گفت : یا امیر المؤمنین ؛ اگر امام رضا با این وضع بمصلی ( محل نماز عید ) رسد ، مردم فریفته او شوند ، صلاح اینست که از او بخواهی برگردد مأمون بسوی حضرت کس فرستاد و درخواست برگشتن کرد ، امام رضا علیه السلام کفش خود را طلبید و سوار شد و مراجعت فرمود .

۸ - یاسر خادم گوید : چون مأمون از خراسان بعزم بغداد بیرون رفت و فضل ذوالریاستین هم بیرون رفت ، ما نیز همراه امام رضا علیه السلام بیرون شدیم ، در یکی از منازل نامهئی برای فضل بن سهل از برادرش حسن بن سهل آمد که : من از روی حساب نجوم بتحویل سال نگریم و دیدم تودر روز چهارشنبه فلان ماه حرارت آهن و آتش میچشی ، عقیده دارم که تو در آنروز با امیر المؤمنین و امام رضا علیه السلام بحمام روی و حجامت کنی و روی دستت خون بریزی تا نحوست آن از تو دور گردد . و در این باره بمأمون

فكتب المأمون إلى أبي الحسن يسأله ذلك ، فكتب إليه أبو الحسن : لست بداخل الحمام غداً ولا أرى لك ولا للفضل أن تدخلوا الحمام غداً فأعاد عليه الرقعة مرتين ، فكتب إليه أبو الحسن يا أمير المؤمنين لست بداخل غداً الحمام فإني رأيت رسول الله ﷺ في هذه الليلة في النوم فقال لي : « يا علي لا تدخل الحمام غداً » . ولا أرى لك ولا للفضل أن تدخلوا الحمام غداً ، فكتب إليه المأمون صدقت ياسيدي وصدق رسول الله ﷺ لست بداخل الحمام غداً والفضل أعلم . قال : فقال ياسر : فلما أمسينا وغابت الشمس قال لنا الرضا عليه السلام : قولوا نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذه الليلة ، فلم نزل نقول ذلك ، فلما صلى الرضا عليه السلام الصبح قال لي : إصعد [ على ] السطح فاستمع هل تسمع شيئاً ؟ ، فلما صعدت سمعت الضجة والتحمت وكثرت فإذا نحن بالمأمون قد دخل من الباب الذي كان إلى داره من دار أبي الحسن وهو يقول : ياسيدي يا أبا الحسن آجرك الله في الفضل فإنه قد أبى و كان دخل الحمام فدخل عليه قوم بالسيوف فقتلوه وأخذ ممن دخل عليه ثلاث نفر كان أحدهم ابن خاله الفضل ابن ذي القلمين قال : فاجتمع الجند والقواد ومن كان من رجال الفضل على باب المأمون فقالوا : هذا إغتاله وقتله

هم نامه‌ئی نوشت واز او خواست که ازامام رضا هم این تقاضا را بکند .

مأمون بحضرت نامه‌ئی نوشت ودرخواست کرد ، حضرت درپاسخ اونوشت : من فردا بحمام نمیروم وعقیده ندارم تو وفضل هم فردا بحمام روید ، مأمون دومرتبه دیگر بحضرت نامه نوشت ، امام رضا علیه السلام باو نوشت : یا امیرالمؤمنین من فردا حمام نمیروم ، زیرا دیشب پیغمبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم بمن فرمود : ای علی ! فردا حمام نرو ومن عقیده ندارم که تو و فضل هم فردا بحمام روید ، مأمون بحضرت نوشت شما راست میگوئی وپیغمبر صلی الله علیه وآله هم راست فرموده ، من فردا حمام نمیروم و فضل خود بهتر داند .

یاسر گوید : چون خورشید غروب کرد وداخل شب شدید ، امام رضا علیه السلام بما فرمود : بگوئید و ما از شر آنچه در این شب فرود میآید بخدا پناه میبریم ، ما پیوسته اینسخن را میگفتم ، تا چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را گزارد ، بمن فرمود : برو پشت بام گوش بده ببین چیزی میشنوی ؟ چون بر بام برآمدم ، صدای شیونی شنیدم که بالاگرفت و بسیار شد [ شیون و فریادی شنیدم که کم کم بالاگرفت ] ناگاه مأمون را دیدم از دریکه میان منزل او و منزل امام رضا علیه السلام بود ، درآمد و میگفت : خدا ترا درباره فضل اجر دهد ، او ( پند شما را ) نپذیرفته بحمام رفت و گروهی بر سر او ریخته ، با شمشیر او را کشته اند و سه تن از آنها دستگیر شده اند که یکی از آنها پسر خاله فضل ابن ذی القلمین است .

یاسر گوید : سربازان و افسران و هواخواهان فضل در خانه مأمون انجمن کردند و میگفتند : این مرد یعنی مأمون او را غافلگیر کرده و کشته است و ما باید از او خونخواهی کنیم ، و آتش آورده بودند تا خانه

- یغنون المأمون - و لنظبنّ بدمه و جاؤوا بالنیران لیجرقوا الباب ، فقال المأمون لأبی الحسن علیه السلام یا سیدی تری أن تخرج إلیهم و تقرّهم قال: فقال یاسر : فر کب أبو الحسن و قال لی : ار کب فر کبت فلماً خرجنا من باب الدار نظر إلی الناس و قد تزاحموا ، فقال لهم بیده: تقرّ قوا تقرّ قوا قال یاسر : فأقبل الناس و الله یقع بعضهم علی بعض و ما أشار إلی أحد إلا رکض و مرّ .

۹ - الحسین بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن مسافر ؛ و عن الوشاء ، عن مسافر قال : لما أراد هارون بن المسیّب أن یواقع محمد بن جعفر ، قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام : إذهب إلیه و قل له : لا تخرج غداً فإنک إن خرجت غداً هزمت و قتل أصحابک فإن سألتک من أين علمت هذا فقل : رأیت فی المنام : قال : فأتیته فقلت له : جعلت فداک لا تخرج غداً فإنک إن خرجت هزمت و قتل أصحابک ، فقال لی : من أين علمت هذا ؟ فقلت : رأیت فی المنام ، فقال : نام العبد ولم یغسل إسته ، ثمّ خرج فانهمزم و قتل أصحابه ، قال : و حدّثنی مسافر قال : کنت مع أبی الحسن الرضا علیه السلام بمنی فمرّ یحیی بن خالد فغطّی رأسه من الغبار فقال : مساکین لا یدرون ما یحلّ بهم فی هذه السنة ، ثمّ قال : و أعجب من هذا هارون وأنا کها تین - و ضمّ إصبغیه - قال مسافر

او را بسوزانند - مأمون با امام رضا علیه السلام عرض کرد : آقای من ! اگر صلاح میدانید بسوی این مردم روید و متفرقشان کنید .

یاسر گوید : امام رضا علیه السلام سوار شد و بمن فرمود سوار شو ، من سوار شدم و چون از در خانه بیرون شدید حضرت مرد مرا دید که فشار میآوردند ، پس با دست خود اشاره کرد : پراکنده شوید ، پراکنده شوید .

یاسر گوید : بخدا آن مردم چنان روی بیازگشت گذاشتند که بالای یکدیگر میافتادند ، و بهر کس اشاره فرمود ، دوید و برفت .

۹ - و شاء از مسافر نقل کند که چون هارون بن مسیب خواست با محمد بن جعفر بجنگد . امام رضا علیه السلام بمن فرمود : نزد او برو و بگو ، فردا بیرون نرو ، که اگر بروی شکست میخوری و یارانت کشته میشوند ، و اگر پرسید : تو از کجا میدانی ؟ بگو من در خواب دیده ام .

مسافر گوید : من نزد او رفتم و گفتم : قربانت ، فردا بیرون نرو که اگر بیرون روی ، شکست میخوری و یارانت کشته میشوند ، بمن گفت . تو از کجا اینرا دانستی ؟ گفتم : در خواب دیده ام ، جواب داد : آن بنده با کون نشسته خوابیده ( که چنین خوابی دیده است ) ، سپس بیرون رفت و شکست خورد و یارانش کشته شدند .

و شاء گوید : و نیز مسافر بمن گفت : من با امام رضا علیه السلام در منی بودیم . یحیی بن خالد که برای گرد و خاک سرش را پوشیده بود ، از آنجا گذشت ، حضرت فرمود : بیچاره ها نمیدانند امسال چه سرشان میآید

فوالله ما عرفت معنی حدیثه حتی دفنائه معه .

۱۰ - علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن علی بن محمد القاسانی قال : أخبرني بعض أصحابنا أنه حل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام مالا له خطر ، فلم أره سر به قال : فاعتممت لذلك وقلت في نفسي : قد حملت هذا المال و لم يسر به ، فقال : يا غلام الطست و الماء ، قال : فقعد على كرسي و قال بيده [ و قال ] للغلام : صب على الماء قال : فجعل يسيل من بين أصابعه في الطست ذهب ، ثم التفت إلي فقال لي : من كان هكذا [ لا ] يبالي بالذي حملته إليه .

﴿ ۱۳۰۰ ﴾ ۱۱ - سعد بن عبدالله ؛ و عبدالله بن جعفر جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه علي بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن سنان قال : قبض علي بن موسى عليه السلام و هو ابن تسع و أربعين سنة و أشهر ، في عام إثنين و مائتين عاش ، بعد موسى بن جعفر ، عشرين سنة إلا شهرين أو ثلاثة .

### ﴿ باب ﴾

﴿ مولد أبي جعفر محمد بن علي الثاني عليه السلام ﴾

ولد عليه السلام في شهر رمضان من سنة خمس و تسعين و مائة و قبض عليه السلام سنة عشرين و مائتين في آخر ذي القعدة و هو ابن خمس و عشرين سنة و شهرين و ثمانية عشر يوماً و دفن ببغداد في

( یعنی از گرد و خاک سرمیوشند و خبر ندارند که همین امسال بچه خاک سیاہی مینشینند ) و شکفت ترازان هارون و من است که اینچنینیم - دووانگشت خود را بهم چسبانید - مسافر گوید : بخدا من معنی سخن امام را نفهمیدم تا زمانیکه او را پهلوی هارون دفن کردیم .

۱۰ - یکی از اصحاب گوید : پول بسیاری نزد امام رضا آوردم ، ولی حضرت از آن شادمان نگشت من اندوهگین شدم و با خود گفتم : چنین پولی برایش میآورند و او خوشحال نمیشود !!

امام فرمود : ای غلام! آفتابه لکن بیاور ، سپس روی تختی نشست و دستش را گرفت و بغلام فرمود : آب بریز ، راوی گوید : همینطور طلا بود که از میان انگشتانش درطشت میریخت ، سپس متوجه من شد و فرمود : کسیکه چنین است بپولیکه تو برایش آورده ای اعتنائی ندارد .

۱۱ - محمد بن سنان گوید : علی بن موسی علیهما السلام ۴۹ سال و چند ماه داشت که در سال ۲۰۲ درگذشت و پس از موسی بن جعفر ۲۰ سال و ۲ یا ۳ ماه کمتر زندگی کرد .

﴿ زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثاني ( امام نهم ) علیه السلام ﴾

آنحضرت در ماه رمضان سال ۱۹۵ متولد شد و در آخر ذیقعدة سال ۲۲۰ درگذشت و ۲۵ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز داشت و در شهر بغداد در گورستان قریش کنار قبر جدش موسی بن جعفر عليه السلام بخاک سپرده شد ، معتصم



مقابر قریش عند قبر جدّه موسی علیه السلام و قد کان المعتمّم أشخصه إلى بغداد فی أوّل هذه السنة الّتی توفی فیها علیه السلام و أمّه امّ ولد ، یقال لها : سبیکة نوبیة و قیل أيضاً إنّ اسمها کان خیزران و روی أنّها كانت من أهل بیت ماریة امّ ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله .

۱ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن حسان ، عن علي بن خالد قال محمد : - و کان زیدياً - قال : كنت بالعسكر فبلغني أنّ هناك رجل محبوس أتى به من ناحية الشام مكبولاً و قالوا : إنّّه تنبأ ، قال علي بن خالد : فأتيت الباب و داريت البوابين و الحجة حتّى وصلت إليه فاذا رجل له فهم ، فقلت : يا هذا ما قصّتك و ما أمرک ؟ قال : إنّني كنت رجلاً بالشام أعبد الله في الموضع الّذي یقال له : موضع رأس الحسين فبینا أنا في عبادتي إذ أتاني شخص فقال لي قم بنا ، فقمتم معه فبینا أنا معه إذا أنا في مسجد الكوفة ، فقال لي : تعرف هذا المسجد ؟ فقلت : نعم هذا مسجد الكوفة ، قال : فصلی و صلّيت معه فبینا أنا معه إذا أنا في مسجد الرسول صلی الله علیه و آله بالمدينة ، فسلم على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمت و صلّی و صلّيت معه و صلّی على رسول الله صلی الله علیه و آله فبینا أنا معه إذا أنا بمكة ، فلم أزل معه حتّى قضی مناسكّه و قضیت مناسکي معه فبینا أنا معه ، إذا أنا في الموضع الّذي كنت أعبد الله فيه بالشام و مضى الرجل ، فلمّا كان العام القابل إذا أنا

عباسی آنحضرت را درآغاز سالیکه وفات نمود ، به بغداد روانه کرد . مادرش ام ولد و نامش سبیکه نوبیه بود و برخی گفته اند نامش خیزران بود ، و روایت شده که او از خاندان ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است .

۱ - علی بن خالد گوید : محمد که زیدی مذهب بود ، گفت : من در سامرا بودم که با خبر شدم مردی در اینجا زندانی است که او را کت بسته از طرف شام آورده اند و میگویند ادعاء نبوت کرده است . علی بن خالد گوید : من پشت در زندان رفتم و با دربانان و پاسبانان مهربانی کردم ، تا توانستم خود را با و برسانم ، او را مردی فهمیده دیدم ، با او گفتم : ای مرد داستان تو چیست ؟ گفت : من مردی بودم که در شام جائیکه نامش موضع رأس الحسين است عبادت میکردم ، در آنمیان که مشغول عبادت بودم شخصی نزد من آمد و گفت : بر خیز برویم ، من همراه او شدم ، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم ، بمن گفت : این مسجد را میشناسی ؟ گفتم : آری مسجد کوفه است ، پس او نماز گزارد و من هم با او نماز گزاردم در آن هنگام که همراه او بودم ، ناگاه دیدم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه میباشم ، او پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد ، منهم سلام دادم و نماز گزارد ، منهم با او نماز گزاردم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد ، باز در همان اثناء که همراه او بودم ، خود را در مکه دیدم و پیوسته مناسکش را انجام می داد و منهم همراه او انجام مناسک می کردم که ناگاه خود را در جائی که عبادت خدا می کردم در شام دیدم .

به فعل مثل فعلته الأولی ، فلما فرغنا من مناسکنا وردّني إلى الشام وهمّ بمفارقتي قلت له : سألتك بالحقّ الذي أقدرک علی ما رأيت إلا أخبرتني من أنت ؟ ، فقال : أنا محمد بن علي بن موسى ، قال : فتراقى الخبر حتى إنتهى إلى محمد بن عبدالمکک الزیّات ، فبعث إليّ وأخذني وکبّلني في الحديد وحمّلي إلى العراق ، قال ، فقلت له : فارفع القصّة إلى محمد بن عبدالمکک ، ففعل و ذکر في قصّته ما کان فوقّع في قصّته قل للذي أخرجک من الشام في ليلة إلى الکوفة و من الکوفة إلى المدينة و من المدینة إلى مکة و ردّک من مکة إلى الشام أن یخرجک من حسبک هذا .

قال علي بن خالد ، فغمّني ذلك من أمره و رققت له و أمرته بالعزاء و الصبر قال : ثمّ بکرت علیه فاذا الجند و صاحب الحرس و صاحب السجن و خلق الله ، فقلت ما هذا ؟ فقالوا : المحمول من الشام الذي تنبأ افتقد البارحة فلا یدری أخسفت به الأرض أو إختطفه الطیر .

۲ - الحسين بن محمد الأشعري قال : حدّثني شيخ من أصحابنا یقال له : عبد الله بن رزین قال : کنت مجاوراً بالمدينة - مدينة الرسول ﷺ - و کان أبو جعفر عليه السلام یجیء في کلّ يوم مع الزوال إلى المسجد فينزل في الصحن و یصیر إلى رسول الله ﷺ و یسلّم علیه و یرجع إلى

چون سال آینده شد ، باز بیامد و مانند سال گذشته با من رفتار کرد ، در آنجا چون از مناسک فارغ شدیم و مرا بشام بازگردانید و خواست از من جدا شود ، باو گفتم : تقاضا میکنم بحق کسیکه ترا بر آنچه من دیدم توانا ساخته که بمن بگوئی تو کیستی ! فرمود ؟ من محمد بن علی بن موسیام ، اینخبر شهرت یافت تا بکوش محمد بن عبدالمکک زیات (وزیر معتصم که پدرش روغن زیت فروش بوده) رسید ، او نزد من فرستاد و مرا گرفت و در زنجیر کرد و بعراق فرستاد .

من باو گفتم : گزارش داستان خود را بمحمد بن عبدالمکک برسان ، او هم چنان کرد و هر چه واقع شده بود در گزارش خود نوشت ، محمد در پاسخ او نوشت : بهمان کسیکه ترا در یکشب از شام بکوفه از کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام برد ، بگو از زندانت خارج کند .

علی بن خالد گوید : داستان او را اندوهگین کرد و بحالش رقّت کردم و دلداریش دادم و امر بصبرش نمودم ، سپس صبح زود نزدش رفتم ، دیدم سربازان و سرپاسبان و زندانیان و خلق الله انجمن کرده اند ، گفتم چه خبر است ؟ گفتند : مردیکه ادعای نبوت کرده بود و او را از شام آورده بودند ، دیشب در زندان گم شده ، معلوم نیست بزمین فرو رفته یا پرنده ای او را برده است .

۲- عبدالله بن رزین گوید : من در مدینه - شهر پیغمبر صلی الله علیه و آله - مجاور بودم و امام جواد عليه السلام هر روز هنگام ظهر بمسجد میآمد و در صحن فرود میشد و بطرف پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفت ، بانحضرت سلام میداد و سپس بجانب خانه فاطمه علیها السلام بر میگشت و نعلینش رامیکند و بنماز میایستاد ،

بیت فاطمة عليها السلام ، فیخلع نعلیه و یقوم فیصلی ، فوسوس إلی الشیطان ، فقال : إذا نزل فأذهب حتی تأخذ من التراب الذي یطأ علیه ، فجلست فی ذلك الیوم أنتظره لأفعل هذا ، فلما أن کان وقت الزوال أقبل عليها السلام علی حمار له ، فلم ینزل فی الموضع الذي کان ینزل فیه و جاء حتی نزل علی الصخرة التي علی باب المسجد ثم دخل فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، قال : ثم رجع إلی المکان الذي کان یصلی فیه ففعل هذا آیاماً .

فقلت : إذا خلع نعلیه جئت فأخذت الحما الذي یطأ علیه بقدمیه ، فلما أن کان من الغد جاء عند الزوال فنزل علی الصخرة ثم دخل فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم جاء إلی الموضع الذي کان یصلی فیه فصلی فی نعلیه و لم یخلعهما حتی فعل ذلك آیاماً ، فقلت فی نفسی : لم یتیهآ لی ههنا و لکن أذهب إلی باب الحمام فاذا دخل إلی الحمام أخذت من التراب الذي یطأ علیه ، فسألت عن الحمام الذي یدخله ، فقیل لی : إنه یدخل حماماً بالبقیع لرجل من ولد طلحة فتعرّفت الیوم الذي یدخل فیه الحمام و صرت إلی باب الحمام و جلست إلی الطلحی احدثه و أنا أنتظر مجیئه عليها السلام فقال الطلحی : إن أردت دخول الحمام ، فقم فادخل فإنه لا یتیهآ لك ذلك بعد ساعة ، قلت و لم ؟ قال : لأن ابن الرضا یرید

شیطان بمن وسوسه کرد و گفت : چون فرود آمد ، برو و از خاکیکه بر آن قدم میگذارد بر گیر ( در صورتیکه امام باین امر راضی نبود و استحباب چنین کاری از هیچ معصومی روایت نشده است ) من در آن روز با انتظار نشستم تا این کار را انجام دهم ، چون ظهر شد ، حضرت بیامد و بر الاغش سوار بود ، ولی در محلیکه همیشه فرود میآمد پائین نشد ، بلکه روی سنگی که در مسجد بود فرود آمد ، آنگاه وارد شد و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد ، سپس بجاییکه نماز میگذاشت رفت و چند روز چنین کرد .

با خود گفتم : چون نعلینش را ( برای نماز ) بیرون کرد میروم و ریگهایی را که بر آن قدم نهاده بر میگیرم ، چون فردا شد ، نزدیک ظهر بیامد و روی سنگ پائین شد و بمسجد درآمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد ، سپس بجای نمازش رفت و با نعلینش نماز گزارد و آنها را بیرون نیاورد و تا چند روز چنین می کرد .

با خود گفتم : اینجا برایم ممکن نشد ، من باید بدر حمام بروم ، چون وارد حمام شد ، از خاکی که بر آن قدم نهاده بر گیرم . پرسیدم حضرت بکدام حمام می رود ؟ گفتند : حمامیکه در بقیع است و صاحبش مردی از خاندان طلحه است ، من روزی را که آنحضرت بحمام میرفت پرسیدم و دانستم ، بدرحمام رفتم و نزد طلحی ( صاحب حمام ) نشستم و با او سخن میگفتم و در انتظار آمدن آنحضرت بودم .

طلحی بمن گفت : اگر میخواهی بحمام بروی ، بر خیز و برو که یکساعت دیگر برای تو ممکن نیست گفتم : چرا ؟ گفت : زیرا ابن الرضا میخواهد بحمام آید ، گفتم : ابن الرضا کیست ؟ گفت :

دخول الحمام ، قال : قلت : و من ابن الرضا ؟ قال : رجل من آل محمد عليه السلام له صلاح و ورع ، قلت له : و لا يجوز أن يدخل معه الحمام غيره ؟ قال : نخلي له الحمام إذا جاء ، قال : فبينما أنا كذلك إذ أقبل عليه السلام و معه غلمان له و بين يديه غلام معه حصير حتى أدخله المسلخ فبسطه و وافى فسلم و دخل الحجرة على حمارة و دخل المسلخ و نزل على الحصير ، فقلت للطلحي : هذا الذي وصفته بما وصفت من الصلاح و الورع ؟ ! فقال : يا هذا لا والله ما فعل هذا قط إلا في هذا اليوم ، فقلت في نفسي : هذا من عملي أنا جنيته ، ثم قلت : أنتظره حتى يخرج فلعلني أنال ما أردت إذا خرج فلما خرج و تلبس دعا بالحمار فأدخل المسلخ و ركب من فوق الحصير و خرج عليه السلام فقلت في نفسي : قد و الله آذيته و لا أعود [ و لا ] أروم مارمت منه أبداً و صحّ عزه في علي ذلك ، فلما كان وقت الزوال من ذلك اليوم أقبل على حمارة حتى نزل في الموضع الذي كان ينزل فيه في الصحن فدخل و سلم على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و جاء إلى الموضع الذي كان يصلي فيه في بيت فاطمة عليها السلام و خلع نعليه و قام يصلي .

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن أسباط قال : خرج عليه السلام علي فظنرت إلى رأسه و رجله لأصف قامته لأصحابنا بمصر فبينما أنا كذلك حتى قعد و قال : يا علي إن

مردی است شایسته و پرهیز گار از آل محمد . گفتم : مگر نمیشود دیگری با او بحمام رود ؟ گفت : هر وقت او میآید حمام را برایش خلوت میکنیم ، مادر اینسخن بودیم که با غلامانش تشریف آورد و غلامی در پیشش بود که حصیری همراه داشت ، وارد رختکن حمام شد و حصیر را پهن کرد ، حضرت هم رسید و سلام کرد و بالاغش وارد حجره شد و بر رختکن رفت و روی حصیر پیاده شد .

من بطلحي گفتم : همین است کسیکه او را بشایستگی و پرهیز گاری معرفی کردی ؟ !! ( پس چراسواره بر رختکن حمام رفت ؟ ) گفت : بخدا که او هیچگاه غیر از امروز چنین نمیکرد ، من با خود گفتم : نیت من سبب این عمل شد و من او را بر این کار و داشتم [ من او را باین جنایت نسبت دادم ] باز با خود گفتم : انتظار میکشم تا بیرون بیاید ، شاید بتوانم بمقصودم رسم ، چون بیرون آمد ، لباس پوشید و الاغ را طلبید تا در رختکن آوردند ، از همان روی حصیر سوار شد و بیرون رفت ، با خود گفتم بخدا که من آنحضرت را اذیت کردم ، دیگر نمیکنم و هرگز باین فکر نمیافتم و بر آن تصمیم جدی گرفتم .

سپس چون آنروز وقت ظهر شد سوار الاغش بیامد و در همان صحن که فرود میآمد پیاده شد و وارد مسجد گشت و ببینمیر صلی الله علیه و آله سلام داد و در جائیکه در خانه فاطمه علیها سلام نماز میگزارد بیامد و نعلینش را بکند و بنماز ایستاد .

۳ - علی بن اسباط گوید : امام جواد عليه السلام بطرف من میآمد و من بسر و پای آنحضرت مینگرستم تا اندامش را برای رفقای خود در مصر وصف کنم ، من در این فکر بودم که آنحضرت بنشست و فرمود :

الله إحتجّ في الإمامة بمثل ما إحتجّ في النبوءة ، فقال : « و آتيناہ الحکم صبیاً » قال : « و لما بلغ أشده » . « و بلغ أربعین سنة » فقد يجوز أن یؤتی الحکم صبیاً و يجوز أن یعطاها و هـ و ابن أربعین سنة .

۴ - علی بن محمد ، عن بعض أصحابنا ، عن محمد بن الریان قال : إحتال المأمون علی أبي جعفر عليه السلام بكلّ حيلة ، فلم یمكنه فیہ شیء ، فلما اعتلّ و أراد أن یبني علیه ابنته دفع إلى مائتي وصیفة من أجل ما یكون ، إلى كلّ واحدة منهنّ جاماً فیہ جوهر یستقبلن أباجعفر عليه السلام إذا قعد فی موضع الأخیار ، فلم یلتفت إلیهنّ و كان رجل یقال له : مخارق صاحب صوت و عود و ضرب ، طویل اللّحیة ، فدعاه المأمون فقال : یا امیر المؤمنین إن كان فی شیء من أمر الدنیا فأنا اُکفیک أمره ، فقعد بین یدی أبي جعفر عليه السلام فشقق مخارق شققة إجتمع علیه أهل الدار و جعل یضرب بعوده و یغنی فلما فعل ساعة و إذا أبو جعفر لا یلتفت إلیه لا یمیناً و لا شمالاً ، ثمّ رفع إلیه رأسه و قال : اتق الله یاذا العثنون قال : فسقط المضرب من یده و العود فلم ینتفع بیدیہ إلى أن مات قال : فسأله المأمون عن حاله قال : لمّا صاح بی أبو جعفر فزعت فزعة

ای علی ! همانا خدا در باره امامت حجت آورده ، چنانکه در باره نبوت حجت آورده و فرموده : « در کودکی باو حکمت [ داوری ] دادیم - ۱۳ سوره - ۱۹۰ - ، و باز فرموده : « چون بنیرومندی رسید ، » و چهل ساله شد ، پس رواست که در کودکی با امام حکمت [ داوری ] داده شود چنانکه رواست در سن چهل سالگی باو عطا شود ( بحدیث ۹۹۲ رجوع شود ) .

۴ - محمد بن ریان گوید : مأمون برای امام جواد عليه السلام هر نیرنگی که داشت بکار برد ( تا شاید آنحضرت را آلوده و دنیا طلب نشان دهد ) ولی او را ممکن نکشت ، چون در مانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد ، دوست دختر از زیباترین کنیزان را بخواست و بهر يك از آنها جامی که در آن گوهری بود بداد تا چون حضرت بکرسی دامادی نشیند ، در پیشش دارند ، امام با آنها هم توجهی نفرمود .

مردی بود بنام مخارق آوازه خوان و تار زن و ضرب گیر که ریش درازی داشت . مأمون او را ( برای اینکار ) دعوت کرد . او گفت : یا امیر المؤمنین ! اگر امام جواد مشغول کاری از امور دنیا باشد من ترا درباره او کار گزارى میکنم ( چنانکه تو خواهی او را بدنیا مشغول میکنم ) سپس در برابر امام جواد عليه السلام نشست و عرعر خری کرد که أهل خانه نزدش گرد آمدند و شروع کرد باسازش میزد و آواز میخواند ، ساعتی چنین کرد ، امام جواد عليه السلام باو توجه نميفرمود و براست و چپ هم نگاه نمیکرد ، سپس سرش را بجانب او بلند کرد و فرمود : ای ریش بلند ! از خدا بترس ، ناگاه سازو ضرب از دستش بیفتاد و تا وقتیکه مرد دستش کار نمیکرد .

لا أُفِيقُ مِنْهَا أَبَداً .

﴿۱۳۰۵﴾ ۵ - علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن داود بن القاسم الجعفری قال: دخلت علی ابي جعفر عليه السلام و معی ثلاث رقاع غیر معنونة ، و اِشْتَبَهْتُ عَلِيًّا فَاغْتَمَمْتُ فَتَنَاولُ احْدَاهُمَا و قال : هذه رقعة زياد بن شبيب ، ثم تناول الثانية ، فقال هذه رقعة فلان ، فبُهِتُ اَنَا فَنَظَرُ اِلَيَّ فِتْبَسَمَ ، قال : و اعطاني ثلاثمائة دينار و امرني ان احملها الى بعض بني عمه و قال : اَمَّا اِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ دَلْنِي عَلَيَّ حَرَّيْفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَنَاعاً ، فدلّه عليه ، قال : فأتيتّه بالدنانير فقال لي : يا ابا هاشم دلني على حريّف يشترى لي بها متاعاً ، فقلت : نعم .

قال : و كلّمني جمال ان اكلّمه له يدخله في بعض اُموره ، فدخلت عليه لا اكلّمه له فوجدته يأكل و معه جماعة و لم يمكّني كلامه ، فقال عليه السلام : يا ابا هاشم كل و وضع بين يدي ثم قال - ابتداء منه من غير مسألة - : يا غلام ، انظر الي الجمال الذي اتانا به ابو هاشم فضمه إليك قال : و دخلت معه ذات يوم بستاناً فقلت له : جعلت فداك انّي ملولع بأكل الطين ، فادع الله لي : فسكت ثم قال [ لي ] بعد [ ثلاثة ] ايام - ابتداء منه - : يا ابا هاشم ! قد اذهب الله عنك اكل

مأمون از حال او پرسید : جواب داد ، چون امام جواد عليه السلام بر من فریاد زد ، دهشتی بمن دست داد که هرگز از آن بهبودی نمیایم .

۵- داود بن قاسم جعفری گوید : خدمت امام جواد عليه السلام رسیدم و سه نامه بی آدرس همراه من بود که بر من مشتبه شده بود ، و اندوهگین بودم ، حضرت یکی از آنها را برداشت و فرمود : این نامه زیاد بن شبيب است ، دومی را برداشت و فرمود : این نامه فلانی است ، من مات و مبهوت شدم حضرت لبخندی زد . و نیز ۳۰۰ دینار بمن داد و امر فرمود که آن را نزدیکی از پسر عموهایش برم و فرمود : آگاه باش که او بتو خواهد گفت : مرا به پیشه‌وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم ، تو او را راهنمایی کن . داود گوید : من دینارها رانزد او بردم ، بمن گفت ، ای ابا هاشم ! مرا به پیشه‌وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم ، گفتم : آری میکنم .

و نیز ساربانى از من تقاضا کرده بود با حضرت بگویم : او را نزد خود بکاری گمارد ، من خدمتش رفتم تا درباره او با حضرت سخن گویم ، دیدم غذا میخورد و جماعتی نزدش هستند ، برای من ممکن نشد با او سخن گویم .

حضرت فرمود : ای ابا هاشم ! بیا بخور و پیشم غذا نهاد ، آنگاه بدون آنکه من پرسش کنم فرمود : ای غلام ! ساربانى را که ابو هاشم آورده نزد خود نکه دار .

و نیز روزی همراه آنحضرت به بستانى رفتم و عرض کردم : قربانت کردم ، من بخوردن گل آزمند و حریصم ، درباره من دعا کن و از خدا بخواه ، حضرت سکوت کرد و بعد از سه روز دیگر خودش فرمود :

الطین ، قال أبو هاشم : فما شيء أبغض إليّ منه اليوم .

۶ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن عليّ ، عن محمد بن حمزة الهاشمي ، عن عليّ بن محمد ؛ أو محمد بن عليّ الهاشمي قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام صبيحة عرسه حيث بنى بابنة المأمون و كنت تناولت من الليل دواء فأول من دخل عليه في صبيحته أنا و قد أصابني العطش و كرهت أن أدعو بالماء فنظر أبو جعفر عليه السلام في وجهي و قال : أظنك عطشان ؟ فقلت أجل ، فقال : يا غلام أوجارية ! أسقنا ماء فقلت : في نفسي الساعة يأتونه بماء يسمونه به فأغتمت لذلك فأقبل الغلام و معه الماء فتبسم في وجهي ثم قال ، يا غلام ! ناولني الماء فتناول الماء ، فشرب ثم ناولني فشربت ، ثم عطشت أيضاً و كرهت أن أدعو بالماء ففعل ما فعل في الأولى ، فلما جاء الغلام و معه القدر قلت : في نفسي مثل ما قلت في الأولى ، فتناول القدر ، ثم شرب فناولني و تبسم .

قال محمد بن حمزة : فقال لي : هذا الهاشمي و أنا أظنه كما يقولون .

۷ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه قال : استأذن عليّ أبي جعفر عليه السلام قوم من أهل النواحي من الشيعة ، فأذن لهم فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب عليه السلام و له عشر سنين .

ای اباهاشم ! خدا گل خوردن را از تو دور کرد ، ابوهاشم گوید : از آن روز چیزی نزد من مبنوض تر از گل نبود .

۶- محمد بن علی هاشمی گوید : بامداد روزیکه امام جواد عليه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم ، و در آن شب دوائی خورده بودم که تشنگی بمن دست داده بود و من نخستین کسی بودم که خدمتش رسیدم ، و نمیخواستم آب طلب کنم ، امام بچهره من نگاه کرد و فرمود : بکمان تشنهئی ؟ عرض کردم : آری فرمود : ای غلام ( یا فرمود ) ای کنیز ! برای ما آب آشامیدنی بیاور ، من با خود گفتم : اکنون آبی مسموم میآورند . از اینجهت اندوهگین شدم . غلام آمد و آب آورد ، حضرت بچهره من تبسمی نمود و فرمود : ای غلام ! آب را بمن ده ، آن را گرفت و آشامید ، سپس بمن داد ، من هم آشامیدم ، باز تشنه شدم و دوست نداشتم آب بخوام ، باز هم امام مانند بار اول عمل کرد ، و چون غلام با جام آب آمد ، همان خیال بار اول در دلم افتاد ( که شاید آب مسموم باشد ) امام جام را گرفت و آشامید ، سپس بمن داد و تبسم فرمود .

محمد بن حمزه ( که این روایت را از هاشمی نقل کرده ) گوید : سپس هاشمی بمن گفت : مسن گمان میکنم که امام جواد چنانستکه شیعیان در باره او اعتقاد دارند ( یعنی از دل مردم آگاهست ) .

۷- علی بن ابراهیم گوید : پدرم گفت : گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد عليه السلام اجازه تشریف گرفتند و خدمتش رسیدند و در يك مجلس ۳۰ هزار مسأله از او پرسیدند ، حضرت بآنها جواب

۸ - علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن علی بن الحکم . عن دعبل بن علی أنه دخل علی أبي الحسن الرضا عليه السلام و أمر له بشيء فأخذه و لم یحمد الله ، قال : فقال له : لم یحمد الله ؟ قال ، ثم دخلت بعد علی أبي جعفر عليه السلام و أمر لي بشيء فقلت : الحمد لله فقال لي ؟ تأدبت .

۹ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله ، عن محمد بن سنان قال : دخلت علی أبي الحسن عليه السلام فقال : یا محمد حدث بآل فرج حدث ؟ فقلت مات عمر فقال : الحمد لله ، حتی أحصیت له أربعاً وعشرين مرّة ، فقلت : یا سیّدی لو علمت أن هذا یسرّك لجنّت حافياً أعدو إليك قال : یا محمد أولا تدری ما قال : لعنه الله لمحمد بن علی أبي ؟ قال قلت : لا ، قال : خاطبه فی شيء فقال : أظنك سکران ، فقال أبي : اللهم إن كنت تعلم أنني أمسیت لك صائماً فأذقه طعم

گفت ودر آن زمان ده ساله بود .

شرح- چون پاسخ دادن به ۳۰ هزار مسأله در يك مجلس عادة ممکن نیست ، لذا مرحوم مجلسی هفت توجیه برای این روایت ذکر میکند که ما سه تایی آن را در اینجا متذکر می شویم .

۱- این عدد را حمل بر مبالغه و اغراق باید نمود ، زیرا شمردن ۳۰ هزار مسأله عامه بعید است .

۲- پاسخهای حضرت بیان قواعد و کلیاتی بوده که از آنها جواب ۳۰ هزار مسأله جزئی

معلوم میگشته .

۳- مقصود از يك مجلس ، یکدوره مجالس معین است که در چند روز و چندجا تشکیل شده است .

۸- علی بن حکم گوید : دعبل بن علی ( خزاعی شاعر و مداح معروف ) خدمت امام رضا عليه السلام رسید

حضرت دستور داد باو چیزی ( صلّه و عطائی ) دهند ، او گرفت ولی حمد خدا نکرد ، امام باو فرمود :

چرا حمد خدا نکردی ؟ دعبل گوید : سپس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آنحضرت دستور داد

بمن عطائی دهند ، من گفتم : الحمد لله حضرت فرمود : اکنون ادب شدی ( یعنی از تذکری که پدرم

بتو داد ) .

۹- محمد بن سنان گوید : خدمت امام علی النقی علیه السلام رسیدم ، فرمود : ای محمد ! برای

آل فرج پیش آمدی شده است ؟ گفتم : آری ، عمر ( بن فرج که والی مدینه بود ) وفات کرد ، حضرت

فرمود ، الحمد لله و تا ۲۴ بار شمردم ( که این جمله را تکرار کرد ) عرض کردم : آقای من ؟ اگر میدانستم

این خبر شما را مسرور میکند ، پاره نه و دو آن خدمت شما می آمدم . فرمود : ای محمد ! مگر نمیدانی او - که

خدایش لعنت کند - پیدم محمد بن علی چه گفته ؟ عرض کردم : نه ، فرمود : در باره موضوعی پدرم با

او سخن می گفت ، او در جواب گفت : بکمانم تو مستی ، پدرم فرمود : خدا یا اگر تو میدانی که من امروز

را برای رضای تو روزه داشتم ، مزه غارت شدن و خواری اسارت را باو بچشان ، بخدا سوگند که پس از



الحرب و ذلّ الأسر ، فوالله إن ذهبت الأيام حتى حُرِبَ ماله و ما كان له ثمّ أخذ أسيراً و هو ذا قدمات - لارحمه الله - و قد أدال الله عزّ و جلّ منه و ما زال يديل أوليائه من أعدائه .

﴿ ۱۳۱۰ 〉 ۱۰ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن حسنّان . عن أبي هاشم الجعفري قال : صلّيت مع أبي جعفر عليه السلام في مسجد المسيّب و صلّی بنا في موضع القبلة سواء و ذکر أن السدرة التي في المسجد كانت يابسة ليس عليها ورق ، فدعا بماء و تهبّأت تحت السدرة فعاشت السدرة و أوردت و حملت من عامها .

۱۱ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحجّال و عمرو بن عثمان ، عن رجل من أهل المدينة ، عن المطرفي ، قال : مضى أبو الحسن الرضا عليه السلام و لي عليه أربعة آلاف درهم ، فقلت في نفسي : ذهب مالي ، فأرسل إليّ أبو جعفر عليه السلام إذا كان غداً فأتني و ليكن معك ميزان و أوزان . فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال لي : مضى أبو الحسن و لك عليه أربعة آلاف درهم ؟ فقلت : نعم فرفع المصلّي الذي كان تحته فاذا تحته دنانير فدفعتها إليّ .

۱۲ - سعد بن عبدالله و الحميري جميعاً ، عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه عليّ ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن سنان قال : قبض محمد بن عليّ و هو ابن خمس و عشرين سنة و ثلاثة أشهر و اثني عشر يوماً ، توفّي يوم الثلاثاء . لست خلون من ذي الحجّة سنة عشرين و مائتين . عاش بعد أبيه تسعة عشر سنة إلا خمساً و عشرين يوماً .

چند روز پولها و دارائيش غارت شد و سپس اورا باسیری گرفتند و اينك هم مرده است ، - خدايش رحمت نكند - خدا ازاو انتقام گرفت و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش ميگيرد .

۱۰ - ابو هاشم جعفري گوید : در مسجد مسيب همراه امام جواد عليه السلام نماز گزاردم . آنحضرت در جای قبله مستقيم ( بدون انحراف و تمايل يا در وسط صف ) برای ما نماز گزارد ( يعنی برای ما امامت فرمود ) و راوی ياد آور شده که در آن مسجد درخت سدری بود خشک و بی برگ ، حضرت آب طلبید و زیر درخت وضو گرفت ، سپس آن درخت در همان سال زنده شد و برگ و میوه داد .

۱۱ - مطرفی گوید : امام رضا عليه السلام در گذشت و ۴ هزار درهم بمن بدهی داشت ، با خود گفتم : پولم از بين رفت ، سپس امام جواد عليه السلام برایم پيغام داد که فردا نزد من بيا و سنگ و ترازو با خود بياور من خدمتش رفتم ، فرمود : ابو الحسن در گذشت و تو از او ۴ هزار درهم طلبداری ؟ گفتم : آری ، جانمازی که زیر پایش بود بلند کرد ، زیرش دینار بسيای بود آنها را بمن داد ( تا با ترازو وزن کنم و برابر ۴ هزار درهم خود بر گیرم ) .

۱۲ - محمد بن سنان گوید : محمد بن علی ( امام جواد عليه السلام ) در گذشت در حالیکه ۲۵ سال و ۳ ماه و ۱۲ روز داشت ، و وفاتش در روز سه شنبه ششم ذیحجه سال ۲۲۰ بود ، پس از پدرش ۱۹ سال و ۲۵ روز کمتر زندگی کرد .

## \* باب \*

\*(مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام [ و الرضوان ])\*

ولد عَلَيْهِ السَّلَامُ للنصف من ذي الحجّة سنة اثنتي عشرة و مائتين : و روي أنّه ولد عَلَيْهِ السَّلَامُ في رجب سنة أربع عشرة و مائتين و مضى لأربع بقين من جمادى الآخرة سنة أربع و خمسين و مائتين . و روي أنّه قبض عَلَيْهِ السَّلَامُ في رجب سنة أربع و خمسين و مائتين و له أحد و أربعون سنة و ستة أشهر و أربعون سنة على المولد الآخر الذي روي ، و كان المتوكل أشخصه مع يحيى بن هرثمة بن أعين من المدينة إلى سرّ من رأى ، فتوفي به عَلَيْهِ السَّلَامُ و دفن في داره . و أمّه أمّ ولد يقال لها : سمانه .

۱ - الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الوشاء ، عن خيران الأسباطي قال : قدمت على أبي الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ المدينة فقال لي : ما خبر الواثق عندك ؟ قلت : جعلت فداك خلّفته في عافية أنا من أقرب الناس عهداً به ، عهدي به منذ عشرة أيام ، قال : فقال لي : إنّ أهل المدينة يقولون : إنّّه مات ، فلمّا أن قال لي : « الناس » علمت أنّه هو ، ثمّ قال لي : ما فعل جعفر ؟ قلت تر كنه أسوء الناس حالاً في السجن ، قال : فقال : أما إنّّه صاحب الأمر ، ما فعل ابن الزيّات ؟ قلت : جعلت فداك الناس معه والأمر أمره ، قال : فقال : أما إنّّه شوّم عليه ، قال :

\*(زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد ( امام دهم ))\*

\*(علیهما السلام [ و الرضوان ])\*

آنحضرت در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ متولد شد و بروایتی تولدش در ماه رجب سال ۲۱۴ بوده و در ۲۶ جمادى الاخر سال ۲۵۴ در گذشت و بروایتی در ماه رجب سال ۲۵۴ وفات نمود ، سنش بروایت اول ۴۰ سال و ۶ ماه و بروایت دیگر از نظر تولد ۴۰ سال بوده است . متوکل عباسی آنحضرت را همراه یحیی بن هرثمة بن أعین از مدینه به سامرا آورد و در آنجا وفات نمود و در خانه خود مدفون گشت . مادرش ام ولد و نامش سمانه بود .

۱ - خیران اسباطی گوید : در مدینه خدمت حضرت ابوالحسن ( امام دهم ) علیه السلام رسیدم ، بمن فرمود : از واثق چه خبر داری ؟ عرض کردم : قربانت ، وقتی از او جدا شدم با عافیت بود ، من از همه مردم دیدارم با او نزدیکتر است ، زیرا ده روز پیش او را دیده ام ( و کسی در مدینه نیست که او را بعد از من دیده باشد ) فرمود : اهل مدینه میگویند : او مرده است ، چون بمن فرمود : مردم میگویند ( و شخص معینی را نام نبرد ) دانستم مطلب همانست ( واثق مرده است و حضرت بعلم غیب دانسته و توریه میفرماید ) سپس فرمود : جعفر ( متوکل عباسی ) چه کرد ؟ عرض کردم : از او جدا شدم در حالیکه در زندان بود و حالش از همه مردم بدتر بود ، فرمود : او فرمانروا شد . ابن زیات ( وزیر واثق ) چه کرد ؟ عرض کردم : قربانت ، مردم با او بودند

ثمّ سکت و قال لي : لا بدّ أن تجري مقادير الله تعالى و أحكامه ، يا خيران ! مات الواثق و قد قعد المتوکل جعفر و قد قتل ابن الزيّات ، فقلت : متى جعلت فداك ؟ قال : بعد خروجك بستّة أيام .

۲ - الحسينُ بنُ عُمَد ، عن معلی بن عُمَد ، عن أحمد بن عُمَد بن عبدالله ، عن عُمَد بن يحيى ، عن صالح بن سعيد قال : دخلت على أبي الحسن عليه السلام فقلت له : جعلت فداك في كلّ الامور أرادوا إطفاء نورك و التّقصير بك ، حتّى أنزلوك هذا الخان الأشنع ، خان الصعاليك ؟ فقال : ههنا أنت يا ابن سعيد ؟ ثمّ أوماً بيده و قال : انظر فنظرت ، فاذا أنا بروضات آفتات و روضات باسرات ، فيهنّ خيرات عطرّات و ولدان كأنهنّ اللؤلؤ المكنون و أطيارٌ و طباءٌ و أنهارٌ تغور فحار بصري و حسرت عيني ، فقال : حيث كنّا فهذا لنا عتيد . لسا في خان الصعاليك .

﴿۱۳۱۵﴾ ۳ - الحسينُ بنُ عُمَد ، عن معلی بن عُمَد ، عن أحمد بن عُمَد بن عبدالله ، عن عليّ ابن عُمَد ، عن إسحاق الجلاب قال : إشتريت لأبي الحسن عليه السلام غنماً كثيرة . فدعاني فأدخلني من إصطبل داره إلى موضع واسع لا أعرفه ، فجعلت أفرّق تلك الغنم فيمن أمرني به ، فبعث إلى أبي جعفر و إلى والدته و غيرها ممن أمرني ، ثمّ استأذنته في الانصراف إلى بغداد إلى

و فرمان فرمان او بود، فرمود: این پیشرفت برایش نامبارک بود، پس اندکی سکوت نمود، آنگاه فرمود: مقدرات و احکام خدا ناچار باید جاری شود، ای خیران! واثق درگذشت و متوکل بجای او نشست و ابن زیات هم کشته شد، عرض کردم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو (از سامرا، یعنی ۴ روز پیش).

۲ - صالح بن سعید گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت، درهرامی درصدد خاموش کردن نور شما و کوتاهی درحق شما بودند، تا آنجا که شما را دراین سرای زشت و بدنامی که سرای گدایان نامند منزل دادند، فرمود: پرسعید؟ توهم چنین فکر میکنی؟ سپس با دستش اشاره کرد و فرمود: بنگر، من نگاه کردم، بوستانهایی دیدم سروربخش و بوستانهایی با میوه‌های تازه رس، که در آنها دخترانی نیکو و خوشبوی بود مانند مروارید درصدف و پسرچهارگان و مرغان و آهوان و نهرهای جوشان که چشم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد، آنگاه فرمود: ما هر کجا باشیم اینها برای ما مهیاست، ما در سرای گدایان نیستیم.

۳ - اسحاق جلاب گوید: برای امام هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم، سپس مراخواست و از اصطبل منزلش بجای وسیعی برد که من آنجا را نمیشناختم، و در آنجا گوسفندان را بهر که دستور داد، تقسیم کردم، و برای (پسرش) ابو جعفر و مادر او و دیگران دستور داد و فرستاد، آنگاه روز ترویبه بود که از حضرت اجازه گرفتم ببغداد نزد پدرم برگردم، بمن نوشت: فردا نزد ما باش و سپس برو.

والدي و كان ذلك يوم التروية ، فكتب إليّ تقيماً غداً عندنا ثمّ تنصرف قال : فأقمت فلماً كان يوم عرفة أقمت عنده و بت ليلة الأضحى في رواق له ، فلماً كان في السحر أتاني فقال : يا إسحاق قم ، قال : فقامت ففتحت عيني فاذا أنا على بابي ببغداد قال : فدخلت على والدي وأنا في أصحابي ، فقلت لهم عرفّت بالعسكر و خرجت ببغداد إلى العيد .

۴ - عليّ بن محمد ، عن إبراهيم بن محمد الطاهري قال : مرض المتوكل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاك ، فلم يجسر أحدٌ أن يمسه بحديدة ، فنذرت أمّه إن عوفي أن تحمل إلى أبي الحسن عليّ بن محمد مالاً جليلاً من مالها و قال له الفتح بن خاقان : لو بعثت إلى هذا الرجل فسألته فإنه لا يخلو أن يكون عنده صفة يفرّج بها عنك ، فبعثت إليه و وصف له علته ، فردّ إليه الرسول بأن يؤخذ كسب الشاة فيداف بماء ورد فيوضع عليه ، فلماً رجع الرسول فأخبرهم أقبلوا يهزؤون من قوله ، فقال له الفتح : هو و الله أعلم بما قال و أحضر الكسب و عمل كما قال و وضع عليه فغلبه النوم و سكن ، ثمّ انفتح و خرج منه ما كان فيه و بشرت أمّه بعافيته فحملت إليه عشرة آلاف دينار تحت خاتمها ، ثمّ استقلّ من علته فسعى إليه البطحائي العلوي

من هم بمأندم و چون روز عرفه شد ، نزد حضرت بودم و شب عيد قربان هم در ایوان خانه اش خوابیدم هنگام سحر نزد من آمد و فرمود : ای اسحاق برخیز ، من برخاستم و چون چشم گشودم ، خود را در خانه ام در بغداد دیدم ، خدمت پدرم رسیدم و گرد رفقایم نشستم ، بآنها گفتم : روز عرفه در سامره بودم و روز عيد ببغداد آمدم .

۴ - ابراهيم بن محمد طاهري گوید : متوکل عباسی در اثر دملیکه در آورد بیمار شد و نزدیک بمرگ رسید ، کسی هم جرأت نداشت آهنی بپدن او رساند ( و زخمش را عمل کند ) مادرش نذر کرد : اگر او بهبودی یافت از دارائی خود پول بسیاری خدمت حضرت ابوالحسن علی بن محمد ( امام هادی علیه السلام ) فرستد . فتح بن خاقان ( ترک ، وزیر و نویسنده متوکل ) بمتوکل گفت : ایگاش نزد این مرد ( امام هادی علیه السلام ) میفرستادی ، زیرا حتماً او راه معالجه ایکه سبب گشایش تو شود میداند . متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد او و مرضش را بحضرت توضیح داد پیغام آورنده برگشت و گفت : دستور داد ، درده روغن را گرفته ، با گلاب خمیر کنند و روی زخم گذارند ، چون این معالجه را بآنها خبر دادند ، همگی مسخره کردند ( مجلسی کسب را پشکل زیر دست و پای گوسفند هم معنی کرده ) .

فتح گفت : بخدا که او نسبت بآنچه فرموده داناتر است ، درده روغن را حاضر کردند و چنانکه فرموده بود عمل کردند و روی دمل گذاردند ، متوکل را خواب ربود و آرام گرفت ، سپس سر باز کرد و هر چه داشت ( از چرك و خون ) بیرون آمد . مژده بهبودی او را بمادرش دادند ، او ده هزار دینار نزد حضرت فرستاد و مهر خود را بر آن ( کیسه پول ) بزد ، متوکل چون از بستر مرض برخاست بطحائي

بأنّ أموالاً تحمل اليه و سلاحاً ، فقال لسعيد الحاجب : إهجم عليه بالليل و خذ ما تجد عنده من الأموال و السلاح و احمله إليّ ، قال إبراهيم بن محمد : فقال لي سعيد الحاجب : صرت إلى داره بالليل و معي سلّم فصعدت السطح ، فلما نزلت على بعض الدرج في الظلمة لم أدر كيف أصل إلى الدار ، فناداني ياسعيد! مكانك حتى يأتوك بشمعة ، فلم ألبث أن أتوني بشمعة فنزلت فوجدته عليه جبة صوف و قلنسوة منها و سجادة على حصير بين يديه ، فلم أشكّ أنّه كان يصلي ، فقال لي : دونك البيوت فدخلتها و فتشّتها فلم أجد فيها شيئاً و وجدت البدره في بيته مخنومة بخاتم أمّ المتوكل و كيساً مخنوماً و قال لي : دونك المصلّى ، فرفعته فوجدت سيفاً في جفن غير ملبس فأخذت ذلك و صرت إليه ، فلما نظر إلى خاتم أمّه على البدره بعث إليها فخرجت إليه ، فأخبرني بعض خدم الخاصّة أنّها قالت له : كنت قد نذرت في علمك لما آيست منك إن عوفيت حملت إليه من مالي عشرة آلاف دينار فحملتها إليه و هذا خاتمي على الكيس و فتح الكيس الآخر فإذا فيه أربعمائة دينار فضمّ إلى البدره بدره أخرى و أمرني بحمل ذلك [ إليه ] فحملته و رددت السيف و الكيسين و قلت له : يا سيدي ! عزّ عليّ ، فقال لي : « سيعلم الذين ظلموا أيّ متقلب ينقلبون » .

**علوی** ، نزد اوسخن چینی کرد که برای امام هادی پول و اسلحه میفرستد ، متوکل بسعيد دربان گفت : شبانه براوحمله کن ، و هر چه پول و اسلحه نزدش بود ، بردار و نزد من بیاور .  
 ابراهيم بن محمد گوید : سعيد دربان بمن گفت : شبانه بمنزل حضرت رفقتم و با نردبانی که همراه داشتم به پشت بام بالا رفتم ، آنکاه چون چند پله پائین آمدم ، در اثر تاریکی ندانستم چگونه بخانه راه یابم ناگاه مرا صدا زد که! ای سعيد! همانجا باش تا برایت چراغ آورند ، اندکی بعد چراغ آوردند ، من پائین آمدم . حضرت را دیدم جبه و کلاه پشمی در بردارد و جانمازی حصیری در برابر اوست ، یقین کردم نماز میخواند ، بمن فرمود : اتاقها در اختیار تو ، من وارد شدم و بررسی کردم و هیچ نیافتم . در اتاق خود حضرت ، کیسه پولی با مهر مادر متوکل بود و کیسه سر بهر دیگری ، بمن فرمود : جانماز را هم بازرسی کن . چون آنرا بلند کردم ، شمشیری ساده و در غلاف ، در زیر آن بود ، آنها را برداشتم و نزد متوکل رفتم ، چون نگاهش بمهر مادرش افتاد که روی کیسه پول بود ، دنبالش فرستاد ، او نزد متوکل آمد . یکی از خدمتگزاران مخصوص بمن خبر داد که مادر متوکل باو گفت : هنگامیکه بیمار بودی و از بهبودیت ناامید گشتم ، نذر کردم ، اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او فرستم ، چون بهبودی یافتی ، پولها را نزدش فرستادم و این هم مهر من است بر روی کیسه . متوکل کیسه دیگر را گشود ، در آن هم چهارصد دینار بود ، سپس کیسه پول دیگری با آنها اضافه کرد و بمن دستور داد که همه را خدمت حضرت برم ، من کیسه ها را با شمشیر خدمتش بردم و عرض کردم : آقای من ! این مأموریت بر من ناگوار

۵ - الحسين بن محمد ، عن المعلی بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله ، عن علي بن محمد النوفلی قال : قال لي محمد بن الفرّج : إنّ أبا الحسن كتب إليه يا محمد ! أجمع أمرک و خذ حذرک قال : فأنا في جمع أمری [ و ] ليس أدري ما كتب إليّ حتّى ورد عليّ رسولٌ حملني من مصر مقيداً و ضرب عليّ کلّ ما أمّلك و كنت في السجن ثمان سنين . ثمّ ورد عليّ منه في السجن کتابٌ فيه : يا محمد لا تنزل في ناحية الجانب الغربي فقرأت الكتاب فقلت : يكتب إليّ بهذا و أنا في السجن !! إنّ هذا لعجبٌ ، فما مکنّت أن خلّني عنّي و الحمد لله .

قال : و كتب إليه محمد بن الفرّج يسأله عن ضياعه ، فكتب إليه سوف تردّ عليك و ما يضرّك أن لا تردّ عليك ، فلما شخص محمد بن الفرّج إلى العسکر كتب إليه بردّ ضياعه و مات قبل ذلك ، قال : و كتب أحمد بن الخضيب إلى محمد بن الفرّج يسأله الخروج إلى العسکر ، فكتب إلى أبي الحسن عليه السلام يشاوره ، فكتب إليه : اخرج فإنّ فيه فرجك إن شاء الله تعالى ، فخرج ، فلم يلبث إلا يسيراً حتّى مات .

۶ - الحسين بن محمد ، عن رجل ، عن أحمد بن محمد قال : أخبرني أبو يعقوب قال : رأيتہ - يعني محمداً - قبل موته بالعسکر في عشية و قد استقبل أبا الحسن عليه السلام فنظر إليه و اعتلّ من

آمد ، فرمود : « ستمکران بزودی خواهند دانست که چه سرانجامی دارند - آخر سوره ۲۶ ، » .

۵ - علی بن محمد نوفلی گوید : محمد بن فرج بمن گفت : حضرت ابوالحسن ( امام هادی ) علیه السلام بمن نوشت : ای محمد ! کارهایت را بسامان رسان و مواظب خود باش . من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمیدانستم مقصود حضرت از آنچه بمن نوشته چیست که ناگاه ما مورآمد و مرا از مصر دست بسته حرکت داد ، و تمام دارائیم را توقیف کرد و ۸ سال در زندان بودم ، سپس نامه‌ای از حضرت در زندان بمن رسید که : ای محمد ! درسمت بغداد منزل مکن . نامه را خواندم و گفتم : من در زندانم و او بمن چنین مینویسد ؟ ! اینموضوع شگفت آور است . چیزی نگذشت که - خدا را شکر - مرا رها کردند .

و محمد بن فرج با حضرت نامه نوشت و درباره ملکش ( که بناحق تصرف کرده بودند ) سؤال کرد حضرت بسا نوشت : بزودی بتو برمیگردانند و اگر هم بتو باز نگردد ، زیانی بتو نرسد ، چون محمد بن فرج بسامره حرکت کرد ، برایش نامه آمد که ملک بتو برگشت ، ولی او پیش از گرفتن نامه درگذشت .

واحد بن خضیب بمحمد بن فرج نوشت و از او تقاضا کرد بسامره رود ، محمد بعنوان مشورت مطلب را با امام هادی عليه السلام نوشت ، حضرت باو نوشت : برو ، زیرا گشایش و خلاصی تو در آنست انشاء الله تعالی . او برفت و پس از اندکی درگذشت .

۶ - ابو یعقوب گوید : شبی محمد ( بن فرج ) را پیش از مرگش در برابر امام هادی علیه السلام

غد ، فدخلت إليه عائداً بعد أيام من علته وقد ثقل . فأخبرني أنّه بعث إليه بثوب فأخذه و أدرجه و وضعه تحت رأسه ، قال : فكفّن فيه . قال أحمد : قال أبو يعقوب : رأيت أبا الحسن عليه السلام مع ابن الخضيب فقال له ابن الخضيب : سر جعلت فداك فقال له : أنت المقدم فما لبث إلا أربعة أيام حتى وضع الدّهق على ساق ابن الخضيب ثمّ نعي ، قال : روي عنه حين ألحّ عليه ابن الخضيب في الدار التي يطلبها منه ، بعث إليه لأقعدن بك من الله عزّ و جلّ مقعداً لا يبقى لك باقية فأخذه الله عزّ و جلّ في تلك الأيام .

۷- محمد بن يحيى ، عن بعض أصحابنا قال : أخذت نسخة كتاب المتوكل إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام من يحيى بن هرثمة في سنة ثلاث و أربعين و مائتين و هذه نسخته :

بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإنّ أمير المؤمنين عارف بقدرك . راع لقرابتك ، موجب لحقك ، يقدر من الأمور فيك و في أهل بيتك ما أصلح الله به حالك و حالهم و ثبت به عزّك و عزّهم و أدخل اليمن و الأمن عليك و عليهم ، يبتغي بذلك رضا ربّه و أداء ما افترض عليه فيك و فيهم و قد رأى أمير المؤمنين صرف عبدالله بن محمد عما كان يتولاه من الحرب و الصلاة بمدينة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إذ كان على ما ذكرت من جهالته بحقك و إستخفافه بقدرك و عند ما

دیدم : حضرت باونگریست و او فردا بیمار شد ، چند روز که از بیماریش گذشت ، بیادتش رفتم ، سنگین شده بود ، بمن خبر داد که امام برای او پارچه می فرستاده و او آنرا پیچیده و زیر سرش گذاشته ، سپس او را در همان پارچه کفن کردند .

ابویعقوب گوید : امام هادی علیه السلام را همراه ابن خضیب دیدم ، ابن خضیب بحضرت عرض کرد : راه برو قربانت کردم ، فرمود : تو جلوتری ، چهار روز بیشتر نگذشت که چوبهای شکنجه را پهای ابن خضیب گذاردند و سپس خبر مرگش رسید .

و از او روایت شده که چون ابن خضیب در باره خانه ای که از آنحضرت مطالبه میکرد پافشاری نمود ، امام برایش پیغام داد : با درخواست از خدای عزوجل ترا بروز گاری مینشانم که اثری از تو بجانماند ، سپس خدای عزوجل هم او را در همان ایام گرفتار ساخت .

۷- یکی از اصحاب ما (شیعیان) گوید . رونوشت نامه متوکل را با امام هادی عليه السلام ، در سال ۲۴۳ از یحیی بن هرثمه گرفتم . اینست متن آن نامه :

بسم الله الرحمن الرحيم ، اما بعد ، همانا امیر المؤمنین (یعنی خودم که متوکل عباسی میباشم) قدر تو را میشناسد و خوشاوندی تو را (با پیغمبر و هم با خود) رعایت میکند و حق تو را لازم میدانند و برای اصلاح حال تو و خاندانت و عزت و خوشبختی و آسودگی تو و ایشان هر چه لازم باشد ، فراهم میکند و از این رفتار خشنودی پروردگار و انجام دادن حقیکه از تو و ایشان برا و واجب است ، طلب میکند .

قرفک به و نسبک إليه من الأمر الذي قد علم أمير المؤمنين براءتک منه و صدق نیتک في ترك محاولته و أنّک لم تؤهّل نفسك له و قد ولى أمير المؤمنين ما کان يلي من ذلك عمّ بن الفضل و أمره باکرامک و تبجیلک و الانتہاء إلى أمرک و رأيک و التقرب إلى الله و إلى أمير المؤمنين بذلك و أمير المؤمنين مشتاق إليك يجب إحداث العهد بک و النظر إليك ، فان نشطت لزيارته و المقام قبله ما رأيت شخصت و من أحببت من أهل بیتک و مواليک و حشمک علی مهلة و طمأنينة ترحل إذا شئت و تنزل إذا شئت و تسير كيف شئت و إن أحببت أن يكون يحيى بن هرثمة مولى أمير المؤمنين و من معه من الجند مشيعين لك ، يرحلون برحيلک و يسرون بسيرک و الأمر في ذلك إليك حتى توفي أمير المؤمنين فما أحد من إخوته و ولده و أهل بيته و خاصته أطف منه منزلة و لا أحد له اثره و لا هولهم أنظر و عليهم أشفق و بهم أبرّ و اليهم أسکن منه إليك إن شاء الله تعالى و السلام عليك و رحمة الله و بركاته ؛ و كتب إبراهيم بن العباس و صلى الله على محمد و آله و سلم .

﴿۱۳۳۰﴾ ۸ - الحسين بن الحسن الحسني قال : حدّثني أبو الطيب المثنى يعقوب بن ياسر قال : كان المتوكل يقول: ويحكم قدأعياني أمر ابن الرضا، أبي أن يشرب معي أو ينادمني

امير المؤمنين عقیده دارد عبدالله بن محمد راز تولیت جنک و نماز درمدينه پیغمبر صلی الله علیه و آله عزل کند ، زیرا چنانکه تذکر داده بودی ، حق شما را شناخته و ارزش را سبک گرفته و شما را بکاری متهم ساخته و نسبت داده ( یعنی دعوی خلافت ) که امیر المؤمنین بر کناری و درستی نیت شما را در عدم اراده و آمادہ نبودن ترا برای آن کار میدانند و امیر المؤمنین منصب و ماوریت عبد الله را ب محمد بن فضل داد و او را با احترام و تعظیم و شنوائی از شما داینکه با این رفتار تقرب بخدا و امیر المؤمنین جوید دستور داد .

امیر المؤمنین مشتاق دیدار و تجدید عهد با شماست . شما هم اگر دیدار و اقامت نزد او را تا هر مدتی که خواهی ، حرکت کن و هر کس را که دوستداری از خانواده و غلامان و اطرافیان همراه بیاور ، و مسافرت با مهلت و آرامش باشد ، هر زمان خواهی کوچ کن و هر زمان خواهی بار انداز و هر گونه خواهی راه بییما . و اگر دوستداری يحيی بن هرثمه پیشکار امیر المؤمنین و سر بازانیکه همراه او است ، پشت سرت بیایند و در کوچ کردن و راه پیمودن دنبال شما باشند ، با اختیار و دستور شماست ، هر گونه خواهی حرکت کنی تا نزد امیر المؤمنین برسی . که هیچیک از برادران و فرزندان و اهل بیت و ویژگیانش منزلتی پر مهر تر و حسب و شرافتی پسندیده تر از تو ندارند و امیر المؤمنین نسبت بایشان دلسوزتر و مهربانتر و خوش رفتارتر و خاطر جمع تر نیست انشاء الله تعالى و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته .

نویسنده ابراهیم بن عباس و صلی الله علی محمد و آله و سلم .

۸ - يعقوب بن ياسر گوید : متوکل باطرافیان می گفت : موضوع ابن الرضا ( امام هادی عليه السلام )



أو أجد منه فرصة في هذا ، فقالوا له : فإن لم تجد منه فهذا أخوه موسى قصاف عزافياً كل ويشرب ويتعشق ، قال : إبعثوا إليه فجيئوا به حتى نموه به على الناس و نقول ابن الرضا فكتب إليه و ا شخص مكرماً و تلقاه جميع بني هاشم و القواد و الناس على أنه إذا وافى أقطعه قطيعة و بنى له فيها و حوّل الخمارين و القيان إليه و وصله و برّه و جعل له منزلاً سرياً حتى يزوره هو فيه ، فلما وافى موسى تلقاه أبو الحسن في قنطرة و صيف و هو موضع تلتقا فيه القادمون ، فسلم عليه و وفاه حقه ، ثم قال له : إن هذا الرجل قد أحضرك ليهتكك و يضع منك فلا تقر له أنك شربت نبذاً قط ، فقال له موسى : فإذا كان دعاني لهذا فما حيلتي ؟ قال : فلا تضع من قدرك و لا تفعل فإنما أراد هتكك ، فأبى عليه فكر رعليه . فلما رأى أنه لا يجيب قال : أما إن هذا مجلس لا تجتمع أنت و هو عليه أبداً ، فأقام ثلاث سنين . يبكر كل يوم فيقال له : قد تشاغل اليوم فرح فيروح ، فيقال : قد سكر فيبكر ، فيبكر فيقال : شرب دواء ، فما زال على هذا ثلاث سنين حتى قتل الموكل و لم يجتمع معه عليه .

مرا خسته ودر مانده کرد . از میگساری و همنشینی با من سر بازمین ندومن نمیتوانم در این باره از او فرستی بدست آورم ( تا او را نزد مردم خفیف و سبک کنم و آلوده و گنهکار نشان دهم ) آنها گفتند : اگر باو راه نمیبایی ، برادرش موسی ( مبرقع ) هست . او اهل ساز و آواز است ، میخورد و میآشامد و عشقبازی میکند ، متوکل گفت ، دنبالش بفرستید او را بیاورید تا او را در نظر مردم بجای ابن الرضا جا بزیم و بگوئیم ابن الرضا همین است .

آنگاه باو نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی هاشم و سر لشکران و مردم باستقبالش رفتند با این شرط که چون پسامره وارد شود ، متوکل قطعه زمینی باو واگذارند و برای او در آنجا ساختمان کند و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستد و با او احسان و خوش رفتاری کند و دستگاہی آراسته برایش آماده کند و خودش در آنجا بیدیدار او رود .

چون موسی برسد ، حضرت ابو الحسن ( امام هادی علیه السلام ) در محل پل و صیف که جای ملاقات واردین بود ، باو برخورد ، بر او سلام کرد و حقتش را ادا نمود . سپس فرمود : این مرد ( متوکل ) ترا احضار کرده تا آبرویت را ببرد و از ارزش بکاهد ، مبدا نزد او اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده‌ئی موسی گفت : اگر مرا بآن دعوت کند چاره‌ام چیست ؟ فرمود : ارزش خودت را پائین نیاور و آن کار را مکن که او می خواهد رسوایت کند ، موسی نپذیرفت و حضرت سخنش را تکرار فرمود ، چون دید موسی اجابت نمیکند ، فرمود : این ( مجلسی که متوکل برای تو فکر کرده ) مجلسی است که هرگز تو با او گردهم نیایید ، موسی سه سال در آنجا بود ، هر روز صبح میرفت ، باو میگفتند ، متوکل امروز کار دارد ، شب بیا ، شب میآمد ، میگفتند : مست است ، صبح بیا ، صبح میآمد ، میگفتند ، دوا آشامیده ، تا سه سال

۹ - بعض اصحابنا ، عن محمد بن عليّ قال : أخبرني زيد بن عليّ بن الحسن بن زيد قال : مرضت فدخل الطبيب عليّ ليلاً فوصف لي دواء بلبل آخذه كذا و كذا يوماً فلم يمكّني ، فلم يخرج الطبيب من الباب حتّى ورد عليّ نصر بقارورة فيها ذلك الدوّاء بعينه فقال لي : أبو الحسن يقربك السّلام و يقول لك خذ هذا الدوّاء كذا و كذا يوماً فأخذته فشربته فبرئت ، قال محمد بن عليّ : قال لي زيد بن عليّ : يا أبى الطاعن ، أين الغلاة عن هذا الحديث .

### \*( باب )\*

\*( مولد ابى محمد الحسن بن على عليهم السلام )\*

ولد عليه السلام في شهر [ رمضان و في نسخة اخرى في شهر ] ربيع الآخر سنة اثنتين و ثلاثين و مائتين . و قبض عليه السلام يوم الجمعة لثمان ليال خلون من شهر ربيع الأوّل سنة ستين و مائتين و هو ابن ثمان و عشرين سنة و دفن في داره في البيت الذي دفن فيه أبوه بسرّاً من رأى و أمّه أمّ ولد يقال لها : حُدِيث [ و قيل : سوسن ] .

۱ - الحسين بن محمد الأشعري و محمد بن يحيى و غيرهما قالوا : كان أحمد بن عبيد الله بن

بدين منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند .

۹- زيد بن علی بن حسین بن زید گوید : من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای معالجه ام آمد و دوائی برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تا چند روز آن را داشته باشم ، برای من ممکن نشد ( که دوا را در آن شب تهیه کنم ) هنوز پزشک از در بیرون نرفته بود ، که نصر ( خادم امام دهم علیه السلام ) با شیشه ای که همان دوا در آن بود ، وارد شد و گفت : حضرت ابو الحسن بتوسلام می رساند و می فرماید : این دوا را در این چند روز داشته باش ، من آن را گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم .

محمد بن علی گوید : زید بن علی بمن گفت : کسیکه امام راسر زنش کند و طعنه زند ( این روایت یا امامت و فضیلت ائمه را ) نمی پذیرد ( در صورتیکه دلالت روشنی بر علم غیب امام دارد ) کجا ایند غالبان درباره ائمه که این حدیث را بشنوند ( و دلیل عقیده خود دانند که علم غیب ذاتی امامست ، در صورتیکه چنین نیست و آنها علم غیب را با الهام خدا میدانند ) .

\*( زندگانی حضرت ابی محمد حسن بن علی )\*

\*( امام یازدهم ) عليهم السلام \*

آنحضرت در ماه [ رمضان و طبق نسخه دیگر در ماه ] ربيع الآخر بسال ۲۳۲ متولد شد ، و در روز جمعه هشتم ربيع الاول سال ۲۶۰ بسن ۲۸ سالگی درگذشت و در خانه خودش که پدرش هم در آنجا دفن شده بود بخاک سپرده شد ، مادرش ام ولد و نامش حدیث [ یا سوسن ] بوده است .

۱- احمد بن عبيدالله بن خاقان که دشمنی سختی با علی و اولادش داشت ، متصدی اهلک و خراج شهر قم

خاقان علی الضیاع و الخراج بقم فجرى في مجلسه يوماً ذكر العلویة و مذاهبهم و كان شديد النصب فقال : ما رأيت و لا عرفت بسرّ من رأى رجلاً من العلویة مثل الحسن بن عليّ بن محمّد ابن الرضا في هديه و سكونه و عفافه و نبله و كرمه عند أهل بيته و بني هاشم و تقدیمهم إياه علی ذوي السنّ منهم و الخطر و كذلك القواد و الوزراء و عامّة الناس ، فانّي كنت يوماً قائماً علی رأس أبيّ و هو يوم مجلسه للناس إذ دخل عليه حجّابه فقالوا : أبو محمّد بن الرضا بالبواب ، فقال بصوت عال : ائذّنوا له ، فتعجّبت ممّا سمعت منهم أنّهم جسروا یکنّون رجلاً علی أبيّ بحضرتّه و لم یکنّ عنده إلاّ خلیفة أو وليّ عهد أو من أمر السلطان أن یکنّی .

فدخل رجل أسمر ، حسن القامة ، جمیل الوجه ، جید البدن حدث السنّ له جلاله و هيبه فلما نظر إليه أبيّ قام یمشي إليه خطّاً و لا أعلمه فعل هذا بأحد من بني هاشم و القواد ، فلما دنا منه عانقه و قبّل وجهه و صدره و أخذ بيده و أجلسه علی مصلاه الذي كان علیه و جلس إلى جنبه مقبلاً علیه بوجهه و جعل یكلّمه و یفديه بنفسه و أنا متعجّب ممّا أرى منه إذ دخل [علیه] الحاجب فقال : الموفّق قد جاء و كان الموفّق إذا دخل علی أبيّ ، تقدّم حجّابه و خاصّة قواده فقاموا بین مجلس أبيّ و بین باب الدارسماطین إلى أن یدخل و یخرج فلم یزل أبيّ مقبلاً علی أبيّ محمّد یحدثه حتّى نظر إلى غلمان الخاصّة فقال حیئنذ إذا شئت جعلني الله فداك ، ثمّ قال

بود . روزی در مجلس از علویان و مذاهبشان سخن میان آمد ، او گفت : من درسامره مردی از اولاد علی را از لحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجات و بزرگواری در خانوادۀ خودش و بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد ، ابن الرضا ندیدم و نشناختم که خاندان خودش و بنی هاشم و سرلشکران و وزیران و همه مردم او را بر سالخوردگان و اشراف مقدم بدانند . زیرا من روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم مینشست ، ناگاه دربانانش در آمدند و گفتند : ابو محمد ، ابن الرضا دم در است ، پدرم با آواز بلند گفت : اجازه اش دهید . من تعجب کردم از اینکه در محضر پدرم مردی را بکنیه معرفی کردند ، در صورتیکه جز خلیفه و ولیعهد و نماینده سلطان نزد او بکنیه معرفی نمیشد .

سپس مردی گندمگون ، خوش اندام ، نیکو رخسار ، خوش پیکر ، تازه جوان با جلالت و هیبت وارد شد ، چون نگاه پدرم باو افتاد ، برخاست و چند قدم استقبالش کرد ، با آنکه گمان ندارم چنین کاری را نسبت به بیچ بنی هاشمی و سرلشکری بکند ، چون نزدیکش رسید با او معانقه کرد و صورت و سینه اش بوسید و دستش را گرفت و روی مسندیکه خودش نشسته بود ، او را نشانید ، و پهلوی او نشست و متوجه او شد و با او بسخن پرداخت و خود را قربان او میکرد ، من از آنچه از پدرم میدیدم در شگفت بودم که دربان آمد و گفت موفّق ( برادر و سرلشکر خلیفه عباسی ) آمده است - و هرگاه موفّق نزد پدرم میآمد ، دربانان و افسران مخصوصش جلو میرفتند و از درخانه تا مسند پدرم بصف میایستادند تا او بیاید و برود . پدرم رو بآبی محمد

لحجّابه : خذوا به خلف السماطين حتّى لا يراه هذا - يعنى الموفق - فقام و قام أبى و عاتقه و مضى .

فقلت لحجّاب أبى و غلمانه و يلکم من هذا الذی کنّیتموه علی أبى و فعل به أبى هذا الفعل ، فقالوا : هذا علویّ يقال له الحسن بن علیّ يعرف بابن الرضا فازدّت تعجباً و لم أزل يومی ذلك قلقاً متفکراً فی أمره و أمر أبى و ما رأیت فیہ حتّى کان اللیل و كانت عادته أن یصلی العتمة ثمّ یجلس فینظر فیما یحتاج إلیه من المؤامرات و ما یرفعه إلی السلطان ، فلمّا صلّی و جلس ، جئت فجلست بین یدیه و لیس عنده أحد ، فقال لی : یا أحمدک حاجة ؟ قلت : نعم یا أبه فإنّ أذنت لی سألتک عنها ؟ فقال : قد أذنت لک یا بنی فقل ما أحببت ، قلت : یا أبه من الرّجل الذی رأیتک بالغداة فعلت به ما فعلت من الاجلال و الکرامة و التّبجیل و فدیته بنفسک و أبویک ؟ فقال : یا بنی ذاک إمام الرّافضة ، ذاک الحسن بن علیّ المعروف بابن الرضا ، فسکت ساعة ، ثمّ قال : یا بنی لو زالت الإمامة عن خلفاء بنی العباس ما استحقّها أحد من بنی هاشم غیر هذا و إنّ هذا لیستحقّها فی فضله و عفافه و هدیه و صیانته و زهده و عبادته و جمیل أخلاقه و صلاحه و لو رأیت أباه رأیت رجلاً ، جزلاً ، نبیلاً ، فاضلاً ، فازدّت قلقاً و تفکراً و غیظاً علی أبى و

داشت و با او سخن میگفت تا نکاهش بفلامان مخصوص موفق افتاد ، آنکاه گفت : خدا مرا قربانت کند ، اکنون هر گاه بخواهد ( میتوانید تشریف ببرید ) و بدر باناش گفت : او را از پشت صف ببرید تا آن مرد - یعنی موفق - او را نبیند . او برخاست و پدرم هم برخاست و با او معانقه کرد و برفت .

من بدر بان و غلامان پدرم گفتم : وای بر شما ! این چه شخصی بود که او را با کنیه پدرم معرفی کردید و پدرم با او چنین رفتار کرد ؟ گفتند : او از اولاد علی است و او را حسن بن علی مینامند و به ابن الرضا معرفی میشود ، شکتم افزون گشت و در تمام آن روز پریشان و نا آرام بودم و در باره او و آنچه از رفتار پدرم نسبت با او دیده بودم میاندیشیدم تا شب شد ، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را میگزارد ، سپس برای مشورتهای مورد نیاز و آنچه باید بر عرض سلطان برسد مجلس میکرد . چون نمازش را گزارد و جلوس کرد ، آمدم و در برابرش نشستم ، در حالیکه دیگری نزد او نبود .

بمن گفت : احمد ! کاری داری ؟ گفتم آری ، پدر ! اگر اجازه دهی سؤال کنم ، گفت : پسر جان اجازه دادم ، هر چه خواهی بگو . گفتم ، ای پدر ! مردیکه امروز صبح دیدم نسبت با او احترام و بزرگداشت و تعظیم نمودی و خود و پدر و مادرت را قربانش کردی که بود ؟ گفت ، پسر جان ! او امام رافضیان است ، او حسن بن علی است که بابن الرضا معروفست ، آنکاه ساعتی سکوت کرد و سپس گفت : پسر جان ! اگر امامت از خلفاء بنی عباس جدا شود ، هیچکس از بنی هاشم جز اوسزوار آن نیست و او برای فضیلت و پاکدامنی و رفتار و خویشنداری و پرهیزگاری و عبادت و اخلاق شریف و شایستگی سزاوار خلافت میباشد اگر پدرش را میدیدی ، مردی بود و روشنفکر ، نجیب ، بافضیلت ، با آنچه از پدرم شنیدم ، ناراحتی و اندیشه

ما سمعت منه و استزدته في فعله و قوله فيه ما قال ، فلم يكن لي همّة بعد ذلك إلا السؤال عن خبره و البحث عن أمره ، فما سألت أحداً من بني هاشم و القواد و الكتّاب و القضاة و الفقهاء و سائر الناس إلا وجدته عنده في غاية الإجلال و الإعظام و المحلّ الرّقيع و القول الجميل و التقدير له على جميع أهل بيته و مشايخه فعظم قدره عندي إذ لم أر له ولياً و لا عدواً إلا و هو يحسن القول فيه و الثناء عليه .

فقال له بعض من حضر مجلسه من الأشعريّين : يا أبا بكر فما خبر أخيه جعفر ؟ فقال : و من جعفر فتسأل عن خبره ؟ أو يقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شرّيب للخمور أقلّ من رأيته من الرّجال و أهتكمم لنفسه ، خفيف قليل في نفسه ، و لقد ورد على السلطان و أصحابه في وقت وفات الحسن بن عليّ ما تعجّبت منه و ماظننت أنّه يكون و ذلك أنّه لما اعتلّ بعث إلى أبي أن ابن الرضا قد اعتلّ فركب من ساعته فبادر إلى دار الخلافة ثمّ رجع مستعجلاً و معه خمسة من خدم أمير المؤمنين كلّهم من ثقافته و خاصّته ، فيهم تحرير فأمّهم بلزوم دار الحسن و تعرّف خبره و حاله و بعث إلى نفر من المتطبّبين فأمّهم بالاختلاف إليه و تعاوده صباحاً و مساءً ، فلمّا كان بعد ذلك بيومين أو ثلاثة أخبر أنّه قد ضعف ، فأمّ المتطبّبين بلزوم

و خشم براو افزون گشت و کردار او گفتار او رانست بوی زیاده از حد دانستم . پس از آن اندیشه‌ای جز پرسش از حال او و جستجوی درباره او نداشتم . از هر يك از بنی هاشم و سران و نویسندگان و قضات و فقها و مردم دیگر که میپرسیدم ، او را در نهایت احترام و بزرگواری و مقام بلند و سخن نیک و تقدّم بر تمام فامیل و بزرگترانش معرفی میکردند . سپس مقام و ارزش او در نظر من بزرگ شد ، زیرا هیچ دشمن و دوست او را ندیدم ، جز آنکه از او به نیکی یاد میکرد و مدحش مینمود .

یکی از حضار مجلس که اشعری مذهب بود گفت : ای ابا بکر از برادرش جعفر چه خبر داری ؟ گفت : جعفر کیست که حالش را پرسی و او را همدوش حسن ( بن علی ، ابن الرضا ) سازی : او متجاهر بفسق و آلوده و بی آبرو و دائم الخمر و پست ترین مردی که دیده‌ام [ دیده‌ام ] میباشد و پرده در خود و بی وزن و سفیه است .

در زمان وفات حسن بن علی سرگذشتی از سلطان و اصحابش پیش آمد که من تعجب کردم و گمان نمی‌کردم چنان شود و آن سرگذشت این بود که : چون ابن الرضا بیمار شد ، پدیرم خبر دادند که او بیمار است . پدیرم فوری سوار شد و بدار الخلافه رفت و زود برگشت و پنج تن از خدمتگزاران امیر المؤمنین ( معتمد عباسی ) که همگی از ثقات و خواص بودند و تحریر ( خادم مخصوص خلیفه ) هم در میان آنها بود ، همراهش بودند . پدیرم بآنها دستور داد که در خانه حسن بن علی باشند و از حالش خبر گیرند و بچندتن از پزشکان هم پیغام داد که شبانه روز در منزلش باشند و بقاضی القضاة پیغام داد که نزد او بیاید و باو دستور داد که

داره و بعث إلى قاضي القضاة فأحضره مجلسه و أمره أن يختار من أصحابه عشرة ممن يوثق به في دينه و أمانته و ورعه، فأحضرهم فبعث بهم إلى دارالحسن و أمرهم بلزومه ليلاً و نهاراً . فلم يزلوا هناك حتى توفي عليه السلام فصارت سرّ من رأى ضجّة واحدة و بعث السلطان إلى داره من فتشها و فتش حجرها و ختم على جميع مافيها و طلبوا أثر ولده و جاؤوا بنساء يعرفن الحمل ، فدخلن إلى جواريه ينظرن إليهن فذكر بعضهن أن هناك جارية بها حمل فجعلت في حجرة و وّكل بها تحرير الخادم و أصحابه و نسوة معهم ، ثم أخذوا بعد ذلك في تهيئته و عطّلت الأسواق و ركبت بنو هاشم و القواد و أبي و سائر الناس إلى جنازته ، فكانت سرّ من رأى يومئذ شبيهاً بالقيامة .

فلما فرغوا من تهيئته بعث السلطان إلى أبي عيسى بن املئوكل فأمره بالصلاة عليه ، فلما وضعت الجنازة للصلاة عليه دنا أبو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرضه على بني هاشم من العلوية و العباسية و القواد و الكتاب و القضاة و المعدّين و قال : هذا الحسن بن علي بن محمد بن الرضامات حتف أنفه على فراشه حضره من حضره من خدم أميرالمؤمنين و ثقاته فلان و فلان و من القضاة فلان و فلان و من المتطبّين فلان و فلان ، ثم غطّي وجهه و أمر بحمله فحمل من

ده تن اذ اصحابها بشرا که نسبت بدین وامانت و پرهیز گاری آنها اطمینان دارد احضار کند و بمنزل آنحضرت فرستد تا شبانه روز در آنجا باشند .

همه این اشخاص آنجا بودند تا آنحضرت وفات کرد ، و شهر سامره یکپارچه ناله شد ، سلطان مأموری بخانه حضرت فرستاد که اتاقها را بازرسی کرد و هر چه در آنجا بود ، مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او بود ، و زنانیکه آبستنی را تشخیص میدادند آوردند و کنیزان آنحضرت را بازرسی کردند ، یکی از آنها گفت : در اینجا کنیزی است که آبستن است ، او را در اتاقی نگه داشتند و تحریر خادم و اصحابش را با چند زن براو گماشتند ، سپس آماده تجهیز آنحضرت شدند و بازارها را بستند و بنی هاشم و سر لشکران و پدرم و مردم دیگر دنبال جنازه اش بودند ، در آنروز سامره مانند روز قیامت شده بود .

چون از تجهیزش فارغ شدند ، سلطان دنبال ( برادر خود ) ابو عیسی بن متوکل فرستاد و دستور داد بر جنازه نماز بخواند ، چون جنازه آماده نماز شد ، ابو عیسی پیش آمد و پرده از روی حضرت برداشت و او را بلویان و عباسیان بنی هاشم و سر لشکران و نویسندگان و قضات و معدلان ( کسانی که بعدالت حکم میکنند ) نشان داد و گفت : این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که باجل خود و در بستر خود مرده است و جمعی از خدمتگزاران امیرالمؤمنین و مردم ثقه مانند فلان و فلان و از قضات هم فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان بر بالینش حاضر بوده اند ( ولی بقول مرحوم مجلسی اینکارها بیشتر دلالت دارد که همان سلطان امام را کشته و مسموم ساخته است ) آنگاه رویش را پوشید و دستور داد جنازه را بردارند ، جنازه از وسط منزل برداشته شد

وسط داره و دفن في البيت الذي دفن فيه أبوه .

فلما دفن أخذ السلطان والناس في طلب ولده و كثر التفتيش في المنازل والدور و توقّفوا عن قسمة ميراثه و لم يزل الذين و كّلوا بحفظ الجارية التي توهّم عليها الحمل لازمين حتّى تبين بطلان الحمل فلما بطل الحمل عنهنّ قسّم ميراثه بين أمّه و أخيه جعفر و ادّعت أمّه وصيته و ثبت ذلك عند القاضي ، و السلطان على ذلك يطلب أثر ولده .

فجاء جعفر بعد ذلك إلى أبي فقال : اجعل لي مرتبة أخي و أوصل إليك في كلّ سنة عشرين ألف دينار ، فزبره أبي و أسمعه و قال له : يا أحمق السلطان جرّد سيفه في الذين زعموا أنّ أباك و أخاك أئمة ليردّهم عن ذلك ، فلم يتهيباً له ذلك ، فإن كنت عند شيعة أبيك أو أخيك إماماً فلا حاجة بك إلى السلطان [ أن ] يرتّبك مراتبهما ولا غير السلطان و إن لم تكن عندهم بهذه المنزلة لم تنلها بنا ، و استقلّه أبي عند ذلك و استضعفه و أمر أن يحجب عنه ، فلم يأذن له في الدخول عليه حتّى مات أبي و خرجنا و هو على تلك الحال و السلطان يطلب أثر ولد الحسن بن عليّ .

و در خانه ای که پدرش دفن شده بود ، بخاک سپرده شد .

چون دفنش کردند ، سلطان و مردم بجستجوی فرزندش برخاستند و در منزلها و خانهها تفتیش بسیار کردند و از تقسیم میراثش دست نگه داشتند ، و کسانی که پیاسداری کنیزی که احتمال آبتن بودنش را میدادند گماشته بودند ، همواره آنجا بودند ، تا معلوم شد آبتن نبوده ، آنگاه میراثش را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش ادعای وصیت او را داشت و نزد قاضی هم ثابت شد و سلطان بازم در جستجوی فرزند آنحضرت بود ( زیرا خبر فرزند داشتن آنحضرت که از امام صادق علیه السلام باو رسیده بود نزدش قطعی و مسلم بود ) .

سپس جعفر نزد پدر آمد و گفت : مقام و منصب برادرم را بمن بده ، من سالی ۲۰ هزار دینار برایت میفرستم . پدر باوتندی کرد و بد گفت و باو گفت : ای احمق ! سلطان بروی کسانی که با ما امت پدر و برادرت معتقدند شمشیر کشید تا آنها را از آن عقیده برگرداند و نتوانست اینکار را عملی کند ( زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت با آنها معتقد بودند ) پس اگر شیعیان پدر و برادرت ترا امام میدانند ، نیازی بسطان و غیر سلطان نداری که منصب آنها را بتو دهند ، و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری ، بوسیله ما بدان نخواهی رسید و چون جعفر چنین سخنی گفت ، پدر او را پست و سست عقل دانست و بیرونش کرد و تازنده بود ، اجازه نداد نزدش آید ، ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان باز هم در جستجوی خبر فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود . شرح - مجلسی علیه الرحمه از اکمال الدین صدوق روایتی نقل میکند که ابوالادیان خادم و نامه رسان امام حسن عسکری علیه السلام با مر آنحضرت بمذائن رفت و روزیکه با سامره برگشت امام وفات کرده بود

۲ - علی بن محمد ، عن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر قال : کتب أبو محمد عليه السلام إلى أبي القاسم إسحاق بن جعفر الزبيری قبل موت المعتز بنحو عشرين يوماً : أُلزم بيتك حتى يحدث الحادث ، فلما قتل بريجة كتب إليه قدحدث الحادث فما تأمرني ؟ فكتب : ليس هذا الحادث [ هو ] الحادث الآخر فكان من أمر المعتز ما كان .  
و عنه قال : کتب إلى رجل آخر يقتل عبدالله ابن محمد بن داود قبل قتله بعشرة أيام ، فلما كان في اليوم العاشر قتل .

۳ - علی بن محمد [ عن محمد ] بن ابراهیم المعروف بابن الكردي ، عن محمد بن علي بن ابراهیم بن موسی بن جعفر قال : ضاق بنا الأمر فقال لي أبي : إرض بنا حتى نصير إلى هذا الرجل يعني أبا محمد فإنه قد وصف عنه سماحة : فقلت : تعرفه ؟ فقال : ما أعرفه ولا رأيته قط قال : فقصدناه فقال لي [ أبي ] و هو في طريقه : ما أحوجنا إلى أن يأمر لنا بخمسمائة درهم مائتا درهم للكسوة و مائتا درهم للدين و مائة للنفقة ، فقلت في نفسي : ليته أمر لي بثلاثمائة درهم مائة أشترى بها حماراً و مائة للنفقة و مائة للكسوة وأخرج إلى الجبل ، قال : فلما وافينا الباب خرج إلينا غلامه فقال : يدخل علي بن ابراهیم و محمد ابنه ، فلما دخلنا عليه و سلمنا قال لأبي :

ابوالاديان جعفر را دید که آماده نماز خواندن بر امام شد ، ناگاه کودکی را دید پیش آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود : عمو ! عقب بایست که من بنماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم ... مرآت ج ۱ ص ۴۲۲ .  
۲ - محمد بن اسماعیل گوید : حضرت ابو محمد ( امام یازدهم ) علیه السلام قریب ۲۰ روز پیش از مرگ المعتز باسحاق بن جعفر زیبری نوشت : در خانه ات بنشین تا حادثه ای پیش آید ، چون بر ریجه کشته شد ، اسحاق بحضرت نوشت : حادثه پیش آمد اکنون چه دستور میفرمائی ؟ حضرت نوشت : این پیش آمد ( که تو گمان کرده ای ) نیست ، پیش آمد دیگری هست ، سپس کار المعتز بدانجا رسید که رسید .  
و نیز همین راوی گوید : بمرد دیگری نوشت : عبدالله بن محمد بن داود کشته میشود - و این نوشته ده روز پیش از کشته شدنش بود - چون روز دهم رسید او کشته شد .

۳ - محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید : کار ما سخت و دشوار گردید ، پدرم بمن گفت : با من بیا نزد اینمرد یعنی ابو محمد ( امام عسکری علیه السلام ) برویم ، زیرا از او جوانمردی شنیده میشود ، گفتم : او را میشناسی ؟ گفت : نمیشناسم و هرگز او را ندیده ام ، سپس آهنگ او کردیم ، پدرم درین راه بمن میگفت : چقدر احتیاج به ۵۰۰ درهم داریم . اگر بما بدهد ۲۰۰ درهمش را برای پوشاک و ۲۰۰ درهمش را برای بدهی و ۱۰۰ درهمش را برای مخارج صرف میکنیم ، منهم با خود گفتم : کاش بمن هم ۳۰۰ درهم بدهد که با ۱۰۰ درهمش الاغی بخرم و ۱۰۰ درهمش برای خرجی و ۱۰۰ دیگرش برای پوشاک باشد تا بکوهستان ( همدان و اطرافش ) بروم .



یا علی! ما خلّفک عنّا إلى هذا الوقت؟ فقال: یا سیّدی استحییت أن ألقاک علی هذه الحال، فلمّا خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول أبی صرّة فقال: هذه خمسمائة درهم مائتان للكسوة و مائتان للدين و مائة للنفقة و أعطاني صرّة فقال: هذه ثلاثمائة درهم اجعل مائة في ثمن حمار و مائة للكسوة و مائة للنفقة و لا تخرج إلى الجبل و صر إلى سورا فصار إلى سورا و تزوج بامرأة، فدخله اليوم ألف دينار و مع هذا يقول بالوقف، فقال محمد بن ابراهيم: فقلت له: و يحك أترید أمراً أبین من هذا؟ قال: فقال: هذا أمرٌ قد جرینا علیه.

﴿۱۳۲۵﴾ ۴ - علی بن محمد، عن أبی علی: محمد بن علی بن ابراهيم قال: حدّثنی أحمد بن الحارث القزوينی قال: کنت مع أبی بسرّ من رأى و کان أبی يتعاطي البيطرة في مربوط أبی محمد قال: و کان عند المستعین بغل لم یر مثله حسناً و کبراً و کان يمنع ظهره و اللجام و السرج، و قد کان جمع علیه الرضاة، فلم یمکن لهم حيلة في ركوبه، قال: فقال له بعض ندمائیه: یا أمير المؤمنين ألا تبعث إلى الحسن بن الرضا حتّى یجیء فإمّا أن یرکبه و إمّا أن یقتله فتستريح منه، قال: فبعث إلى أبی محمد و مضى معه أبی فقال أبی: لمّا دخل أبو محمد الدار کنت

چون بدرخانه رسیدیم ، غلامش آمد و گفت : علی بن ابراهيم با پسرش محمد درآیند ، چون وارد شدیم و سلام کردیم ، پیدم فرمود : ای علی ! چرا تا کنون نزد ما نیامدی ؟ پدم گفت : آقای من ! خجالت میکشیدم با این وضع بملاقات شما آیم ، چون از نزدش بیرون رفتیم ، غلامش آمد و پیدم کیسه پولی داد و گفت : این ۵۰۰ درهم است که ۲۰۰ آن برای پوشاک و ۲۰۰ آن برای بدهی و ۱۰۰ آن برای خرجیت باشد . و کیسه ئی بمن داد و گفت ، این ۳۰۰ درهم است ، ۱۰۰ درهمش برای خرید الاغ و ۱۰۰ درهمش برای پوشاک و ۱۰۰ درهمش برای مخارجت باشد . و بکوهستان نرو ، بلکه به سورا برو . او به سورا رفت و بازنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد ، با وجود این واقفی مذهب است ( یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است ) محمد بن ابراهيم گوید : باو گفتم : وای بر تو ! مگر دلیلی روشن تر از این میخواهی ؟ !! ( که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و بمقدار احتیاجت بتو کمک کند ) او گفت : این امریست که بدان عادت کرده ایم ( یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست ) ،

۴ - احمد بن حارث قزوينی گوید : من با پدم درسامره بودم ، پدم دامپزشک اصطلب امام حسن عسکری عليه السلام بود . مستعین بالله ( خلیفه عباسی ) استری داشت که در زیبایی و بزرگی مانند نداشت ، ولی از سواری دادن و لجام و زین گرفتن سرپیچی میکرد ، رام کنندگان ستور بر سرش ریخته بودند و چاره ئی برای سواری او نیافته بودند ، یکی از همدان خلیفه گفت : یا امیر المؤمنین ! چرا دنیال حسن بن رضا نمیفرستی تا بیاید ، یا این استر را سوار شود و یا او را بکشد ناراحت شوی .

خلیفه نزد ابو محمد ( امام عسکری عليه السلام ) فرستاد ، پدم نیز همراه او بود ، پدم گوید : چون

معه فنظر أبو محمد إلى البغل واقفاً في صحن الدار فعدل إليه فوضع بيده على كفله ، قال : فنظرت إلى البغل و قد عرق حتى سال العرق منه ، ثم صار إلى المستعين ، فسلم عليه فرحب به وقرّب فقال : يا أبا محمد ألجم هذا البغل ، فقال أبو محمد لأبي : ألجمه يا غلام ، فقال المستعين : ألجمه أنت ، فوضع طيلسانه ثم قام فألجمه ثم رجع إلى مجلسه و قعد ، فقال له : يا أبا محمد أسرجه ، فقال لأبي : يا غلام أسرجه ، فقال : أسرجه أنت فقام ثانياً فأسرجه و رجع فقال له : ترى أن تركبه ؟ فقال : نعم ، فركبه من غير أن يمتنع عليه ثم ركضه في الدار ، ثم حمله على الهملجة فمشي أحسن مشى يكون ، ثم رجع و نزل فقال له المستعين : يا أبا محمد كيف رأيتَه قال : يا أمير المؤمنين ما رأيت مثله حسناً و فراحة و ما يصلح أن يكون مثله إلا لأمر المؤمنين قال : فقال : يا أبا محمد فإن أمير المؤمنين قد حملك عليه ، فقال أبو محمد لأبي : يا غلام خذه فأخذه أبي فقاده .

۵ - عليّ ، عن أبي أحمد بن راشد ، عن أبي هاشم الجعفري قال : شكوت إلى أبي محمد عليه السلام الحاجة ، فحكّ بسوطه الأرض ، قال : وأحسبه غطاءً بمنديل و أخرج خمسمائة دينار ، فقال : يا أبا هاشم ! خذ و أعدرنا .

حضرت وارد خانه شد ، من با او بودم ، نگاهى باستر کرد که در صحن منزل ایستاده بود ، بجانب او رفت و دست بر کپش گذاشت ، استر را دیدم که عرق از او سرازیر است ، سپس نزد مستعین رفت و سلام کرد مستعین او را خوش آمد گفت و نزدیک خود نشانید ، و گفت : ای ابا محمد ! این استر را لجام گذار . حضرت بیدرم گفت : غلام لجامش گذارد ، مستعین گفت : خود شما لجامش گذارید ، حضرت رولباسیش را کنار گذاشت و برخاست و او را لجام کرد و بجای خود بازگشت و بنشست ، مستعین گفت : ای ابا محمد ! او را زین گذار ، حضرت بیدرم فرمود : غلام ؟ او را زین گذار ، باز خلیفه گفت : خود شما زین گذارید امام دوباره برخاست و او را زین گذاشت و برگشت . مستعین گفت : میل دارید سوارش شوید ؟ فرمود : آری براو سوار شد ، بدون اینکه سرکشی کند و در میان منزل او را براند ، راندنی تند و آرام و بهترین راندنی که ممکن است ، سپس برگشت و فرود آمد .

مستعین گفت : ای ابا محمد ! آنرا چگونه دیدی ؟ فرمود : ای امیر المؤمنین ! در زیبایی و مهارت رفتار مانندش ندیده ام . و چنین استری جز امیر المؤمنین را شایسته نیست . خلیفه گفت : ای ابا محمد ! امیر المؤمنین هم شما را بر آن نشانید ( و شما بخشید ) حضرت بیدرم فرمود : غلام آنرا بگیر ، بیدرم آنرا گرفت و افسار کشید .

۵ - ابو هاشم جعفری گوید : از نیامندی خود با امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم ، حضرت یا تازیانه اش بزمین کشید و بگمانم با دستمالی بود که روی آنرا پوشید و ۵۰۰ اشرفی بیرون آورد و فرمود

۶ - علي بن محمد ، عن أبي عبدالله بن صالح ، عن أبيه ، عن أبي علي المطهر أنه كتب إليه سنة القادسية يعلمه إنصراف الناس و أنه يخاف العطش ، فكتب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** إمضوا فلا خوف عليكم إن شاء الله ، فمضوا سالمين ، و الحمد لله رب العالمين .

۷ - علي بن محمد ، عن علي بن الحسن بن الفضل اليماني قال : نزل بالجعفري من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فكتب إلى أبي محمد يشكو ذلك ، فكتب إليه تكفون ذلك إن شاء الله تعالى فخرج إليهم في نفر يسير و القوم يزيدون على عشرين ألفاً و هو في أقلّ من ألف فاستباحهم .

۸ - علي بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل العلوي قال : حبس أبو محمد عند علي بن نارمش و هو أنصب الناس و أشدهم على آل أبي طالب و قيل له : اعمل به و اعمل فما أقام عنده إلا يوماً حتى وضع خديّه له ، و كان لا يرفع بصره إليه إجلالاً و إعظاماً فخرج من عنده و هو أحسن الناس بصيرة و أحسنهم فيه قولاً .

﴿ ۱۳۳۰ ﴾ ۹ - علي بن محمد و محمد بن أبي عبدالله ، عن إسحاق بن محمد النخعي قال : حدّثني سفیان بن محمد الضبعي قال : كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الوليعة ، و هو قول الله تعالى : « و لم

ای اباهاشم ! بکبر و مارا معذوردار ( که کم است یا از اینکه دیر بتورسیدیم تا خودت سؤال کردی ) .

۶ - ابی علی مطهر در سال قادیسیه بآنحضرت نوشت که مردم از رفتن بمکه منصرف میشوند ، و او هم از تشنگی ترس دارد . حضرت نوشت ؟ « بروید ، بیمی بر شما نیست ان شاء الله » سپس آنها بسلامت برفتند و الحمد لله رب العالمین .

توضیح - قادیسیه قریه ایست نزدیک کوفه و سال قادیسیه ، سالی است که مردمیکه عازم حج بودند ، از ترس تشنگی از آنجا برگشتند و بمکه نرفتند جز مطهر و یاران او .

۷ - جماعتی برجعفری که شخصی است از اولاد جعفر ( طیار یا جعفر بن متوکل ) حمله کردند و اوتاب مقاومت آنها را نداشت ، شکایت خود را بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت . حضرت در جواب نوشت : از اینجهت بی نیاز میشوید ان شاء الله تعالی ، او با جماعتی اندک بر آنها حمله برد ، با آنکه آنها بیش از ۲۰ هزار و او با کمتر از هزار نفر ایشانرا ریشه کن ساخت .

۸ - امام حسن عسکری علیه السلام را نزد علی بن نارمش که دشمنترین مردم با اولاد ابیطالب بود زندان کردند ، و باو گفتند ، براو هر چه خواهی سخت گیر و سخت گیر . حضرت بیش از یکروز ، نزد اونبود که احترام و بزرگداشت آنحضرت در نظر او بجائی رسید که در برابر او چهره بر خاک میکذاشت و دیده از زمین برنمیداشت ، حضرت از نزد او خارج شد ، در حالیکه بصیرت او بآنحضرت از همه بیشتر و ستایش او راز همه نیکوتر بود .

۹ - سفیان بن محمد ضبعی گوید : بامام حسن عسکری **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نامه نوشتم و از آنحضرت راجع به ولیعجه پرسیدم ، که در قول خدایتعالی است : « جز خدا و پیغمبر و مؤمنین و ولیعجهئی نگرفتند . ۱۵ سوره ۹ - ۴ .

یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة ، قلت فی نفسی - لای فی الکتاب - من تری المؤمنین ههنا ؟ فرجع الجواب الولیجة الذی یقام دون ولیّ الأمر و حدّثک نفسک عن المؤمنین من هم فی هذا الموضع ؟ فهم الأئمّة الذین یؤمنون علی الله فیجیز أمانهم .

۱۰ - إسحاق قال : حدّثنی أبو هاشم الجعفری قال : شکوت إلی أبي محمد ضیق الحبس و کتل القید فکتب إلیّ أنت تصلّی الیوم الظهر فی منزلك فأخرجت فی وقت الظهر فصلّیت فی منزلی كما قال علیه السلام و کنت مضیقاً فأردت أن أطلب منه دنانیر فی الکتاب فاستحییت ، فلمّا صرت إلی منزلی وجهه إلیّ بمائة دینار و کتب إلیّ إذا كانت لك حاجة فلا تستحی و لا تحتشم و اطلبها فإنک تری ما تحبّ إن شاء الله .

۱۱ - إسحاق ، عن أحمد بن محمد بن الأقرع قال : حدّثنی أبو حمزة نصیر الخادم قال : سمعت أبا محمد غیر مرّة یکلم غلمانہ بلغاتہم : ترک و روم و صقالبة ، فتعجبت من ذلك و قلت : هذا ولد بالمدينة و لم یظهر لأحد حتّی مضی أبو الحسن علیه السلام و لارآه أحد فکیف هذا ؟ احدثت نفسی بذلك ، فأقبل علیّ فقال : إن الله تبارک و تعالی بین حجّته من سائر خلقه بکلّ شیء و یعطیه اللغات و معرفة الأنساب و الآجال و الحوادث و لو لا ذلك لم یکن بین الحجّة و

و بدون آنکه در نامه بنویسم ، پیش خود فکر میکردم که آیا مقصود از مؤمنین در این آیه کیانند ؟ جواب آمد که : ولیجه کسی است غیر از امام بحق که بجای او منصوب میشود و در خاطرت گذشت که آیا مؤمنین در این آیه کیانند ؟ ایشان ائمه برحق هستند که از خدا برای مردم امان میگیرند و خدا هم امان آنها را اجازه میکند ( چنانچه ایشان بهشت را با شرایطی برای مردمی ضمانت کرده اند ، خدا بئعالی هم ضمانت ایشانرا امضا میفرماید ) .

۱۰ - ابو هاشم جعفری گوید : از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر بامام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم ، بمن نوشت : « تو امروز ، نماز ظهر را در منزلت میگزاری ، هنگام ظهر بود که بیرون آمدم و چنانکه فرموده بود ، نماز را در منزلم گزاردم ، و نیز در تنگی زندگی زندگی بودم و میخواستم در نامه از آنحضرت تقاضای پول کنم ، خجالت کشیدم ، چون بمنزل رسیدم ، صد دینار برایم فرستاد و در نامه نوشته بود : هر گاه احتیاج داشتی شرم مدار و پروا مکن ، بخواه که طبق میلت خواهی دید انشاء الله .

۱۱ - نصیر خادم گوید : بارها میشنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان ترک و رومی و صقالبی خود بلغت خودشان سخن میگفت . من تعجب کردم و با خود میگفتم : این که در مدینه متولد شد و تا ( پدرش ) ابو الحسن علیه السلام وفات کرد ، پیش کسی نرفت و کسی او را ندید ( که درس بخواند یا با اهل این لغات مکالمه کند ) من این موضوع را پیش خود فکر میکردم که حضرت بمن متوجه شد و فرمود همانا خدای تبارک و تعالی حجت خود را با سایر مردم در همه چیز امتیاز بخشیده و معرفت و لغات و انساب و مرگها و پیش آمدها

المحجوج فرق .

۱۲ - إسحاق ، عن الأقرع قال كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الإمام هل يحتلم ؟ و قلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب : الاحتلام شيطنة و قد أعاذ الله تبارك وتعالى أوليائه من ذلك ، فورد الجواب حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظة لا يغير النوم منهم شيئاً و قد أعاذ الله أوليائه من لمة الشيطان كما حدّثك نفسك .

۱۳ - إسحاق قال ؛ حدّثني الحسن بن ظريف قال : اختلج في صدري مسألان أردت الكتاب فيهما إلى أبي محمد عليه السلام فكتبت أسأله عن القائم عليه السلام إذا قام بما يقضي و أين مجلسه الذي يقضي فيه بين الناس ؟ و أردت أن أسأله عن شيء لحمى الربع فأغفلت خبر الحمى فجاء الجواب سألت عن القائم فإذا قام قضى بين الناس بعلمه كقضاء داود عليه السلام لا يسأل البيّنة و كنت أردت أن تسأل لحمى الربع فأنسيته ، فاكتب في ورقة و علّقه على المحموم فإنه يبرأ بإذن الله إن شاء الله : « يا نار كوني برداً و سلاماً على إبراهيم » فعلقنا عليه ما ذكر أبو محمد عليه السلام فأفاق .

﴿ ۱۳۳۵ ﴾ ۱۴ - إسحاق قال : حدّثني إسماعيل بن محمد بن علي بن إسماعيل بن علي بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب قال : قعدت لأبي محمد عليه السلام على ظهر الطريق فلما مرّ بي شكوت

را باو عطا فرموده واگر چنین نبود ، میان حجت و محجوج ( امام و مأوم ) فرق نبود .

۱۲ - اقرع گوید ، بحضورت ابی محمد نوشتم : آیا امام محتمل میشود ؟ و بعد از آنکه نامه از دستم خارج شد ، با خود گفتم : احتلام امریست شیطانی و خدای تبارک و تعالی دوستانش را از آن برکنار داشته است ، سپس جواب آمد : حال ائمه در خواب مانند بیداری است ، خواب حال آنها را دگرگون نکند ، و خدا اولیاء خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته ، چنانکه بخاطرت گذشت .

۱۳ - حسن بن ظریف گوید : دو مسأله در خاطر من بود که میخواستم بحضرت ابی محمد عليه السلام نامه بنویسم و ببرسم ، سپس نامه نوشتم و راجع بحضرت قائم عليه السلام پرسیدم که چون قیام کند ، چگونه داوری کند و داد گسترى او در میان مردم در کجاست ؟ و میخواستم راجع بمعالجه تب ربع ( که یکروز میگیرد و دو روز نمیگیرد ) سؤال کنم ، ولی فراموش کردم . جواب آمد که درباره حضرت قائم پرسیدی ، چون اوقیام کند بعلم و یقین خود داوری کند ، چنانکه داود عليه السلام داوری میکرد ، و گواه نخواهد ؛ و میخواستی راجع به تب ربع هم پرسى ولی فراموش کردى . این آیه را بر کاغذى بنویس و برتبدار بیاویز ، با اجازه خدا بهبودى یابد ، انشاء الله : « يا نار كوني برداً و سلاماً على إبراهيم » آنچه ابو محمد فرمود نوشتم و باو آویختم ، بهبودى یافت .

۱۴ - اسماعیل بن محمد ، نوه عبدالمطلب گوید : سر راه حضرت ابی محمد نشستم ، چون بسر من

إليه الحاجة و حلفت له أنّه ايس عندي درهم فما فوقها ولا غداء ولا عشاء قال : فقال : تحلف بالله كاذباً و قد دفنت مأتي دينار : و ليس قولي هذا دفناً لك عن العطيّة أعطه يا غلام ما معك ، فأعطاني غلامه مائة دينار ثمّ أقبل عليّ فقال لي : إنّك تحرمها أحوج ما تكون إليها يعني الدنانير التي دفنت و صدق عليه السلام و كان كما قال : دفنت مأتي دينار و قلت : يكون ظهراً أو كهفاً لنا فاضطرت ضرورة شديدة إلى شيء أنقعه و انغلت عليّ أبواب الرزق فنبتت عنها فإذا ابن لي قد عرف موضعها فأخذها و هرب فما قدرت منها على شيء .

۱۵ - إسحاق قال : حدّثني عليّ بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ قال : كان لي فرس و كنت به معجباً أكثر ذكره في المجالّ فدخلت على أبي عمّار يوماً فقال لي : ما فعل فرسك ؟ فقلت : هو عندي و هو ذا هو على بابك و عنه نزلت فقال لي : استبدل به قبل المساء إن قدرت على مشتري و لا تؤخّر ذلك و دخل علينا داخل و انقطع الكلام فقممت متفكراً و مضيت إلى منزلي فأخبرت أخي الخبر ، فقال : ما أدري ما أقول في هذا و شححت به و نفست على الناس ببيعته و أمسينا فأتانا السائس و قد صلّينا العتمة فقال : يا مولاي نفق فرسك فاعتممت و علمت أنّه عنى هذا بذلك القول قال : ثمّ دخلت على أبي عمّار بعد أيام و أنا أقول في نفسي : لبيته أخلف

گذشت ، از نیازمندی خود باو شکایت کردم و سوگند خوردم که یکدرهم و بیشتر ندارم و صبحانه و شام هم ندارم ، فرمود : بنام خدا سوگند دروغ میخوری در صورتیکه ۲۰۰ دینار زیر خاک کرده‌ای ؟ ! من این سخن را برای نبخشیدن بتو نمیگویم ، غلام هرچه همراه داری باو ده .

غلامش صد دینار بمن داد سپس روبمن کرد و فرمود : هنگامیکه احتیاج بسیاری بآن دنانیر زیر خاکداری محروم میشوی ، و راست فرمود ، و چنان شد که او گفت ، زیراً ۲۰۰ دینار زیر خاک کردم و باخود گفتم : پشتیبان و پس انداز روز بیچارگیم باشد ، سپس بشدت برای مخارجی ناچار شدم و درهای روزی برویم بسته شد ، آنجا را کندم معلوم شد ، پسر من جای آنها را دانسته و برداشته و فرار کرده و چیزی از آنها بدست من نرسید .

۱۵ - علی بن زید گوید : اسبی داشتم که از آن خوشم میآمد و در مجالس و صفش را زیاد میگفتم ، روزی خدمت ابی محمد علیه السلام رسیدم ، حضرت بمن فرمود : اسبت چه شد ؟ عرض کردم : آن را دارم و اکنون از آن پیاده شدم و در منزل شماست . فرمود : اگر مشتری پیدا کردی تا شب نرسیده آن را معاوضه کن و تاخیر میانداز . آنگاه مردی وارد شد و سخن ما را قطع کرد . من بفکر فرو رفتن و بمنزلم رفتم و خبر را بپرادم گفتم : او گفت نمیدانم در این باره چه بگویم ؟ من درین کردم و حیفم آمد که آن را بپرادم بفروشم تا شب شد . نماز عشا را خوانده بودیم که تیمارگر اسب آمد و گفت : مولای من ! اسبت مرد .

من اندوهگین شدم و دانستم که مقصود حضرت از آن سخن این بوده . پس از چند روز خدمت آن حضرت رسیدم و با خود میگفتم : کاش بجای آن بمن چارپایی میداد ، که این اندوه بمن از سخن او رسید.

عليّ دابّةٔ إذ كنت اغتممت بقوله ، فلمّا جلست قال : نعم نخلف دابّةٔ عليك ، يا غلام أعطه برذونى الكميّة ، هذا خير من فرسك و أوطأ و أطول عمراً .

۱۶ - إسحاق قال : حدّثني محمد بن الحسن بن شَمُون قال : حدّثني أحمد بن محمد بن محمد بن سعد بن عبد الله بن محمد بن عيسى بن عليّ بن أبي طالب حين أخذ المهدي في قتل الموالي : يا سيدي الحمد لله الذي شغله عنا ، فقد بلغني أنّه يتهدّدك و يقول و الله لا جليتهم عن جديد الأرض فوقع أبو محمد عليه السلام بخطه : ذاك أقصر لعمره ، عدّ من يومك هذا خمسة أيّام و يقتل في اليوم السادس بعد هوان و استخفاف يمرُّ به فكان كما قال عليه السلام .

۱۷ - إسحاق قال : حدّثني محمد بن الحسن بن شَمُون قال : كتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله أن يدعو الله لي من وجع عيني و كانت إحدى عينيّ ذاهبة و الأخرى على شرف ذهاب ، فكتب إليّ حبس الله عليك عينك فأفاقت الصحيحة و وقع في آخر الكتاب أجرك الله و أحسن ثوابك ، فاغتممت لذلك و لم أعرف في أهلي أحداً مات ، فلمّا كان بعد أيّام جاءني وفاة ابني طيبّ فعلمت أنّ التعزية له .

۱۸ - إسحاق قال : حدّثني عمر بن أبي مسلم قال : قدم علينا بسرّ من رأى رجل من

چون بنشستم ، فرمود : آری بجایش بتو چارپائی دهیم . غلام ! برذون (۱) قرمز مرا باوده ، این ازاسب توبهتر است ، همواتر رود و عمرش درازتر است .

۱۶ - احمد بن محمد گوید : چون مهدي عباسی دست بکشتار موالیان ترک زد ، بحضور ابی محمد عليه السلام نامه نوشتم : آقای من ! خدا را شکر که اورا ازما باز داشت ، شنیده ام شما را تهدید کرده و گفته است : بخدا آنها را از روی زمین بر میدارم : حضرت بخط خود نوشت : این رفتار عمرش را کوتاه کرد ، از همین امروز پنج روز بشمار ، اودر روز ششم کشته میشود ، بعد از خواری و ذلتی که باو برسد . و چنان شد که فرمود .

۱۷ - محمد بن حسن گوید : بحضور ابی محمد عليه السلام نوشتم و تقاضا کردم برای درد چشم دهسای بفرماید ، درحالیکه يك چشم از میان رفته بود و چشم دیگر هم نزدیک بر رفتن بود ، حضرت بمن نوشت : خدا چشمت را برایت نگهدارد [ نگهداشت ] پس چشم درستم بهبودی یافت و در آخر نامه نوشته بود : خدا بتو اجر و ثواب نیکو دهد ، (۲) من از آنجهت اندوهگین شدم و خبر نداشتم که کسی از خاندانم مرده باشد ، چند روز که گذشت ، خبر مرگ پسر م طیب بمن رسید ، دانستم سر سلامتی حضرت برای او بوده .

(۱) برذون غالباً باسی گویند که هیچ يك از پدر و مادر او عربی نباشند ، و منتهی الارب گوید : برذون اسب تاتاری است .

۲ - این جمله رادر عربی هنگام تسلیم و تعزیت گویند .

أهل مصر يقال له : سيف بن الليث ، يتظلم إلى المهتدي في ضيعة له قد غضبها إياه شفيح الخادم و أخرجه منها فأشرنا عليه أن يكتب إلى أبي محمد عليه السلام يسأله تسهيل أمرها فكتب إليه أبو محمد عليه السلام لا بأس عليك ، ضيعتك ترد عليك فلا تتقدم إلى السلطان والق الوكيل الذي في يده الضيعة و خوفه بالسلطان الأعظم الله رب العالمين فلقيه فقال له الوكيل الذي في يده الضيعة قد كتب إليّ عند خروجك من مصر ، أن أطلبك و أردت الضيعة عليك فردّها عليه بحكم القاضي ابن أبي الشوارب و شهادة الشهود و لم يحتج إليّ أن يتقدّم إلى المهتدي فصارت الضيعة له و في يده و لم يكن لها خبر بعد ذلك قال : و حدّثني سيف بن الليث هذا قال : خلّفت ابناً لي عليلاً بمصر عند خروجي عنها و ابناً لي آخر أسنّ منه كان وصيّتي و قيّمّي على عيالي و في ضياعي فكتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله الدعاء لابني العليل : فكتب إليّ : قد عوفي إبنك المعتلّ و مات الكبير وصيّك و قيّمك فاحمد الله و لا تجزع فيحبط أجرك . فورد عليّ الخبر أن ابني قد عوفي من علته و مات الكبير يوم ورد عليّ جواب أبي محمد عليه السلام .

﴿ ۱۳۴۰ ﴾ ۱۹ - إسحاق قال : حدّثني يحيى بن القشيري من قرية تسمّى قير قال : كان لأبي محمد و وكيل قد اتخذا معه في الدار حجرة يكون فيها معه خادم أبيض ، فأراد الوكيل الخادم

۱۸- عمر بن ابی مسلم گوید ! مردی از اهل مصر که نامش سیف بن لیث بود درسامره نزد ما آمد ، تا درباره ملکی که شفیح خادم از او بزور گرفته و او را بیرون کرده بود ، نزد مهتدی عباسی دادخواهی کند . ما با او گفتیم بحضرت ابی محمد عليه السلام نامه نویسد و تسهیل کارش را بخواهد ، حضرت در جواب او نوشت : باکمدار ، ملکت رابتو برمیگرداند ، نزد سلطان مرو ، بلکه و کیلی را که ملکت دست او است بین و او را از سلطان اعظم ، خداوند رب العالمین بترسان .

سيف اورا دید ، و کيل گفت : چون از مصر خارج شدی ، او بمن نوشت که ترا بخواهم و ملکت رابتو بر گردانم ، سپس بحکم ابن ابی الشوارب قاضی ، و شهادت گواهان ملکش را با او برگردانید و محتاج نشد که بمهتدی شکایت کند . ملک باو برگشت و در دست او بود و دیگر از او خبری نشد .

راوی گوید : و همین سيف بن لیث گفت : وقتی از مصر بیرون شدم ، پسری داشتم بیمار و پسر دیگرم که از او بزرگتر بود ، وصی و قیم برخانواده و املاکم قرارش داده بودم . بحضرت ابو محمد نامه نوشتم و درخواست کردم برای پسر بیمارم دعا کند ، حضرت بمن نوشت : پسر بیمار تو خوب شد و پسر بزرگتر وصی و قیمت درگذشت . خدا را شکر کن و بیتابی منما که اجرت تباہ شود ، سپس بمن خبر رسید که پسر بیمارم بهبودی یافته و پسر بزرگم مرده است ، در همان روزی که جواب نامه حضرت ابی محمد علیه السلام بمن رسیده بود .

۱۹ يحيى بن قشيري که اهل قريه قير بود گفت : حضرت ابی محمد عليه السلام و کیلی داشت که در منزل



علی نفسه فأبی إلا یأتیہ بنیذ فاحتال له بنیذ ، ثمّ أدخله علیہ و بیئنه و بین أبي محمد ثلاثة أبواب مغلقة ، قال : فحدّثني الوکیل قال : إنني لمّنتبه إذ أنا بالأبواب تفتح حتّى جاء بنفسه فوقف علی باب الحجره ثمّ قال : یا هؤلاء اتقوا الله خافوا الله فلمّا أصبحنا أمر ببيع الخادم و إخراجي من الدار .

۲۰ - إسحاق قال : أخبرني محمد بن الرّبیع الشّائي قال : ناظرت رجلاً من الثنویة بالأهواز ، ثمّ قدّمت سرّ من رأی وقد علق بقلبي شيء من مقالته فانني لجالس علی باب أحمد بن الخضیب إذ أقبل أبو محمد عليه السلام من دار العامّة يوم الملوک فبنظر إليّ وأشار بسباحته أحدٌ أحدٌ فردّ فسقطت مغشياً علیّ .

۲۱ - إسحاق ، عن أبي هاشم الجعفريّ قال : دخلت علی أبي محمد يوماً و أنا أريد أن أسأله ما أ صوغ به خاتماً أتبرک به فجلست و انسيت ما جيئت له ، فلمّا ودّعت و نهضت رمی إليّ بالخاتم فقال : أردت فضة فأعطيناك خاتماً ربحت الفصّ و الكرا ، هناك الله یا أبا هاشم فقلت : یا سيدي أشهد أنك وليّ الله و إمامي الذي أدين الله بطاعته ، فقال : غفر الله لك یا أبا هاشم .

آنحضرت اتاقی داشت و خدمتگزاری سفید پوست همراه او بود ، وکیل خواست بر خدمتگزار سوار شود [او را بر خود سوار کند] خادم گفت : نمیپذیرم ، جز اینکه برایم شراب آوری ، وکیل با زرنگی شرابی بدست آورد و نزد او برد ، و میان او و حضرت ابی محمد عليه السلام سه در اتاق بسته بود .

وکیل گوید : ناگاه من متوجه شدم و دیدم درها باز میشود تا خودش تشریف آورد و در اتاق ایستاد و فرمود : آهای ! از خدا پروا کنید ، از خدا بترسید : و چون صبح شد ، دستور داد خادم را بفرشند و مرا از خانه بیرون کنند .

۲۰ - محمد بن ربیع شائی گوید : با مردی از ثنویه ( قائلین بدو خدا ) در اهواز مباحثه کردم ، سپس به سامره رفتم و بعضی از سخنان او بدلم چسبیده بود ، روز بارعام خلیفه بود . من در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد عليه السلام از اتاق عمومی وارد شد ، بمن نگریست و با انگشت سبابه اش اشاره فرمود : « یکتاست ، یکتاست ، فرد است » من بیهوش شدم و افتادم .

۲۱ - ابو هاشم جعفری گوید : روزی خدمت حضرت ابو محمد عليه السلام رسیدم و در نظر داشتم که قدری نقره از آنحضرت بگیرم تا از نظر تبرک با آن انگشتری بسازم ، خدمتمش نشستم ، ولی فراموش کردم که برای چه آمده بودم ، چون خدا حافظی کردم و برخاستم ، انگشترش را سوی من انداخت و فرمود : تو نقره میخواستی و ما انگشتر بتو دادیم ، نکن و مزدش را هم سود بدهی ، گوارایت باد ، ای اباهاشم !

عرض کردم : آقای من ! گواهی دهم که تو ولی خدا و امام من هستی که با اطاعت از شما دینداری خدا میکنم . فرمود : خداترا بیامرزد ، ای اباهاشم !

۲۲ - إسحاق قال : حدّثني عمّ بن القاسم أبو العيناء الهاشمي مولى عبد الصمد بن علي عتاقة قال : كنت أدخل على أبي عمّ عليه السلام فأعطش و أنا عنده فأجلّه أن أدعو بالماء فيقول : يا غلام إسقه و ربّما حدّثت نفسي بالنهوض فأفكر في ذلك فيقول يا غلام دابّته .

۲۳ - علي بن عمّ بن عمّ بن إسماعيل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر بن عمّ ، عن علي ابن عبد الغفار قال : دخل العباسيون على صالح بن وصيف و دخل صالح بن علي و غيره من المنحرفين عن هذه الناحية على صالح بن وصيف عند ما حبس أبا عمّ عليه السلام ، فقال لهم صالح : و ما أصنع قد و كّلت به رجلين من أشرّ من قدرت عليه ، فقد صارا من العبادة و الصلاة و الصيام إلى أمر عظيم ، فقلت : لهما ما فيه ؟ فقالا : ما تقول في رجل يصوم النهار و يقوم الليل كلّه ، لا يتكلّم و لا يتشاغل و إذا نظرنا إليه ارتعدت فرائصنا و يداخلنا ما لا نملكه من أنفسنا ، فلمّا سمعوا ذلك انصرفوا خائبين .

﴿ ۱۳۴۵ ﴾ ۲۴ - علي بن عمّ ، عن الحسن بن الحسين قال : حدّثني عمّ بن الحسن المكفوف قال : حدّثني بعض أصحابنا ، عن بعض فصادي العسكر من النصارى أن أبا عمّ عليه السلام بعث إليّ يوماً في وقت صلاة الظهر ، فقال لي : افصد هذا العرق قال : و ناولني عرقاً لم أفهمه

۲۲ - محمد بن قاسم گوید : هر گاه خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام میرسدیم و تشنه بودم ، عظمتش مانع میشد که در خدمتش آب بخوام ، او میفرمود : غلام ! برایش آب بیاور .  
و بسا میشد که با خود می گفتم ، حرکت کنم و در آن اندیشه بودم که می فرمود : غلام ! مرکبش را حاضر کن .

۲۳ - زمانیکه حضرت ابو محمد علیه السلام ( نزد صالح بن وصیف ترکی ، پیشکار و اختیار دار مهدی عباسی ) در زندان بود ، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانیکه از ناحیه اهل بیت منحرف بودند نزد صالح رفتند ( تا باو سفارش کنند درباره حضرت سختگیری کند ) صالح گفت . من چکنم ، دو نفر از نانچیب ترین مردانی را که میتوانستم پیدا کنم ، بر او گماشتم ، آندونفر ( در اثر مشاهده رفتار حضرت ) از لحاظ عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند ، من بآندونفر گفتم : در آنچه خصلت است ؟ گفتند : چه میگوئی درباره مردیکه روز را روزه میگیرد و تمام شب عبادت میکند ، نه سخن میگوید و نه بچیزی سرگرم میشود چون باو نگاه میکنیم ، رگهای گردن ما می لرزد و حالی بما دست میدهد که نمیتوانیم خود را نکه داریم چون چنین شنیدند ، نو مید بر گشتند .

۲۴ - رگزی نصرانی گوید : روزی هنگام نماز ظهر امام عسکری علیه السلام مرا خواست و فرمود : این رگها بزنی ، و رگی بدست من داد که آنرا از رگهاییکه زده میشود نمیشناختم ، با خود گفتم : امری شکفت ترا این ندیده ام : بمن دستور میدهد : هنگام ظهر رگ بزنی ، در صورتیکه وقت رگ زدن نیست

من العروق التي تفصد ، فقلت في نفسي : ما رأيت أمراً أعجب من هذا ، يأمر لي أن أفصد في وقت الظهر و ليس بوقت فصد و الثانية عرق لا أفهمه ، ثم قال لي : انتظر و كن في الدّار ، فلماً أمسى دعاني و قال لي ، سرح الدّم فسرحت ثم قال : لي أمسك فأمسكت ، ثم قال لي : كن في الدّار ، فلماً كان نصف الليل أرسل إليّ و قال لي : سرح الدّم قال : فتعجبت أكثر من عجبني الأوّل و كرّهت أن أسأله قال : فسرحت فخرج دمٌ أبيض كأنّه المالح ، قال : ثم قال لي : احبس قال : فحبست قال ثم قال : كن في الدار ، فلماً أصبحت أمر قهرمانه أن يعطيني ثلاثة دنانير فأخذتها و خرجت حتّى أتيت ابن بختيشوع النصراني فقصصت عليه القصة قال : فقال لي : و الله ما أفهم ما تقول و لا أعرفه في شيء من الطبّ و لا قرأته في كتاب و لا أعلم في دهرنا أعلم بكتب النصرانية من فلان الفارسي فأخرج إليه قال : فاكثرت زورفاً إلى البصرة و أتيت الأهواز ثم صرت إلى فارس إلى صاحبي فأخبرته الخبر قال ، و قال : أنظرني أيّاماً فأظرتّه ثم أتيتّه متقاضياً قال : فقال لي : إنّ هذا الذي تحكيه عن هذا الرّجل فعله المسيح في دهره مرّة .

۲۵ - عليّ بن محمّد ، عن بعض أصحابنا قال : كتب محمّد بن حجر إلى أبي محمّد عليه السلام يشكو عبد العزيز بن دلف و يزيد بن عبدالله ، فكتب إليه أمّا عبد العزيز فقد كفيته و أمّا يزيد

و ديكر اينكه رگی راکه نميشناسم بمن مينمايد .

سپس فرمود : درهمین خانه منتظر باش ، چون شب شد ، مراخواست و فرمود : خون را باز کن ، باز کردم ، سپس فرمود : ببند ، بستم ، فرمود : در همین خانه باش ، چون نصف شب شد ، مراخواست و فرمود : خون را باز کن ، من بیشتر از بار اول درشگفت شدم ولی نخواستم اذن حضرت سؤال کنم . چون باز کردم ، خون سفیدی مانند نمک ، بیرون آمد ، سپس فرمود : ببند ، آنرا بستم ، باز فرمود : در خانه باش ، چون صبح شد ، بوکیل خرجش دستور داد ۳ اشرفی بمن بدهد . من گرفتم و بیرون آمدم تا نزد ابن بختیشوع نصرانی رسیدم ، داستان را باو گزارش دادم .

او گفت : بخدا من نمیفهمم توجه میگوئی ؟ در علم طب چنین چیزی سراغ ندارم و در کتابی هم نخوانده‌ام . من در این عصر کسی را از فلان مرد فارسی دانایتر بکتاب نصرانیت نمی‌دانم ، نزد او برد . من قایقی تا بصره کرایه کردم و باهواز آمدم ، از آنجا بشیراز نزد او رفتم و گزارش را برای او گفتم ، گفت چند روز بمن مهلت بده ، مهلتش دادم ، سپس خواهان پاسخ نزدش رفتم ، بمن گفت : امری راکه از این مرد نقل میکنی ، حضرت مسیح یکبار در دوران عمرش انجام داده است .

۲۵ - محمد بن حجر بحضرت ابی‌محمد عليه السلام نامه نوشت و از عبد‌العزيز بن دلف و يزيد بن عبدالله شکایت کرد ، امام در پاسخش نوشت : اما شر عبد‌العزيز از تو برکنار شد و اما يزيد ، ترا با او نزد خدامقامی

فإنّ لك و له مقاماً بين يدي الله ، فمات عبدالعزیز و قتل یزید محمد بن حجر .

۲۶ - علی بن محمد ، عن بعض أصحابنا قال : سلّم أبو محمد عليه السلام إلى نحریر فكان یضیق علیه و یؤذیه قال : فقلت له امرأته : و یلك اتق الله ، لا تدری من فی منزلك و عرفته صلاحه و قالت : إننی أخاف علیك منه ، فقال لأرمینته بین السباع ، ثم فعل ذلك به ، فرئی عليه السلام قائماً یصلی و هی حوله .

۲۷ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن إسحاق قال : دخلت علی أبي محمد عليه السلام فسألته أن یكتب لأ نظر إلى خطّه فأعرفه إذا ورد ، فقال : نعم ، ثم قال : یا أحمد إن الخط سیختلف علیك من بین القلم الغلیظ إلى القلم الدقیق فلا تشكّن ، ثم دعا بالذواة فكتب و جعل یستمدّ إلى مجرى الذواة فقلت فی نفسي و هو یكتب : أستوهبه القلم الذی كتب به ، فلما فرغ من الكتابة أقبل یحدّثنی و هو یمسح القلم بمندیل الذواة ساعة ، ثم قال : هاك یا أحمد فناولنیه ، فقلت : جعلت فداك إننی مغتمّ لشیء ، یصیبنی فی نفسي و قد أردت أن أسأل أباك فلم یقض لی ذلك ، فقال : و ما هو یا أحمد ؟ فقلت : یا سیّدی روی لنا عن آباءك أنّ نوم الأنبیاء علی أفقیتهم و نوم المؤمنین علی أیمانهم و نوم المنافقین علی شمائلهم و نوم الشیاطین علی وجوههم ، فقال عليه السلام كذلك

است ( برای دادخواهی ) سپس عبدالعزیز بمرّد و یزید محمد بن حجر را بکشت .

۲۶ - حضرت ابو محمد عليه السلام را به نحریر ( که گویا مستخدم باغ وحش بوده ) سپردند ( تا نزد او زندانی باشد ) او بر حضرت سخت میگرد و اذیتش میکرد ، زنش با او گفت : وای بر تو ، از خدا بترس ، نمیدانی چه شخصی در منزل تو است ؟ و شایستگی حضرت را برای او بیان کرد و گفت : من درباره او بر تو نگرانم ، مرد گفت : او را میان درندگان میاندازم و همین کار را هم کرد . امام عليه السلام را دیدند بنماز ایستاده و درندگان گرد او هستند .

۲۷ - احمد بن اسحاق گوید : خدمت حضرت ابی محمد عليه السلام رسیدم و درخواست کردم چیزی بنویسد که من خطش را به بینم تا هر وقت دیدم بشناسم ، فرمود : بسیار خوب ، سپس فرمود : ای احمد ! خط باقلم درشت و ریز در نظرت مختلف مینماید ، مبدا بشک افنی ( اسلوب خط را بین نه ریز و درشتیش را ) آنگاه دوات طلبید و خط نوشت و مرکب را از ته دوات بسرش میکشید ، وقتی مینوشت با خود گفتم : تقاضا میکنم قلمی را که با آن مینویسد ، بمن ببخشد ، چون از نوشتن فارغ شد ، با من حرف میزد و تا مدتی قلم را با دستمالش پاک میکرد ، سپس فرمود : بگیر ، ای احمد ! و قلم را بمن داد .

گفتم : قربانت کردم ، مطلبی در دل دارم که بخاطر آن اندوهگینم ، میخواستم آنرا از پدر شما بپرسم ، پیش آمد نکرد ، فرمود : ای احمد ! چیست آن ؟ عرض کردم : آقای من ! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که : خوابیدن پیغمبران بر پشت و خوابیدن مؤمنین بجانب راست و خوابیدن منافقین بجانب چپ و خوابیدن شیاطین بر افتاده و دمر است .

هو ، فقلت : يا سيّدي فإني أجهد أن أنام على يميني فما يمكنني و لا يأخذني النوم عليها ، فسكت ساعة ثم قال : يا أحمد اُدن منّي فدنوت منه فقال : أدخل يدك تحت ثيابك فأدخلتها فأخرج يده من تحت ثيابه و أدخلها تحت ثيابي ، فمسح بيده اليميني على جانبي الأيسر و بيده اليسرى على جانبي الأيمن - ثلاث مرّات - فقال أحمد : فما أقدر أن أنام على يساري منذ فعل ذلك بي عليه السلام و ما يأخذني نومٌ عليها أصلا .

### ﴿باب﴾

#### ﴿مولد الصاحب عليه السلام﴾

ولد عليه السلام للنصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين .

۱ - الحسينُ بن محمد الأشعري ، عن معلّى بن محمد ، عن أحمد بن محمد قال : خرج عن أبي محمد عليه السلام حين قتل الزُّبيري : هذا جزاء من افتري على الله في أوليائه ، زعم أنه يقتلني و ليس لي عقبٌ فكيف رأى قدرة الله ، و ولد له ولدٌ سمّاه « م ح م د » سنة ست و خمسين و مائتين .

﴿۱۳۵۰﴾ ۲ - عليُّ بن عَجْد قال : حدّثني عَجْد و الحسن ابنا عليّ بن إبراهيم في سنة تسع و سبعين و مائتين قالوا : حدّثنا عَجْد بن عليّ بن عبد الرحمن العبدي - من عبد قيس - عن ضوء بن عليّ العجليّ ، عن رجل من أهل فارس سمّاه ، قال : أتيت سرّاً من رأى و لزمت باب أبي عَجْد

فرمود : چنین است . عرض کردم : آقای من ! من هر چه کوشش میکنم بدست راست بخوابم ، ممکن نمیشود و خوابم نمیبرد ، حضرت ساعتی سکوت نمود ، سپس فرمود : احمد! نزدیک من بیا . نزدیکش رفتم ، فرمود : دستت را زیر لباست ببر ، من بردم . آنگاه دست خود را از زیر جامه اش در آورد و زیر جامه من کرد و با دست راست خود بپهلوی چپ من و با دست چپ خود بپهلوی راست من کشید - تا سه بار - احمد گوید از آن زمان که با من چنان کرد ، نتوانستم بپهلوی چپ بخوابم و ابدأ بر آن پهلو خوابم نمیبرد .

#### ﴿زندگانی حضرت صاحب الزمان عليه السلام﴾

آنحضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد شده است .

۱- احمد بن محمد گوید : هنگامیکه زبیری کشته شد ، این مکتوب از جانب امام حسن عسکری عليه السلام بیرون آمد : « اینست معجزات کسیکه بر خدا نسبت باولیائش دروغ بزند ، او گمان کرد که مرا خواهد کشت و نسلم قطع میشود ، چگونه قدرت خدا را مشاهده کرد ؟ و برای او پسری متولد شد که او را م ح م د ، نام گذاشت ، در سال ۲۵۶ ( بحديث ۸۵۸ رجوع شود ) .

۲- ( این روایت بشماره ۸۵۹ در ص ۱۱۹ همین جلد گذشت و در آنجا ترجمه شد ، در اینجا

تکرار نمیکنیم ) .

عَلَيْكَ فِدَاعَانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أُسْتَأْذِنَ ، فَلَمَّا دَخَلْتَ وَ سَلَّمْتَ قَال لِي : يَا أَبَا فُلَانٍ كَيْفَ حَالُكَ ؟ ثُمَّ قَالَ لِي : أَقْعَدُ يَا فُلَانُ ، ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أَهْلِي ، ثُمَّ قَالَ لِي : مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ ؟ قُلْتُ : رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ قَالَ : فَقَالَ : فَالزَّمِ الدَّارَ قَالَ : فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخِدْمِ ثُمَّ صَرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرِّجَالِ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةَ فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ ، فَلَمْ أَجْسِرْ أَنْ أَخْرُجَ وَ لَا أَدْخُلَ ، فَخَرَجْتُ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مَغْطَى ثُمَّ نَادَانِي : أَدْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةُ فَرَجَعْتُ فَقَالَ لَهَا : إِكْشِفِي عَمَّامِعَكَ فَكَشَفْتُ عَنْ غَلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنَ الْوَجْهِ وَ كَشَفْتُ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابَتْ مِنْ لَبْتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرَ لَيْسَ بِأَسْوَدَ ، فَقَالَ : هَذَا صَاحِبُكُمْ ، ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلْتَهُ فَمَا رَأَيْتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ ضَوْءُ بْنُ عَلِيٍّ : فَقُلْتُ لِلْفَارَسِيِّ : كَمْ كُنْتَ تَقْدَّرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ ؟ قَالَ : سِتِّينَ . قَالَ الْعَبْدِيُّ : فَقُلْتُ لَضَوْءُ : كَمْ تَقْدَّرُ لَهُ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَرْبَعُ عَشْرَةَ سَنَةً ، قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ نَقْدَرُ لَهُ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً ،

۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقَمِيّينَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ غَانِمِ الْهِنْدِيِّ قَالَ : كُنْتُ بِمَدِينَةِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوفَةِ بِقَشْمِيرِ الدَّاخِلَةِ وَ أَصْحَابُ لِي يَقْعُدُونَ عَلَيَّ كِرَاسِيٍّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ ، أَرْبَعُونَ رَجُلًا كَلَّمَهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ : التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ صَحْفَ إِبْرَاهِيمَ ، نَقَضِي بَيْنَ النَّاسِ وَ نَفَقْتَهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ نَفَقْتِهِمْ فِي حِلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ ، يَفْزَعُ النَّاسَ إِلَيْنَا ، الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ ، فَتَجَارِينَا ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْنَا : هَذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ قَدْ خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ وَ طَلَبُ أَثَرِهِ وَ اتَّفَقَ رَأْيُنَا وَ تَوَافَقْنَا عَلَيَّ أَنْ أَخْرَجَ فَأَرْتَادَ لَهُمْ ، فَخَرَجْتُ وَمَعِيَ مَالٌ جَلِيلٌ ، فَسَرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْرًا حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ كَابِلِ ،

۳- ابوسعید غانم ہندی گوید : من دریکی از شهرهای هندوستان کہ بکشمیر داخله (۱) معروفست بودم ورفقای داشتم کہ کرسی نشین دست راست سلطان بودند ، آنها ۴۰ مرد بودند ، همگی چهار کتاب معروف : تورات ، انجیل ، زبور ، صحف ابراهیم را مطالعه میکردند ، من و آنها میان مردم قضاوت میکردیم و مسائل دینشانرا بآنها تعلیم نموده ، راجع بحلال و حرامشان فتوی میدادیم و خود سلطان و مردم دیگر ، در این امور بما رو میآوردند ، روزی نام رسول خدا رامطرح کردیم و گفتیم : این پیغمبریکه نامش در کتب است ، ما ازوضعش اطلاع نداریم ، لازمست دراین باره جستجو کنیم و دنبالش برویم ، همگی رأی دادند و توافق کردند کہ من بیرون روم ودر جستجوی این امر باشم ، لذا من ازکشمیر بیرون آمدم وپول بسیاری همراه داشتم ، ۱۲ ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم ، مردمی ترک سر راه بر من گرفتند

(۱) گویا در آن زمان شهر کشمیر دو قسمت بوده کہ یک قسمت آن را داخله میگفتند و بامقصد

ایستکه درداخل شهر بودم نهدر حومه واطرافش .

فعرض لي قومٌ من الترك فقطعوا عليّ و أخذوا مالي و جرحت جراحات شديدة و دُفعت إلى مدينة كابل ، فأنفذني ملكها ملماً وقف على خبري إلى مدينة بلخ و عليها إذ ذاك داود بن العباس ابن أبي [أ]سود ، فبلغه خبري و أني خرجت مرتاداً من الهند و تعلمت الفارسية و ناظرت الفقهاء و أصحاب الكلام .

فأرسل إليّ داود بن العباس فأحضرني مجلسه و جمع عليّ الفقهاء فناظروني فأعلمتهم أني خرجت من بلدي أطلب هذا النبيّ الذي وجدته في الكتب ، فقال لي : من هو وما إسمه ؟ فقلت : محمدٌ ، فقال : هو نبيّنا الذي تطلب ، فسألته عن شرائعه ، فأعلموني .

فقلت لهم : أنا أعلم أنّ محمداً نبيٌّ و لا أعلمه هذا الذي تصفون أم لا ، فأعلموني موضعه لا قصده فأسأله عن علامات عندي و دلالات . فإن كان صاحبي الذي طلبت آمنت به ، فقالوا : قدمني <sup>وَأَعْلَمُ</sup> فقلت : فمن وصيته و خليفته ؟ فقالوا : أبوبكر ، قلت : فسمّوه لي فإن هذه كنيته ؟ قالوا : عبدالله بن عثمان و نسبوه إلى قریش ، قلت : فانسبوا لي محمداً نبيّكم فنسبوه لي ، فقلت : ليس هذا صاحبي الذي طلبت ، صاحبي الذي أطلبه خليفته أخوه في الدين و ابن عمّه في النسب و زوج ابنته و أبولده ، ليس لهذا النبيّ ذرّيّة على الأرض غير ولد هذا الرجل الذي هو خليفته ، قال : فوثبوا

و پولم را بردند و جراحات سختی بمن زدند و بشهر کابلم بردند . سلطان آنجا چون گزارش مرادانست ، بشهر بلخ فرستاد و سلطان آنجا در آن زمان ، داود بن عباس بن ابی اسود بود ، درباره من باو خبر دادند که : من از هندوستان ب جستجوی دین بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته ام و با فقهاء و متکلمین مباحثه کرده ام .

داود بن عباس دنبالم فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد : و دانشمندان را گرد آورد تا بامن مباحثه کنند ، من بآنها گفتم : من از شهر خود خارج شده ، در جستجوی پیغمبری میباشم که نامش را در کتابها دیده ام . گفتند : او کیست و نامش چیست ؟ گفتم : محمد است . گفتند : او پیغمبر ماست که تودر جستجوی هستی ، سپس شرایع او را از آنها پرسیدم ، آنها مرا آگاه ساختند .

بآنها گفتم : من میدانم که محمد پیغمبر است ولی نمیدانم او همین کسی است که شما معرفی میکنید یا نه ؟ شما محل او را بمن نشان دهید تا نزدش روم و از نشانهها و دلایلهائی که میدانم از او بپرسم ، اگر همان کسی بود که او را میجویم باو ایمان آورم . گفتند : او وفات کرده است صلی الله علیه و آله . گفتم : جانشین و وصی او کیست ؟ گفتند : ابوبکر است . گفتم : این که کنیه او است ، نامش را بگوئید ، گفتند : عبدالله ابن عثمان است و او را بقریش منسوب ساختند . گفتم : نسب پیغمبر خود محمد را برایم بگوئید ، آنها نسب او را گفتند ، گفتم : این شخص ، آن که من میجویم نیست . آن که من در طلبش هستم ، جانشین او ، برادر دینی او و پسر عموی نسبی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان ( نوادگان ) اوست ، و آن پیغمبر

بی و قالوا أيّها الأمير إنّ هذا قد خرج من الشرك إلى الكفر ، هذا حلال الدّم .  
فقلت لهم : يا قوم أنا رجل معي دين متمسک به لا اُفارقه حتّى أرى ما هو أقوى منه ،  
إنّی وجدت صفة هذا الرّجل في الكتب الّتی أنزلها الله علی أنبیائه و إنّما خرجت من بلاد  
الهند و من العزّ الّذي كنت فيه طلباً له ، فلمّا فحصت عن أمر صاحبکم الّذي ذکرتم ، لم یکن  
النبيّ الموصوف في الكتب فكفّوا عنيّ و بعث العامل إلى رجل یقال له : الحسين بن اشکيب  
فدعاه فقال له : ناظر هذا الرجل الهنديّ ، فقال له الحسين : أصلحك الله عندک الفقهاء والعلماء  
و هم أعلم و أبصر بمناظرته ، فقال له : ناظره كما أقول لك و اخل به و الطف له .

فقال لي الحسين بن اشکيب بعد ما فاوضته : إنّ صاحبک الّذي تطلبه هو النبيّ الّذي  
وصفه هؤلاء و ليس الأمر في خليفته كما قالوا ، هذا النبيّ محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و  
وصیه عليّ بن أبي طالب بن عبدالمطلب و هو زوج فاطمة بنت محمد و أبو الحسن و الحسين  
سبطي محمد وآله ، قال غانم أبو سعید فقلت : الله أكبر هذا الّذي طلبت ، فانصرفت إلى داود  
ابن العباس فقلت له : أيّها الأمير وجدت ما طلبت و أنا أشهد أنّ لا إله إلاّ الله و أنّ محمداً

رادر روی زمین ، نسلی جز فرزندان مردیکه خلیفه اوست نمیباشد ، ناگاه همه بر من تاخند و گفتند : ای  
امیر ! این مرد از شرک بیرون آمده و بسوی کفر رفته و خون او حلال است .

من بآنها گفتم : ای مردم ! من برای خود دینی دارم که بآن گرویده‌ام و تا محکّمتر از آن را  
نیام از آن دست بر ندارم ، من اوصاف این مرد رادر کتابهاییکه خدا بر پیغمبرانش نازل کرده دیده‌ام و  
از کشور هندوستان و عزتیکه در آنجا داشتم بیرون آمده در جستجوی او برآمدم ، و چون از پیغمبریکه  
شما برایم ذکر نمودید تجسس کردم ، دیدم او آن پیغمبری که در کتابها معرفی کرده‌اند نیست ، از من  
دست بردارید .

حاکم آنجا نزد مردی فرستاد که نامش حسین بن اشکيب بود و او را حاضر کرد ، آنگاه باو گفت  
با این مرد هندی مباحثه کن . حسین گفت : خدا اصلاحت کند . در این مجلس فقها و دانشمندانى هستند که  
برای مباحثه با او ، از من داناتر و بیناترند ، گفت : هرچه من میگویم بپذیر ، با او درخولت مباحثه کن و  
باو مهربانی نما .

پس از آنکه با حسین بن اشکيب گفتگو کردم ، گفت : کسی را که تو در جستجویی هستی همان  
پیغمبر است که اینها معرفی کردند ، ولی موضوع جانشینش چنانکه اینها گفتند نیست . این پیغمبر نامش محمد  
ابن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب ، شوهر فاطمه دختر محمد  
و پدر حسن و حسین نوادگان محمد میباشد .

غانم ابو سعید گوید : من گفتم : الله اکبر اینست کسی که من در جستجویی هستم ، سپس بسوی



رسول الله ، قال : فبرّني ووصلني ، و قال للحسين تفقّده ، قال : فمضيت إليه حتى آنست به وفقهني فيما احتجت إليه من الصلّاة و الصيام و الفرائض قال : فقلت له : إنّنا نقرأ في كتبنا أنّ محمداً ﷺ خاتم النبيين لاني بعده و أنّ الأمر من بعده إلى وصيه و وارثه و خليفته من بعده ، ثمّ إلى الوصي بعد الوصي ، لا يزال أمر الله جارياً في أعقابهم حتى تنقضي الدنيا ، فمن وصي وصي محمد ؟ قال : الحسن ثمّ الحسين ابنا محمد ﷺ ، ثمّ ساق الأمر في الوصيّة حتى إنتهى إلى صاحب الزمان عليه السلام ، ثمّ أعلمني ما حدث ، فلم يكن لي همّة إلا طلب الناحية .

فوافي قم و قعد مع أصحابنا في سنة أربع و ستين و مائتين و خرج معهم حتى وافى بغداد و معه رفيق له من أهل السند كان صحبه على المذهب ، قال : فحدثني غانم قال : و أنكرت من رفيقي بعض أخلاقه ، فهجرته و خرجت حتى سرت إلى العباسيّة أتهيأ للصلاة و الصلّي وإنّي لواقف متفكّر فيما قصدت لطلبه إذا بات قد أتاني فقال : أنت فلان ؟ - اسمه بالهند - فقلت : نعم فقال : أحب مولاك ، فمضيت معه فلم يزل يتخلّل بي الطرق حتى أتى داراً و بستاناً فاذا أنا به عليه السلام جالس ، فقال : مرحباً يا فلان - بكلام الهند - كيف حالك ؟ و كيف خلقت

داود بن عباس باز گشتم و گفتم : ای امیر : آنچه را میجستم پیدا کردم . و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول اوست ، او با من خوشرفتاری و احسان کرد و بحسین گفت : از اود لجوی کن . من بسوی او رفتم و با او انس گرفتم ، او هم نماز و روزه و فرائضی را که مورد نیازم بود ، بمن تعلیم نمود با و گفتم ، مادر کتابهای خود میخوانیم که محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیغمبران بوده و پس از او پیغمبری نیاید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و جانشین بعد از اوست ، سپس با وصی پس از وصی دیگر و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاریست تا دنیا تمام شود . پس وصی وصی محمد کیست ؟ گفت : حسن و بعد از او حسین فرزندان محمد صلی الله علیه و آله اند ، آنگاه امر وصیت را کشید تا بصاحب الزمان علیه السلام رسید ، سپس از آنچه پیش آمده ( غیبت امام و ستمهای بنی عباس ) مرا آگاه ساخت . از آن زمان من مقصودی جز جستجوی ناحیه صاحب الزمان را نداشتم .

عامری گوید : سپس او بقم آمد و در سال ۲۶۴ همراه اصحاب ما ( شیعیان ) شد و با آنها بیرون رفت تا بغداد رسید و رفیقی از اهل سند همراه او بود که با او هم کیش بود .

عامری گوید : غانم بمن گفت : من از اخلاق رفیقم خوشم نیامد و از او جدا شدم . و رفتم تا بعباسیه ( قریه می بوده در نهر الملك ) رسیدم . مهیای نماز شدم و نماز گزاردم و درباره آنچه در جستجویش برخاسته بودم ، میاندیشیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت : توفلانی هستی ؟ - واسم هندی مرا گفت - گفتم : آری ، گفت : آقایت ترا میخواند ، اجابت کن .

همراهش رهسپار شدم و او همواره مرا از این کوچه بآن کوچه میبرد تا بخانه و باغی رسید ، حضرت را در

فلاناً و فلاناً؟ حتّى عدّ الاربعين كلّمهم فسائلني عنهم واحداً واحداً، ثمّ أخبرني بما تجارينا كلّ ذلك بكلام الهند، ثمّ قال: أردت أن تحجّ مع أهل قم؟ قلت: نعم يا سيّدي، فقال: لا تحجّ معهم و انصرف سنك هذه و حجّ في قابل، ثمّ ألقى إليّ صرّة كانت بين يديه، فقال لي: إجعلها نفقتك و لا تدخل إلى بغداد إلى فلان سمّاه، و لا تطلعه على شيء و انصرف إلينا إلى البلد، ثمّ وافانا بعض الفتوح فأعلمونا أن أصحابنا انصرفوا من العقبة و مضى نحو خراسان فلمّا كان في قابل حجّ و أرسل إلينا بهديّة من طرف خراسان فأقام بها مدّة، ثمّ مات رحمه الله.

۴ - عليّ بن محمّد، عن سعد بن عبدالله قال: إنّ الحسن بن النضر و أبا صدام و جماعة تكلموا بعد مضيّ أبي محمّد عليه السلام فيما في أيدي الوكلاء و أرادوا الفحص فجاء الحسن بن النضر إلى أبي الصدام فقال: إنّي أريد الحجّ فقال له: أبو صدام أخره هذه السنة، فقال له الحسن [ابن النضر]: إنّي أفزع في المنام و لا بدّ من الخروج و أوصى إلى أحمد بن يعلى بن حماد و أوصى للناحية بمال و أمره أن لا يخرج شيئاً إلّا من يده إلى يده بعد ظهوره قال: فقال الحسن:

آنجا دیدم نشسته است، بلفت هندی فرمود: خوش آمدی، ای فلان! حالت چطور است؟ و فلانی و فلانی که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ تا چهل نفر شمرده و از یکان یکان آنها احوال پرسید کرد، سپس آنچه در میان ما گذشته بود، بمن خبر داد و همه اینها بلفت هندی بود، آنکاه فرمود: میخواستی با اهل قم حج گزارى؟ عرض کردم: آری، آقای من! فرمود: امسال با آنها حج مگزار و مراجعت کن، و سال آینده حج گزار سپس کیسه پولیکه در مقابلش بود، پیش من انداخت و فرمود: اینرا خرج کن، و در بغداد نزد فلانی - نامش را برد - مرو، و باوهیج مگو.

عامری گوید: سپس در قم نزد ما آمد و پس از فتح و پیروزی (رسیدن بمقصود و دیدار امام عليه السلام) بما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند، و غانم بطرف خراسان رفت، چون سال آینده شد، بحج رفت و از خراسان هدیه‌ئى برای ما فرستاد و مدتی در آنجا بود و سپس وفات یافت - خدایش بیامرزد - .

۴ - حسن بن نضر و ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری عليه السلام درباره و جوهی که در دست و کلاه آنحضرت بود سخن میگفتند (که آنها را چه باید کرد؟) و خواستند جستجو کنند. (تا وصى آنحضرت را پیدا کنند) حسن بن نضر نزد ابی صدام آمد و گفت: من میخواهم حج گزارم، ابو صدام گفت: امسال را بتأخیر انداز، حسن گفت: من در خواب میترسم (زیرا خوابهای پریشان میبینم) و ناچار باید بروم، آنکاه باحمد بن يعلى بن حماد وصیت کرد (درباره کارهای شخصی و امور مربوط بتخانواده اش) و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و با و دستور داد که هیچ پولی بکسی ندهد، مگر با دست خودش و بدست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) بعد از آنکه او را کاملاً بشناسد.

لمّا وافیت بغداد اکثریت داراً فنزلتها فجاءني بعض الوكلاء بثياب ودنانير وخلقها عندي ، فقلت له ما هذا ؟ قال هو ما ترى ، ثمّ جاءني آخر بمثلها و آخر حتى كبسوا الدار ، ثمّ جاءني أحمد بن إسحاق بجميع ما كان معه ففجعبت و بقيت متفكراً فوردت عليّ رقعة الرجل عليه السلام : إذا مضى من النهار كذا و كذا فاحمل ما معك .

فرحلت و حملت ما معي و في الطريق صعلوك يقطع الطريق في ستين رجلاً فاجتزت عليه و سلمني الله منه فوافيت العسكر و نزلت ، فوردت عليّ رقعة أن احمل ما معك فعبئته في صنان الحمّالين ، فلمّا بلغت الدهليز إذا فيه أسود قائم فقال: أنت الحسن بن النضر ؟ قلت : نعم ، قال : ادخل : فدخلت الدار و دخلت بيتاً و فرغت صنان الحمّالين و إذا في زاوية البيت خبز كثير فأعطى كل واحد من الحمّالين رغيفين و أخر جواو إذا بيت عليه ستر فنوديت منه : يا حسن بن النضر إحمد الله على ما منّ به عليك و لا تشكّن ، فودّ الشيطان أنك شككت ، و أخرج إليّ ثوبين و قال : خذها فستحتاج إليهما فأخذتهما و خرجت ، قال سعد : فانصرف الحسن بن النضر و مات في شهر رمضان و كفن في الثوبين .

۵ - عليّ بن محمد عن محمد بن حمويه السويدي ، عن محمد بن إبراهيم بن مهزيار

حسن گوید : چون ببغداد رسیدم ، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم ، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت ، گفتم : اینها چیست ؟ گفت : همین است که مبینی ، بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد ، سپس احمد بن اسحاق هم هر چه نزدش بود آورد ، من بفکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آنمرد ( صاحب الزمان ) علیه السلام بمن رسید که : وقتی فلان مقدار از روز گذشت ، آنچه نزدت هست بیاور ، من هر چه داشتم برداشتم و رهسپار شدم .

در میان راه دزدی راهزن با ۶۰ نفر همراهش بودند . ولی من از آنجا گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری فرمود تا بسامره رسیدم و فرود آمدم ، نامه‌ای بمن رسید که هر چه همراه داری بیاور ، من آنچه داشتم در سبد سردار باربرها نهادم : چون بدهلیز خانه رسیدم ، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده است ، گفت : حسن بن نضر توئی ؟ گفتم : آری ، گفت : وارد شو ، من وارد منزل شدم و باتاقی رفتم و سبد را خالی کردم . در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم ، بهر يك از باربرها دو گرده نان داد و آنها را بیرون کرد ، آنگاه دیدم از اتاقی که پرده‌ای بر آن آویخته بود ، کسی مرا صدا زد و گفت : حسن بن نضر برای منی که خدا بر تو نهاد ، ( که امام خود را شناختی و حقش را باورسائیدی ) او را شکر کن و شك منما ، شیطان دوست دارد که تو شك کنی ، و دو جامه بمن داد و گفت : اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را گرفتم و بیرون آمدم . سعد گوید : حسن بن نضر بر گشت و در ماه رمضان در گذشت و در آندو جامه کفن شد .

قال : شككت عند مضيّ أبي محمد عليه السلام و اجتمع عند أبي مال جليل ، فحمله و ركب السفينة و خرجت معه مشيعاً ، فوعك و عكاً شديداً ، فقال : يا بنيّ ردّني ، فهو الموت و قال لي : اتق الله في هذا المال و أوصي إليّ فمات ، فقلت في نفسي : لم يكن أبي ليوصي بشيء غير صحيح . أحمل هذا المال إلى العراق و أكثرني داراً على الشطّ و لا أخبر أحداً بشيء . و إن وضع لي شيء كوضوحه [ في ] أيام أبي محمد عليه السلام أنفذته و إلا أقصفت به ، فقدمت العراق و أكثرت داراً على الشطّ و بقيت أياماً ، فإذا أنا برقعة مع رسول فيها : يا محمد معك كذا و كذا في جوف كذا و كذا ، حتى قصّ عليّ جميع ما معي ممّا لم أخط به علماً فسلمته إلى الرسول و بقيت أياماً لا يرفع لي رأس و اغتممت ، فخرج إليّ قد أقمنك مكان أبيك فاحمد الله .

۶ - محمد بن أبي عبدالله ، عن أبي عبدالله النسائي قال : أو صلت أشياء للمرزبانيّ الحارثي فيها سوار ذهب ، فقبلت و ردّ عليّ السوار ، فأمرت بكسره ، فكسرتة فإذا في وسطه مناقيل حديد و نحاس أو صفر فأخرجته و أنفذت الذهب فقبل .

﴿ ۱۳۵۵ ﴾ ۷ - عليّ بن محمد ، عن الفضل الخزّاز المدائني مولى خديجة بنت محمد أبي

۵ - محمد بن ابراهيم بن مهزيار كويد : پس از وفات حضرت ابی محمد عليه السلام ( دربارہ جا نشینش ) بشک افتادم و نزد پدرم مال بسیاری ( از سهم امام عليه السلام ) گرد آمده بود ، آنها را برداشت و بکشتی نشست ، منهم دنیال اورفتم ، اورا تب سختی گرفت و گفت : پسر جان ! مرا برگردان که این بیماری مرگست ، آنکاه گفت : دربارہ این اموال از خدا بنرس و بمن وصیت نمود و سپس وفات کرد .

من با خود گفتم : پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی کند . من این اموال را بعراق میبرم و در آنجا خانه‌ای بالای شط اجاره میکنم و بکسی چیزی نمیگویم ، اگر موضوع برایم آشکار شد ، چنانکه [ در ] زمان امام حسن عسکری عليه السلام برایم واضح شد ، باو میدهم و گرنه مدتی با آنها خوش میگذرانم .  
وارد عراق شدم و منزلی بالای شط اجاره کردم ، و چند روز آنجا بودم ، ناگاہ فرستاده‌ای آمد و نامه‌ای همراه داشت که : ای محمد ! تو چنین و چنان اموال را در میان چنین و چنان ظروفی همراه داری تا آنجا که همه اموال را که همراه من بود و خودم هم بتفصیل نمیدانستم برایم شرح داد ، من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم ، کسی سربسوی من بلند نکرد ( و نزد من نیامد ) من اندوهگین شدم ، سپس نامه‌ای بمن رسید که : ترا بجای پدرت منصوب ساختیم ، خدا را شکر کن .

۶ - ابو عبدالله نسائی گوید : چیزهایی از جانب مرزبانی حارثی ( بناحیه مقدسه ) رسانیدم که در میان آنها دست بند طلائی بود . همه پذیرفته شد و دست بند بمن رد شد و ما مور بشکستنش شدم ، من آنرا شکستم در میانش چند منقال آهن و مس یا قلع بود ، من آنها را خارج ساختم و فرستادم ، پذیرفته شد .

۷ - جماعتی از اهل مدینه که از اولاد ایطال بودند و عقیده حق داشتند ( برای امام حسن عسکری

جعفر عليه السلام قال : إن قوماً من أهل المدينة من الطالبيين كانوا يقولون بالحقّ و كانت الوظائف ترد عليهم في وقت معلوم ، فلما مضى أبو محمد عليه السلام رجع قوم منهم عن القول بالولد فوردت الوظائف على من ثبت منهم على القول بالولد و قطع عن الباقيين ، فلا يذكرون في الذّاكرين و الحمد لله ربّ العالمين .

۸ - عليّ بن محمّد قال : أوصل رجل من أهل السّواد مالاً فردّ عليه و قيل له : أخرج حقّ ولد عمّك منه و هو أربعمائة درهم و كان الرّجل في يده ضيعة لولد عمّه ، فيها شركة قد حبسها عليهم ، فنظر فإذا الذي لولد عمّه من ذلك المال أربعمائة درهم فأخرجها و أنفذ الباقي فقبل .

۹ - القاسم بن العلاء قال : ولد لي عدّة بنين فكنّت أكتب و أسأل الدّعاء فلا يكتب إليّ لهم بشيء ، فماتوا كلّهم ، فلمّا ولد لي الحسن ابني كتبت أسأل الدّعاء فأجبت بيقى و الحمد لله .  
۱۰ - عليّ بن محمد ، عن أبي عبدالله بن صالح قال ، [ كنت ] خرجت سنة من السنين ببغداد فاستأذنت في الخروج ، فلم يؤذن لي ، فأقمت اثنين و عشرين يوماً و قد خرجت الغافلة إلى النهروان ، فأذن في الخروج لي يوم الأربعاء و قيل لي : أخرج فيه ، فخرجت و أنا آيس من

عليه السلام پسرى قائل بودند که امام دوازدهم است ( و حقوق آنها در وقت معینی بایشان میرسد ، چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، دسته‌ای از ایشان از عقیده فرزند داشتن امام برگشتند سپس حقوق کسانی که بر عقیده فرزند داشتن امام ثابت بودند ، رسید و از دیگران بریده شد و نامشان از میان برد .  
والحمد لله رب العالمین .

۸ - مردی از اهل سواد مالی بناحیه مقدسه رسانید پذیرفته نشد و باو گفته شد : حق پسر عموهايت که ۴۰۰ درهم است از این مال خارج کن ، آن مرد ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نکه داشته بود . چون حساب کرد ، حق عموزادگانش از آن مال همان چهارصد درهم بود ، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد ، پذیرفته شد .

۹ - قاسم بن علاء گوید : خدا چند پسر بمن داد و من نامه مینوشتم ( بناحیه مقدسه ) و تقاضای دعا میکردم ، و هیچ جوابی درباره آنها بمن نمیرسید ، لذا همگی مردند ، سپس چون پسر من حسن متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم ، جواب آمد : باقی میماند **والحمد لله** .

۱۰ - ابو عبدالله بن صالح گوید : سالی از سالها ببغداد رفتم و ( از حضرت قائم عليه السلام ) اجازه خارج شدن خواستم ، بمن اجازه نفرمود ، بیست و دو روز در آنجا ماندم ، و کاروان هم بسوی **نهر روان** ( چهار فرسنگی بغداد ) رفت ، تا در روز چهارشنبه بمن اجازه خروج داده شد و بمن گفته شد : در این روز خارج شو ، من بیرون رفتم ولی مایوس بودم که بکاروان توانم رسید ، تا **نهر روان** رسیدم ، دیدم کاروان

القافلة أن ألحقها ، فوافيت النهروان و القافلة مقيمة ، فما كان إلّا أن أعلفت جمالي شيئاً حتى رحلت القافلة ، فرحلت و قد دعا لي بالسلامة فلم ألق سوءاً و الحمد لله .

۱۱ - عليّ ، عن النضر بن صباح البجليّ ، عن محمد بن يوسف الشاشيّ قال : خرج بي ناصور على مقعدتي فأريته الأطباء و أنفقت عليه مالاً فقالوا : لا نعرف له دواء ، فكتبت رقعة أسأل الدعاء فوق عتبة رسول الله ﷺ إليّ : ألبسك الله العافية و جعلك معنا في الدنيا و الآخرة ، قال : فما أتت عليّ جمعة حتى عوفيت و صار مثل راحتي ، فدعوت طبيباً من أصحابنا و أريته إياه ، فقال : ما عرفنا لهذا دواء .

﴿ ۱۳۶۰ ﴾ ۱۲ - عليّ ، عن عليّ بن الحسين اليماني ، قال : كنت ببغداد فتهيأت قافلة لليمانيين فأردت الخروج معها ، فكتبت ألتمس الإذن في ذلك ، فخرج : لا تخرج معهم ، فليس لك في الخروج معهم خيرة و أقم بالكوفة ، قال : و أقمت و خرجت القافلة فخرجت عليهم حنظلة فاجتاحتهم و كتبت أستاذن في ركوب الماء ، فلم يؤذن لي : فسألت عن المراكب التي خرجت في تلك السنة في البحر فما سلم منها مركب ، خرج عليها قوم من الهند يقال لهم البوارح فقطعوا عليها ، قال : وزرت العسكر فأتيت الدرب مع المغيب و لم أكلّم أحداً ولم أتعرف إلى أحد و

هنوز آنجا است ، با اندازه ای که شترانم را علوفه دادم ، کاروان کوچ کرد ، منهم کوچ کردم و آنحضرت برای سلامتی من دعا فرموده بود ، منهم بدی ندیدم و الحمد لله .

۱۱ - محمد بن يوسف گوید : در نشیمنگاهم دمل و زخمی پیدا شد ( که گویا در این زمان فیستول نام دارد ) من آنرا به پزشکان نشان دادم و پولها خرج کردم ، همه گفتند : ما دارویی برایش سراغ نداریم ، نامه ای ( بحضرت قائم علیه السلام ) نوشتم و تقاضای دعا کردم ، آنحضرت بمن نوشت : خدا ترا لباس عافیت پوشاند و در دنیا و آخرت همراه مادارد ، یک هفته نگذشت که عافیت یافتم و مثل کف دستم شد ، پزشکی از رفقای خود را دیدم و با او نشان دادم . گفت : ما برای این دارویی سراغ نداریم ( یعنی اذراء معجزه بهبودی یافته است ، نه اذراء دوا ) .

۱۲ - علی بن حسین یمانی گوید : من در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد ، خواستم با آنها حرکت کنم ، بحضرت نامه نوشتم که : استدعا دارم اجازه فرمائی ، جواب آمد ، با آنها مرو که رفتن با آنها برای توخیر ندارد ، در کوفه بمان ، من ماندم و کاروان خارج شد ، قبیلہ حنظله بر آنها تاخت و تارومارشان کرد ، باز نامه نوشتم و سفر از راه آب را اجازه خواستم ، بمن اجازه نفرمود ، من راجع بکشتیهائی که در آنسال اذراء دریا رفته بودند پرسیدم ، معلوم شد هیچکدام سالم نرسیده است و جماعتی از دزدان هند که آنها را بوارح گویند با آنها زده و اموالشان برده بودند .

من زیارت سامره رفتم و هنگام غروب نزد در ( مقبره امامین علیهما السلام ) بودم و با کسی سخن

أنا أصلي في المسجد بعد فراغي من الزيارة إذا بخادم قد جاءني فقال لي : قم ، فقلت له : إذن إلى أين ؟ فقال لي : إلى المنزل ، قلت : ومن أنا؟ لعلك أرسلت إلى غيري ، فقال : لا ما أرسلت إلا إليك . أنت عليّ بن الحسين رسول جعفر بن إبراهيم ، فمرّ بي حتّى أنزلني في بيت الحسين ابن أحمد ثمّ سارّه ، فلم أدر ما قال له : حتّى آتاني جميع ما أحتاج إليه و جلست عنده ثلاثة أيّام و استأذنته في الزيارة من داخل فأذن لي فزرت ليلاً .

۱۳ - الحسن بن الفضل بن زيد اليماني قال : كتب أبي بخطه كتاباً فورد جوابه ثمّ كتبت بخطي فورد جوابه ، ثمّ كتب بخط رجل من فقهاء أصحابنا ، فلم يرد جوابه فنظرنا فكانت العلة أنّ الرّجل تحوّل قرمطياً ، قال الحسن بن الفضل : فزرت العراق ووردت طوس و عزمت أن لأخرج إلاّ عن بيّنة من أمري و نجاح من حوائجي و لو احتجت أن اقيم بها حتّى أتصدّق قال : و في خلال ذلك يضيق صدري بالمقام و أخاف أن يفوتني الحجّ قال : فجئت يوماً إلى عمّ بن أحمد أتقاضاه فقال لي : صر إلى مسجد كذا و كذا و إنّّه يلقاك رجل ، قال : فصرت

نكفته و بهیچ کس شناسائی نداده بودم ، پس از فارغ شدن از زیارت ، در مسجد نمازمیخواندم که خادمی آمد و گفت : برخیز ، گفتم : این هنگام بکجا ؟ ! گفت : بمنزل ، گفتم : من کیستم ؟ شاید ترا نزد دیگری فرستاده اند . گفت : نه ، فقط نزد تو فرستاده اند . تو علی بن حسین ، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی ، سپس مرا برد تا بخانه حسین بن احمد رسانید و با او درگوشی کرد که من نفهمیدم چه گفت ، آنگاه هر چه احتیاج داشتم برایم آورد . سه روز نزدش بودم و از او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم ، او بمن اجازه فرمود ، من هم شب زیارت کردم .

۱۳ - حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید : پدرم بخط خود نامه ای ( بحضرت قائم علیه السلام ) نوشت و جواب آمد ، سپس من هم بخط خود نامه ای نوشتم و جواب آمد . آنگاه مردی از فقهاء هم مذهب ما نامه ای بخط خودش نوشت و جواب نیامد ، چون فکر کردیم علتش این بود که آن مرد قرمطی (۱) شده بود . حسن بن فضل گوید : من ائمه عراق را زیارت کردم و بطوس رفتم ( برای زیارت امام رضا علیه السلام ) و تصمیم گرفتم که بیرون نروم ، جز اینکه امر ( امامت حضرت قائم علیه السلام ) و پذیرفتن آنحضرت مرا ( برایم روشن شود و حوائجم روا گردد ، اگر چه آنقدر بمانم که گدائی کنم . در آنمیان دلم از ماندن تنگ شد

(۱) **قرامطه** جماعتی بودند که در ظاهر بامامت محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام قائل بودند ولی در باطن عقیده آنها الحاد و ابطال شریعت بود ، زیرا بیشتر محرّمات را حلال می شمردند و نماز راهمان اطاعت امام میدانستند و دادن خمس را بامام ، زکوة مینامیدند و روزه را نمان داشتن اسرار و زنا را فاش کردن آن میدانستند و چون یکی از رؤسای آنها در ابتدای کار بخط مقررط نوشت ، ایشانرا بقرامطه منسوب ساختند - مرآت ص ۴۳۰ - .

إليه فدخل عليّ رجل فلما نظر إليّ ضحك و قال : لا تغتمّ فإنّك ستحجّ في هذه السنة و تنصرف إلى أهلک و ولدک سالماً ، قال : فاطمأنت و سكن قلبي و أقول ذامصداق ذلك و الحمد لله .  
 قال : ثمّ وردت العسکر فخرجت إليّ صرّة فيها دنانير و ثوب فاغتممت و قلت في نفسي : جزائي عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و كتبت رقعة ، و لم يشر الذي قبضها مني عليّ بشيء و لم يتكلّم فيها بحرف ثمّ ندمت بعد ذلك ندامة شديدة و قلت في نفسي : كفرت برديّ عليّ مولاي و كتبت رقعة أعتذر من فعليّ و أبوء بالآثمّ و أستغفر من ذلك و أنقذتها و قمت أتمسّح فأنا في ذلك أفكر في نفسي و أقول إن ردّت عليّ الدنانير لم أحلل صرارها و لم أحدث فيها حتّى أحملها إلى أبيّ فإنّه أعلم مني ليعمل فيها بما شاء ، فخرج إلى الرسول الذي حمل إليّ الصرّة أسأت إذ لم تعلم الرجل أنا ربّما فعلنا ذلك بموالينا و ربّما سألونا ذلك يتبرّكون به و خرج إليّ أخطأت في ردّك برّنا فإذا استغفرت الله ، فالله يغفر لك ، فأما إذا كانت عزيزتك و عقد نيّتك ألاّ تحدث فيها حدثاً و لا تنفقها في طريقك ، فقد صرفناها عنك فأما الثوب فلا بدّ منه لتحرم فيه .

و ترسيدم که حج ازدستم برود . روزی نزد محمد بن احمد آدمم که از او تقاضای کمک کنم ، بمن گفت : بفلان مسجد برو که مردی بدیدن تومیاید ، من آنجا رفتم ، مردی نزد آمد ، چون مرا دید بخندید و گفت : غم مخور که امسال حج میگزاری و سالماً بسوی همسر و فرزندان مراجعت خواهی کرد . من خاطر جمع شدم و دلم آرام گرفت و با خود میگفتم این مصداق آن ( تصمیم و خواست من ) است و الحمد لله . سپس بسامره آدمم ، کیسه پولی که در آن چند دینار بود با جامهائی بمن رسید ، اندوهکین شدم و با خود گفتم : پاداش من نزد این مردم ( یعنی ائمه ) این است ؟ ! ! ( من دعای آنها را میخواهم و آنها برایم مال دنیا میفرستند و ممکن است مقصودش کمی مبلغ باشد ) و نادانی و رزیدم و آنرا پس دادم و نامهائی نوشتم ، گیرنده نامه در آن باره بمن اشارهئی نکرد و چیزی نگفت ، سپس سخت پشیمان شدم و با خود گفتم : من بسبب رد کردنم بر مولای خود کافر شدم . نامهائی نوشتم و از کار خود پوزش خواستم و بگناه خود اقرار کردم و آموزش طلبیدم و نامه دافرستادم و خودم ماندم و دست بهم میمالیدم و فکر میکردم و با خود میگفتم : اگر دینارها بمن برگشت ، بندش را باز نمیکنم و تصرفی نمینمایم تا آنها را بپردازم برسانم که هر چه خواهد نسبت بآنها انجام دهد ، زیرا او از من داناتر است .

آنکاه نامهائی بفرستاده ایکه کیسه پولرا نزد من آورد رسید که : بدکاری کردی که بآن مرد اطلاع ندادی که ما گاهی بادوستان خود چنین کاری میکنیم ( هدیهئی اندک برای آنها میفرستیم ) و گاهی خود آنها بعنوان تبرک چیزی از ما تقاضا میکنند و بمن نامه رسید که : خطا کردی که احسان ما را رد کردی ، سپس چون از خدا آموزش خواستی ، خدا ترا میآمرزد . ولی چون تصمیم و قصدت اینستکه در آنها تصرف نکنی و در راه خرج نمائی ، آن را از تو بازداشتیم ، ( پولها را دو باره برایت نفرستادیم ) اما



قال : و كتبت في معنيين و أردت أن أكتب في الثالث و امتنعت منه مخافة أن يكره ذلك ،  
فورد جواب المعنيين و الثالث الذي طويت مفسراً و الحمد لله .

قال : و كنت وافقت جعفر بن إبراهيم النيسابوري بنيسابور على أن أركب معه و أزماله  
فلما وافيت بغداد بدالي فاستقلته و ذهبت أطلب عديلاً ، فلقيني ابن الوجنا بعد أن كنت صرت  
إليه و سألته أن يكتري لي فوجدته كارهاً ، فقال لي : أنا في طلبك و قد قيل لي : إنه يصحبك  
فأحسن معاشرته و اطلب له عديلاً و أكثر له .

۱۴ - علي بن محمد ، عن الحسن بن عبد الحميد قال : شككت في أمر حاجز فجمعت شيئاً  
ثم صرت إلى العسكر ، فخرج إليّ ليس فينا شكٌ و لافيمن يقوم مقامنا بأمرنا ردّ ما معك إلى  
حاجز بن يزيد .

۱۵ - علي بن محمد ، عن محمد بن صالح قال : ملّات أبي و صار الأمر لي : كان لأبي على  
الناس سفاتج من مال الغريم ، فكتبت إليه أعلمه فكتب : طالبهم و استقض عليهم ، فقضاني الناس  
إلا رجل واحد كانت عليه سفنجة بأربعمائة دينار فجئت إليه أطلبه فما طلني و استخفّ بي ابنه  
وسفه عليّ ، فشكوت إلى أبيه فقال : و كان ماذا ؟ فقبضت على لحيته و أخذت برجله و سحبت

جامه رانا چاری داشته باشی که لباس احرامت سازی .

و باز راجع به دو موضوع بآنحضرت نامه‌ی نوشتم و میخواستم موضوع سوم را بنویسم ، ولی خودداری  
کردم ، از ترس اینکه مبدا خوش نیاید ، پس جواب آن دو موضوع رسید با تفسیر و توضیح موضوع سوم  
که در دل گرفته بودم **والحمد لله** .

و نیز در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که در مسافرت همراه او و هم کجاوه  
اوباشم : چون ببغداد رسیدم ، پشیمان شدم و قرار دادم را با او پس گرفتم و در جستجوی همکجاوه‌ی بر  
آمدم . نزد ابن وجناء رفتم و از او تقاضا کردم مرکوبی بمن کرایه دهد ، دیدم اضی نیست ، سپس خودش  
نزد من آمد و گفت : من دنبال تو میگردم ، بمن گفته‌اند ( از جانب امام عصر علیه السلام ) که او ( یعنی تو که  
حسن بن فضلی ) همراه تو میشود ، با او خوش رفتاری کن و همکجاوه پیدا کن و مرکوب کرایه کن .

۱۴ - حسن بن عبد الحمید گوید : درباره حاجز ( بن یزید ) بشک افتادم ( که آیا او هم از کلاه  
امام عصر علیه السلام است یا نه ؟ ) و مالی جمع کردم و بسامره رفتم ، نامه‌ی بمن رسید که : « در باره ما شک  
روا نیست و نه در باره کسیکه با ما جا نشین ما می‌شود ، هر چه همراه داری به حاجز بن یزید رد کن .

۱۵ - محمد بن صالح گوید : چون پدم مرد و امر ( وکالت اخذ و جوه و سهم امام علیه السلام ) بمن رسید  
پدم راجع بمال غریم ( سهم امام علیه السلام ) از مردم سفنه‌هایی داشت ، من بحضرت ( امام عصر علیه السلام )  
نوشتم و او را آگاه ساختم ، در پاسخ نوشت . از آنها مطالبه کن و همه را بگیر [ بدون مسامحه از آنها

إلى وسط الدار وركلته ركلاً كثيراً ، فخرج ابنه يستغيث بأهل بغداد و يقول : قمّي رافضيّ قد قتل والدي ، فاجتمع عليّ منهم الخلق فركبت دابتي و قلت أحسنتم يا أهل بغداد تميلون مع الظالم على الغريب المظلوم ، أنا رجلٌ من أهل همدان من أهل السنة و هذا ينسبني إلى أهل قم والرّفص ليذهب بحقّي و مالي ، قال : فما لواله عليه و أرادوا أن يدخلوا على حانوته حتى سكنتهم و طلب إليّ صاحب السفنجة و حلف بالطلاق أن يوفيني مالي حتى أخرجتهم عنه .

۱۶ - عليّ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن الحسن و العلاء بن رزق الله ، عن بدر غلام أحمد بن الحسن قال : وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامة ، أحبّهم جملة إلى أن مات يزيد ابن عبدالله فأوصى في علته أن يدفع الشهري السمند و سيفه و منطقته إلى مولاه فخفت إن أنا لم أدفع الشهري إلى إذكوتكين نالني منه استخفاف فقوت الدابة و السيف و المنطقه بسبعمائة

بخواه [ مردم همه پرداختند ، جز يك مرد كه سفته می بمبلغ ۴۰۰ دینار داشت . نزد اورقم و مطالبه كردم او امروز و فردا میكرد و پسرش هم بمن توهين و بیخردی مینمود . من پیدرش شكایت كردم . پدرش گفت مگر چه شده ؟ ( خوب كاری كرده ) من ریشش رامش كردم و پایش را گرفتم و بمیان منزل كشیدم و لكه بسیاری باو زد .

پسرش بیرون دوید و از أهل بغداد استغاثه كرد و گفت : قمی رافضی پدرم را كشت ، جماعتی از اهل بغداد بر سر من گرد آمدند ، من هم مركبم را سوار شدم و گفتم : آفرین بر شما ای اهل بغداد ! علیه غریب مظلومی از ظالم جانبداری میكنید ؟ ! من اهل همدان و سنی مذهبی و این مرد مرا بقم و مذهب رفض نسبت میدهد تا حق مرا ببرد و مال مرا بخورد ، مردم باو حمله كردند و میخواستند بدكانش بریزند كه من آرامشان كردم ، صاحب سفته مرا طلبید و بطلاق زنش قسم خورد كه مال مرا بپردازد ، من هم آنها را بیرون كردم .

شرح - مجلسی (ره) از شیخ طوسی (قده) نقل میكند كه حضرت صاحب الامر علیه السلام را از باب تقیه غریب میكفتند و این اصطلاح بعنوان رمز از قدیم در میان شیعه معروف بوده است . آنگاه خود مجلسی گوید : كلمه غریب بیستانكار و بدهكار هر دو اطلاق میشود ، اگر معنی اول مراد باشد ، از اینجهت است كه اموال آنحضرت (سهم امام) دست مردم است و آنحضرت بیستانكار است و معنی دوم از این نظر است كه آنحضرت مدیون تعلیم و تربیت مردم است و از لحاظ غیبت و پنهانیش گویا بآنها بدهی دارد .

۱۶ - بدر غلام احمد بن حسن گوید : وارد جبل شدم ( قصبه می میان بغداد و آذربایجان بوده ) و معتقد بامامت ( حضرت صاحب الامر علیه السلام ) نبودم ولی اولاد علی را بطور کلی دوست میداشتم ، تا آنكه یزید بن عبدالله مرد و در زمان بیماریش وصیت كرد كه اسب سمندش را با شمشیر و كمر بندش بمولایش ( حضرت قائم علیه السلام ) بدهند . من ترسیدم اگر آن اسب را به اذكوتكين ( یکی از امراء ترك خلفاء عباسی ) ندهم

دینار فی نفسی و لم اطلع علیه اُحداً فاذا الكتاب قد ورد علیّ من العراق : وجه السبع مائة دینار التي لنا قبلك من ثمن الشهري و السيف و المنطقة .

﴿۱۳۶۵﴾ ۱۷ - علیّ ، عمّن حدّثه قال : ولد لی ولد فکتبت أستأذن فی طهره یوم السابع فورد لا تفعل فمات یوم السابع أو الثامن ، ثمّ کتبت بموته فورد ستخلف غیره و غیره تسمیه أحمد و من بعد أحمد جعفرأ ، فجاء کما قال .

قال : و تهبّأت للحجّ و ودّعت الناس و کنت علی الخروج فورد : نحن لذلك کارهون و الأمر إلیک ، قال : فضاقت صدري و اغتممت و کتبت أنا مقیم علی السّمع و الطاعة غیر أنّی معتمّ بتخلفی عن الحجّ فوقع : لا یضیقنّ صدرك فاذا نکت ستحجّ من قابل إن شاء الله ، قال : و لما کان من قابل کتبت أستأذن ، فورد الإذن فکتبت أنّی عادلت عمّ بن العباس و أنا واثق بديانته و صیانته ، فورد : الأسديّ نعم العديل فان قدم فلا تختر علیه ، فقدم الأسديّ و عادلته .

۱۸ - الحسن بن علیّ العلوي قال : أودع المجروح مرداس بن علیّ مالاً للنّاحية و کان عند مرداس مال لتمیم بن حنظلة فورد علی مرداس : أنغذ مال تمیم مع ما أودعک الشیرازی .

از او بمن آزاری رسد ، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود بهفتصد دینار قیمت کردم و بهیچکس اطلاع ندادم ، ناگاه از عراق نامه‌ئی بمن رسید که : هفتصد دیناریکه بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است ، برای ما بفرست . ( از اینجا بامامت آنحضرت معتقد شدم ) .

۱۷- مردی گوید : برایم پسری متولد شد ، بحضرت نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم خنقه کنم . جواب رسید : نکن ، اوهم در روز هفتم یا هشتم مرد . آنکاه خبر مرگش را نوشتم . جواب آمد : « بجای اودیگری و دیگری بتو عطا شود که اولی را احمد و بعد از او جعفر نام خواهی گذاشت » و چنان شد که فرمود .

و باز عازم حج گشتم و با مردم خدا حافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه‌ئی آمد : « ما این کار را خوش نداریم ، خودت میدانی ، من دلننگ و اندوهگین شدم و بحضرت نوشتم که : من بشنیدن فرمان بردن از شما پابرجا ایستاده‌ام ولی از بازماندن از حج اندوهگینم ، پس نامه آمد : « دلننگ مباش ، سال آینده حج خواهی گزارد انشاءالله .

چون سال آینده شد ، نامه نوشتم و اجازه خواستم ، حضرت اجازه فرمود ، سپس نوشتم : من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده‌ام و بدیانت و وصیانت او اطمینان دارم ، جواب آمد « اسدی خوب رفیقی است ، اگر او می‌آید دیگری را انتخاب مکن ، سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم .

۱۸ حسن بن علی علوی گوید : مجروح ( شیرازی ) مالی از ناحیه مقدسه نزد مرداس بن علی بامانت گذاشت ، و نزد مرداس مالی هم از تمیم بن حنظله ( متعلق بناحیه مقدسه ) بود ، بمرداس نامه آمد : « مال

۱۹ - علی بن محمد ، عن الحسن بن عیسی العریضی ابي محمد قال : لما مضى أبو محمد عليه السلام ورد رجلٌ من أهل مصر بمالٍ إلى مكّة للناحية ، فاختلف عليه فقال : بعض الناس : إنّ أبا محمد عليه السلام مضى من غير خلف و الخلف جعفر و قال بعضهم : مضى أبو محمد عن خلف ، فبعث رجلاً يكتسب بأبي طالب فورد العسكر و معه كتابٌ ، فصار إلى جعفر و سأله عن برهان ، فقال : لا يتيهياً في هذا الوقت ، فصار إلى الباب و أنفذ الكتاب إلى أصحابنا فخرج إليه : آجرك الله في صاحبك ، فقد مات و أوصى بالمال الذي كان معه إلى ثقة ليعمل فيه بما يحبُّ و أُجيب عن كتابه .

۲۰ - علي بن محمد قال : حمل رجلٌ من أهل آبه شيئاً يوصله و نسي سيفاً بآبه ، فأنفذ ما كان معه فكتب إليه ما خبر السيف الذي نسيتَه ؟ .

۲۱ - الحسن بن خفیف ، عن أبيه قال : بعث بخدم إلى مدينة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و معهم خادمان و كتب إلى خفیف أن يخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا إلى الكوفة شرب أحد الخادمين مسكراً فما خرجوا من الكوفة حتّى ورد كتاب من العسكر برد الخادم الذي شرب المسكر و عزل عن الخدمة ،

تمیم رابا آنچه شیرازی بتو سپرده بفرست .

۱۹ - حسن بن عیسی گوید : چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، مردی از اهل مصر بمکه آمد و مالی متعلق بناحیه همراه داشت ، در آن باره اختلاف پیدا شد ، بعضی از مردم گفتند : امام عسکری بدون فرزند مرده و جانشین او همان جعفر (کذاب) است . برخی گفتند : او فرزند بجای گذاشته ، حسن بن عیسی مردی را که کنیه اش ابو طالب بود . همراه نامه بسامره فرستاد ، او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست جعفر گفت : اکنون حاضر نیست ، او بدر خانه آمد و نامه را با صاحب ما داد ، جواب آمد که : خدا در باره رفیقت ( حسن بن عیسی ) بتو اجر دهد ، او مرد و نسبت بمالیکه همراه داشت ، بمرد امینی وصیت کرد که هر گونه لازمست [ دوست دارد ] رفتار کند ، از نامه او جواب داده شد ( چون بمکه برگشت چنان بود که حضرت فرموده بود ) .

۲۰ - علی بن محمد گوید : مردی از اهل آبه مالی آورده بود که ( بناحیه مقدسه ) رساند و یک شمشیر رادر آبه فراموش کرده بود . آنچه همراه داشت رسانید ، حضرت با نوشت : از شمشیریکه فراموش کردی چه خبر ؟ .

۲۱ - حسن بن خفیف از پدرش نقل کند که ( حضرت قائم علیه السلام ) خدمتگزارانی بمدینه فرستاد ( شاید غلامان خود حضرت بوده اند و برای خدمت مسجد و ضریح اعزام شده اند ) و همراه آنان دو خادم بودند ( که غلام نبودند ، بلکه اجیر شده بودند ) حضرت بخفیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند ، چون بکوفه رسیدند ، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید ، از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه آمد : خادمیکه شراب آشامیده برگردانیده و از خدمت معزول شود .

﴿۱۳۷۰﴾ ۲۲ - علي بن محمد ، عن [ أحمد بن ] أبي علي بن غياث ، عن أحمد بن الحسن قال : أوصى يزيد بن عبد الله بدابّة و سيف و مال و أنفذ ثمن الدابّة و غير ذلك و لم يبعث السيف فورد : كان مع ما بعثتم سيف فلم يصل - أو كما قال .

۲۳ - علي بن محمد ، عن محمد بن علي بن شاذان النيسابوري قال : اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهماً فأنتفت أن أبعث بخمسمائة تنقص عشرين درهماً فوزنت من عندي عشرين درهماً و بعثتها إلى الأسيدي و لم أكتب مالي فيها فورد : وصلت خمسمائة درهم لك منها عشرون درهماً .

۲۴ - الحسين بن محمد الأشعري قال : كان يرد كتاب أبي محمد عليه السلام في الاجراء على الجنيد قاتل فارس و أبي الحسن و آخر ، فلما مضى أبو محمد عليه السلام ورد استيناف من صاحب لاجراء أبي الحسن و صاحبه و لم يرد في أمر الجنيد بشيء قال : فاغتممت لذلك فورد نعي الجنيد بعد ذلك .

۲۵ - علي بن محمد ، عن محمد بن صالح قال : كانت لي جارية كنت معجباً بها فكتبت أستأمر في استيلادها ، فورد استولدها ، و يفعل الله ما يشاء ، فوطئتها فحبلت ثم أسقطت فماتت .

۲۲- احمد بن حسن گوید : یزید بن عبد الله چارپائی را با شمشیر و مالی (برای ناحیه مقدسه) وصیت کرد ، سپس بهای چارپا و غیر آن را فرستاد و شمشیر را فرستاد (نه خودشرا و نه بهایش را) نامه آمد که : همراه آنچه فرستادید ، شمشیری بود که بما نرسید - یا عبارتی نظیر این - .

۲۳- محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گوید : پانصد درهمیکه ۲۰ درهم کم بود (از سهم امام) نزد من جمع شد ، مرا ناگوار بود که ۵۰۰ درهمیکه ۲۰ درهم کمست بفرستم ، لذا ۲۰ درهم از مال خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی فرستادم و ننوشتم چقدر از خودم گذاشتم ، نامه آمد که : پانصد درهم رسید ۲۰ درهم از آن تو است .

۲۴- حسین بن محمد اشعری گوید : نامه های امام حسن عسکری علیه السلام درباره اجراء امور بجنید کشنده فارس و ابوالحسن و دیگران می آمد ، چون حضرت در گذشت ، دستور اجراء امور برای ابوالحسن و رفیقش از جانب حضرت صاحب علیه السلام تجدید شد ، ولی درباره جنید چیزی صادر نکشت ، من از آن جهت اندوهگین شدم ، سپس خبر مرگ جنید آمد .

توضیح- فارس همان پسر حاتم بن ماهویه قزوینی است که غالی مذهب و از کذابین مشهور و بدعت گزار بوده است . روایت شده که امام هادی علیه السلام دستور قتل او را صادر فرمود و او را مهدور الدم دانست و برای کشنده او بهشت را ضمانت کرد ، جنید بر او دست یافت و او را بکشت .

۲۵- محمد بن صالح گوید : کنیزی داشتم که از او خوشم می آمد ، بحضرت نامه نوشتم و در امر

۲۶ - علی بن محمد قال : کان ابن العجمی جعل ثلثه للناحیه و کتب بذلك و قد کان قبل إخراجه الثلث دفع مالاً لابنه أبي المقدم ، لم یطلع علیه أحد فکتب إليه : فأین المال الذی عزلته لأبي المقدم ؟

﴿۱۳۷۵﴾ ۲۷ - علی بن محمد ، عن أبي عقیل عیسی بن نصر قال : کتب علی بن زیاد الصیمری یسأل کفناً ، فکتب إليه إنک تحتاج إليه فی سنة ثمانین ، فمات فی سنة ثمانین و بعث إليه بالکفن قبل موته بأیام .

۲۸ - علی بن محمد ، عن محمد بن هارون بن عمران الهمدانی قال : کان للناحیه علی خمس مائة دینار فضقت بها ذرعاً ، ثم قلت فی نفسی لی حوانیت اشتريتها بخمس مائة و ثلاثین دیناراً قد جعلتها للناحیه بخمس مائة دینار و لم أنطق بها فکتب إلى محمد بن جعفر : اقض الحوانیت من محمد بن هارون بالخمس مائة دینار التي لنا علیه .

۲۹ - علی بن محمد قال : باع جعفر فیمن باع صبیّة جعفریّة كانت فی الدار یربونها فبعث بعض العلویین و أعلم المشتري خبرها فقال المشتري : قد طابت نفسی بردّها و أن لا أرزأ من ثمنها شیئاً ، فخذها ، فذهب العلوی فأعلم أهل الناحیه الخبر فبعثوا إلى المشتري بأحد و

باردار ساختن او مشورت کردم . جواب آمد : « باردارش ساز ، خدا هر چه خواهد میکند ، با او نزدیکی کردم و آبتن شد ، سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد .

۲۶ - علی بن محمد گوید : ابن عجمی ثلث دارائی خود را برای ناحیه قرار داد و سند آنرا هم نوشت ولی پیش از آنکه آن ثلث را خارج کند ، مالی بیسرش ابی مقدم داد که کسی از آن آگاه نبود ، باو نامه رسید : مالیکه برای ابی مقدم کنار گذاشتی چه شد ؟

۲۷ - علی بن زیاد صیمری بحضرت نامه نوشت و تقاضای کفنی کرد ، حضرت باو نوشت تو در سال ۸۰ بان احتیاج پیدا میکنی ، سپس او در سال ۸۰ مرد و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفنی فرستاد .

۲۸ - محمد بن هارون گوید : پانصد دینار از ناحیه ( بابت سهم امام ) بمعده من بود ، و من دست تنگ و ناراحت بودم ، با خود گفتم : من دکانهایی دارم که آنها را به ۵۳۰ دینار خریده‌ام ، بجای ۵۰۰ دینار ناحیه میکذارم و اینمطلب را بزبان نیاوردم ، حضرت بمحمد بن جعفر نوشت : دکانها را از محمد بن هارون بگیر بجای ۵۰۰ دیناریکه از او میخواهیم .

۲۹ - علی بن محمد گوید : جعفر ( کذاب ) در میان بردگانی که فروخت ، دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت میشد ، بفروخت . یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاه ساخت ، مشتری گفت : من او را با رضایت خود پس میدهم ، بشرط اینکه از بهائیکه داده‌ام چیزی کم نشود ، او را بگیر و ببر ، مرد علوی برفت و خبر را با اطلاع

اربعین دیناراً و امرّوه بدفعها إلى صاحبها .

۳۰ - الحسين بن الحسن العلوي<sup>۱</sup> قال : كان رجل من ندماء روز حسنی و آخر معه فقوال له : هو ذا يجبي الأموال وله وکلاء و سمّوا جميع الوکلاء في النواحي و أنهى ذلك إلى عبیدالله ابن سلیمان الوزير ، فهمّ الوزير بالقبض علیهم ، فقال السلطان : اطلبوا أين هذا الرجل فانّ هذا امر غلیظ ، فقال عبیدالله بن سلیمان : نقبض علی الوکلاء فقال السلطان : لا ولكن دسّوا لهم قوماً لا يعرفون بالأموال ، فمن قبض منهم شيئاً قبض علیه ، قال : فخرج بأن يتقدّم إلى جميع الوکلاء أن لا يأخذوا من أحد شيئاً و أن یمتنعوا من ذلك و يتجاهلوا الأمر ، فاندسّ لمحمد بن أحمد رجل لا يعرفه و خلا به فقال : معي مال اريد أن اوصله فقال له تجّه : غلّطت أنا لا أعرف من هذا شيئاً ، فلم یزل يتلطّفه و تجّه يتجاهل علیه و بثّوا الجواسیس و امتنع الوکلاء کلّهم لما کان تقدّم إليهم .

۳۱ - علي بن محمد قال : خرج نهي عن زیارة مقابر قریش و الحیرة ، فلما کان بعد أشهر دعا الوزير الباقطائي فقال له : الق بني الفرات و البرسیین و قل لهم : لا یزوروا مقابر قریش

اهل ناحیه رسانید ، اهل ناحیه ۴۱ دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را بصاحب خودش برگرداند .

۳۰ - حسین بن حسن علوی گوید : مردی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود باو گفت : اینک او ( یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام ) اموال مرد مرا ( بعنوان سهم امام علیه السلام ) جمع میکند و وکلای دارد و وکلاء آنحضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند ، این خبر بگوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید ، وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد ، سلطان گفت : جستجو کنید و به بینید خود این مرد کجاست ، زیرا این کار سختی است .

عبیدالله بن سلیمان گفت : وکلا را میگیریم . سلیمان گفت : نه ، بلکه اشخاصی را که نمیشناسند بعنوان جاسوس با پول نزد آنها میفرستیم ، هر کس از آنها پولی قبول کرد ، او را میگیریم .

از حضرت نامه رسید که بهمه وکلاء دستور داده شود : از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خود داری نمایند و خود را بنادانی زنند ، مردی ناشناس بعنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت باو گفت : مالی همراه دارم که میخواهم آنرا برسانم ، محمد گفت : اشتباه کردی ، من از این موضوع خبری ندارم ، او همواره مهربانی و حیلہ گری میکرد و محمد خود را بنادانی میزد ، و نیز آنها جاسوسها را در اطراف منتشر کردند و وکلا از گرفتن خود داری میکردند بواسطه دستوری که بآنها رسیده بود .

۳۱ - ( از جانب ناحیه مقدسه و حضرت صاحب الزمان علیه السلام ) نامه رسید و از زیارت مقابر قریش ( کاظمین علیهما السلام ) و حائر ( کربلای معلی ) نهی شد . چون چند ماه گذشت . وزیر ( یعنی ابوالفتح جعفر بن فرات ) باقطائی را خواست و باو گفت : بنی فرات و برسیها را ملاقات کن و بآنها بگو ،

فقد أمر الخليفة أن ينفق كل من زار فيقبض [ عليه ] .

### ﴿ باب ﴾

﴿ ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم ، عليهم السلام ﴾

﴿ ۱۳۸۰ ﴾ ۱ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري ، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : أقبل أمير المؤمنين عليه السلام و معه الحسن بن علي عليه السلام و هو متكى ، على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم على أمير المؤمنين ، فرد عليه السلام فجلس ، ثم قال : يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل ، إن أخبرتني بهن علمت أن القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم و أن ليسوا بمأمونين في دنياهم و آخرتهم و إن تكن الأخرى ، علمت أنك و هم شرع سواء . فقال له أمير المؤمنين عليه السلام سلني عما بدالك ، قال : أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه ؟ و عن الرجل كيف يدرك و ينسى ؟ و عن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال ؟ .

فالتفت أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن فقال : يا أبا محمد أجبه ، قال : فأجابه الحسن عليه السلام

مبادا بزيارت متا برقریش بروند ، زیرا خلیفه دستور داده است ، هر که زیارت کند ، در کمینش باشند و او را بگیرند .

شرح - بنی فرات قبیله ای هستند شیعه مذهب بیشتر آنها بمقام وزارت رسیدند ، یکی از آنها همین ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر ، وزیر محمد ابن جعفر شد و پرس دهی است بین کوفه و حله و گفته اند همین پیشامد و پیشامد سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال ۳۲۹ اتفاق افتاد .

﴿ آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح بامامت آنها ﴾

۱ - امام محمد تقی علیه السلام فرمود : امیرالمؤمنین همراه حسن بن علی علیهما السلام میآمد و بدست سلمان تکیه کرده بود تا وارد مسجدالحرام شد و بنشست ، مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و بامیرالمؤمنین عليه السلام سلام کرد ، حضرت جوابش فرمود و او بنشست آنکاه عرض کرد : یا امیرالمؤمنین سه مسأله از شما میپرسم ، اگر جواب گفتم ، میدانم که آن مردم ( که بعد از پیغمبر حکومت را متصرف شدند ) درباره تو مرتکب عملی شدند که خود را محکوم ساختند و در امر دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان نیستند و اگر جواب نگفتم میدانم توهم با آنها برابری . امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود : هر چه خواهی از من بپرس ، او گفت : بمن بگو ؛ ۱ - وقتی انسان میخواهد روحش کجا میرود ؛ ۲ - و چگونه میشود که انسان گاهی بیاد میآورد و گاهی فراموش میکند ؛ ۳ - و چگونه میشود که بچه انسان مانند عموها و دائیهایش میشود ؟ .



فقال الرّجل أشهد أن لا إله إلا الله و لم أزل أشهد بها و أشهد أن عمّراً رسول الله و لم أزل أشهد بذلك و أشهد أنك وصي رسول الله ﷺ و القائم بحجّته - و أشار إلى أمير المؤمنين - و لم أزل أشهد بها و أشهد أنك وصيه و القائم بحجّته - و أشار إلى الحسن عليه السلام - و أشهد أن الحسين بن عليّ وصي أخيه و القائم بحجّته بعده و أشهد على عليّ بن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد على عمّاد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن الحسين و أشهد على جعفر بن عمّاد أنّه القائم بأمر عمّاد و أشهد على موسى أنّه القائم بأمر جعفر بن عمّاد و أشهد على عليّ بن موسى أنّه القائم بأمر عليّ بن جعفر و أشهد على عمّاد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن جعفر و أشهد على ابن عمّاد و أشهد على رجل من ولد الحسن لا يكتسى و لا يسمّى حتى يظهر أمره فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً و السّلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمة الله و بركاته ، ثمّ قام فمضى ، فقال

امير المؤمنين عليه السلام رو بحسن كرد و فرمود : ای ابا محمد ! جوابش را بگو ، امام حسن علیه السلام جوابش را فرمود ، آن مرد گفت : گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و همواره بآن گواهی میدهم .

و گواهی دهم که محمد رسول خداست و همواره بدان گواهی دهم .

و گواهی دهم که تو وصی رسول خدا هستی و بحجت او قیام کرده‌ای - اشاره بامیرالمؤمنین کرد - و

همواره بدان گواهی دهم .

و گواهی دهم که تو وصی او و قائم بحجت او هستی - اشاره بامام حسن کرد .

و گواهی دهم که حسین بن علی وصی برادرش و قائم بحجّتش بعد از او است .

و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از حسین قائم بامرامت اوست .

و گواهی دهم که محمد علی قائم بامرامت علی بن الحسین است .

و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم بامرامت محمد است .

و گواهی دهم که موسی ( بن جعفر ) قائم بامر امامت جعفر بن محمد است .

و گواهی دهم که علی بن موسی قائم بامرامت موسی بن جعفر است .

و گواهی دهم که محمد بن علی قائم بامرامت علی بن موسی است .

و گواهی دهم که علی بن محمد قائم بامرامت محمد بن علی است .

و گواهی دهم که حسن بن علی قائم بامر امامت علی بن محمد است .

و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن است که نباید بکنیه و نام خوانده شود ، تا امرش ظاهر

شود و زمین را از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد .

و سلام و رحمت و بركات خدا بر تو باد ، ای امیرالمؤمنین ! ، سپس برخاست و بر رفت ، امیرالمؤمنین گفت :

امیر المؤمنین : یا ابا محمد ! اتبعه فانظر أين یقصد ؟ فخرج الحسن بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فقال : ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فمادريت أين أخذ من أرض الله ؟ فرجعت إلى أمير المؤمنين عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فأعلمته ، فقال : یا ابا محمد أتعرفه ؟ قلت : الله ورسوله وأمیر المؤمنین أعلم ، قال : هو الخضر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

٢ - وحدثني محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبي هاشم مثله سواء . قال محمد بن يحيى : فقلت لمحمد بن الحسن : یا ابا جعفر وددت أن هذا الخبر جاء من غير جهة أحمد بن أبي عبدالله قال : فقال : لقد حدثني قبل الحيرة بعشر سنين .

٣ - محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله ، عن عبدالله بن جعفر ، عن الحسن بن ظريف و علي بن ابن محمد ، عن صالح بن أبي حماد ، عن بكر بن صالح ، عن عبدالرحمن بن سالم ، عن أبي بصير عن أبي عبدالله عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قال : قال أبي لجابر بن عبدالله الأنصاري : إن لي إليك حاجة فمتى يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها ؟ فقال له جابر : أي الأوقات أحببته فخلا به في بعض الأيام

ای ابا محمد ! دنبالش برو ببین کجا میرود ؟ حسن بن علیهما السلام بیرون آمد و فرمود : همینکه پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین خدا را گرفت و برفت ، سپس خدمت امیر المؤمنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ باز گشتم و باو خبر دادم . فرمود : ای ابا محمد ! اورا میشناسی ؟ گفتم : خدا و پیغمبرش و امیر المؤمنین داناترند ، فرمود : او خضر علیه السلام است .

٢ - ومانند همین روایت را بی کم و زیاد محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن صفار ، از احمد بن ابی عبدالله ، از ابی هاشم نقل کرده است .

محمد بن یحیی گوید : بمحمد بن حسن گفتم : ای ابا جعفر ! دلم میخواست این خبر از غیر طریق احمد بن ابی عبدالله میرسید ، او گفت : وی ده سال پیش از سرگردانی خود : این حدیث را برای من نقل کرد .

شرح - احمد بن ابی عبدالله همان احمد بن خالد برقی است که از ثقات و بزرگان روایت و کتب بسیاری داشته که تنها کتاب محاسن از او باقیمانده است ، او در کتبش از قول ضعیف نقل میکرده و احمد ابن محمد بن عیسی او را بدینجهت از قم اخراج کرد ، ولی سپس با او آشتی کرد و از او عذر خواست ، پس مقصود از سرگردانی او یا خرافت دوران پیری و یا زمانی است که از قم اخراج شده بود .

٣ - امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرماید : پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرمود : من با تو کاری دارم ، چه وقت برایت آسان تر است که ترا تنها ببینم و از تو سؤال کنم ؟ جابر گفت : هر وقت شما بخواهی ، پس روزی با او در خلوت نشست و با او فرمود : درباره لوحی که آنرا در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده ام و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود ، بمن خبر ده .

فقال له : يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و ما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب ؟ فقال جابر : أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله فهنيئتها بولادة الحسين ورأيت في يديها لوحاً أخضر ، ظننت أنه من زمرد و رأيت فيه كتاباً أبيض ، شبه لون الشمس ، فقلت لها : بأبي و أمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح ؟ فقالت : هذا لوح أهداه الله إلي رسول الله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبي و اسم بعلي و اسم ابني و اسم الأوصياء من ولدي و أعطانيه أبي لبشرني بذلك ، قال جابر فأعطتني أمك فاطمة عليها السلام فقرأته و استنسخته ، فقال له أبي : فهل لك يا جابر : أن تعرضه علي ؟ قال : نعم ، فمشى معه أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفة من رق ، فقال : يا جابر انظر في كتابك لاقرأ [ أنا ] عليك ، فنظر جابر في نسخه فقرأه أبي فما خالف حرف حرفاً ، فقال جابر : فأشهد بالله أنني هكذا رأيته في اللوح مكتوباً :

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيّه و نوره و سفيره و حجابّه و دليله نزل به الروح الأمين من عند ربّ العالمين ، عظم يا محمد أسمائي و اشكر نعمائي و لا تجحد آلائي ، إنني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين و مديل المظلومين و ديان الدين ، إنني أنا الله لا إله

جابر گفت : خدا را گواه میگیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را بولادت حسین عليه السلام تبریک گفتم ، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید ( درخشان ) بود .  
باو عرض کردم : دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت ، این لوح چیست ؟ فرمود : لوحی است که خدا آن را بر سولش صلی الله علیه و آله اهدا فرمود ، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را بعنوان مؤذگانی بمن عطا فرموده .

جابر گوید : سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را بمن داد . من آن را خواندم و رونویسی کردم پدرم باو گفت : ای جابر ! آن را بر من عرضه میداری ؟ عرض کردم : آری . آنگاه پدرم همراه جابر بمنزل او رفت ، جابر ورق صحیفه می بیرون آورد . پدرم فرمود : ای جابر ، تو در نوشتهات نگاه کن تا من برایت بخوانم ، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد ، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت .  
آنگاه جابر گفت : خدا را گواه میگیرم که اینگونه در آن لوح نوشته دیدم :

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیغمبر او ، و نور و سفیر و دربان ( واسطه میان خالق و مخلوق ) و دلیل او ، که روح الامین ( جبرئیل ) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود .

إلا أنا ، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي ، عذّبتّه عذاباً لا أعذّ [ب] به أحداً من العالمين فإيتاي فاعبد و عليّ فتوكل .

إنّني لم أبعث نبياً فأكملت أيتامه وانقضت مدّته إلا جعلت له وصياً وإنّني فضلتك على الأنبياء و فضلت وصيك على الأوصياء و أكرمتك بشبليک و سبطيك حسن و حسين ، فجعلت حسناً معدن علمي ، بعد انقضاء مدّة أبيه و جعلت حسيناً خازن و حبي و أكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة ، فهو أفضل من استشهد و أرفع الشهداء درجة ، جعلت كلمتي التامة معه و حجّتي البالغة عنده ، بعترته ائيب و أعاقب .

أوّلهم عليّ سيّد العابدين و زين أوليائي الماضي و ابنه شبه جدّه المحمود سجّد الباقر علمي و المعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر ، الرادّ عليه كالرادّ عليّ ، حقّ القول منّي لأكرم منّ منوى جعفر و لأسرّته في أشياعه و أنصاره و أوليائه ائيبحت بعده موسى فتنه

ای محمد اُسماء مرا (ائمه و اوصیائت را - از مجلسی (ره) -) بزرگه شمار و نمنتهای مرا سپاسگزار و الطاف مرا انکار مدار .

همانا منم خدائیکه جز من شایان پرستشی نیست ، منم شکننده جباران و دولت رساننده بمظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز ، همانا منم خدائیکه جز من شایان پرستشی نیست ، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد ( باینکه خود را مستحق ثواب من داند ) و از غیر عدالت من بترسد ، ( باینکه کیفر مرا ستم انگارد ) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم ، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما .  
من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد ، جز اینکه برای او وصی و جانشینی مقرر کردم . و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر ، و ترا بدو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم ، و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه داروحي خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم ، او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالیتر است . کلمه تامه ( معارف و حجج ) خود را همراه او و حجّت رسای خود ( بر اهین قطعی امامت ) را نزد او قراردادم ، بسبب عترت (۱) او پاداش و کیفر دهم .  
نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است .

و پسر او که منم - انند جد محمود ( پسندیده ) خود محمود است ، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است .

و جعفر است که شك کنندگان در باره او هلاک میشوند ، هر که او را نپذیرد ( خود او را بامامت نپذیرد یا سخنش را باطاعت ) مرا نپذیرفته ، سخن و وعده پا برجای من است که : مقام جعفر را گرامی

(۱) عترت : فرزندان و اخص اقارب مرد یا اهل بیت قریب یا خویشان او از اقارب باشند یا از اباعد - منتهی الارب - .

عمیاء حنّس لأنّ خیط فرضی لاینتقطع و حجّتی لا تخفی وأنّ اولیائی یسقون بالكأس الأوفی ، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ ، ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّة موسی عبّدی و حبیبی و خیرتی فی علیّ ولیّی و ناصری و من أضع علیه أعباء النبوة و امتحنه بالاضطلاع بها ، یقتله عفريت مستكبرٌ یدفن فی المدینة الّتی بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلقي . حقّ القول منّی لاسرّته بمحمّد ابنه و خلیفته من بعده و وارث علمه ، فهو معدن علمی و موضع سرّی و حجّتی علی خلقي لایؤمن عبد به إلاّ جعلت الجنة مثواه و شفّعته فی سبعین من أهل بیته ، کلّمهم قد استوجبوا النار و أختّم بالسعادة لابنه علیّ ولیّی و ناصری و الشاهد فی خلقي و أمینی علی و حبیبی ، أخرج منه الداعی إلى سیبلی و الخازن لعلمی الحسن و اكتمل ذلك بابنه «محمّد» رحمة للعالمین ، علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر آیوب فیذلّ اولیائی فی زمانه و تنهّادی رؤوسهم كما تنهّادی رؤوس الترك و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یكونون خائفین ، مرعوبین ، و جلین ، تصبغ الأرض بدعائهم و یفشو الویل و الرنة

دارم و اورا نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم .

پس از او موسی است که ( در زمان او ) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد ، زیرا رشتۀ و جوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند . هر کس یکی از آنها را انکار کند ، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد ، بر من دروغ بسته است . پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی ، وای بر دروغ بندگان و منکرین علمی ( امام هشتم علیه السلام ) و دوست و یاور من و کسیکه بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و بوسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم ( گویا اشاره پذیرفتن امر دشوار ولایت عهدیست ) او را مردی پلید و گردنکش ( مأمون ) میکشد و در شهریکه ( طوس ) بنده صالح ( ذوالقرنین ) آن را ساخته است ، پهلوی بدترین مخلوقم ( هارون ) بخاک سپرده میشود ، فرمان و وعده من ثابت شده که :

اورا بوجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم ، او کانون علم من و محل رازمن و حجت من بر خلقم میباشد ، هر بنده ای باو ایمان آورد ، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت بهفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم .  
و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین و وحی من است بسعادت رسانم .

از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی را هم و خزانه دار علم حسن ( امام عسکری علیه السلام ) را . و این رشتۀ را بوجود پسر او «محمّد» که رحمت برای جهان نیانست کامل کنم ، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد . در زمان ( غیبت ) او دوستانم خوار گردند و ( ستمگران ) سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند ، چنانکه سرهای ترک و دیلم ( کفار ) را به هدیه فرستند ، ایشان را بکشند و

في نسائهم أولئك أوليائي حقاً ، بهم أذفع كل فتنة عمياء حنوس و بهم أكشف الزلازل وأذفع الآصار و الأغلال ، أوامك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أوامك هم المهتدون .

قال عبدالرحمن بن سالم : قال أبو بصير : لو لم تسمع في دهرك ، إلا هذا الحديث لكفاك فضنه إلا عن أهله .

۴ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن أبان بن أبي عیاش ، عن سلیم بن قیس ؛ و محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي عمیر ، عن عمر بن أذينة ؛ و علي بن محمد ، عن أحمد بن هلال ، عن ابن أبي عمیر ، عن عمر بن أذينة ، عن [أبان] بن أبي عیاش ، عن سلیم بن قیس قال : سمعت عبدالله بن جعفر الطیار يقول : كنا عند معاوية ، أنا و الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أم سلمة و أسامة بن زید ، فجرى بيني و بين معاوية كلام ، فقلت لمعاوية : سمعت رسول الله ﷺ يقول : أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، ثم أخي علي بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا استشهد علي فالحسن ابن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا استشهد فابنه علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدر كه يا علي ، ثم ابنه محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدر كه يا حسين ، ثم تكمله اثني عشر إماماً تسعة من ولد

بسوزانند ، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند ، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و وایلا در میان زنانشان بلند شود ، آنها دوستان حقیقی منند . بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبها و مصیبات و زنجیرها را بردارم ، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد ، و تنها ایشانند ، هدایت شدگان .

عبدالرحمن بن سالم گوید : ابو بصیر گفت ، اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی ، ترا کفایت کند ، پس آن را از ناأهلش پنهان دار .

۴- سلیم بن قیس گوید : شنیدم عبدالله بن جعفر طیار گفت : من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید نزد معاویه بودیم که میان من و معاویه سخن در گرفت .

من بمعاویه گفتم : من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود : من نسبت بمؤمنین از خود آنها اولی هستم ، سپس برادر من علی بن ابیطالب نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است و چون علی علیه السلام شهید شد حسن بن علی نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است ، آنگاه پس از او پسر من حسین نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است و چون او شهید شود ، پسرش علی بن الحسین نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است ، ای علی ! (بن ابیطالب) تو او را درک میکنی ، سپس پسرش محمد بن علی ، نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است ، و ای حسین ! تو او را درک میکنی .

الحسین ، قال عبدالله بن جعفر : و استشهدت الحسن و الحسین و عبدالله بن عباس و عمر بن أمّ سلمة و اُسامة بن زید ، فشهدوا لي عند معاوية ، قال سليم : وقد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذرّ و المقداد و ذكروا أنّهم سمعوا ذلك من رسول الله ﷺ .

۵ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن عبدالله بن القاسم ، عن حنان بن السراج ، عن داود بن سليمان الكسائي ، عن أبي الطفيل قال : شهدت جنازة أبي بكر يوم مات و شهدت عمر حين بويع و عليّ عجلت جالسٌ ناحية فأقبل غلامٌ يهوديٌّ جميل [ الوجه ] بهيّه ، عليه ثياب حسان و هو من ولد هارون حتّى قام على رأس عمر فقال : يا أمير المؤمنين أنت أعلم هذه الأُمَّة بكتابتهم و أمر نبيّهم ؟ قال : فطأطأ عمر رأسه ، فقال : إنيك أعني و أعاد عليه القول ، فقال له عمر : لم ذاك ؟ قال : إنني جنّتك مر تاداً لنفسي ، شاكّاً في ديني ، فقال : دونك هذا الشابّ ، قال : و من هذا الشابّ ؟ قال : هذا عليّ بن أبي طالب ابن عمّ رسول الله ﷺ و هذا أبو الحسن و الحسين ابني رسول الله ﷺ و هذا زوج فاطمة بنت رسول الله ﷺ فأقبل اليهوديُّ عليّ عجلت فقال : أكذلك أنت ؟ قال : نعم ، قال : إنني أريد أن

پس تو دوازده امام را کامل میکنی ، - مقصود ۹ امام از فرزندان حسین است -

عبدالله بن جعفر گوید : من از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید (که در محضر معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم ، آنها نزد معاویه بسخن من گواهی دادند .  
سليم گوید : و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند : ما این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم .

۵- ابی الطفیل گوید : روزیکه ابو بکر مرد ، من سر جنازه اش حاضر بودم ، و زمانیکه با عمر بیعت کردند حضور داشتم ، که علی ( بن ابیطالب عجلت ) گوشه ای نشسته بود ، جوانی یهودی ، خوش صورت زیبا ، نیکو لباس که از اولاد هارون ( وصی موسی ) بود ، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت :  
یا امیر المؤمنین ! توئی دانشمندترین این امت بکتابشان و امر نبوت پیغمبرشان ؟ عمر سرش را پایین انداخت .

یهودی - باتو هستم و سخنش را تکرار کرد .

عمر - چرا این سؤال را میکنی ؟

یهودی - نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم ، زیرا در دینم بشک افتاده ام .

عمر - دامن این جوان را بگیر ،

یهودی - این جوان کیست ؟

عمر - او علی بن ابیطالب ، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است . او پدر حسن و حسین

دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است : او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ ، قَالَ : فَتَبَسَّمُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَقَالَ : يَا هَارُونِيُّ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعًا ؟ قَالَ : أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ . قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْأَلِ لِهَ الَّذِي تَعْبُدُهُ لئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تَرِيدُ لَتَدْعُنَّ دِينَكَ وَلَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي ؟ قَالَ : مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَلِكَ ، قَالَ : فَسَلْ . قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ ؟ وَ أَوَّلَ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، أَيُّ عَيْنٍ هِيَ ؟ وَ أَوَّلَ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَأَجَابَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْآخِرِ ، أَخْبِرْنِي عَنْ نَجْدٍ ، كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ ؟ وَ مِنْ سَاكِنِهِ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ ؟ فَقَالَ : يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا ، لَا يَضُرُّهُمْ خَذْلَانٌ مِنْ خَذْلِهِمْ وَلَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مِنْ خَالَفِهِمْ وَإِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ ، وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أَوْلَئِكَ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ الْعَدْلَ ، فَقَالَ : صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لِأَجِدُهَا فِي كِتَابِ أَبِي هَارُونَ ، كَتَبَهُ

يهودی متوجه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شد و گفت : تو چنین هستی ؟ فرمود : آری .

يهودی - من میخواهم از تو سه مسأله و سه مسأله و يك مسأله بپرسم ،

علی علیه السلام ، لبخندی بدون حقیقت لبخند زد و فرمود : چرا نکفتی هفت مسأله ؟ .

يهودی - برای اینکه سه مسأله خواهم پرسید ، اگر جواب کفتی ، دنباله آنها را میپرسم و اگر

جواب آنها را ندانستی ، میدانم که در میان شما دانشمندی نیست .

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ - من از تو میپرسم بحق خدائیکه پرستش میکنی ، اگر هر چه خواهی جوابت گویم ،

دینت را رها میکنی و بدین من میگرایی ؟ .

يهودی - جز برای این نیامدهام .

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ - پس پرس .

يهودی - بمن بگو : اولین قطره خونی که بر روی زمین چکید چه خونی بود ؟ و نخستین چشمه‌ئیکه

بر روی زمین جاری گشت کدام چشمه بود ؟ و اولین چیزیکه در روی زمین بجنبش آمد چه بود ؟ .

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جوابش فرمود : يهودی گفت : سه مسأله دیگر را بگو :

بمن بگو : محمد چند امام عادل ( بنوان وصی و جانشین ) دارد ؟ و او در کدام بهشت است ؟ و چه

اشخاصی همراه او در آن بهشت سکونت دارند ؟ .

علی علیه السلام - ای هارونی ! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد ورها

کند ، بآنها زیانی نرسد و آنها از مخالفت مخالفین وحشت نکنند و در امر دین از کوههای پا برجای روی

زمین استوارترند و محل سکونت محمد در بهشت خود او است و همراهیان او همین دوازده امام عادل باشند .

يهودی - راست گفتی ، بخدائیکه جز او شایان پرستشی نیست ، من اینها را در کتب پدرم هارون



بیده و أملاه موسیٰ عمّی عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ قال: فأخبرني عن الواحدة، أخبرني عن وصيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كم يعيش من بعده؟ و هل يموت أو يقتل؟ قال: يا هارونيُّ يعيش بعده ثلاثين سنة، لا يزيد يوماً و لا ينقص يوماً، ثمَّ يضرب ضربة هبنا - يعني على قرنه - فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهارونيُّ و قطع كسّتيجه و هو يقول: أشهد أن لا إله إلاَّ الله وحده لا شريك له و أشهد أن عَلَيْهِ السَّلَامُ عبده و رسوله و أنّك وصيه، ينبغي أن تفوق و لا تفتاق و أن تعظم و لا تستضعف، قال: ثمَّ مضى به عليُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إلى منزله فعلمه معالم الدين .

﴿۱۳۸۵﴾ ۶ - عَلَيْهِ السَّلَامُ بن يحيى، عن عَلَيْهِ السَّلَامُ بن أحمد، عن عَلَيْهِ السَّلَامُ بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوري، عن عمر [ و ] بن ثابت، عن أبي حمزة قال: سمعت عليًّا بن الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ يقول: إنَّ الله خلق عَلَيْهِ السَّلَامُ وعلياً و أحد عشر من ولده من نور عظمته، فأقامهم أشباحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق، يسبحون الله و يقدِّسونه و هم الأئمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ من ولد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

دیده ام که بادت خود نوشته و عموم موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ املا کرده، سپس گفت: آن يك مسأله را بگو، بمن بگو جان شين محمد چند سال پس از او زندگی میکند و آیا خودش میمیرد یا او را میکشد؟ .

علی علیه السلام- ای هارونی او بعد از پنجمبر ۳۰ سال زندگی میکند بدون يك روز کم و زیاد (۱) سپس ضربتی باینجا - یعنی بتارکش - برسد و این ریشش از خون این تارک رنگین شود .  
راوی گوید: هارونی فریاد کشید و کستی (۲) خود را برید و میگفت: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست و تو وصی او هستی، شایسته آنست که تو برتری داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و ترا تعظیم کنند و ضعیف شمارند .  
سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را بمنزل خود برد و معالم دین را با او آموخت .

۶ - ابو حمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را بصورت أشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایانست) در بر تو نور خود پیاد داشت، او را عبادت میکردند . پیش از آفرینش مخلوق، خدا را تسبیح و تقدیس مینمودند ایشان ائمه علیهم السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند .

(۱) مجلسی (ره) در تطبیق این جمله روایت با تاریخ وفات پنجمبر و علی علیهما السلام ۴ وجه بیان کرده که یکی از آنها اینست که: ۳۰ سال بنا بر اصطلاح عرفی و تخمین است و سپس فرماید: از آنچه خدامعین کرده يك روز پس و پیش نیفتد .

(۲) کستی (بضم کاف) رشته ایست که یهودیان بعنوان شعار مخصوص خود بجای زنار نصاری بر کمر بندنند . خاقانی گوید: ریسمان سبجه بکستند و کستی بافتند (یعنی رشته تسبیح را پاره کردند و شعار یهود را بکمر بستند) .

۷ - محمد بن یحیی ، عن عبدالله بن محمد الخشاب ، عن ابن سماعة ، عن علي بن الحسن بن رباط ، عن ابن اذينة ، عن زرارة قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : الاثنا عشر الامام من آل محمد عليهم السلام كلهم محدث من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله ، ومن ولد علي و رسول الله و علي عليهما السلام هما الوالدان ، فقال علي بن راشد و كان اخا علي بن الحسين لامه و أنكر ذلك فصرّ أبو جعفر عليه السلام و قال : أما إن ابن امك كان أحدهم .

۸ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسين ، عن مسعدة بن زياد ، عن أبي عبدالله و محمد بن الحسين ، عن إبراهيم ، عن ابن أبي یحیی المدائني ، عن أبي هارون العبدي ، عن أبي سعید الخدری قال : كنت حاضرًا لما هلك أبو بكر و استخلف عمر ، أقبل يهودي من عظماء يهود يثرب و تزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه حتّى رفع إلى عمر فقال له : يا عمر إنني جئتكم أريد الإسلام فإن أخبرتني عما سألك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب و السنّة و جميع ما أريد أن أسأل عنه ، قال : فقال له عمر : إنني لست هناك لكنني أُرشدك إلى من هو أعلم أمّتنا بالكتاب و السنّة و جميع ما قد تسأل عنه و هو ذلك - فأوماً إلى علي عليه السلام - فقال له اليهودي : يا عمر إن كان هذا كما تقول فمالك و لبيعة الناس و إنّما ذلك أعلمكم ؟ فزبره عمر ثمّ إن اليهودي

۷ - زراره گوید شنیدم : امام باقر علیه السلام میفرمود : دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی محدثند (۱) و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی باشند ، و پنجمبر و علی علیهما السلام دو پدرند .

علی بن راشد که برادر مادری علی بن الحسین ( زین العابدین علیهما السلام ) است این مطلب را انکار کرد ، امام باقر علیه السلام فریاد کشید و فرمود : همانا پسر مادر تو ( زین العابدین علیه السلام ) یکی از آنهاست .

۸ - ابوسعید خدری گوید : زمانیکه ابو بکر مرد و عمر جاننشین او شد ، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد ، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است ، تا نزدیک عمر رسید گفت : ای عمر ! من نزد تو آمده‌ام و میخواهم مسلمان شوم . اگر هر چه پرسیدم جواب گفتمی ، میدانم تو دانشمندترین اصحاب محمد نسبت بقرآن و سنت و آنچه میخواهم از تو بیپرسم هستی . عمر - من چنین نیستم ، ولی ترا رهبری میکنم بکسی که دانشمندترین امت است نسبت بقرآن و سنت و آنچه از او بیرسی و او این مرد است - آنکاه اشاره بعلی عليه السلام کرد - .

یهودی - اگر چنین است که میگوئی چرا مردم با تو بیعت کنند ، در صورتیکه او دانشمندترین شما باشد ؟ .

قام إلى علي عليه السلام فقال له : أنت كما ذكر عمر ؟ فقال : و ما قال عمر ؟ فأخبره ، قال : فإن كنت كما قال سألتك عن أشياء اريد أن أعلم هل يعلمه أحدٌ منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأُمم و أعلمها صادقين و مع ذلك أدخل في دينكم الإسلام ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام : نعم أنا كما ذكر لك عمر ، سل عمّا بدالك أخبرك به إن شاء الله .

قال : أخبرني عن ثلاث و ثلاث و واحدة ، فقال له علي عليه السلام : يا يهودي و لم لم تقل : أخبرني عن سبع ، فقال له اليهودي : إنك إن أخبرتني بالثلاث ، سألتك عن البقيّة و إلّا كفت فإن أنت أحببتني في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض و أفضلهم و أولى الناس بالناس ، فقال له : سل عمّا بدالك يا يهودي ، قال : أخبرني عن أوّل حجر وضع على وجه الأرض ؟ و أوّل شجرة غرست على وجه الأرض ؟ و أوّل عين نبعت على وجه الأرض ؟ فأخبره أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال له اليهودي : أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدى ؟ و أخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة ؟ و أخبرني من معه في الجنة ؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام إن لهذه الأمة

عمر باو درشتی و سرزنش کرد . یهودی بجانب علی علیه السلام رفت و گفت : تو چنانی که عمر گفت ؟ فرمود : عمر چه گفت ؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت : اگر تو چنانی که او گوید : من مطالبی از تو میپرسم تا بدانم اگر کسی از شما آنها را بداند ، شما که ادعا میکنید ، بهترین و داناترین امتها هستید راست میگوئید ، بعلاوه خودم هم در دین شما که اسلامست وارد میشوم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : من چنانم که عمر بتو گفت ، هرچه خواهی بپرس ، بتو جواب میگویم انشاءالله .

یهودی - سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله را بمن خبرده .

علی عليه السلام - ای یهودی ! چرا نگفتی هفت مسأله را بمن خبرده !

یهودی - برای اینکه اگر سه مسأله را جواب گفتی بقیه را میپرسم و گرنه خود داری میکنم ، و اگر هفت مسأله را جواب گفتی ، می دانم دانشمندترین و برترین مردم روی زمینی و نسبت ب مردم از خودشان اولاهستی .

علی علیه السلام - ای یهودی ! هرچه خواهی بپرس .

یهودی - بمن خبرده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختیکه در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ایکه روی زمین جوشید .

امیرالمؤمنین عليه السلام باو پاسخ داد .

یهودی - بمن بگو این امت چند امام دارد ؟ و پیغمبر شما منزلش در کجای بهشت است ؟ و بمن بگو همراهان او در بهشت کیانند ؟

اثنی عشر امام هدی من ذریة نبیها و هم منی و اما منزل نبینا فی الجنة ففی أفضلها و أشرفها جنة عدن و اما من معه فی منزله فیها فهؤلاء الاثنا عشر من ذریته و اُممهم و جدّتهم و اُمّ اُممهم و ذراریمهم ، لا یشرکهم فیها أحدٌ .

۹ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن ابن محبوب ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال : دخلت على فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها ، فعددت اثنی عشر آخرهم القائم عليه السلام ، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي .

۱۰ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى بن عبيد ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن الله أرسل محمداً صلى الله عليه وآله إلى الجن و الإنس و جعل من بعده اثنی عشر وصياً ، منهم من سبق و منهم من بقي و كلٌ وصيٌ جرت به سنة و الأوصياء الذين من

امیرالمؤمنین علیه السلام - این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آنها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریفترین مقام بهشت بنام جنت عدن است و اما همراهیان او در آن منزل ، همین دوازده تن از نسل او باشند با مادرشان و جده آنها و مادرمادر آنها (خدیجه علیها السلام) و اولاد ایشان ، کسی دیگر با ایشان در آن منزل شرکت ندارد .

۹ - جابر بن عبدالله انصاری گوید : خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم ، در برابرش لوحی بود که نامهای اوصیاء از فرزندان او در آن بود ، من شمردم ، دوازده نفر بودند ، آخر آنها قائم عليه السلام بود ، سه محمد در میان آنها بود و سه علی .

توضیح - این روایت را صدوق در کتاب اکمال الدین و عیون و من لایحضره الفقیه نقل کرده و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت بهمین سند از جابر نقل نموده است و در همه آنها « چهار علی » ذکر شده است ، پس در اینجا که سه علی نقل شده از اشتباهات نساخ است و ممکن است مقصود ، اما مان از فرزندان فاطمه علیها السلام باشند و شوهرش را شامل نشود - مرآت العقول - .

۱۰ - امام باقر علیه السلام فرمود : همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را بسوی جن و انس ارسال فرمود و پس از او ۱۲ وصی قرارداد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت بهروصی سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله میباشند بروش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیرالمؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد ( یعنی پیروان علی عليه السلام مانند پیروان مسیح سه دسته شدند ، برخی او را خدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطاکار و کافر پنداشتند و برخی بعقیده حق پابرجا بودند و با مامتش قائل شدند ، و یا تشبیه آنحضرت بمسیح از نظر زهد و عبادت و

بعد محمد ﷺ علی سنة اوصیاء عیسی و كانوا اثني عشر وكان أمير المؤمنين علياً عليه السلام على سنة المسيح .  
 ﴿ ۱۳۹۰ ﴾ ۱۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، و محمد بن أبي عبد الله و محمد بن  
 لحسين ، عن سهل بن زياد جميعاً ، عن الحسن بن العباس بن الجريش ، عن أبي جعفر الثاني  
 عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس : إن ليلة القدر في كل سنة ، و إنّه ينزل في تلك  
 الليلة أمر السنة و لذلك الأمر و لاة بعد رسول الله ﷺ ، فقال ابن عباس . من هم ؟ قال : أنا  
 و أحد عشر من صليبي أئمة محدثون .

۱۲ - و بهذا الإسناد قال : قال رسول الله ﷺ لأصحابه : آمنوا بليلة القدر إنّهاتكون  
 لعلي بن أبي طالب و لولده الأحد عشر من بعدي .

۱۳ - و بهذا الإسناد أن أمير المؤمنين عليه السلام قال لأبي بكر يوماً : « لا تحسبن الذين  
 قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون » و أشهد [ أن ] محمد رسول الله ﷺ مات  
 شهيداً و الله ليأتينك ، فأيقن إذا جاءك فان الشيطان غير متخيل به فأخذ علي بيدي بكر فأراه  
 النبي ﷺ فقال له : يا أبا بكر « آمن بعلي » و بأحد عشر من ولده ، إنهم مثلي إلا النبوة و تب  
 إلى الله مما في يدك ، فانّه لاحق لك فيه » ، قال : ثم ذهب فلم ير .

پوشاك و خوراك زبر و خشن است ) .

۱۱ - ابو جعفر ثانی ( امام جواد ) عليه السلام فرمود : امير المؤمنين عليه السلام با بن عباس فرمود  
 همانا شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امر ( سرنوشت و قضا و قدر ) آنسال فرود می آید و برای آن  
 امر سرپرستانی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله . ابن عباس گفت : آنها کیانند ؟ فرمود : من هستم  
 و یازده تن از فرزندان صلیبی من که امامان محدث باشند .

۱۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله با صاحبش فرمود : شب قدر ایمان آورید که آن مخصوص علی بن  
 ابیطالب و یازده فرزند او میباشد بعد از من .

۱۳ - روزی امیر المؤمنین علیه السلام با بوبکر فرمود : کسانیرا که در راه خدا کشته شده اند مرده گمان  
 مکن ، بلکه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی میبرند - ۱۶۹ سوره ۳ - « و من گواهی میدهم که  
 محمد رسول خدا ( ص ) شهید از دنیا رفت ، و بخدا نزد تو می آید ، چون نزد تو آمد یقین کن ، زیرا شیطان نتواند  
 خود را بصورت او جا زند .

سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را باو نشان داد ، پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله با بوبکر فرمود : « بعلی و یازده فرزند او ایمان آور ، آنها ( در وجوب اطاعت ) مانند  
 منند ، بجز مقام نبوت و از آنچه در دست گرفته امی ( خلافت مسلمین ) پیش خدا توبه کن ، زیرا ترا در آن  
 حقی نیست » سپس بر رفت و دیگر دیده نشد .

۱۴ - أبو علي الأشعري ، عن الحسن بن عبيد الله ، عن الحسن بن موسى الخشاب ، عن علي بن سماعة ، عن علي بن الحسن بن رباط ، عن ابن اذينة ، عن زرارة قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : الاثنا عشر الإمام من آل محمد كلهم محدث من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله وولد علي ابن أبي طالب عليه السلام فرسول الله صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام هما الولدان .

۱۵ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سعيد بن غزوان ، عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال : يكون تسعة أئمة بعد الحسين بن علي ، تاسعهم قائمهم .

۱۶ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أبان ، عن زرارة قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : نحن اثنا عشر إماماً منهم حسن وحسين ثم الأئمة من ولد الحسين عليه السلام .

۱۷ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن الحسين ، عن أبي سعيد العصفوري ، عن عمر [و] بن ثابت ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنني واثنى عشر من ولدي و أنت يا علي زرّ الأرض - يعني أوتادها [و] جبالها - بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها ، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا .

۱۸ - و بهذا الإسناد ، عن أبي سعيد رفعه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من ولدي اثنا عشر نقيباً ، نجباء ، محدثون ، مفهّمون ، آخرهم القائم بالحق يملاها

۱۴ - امام باقر عليه السلام ميفرمود : دوازده امام از آل محمد همگی محدث و اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی بن ابیطالب علیه السلام اند ، پس پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دو پدرند .

۱۵ - امام باقر علیه السلام فرمود : بعد از حسین بن علی علیهما السلام ۹ امام میباشد و نهمی آنها امام قائم علیه السلام است .

۱۶ - امام باقر علیه السلام فرمود : ما دوازده امام هستیم ، از جمله آنها حسن و حسین است و امامان از فرزندان حسین علیه السلام .

۱۷ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : من و دوازده تن از فرزندانم و توای علی ( یعنی یازده فرزندم با تو که ۱۲ تن میشود ) بند و قفل زمین هستیم - یعنی میخها و کوههای زمین - . بسبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلس را فرو نبرد ، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود ، زمین اهلس را فرو برد و مهلت داده نشوند [ بسوی آنها ننگرند ] .

۱۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : از فرزندان من دوازده نفرند که نقیب ( شناسنده و سرپرست ) و نجیب ( اصیل و خوش گوهر ) و محدث و مفهّم میباشد ، آخرین آنها قائم بحق است ، که زمین را از عدالت پر کند چنانکه ازستم پر شده باشد .

عدلاً" كما ملئت جوراً .

۱۹ - علي بن محمد و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن الحسن بن شمعون ، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم ، عن كرام ، قال: حلفت فيما بيني وبين نفسي أن لا آكل طعاماً بنهار أبداً حتى يقوم قائم آل محمد ، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام قال : فقلت له : رجل من شيعتكم جعل لله عليه أن لا يأكل طعاماً بنهار أبداً حتى يقوم قائم آل محمد ؟ قال : فصم إذا يا كرام و لا تصم العيدين و لا ثلاثة التشريق و لا إذا كنت مسافراً و لا مريضاً فإنّ الحسين عليه السلام لما قتل عجزت السماوات و الأرض و من عليهما و الملائكة ، فقالوا : يا ربنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتى نجد هم عن جديد الأرض بما استحلوا حرمتك ، و قتلوا صفوتك ، فأوحى الله إليهم يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي اسكنوا ، ثم كشف حجاباً من الحجب ، فأذخلفه محمد صلى الله عليه و آله و إثناعشر وصياً له عليه السلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم ، فقال . ياملائكتي و ياسماواتي و يا أرضي بهذا أنتصر [ لهذا ] - قالها ثلاث مرّات - .

۲۰ - محمد بن يحيى و أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسين ، عن أبي طالب ، عن عثمان ابن عيسى ، عن سماعة بن مهران قال : كنت أنا و أبو بصير و محمد بن عمران مولى أبي جعفر

توضیح - راجع به محدث و مفهمم بجلد اول ص ۲۴۸ و نیز بحديث ۶۹۹ این جلد مراجعه شود .  
۱۹ - کرام گوید : من پیش خود سوگند یاد کردم که هرگز در روز غذا نخورم ( یعنی روزه بگیرم ) تا قائم آل محمد قیام کند ، پس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم : مردی از شیعیان شما برای خود بگردن گرفته که هرگز در روز غذا نخورد تا قائم آل محمد قیام کند .

فرمود : ای کرام ! بنا بر این باید روزه بگیری ولی دو روز عید ( فطرو قربان ) سه روز تشریق ( ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجه ایام حج گزاری ) و زمانیکه مسافر و بیمار هستی روزه نکیر ، زیرا چون حسین علیه السلام کشته شد : آسمانها و زمین و هر چه بر آنهاست با فرشتگان نالیدند و گفتند ، پروردگارا ! بما اجازه بده خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین براندازیم ، برای آنکه حرمت ترا حلال شمردند و برگزیده ترا کشتند .

خدا بآنها وحی فرستاد که : ای فرشتگانم و ای آسمان و زمین ! آرام گیرید ، سپس یک پرده از پردهها را عقب زد ، پشت آن پرده محمد و دوازده وصی او بود . آنگاه دست فلان قائم میان آنها ( امام عصر علیه السلام ) را گرفت و فرمود : ای فرشتگانم ؛ وای آسمانها و زمینم : بسبب این انتقام میگیرم [ از این ] - این جمله را سه بار فرمود - .

۲۰ - سماعة بن مهران گوید : من و ابو بصير و محمد بن عمران آزاد شده حضرت ابی جعفر علیه السلام در منزلش بمکه بودیم . محمد بن عمران گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : ما دوازده تن

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ : مُحَمَّدٌ بْنُ عَمْرَانَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا فَقَالَ لَهُ : أَبُو بَصِيرٍ سَمِعْتُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؟ فَحَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ ؟ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ : لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

### \*( باب )\*

\*( فِي أَنَّهُ إِذَا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ )\*

\*( أَوْ وَلَدٌ وَوَلَدُهُ فَانَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ )\*

\*( ۱۴۰۰ ) ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ إِلَى عَمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذِكْرًا سَوِيًّا مَبَارَكًا يُبْرِيهِ الْاَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَيُجِيبِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَجَاعِلُهُ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ : فَحَدَّثَ عَمْرَانَ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذَلِكَ وَهِيَ أُمُّ مَرْيَمَ ، فَلَمَّا حَمَلَتْ كَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غَلَامًا ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ : رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ ، أَيُّ لَا يَكُونُ الْبَنْتُ رَسُولًا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ ، فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لِمَرْيَمَ عِيسَىٰ كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عَمْرَانَ وَوَعَدَهُ إِيَّاهُ ، فَإِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ مِنْ شَيْئًا وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا تَنْكُرُوا ذَلِكَ .

محدثیم . سپس ابو بصیر گفت : تو از امام صادق علیه السلام شنیده ای و یکبار - یا دو بار - او را سوگند داد که آیا شنیده است ؟ ( او گفت شنیده ام ) سپس ابو بصیر گفت : ولی من این سخن را از امام باقر علیه السلام شنیده ام ،

\*( هر گاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده او )\*

\*( داشته باشد ، همانست که درباره او گفته شده )\*

۱ - ابو بصیر گوید : امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : خدا یتعالی بامرآن ( پدرم مریم مادر عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ) وحی کرد که من بتو پسری میبخشم ، سالم و مبارک که باذن خدا کور مادر زاد و پیس رادرمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قراردهم ، عمران این مطلب را بهم سرش حنّه که مادر مریم است گزارش داد ، چون بمریم حامله گشت ، فکر میکرد که حملش پسر است ، چون او را زائید ( و دید دختر است ) گفت : پروردگارا ! من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست ، یعنی دختر که پیغمبر نمیشود . خدای عزوجل ( درباره او ) میفرماید : خدا بآنچه او زائیده داناتر است ، سپس چون خدا یتعالی عیسی را بمریم بخشید ، او همان پیغمبری بود که بامرآن بشارت داده شده بود و باو وعده کرده بودند .

پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم . و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد

آنرا انکار نکنید .



- ۲ - محمد بن اسماعیل ، عن الفضل بن شاذان ، عن حماد بن عیسی ، عن ابراهیم بن عمر الیمانی ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : إذا قلنا في رجل قولاً ، فلم يكن فيه وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك ، فإن الله تعالى يفعل ما يشاء .
- ۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عائد ، عن ابي خديجة قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : قد يقوّم الرجل بعدل أو بجور و ينسب إليه و لم يكن قام به ، فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده ، فهو هو .

شرح - حاصل مقصود این روایت و بلکه مقصود مرحوم کلینی از انعقاد این باب اینستکه : گاهی مصالح عالیّه اقتضا میکند که انبیاء و ائمه علیهم السلام سخنی از راه توریّه و مجاز اظهاردارند و یا از امور بدائیه ب مردم خبری دهند ، سپس برای مردم خلاف آنچه از ظاهر لفظ شنیده اند هویدا شود ، در این صورت نباید آن سخنها حمل بدروغ نمود ، زیرا گاهی مصالح عظیمه اقتضای توریّه و بدا میکند ، چنانچه در باب بدا و سؤال از امام ذکر شد و یکی از آن اموریکه اقتضای توریّه یا بدا دارد ، قیام و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که بواسطه علتی که در حدیث ۹۳۷ ذکر شد و توضیحی که در آنجا بیان کردیم صلاح نیست که شیعیان زمان ظهور و قیام آنحضرت را بدانند ، بلکه از روایات استفاده میشود که تعیین امام قائم علیه السلام از میان ائمه علیهم السلام هم برای شیعیان صدر اول صلاح نبوده است تا شیعیان زمان امام باقر و صادق علیهما السلام ، بامید اینکه امام قائم علیه السلام فرزند این امام است و آنها درکش خواهند کرد ، مایوس و ناامید نشوند و انتظار فرج داشته باشند و در شدائد و مصیبات شکیبائی و بردباری ورزند زیرا میدانند که امام قائم علیه السلام تقیه نمیکند ، شمشیر میکشد ، حق را میگیرد . مؤمنین را عزیز و منافقین را ذلیل میکند .

بنا بر این اگر امام صادق عليه السلام بفرماید : فرزند من امام قائم علیه السلام است ، مقصود حضرت اینستکه فرزند هفتم من قائم بشمشیر است ، ولی شیعه گمان میکند که فرزند اول آن حضرت قائم بشمشیر است از اینرو صبر میکند و انتظار فرج میکشد و افسرده و کسل نمیشود ، سپس چون دید فرزند آن حضرت قیام بشمشیر نکرد ، نباید وعده امامشرا حمل بدروغ کند ، بجهت احتمال توریّه و بدا چنانچه اینگونه وعده از خدایتعالی نسبت بعمران داده شد ، بشرحیکه در روایت بیان گردید .

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود . هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یا نوه او باشد ، انکار نکنید ، زیرا خدایتعالی هر چه خواهد میکند .

۳ - امام صادق عليه السلام میفرمود : گاهی انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده میشود و بآن سنجش نسبتش میدهند ، در صورتیکه خودش آن صفت را دارا نیست ، بلکه پسرش یا پسر پسرش بعد از او دارای آن صفت میباشد ، پس او همانست ( که آن صفت درباره اش گفته شده ) .

## \* (باب) \*

\* (أن الائمة عليهم السلام كلهم قائمون بأمر) \*

\* (الله تعالى هادون اليه) \*

۱ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن زيد أبي الحسن ، عن الحكم بن أبي نعيم قال : أتيت أبا جعفر عليه السلام وهو بالمدينة ، فقلت له : علي نذر بين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا ، فلم يجبني بشيء ، فأقمت ثلاثين يوماً ، ثم استقبلني في طريق فقال : يا حكم وإنك لبهينا بعد ، فقلت : نعم إنني أخبرتك بما جعلت لله علي ! فلم تأمرني ولم تنهني عن شيء ولم تجبني بشيء ؟ فقال : بگر علي غدوة المنزل ، فعدوت عليه فقال عليه السلام : سل عن حاجتك ، فقلت : إنني جعلت لله علي نذراً وصياماً وصدقة بين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا ، فإن كنت أنت رابطتك وإن لم تكن أنت ، سرت في الأرض فطلبت المعاش ، فقال : يا حكم كلنا قائم بأمر الله ، قلت : فأنت المهدي ؟ قال : كلنا نهدي إلى الله ، قلت : فأنت صاحب السيف ؟ قال : كلنا صاحب السيف و وارث السيف ، قلت : فأنت الذي

\* (همه امامان عليهم السلام بامر خدايتعالى قائم وبسويش رهبرند) \*

۱ - حکم بن ابی نعیب گوید : در مدینه خدمت امام باقر عليه السلام رسیدم و عرض کردم : من بین رکن و مقام ( خانه کعبه ) نذر کرده و بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کنم ، از مدینه بیرون نروم تا زمانیکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه . حضرت هیچ پاسخی بمن نفرمود . من ۳۰ روز در مدینه بودم ، سپس در بین راهی بمن برخورد و فرمود : ای حکم ! تو هنوز اینجائی ؟ گفتم آری ، من نذری که کرده‌ام بشما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودی .

فرمود : فردا صبح زود منزل من بیا . فردا خدمتت رفتم ، فرمود : مطلبت را بپرس .

عرض کردم : من بین رکن و مقام نذر کرده و روزه و صدقه‌ئی برای خدا بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم ، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه ؟ اگر شما هستی ملازم خدمتت باشم و اگر نیستی ، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم . فرمود : ای حکم ! همه ما قائم بامر خدا هستیم .

عرض کردم : شما مهدی هستی ؛ فرمود : همه ما بسوی خدا هدایت میکنیم .

عرض کردم : شما صاحب شمشیری ؛ فرمود : همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم ( شمشیر پیغمبر بما

بارت رسیده و همراه ماست ) .

عرض کردم : شما هستی آنکه دشمنان خدا را میکشی و دوستان خدا بوسیله شما عزیز میشوند و دین خدا آشکار میگردد ؟ فرمود : ای حکم ! چگونه من او باشم ، در صورتیکه به ۴۵ سالگی رسیده‌ام ؟ و

تقتل أعداء الله و يعزُّ بك أولياء الله و يظهر بك دين الله ؟ فقال : يا حكم ! كيف أكون أنا و قد بلغت خمساً و أربعين [ سنة ] ؟ و إنَّ صاحب هذا الأمر أقرب عهداً باللبن مني و أخفُّ على ظهر الدابة .

۲ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عائذ ، عن أبي خديجة ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن القائم فقال : كلنا قائم بأمر الله ، واحد بعدواحد حتى يجيء صاحب السيف ، فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير الذي كان .

۳ - (۱۴۰۵ هـ) - علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن الحسن بن شمعون ، عن عبد الله ابن عبدالرحمن ، عن عبد الله بن القاسم البطل ، عن عبد الله بن سنان قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : « يوم ندعو كلُّ أُناسٍ بإمامهم » قال : إمامهم الذي بين أظهرهم و هو قائم أهل زمانه .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ صلاة الامام عليه السلام ﴾

۱ - الحسين بن محمد بن عامر باسناده رفعه قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : من زعم أن الامام يحتاج إلى ما في أيدي الناس فهو كافرٌ . إنما الناس يحتاجون أن يقبل منهم الامام ، قال الله عز و جل : « خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكهم بها » .

حال آنکه صاحب این امر ( که تو میپرسی ) ازمن بدوران شیر خوارگی نزدیکتر و هنگام سواری چالاکتر است ، ( چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش بصورت جوان ۳۰ ساله و قوی و نیرومند باشد ) .

۲ - ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام راجع با امام قائم علیه السلام پرسید ، حضرت فرمود : همه ما قائم با مر خدائیم : یکی پس از دیگری تا زمانیکه صاحب شمشیر بیاید ، چون صاحب شمشیر آمد ، امر و دستوری غیر از آنچه بوده میآورد ( پدرانش مأمور بتقیه و صبر بوده و او مأمور بجهاد و برانداختن ظلم است ) .

۳ - عبد الله بن سنان گوید : امام صادق علیه السلام عرض کردم : مقصود از این آیه چیست ؟ « روزی که هر مردمی را با امامشان خوانیم - ۲۸ سوره ۱۷ - » فرمود : مقصود امامی است که در میان آنهاست و او قائم اهل زمان خود است .

#### ﴿ صلّه بامام علیه السلام ﴾

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه معتقد باشد که امام بآنچه در دست مردم است احتیاج دارد کافر است . بلکه مردم نیازمندند که امام ( خمس و سهم و سایر وجوه را ) از آنها بپذیرد ، خدای عز و جل فرماید : « از اموال آنها زکوة بگیر تا آنها را بوسیله آن پاک و بی آلایش سازی - ۱۰۴ سوره ۹ - » .

۲ - عدّهٔ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء ، عن عیسی بن سلیمان النحاس ، عن المفضل بن عمر ، عن الخیري و یونس بن ظبیان قالا : سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول ما من شيء أحبّ إلى الله من إخراج الدرّاهم إلى الإمام وإنّ الله ليجعل له الدرّهم في الجنّة مثل جبل أحد ، ثمّ قال : إنّ الله تعالى يقول في كتابه : « من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة » قال : هو والله في صلة الإمام خاصّة .

۳ - و بهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن حماد بن أبي طلحة ، عن معاذ صاحب الأكسية قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إنّ الله لم يسأل خلقه ما في أيديهم قرضاً من حاجة به إلى ذلك ؛ و ما كان لله من حقّ فإنّما هو لوليّه .

۴ - أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن أبي المغرا ، عن إسحاق بن عمار ، عن أبي-إبراهيم عليه السلام قال : سأله عن قول الله عزّ و جلّ : « من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له و له أجرٌ كريمٌ » قال : نزلت في صلة الإمام .

۲ - امام صادق عليه السلام میفرمود ، کاری نزد خدا محبوبتر از رسانیدن دراهم بامام نیست . همانا خدا درهم امام را در بهشت مانند کوه احد قرار میدهد ( یعنی ثواب آنرا از اعمال خیر دیگر بزرگتر و بیشتر میدهد ، و این تشبیه معقول بمحسوس است و یا مقصود اینستکه دادن یکدرهم بامام مانند دادن دراهمی باندازه کوه احد است بدیگران ) خدایتعالی در کتابش میفرماید « کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا خدا وام او را بسیار چند برابر سازد - ۲۴۴ سوره ۲ ، امام فرمود : بخدا این وام خصوص صلّه امام است .

۳- امام صادق عليه السلام فرمود : خدا که آنچه را در دست مخلوقش هست بقرض خواسته ، برای احتیاجش بآن نبوده ، و هر حقی که خدا دارد ، از آن ولی او است .

شرح - کلمه خلقه فرمود و الناس و بنی آدم و امثال آن فرمود تا اشاره کند که دارندگان اموال ، آفریده و مملوک خود وام خواهند میباشند ، پس دریغ و مضایقه سزاوار نیست و نیز دلیل است بر اصل مطلب که عدم احتیاج خدا باشد بوام بندگان و نیز کلمه ما فی أيديهم برای همین منظور آمده است زیرا اشاره دارد بر اینکه این اموال تنها برای منافع و مصالح آنها بطور موقت در اختیارشان گذاشته شده و چون مردند ، از آنها بدیگری منتقل میشود و مالک حقیقی اموال همان خدائی است که اکنون قرض خواهی میکند ، پس عدم احتیاج او مسلم است . ولی اگر اموالهم ، دراهمهم ، عطایاهم و امثال این عبارات را میفرمود این نکته از آن استفاده نمیشد .

۴- اسحاق بن عمار گوید : از موسی بن جعفر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل « کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا برایش چند برابر کند او را مزدی ارجمند است - ۱۱ سوره ۵۷ - ، پرسیدم فرمود : درباره صلّه بامام نازل شده است .

- ﴿ ۱۴۱۰ ۵ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن ميثاح ، عن أبيه قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : يا ميثاح درهم يوصل به الإمام أعظم وزناً من أحد .
- ۶ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : درهم يوصل به الإمام أفضل من ألف درهم فيما سواه من وجوه البر .
- ۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن ابن بكير قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنني لا آخذ من أحدكم الدرهم وإنني لمن أكثر أهل المدينة مالاً ما أريد بذلك إلا أن تطهروا .

### ﴿ باب ﴾

#### ﴿ الفیء و الانفال و تفسیر الخمس و حدوده و ما يجب فيه ﴾

إن الله تبارك و تعالی جعل الدنيا كلها بأسرها لخليفته حيث يقول للملائكة : « إنني جاعل في الأرض خليفة » فكانت الدنيا بأسرها لآدم وصارت بعده لأبرار ولده وخلفائه فما غلب عليه أعداؤهم ثم رجع إليهم بحرب أو غلبة سمّي فيئاً و هو أن يفيء إليهم بغلبة و حرب و كان حكمه فيه ما قال الله تعالی ، « و اعلموا أننا غنمتم من شيء فأن لله خمسه و للرّسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل » فهو لله و للرّسول و لقرباة الرّسول فهذا هو الفیء

- ۵- حسن بن ميثاح گوید : امام صادق عليه السلام بمن فرمود : ای ميثاح : يك درهم كه با امام برسد ، از كوه احد سنگين تر است ،
- ۶- امام صادق عليه السلام فرمود : يك درهم كه با امام برسد . بهتر است از دو ميليون درهيم كه در راه خير ديگر صرف شود .
- ۷- ابن بكير گوید : شنيدم امام صادق عليه السلام مي فرمود ، من از يك نفر از شما پول درهم مي گيرم ، در صورتيكه از همه اهل مدينه متمول ترم ، فقط مقصودم اينستكه شما پاكيزه شويد .

#### ﴿ در باره فيء و انفال و بيان خمس و احكام آن و چيزهائيكه ﴾

##### ﴿ خمس واجب است ﴾

ثقة الاسلام كليني فرمايد : خدای تبارك و تعالی همه دنیا را بخليفه خود ( پيغمبر يا امام ) داده ، زیرا بفرشتگان ميگويد : « من در زمين خليفه گذارم - ۲۴ سوره ۲ - » پس همه دنیا از آن آدم بود ( كه نخستين خليفه خدا در روی زمین بود ) و پس از او بفرزندان نيكوكار و جانشينانش رسيد ، بنا بر اين آنچه را از دنيا دشمنان نشان ( يعنى كفار و مشركين ) بزور گرفتند و سپس بوسيله جنگ يا غلبه بآنها برگشت فيء نامند ، پس فيء آنستكه : بوسيله غلبه و جنگ بآنها برگردد ( وفيء در لغت بمعنى برگشتن است ) و حكم فيء آنستكه خداي تعالی فرمايد : « بدانيد كه هر چه غنيمت گيريد ، پنج يك آن از خدا و پنجمش و

الرجع و إنما يكون الرجع ما كان في يد غيرهم ، فأخذ منهم بالسيف وأمّا ما رجع إليهم من غير أن يوجف عليه بخيل ولا ركاب فهو الأتقال ، هو لله و للرسول خاصّة ، ليس لأحد فيه الشريكة و إنما جعل الشريكة في شيء قوتل عليه ، فجعل لمن قاتل من الغنائم أربعة أسهم و للرسول سهم و الذي للرسول وَاللَّهُ أَكْبَرُ يقسمه على ستة أسهم: ثلاثة له و ثلاثة للينامي و المساكين و ابن السبيل و أمّا الأتقال فليس هذه سبيلها كان للرسول وَاللَّهُ أَكْبَرُ خاصّة و كانت فدك لرسول الله وَاللَّهُ أَكْبَرُ خاصّة ، لأنّه وَاللَّهُ أَكْبَرُ فتحها و أمير المؤمنين وَاللَّهُ أَكْبَرُ لم يكن معها أحد ، فزال عنها اسم الفيء و لزمها اسم الأتقال و كذلك الآجام و المعادن و البحار و المفاوز هي للإمام خاصّة ، فإن عمل فيها قوم بأذن الإمام فلهم أربعة أخماس و للإمام خمس و الذي للإمام يجري مجرى الخمس و من عمل فيها بغير إذن الإمام فالإمام يأخذه كلّّه ، ليس لأحد فيه شيء ، و كذلك من عمّر شيئاً أو أجرى قناة أو عمل في أرض خراب بغير إذن صاحب الأرض فليس له ذلك فإن شاء أخذها منه كلّها و إن شاء تركها في يده .

خويشان او يتيمان و بی چیزان و در راه ماندگانست - ۴۲ سورة ۸ - ، پس فیه از آن خدا و پیغمبر و خويشان پیغمبر است . ایست بیان فیه که برگشت میکند . و برگشتش از این جهت است که در دست دیگران بوده و بزور شمشیر از آنها گرفته شده .

و اما آنچه بدون تاختن اسب و شتر ( یعنی بدون جنگه ) بآنها برگردد ، اُنقال است که مخصوص خدا و پیغمبر است و هیچکس در آن شریک نیست . شرکت تنها در چیزیست که روی آن جنگه شده و کشته داده اند که برای جنگجویان چهار سهم از آن غنیمتها مقرر گردیده و برای پیغمبر یک سهم و پیغمبر سهم خود را شش بخش می کند : سه بخش آن از خود اوست و سه بخش دیگرش از آن يتيمان و بی چیزان و در راه ماندگانست .

و اما انفال چنین نیست ، انفال مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و فدک مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ، زیرا او و امیر المؤمنین آنرا فتح کردند و دیگری با آنها نبود ، لذا اسم فیه از آن برداشته و اسم انفال روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابانها که همه بامام اختصاص دارد . و اگر مردمی با اجازه امام در آنها کار کردند ، چهار پنجم در آمد آنها از خود ایشان و یک پنجمش از آن امامست و آنچه بامام تعلق دارد ، حکم خمس را دارد ( یعنی باید شش بخش شود ) و هر که بدون اجازه امام در آنها کار کند ، امام حق دارد همه در آمد را بگیرد ، و هیچکس را در آن سهمی نیست ، همچنین هر کس بدون اجازه صاحب زمین ، خرابه ایرا آباد کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد ، از آن اونمیگردد ، و مالک زمین اگر بخواید از او بگیرد و اگر بخواید در دست او باقی میگذارد .

شرح - خلیفه بمعنی جانشین و هاء آن برای مبالغه است و پیغمبر و امام از این نظر جانشین خدا باشند

۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن أبان بن أبي عیاش ، عن سلیم بن قیس قال : سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول : نحن و الله الذين عنى الله بندي القربى ، الذين قرنهم الله بنفسه و نبيه صلى الله عليه وآله ، فقال : « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فله و للرّسول و لذي القربى و اليتامى و المساكين منّا خاصّة و لم يجعل لنا سهماً في الصدقة أكرم الله نبيه و أكرمنا أن يطعمنا أو ساخ ما في أيدي الناس .

۲ - الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أبان ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تعالى : « و اعلموا أنّما غنمتم من شيء فإنّ لله خمس و للرّسول و لذي القربى » قال : هم قرابة رسول الله صلى الله عليه وآله و الخمس لله و للرّسول و لنا .

۳ - **(۱۴۱۵)** علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حفص بن البختري ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل و لاركاب ، أو قوم صالحوا ، أو قوم اعطوا بأيديهم ، و كل أرض خربة و بطون الأودية فهو لرّسول الله صلى الله عليه وآله و هو للإمام من بعده يضعه حيث يشاء .

۴ - علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن بعض أصحابنا ، عن

که دنیا از آنها است و حق تصرف در آن را دارند ، ما راجع باین موضوع ، ذیل حدیث ۱۰۶۳ توضیحی بیان کردیم .

۱- سلیم بن قیس گوید : شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود : بخدا ما هستیم کسانی که خدا از ذی القربی ( خویشان پیغمبر ) قصد فرموده و آنها را همدوش خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است : هر چه را خدا از اموال مردم دهکده ها پیغمبرش برگشت داده ، از آن خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی چیزانست - ۷ - سوره ۵۹ - « این سهم مخصوص ماست و برای ما از صدقه ( زکاة واجب ) سهمی قرار نداد ، خدا پیغمبرش را و ما را گرامی داشت از اینکه چرک و فضول مال مردم را بما بخوردند ( زیرا مالیکه بعنوان زکوة پرداخت میشود ، چرک و فضولی است که از اصل مال گرفته میشود و آن مال مزکی و مصفا میگردد ) .

۲ - امام باقر علیه السلام درباره قول خدا تعالی : « بدانید که هر چه غنیمت گیرید ، پنج يك آن از آن خدا و پیغمبر و خویشان اوست ۲ - سوره ۸ - فرمود : ایشان خویشان رسول خداوند صلی الله علیه و آله و آن خمس از آن خدا و پیغمبر و ماست .

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : انفال آنستکه : اسب و شتر بر آن رانده نشود ( با جنگ و غلبه بدست نیاید ) یا اموال مردمی است که ( با مسلمین ) سازش کنند یا مردمیکه با دست خود بپردازند و هر زمین خراب و ته رودخانه ها از پیغمبر است و پس از او از آن امام است ، بهر راه خواهد بمصرف رساند .

العبد الصالح عليه السلام قال : الخمس من خمسة أشياء من الغنائم والغوص ومن الكنوز ومن المعادن والملاحه يؤخذ من كل هذه الصنوف الخمس ، فيجعل لمن جعله الله تعالى له و يقسم الأربعة الأخماس بين من قاتل عليه و ولي ذلك و يقسم بينهم الخمس على ستة أسهم : سهم لله و سهم لرسول الله و سهم لذی القربى و سهم للیتامی و سهم للمساكين و سهم لأبناء السبیل .

فسهم الله و سهم رسول الله لأولي الأمر من بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وراثهٔ فله ثلاثة أسهم : سهمان وراثهٔ و سهم مقسوم له من الله و له نصف الخمس كمالاً و نصف الخمس الباقي بين أهل بيته ، فسهم لیتاماهم و سهم لمساكينهم و سهم لأبناء سبیلهم يقسم بينهم على الكتاب و السنة ما يستغنون به في سنتهم ، فإن فضل عنهم شيء فهو للوالي و إن عجز أو نقص عن إستغنائهم كان على الوالي أن ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به و إنما صار عليه أن يموتهم لأن له ما فضل عنهم . و إنما جعل الله هذا الخمس خاصة لهم دون مساكين الناس و أبناء سبیلهم ، عوضاً لهم من صدقات الناس : تنزيهاً من الله لهم لتقربتهم برسول الله صلى الله عليه وآله و كرامة من الله لهم عن أوساخ الناس ، فجعل لهم خاصة من عنده ما يغنيهم به عن أن يصيرهم في موضع الذلّ و المسكنة ، و

۴ - موسى بن جعفر عليهما السلام فرمود : خمس از پنج چیز باید داده شود : ۱ - غنیمتها ، ۲ - غواصی ( منافع دریا ) ۳ - گنجها ۴ - معادن ۵ - نمکزارها ( که معدن مخصوصی است ) از تمام این انواع دریافت میشود و یکسایه خدایتعالی مقرر فرموده داده میشود و چهار پنجم آن ( یعنی غنائم ) میان جنگجویان و متصدیان جنگ تقسیم میشود ، و خمس میان آنها ( که خدا مقرر فرموده ) به شش سهم تقسیم میشود : ۱ - سهم خدا ، ۲ - سهم پیغمبر ، ۳ - سهم خویشان پیغمبر ، ۴ - سهم یتیمان ، ۵ - سهم تهیدستان ، ۶ - سهم در راه ماندگان .

سهم خدا و سهم پیغمبر پس از وفات پیغمبر از نظر وراثت بوالیان امر ( ائمه معصومین ) تعلق دارد ، پس برای امام سه سهم است : دو سهم از نظر وراثت و یک سهم بهره خود او است از جانب خدا ، بنا بر این نصف کامل خمس از اوست ( که در این زمان بسهم امام معروفست ) و نصف دیگر میان خاندانش تقسیم میشود : يك سهم به یتیمان آنها و یکسهم بتهیدستان و یکسهم بدر راه ماندگان داده میشود که طبق قرآن و سنت پیغمبر میان آنها تقسیم شود ، بمقداری که یکسایشانرا اکفایت کند ، اگر از آنها چیزی زیاد آمد ، بحاکم میرسد و اگر سهم امام قابل قسمت نبود ، یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود ، بعهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشانرا بی نیاز کند ، و مخارج آنها از این نظر بعهده حاکم گذاشته شد که مقدار زیادی از آنها باو تعلق دارد .

و همانا خدا خمس را مختص آنها قرار داد و به تهیدستان و در راه ماندگان مردم دیگر نداد تا بجای صدقات ( زکاة واجب ) مردم باشد ( که بر سادات حرام گردید ) و برای اینکه خدا ایشانرا بواسطه قربانشان با پیغمبر ( از گرفتن زکاة ) برکنار کند و از چرك اموال مردم ارجمندشان دارد ، لذا مال



لا بأس بصدقات بعضهم على بعض و هؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابة النبي ﷺ الذين ذكرهم الله فقال : « و أنذر عشيرتک الأقربین » وهم بنو عبدالمطلب أنفسهم ، الذکر منهم و الأنثی ، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش و لا من العرب أحد و لا فيهم و لا منهم في هذا الخمس من مواليهم و قد تحلّ صدقات الناس لمواليهم وهم و الناس سواء و من كانت أمّه من بني هاشم و أبوه من سائر قريش فإنّ الصدقات تحلّ له و ليس له من الخمس شيء لأنّ الله تعالى يقول : « ادعوهم لآبائهم » و للإمام صفو المال : أن يأخذ من هذه الأموال صفوها الجارية الفارهة و الدابة الفارهة و الثوب و المتاع بما يجب أو يشتهي فذلك له قبل القسمة و قبل إخراج الخمس و له أن يسدّ بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل إعطاء المؤلّفة قلوبهم و غير ذلك ممّا ينوبه ، فإن بقي بعد ذلك شيء أخرج الخمس منه فقسّمه في أهله و قسّم الباقي على من ولي ذلك و إن لم يبق بعد سدّ النوائب شيء ، فلا شيء لهم و ليس لمن قاتل شيء من الأرضين و لا ماغلبوا عليه إلا ما احتوى عليه العسكر .

مخصوصی را از جانب خود برای آنها بمقدار بی نیازیشان مقرر فرمود تا در معرض خواری و درویشی قرار نگیرند ولی دادن صدقات بعضی از آنها ببعض دیگر باکی ندارد ( زکاة سادات بسادات میرسد ) .  
 و این اشخاص که خدا خمس را برایشان مقرر فرموده همان خویشان پیغمبرند صلی الله علیه و آله که خدا از آنها یاد نموده و فرموده : « خویشان نزدیک خود را بیم ده - ۲۱۴ سوره ۲۶ - » و ایشان خود فرزندان عبدالمطلب هستند از زن و مرد ( نه دوستان و وابستگان بآنها ) و هیچکس دیگر از خاندان قریش و احدی دیگر از عرب داخل آنها نیست و وابستگان بفرزندان عبدالمطلب ( چه آزاد شده آنها باشند و چه هم سوگند با ایشان ) در گرفتن خمس داخل در آنها و یا در حکم آنها نیستند و صدقات مردم برای آنها حلال است و آنها با مردم دیگر برابرند . و کسیکه مادرش از بنی هاشم و پدرش از سائر قریش ( یا سایر مسلمین ) باشد ، صدقات برای او حلال است و از خمس بهره‌ئی ندارد ، زیرا خدا یتعالی میفرماید : « آنها را پیدرانشان نسبت دهید ۶ سوره ۳۳ - » .

و برگزیده اموال غنیمت از امامست و حق دارد برگزیده این اموال را برای خود بردارد : مانند کنیز زیبا ، مرکب زیبا ، لباس و کالائیکه دوست دارد و میخواهد . این اموال پیش از تقسیم و پیش از اخراج خمس از آن او است ، و او میتواند این اموال را بمصرف مخارجیکه برای او پیش میآید مانند بخشیدن به مؤلّفة قلوبهم و پیش آمدهای دیگر برساند ، اگر پس از آن چیزی باقی ماند ، خمسش را خارج کرده میان اهل خمس تقسیم شود و بقیه (  $\frac{۴}{۵}$  دیگر ) میان مباشرین جنگ تقسیم شود . و اگر پس از تأمین مخارج چیزی نماند ، ایشان حقی ندارند . و جنگجویان از زمین و آنچه بر آن غلبه کرده اند حقی ندارند ، مگر مقداری را که بتصرف لشکر درآمده ( و در میدان جنگ بر آن دست یافته اند ) و بادیه نشینان عرب هم سهمی ندارند

و ليس للأعراب من القسمة شيء، وإن قاتلوا مع الوالي، لأن رسول الله ﷺ صالح الأعراب أن يدعهم في ديارهم ولا يهاجروا على أنه إن دهم رسول الله ﷺ من عدوه دهم أن يستنقروهم، فيقاتل بهم و ليس لهم في الغنيمة نصيب و سنة جارية فيهم و في غيرهم و الأرضون التي أخذت عنوة بخيل و رجال فهي موقوفة متروكة في يد من يعمرها و يحييها و يقوم عليها على ما يصلحهم الوالي على قدر طاقتهم من الحق: النصف [أ] و الثلث [أ] و الثلثين و على قدر ما يكون لهم صلاحاً و لا يضرهم، فإذا أخرج منها ما أخرج بدأ فأخرج منه العشر من الجميع مما سقت السماء أو سقي سباحاً و نصف العشر مما سقي بالبدن و الوالي و النواضح فأخذها الوالي، فوجهها في الجهة التي وجهها الله على ثمانية أسهم للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و في الرقاب و الغارمين و في سبيل الله و ابن السبيل ثمانية أسهم، يقسم بينهم في مواضعهم بقدر ما يستغنون به في سنتهم بلاضيقة و لا تقتير، فإن فضل من ذلك شيء رد إلى الوالي و إن نقص من ذلك شيء و لم يكتفوا به كان على الوالي أن يموّنهم من عنده بقدر سعتهم حتى يستغنوا و

اگر چه همراه والی (امام یا نایب او) در جنگ شرکت کنند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها قرار داد مصالحه بست که در دیار خود باشند و بمدینه هجرت نکنند، بشرط اینکه اگر دشمن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او حمله کرد، آنها را بسیج دهد و همراه او بجنگند و از غنیمت بهره نداشته باشند، و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آنها و دیگران (اولاد آنها یا بادیه نشینان دیگر) جاریست (ولی بعضی از فقها ابن حکم را مختص بهمان اعراب زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته اند).

و زمینهاییکه بزور اسب و لشکر اسلام بدست آمده، در دست کسانی که آنها را آباد کنند و زنده نگهدارند ثابت و برقرار میماند و طبق قراردادیکه حاکم با آنها مصالحه کند: به نصف یا ثلث یا دو ثلث که توانائی داشته باشند و صلاح آنها باشد و بآنها زیان نرسد، با آباد کردن آنها قیام میکنند، و چون آنچه را باید خارج کنند، خارج کرد (از مخارج کشت و زراعت) ده یک از همه را خارج میکنند، اگر زمین از باران و آب جاری مشروب میشود و بیست یک خارج میکنند اگر زمین با دلو و کشیدن اجزاء مشروب می شود، و حاکم این (زکاة) را میگیرد و در راهیکه خداتعیین فرموده به هشت سهم بمصرف میرساند:

۱- فقرا ۲ - مستمندان (تهیدست تران از فقرا) ۳- کارمندان جمع آوری زکاة ۴ - مؤلفه قلوبهم (کنار، برای اینکه دلشان باسلام گرم شود) ۵ - آزاد کردن بردگان ۶ - بدهکاران ۷ - در راه خدا (مانند خرید اسلحه و ساختن پل و راه و مدرسه) ۸ - در راه ماندگان (کسانی که در مسافرت بی چیز شده اند). این هشت سهم باید در محالش بمقداریکه یکسال آنها را بدون سختی و تنگی تأمین کند، تقسیم شود اگر چیزی از آن زیاد آمد، بحاکم بر میگردد و اگر کم آمد و آنها را کفایت نکرد، بعهده حاکم است که از آنچه در دست دارد، بمقداریکه درخور آنهاست خرجشان را بدهد تا بی نیازشان کند. و آنچه از عشر

یؤخذ بعد ما بقي من العشر ، فيقسم بين الوالي و بين شركائه الذين هم عمّال الأرض وأكرتها فيدفع إليهم أنصباؤهم على ما صالحهم عليه و يؤخذ الباقي فيكون بعد ذلك أرزاق أعوانه على دين الله و في مصلحة ما ينوبه من تقوية الإسلام و تقوية الدين في وجوه الجهاد و غير ذلك مما فيه مصلحة العامّة ، ليس لنفسه من ذلك قليل و لا كثير .

وله بعد الخمس الأ نفال ، و الأ نفال كل أرض خربة قد باد أهلها و كل أرض لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب و لكن صالحوا صلحاً و أعطوا بأيديهم على غير قتال و له رؤوس الجبال و بطون الأودية والآجام و كل أرض ميتة لارب لها و له صوافي الملوك ما كان في أيديهم من غير وجه الغصب ، لأن الغصب كله مردود و هو وارث من لا وارث له . يعول من لاحيلة له .

و قال : إن الله لم يترك شيئاً من صنوف الأموال إلا و قد قسمه و أعطى كل ذي حق حقه الخاصّة و العامّة و الفقراء و المساكين و كل صنف من صنوف الناس ، فقال : لو عدل في الناس لاستغنوا ، ثم قال : إن العدل أحلى من العسل و لا يعدل إلا من يحسن العدل .

قال : و كان رسول الله ﷺ يقسم صدقات البوادي في البوادي و صدقات أهل الحضر في

باقی بماند میان حاکم و شرکاء او یعنی کارگران در زمین و کشاورزان تقسیم میشود و بهره آنها طبق قرارداد و مصالحه ، بآنها پرداخت میشود ، و ما بقی را در مخارج کسانی که حاکم را بر دین خدا کمک میکنند و در راه مصلحت مخارجی که برای او پیش میآید مانند تقویت اسلام و تقویت دین از نظر جهاد و مخارج دیگری که بمصلحت عموم مسلمین است بمصرف میرسانند و خود حاکم از این قسمت هیچ سهمی ندارد .

و برای امام غیر از خمس ، حق در انفالست . و انفال هر زمین خرابی است که اهلس ناپود شده باشند و هر زمینی که اسب و شتر بر آن رانده نشده باشد ( با جنگ و غلبه گرفته نشده باشد ) بلکه بنوعی با مسلمین سازش کرده و بدون جنگ و پا دست خود تسلیم نموده اند و نیز سرکوها و ته رودخانه ها و نیزارها ( جنگلها ) و هر زمین بئر و بی صاحب از آن امامست . و زبده اموالی که در دست پادشاهانست ( و در جنگ با اسلام مغلوب شده اند ) اگر از کسی غصب نکرده باشند با امام تعلق دارد ، و هر مال غصبی بصاحبش باید برگردد ، و نیز امام وارث کسی است که وارث ندارد و مخارج هر کس را که چاره ندارد باید بدهد ( یعنی امام باید این درآمدها را در راه درماندگان و هر گونه خرجی که برای اسلام و مسلمین پیش میآید و محل ندارد مصرف کند ) .

و باز فرمود : همانا خدا هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حق هر مستحق را از خاصه و عامه ( امام و سایر مردم ) و فقراء و مساکین و اصناف دیگر مردم بآنها داده است ، سپس فرمود : اگر در میان مردم عدالت حکمفرما باشد ، همه بی نیاز شوند و باز فرمود : عدالت از عمل شیرین تر است . و عدالت نکند جز کسی که عدالت را خوب بداند ( پس برای نظام زندگی مردم ، امامی عادل لازم است ) .

أهل الحضرة ولا يقسم بينهم بالسوية على ثمانية حتى يعطى أهل كل سهم ثمناً ولكن يقسمها على قدر من يحضره من أصناف الثمانية على قدر ما يقيم كل صنف منهم بقدر لسته ، ليس في ذلك شيء موقوت ولا مسمى ولا مؤلف ، إنما يضع ذلك على قدر ما يرى وما يحضره حتى يسد كل فاقة كل قوم منهم وإن فضل من ذلك فضل عرضوا المال جملة إلى غيرهم والأقاليم إلى الوالي و كل أرض فتحت في أيام النبي ﷺ إلى آخر الأبد وما كان افتتاحاً بدعوة أهل الجور وأهل العدل لأن ذمة رسول الله في الأولين والآخرين ذمة واحدة لأن رسول الله ﷺ قال : المسلمون إخوة تتكافى دماؤهم ويسعى بذمتهم أدناهم .

و ليس في مال الخمس زكاة ، لأن فقراء الناس جعل أرزاقهم في أموال الناس على ثمانية أسهم ، فلم يبق منهم أحد وجعل للفقراء قرابة الرسول ﷺ نصف الخمس فأغناهم به عن صدقات الناس و صدقات النبي ﷺ وولي الأمر ، فلم يبق فقير من فقراء الناس و لم يبق فقير من فقراء قرابة رسول الله ﷺ إلا وقد استغنى فلا فقير و لذلك لم يكن على مال النبي ﷺ و

ورسول خدا صلى الله عليه وآله زكاة باديه نشينان را بياديه نشينان ميداد و زكاة شهر نشينان را بشهر نشينان ، ولى زكاة را ميان هشت صنف آنها برابر تقسيم نميکرد بطوريكه بهر دسته  $\frac{1}{8}$  برسد ، بلکه بمقداريكه از آن ۸ طایفه حاضر بودند ، باندازه مخارج يكسال هر دسته آنها تقسيم ميکرد ، در اين باره وقت و اندازه معيني يا نامبرده و نوشته می نیست ، بلکه هر گونه خودپيشوا صلاح بدانند و بهر کس دسترسى داشته باشد ، پرداخت ميکند تا احتياج هر دسته از آنها را برآورد ، و اگر چیزی زياد آمد ، بديكران عرضه ميکند .

و اما امر انفال با والى ( پيغمبر يا امام ) است و همچنين هر زمينى که در زمان پيغمبر صلى الله عليه وآله فتح شده است برای همیشه ، و نیز هر زمينى که برای دعوت باسلام از جانب پيشوايان ظالم يا عادل فتح شده است امرش با والى است ، زیرا تعهد و پيمان پيغمبر نسبت به پيشينيان و پسينيان يكسان است ، زیرا خود پيغمبر صلى الله عليه وآله فرموده است : مسلمانها برادر يکديگرند ، خونشان با هم برابرست ، پست ترين آنها بايد به پيمان نشان کوشش کند ( بحديث ۱۰۴۹ رجوع شود ) .

و در مال خمس ، زکاتى نیست ، زیرا ارزاق و مخارج فقراء مردم ( غير سادات ) بر ۸ سهم در اموال مردم مقرر گرديده و کسى از آنها بى خرجى گذاشته نشده ( پس از خمس حقى ندارند ) و خدا برای فقراء خويشان پيغمبر صلى الله عليه وآله نصف خمس را مقرر کرد و ايشانرا از صدقات مردم و صدقات پيغمبر صلى الله عليه وآله و والى امر ( امام ) بى نیاز کرد ، پس هيچ فقيرى از فقراء مردم ( غير سادات ) و هيچ فقيرى از فقراء خويشان پيغمبر صلى الله عليه وآله و والى نباشد ، جز اينکه بى نیاز گرديد ، بنا بر اين ( در ميان مسلمين ) فقيرى وجود ندارد ، و از اين جهت است که بر مال پيغمبر صلى الله عليه وآله و امام زکاة نیست ، زیرا فقيرى محتاج باقى

الوالي زکاة لأنّه لم یبق فقیر محتاج و لكن علیهم اشیاء تنوبهم من وجوه و لهم من تلك الوجوه كما علیهم .

۵ - علی بن محمد بن عبدالله ، عن بعض أصحابنا - أظنه السیاری - عن علی بن أسباط قال : لما ورد أبو الحسن موسی علیه السلام علی المهدي رآه یرد المظالم فقال : یا أهرالمؤمنین ! ما بال مظلمتنا لا ترد ؟ فقال له : و ما ذاك یا أبا الحسن ؟ قال : إن الله تبارک و تعالی لما فتح علی نبيّه صلی الله علیه و آله فدك و ما والاها ، لم یوجف علیه بخیل و لا ركب فأنزل الله علی نبيّه صلی الله علیه و آله « و آت ذا القربى حقه » فلم یدر رسول الله صلی الله علیه و آله من هم فراجع فی ذلك جبرئیل و راجع جبرئیل علیه السلام ربّه فأوحى الله إليه أن ادفع فذك إلى فاطمة علیها السلام ، فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها : یا فاطمة إن الله أمرني أن أدفع إليك فذك ، فقالت : قد قبلت یا رسول الله من الله و منك .

فلم یزل و كلاؤها فیها حياة رسول الله صلی الله علیه و آله فلما ولي أبو بكر أخرج عنها و كلاها ، فأنته فسألته أن یردّها علیها ، فقال لها : ایتنی بأسود أو أحر یشهد لك بذلك ، فجاءت بأمریر المؤمنین علیهم السلام و أمّ ایمن فشهدا لها فكتب لها بترك التعرّض ، فخرجت و الكتاب معها فلقیها عمر فقال : ما هذا معك یا بنت محمد ؟ قالت كتاب كتبه لي ابن أبي جحافة ، قال : أرینیه فأبّت ،

نمانده ، بلکه برعهده آنها تنها همان مخارجی است که پیش میآید ( و دراول این روایت ذکر شد ) و در آمد ایشان هم از آن راههاست ( که ذکر شد ) در برابر مخارجی که بعده دارند .

۵ - علی بن اسباط گوید ، چون موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد ، دید (مشغول دادخواهی است و ) آنچه از مردم بظلم گرفته اند بر میگردداند . فرمود : ای امیر المؤمنین چرا آنچه از ما بظلم گرفته شده بما بر نمیگردانند ؟ مهدی گفت : ای ابا الحسن ! موضوع چیست ؟ فرمود : همانا خدای تبارک و تعالی چون فذک و حومه آنرا برای پیغمبرش فتح نمود ، و بر آن اسب و شتر رانده نشد ( با جنگ گرفته نشد ) خدا بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله این آیه نازل فرمود : « حق خویشاوندان را بده - ۲۸ - سوره ۱۷ - » پیغمبر صلی الله علیه و آله ندانست آنها کیانند ، بجبرئیل مراجعه کرد ، جبرئیل هم پیرورد گارش مراجعه نمود ، خدا با و وحی فرمود : فذک را بفاطمه بده ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و با و فرمود :

فاطمه ! خدا بمن امر فرموده که فذک را بتو بدهم ، فاطمه گفت : یا رسول الله من هم از شما و از خدا پذیرفتم و تا زمانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود ، و کلاه فاطمه آنجا بودند ، و چون ابو بکر بحکومت رسید ، و کلاه او را از آنجا بیرون کرد ، فاطمه نزد ابو بکر آمد و از او خواست فذک را بوی برگرداند . ابو بکر گفت : شخص سیاه پوست یا سرخ پوستی ( هر کس باشد ) بیاور تا برفع تو در این باره گواهی دهد . فاطمه امیر المؤمنین علیها السلام و ام ایمن را آورد تا برفع او گواهی دادند ، ابو بکر برایش نوشت که متعرضش نشوند .

فاتزعه من یدها و نظر فيه ، ثمّ تفلّ فيه و مجاه و خرقة ، فقال لها : هذا لم یوجف علیہ أبوک بخیل و لارکاب ، فضعی الجبال فی رقابنا فقال له المهدی : یا أبا الحسن حدّها لی ، فقال : حدّ منها جبل أحد ، و حدّ منها عریش مصر ، و حدّ منها سیف البحر و حدّ منها دوّمه الجندل ، فقال له : کلّ هذا ؟ قال : نعم یا امیر المؤمنین هذا کله ، إن هذا کله ممّا لم یوجف علی أهله رسول الله ﷺ بخیل و لارکاب ، فقال کثیر ، و أنظر فيه .

۶ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علی بن الحکم ، عن علی بن أبي حمزة ، عن محمد بن مسلم قال : سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول : الأنفال هو النفل و فی سورة الأنفال جذع الأنف .

۷ - أحمد ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن الرضا علیه السلام قال : سئل عن قول الله عزّ وجلّ : « و إعلموا أنّما غنمتم من شیء ، فإنّ الله خمسہ و للرّسول و لذی القربی » فقیل له : فما کان الله فلمن هو ؟ فقال : لرّسول الله ﷺ و ما کان لرّسول الله فهو للامام فقیل له : أفرأیت إن کان

فاطمه بیرون آمد و نامه را همراه داشت که بعمربرخورد . عمرگفت : دختر محمد ا چه همراه داری ؟ فرمود : نامه ایست که پسر ابی قحافه بر ایمن نوشته است ، گفت : آنرا بمن نشان ده ، فاطمه نداد ، عمر آنرا از دستش چنگ زد و مطالعه کرد سپس روی آن آب دهن انداخت و پاک کرد و پاره نمود و بفاطمه گفت : این فدک را پدرت با راندن اسب و شتر نکرفته است که تو بخواهی ریسمان بگردن ما گذاری ( و ما را محکوم کنی یا برده خود سازی ) .

مهدی عباسی بحضرت گفت : ای ابوالحسن ! حدود فدک را بمن بگو ، فرمود : یک حدش کوه احد و حد دیگرش عریش مصر و حد دیگرش سیف البحر و حد دیگرش دوّمه الجندل است ، مهدی گفت همه اینها ؟ فرمود : یا امیر المؤمنین همه اینها ؛ زیرا همه اینها از زمینهای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسب و شتر بر اهل آن نرانده است ، مهدی گفت : مقدار زیاد است و در آن تأمل کرد .

۶ - محمد بن مسلم گوید شنیدم : امام باقر علیه السلام میفرمود ، آنفال همان نفل است و در سوره آنفال بریدن بینی است .

**توضیح - نفل** ( بروزن قمر ) بمعنی زیاده و بخشش است و سوره آنفال که این حق را پیغمبر صلی الله علیه و آله میدهد ، بینی دشمنان او و دشمنان خاندانش را میبرد یعنی خوار و زبون میگردند ، زیرا پیداست که آنفال بعد از وفات پیغمبر (ص) بخانواده او میرسد .

۷ - شخصی از حضرت رضا علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : « بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از آن خدا و پیغمبرش و خویشاوندان است - ۴۳ سوره ۸ - » پرسید و گفت : سهم خدا از آن کیست ؟ فرمود : از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهم رسول خدا (ص) از آن امام است ، بحضرت عرض شد : بفرمائید اگر دسته ای زیاد بودند و دسته ای کم ، چه باید کرد ؟ ( یعنی چون نصف خمس یا پدمیان سه دسته فقرا و

صنف من الأصناف أكثر وصنف أقل ، ما يصنع به ؟ قال : ذاك إلى الإمام ، أرايت رسول الله ﷺ كيف يصنع ؟ أليس إنما كان يعطي على ما يرى ؟ كذلك الإمام ،

﴿ ۱۴۳۰ 〉 ۸ - علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سئل عن معادن الذهب والفضة والحديد والرصاص والصفير ، فقال : عليها الخمس .

۹ - علي ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل ، عن زرارة قال : الإمام يجري و يتنقل و يعطي ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله ﷺ بقوم لم يجعل لهم في الفياء نصيباً و إن شاء قسم ذلك بينهم .

۱۰ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن عبد الصمد بن بشير ، عن حكيم مؤذن [ابن عيسى] قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى : « و أعلموا أنما غنمتم من شيء ، فإن لله خمس و للرسول و للذي القربى » فقال أبو عبد الله عليه السلام بمرفقيه علي ركبته ثم أشار بيده ، ثم قال : هي و الله الافادة يوماً بيوم إلا أن أبي جعل شيعته في حل ليزكوا .

مسکینان و در راه ماندگان سادات تقسیم شود ، اگر یکدسته از آنها زیاد تر بودند ، میشود بآنها زیاد تر داد یا نه ؟ فرمود : اختیارش با امام است ، بمن بگو پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره چگونه رفتار میکرد ؟ مگر نه این بود که هر طور صلاح میدید رفتار میکرد ؟ همچنین است امام .

۸ - از امام باقر علیه السلام درباره معادن طلا و نقره و آهن و قلعی ( سرب ) و مس سؤال شد . فرمود : اینها خمس دارد .

۹ - زراره گوید : امام حق دارد پیش از تقسیم سهام غنیمت ، هر اندازه بخواهد انفاق کند و برای خود بردارد و بدیگری ببخشد - همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه مردمی جنگ کرد و از فیه چیزی بآنها نداد - و اگر بخواهد همه را میان آنها تقسیم میکند ( و خلاصه اختیار تام تقسیم غنائم جنگی بدست امامست چنانکه در هر جنگی این اختیار با زمامدار و پیشوای آنست ) .

۱۰ - ابن عیسی گوید : از امام صادق علیه السلام درباره قول خدا یعنی : « بدانید هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان است » پرسیدم ، حضرت دو آرنج را بر زانو گذاشت و با دست اشاره کرد و فرمود : بخدا که آن استفاده روز بروز است ( که باید خمس آنرا داد ) جز آنکه پدرم شیعیان خود را حلال کرد تا آلوده نباشند .

شرح - توضیح مدلول و سند این روایت با بیان روایات موافق و مخالف آن ، بهمه مقام اجتهاد و استنباط است که بحمد الله و المنة فقهاء شیعه رضوان الله تعالى عليهم اجمعین مشروحاً و مبسوطاً این موضوع را در کتب استدلالی خود بیان فرموده اند .

۱۱ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن ابي عمير ، عن الحسن بن عثمان ، عن سماعة قال : سألت ابا الحسن عليه السلام عن الخمس فقال : في كل ما أفاد الناس من قليل أو كثير .  
 ۱۲ - عدّه من أصحابنا . عن أحمد بن محمد بن عيسى بن يزيد قال : كتبت : جعلت لك الفداء تعلمني ما الفائدة وما حدّها رأيك - أبقاك الله تعالى - أن تمنّ عليّ بيان ذلك لكيلا أكون مقيماً علي حرام لا صلاة لي ولا صوم ؟ فكتب : الفائدة ممّا يفيد إليك في تجارة من ربحها و حرث بعد الغرام أو جائزة .

\* (۱۴۳۵) ۱۳ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن ابي نصر قال : كتبت إلى ابي جعفر عليه السلام الخمس اُخرجه قبل المؤونة أو بعد المؤونة ؟ فكتب : بعد المؤونة .  
 ۱۴ - أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن علي بن ابي حمزة ، عن ابي بصير ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : كل شيء قوتل عليه على شهادة أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله فانّ لنا خمسه و لا يحلّ لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتّى يصل إلينا حقنا .

۱۵ - أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن يونس بن يعقوب ، عن عبد العزيز بن نافع قال : طلبنا الإذن عليّ ابي عبدالله عليه السلام وأرسلنا إليه ، فأرسل إلينا: ادخلوا اثنين اثنين ، فدخلت

۱۱ - سماعه گوید : از حضرت ابو الحسن عليه السلام راجع بخمس پرسیدم ، فرمود : در هر چیزی که مردم بدست آورند ، کم باشد یا زیاد خمس هست .

۱۲ - احمد بن محمد بن عيسى بن يزيد گوید : بحضرت ( امام هشتم یا نهم و یا دهم ) نوشتم : قربانت کردم ، بمن بیاموز فایده چیست ؟ و اندازه آن کدامست ؟ و رأی شما چیست ؟ - خدایتعالی شما را باقی دارد - تقاضا دارم با پاسخ این سؤال بر من منت گذاری تا در حرام زندگی نکنم که نماز و روزه ام درست نباشد . حضرت نوشت : فایده چیزیست که از سود تجارت بتو رسد و از زراعت بعد از وضع مخارج یا جائزه ای که بدیگری بدهی [ یا جائزه ای که بتو رسد ] ( پس بنا بر معنی اول جایزه خمس ندارد و جزء مخارج است و بنا بر معنی دوم خمس دادن آن واجبست و در اینصورت بمعنی گرفتن جایزه است ولی در صورت اول بمعنی دادن آن ) .

۱۳ - ابن ابي نصر گوید : با امام باقر عليه السلام نوشتم : خمس را پیش از مخارج بدهم یا بعد از مخارج ؟ نوشت : بعد از مخارج .

۱۴ - امام باقر علیه السلام فرمود : هر چیزی که برای شهادت لاله الا لله و محمد رسول الله بر آن جنگه واقع شود ( یعنی غنیمتی که مسلمین در جنگه با کفار برای مسلمان شدن آنها بدست می آورند ) خمسش از آن ماست و برای هیچکس روانیست که از مال خمس چیزی بخرد ، مگر آنکه حق ما را بما برساند .  
 ۱۵ - عبد العزيز بن نافع گوید : ( با جماعتی از اصحاب ) از امام صادق علیه السلام اجازه خواستیم و بحضرت پیغام دادیم ، او پیغام داد که : دونفر دونفر بیایید ، پس من با مردی دیگر خدمتش رفتیم ، من



أنا و رجل معي ، فقلت للرجل : أحب أن تستأذن بالمسألة ، فقال : نعم ، فقال له : جعلت فداك إن أبي كان ممن سباه بنو أمية و قد علمت أن بني أمية لم يكن لهم أن يحرموا و لا يحلّوا و لم يكن لهم ممّا في أيديهم قليل و لا كثير و إنّما ذلك لكم ، فإذا ذكرت [ردّ] الذي كنت فيه دخلني من ذلك ما يكاد يفسد عليّ عقلي ما أنا فيه فقال له : أنت في حلّ ممّا كان من ذلك و كلّ من كان في مثل حالك من ورأيي فهو في حلّ من ذلك ، قال : فقمنا و خرجنا فسبقنا معتب إلى النفر القعود الذين ينتظرون إذن أبي عبدالله عليه السلام ، فقال لهم : قد ظفر عبدالعزيز بن نافع بشيء ما ظفر بمثله أحد قطّ ، قد قيل له : و ما ذاك ؟ ففسّره لهم . فقام إثنان فدخلا على أبي عبدالله عليه السلام ، فقال أحدهما : جعلت فداك إن أبي كان من سبايا بني أمية و قد علمت أن بني أمية لم يكن لهم من ذلك قليل و لا كثير و أنا أحب أن تجعلني من ذلك في حلّ ، فقال : و ذاك إلينا ؟ ما ذاك إلينا ، ما لنا أن نحلّ و لا أن نحرم ، فخرج الرجلان و غضب أبو عبدالله عليه السلام فلم يدخل عليه أحد في تلك الليلة إلّا بدأه أبو عبدالله عليه السلام فقال : ألا تعجبون من فلان يجيئني فيستحلّني ممّا صنعت بنو أمية ، كأنه يرى أن ذلك لنا ! ؟ و لم ينتفع أحد في تلك الليلة بقليل و لا كثير إلّا الأولين فإنيهما غنيا بحاجتهما .

باآمد گفتم : دوست دارم تو از حضرت اجازه سؤال گیری ، گفت : بسیار خوب ، سپس عرض کرد : قربانت کردم ، پدر من از اسیران بنی امیه بوده و شما می دانید که بنی امیه حق نداشتند حرام کنند یا حلال کنند و هر مال کم و زیادی که در دست داشتند از آنها نبود ، بلکه بشما تعلق داشت ، و من هر گاه بخاطر می آورم که باید آنچه را دارم برگردانم ، حالتی بمن دست میدهد که نزدیکست دیوانه شوم ، امام باو فرمود : آنچه از آنها داری برای تو حلال است و هر کس هم حالش مثل تو باشد ، پس از من براه حلال است .  
راوی گوید : ما برخاستم و بیرون شدیم .

معتب ( دربان امام صادق علیه السلام ) پیش از ما خود را بجماعتی که در انتظار اجازه امام صادق عليه السلام نشسته بودند ، رسانید و بآنها گفت : عبدالعزيز بن نافع بمقصودی رسید که هرگز کسی مانند او بدان نرسیده است ، باو گفتند : چه بود ؟ او برای آنها توضیح داد ، سپس دو نفر برخاستند و خدمت حضرت رسیدند یکی از آندو عرض کرد : قربانت کردم ، پدر من از اسیران بنی امیه بوده و شما میدانید که بنی امیه چنین حقی نداشتند ، نه کم و نه زیاد و من دوست دارم که شما مرا در حلّیت قرار دهی ، فرمود : مگر این کار با ماست ؟ ! ما چنین حقی نداریم ، ما نمیتوانیم چیزی را حلال کنیم و نه چیزی را حرام نمائیم ، آن دومرد بیرون رفتند و امام صادق علیه السلام خشمگین شد ، در آن شب هر کس خدمتش رسید ، پیش از آنکه چیزی بپرسد ، میفرمود : از فلانی تعجب نمیکنید ؟ نزد من میآید و از کاریکه بنی امیه کرده اند حلّیت میخواهد !! خیال میکند این کار بدست ماست ، و در آن شب جز دو نفر اول هیچ کس سودی نبرد ، تنها آن دو نفر بمطلب خود رسیدند .

۱۶ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن محبوب ، عن ضریس الكناسی قال : قال أبو عبدالله علیه السلام : من أين دخل على الناس الزنا ؟ قلت : لا أدري جعلت فداك ، قال : من قبل خمسنأ أهل البيت ، إلا شيعتنا الأَطيبين ، فإنه محلل لهم لميلادهم .

۱۷ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن أبي عمير ، عن شعيب ، عن أبي الصباح قال : قال لي أبو عبدالله علیه السلام : نحن قومٌ فرض الله طاعتنا ، لنا الأنفال و لنا صفو المال .

﴿ ۱۴۳۰ ﴾ ۱۸ - عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن القاسم ابن محمد ، عن رفاعه ، عن أبان بن تغلب ، عن أبي عبدالله علیه السلام في الرجل يموت ، لا وارث له و لا مولى ، قال : هو من أهل هذه الآیه : « يسألونك عن الأنفال » .

۱۹ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حماد ، عن الحلبي ، عن أبي - عبدالله علیه السلام عن الكنز ، كم فيه ؟ قال : الخمس ؛ وعن المعادن كم فيها ؟ قال : الخمس و كذلك الرصاص و الصفر و الحديد و كلما كان من المعادن يؤخذ منها ما يؤخذ من الذهب و الفضة .

۲۰ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن صباح الأزرق ، عن محمد بن مسلم ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إن أشد ما فيه الناس يوم القيامة أن يقوم صاحب الخمس فيقول : يا ربّ خمسى ؛ و قد طيبنا ذلك لشيعتنا لتطيب ولادتهم و لتزكو ولادتهم .

۱۶ - ضریس کناسی گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : از چه راهی مردم گرفتار زنا میشوند ؟ گفتم : نمیدانم ، قربانت گردم . فرمود : از راه خمس ما اهلبيت ( که نمیبردازند ) مکر شیعیان پاکزاده ما که خمس برای آنها حلال گشت تا حلال زاده بدنیا آیند .

۱۷ - ابوالصباح گوید : امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ما مردمی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده و انفال و برگزیده اموال از آن ماست .

۱۸ - امام صادق علیه السلام درباره مردیکه بمیرد و وارث و مولائی ( آزاد کننده ای ) نداشته باشد ، فرمود : او اهل این آیه است : « از تو درباره انفال می پرسند - اول سوره انفال - » ( یعنی اموال و ما ترك او متعلق با ماست ) .

۱۹ - حلبی از امام صادق علیه السلام پرسید : در گنج چه حقی است ؟ فرمود : خمس . پرسید در معادن چه مقدار است ؟ فرمود : خمس و همچنین است قلعی و مس و آهن ، و هر چه معدنی باشد از آن همان گرفته میشود که از طلا و نقره گرفته میشود .

۲۰ - امام باقر یا صادق علیهما السلام فرمود : سخت ترین حالی که مردم در قیامت دارند اینست که : صاحب خمس بپا خیزد و بگوید : پروردگارا ! خمس من ، و ما آنرا برای شیعیان خود حلال ساختیم تا ولادتشان حلال و پاک باشد .

۲۱- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن محمد بن علي عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته عما يخرج من البحر من اللؤلؤ والياقوت والزبرجد وعن معادن الذهب والفضة ما فيه؟ قال: إذا بلغ ثمنه ديناراً ففيه الخمس.

۲۲- محمد بن الحسين و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار قال: كتبت إليه: يا سيدي رجل دفع إليه مال يحجُّ به، هل عليه في ذلك المال حين يصير إليه الخمس أو علي ما فضل في يده بعد الحج؟ فكتب عليه السلام ليس عليه الخمس.

﴿۱۴۳۵﴾ ۲۳- سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن علي بن الحسين بن عبدربه قال: سرح الرضا عليه السلام بصله إلى أبي، فكتب إليه أبي هل علي فيما سرحت إلي خمس؟ فكتب إليه: لا خمس عليك فيما سرح به صاحب الخمس.

۲۴- سهل. عن إبراهيم بن محمد الهمداني قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام: أقراني علي بن مهزيار كتاب أبيك عليه السلام فيما أوجبه على أصحاب الضياع نصف السدس بعد المؤونة و أنه ليس علي من لم تقم ضيعته بمؤونته نصف السدس و لا غير ذلك فاختلف من قبلنا في ذلك، فقالوا: يجب على الضياع الخمس بعد المؤونة: مؤونة الضيعة و خراجها لا مؤونة الرجل و عياله فكتب عليه السلام: بعد مؤونته و مؤونة عياله و [بعد] خراج السلطان.

۲۱- محمد بن علي گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مرارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا استخراج میشود و درباره معادن طلا و نقره پرسیدم، و جواب آن چقدر است؟ فرمود: هر گاه بهای آن یکدینار باشد خمس دارد.

۲۲- علی بن مهزیار گوید: بحضور نوشتم: آقای من! مردیست که با پولی داده اند تا با آن حج گزارد؟ آیا از همه پول زمانیکه بدست او آمد باید خمس بدهد یا از آنچه بعد از گزاردن حج زیاده میآید؟ حضرت نوشت: خمس بر او واجب نیست.

۲۳- علی بن حسین عبدربه گوید: حضرت رضا عليه السلام صلّه و هدیه‌ای برای پدرم فرستاد. پدرم بحضورت نوشت: آنچه برایم فرستاده‌ای خمس دارد؟ حضرت باو نوشت: آنچه صاحب خمس برای تو می‌فرستد خمس ندارد.

۲۴- ابراهیم بن محمد همدانی گوید: بحضور ابوالحسن علیه السلام نوشتم: علی بن مهزیار نامه پدر شما را برای من خواند که: آنچه واجبست بر باغداران بعد از وضع مخارج، یک دوازدهم است و کسیکه عایدی مزرعه و باغش مخارجش را کفاف ندهد، نه یک دوازدهم بر او واجبست و نه چیز دیگر، و مردمیکه نزد ما هستند در این باره اختلاف دارند و میگویند: بر مزارع خمس واجبست بعد از وضع مخارج، یعنی مخارج زراعت و خراج نه آنکه مخارج خود زارع و خانواده اش. حضرت در جواب نوشت: مقصود بعد از مخارج خانواده و خراج سلطان است.

۲۵ - سهل ، عن أحمد بن المنثري قال : حدثني محمد بن زيد الطبري قال : كتب رجل من تجار فارس من بعض موالي أبي الحسن الرضا عليه السلام يسأله الإذن في الخمس فكتب إليه : بسم الله الرحمن الرحيم ، إن الله واسع كريم ، ضمن على العمل الثواب و على الضيق اللهم ، لا يحل مال إلا من وجه أحله الله و إنَّ الخمس عوننا على ديننا و على عيالاتنا و على موالينا ، و ما نبذله و نشترى من أراضنا ممن نخاف سطوته ، فلا تزوهه عنّا و لا تحرموا أنفسكم دعاءنا ما قدرتم عليه ، فإنَّ إخراجهم مفتاح رزقكم و تمحيص ذنوبكم ، و ما تمهدون لأنفسكم ليوم فافتكم ، و المسلم من يفي لله بما عهد إليه و ليس المسلم من أجاب باللسان و خالف بالقلب ، و السلام .

۲۶ - و بهذا الإسناد ، عن محمد بن زيد قال : قدم قوم من خراسان على أبي الحسن الرضا عليه السلام فسأله أن يجعلهم في حل من الخمس ، فقال : ما أحل هذا ؟ تمحصونا بالمودة بالستكم و تزوون عنّا حقاً جعله الله لنا و جعلنا له و هو الخمس لا نجعل ، لا نجعل ، لا نجعل لأحد منكم في حل .

۲۷ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه قال : كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام إذ دخل عليه

۲۵ - یکی از تجار فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود ، با حضرت نامه نوشت و در باره خمس اجازه خواست . حضرت با نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم همانا خدا وسعت دهنده و کریم است ، در مورد عمل و کار ضامن ثوابت و در تنگی ضامن غم و اندوه [ در مورد مخالفت ضامن کیفر و مجازات ] هیچ مالی حلال نیست جز از راهیکه خدا آنرا حلال کرده و خمس موجب کمک ماست برد بین ما و عیالات ما و پیروان ما و آنچه میبخشیم و آبروییکه میخریم از کسانیکه از قهر و زورش میترسیم ، ( مانند پولهاییکه برای حفظ آبروی خود بغیر مستحقین میدهیم ) پس آنرا از ما دریغ ندارید و تا میتوانید خود را از دعای ما محروم نکنید . زیرا دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهان شماست و چیزیستکه برای روز بیچارگی خود آماده میکنید . و مسلمان کسی است که بعهدیکه خدا با او کرده وفا کند ، مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد و با دل مخالفت کند و السلام .

۲۶ - جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند و در خواست کردند که ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد ، فرمود : این چه نیرنگی است ! بزبان خود با ما اظهار دوستی و اخلاص میکنید و حق را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای آن و آن خمس است ، از ما دریغ میدارید !! نمیکنیم ، نمیکنیم ، هیچیک از شما را معاف نمیداریم .

۲۷ - علی بن ابراهیم گوید : پدرم گفت : من خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم که صالح بن

صالح بن محمد بن سهل و كان يتولّى له الوقف بقم ، فقال يا سيّدي اجعلني من عشرة آلاف في حلّ ، فانّي أنفقها ، فقال له : أنت في حلّ ، فلما خرج صالح ، قال أبو جعفر عليه السلام : أحدهم يشب على أموال حقّ آل محمد و أيتامهم و مساكينهم و فقراءهم و أبناء سيّدهم فيأخذهم ثمّ يجيء فيقول : اجعلني في حلّ ، أترأه ظنّ أنّي أقول : لا أفعل . و الله ليسألنهم الله يوم القيامة عن ذلك سؤالاً حثيثاً .

﴿ ۱۴۴۰ ﴾ ۲۸ - عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حماد ، عن الحلبيّ قال : سألت أباً عبدالله عليه السلام عن العنبر و غوص اللؤلؤ ، فقال عليه السلام : عليه الخمس .  
 كمل الجزء الثاني من كتاب الحجّة [ من كتاب الكافي ] و يتلوه كتاب الايمان والكفر و الحمد لله ربّ العالمين و السلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين .

محمد بن سهل که متولی اوقاف قم بود ، وارد شد و بحضورت عرضکرد : آقای من ! آن ده هزار را بمن حلال کن ، زیرا آنها را خرج کرده ام ، با و فرمود : حلال باد . چون صالح بیرون رفت ، امام جواد علیه السلام فرمود : شخصی با اموال آل محمد و یتیمان و مساکین و فقراء و در راه ماندگان نشان مینازد و میخورد پس میآید و میگوید : مرا حلال کن ، گمان میکند من میگویم : نمیکنم ؟ ! ( من میگویم حلال باد ) ولی بخدا که در روز قیامت خدا از آنها بدون مسامحه سؤال خواهد کرد .

۲۸ - حلبی گوید : از امام صادق علیه السلام راجع به عنبر و مرواریدیکه از دریا استخراج میشود پرسیدم ، فرمود : خمس دارد .

جزء دوم کتاب حجت [ از کتاب کافی ] پایان یافت و بعد از این ، کتاب ایمان و کفر است .

والحمد لله رب العالمين والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

پایان ترجمه و شرح بقلم اقل العباد سید جواد مصطفوی خراسانی .

در این جلد تنها کتاب **مرآت العقول** مورد مطالعه ما بوده و بیشتر توضیحات و شروح را از آن استفاده کرده ایم ، ولی تنها در موارد مخصوصی که مناسبتش بر اهل ذوق و فن پوشیده نیست از آن کتاب یا نویسنده بزرگوارش یاد نموده ایم .

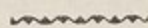
تهران - یکشنبه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۴۴ خورشیدی ، مطابق ۱۵ شوال ۱۳۸۵ قمری .

## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴	بیان نسخ کتاب کافی و نسخه صفوانی.	۲	واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام.
۳۶	اموریکه امامت امام را ثابت میکند.	۳	تفسیر آیه «انک لعلی خلق عظیم».
۳۸	ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش برادر و خویشان دیگر	۴	بیان عقیده غلات و مفوضه.
۴۰	نصوص خدا و پیغمبر بر ائمه یکی پس از دیگری.	۶	رکعاتیکه پیغمبر (ص) در نماز واجب ساخته.
	اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام	۹	علت اعطاء اختیار به پیغمبر (ص) در امر تشریح.
	از جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» که	۹	ائمه بکدام دسته از گذشتگان میمانند و
۴۳	پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود.	۹	کراهت قول بنبوتشان.
۵۲	اشاره و نص بر امیر المؤمنین علیه السلام.	۱۰	شرح و توضیح «محدث».
	جسارت زمخشری بامیر المؤمنین علیه	۱۳	ائمه علیهم السلام محدث و مفهمند.
۶۰	السلام در آیه «فاذا فرغت فانصب».	۱۳	بیان ارواحیکه در ائمه علیهم السلام
۶۳	اشاره و نص بر حسن بن علی علیهما السلام.	۱۵	موجود است.
۶۹	اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام.		روحیکه خدا ائمه علیهم السلام را بآن
۷۵	اشاره و نص بر علی بن الحسین علیهما السلام.	۱۷	استوار میدارد.
۷۷	اشاره و نص بر ابی جعفر امام باقر علیه السلام.		زمانیکه امام از علوم امام پیش از خود
	اشاره و نص بر ابی عبد الله جعفر بن محمد	۲۰	آگاه میشود.
۷۹	الصادق علیه السلام.		ائمه (ع) در علم و شجاعت و اطاعت
۸۱	اشاره و نص بر ابی الحسن موسی علیه السلام.	۲۱	برابرند.
۸۸	اشاره و نص بر ابی الحسن الرضا علیه السلام.		امام جانشین خود را میشناسد و بیان آیه
	اشاره و نص بر ابی جعفر دوم، امام جواد	۲۲	«ان الله یامرکم ...»
۱۰۳	علیه السلام.		امامت عهدیست خدائی که برای هر یک
	اشاره و نص بر ابی الحسن امام هادی	۲۵	از ائمه بسته شده.
۱۱۰	علیه السلام.		ائمه علیهم السلام جز بعهده و فرمان خدا کاری
		۲۸	نکنند و از آن تجاوز نمایند.

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۲۴	امام راجز یکی از ائمه غسل نمیدهد .		اشاره و نص بر ابی محمد ، الحسن
۲۲۵	کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام .	۱۱۳	العسکری <small>علیه السلام</small> .
۲۳۲	کیفیت آفرینش بدنها و روحها ودلهای ائمه علیهم السلام .	۱۱۷	اشاره و نص بر صاحب الدار امام زمان علیه السلام .
۲۳۴	در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین .	۱۲۰	ذکر کسانی که آنحضرت رادیده اند .
۲۳۸	توضیح روایاتی که بتسلیم در برابر ائمه علیهم السلام د-تور میدهد .	۱۲۶	نهی از نام بردن آنحضرت .
	در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالمت دینشانرا بپرسند	۱۲۷	باب نا دریست درباره غیبت .
۲۳۸	و ولایت خود را عرضه کنند .	۱۳۲	در امر غیبت .
	فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرششان گام نهند و بر ایشان خیر آورند .		آنچه ادعاء امامت راستگو را از دروغگو معلوم میکند .
۲۴۰	جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و بآنها مراجعه کنند .	۱۴۵	
۲۴۲	هر گاه امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود بحکم داود و خاندانش حکم کنند و گواه نخواهند ،		جزء سوم
۲۴۷	سر چشمه علم در خانه آل محمد علیهم السلام است .	۱۹۰	کراهت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام .
۲۴۹	هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست .	۱۹۴	باب بررسی و آزمایش .
۲۵۰	در بیان اینکه حدیث ائمه صعب و مستصعب است .		آنکه امامش را شناسد تقدم و تاخر این امر زیانش نرساند .
۲۵۳	او امر پیغمبر ( ص ) در باره خیر خواهی ائمه مسلمین و ملازمت جماعت و معرفی ایشان .	۱۹۷	در باره نا اهللیکه ادعاء امامت کند و کسیکه ائمه یا بعضی از آنها را انکار کند و آنکه امامت را برای نا اهل اثبات کند .
۲۵۸	خطبه رسول خدا ( ص ) در مسجد خیف .	۱۹۹	کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانبش دینداری کند .
۲۵۹	حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام .	۲۰۳	کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد .
۲۶۱	همه زمین متعلق بامام <small>علیه السلام</small> است .	۲۰۷	در باره سادات حقیقتناز و منکر حق .
		۲۰۹	آنچه هنگام در گذشت امام بر مردم واجبست .
		۲۱۱	زمانیکه امام میفهمد امر امامت باو رسیده است .
		۲۱۵	شرافت عجم بر عرب از لحاظ ایمان .
		۲۱۷	حالات ائمه علیهم السلام از نظر سن .
		۲۲۰	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر		روش امام در باره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش .
۳۸۴	علیهما السلام .	۲۷۲	
۴۰۲	زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام .	۲۷۵	معنی بقیة الله .
	زندگانی ابیجعفر محمد بن علی الجواد	۲۷۶	برگزیده هائی از قرآن درباره ولایت .
۴۱۳	علیهما السلام .		در ذکر روایات برگزیده و کلی راجع
	زندگانی ابوالحسن علی بن محمد الهادی	۳۱۸	بامر ولایت .
۴۲۲	علیهما السلام .		در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری
	زندگانی ابومحمد حسن بن علی العسکری	۳۲۱	کارشان بآئمه علیهم السلام .
۴۳۰	علیهما السلام .		
۴۴۹	زندگانی حضرت صاحب الزمان <small>عجل الله تعالی فرجه</small> .		<b>ابواب تاریخ</b>
	آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح	۳۲۳	زندگانی و وفات پیغمبر (ص).
۴۶۸	بامامت آنها .	۳۴۶	نهی از سر کشیدن بر قبر پیغمبر (ص).
	هر گاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته	۳۴۷	زندگانی امیر المؤمنین صلوات الله علیه .
	باشد و فرزند یا نوه او دارا باشد همانست	۳۵۵	زندگانی حضرت زهرا فاطمه علیها السلام .
۴۸۴	که در باره او گفته شده	۳۶۰	زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما .
	همه امامان علیهم السلام بامر خدایتعالی قائم	۳۶۲	زندگانی حسین بن علی علیهما السلام .
۴۸۶	و بسویش رهبرند	۳۶۸	زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام .
۴۸۷	صله بامام <small>عجل الله تعالی فرجه</small>	۳۷۲	زندگانی ابیجعفر محمد بن علی علیهما السلام .
	در باره فیه و انفال و بیان خمس و احکام		زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد
۴۸۹	آن و چیزهاییکه خممش واجبست	۳۷۷	علیهما السلام .









Library of



Princeton University.

*u*

Princeton University Library



32101 047147754

